

کتاب ہدایہ شہر لاہور محلہ سادہ والاں کوٹھی فقیر اللہ دروازہ کٹھی لڑکان فقیر اللہ کجری کٹھی

مدرسہ اہل اللہ کے لیے مہاجرین

طبع و نشر

المستوفى من

الملك الناصر

[The following page contains extremely faint, illegible markings and noise.]

100-443887-100

مجلس شورای اسلامی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي فضّل وكرم نبيّنا محمد صلى الله عليه وسلم على سائر الانبياء واختار بحض فضلّه وعنايته له صحباً ابا
 وهدى به اراء وانساناً وخلفاء فبذلوا جهدهم وطاقتهم في تقوية دينه المبين فهم على الكفار اشدّ وصراً واهل الحق
 والادب هم في تشيّد قواعد دين الاسلام فكانوا على كافة الاسلام رخصاء وصاروا اكثرهم للفوز في
 المشروبات الاخرى وفي سبيل الهدى شهداء وكانوا بدخول الجنة والوصول الى مراتب العلية الثمينة سبباً
 قال في شأنهم بعدهم اهل البديع والاهلوا وبرا وفصل في ارب وسلم على هذا النبيّ البعوث صلوة وسلاماً بالانبياء
 وعلى آله العظام المعترفين في انهار اخلاقه وشماله بنيات الدراية والاوراء وصحابه الاكابر المقربين من
 مشكاة اقواله وافعاله النوار البديّة والابتداء بعد از سياس وبتأش ملك نام ودر ردالمعدود ودر
 انام بزرگي الانعام مخفي نيست كه مكلف را بعد از تصديق بوجاهت الهى تصديق نبوت حضرت رسالت
 پناهي صلى الله عليه وسلم در تكميل ايمان لابدست از حقيقت امت و خلافت خلفاء اربعه فرضى الله عنهم وفضلهم
 كمالات ايشان واما محتاج بر ابطال سخنان مخالفين ودر باب حق و غير ذلك خاتمه علمائى در كتب اصول و
 كلام من مرقوم كرده اند اما كمالى عليه السلام كه مشتمل بر جميع مسائل اين مطلب بوده باشد يا نه نشد الا ذكره ودر مخطوطه
 زاده الله شرفاً و تظهيراً فضل الشاخرين و كمال العبد المتبحر قدوة اربابى على طائفة الشايع و النقا الحجر الزكى
 حافظ احاديث نبويه صلى الله عليه وسلم الشيخ شهاب الملة والدين احمد الشهيدين عجل الله فرجهما الكلى او كره
 الله بلفظ الجمل كتاب صدق محرقه في الرفضة والبدعة تصنيف فرموده باميد باريست بعضي كه از
 است محرق شده بود در چنانچه در عدد تصنيف كتاب كه در چند بار پراي نمود و كه در يدت قبل از اين

تنقص طالب التالیف کتابت کوشش باشد بریالی حقیقت خلافت
 ازین پیشیند و من بنابر سرعت در خدمت انتخاب اجابت و در پیوسته لطیف و خوش شریعت
 نوشتن باز در شهر رمضان در ششمین و هفتمین التماس نمود که ان تالیف ازین شهرت بلاد و سرحد
 از خلق بخواهند و بخواهند کثیر شیعیه و وفیض و مانند ایشان در مکه معظمه که شریعت بلاد اسلام است پس بایست
 بدست بعضی که از راه اسلام بکشند و بخواهند قبول انجمن نمودم باینجا که رسید که از آنزاده که از زنده بیان
 حقیقت خلافت امیر و بعد از حق تعالی عنهم و فضایل ایشان و آنچه لائق است با و ائیل و اواخر نمایم
 پس بعد از اتمام کتاب شد خود جان و وسطا و در زیر رصانیه و تحقیق ساطع و سیف شد بر دلائل و دلائل سبطین
 و دلائل بیان اشراف و مقیدین گمراه را قاطع بود وسطه استمال بر این عقیده دلائل و ضمیمه نقدی بکلیه
 نقل نمایان را عالم متبحر و انکار آن بحد مگر آیات حق تعالی را منکر لبس کن چون قادر باشد
 در استنباط مسائل ما بر بنا علی ذلک در ایام سلطنت اعلی حضرت خورشید عدالت و دستگاه
 پناه سالیطت الملک الرقاب الامم مرجع صنادید العرب و العجم باسط باطه الامن و الامان ما شرمنا شر
 الجور و الاحسان ما حی آثار الکفر سجاده و قاطع رسوم الجور بقوه کفیه و سداد طر از رایت نظر
 پیش انا فتنناک فتحا جبینک و نقش و الا نلے لخر انتا لے کشور ینصرتک الله که کضر
 تحریر احرار بے السادات و العلماء بنظر اسما الحسنی و مقدر کمات العبد لیا المودین السما الطاهر
 علی الاعدا و محمد بنو الشیخ البین مجبور رسوم عاظم السلاطین المنصور بنصره تعالی المودین حق
 المستعان لخلق المستعین بجایه الله الموسوم غلیل الله بنظر ابرهیم عادل شاه خلد الله تعالی ظلاله جلال
 السلطنة و علم البرایمن جوده و کرمه و رافقه در زمانی رونق و حق خجیل بلاد و قطع فضل جام عباده و رخصه
 قدرت عالی حضرت متعالی مرتبت شایسته منقبت اصفت صفات ملاک سمات صاحب الشیخ
 التیسی و الرایت الانسی و ستوده عاظم انور و اهلما فاقهم الامر که بفت غوص و عوام المخصوص بوطیف ملک
 اعلام و ذوق رفیع و القلم مرجع علماء العرب و العجم کا سر عیش الکفره و حاسم عادات الفجوره قاطع اعلام البس
 و الا هو ارفع لوای شریعت احمدی جامع فنون سرمدی بجهت بے عدالت و انعام شایسته
 قوانین قواعد دین الاسلام ناصر حبوش ال کسنته و الجماعة و تقوی قلوب اهل الصلاح و الطایفه مقتدر الدن
 الخلیفه السلطانیه قریب الخیرت العلیه النخا قانیه بمریت ای همه را صورت تمکین تو به زینت و رگ
 سلاطین تو به اعنی منظم بنظر لے عز الاسلام و المسلمین و لا و رخا عادل شایسته مد ظله
 العالی حمده و با و بر آنکه آنحضرت در تعظیم او امر و نوا ہے و اعلام عالم دین و نجیانی مرخص شریعت
 متین و تمیز قیام و مساجد و تزیینات و اعلامی مساعی جمیله مرعی میباشند و هستی عالی انتم شریعت و ریح
 زینت است اهل جماعت میگیا شریعت و اکثر و قاطع و شریعت با وجود کثرت شاغل امور مملکت صرف صحبت علماء

و مطالع و ... علمیه می باشد و در این کتاب ...
 مأمور به است ... کتاب ... فارسی نقل است ...
 و ... و ... و ... و ...
 و طاعت امر را و ... و ... و ...
 نمودم و بی تغییر و تبدیل در وضع و ترتیب کتاب آن را بغیر سبب نقل گردم بے آنکه چیزی اصل کتاب
 نقصان نگردد و یا نهاده نمایم مگر ترجمه آیات و احادیث و بیان الفاظ مشککات از روی تفاسیر معتبره و
 شرح احادیث ثقات مشهوره استخراج نمودم و احیاناً تا سبب رسید و تفسیر دلیلی از تفسیر کلمات قاضی و
 تفسیر سیر و جامع البیان و صحیح البخاری و مسلم و دیگر مناسب مقام بود و دست گردم و این کتاب در ...
 قاطعه و ترجمه صوفی و محقق موسوم گردانیدم و مآموں از کارم اخلاق اولوالالباب آنکه اگر بسوزد یا
 ذلای طالع یا بنی بظرف اصلاح در آورند و الله الموفق للتدوین و الی المرحم و الاحاد قال الشیخ فی الاصل
 رتبه علی مقدرات و عشره ابواب و حاتم یعنی این کتاب را مرتب ساختم بر چند مقدمه باب فائده مقدمه اول
 و در ذکر امادیش که در باب اول بدعت و شیعه در و انقض و در دشته مقدمه دوم در بیان وجوب نصب
 امام مقدمه سوم در اثبات امامت باب اول در بیان خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه و استدلالات
 بحقیقه آن بدلائل عقلیه و نقلیه و ذکر شایسته شیعه در و انقض و جواب از آن و غیر ذلک از سائلان
 متعلق است و در آن چند فصل است باب دوم در اخبار اکابر اهل بیت رضوان الله عنهم و ارو شده از
 خبر بزرگوار شیخین رضی الله عنهما باب سوم در فضیلت حضرت ابوبکر صدیق بر تمام امت بازمیزان
 باز حضرت علی بن ابیطالب رضی الله تعالی عنهما و در ذکر فضیلت ابوبکر رضی الله عنه آیات و احادیث
 که در شان وی وارد شده و در آن چند فصل است باب چهارم در خلافت عمر فاروق و در آن چند فصل
 است باب پنجم در فضیلت و خصوصیات عمر و در آن چند فصل است باب ششم در خلافت
 عثمان غنی و در فضیلت و خلافت و آثار و بعضی از حالات امیر المؤمنین علی بن ابیطالب رضی الله عنه
 است باب هفتم در خلافت حضرت علی بن رضی الله عنه و بعضی از فضایل و باب هشتم در بیان خلافت
 حضرت امام حسن رضی الله عنه و فضایل او و در آن چند فصل است باب نهم در فضیلت
 آنرا اهل بیت النبی صلی الله علیه و سلم و در آن چند فصل است خاتمه در بیان اعتقاد اهل
 سنت و جماعت در شان صحابه رضی الله عنهم و در قتال حضرت شجاع وید یا امیر المؤمنین که در البیت
 و در بیان اختلاف علماء در کفر نیز پدید و اختلاف در لعن بر و غیر ذلک مقدمه اول
 باعث بر تالیف درین باب اگر چه قاصد بودم از درک تحاقل آنچه در نیمقام است حدیثی بود که
 خطیب بغدادی در جامع و غیره در کتب روایت کرده از رسول صلی الله علیه و آله و سلم که فرموده

[illegible]

اگر سب نقص ایشان کنند پس اگر تا آنکه تمام را دریاید با ایشان محالست مکنید و میباشید یا ایشان را
 مخور یا ایشان را و مناکحت کنید یا ایشان را و هر دویست بر دویست نبوی و طبری و دروغ و در این عالم اگر از عیال
 انصاری که نبی عمارت الله سلامه علیه فرمود و حفظ و نه خجالی و احسان و حفظ و نه خجالی و احسان و حفظ و نه خجالی و احسان
 فی الدنیا و الاخره و من لم یحفظ فیهم تخیل الله تعالی مند و من تخیل الله تعالی مند و من تخیل الله تعالی مند و من تخیل الله تعالی مند
 یاخذ و نگه داشته می کند و در باب یاران من و احسان من پس هر که در باب ایشان نگه داشته می کند و در باب او
 خدا تعالی نگه داشته می کند و در دنیا و آخرت و یکدیگر نگه داشته می کنند و در حق ایشان خدا تعالی فارغ و بری شود
 از و یک خدا تعالی از وی بری شود و در جای او را خواهد داد و ابوذر هر وی مانند این حدیث از ارباب ائمه
 حسن علی و این عمر رضی الله عنهم روایت کرده و ایضا ابوذر هر وی و دوی از این عباسی مرثیه و در باب
 کرده اند که فرمود و یکون قوما فی اخر الزمان یستونون الرافضیه یفرضون الاسلام بدیدار و در
 اسف من قومی در آخر الزمان که نام ایشان را فضا است و فرض کنند اسلام یعنی ترک اسلام کنند و در
 از علی بن ابي طالب که هم الله وجه روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود و سیاقی من یستونونهم
 یسند یقال لهم الرافضیه فان اذکتم فاقتلوهم فانهم مشرکون قال قلت یا رسول الله
 ما العلامة فیهم قال فی طونک بما لیس فیک ویطعنون علی السلف بعد از من قومی خواهد آمد
 هر ایشان را انگیزت یعنی ایشان اند که باشند گفته شود و ایشان را را فضا یعنی لقب ایشان را فضا میست پس
 اگر ایشان را در بابی مقتول سازد ایشان را زیرا که مشرک اند حضرت علی رضی الله عنه میگوید که فرمود یا رسول الله
 حاکمستانان چیست گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم نشان ایشان آنست که هیچ دو وصف کنند
 مر تر از اینست که در تو نباشد طعن سب سلف بکنند و در اقطی نیز از طریق دیگر از طریق اسانید کنند
 این روایت کرده از علی و علی بن زیاد که درین روایت اگر فرمود و یختلون حبتنا اهل البیت و لیسوا
 کذلک و ان ذلک انهم یستونون ابا بکر و عمر رضی الله عنهما یعنی دوستی که ان تیمم و نسبت
 میدهد به حال الحکم و دوستی است و علامت بعد م دوستی آنست که سب شیخین رضی الله عنهما نمی کنند
 در روایت ابو موسی و حافظ قر و در آنکه حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب فرمود نشان ایشان چیست رسول
 الله صلی الله علیه و سلم فرمود و علامت ایشان آنست که جمیع و جماعت را فرض نپسندند و قسم ابو بکر و عمر
 میکنند و در اقطی نیز از فاطمه الزهرا رضی الله عنها بچند طریق رساند و از حضرت امام سید رضی الله عنها
 این حدیث روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرمود و من سب اصحابی فعلى لعنة
 الله و الملائکة و الناس اجمعین هر کس که سب اصحاب من میکند بر وی لعنت خدا تعالی و فرشتگان
 و آدمیان جمیع و طبری از حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب روایت کرده که پیغمبر فرمود و صلوات الله و سلامه
 و علی و من سب الانبیاء قتل و من سب اصحابی جلد یک سب پیغمبران که حکم او کشتن است و

تفہیم برائے محمد علی شاہ

و عمل شہادتین یا افعال صیام چهار ہفت و یک رطل عراقی است نزد شافعی چھ ہفتہ و یک رطل و دو درجلست مرد
 ابو حنیفہ رشتہ اربعہ و دو رطل عراقی صیام خیر رطل و ثلث رطل است نزد شافعی و دو ہفت رطل نزد ابو حنیفہ
 و بعضی گفتہ اند کہ بدہری و کوفہ است کذا نے ہنایۃ الجوزی بروایت احمد بخاری و ابو داود و ترمذی از ابو یوسف
 و مسلم و ابن ماجہ از ابو ہریرہ رضی اللہ عنہ روایت کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ تسبیح اصحابی خوالذی نفسہ
 بیدہ لو ان احدکم انفق مثل احد ذہباً ما بلغ مئۃ احدھم ولا تصیف سبکینہ صاحب مر اسوسند
 بخدا کہ جان ہوں و تہنہ قدرت اوست کہ اگر یکے از شما مانند کوہ احد تصدق نماید بعد یکے از ایشان و تصدق
 آن ہمیر سیغی عمل بسیار شما برابر ہی نمیکند بفعال اندک ایشان چنانچہ یکے از شما اگر کوہ احد و سب نفقہ کنند
 نہ بخدا رضایت نیاید کہ ایشان مدی یا نصف مدی نفقہ کنند برویت احمد و ابو داود و ترمذی و ابن
 مسعود و رضی اللہ عنہ روایت کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ لا یبلغنی احد عن احد من اصحابی شئیاً فانی
 احب ان اخبر الیکم و اناسلیم اللحد من ہمیر سبکسی چیکر از انیکے صحاب من بدستیک
 من دوست دارم انجہ بیرون ایم بودے شما حال انکی گوی کہ سیلہ الصد باشم غشی و کہ در ستے از بیکدیگر
 دل من نباشد و احمد از انس رضی اللہ عنہ روایت کرد کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمود دعویٰ لے اصحابی خوالذی
 نفسہ بیدہ لو انفق من مثل احد ذہباً ما بلغتم اعمالھم بخدا کہ یا از برابر سے من صاحب مرا بخدا
 کہ جان من بقیض قدرت اوست کہ اگر یکے از شما مثل کوہ احد طلا نفقہ کنند عمل ایشان ہمیر سد و ارقطہ
 رویت کردہ من حفظہ فی اصحابی و رد علی الخوض و من لم یحفظ فی اصحابی لم یزک علی الخوض
 و لم یزنی کیکیکچہ اشتی من کن کن بر اصحاب من رجوع من حاضر خواہ بود و کہ یکیکچہ اشتی من کن کن
 و ربای ایشان رجوع نزد من حاضر خواہد آمد و بطبرانی و حاکم از عبد اللہ بن بسر روایت کردہ کہ فرمود کہ
 طوبی لمن رانی و امن لی و طوبی لمن رانی و طوبی لمن رانی و امن لی و طوبی لمن رانی و امن لی و طوبی لمن
 و صاحب خوشی و لذت و جنت یاد رخت طوبی باد ہر کس را کہ دید مرا و ایمان آورد من کسی را کہ دید مرا
 و امنی آورد و من خوشی و لذت و بہشت باد مرا اینا را و نیکو جائے بازگشت و این بشارت بحسب خاتمہ کہ
 سبب وصول بدرجات جنت است و فوز رضای حریم و حسن و عبد بن حمید از ابو سعید و ابن ابی
 از داؤد روایت کردہ طوبی لمن رانی و امن لی و طوبی لمن رانی و امن لی و طوبی لمن رانی و امن لی و طوبی لمن
 روایت کردہ فرمود لعن اللہ من سب اصحابی لعنت خدا بر کسی را کہ صاحب مرا سب کرد و روایت
 کرد ترمذی و ضیاء از ابو ہریرہ رضی اللہ عنہ کہ پیغمبر فرمود صلی اللہ علیہ وسلم ما من اصحاب یموت
 ماریں الا یبعث قائداً و انھم یوم القیمۃ یخرج از اصحاب من در زمین وفات نیافت مگر آنکہ
 براگنختہ شود و حال گوی کہ راہ نما و پیشوائے باشد و نورے باشد مرا ایشان را روز قیامت و ابو علی
 از انس روایت کردہ کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمود مثل اصحابی مثل اللہ فی الطعام ولا یصلح

محمد حسن خان صاحب

الطعام لا بالمال اصحاب من مثل ثلث است و طعام که صلاح نیا بد طعام که نیک است یعنی با وجود ایمان و اعمال
صلاح مکلف است اما اگر است از دوستی اصحاب من چنانکه طعام را از ثلث نیا جاست پس اعمال نیز محبت اصحاب
فاسد است و از حسن بصیرتی رحمة الله علیه گفت و چنین از وی منتقل است که گفت که چون ثلث از ما برنت بر
ما بگو نه صلاح با پیغمبر و الله علم و احمد و سلم از ابو موسی سطر و است کرد که پیغامبر فرمود صلوات الله علیه وسلم التجوم امنت
السماء فاذا ذهب الغيوم اتى السماء ما نعد وانا امانة لا صحابي فاذا ذهبت اماناتي اصابني
ما نعدون و اصحابي امانة لا امتي فاذا ذهبت اصحابي اتى امتي ما نعدون و تار ما پدید آید و حفظ همان
اند پس فرمود که ستار و کواکب غایت شدند از آسمان خواهد آمد پس هر یک بآن وعده داده شده است یعنی خوار نشدن
و ناپدید گشتن و روز قیامت و من سبب اینی و محمد استی اصحاب خودیم پس چون من از میان ایشان
رویم خواهد آمد اصحاب مرا آنچه بخواه و ایشان است از وصال و جدای که واقع خواهد شد و اصحاب سبب این
و حفظ است من اند و چون اصحاب من انقطاع یابند خواهد رسید است مرا آنچه وعده کرده شده اند بآن چیزی
از شهر و رفتن ایمان و بی برتری که واقع شده است بالفعل و هر و است بر و است ترند است از جابر بر خد
لا تفسد النار مسلما دانی و دای این را نمی رسد نش و روح مسلما که مرادید و یا اگر دیدی را که گشت
که مرادید یعنی دیدار که بر متابعت من استقیم باشند یعنی اصحاب تابعان ایشان که بر طریق آنحضرت صلی الله علیه
یورند و براه فتوح ایشان پیغمبر قول خدای تعالی است و الذین اتبعوا باحسان و بر و است ترندی و حاکم فرمود
خیر القدر و فی الله الذین یلوونهم الحدیث بهترین قرنیانی قرن است باز جماعتی که پس بوی آنجاعت
اند یعنی اصحاب تابعین متبع تابعین فضائل ایشان بترتیب است و قرن اول زمان واحد است بقصه گفته حدیث
بعضی گفته اند چهل سال و بعضی گفته اند سی سال است و بطبرانی و حاکم از جده بن سیریه روایت کرده اند خیر
الناس ثلثی الذین انا فیهم ثم الذین یلوونهم ثم الذین یلوونهم و الاخرون اذ ازل و سلم از ابو هریره
روایت کرده خیر امتی القدر و الذی بعثت فیهم ثم الذین یلوونهم ثم الذین یلوونهم الحدیث
مضمون این و حدیث سابق موافق است لهذا محتاج ترجمه نیست و حاکم و ترمذی از ابو داود و سلم روایت کرده
اند خیر امتی اولها و اخرها و فی وسطها الکدر بهترین است اول ایشان یعنی رسول صلی الله علیه
سلم و اصحاب و اتباع ایشان و آخر ایشان یعنی عیسی و دهر میان ایشان که و رت و تیرگ است یعنی
ابو سلمه ظهور بدعت هر چه و مرج چنانچه حدیث هر سل که ابو نعیم در علیه روایت کرده خیر هکذا الاصل اولها
و اخرها اولها انیم رسول الله صلی الله علیه وسلم و اخرها انیم عیسی بن مریم و بین الذین
فیهم و ابعی لیسوا امتی و است منهم بیان می خدیش هر سل است که ابی گوید رسول صلی الله علیه وسلم
چنین گفت و یا چنین که در اینجا گفته است متصل سازد با آنحضرت صلی الله علیه وسلم و بطبرانی از ابن جود و هر
کرده اند خیر الناس قدری ثم الثانی ثم الثالث ثم حی قوم لا خیر فیهم بهترین هر و اول قرنیانی

و من كان ينجي من النار

باز قرن دوم باز قرن سوم باز قوسه خواهد آمد که خبر سے در ایشان نباشد یعنی بعثت مبارک غالب و در صحیح
 مسلم حدیث آورده که تفسیر این حدیث می کند و مضبوط است که باشد بعد از پیشوایان فضیلت که راه بطریق
 دیگر وی سنت من بخشد و در میان ایشان جلعته باشد که دلباسه ایشان مثل دل شیا حسین
 در اجساد آدمیان و بر ویت این ماجرا از انس رضی الله عنه مرویست که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود
 امتی علی خمس طبقات فاربعون سنة اهل بر و تقوی سے ثم الذین یلونهم العشرین و اما
 اهل تواصل و تراحم یعنی صلح هم بجا آورند و شفقت بایکدیگر می کنند باز جماعتی که نزد ایشان
 تا یکصد و شصت سال که ایشان اهل تباراند یعنی پشت بیکدیگر می کنند پس ظلم و قطع صلح هم بینا می داند باز مرج
 و مرج خواهد شد یعنی قتال و فساد و اختلاط در میان مردم بدید آید تا ویت سال که خیر طبقه بوده باشد
 هر طبقه چهل سال چنانچه از حدیث آینده معلوم میشود و آنجا آنجا منصوب است بفعال محدودی آنجا آنجا یعنی
 شکای و نجات و سید نفسهای خود را از فساد که در میان مردمان واقع خواهد شد ایضا این آنجا
 از انس مرویست که ده کل طبقه از دعوت عامه فاما طبقتی و طبقه اصحابی فاهل علم
 و ایمان اما طبقه الثانیة ما بین الاربعةین الى الثانیین فاهل بر و تقوی سے هر طبقه چهل
 سال است اما طبقه من و صحاب سن الایمان اند اما طبقه دوم که ما بین چهل و شصت سال صلاح اند و تقوی
 باز مانده حدیث سابق مذکور ساخت و بر ویت حسن بن سفیان و ابن مسنده و ابوالخیر که در معرفه از در
 مرویست که فرمود طبقه اول من صحاب سن الایمان و تقوی تا چهل سال و طبقه دوم اهل صلاح اند و تقوی
 تا شصت سال و طبقه سوم اهل تراحم و تواصل اند تا صد و بیست سال و طبقه چهارم اهل تقاطع و تطالم اند تا صد و
 شصت سال و طبقه پنجم اهل مرج می خواهند بود و بر ویت این عساکر را نذاین رویت است لیکن رویت
 را عبارت نیست که گفت طبقه و طبقه اصحابی اهل علم و ایمان و بجای مرج حرز و ب آورده
 و از جهت استدلال بر فخر و بر رگه صحابیه تقدیر کانی است که حق سبحانه و تعالی گوایه داد بایک ایشان
 بهترین خبر داد و بقول خردگت خیر امة اخرجت للناس یعنی سبب شهادت و ارم فیما یدر لوج
 محفوظ بهترین است که ظاهر شد از بر لای و صحاب کبار اول کسانی اند که درین خطاب داخل اند
 و همچنین رسول الصلی الله علیه و سلم گوایه داد که ایشان بهترین ناس اند بدلیل حدیث که بر صحت آن مسلم
 از فخر بن عمر و اندر سیخ حدیث خیر القرون چنانچه گذشت و مقامی نیز بر گرفت و بلند تر نیست از مقام نبی
 که خدا تعالی ایشان را از جهت صحبت و بطوریت پیغمبر صلی الله علیه و سلم اختیار کرده و در حق ایشان فرمود
 یحمد رسول الله محمد فاستقاده خدمت والذین معه اشد اعظام الکفاره و کسانیکه دی اند
 سخت دل و غلبه اند بر کافران و جماعه دینهم مهربان و شفق اند میان یکدیگر و در هم رکع استخوان
 می بیند توان ایشان را که کج آورند و کمال بخیر و کثرت اوقات شغل اند بپای در کتاب بنوعی آورده که این مختار

رایج است جمیع اصحاب یک درین الفاظ اثباتیت برخصاص هر یک از خواص اصحاب بمقتبی خاص والذین
معد صفت صلیق است رضی الله عنه که بتقرب و محبت و رفاعت در غار و در دار و به غار موصوف بود
اشدا و علی الکفار صفت فاروق است رضی الله عنه در نهایت شدة غلظت او بابل کفر و شرک جمیع علمای
اتفاق است رحمة الله علیه صفت ذی النورین است که رفت و حیا و دلنوازی و وفاداری و شهرت و نزدیکی
و خلافت بآن صفت موصوف رکعتی است شیخ حال حضرت امیر المومنین علی است که اکثر اوقات شریف او
بوظایف طاعات و عبادات میگذشت تا یکدیگر شربت نثار بگیرند از حرم خلوت بصرح خداوندانش می رسیدند
بیتخون فضلا من الله و رضوانا منی طلبند زیادتی و اخذ تالی فی فضل یعنی زیاده تالیفات
از خدا میخواستند و خوشنودی می طلبند بیهام فی وجوههم من اثر السجود و علامت ایشان
در روی ایشان است از اثر سجده کردن در کتاب آورده اند که اثر نماز بر جمیع بدین ایشان ظاهر و واضح بود
چهره روی نماز گذارنده و زطر البدل خورشید تابنده است ذلک مثلهم فی التوکل بر ایشان صفت
که مذکور شد صفت ایشان است در کتاب موسی علیه السلام یعنی اصحاب رسول صلی الله علیه و سلم باین صفت
و توفیقیت مذکور ماند و مثلهم فی الانجیل و وصف ایشان یعنی همین پنج در کتاب عیسی هم مکتوب است باین
صفت یعنی در انجیل که روح اخراج شطاه مانند کشت و است که اول بیرون آوردن شاخ خود را یعنی تیغ
زند و یک شاخ بیرون آورد و فادده پس قوی گردانند آن شاخ را فاست غلظت پس پیر شود فاست و سوسه
علی سد و قدس برابر باشد بر ساقها خود اول و اند بود بعد از آن گیاهای ضعیف شود و پراخ و خرد گشت
نیجیم الذراع کشتافت آرد و هزار عازرا قوت و سبطی و راستی و خوبی و این شلی سیت شلی وی حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و سلم و یاران و اند و خلعت ضعیف بود و هر چند برآمده قوت گرفت و محبت عالمیان شد و
حق تعالی این تمایلی نگرد و لی غلظت هم الکفار تا ختم گیم بر دنیا اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و سلم کاخان
قشیری و مود که این است در شان اصحاب است پس هر که بر ایشان خشم گیرد و ایشان را دشمن دارد و او را کفر
خواهد بود و بصرح کلام الله و عد الله الذین امنوا و عملوا الصالحات و عدله که در خدا تعالی آنانرا اگر گردید
اند و گرد کار ما استوار لهم مغفرة و اجر عظیم امر ایشان را و عدله آمرزش و فردی بزرگ
و تمام تفسیر این بیت در خانه کتاب خواهد آمد انشاء الله تعالی و هم در شان اصحاب فرمود و السابقون
الاولون من المهاجرین و الانصار و سبقت گیمندگان آنانی که اول اند مهاجران و انصار
مترجم میگوید که تفسیر ریضای آورده که مراد سابقان مهاجران اول بدانند یا آنکه پیش از هجرت سابقان
آورده اند یا آنکه بدقت نماز گذارند و از انصار یعنی ساکنان مدینه که رسول الله صلی الله علیه و سلم را
یاری داده اند و مراد از سابقان اول محبت عقبه اولی است که گفت کس بودند و این محبت عقبه ثانی که گفت کس
بودند و آنانی که ایمان آوردند و وقتی که ابوذر و صعب بن عیسر نزد ایشان آمد یعنی جهت تعلیم شرایع

درین الفاظ اثباتیت برخصاص هر یک از خواص اصحاب بمقتبی خاص والذین
معد صفت صلیق است رضی الله عنه که بتقرب و محبت و رفاعت در غار و در دار و به غار موصوف بود
اشدا و علی الکفار صفت فاروق است رضی الله عنه در نهایت شدة غلظت او بابل کفر و شرک جمیع علمای
اتفاق است رحمة الله علیه صفت ذی النورین است که رفت و حیا و دلنوازی و وفاداری و شهرت و نزدیکی
و خلافت بآن صفت موصوف رکعتی است شیخ حال حضرت امیر المومنین علی است که اکثر اوقات شریف او
بوظایف طاعات و عبادات میگذشت تا یکدیگر شربت نثار بگیرند از حرم خلوت بصرح خداوندانش می رسیدند
بیتخون فضلا من الله و رضوانا منی طلبند زیادتی و اخذ تالی فی فضل یعنی زیاده تالیفات
از خدا میخواستند و خوشنودی می طلبند بیهام فی وجوههم من اثر السجود و علامت ایشان
در روی ایشان است از اثر سجده کردن در کتاب آورده اند که اثر نماز بر جمیع بدین ایشان ظاهر و واضح بود
چهره روی نماز گذارنده و زطر البدل خورشید تابنده است ذلک مثلهم فی التوکل بر ایشان صفت
که مذکور شد صفت ایشان است در کتاب موسی علیه السلام یعنی اصحاب رسول صلی الله علیه و سلم باین صفت
و توفیقیت مذکور ماند و مثلهم فی الانجیل و وصف ایشان یعنی همین پنج در کتاب عیسی هم مکتوب است باین
صفت یعنی در انجیل که روح اخراج شطاه مانند کشت و است که اول بیرون آوردن شاخ خود را یعنی تیغ
زند و یک شاخ بیرون آورد و فادده پس قوی گردانند آن شاخ را فاست غلظت پس پیر شود فاست و سوسه
علی سد و قدس برابر باشد بر ساقها خود اول و اند بود بعد از آن گیاهای ضعیف شود و پراخ و خرد گشت
نیجیم الذراع کشتافت آرد و هزار عازرا قوت و سبطی و راستی و خوبی و این شلی سیت شلی وی حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و سلم و یاران و اند و خلعت ضعیف بود و هر چند برآمده قوت گرفت و محبت عالمیان شد و
حق تعالی این تمایلی نگرد و لی غلظت هم الکفار تا ختم گیم بر دنیا اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و سلم کاخان
قشیری و مود که این است در شان اصحاب است پس هر که بر ایشان خشم گیرد و ایشان را دشمن دارد و او را کفر
خواهد بود و بصرح کلام الله و عد الله الذین امنوا و عملوا الصالحات و عدله که در خدا تعالی آنانرا اگر گردید
اند و گرد کار ما استوار لهم مغفرة و اجر عظیم امر ایشان را و عدله آمرزش و فردی بزرگ
و تمام تفسیر این بیت در خانه کتاب خواهد آمد انشاء الله تعالی و هم در شان اصحاب فرمود و السابقون
الاولون من المهاجرین و الانصار و سبقت گیمندگان آنانی که اول اند مهاجران و انصار
مترجم میگوید که تفسیر ریضای آورده که مراد سابقان مهاجران اول بدانند یا آنکه پیش از هجرت سابقان
آورده اند یا آنکه بدقت نماز گذارند و از انصار یعنی ساکنان مدینه که رسول الله صلی الله علیه و سلم را
یاری داده اند و مراد از سابقان اول محبت عقبه اولی است که گفت کس بودند و این محبت عقبه ثانی که گفت کس
بودند و آنانی که ایمان آوردند و وقتی که ابوذر و صعب بن عیسر نزد ایشان آمد یعنی جهت تعلیم شرایع

آنحضرت صلی الله علیه وسلم ویرایمیز فرستاد و الذین اتبعوا هم باحسان انما یستجابون لهم دعائهم و الذین کفروا هم باکفران انما یتبعونهم
 و طاعت امر او بقیه ضحایا انداز ما بجز و انصار و گفته اند که هر کس متابعت ایشان را ...
 متابعت است رضی الله و رضوانه خشنود شد خلافتی عالی از ایشان ...
 ایشان از خدا تعالی در آنچه یافتند از نعمت دنیا و آخرت و اعدا لهم جنات تجری من تحتها الانهار و اما ...
 که در خدا تعالی از برای ایشان بهشت و پوسته های گوناگون و در زیر آن درختان و میوه های خالصین پیدا شد ...
 جاوید باشند در آن و همچنین باشد ذلك الفوز العظیم است تغییر زنی اندک و رسیدن تمام مردم پس اهل و تدبیر
 کن و این آیات تا نجات یابی از قبح و کذب و شریک ...
 پیاپی بعد از این بیان شد بای و جواب از آن فصل در این کتب ...
 در حق جواب گویی چه که اختیار کرد خدا تعالی از برای خود ...
 خدا تعالی گفت خیر اما خیر جنت للناس ...
 بر آنکه راوی آن معلوم بوده باشد تا تعذیل ...
 ایشان است که بعد از خود در آن کتب صحیح نگذارند و تابع متقی شوند ...
 اهل بیت رضی الله عنهم خواهد آمد بعد از این در باب تعظیم و توقیر خصوصاً ابوبکر ...
 ختم و تمکین که ملهم بر شد او بر صواب است آن روایات او را کافیت و یکبار از غیر نبوت یا از متابعتان ...
 روان ایشان است چگونه جایز است هر آن روایات او را که عدول کنند از آنچه امام ایشان ائمّه العقیقه و اهل بیت ...
 خیر است و انی رضی الله عنه و خیر دهند و الا حقه بعد بنده ابوبکر ثمة عمر بن خطاب و غیره است بعد از ...
 پیغمبر ایشان ابوبکر است بعد از خود رضی الله عنهما و در افضل اخبار این حدیث از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه ...
 چنانچه در بیان بطمان تعقیب خواهد آمد ان شاء الله تعالی و خواهد آمد بدانکه این اعتقاد فاسد است و حق و فرضی شکل ...
 کامل که با سایر و بر این ایشان بود برین اعتقاد داشت که پیغمبر امیر المؤمنین علی رضی الله عنه روایت کرده اند و ...
 که وی آمده و اقرار کرده و پیغمبر ایشان بنا برین کافر شد معوز بالله من هذه الاعتقاداتی حقه رضی الله عنه و گفت
 الله الله فی اصحاب بنی که صلی الله علیه وسلم اوصی بهم ...
 بر سیدان خدا تعالی در شان اصحاب پیغمبر خود بدرستی که آنحضرت صلی الله علیه وسلم وصیت فرمود و تعظیم
 و توقیر ایشان علیهم الرضوان مقدمه صحابه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین اجماع کرده اند
 بر آنکه نصیب امام بعد از انقطاع زمان نبوت و جنت است بلکه از ائمه واجبات و گشتند از جنت آن ...
 شدند از ذوق رسول صلی الله علیه وسلم و اما اختلافی که در میان بوسیله تعیین امام و قعشه و در و جلال
 و تصور نمیکند بنا برین صحت و حمیت اهمیت بود که چون رسول صلی الله علیه وسلم رحلت فرمود ابوبکر صلی
 رضی الله عنه بر فراست و خطبه بر خواند چنانچه خواهد آمد یا بهای الناس هر که ندانگی میکرد و محمد صلی الله علیه وسلم

در این کتب صحیح نگذارند و تابع متقی شوند

بدست محمد رسول الله عالم خلقت فرمود و هر که بندگان خداست عاقل و سگ و خدایتعالی جلشانه غرض از بنده
 که هرگز نمیرد این ام خلافت را نه جاست از کسی که بان قیام نماید که درین امر نظر کند و آنچه را سنی شایرین باب
 قرآن بر دین عمل نماید کتاب گفته است گفتی درین امر مشورت خواهم نمود و کسی را با امر خلافت مقرر
 خواهم ساخت باز و جواب زد که اهل سنت و جماعت ایم و نزد اکثر معتزله بهم است یعنی از جهت تواتر
 اجماع مذکور و بسیاری از علمای گفته اند که وجوب بقتل است و جهت آنکه امر فرمود با جراح و حدود و طریق
 مخصوص و تعمیر و تنجیز نشد از جهت جهاد و حفاظت تفتیه اسلام و غیر ذلک این امور تمام نمیشود و توثیق نمی
 پذیرد و در نصب امام چنانچه در حدیث مطلق تمام نمیشود و مگر بان مقتدر است آنچه واجب است و
 دیگر آنکه در نصب امام طلب منافع و دفع مضار بشمار است و هر امری که چنین باشد کان واجب است
 اما صدق بران وجهی که در شرح مقاصد است نزدیک بان است که بدیهات محقق شود بلکه بشاید است
 آنچه می بینیم از فتنه و فساد و شکست امور عبادی و محرمات امام و اما کبری ثبوت آن باجماع است نزد ما و دیگر
 بقا است پس کسی که قائل بوجوب از معتزله مثل ابی الحسین و حافظ و غنی اما مخالفه خارج و مانند ایشان در وجه
 معتد نیست زیرا که مخالفت ایشان با اهل بیت بعد از موجب ظن و شکست و اجماع نمیشود و ظل و در نتیجه فایده است
 از قطع حکم مجمع علیه راه نمی یابد و دعوی آنکه در نصب امام ضرر است ازین جهت که ملزوم ساختن شیئی شخصی را که
 که مثل و کس باشد بعقول او و ضرر است بان شخص و خیرت بفتنه می انجامد و دیگر دعوی آنکه معصوم
 نیست از کفر و فتنه و اگر عزل نکند او را ضرر بر مردم می رسد و اگر او را عزل کند او را ضرر جنگ و قتل می شود و اعظم
 و واجب است بایشان ضرر بلکه بر تداوت است که نسب میان ایشان نمی گنجد و هرگاه که دو چیز با یکدیگر معارضه کنند
 و رفع ضرر اعظم واجب است از منظم شدن احوال مردم بغیر امام چنانکه بعضی گفته اند محال است بحسب عادت
 چنانچه دیده و نوشته شده است در وقت موت ولایه و حکام مقدم میسوم بدانکه امامت ثابت
 نمیشود و الا با رضای از جانب امام بر خلافت شخصی نیست آن هسته باشد یا بقرائن محلی و عقد از براس
 کس که اهل آن باشد چنانکه بان آن در اول بعد ازین خواهد آمد یا بغیر اینست چنانچه در کتب تفصیلی شده و بعد
 جایز است نصب مفضل بدانکه فضل بوده باشد از و بدیل آنکه علمای اجماع کرده بعد از خلفا بر بعضی از
 قریش و دلیل آنکه حضرت عمر رضی الله عنه خلافت را شورس گردانید میان شش تن از مشرعه بشره و از آن
 یکی عثمان و یکی علی بود رضی الله عنهما و ایشان فضل از بان خود بودند بعد از عمر پس اگر فضل محال
 بودی هر آینه عمر عثمان و حضرت علی عین می ساخت پس این عدم تعیین دلالت میکند بر آنکه نصب
 غیر عثمان و علی رضی الله عنهما جایز بوده است با وجود ایشان یعنی نصب غیر مفضل با وجود فضل است
 که غیر مفضل گاه است که قدرت او بر قیام مصالح ازین زیاد است و بر تداوم مملکت و از آنرا بر تداوم
 رعیت و اوقاف ترست در دفع فتنه و با او اعتماد بیشتر از فضل و با او شرف و عصمت و در راه بود که

اینها در حدیث آمده است که در نصب امام
 باید که جماعت و اجماع باشد و اینها
 در حدیث آمده است که در نصب امام
 باید که جماعت و اجماع باشد و اینها

بدین اوستی فیه رجحان که صدق او از آن معلوم شود و جمیع از خرافات و کذب لمثال شیعہ و جعل ایشان مستحقان
 بعد ازین خواهد آمد که حقیقت خلافت حضرت ابوبکر صدیق و عمر و عثمان رضی اللہ عنہم ثبت شود بی سبب و بی جهت است
 بلکه این شیعہ و در میان ایشان سوجو و بنودند و از آنکه جمالت شیعہ است که غیر معصوم را ظالم میگویند و نشان
 او میدارند قول خدا تعالی که اینال عساکر الظالمین یعنی زبده عدوین که امت است ظالمان را تیرگی کند
 و حال آنکه هیچکس نیست که ایشان را عزم کرده اند زیرا که بحسب اعت ظالم کسی را میگویند که وضع چیزی در غیر
 جایی خود کند و بحسب شرع ظالم را با کسی طلاق میکنند کسی که غیر معصوم است نگاه است که محض ظلم است
 و گناهی از و صادر نشده باشد و گاه است که گناهی از و صادر شده باشد و در حال تو بوضوح کرده است
 پس این نشان او نباشد بلکه متنازل نیست و دیگر عاصی را یا آنکه عهد در کتبت همچنانکه احتمال دارد که مراد است
 عطف باشد و نیز احتمال دارد که مراد بان نبوت یا امامت در دین باشد یا امتداین از مرتب کمال و این جمالت
 که از ایشان صادر میشود و آخر آنکه زده اند که از برای آنکه مشتبه سازند برای اهل ایمان خلافت غیر امیر
 المؤمنین کرم الله وجهه میان رد و عناد داندانی و گمراهی ایشان خواهد آمد ان شاء الله تعالی باب اول
 کیفیت خلافت حضرت صدیق رضی اللہ عنه و استدلال بحقیقت آن بدلائل عقلیه و نقلیه
 و آنچه تابع است و درین باب چند فصل است فصل اول در بیان کیفیت خلافت رویت کرده اند شیعین
 بنجاری و سلم و صحیحین خود که اصح کتب اند که بعد از قرآن با جماع معتد به است که عمر رضی اللہ عنه در زمانی رجوع
 از حج خطبه گفت که من چنین سیده کوفلائی از شما گفته است که عمر بنی چون بمیرد بظلال بیعت خواهم نمود
 پس خبر و نشود یکی از شما بلکه گوید بیعت ابوبکر فجاءه واقعه شده و آگاه باشید که این چنین نبود الا آنکه
 خداست تبارک و تعالی از شر آن نگاه داشت و امر و در میان شما کسی نیست که قطع از جانب او شود
 منی کسی نیست که سبقت کند در جمیع خیرات بر همه کس مثل ابوبکر
 صدیق رضی اللہ عنه تحقیق که او بهترین است هر و است از عمر بنی در زمانی که رسول الله صلی الله علیه و سلم
 رحلت فرمود و حضرت علی و زبیر رضی اللہ عنهما و دیگر که با ایشان بودند در خانه فاطمه زهرا سلامه علیها
 کرده و همچنین انصار از مباحث کرده و در سقیفه بنی ساعد گرد آمدند و مهاجرین بجانب ابوبکر رضی اللہ
 عنہ شتافتند پس گفتند ای ابوبکر یا تبارک و تعالی که ما را از انصار پس بجانب ایشان قصد کرده روان شدیم و در
 انسانی راه دوم و مصالح یعنی عویم بن ساعد و ثقی بن عدی با ملاقات شدند و از مشورتی که قوم کرده بودند در
 باب خلافت را خبر گردانیدند باز پرسیدند که کجایم و بیای کرده و ما را بر آن اگر شما هم خود فیصل میدیدند و نشان
 بر دید بر شاجری نیست گفتیم خدایم سوگند که پیش از ایشان سیر ویم بعد از آن روان شدیم تا رسیدیم بسقیفه
 بنی ساعد دیدیم که انصار همه گرد آمدند در میان ایشان فری یعنی مردی که خود را ثوب پیچیده در میان
 ایشان است و تکیه کرده گفتیم این مرد کیت گفتند سعد بن عباد است پرسیدیم که حال او چیست جواب داد

دادند که مرغیست پس چون در مجمع شصتیم خطیب ایشان برخواست خدا سے را ثنا گفت آنچه اهل انست
 و گفت ای بعد از انصار خدا نعم و لشکر عظیم اسلام و شما ای معاشر مہاجران سبطی از نسل وصال آنکه آمدہ اند قو
 از شما کہ استعدا و او بزرگے کنند یا و بخوانند کہ منقطع میازند ما را از امر خلافت و خود بان خضر میشوند و
 چون ساکت شد تعجب شدم و مقالہ در نفس خود ترتیب کردہ بودم منہو شدم کہ از ابوبکر و در حضور حضرت ابوبکر
 و حال آنکہ من ہمیشہ مدارا و دافہ بطنہ غضب و صلہ و در دین از ابوبکر کم نمیکردیم و حلم و وقار از من زیادہ
 بود پس ابوبکر صدیق منہو منع کرد و گفت علی دسلاک یعنی شتابی کن و دیناکی و وقار خود باش و چون انہ
 من اعلم بود کہ وہ تو استم کہ اوراد غضب آورم بنا برین ساکت شدم بخدا سوگند کہ آنچه من در خاطر خود نگه میدارم
 بودم یک کلمہ از انہا ترک نہ کرد و تمام انہا را در بدھ گفت باز یادتی بعد از ان گفت ما بعد از شما مذکور ساختید
 از نیکوئی سزاواران ہستی لیکن مردہم عرب را خلافت را اطاعت نمیکند مگر آنکہ قریش را بشد زیر
 ایشان بہترین عرب اند از روی حب و نسب و وار یعنی کہ من رضی شدیم بر آن خلافت شما بچی ازین دو
 مردہم کہ ام کہ خواہید بہتیار کنید و دست عمر و ابوعبیدہ جراح را گرفت پس امیر المؤمنین عمر فرمود کہ جمیع
 کلمہ ای کہ ابوبکر گفت کرد و طبع من نبود و غیر ازین کلمہ بخدای سوگند کہ اگر کسی پیش من آمدی و گردن من
 میزدی تا مادام کہ گنا سے کہ بمن لاحق میشد دوست تو بود و ز من از آنکہ امیر ششم بر تو سے کہ ابوبکر و سزاوار
 باشد بعد از ان ایکے از انصار و ان حباب بجای ہملہ و مضمومہ و با موحده ابن منذر ابو و گفت منم صاحب
 رای و تدبیر کہ مردم در جمیع حوادث براسے و تدبیر من عمل میکنند و از ان ایشان را شفا حاصل میشود و خصوص
 این مادہ را کہ من چنانست کہ از ان ایکے و از شما ای معاشر قریش ایکے باشد عمر گفت بسیار شد اختلاف میان
 و بلند شد و از نامانی کہ ترسیدم کہ مبادا در میان قوم خلائی و جنگ و سرکشی پدید آید لغتم ای ابوبکر دست
 خود را بکشای پس او دست خود را کشادہ کرد پس بحیث کہ مردم با و بحیث کہ دندہا جران با را از انصار
 بیعت بخایے سوگند نیافتم و را آنچه من حاضر بودیم امر سے را کہ موافق تر باشد و مخالف از ان کمتر باشد از
 بیاعت ابوبکر رضی اللہ عنہ ترک شدیم کہ اگر جدا شویم از قوم و بیعت شدہ باشد شاید کہ بعد از ما بحیث
 بکنند کسی کہ با او رضی نبودیم با آنکہ مخالفت ایشان می بالیت کرد و بر ہر تقدیر و ان فسادی میشد و در
 روئی آنکہ ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ غلبہ کرد و بر انصار بخیر لائیم من قریش آنکہ خان بہترین از قریش اند و
 این حدیث صحیحست کہ دار و شدہ از بہت طرق اسناد از جانب چل اصحابی و روایت کرد و ابویعلی
 و حاکم صحیح کرد از ابن مسعود کہ گفت چون رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم حلت فرمود انصار گفتند از ما امیر سے
 پس عمر رضی اللہ عنہ و ایشان و گفت با جماعت انصار بنشینید کہ رسول اکرم کرد و ابوبکر رضی اللہ عنہ را با آنکہ امامت مردم
 کند و کلام یکے از شما خوشحال میشود از آنکہ مقدم شویم بر ابوبکر رضی اللہ عنہ و روایت کرد و سعد و حاکم و بیہقی از
 ابی سعید خدری رضی اللہ عنہم آنکہ چون اصحاب جمیع شدند و در استقیفہ بنی ساعدہ و در خانہ بن عبا رہ

و بزرگان ایشان بودند خطیبان انصار برخواستند پس یکی از ایشان گفت ای معاشر مهاجران به تحقیق شنیدیم
 بود که رسول صلی الله علیه و سلم زمانی که یکی از شما را بعلی میفرستاد و یکی از ما همراه می شد پس صلاح می نمود که دو
 شخص را از آن خلافت شوید یکجا باقی بماند این هر یک که شده بهین طریق گفتند بعد از این زید بن ثابت با ما بود
 گفت ای معاشر می بینید که رسول صلی الله علیه و سلم از مهاجران بود و ما از انصار رسول م بودیم پس همچنان
 انصار رسول م بودیم انصار خلیفه رسول م بودیم باز دوست ابو بکر صدیق رضی الله عنه برگرفت این صاحب
 شاست پس عمر رضی الله عنه تبعیت کرد بعد از او مهاجران و انصار تبعیت کردند ابو بکر صدیق رضی الله عنه بالا
 منبر نشسته نظر در قوم کرد و زبیر را ندید بعد از آن او را طلب کرد و آمد گفت که ای زبیر تو می گوئی که پسر رسول م
 و مخصوص آن او حضرت م اراده داری که شش حصا مسلمانان کنی یعنی می خواهی که مفارقت کنی جماعت مسلمانان را
 زبیر گفت که تا زبیر سز نش و ولایت کن مرا بگناه ای خلیفه رسول الله بعد از برخواست تبعیت کرد و با
 نظر در وجوه قوم کرد علی رضی الله عنه را ندید او را طلب نمود آمد گفت ای علی تو این عمر رسول الله علیه و سلم و دوام
 آنحضرت می خواهی که شش حصا مسلمانان کنی اراده مفارقت مسلمانان داری علی گفت که تا زبیر سز نش یعنی سز نش
 کن مرا در همان وقت تبعیت کرد و در ویت ابن اسحاق از زهری از انس بن مالک چون تبعیت ابو بکر صدیق رضی الله عنه
 شده و در سقیفه روز دیگر بر منبر نشست و عمر بن خطاب پیش از او تکلم نموده و حمد و ثنای خدایتعالی را بجا
 گفت خدای تبارک و تعالی جمع کرده این ایشان بهترین صلاح رسول الله ثانی چنین و نهانی القار بر خیزید و
 با و تبعیت کنید پس مردان تبعیت کردند بعد از تبعیت سقیفه از ابو بکر تکلم نمود بعد از حمد و ثنای
 خدایتعالی گفت ای مردان تحقیق و آلی شدم بر شما و حال آنکه نیستم بهتر از شما پس اگر کسی که نمی داند و یاری
 کنید و اگر بدی کنم بعد از و بستی و آئید مرا راستی بمانت است و دروغ خیانت است و ضعیف و بیاد
 شما قوی تر است از من یا آنکه روشو در حق او اگر خدایتعالی حق از او خواهد و قوی شما در میان شما
 ضعیف است یا آنکه گرفته شود و ترک نکنم قومی جدا در راه خدایتعالی مگر خدایتعالی بدلت و حمار
 ایشان را مبتلا سازد و شائع و فاش نشود اعمال فاحشه و قومی هرگز که اگر آنکه گرفتار سازد خدایتعالی ایشان
 بدای که عام باشد و هم ایشان طاعت کن می پس اگر عصیان کنم خدای رسول او را پل نیست احاطه
 بر شما بر خیزید بر نماز جماعت کند خدایتعالی شما را بر دوستی که دوستی بن عقیده در مغازی و حاکم و صحیح کرد
 از عبد الرحمن بن عوف رهم گفت ابو بکر صدیق نه خطبه خواند و گفت سوگند بخدا که هر لیص نبودم من
 بر امانت نه روزی و نه شبی هرگز و نه بودم رغب بدان و طلب نکردم از خدایتعالی نه در سر و نه در علانیه و نه
 ترسیدم از فتنه و نیست مرا و بی امارت را فتنی که تحقیق هر تکب شده ام از عظیم نیست مرا طاعتی و
 قوتی بر آن بگویند خدایتعالی بعد از آن علی و زید گفتند رضی الله عنهما غضب نه کرده ایم اگر چه
 آنکه موخر بجهشتند اما از مشورت و امیدیم که ابو بکر سز و ازترین مردم است بر خلافت و اوست

ببینید مرا تا بعد من شوید و گاهی ببینید که من می‌گویم که ده ام از مقام است پس بعد درستی دارید مرا ببینید که چرا
 شیطان است که حاضر میشود و گاهی که ببینید که عصیان کنم از من بقتاب کنید اختیار نه کرده اید مرا در شهر
 و ابشارهای خود یعنی ام خلافت بدین تعلق دارد که کمال حبس یا درین مرغی دارید و مرتبیه سازید اگر از من
 چیزی صادر شود از بسیدنی رویت دیگر که از ابن سعید و خطیب نقل است که گفت اما بعد من والی مرشما
 شدیم و تیم از شما بهتر لیکن نازل شد قرآن و رسول نیز ستمتاسه نهاده و ما و ستم آنرا ببینید ای مردمان که
 عاقلترین مردمان برین کار نیست و عاجزترین مردمان گنندگانند و عاصیان اند و قوسه ترین شما ضعیفست
 نزد من و فتنه گیرم اگر ضعیف حق را و ضعیف ترین شما نزد من قوی ست اما زانیکه گیرم از قوی حق را
 کرده مردمان جز این نیست رسن بعم و متبوع نیست پس هرگاه که نیک کنم ادا و یاری کنید مرا و زانیکه میل از
 حق کنم برستی و عدل دارید مرا ملک رحمته الله رویت کرده نمی باشد هرگز که ای امام باشد مگر این شرط بود
 و رویت کرده ام که از ابو قحافه بوقت خلافت پس خود ابو بکر صدیق رضی الله عنه ابو قحافه حیات بود و گفت ابو بکر
 را که همیشه بارش درین امر که این امر محال است آیا رضی شد بدین عجز و منافع و بنو خیره گفت بل گفت نیست
 است کند مرا تا که تو آنها را بلند کردی و نیست بل گفت سنده مرا تا که تو آنها را پست کردی و رویت کرده
 و اقدی از چند طریق است اما که بعیت ابو بکر رضی الله عنه روزی شد که رسول هم حلت فرمود و رویت
 کرده و بطریقی از ابن عمر رضی الله عنه که ابو بکر بر منبر جای رسول صلی الله علیه و سلم نشست و عمر جای ابو بکر و عثمان بجای عمر
 و علی بجای عثمان رضوان الله تعالی علیهم اجمعین فصل دوم منعقد گشتن اجماع بر خلافت
 ابو بکر صدیق رضی الله تعالی عنه هسته شد بگفته که قبل ازین گفتیم که صحابه رضی الله عنهم اجمعین که در
 برین امر و آنچه گفته اند از خلافت ابن عباد از محبت مر و دوستی و از جمله سپیکه که تصریح باین معنی شده است
 در آن حدیث است که رویت کرده آن را حاکم و صحیح کرده است آنرا ابن سعد و رضی الله عنه قال ما را ه
 للمسلمون حسنا فهو عند الله حسن وما را ه المسلمون سئیا فهو عند الله سقی یعنی چیزی که
 از اسلامانان نیکو است پس از پیغمبر و خدا تعالی نیکوست و چیزی که مسلمانان از او بد بگویند پس از پیغمبر
 و خدا تعالی بدست و حال آنکه جمیع صحابه خلافت ابو بکر را مستحسن دانستند پس نظر کن در آنچه صحیح شد از ابن سعد
 که از اکابر صحابه و فقهای و متقین ایشان است که جمیع صحابه اجماع کرده اند بر خلافت او و بنابرین او حق است
 خلافت از جمیع اهل سنت و جماعت و در هر عصری از عصری تا زمان صحابه و همچنین اواخر خلافت از جمیع
 متقدمه و اکثر فریق باقی و اجماع ایشان بر خلافت او دلیل قاطع بر آنکه او ولایت داشت حق این امر داشت با آنکه
 از ظهور و بشایه است که هیچکس مخفی نیست اگر قاطعی گوید که حکایت وقوع خلافت احتمالی دارد که از بعضی صحابه
 رضوان الله تعالی علیهم اجمعین رسیده باشد و اگر تمام رسیده باشد محتمل است که از بعضی صحابه خلافت ظاهر شده باشد بنابرین
 اجماع منعقد نبوده چه این محکم باشد که این توهم قوی میشود که از بعضی صحابه که این امر را مشاهده کرده اند

حدیث ابو بکر در خلافت
 حدیث ابو بکر در خلافت
 حدیث ابو بکر در خلافت

از اول آن حکایت اجماع صحیح شده باشد و اما زمانی صحیح شد که از این سه وصحت یافت که حکایت اجماع صحابین
 نیست توهم صلا نیست و خصوصاً امیر المومنین علی بن ابیطالب نیز از آن کسانی است که حکایت اجماع باین
 امر کرده اند چنانکه خواهد آمد بعد ازین روایت از و چون بصره آمد از آمدن او سوال کردند که آیا این امر
 بعد از است که از جانشینان شد و یا آنکه پس از خود کرده است پس تقریب آن ذکر جواب ذکر متابعت خود
 و بانی صحابیا ابو بکر بنی و آن دو کس و این امر خلافت نکردند بلکه تمام متفق بودند و روایت کرد و از زعم
 که گفت شنیدم از شافعی رحمه الله علیه که گفت اجماع کردند مردمان بر خلافت ابو بکر بنی و این اجماع از بخت بود که
 امضه شد پس بعد از رسول صلی الله علیه و سلم و نیافتند و زیر اویم آسمان بهترین از ابو بکر صدیق رضی الله عنه
 پس از ادالی ساقطند و روایت کرده است اسدالاهنته از معاویه بن قمره گفت بود صحاب سول صلی الله
 علیه و سلم شکوه که از خلافت ابو بکر صدیق رضی الله عنه و نمی نامیدند و اگر خلیفه رسول صلی الله علیه و سلم و اتفاق
 و اجماع نکردند ایشان که بغلاتی بر خلافتی و دیگر دلیل آنکه است اجماع کرده اند بر حقیقت است یکی از سه
 پس این روایت و عیسی ابو بکر علی نزع نکرد و در حجت با او کردند پس شام شد باین دلیل اجماع بر است چرا که اگر است
 اوست بودی با او نزع میکردند چنانکه نزع کرد حضرت علی با معاویه با آنکه شکست معاویه را ملاحظه نکرد و با او نزع
 و ابو بکر بنی با عدم شکست او نزع نکرد و این معنی دلیل است بر آنکه حضرت کرده است تحقیق خلافت او و
 و دیگر آنکه حضرت عباس از روایت بعیت با علی کرم الله وجهه کرده و علی قبول ننشسته نکرد و میدانست حضرت
 علی اگر از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم و باب او خلافت وارد شده بود و قبول میکرد و خصوصاً آنکه از بیرون
 صاحب شجاعت بنو شام و غیر ایشان با او بودند و تقویت او میکردند و دیگر قبل ازین گذشته که انصار کردند
 داشت بعیت ابو بکر ایشان را از م ساخت بخیر لاجرم من قدش بنابرین اطاعت و انقیاد کردند
 و حضرت علی از روی شکست و عذر و استعداد و شجاعت قوی تر بود و از ایشان پس اگر روی رضای
 میبود و این بنا بر حجت اولی بود و در سزاوارتر بود با جاست از دیگر و اما تاخیر علی و زبیر و عباس بنی
 در بعیت تصور کرد اجماع نمیکند بچند وجه و اول آنکه ایشان چنین دیدند که امر اجماع تمام شد مخصوص کسی که
 امیر بود و آنوقت از هر عقد ثانی آنکه چون آمدند در تاخیر بعیت معذرت کردند علی و زبیر رضی الله
 چنانچه گذشت از چند طریق اسناد بانیکه تاخیر از بعیت نه از بعیت تصور کردند خلافت صدیق بود بلکه
 از بخت بود که ایشان را درین مشورت حقی بود و ایشان را سوختند بلکه محتاج بود این امر مشورت
 نامه و بنابرین از عمر بنی چنین گذشت که این بعیت فحشاء واقع شد لیکن خدیجه ابی محمد شست شتر
 آنرا و موافقت کرد و بانچه گذشت از اعتدال حضرت علی و زبیر بنی که در قطع روایت کرده است از طریق
 بسیار و آن نیست که حضرت علی و زبیر بنی گفتند در آن وقت بعیت که ابو بکر بنی را شتر او را درین مردم به
 خلافت میبایدیم تحقیق که او صاحب غارتست و نانی چنین رسول الله صلی الله علیه و سلم است و میبایدیم شتر

حمد و ثناء خدا تعالی بجا آورده قضایا و شرف حضرت علی سفر را قعد نمود و مختلف اواز جمعیت و عذر را و را بطریق
 که گفتند یو بیان نمود و دست خفا کرد و فرود آمد باز حضرت علی سفر بر مبر رفت بعد از حمد و ثناء خدا تعالی
 تعلیم و توقیر در حق ابو بکر بیان نمود و گفت از من واقعه شده از تأخیر در جمعیت نه از محبت حسد و بغل بر ابو بکر
 بود و نه از محبت انکار پیغمبری که خدا تعالی او را تفضیل داده است و لیکن ظن با این بود که ما را در مشورت نصیبی
 ما و در آن محل را دخل نه و او را بنابرین غضب کردم و نفس خویش و بیرون شدم پس مسلمانان با این جمعیت
 خوشحال شدند و آنرا صواب دانستند و مردم در وقت امر جمعیت علی کرم الله وجهه با هم معرفت بوی نزدیک
 میشدند پس تال کن عذر را و در قول او آنکه منکر نشدم چیزی را بلکه آن تفضیل یافته است و حسد و بغل نکردم
 برای پیغمبر که خدا تعالی او را عطا کرده است و غیر اینها از آنچه حدیث شریف است بر آن تابایی خود را بر نی موثر
 از آنچه رو فیض و مانند ایشان با و نسبت میکنند فان الله اعلم الله باز بدانکه در حدیث تصریح است بتأخیر جمعیت علی
 تا موت فاطمه پس منافی میشود چیز را که از ابی سعید گذشته که علی در سیر رض از اول امر جمعیت کرد و لیکن این
 حدیث ابی سعید را ابن حبان و غیر او صحیح کردند و بهیچ چنین گفت که حدیث مسلم از ابی سعید نقل کرده است که
 در جمعیت علی بعضی از بنو هاشم تأخیر شد تا موت حضرت فاطمه ضعیف است زیرا که او هیت ثانی از سر می نمود
 نیست و سنا را ابو سعید نه کرده و روایت اول از ابو سعید که دال است بر آنکه ایشان اول جمعیت کردند از
 موصول است پس صحرا باشد انته و بر و وار میشود و آنکه میان انجیدیش اصح و میان خبر بخاری که از عائشه
 صدیقہ نقل شدست منافات است زیرا که یکجه دلالت بر تقدیم جمعیت میکند و دیگر بر تأخیر و جمع بین
 حدیثین بعضی چنین کرده اند که علی در اول حال جمعیت کرد و باز از جمعیت ابو بکر بعد از حدیث بود پس آنکه واقعه شد
 میان حضرت فاطمه و سیر است رسول الله و حضرت ابو بکر رض در باب میراث حضرت صلی الله علیه و سلم بعد از
 وفات حضرت فاطمه بیعتی دیگر کرد و یکجه در باطن ازین امر وقت نشد توهم کرد که خلف اواز جمعیت او و آنچه
 خوب است گفتند و از جمعیت که رفع ایراد میشود و حضرت علی سفر اظهار مبايعت بعد از وفات حضرت فاطمه
 بالای منبر کرد و چنانچه در فصل چهارم از فضایل علی سفر خواهد آمد که علی سفر در آنک در جمعیت خود که ابو بکر رض
 ملاقی او شد و گفت آیا کرده داشتی امارت ما را گفت کرده داشتم و لیکن سوگند خورده ام که روگردان نشوم
 مگر برای نماز فریضه تا از جمع قرآن فارغ شوم از اینجا زعم کرده اند که علی سفر قرآن را بر فوق تسلیل نوشته پس
 معلوم شد که آنچه نقل کردیم اجماع صحابه و سیر که بعد از ایشان است بر حقیقت خلافت صدیق سفر و ولایت
 او درین امر برین قدر کفایت در استدلال بر تقدیر س که لفظی نیز باشد بلکه اجماع قویتر است از لفظی که متواتر
 ز سیر باشد زیرا که اجماع علم حاصل میشود از و خصوص غیر متواتر علم غنی بهم میرسد چنانکه خواهد آمد حکما
 که ز امام نووی با سیانید صحیح از سفیان ثوری سفر که هر کس گوید که حضرت علی کرم الله وجهه و سیر از برین خلافت
 بود و عتقاد او نیست که ابو بکر مهاجرین و عمر رضوان الله تعالی علیهم اجمعین خطا کرده اند و برین امر و سیر که عتقاد

اینها اسطوانات بود که را از بیعت

خطا و رحق اجتماع داشته باشد گمان نمی بریم که عملی از اعمال او باستان بر بند برود بیت دار قطنی از عمار بن یاسر
 و مانند این فصل سوم در نصوص سمعی که ولایت می کنند بر خلافت ابوبکر را از
 قرآن و حدیث رسول صلی الله علیه و سلم انصر کن از آنچه قول خدا تعالی یا ایها الذین
 امنوا من یوتد منکم عن دینہ ففسدوا یا ای الله تقوی بهم و یحبونہ اذ لہ عمل المؤمنین
 علی الکفرین یجاهدون فی سبیل الله ولا یخافون لومہ لکن ذلک فضل الله یؤتیہ
 من یشاء والله واسع علیم و ای کسی که گوید بنده خداست هر که برگردد از شما از دین خود پس زود ملاقات و مر
 و بفرستد خدا تعالی بر ایشان توفیق را که خدا تعالی دوست دارد و ایشان را دوست دارد ایشان خدای تعالی
 و مشفق و متودد است باشد بر مؤمنان و تحت غالب باشند بر کافران و جدا کنند در راه خدای تعالی و ترسند
 از پیچ و لاست کنند ذلک فضل الله یؤتیہ من یشاء و این صفتهای فضل و رحمت خداست میدهد کسی را که میخواهد
 و الله واسع علیم خداست فراخ عطا و داناست کسی که استحقاق دارد و در واپس که بهیچ از حسن بصیری ضعیف
 که گفت بنده خداست گویند که مراد ما بنقوم ابوبکر است و صحاب او رضی الله عنهم تا آنکه چون عرب مرتد شدند جدا
 کردند ابوبکر و صحاب تا آنکه باز آورد و ایشان را با سلام و رحمت کرد و یونس بن کثیر از قتاده که گفت چون غلام
 صلی الله علیه و سلم از عالم رحلت فرمود بعضی عرب مرتد شدند پس ابوبکر قتال با آن جماعت کرد تا آنکه با سلام
 آورد و گفت با هم سخن می کرد و تمنا آنکه این آیت نازل شد در شان ابوبکر رضی الله عنه فسوف یاتی
 الله یقوم بحیثم یحبونہ و شرح این قصه است که پس رویت کرد و چون وفات پیاپی صلی الله علیه و سلم
 مشهور شد و در نواحی مدینه طائف بسیار از عرب مرتد شدند و منع زکوة کردند ابوبکر صدیق رضی الله عنه
 ایشان برخاست و بعضی دیگر از صحاب گفتند صلاح در آنست که دست از قتال ایشان باز داری ابوبکر
 گفت بگویند که تقصیر کنیم در عقالی و عنانی که آنچه در زمان رسول الله صلی الله علیه و سلم میدادند از من منع
 می کردند و ادای آن نمی کنند بر آئینه مقابل ایشان خواهیم کرد و منع آن بعد از آن عمر فرمود گفت چگونه
 بر ایشان قتال میکنی و حال آنکه رسول صلی الله علیه و سلم فرمود امرت ان اقاتل الناس حتی یقولوا لا اله الا الله
 فان الله وان محمد رسول الله فمن قالها عصم منی ماله و دمه الا بحبها و حساد الله
 ما نمر شد مقابل مردمان تا زمانیکه بگوید لا اله الا الله محمد رسول الله و هر کس که این را گفت منع کرد
 و حمایت کرد از من مال خود را و خون خود را الا بر حق ان یقولن بر حق مال یا دم و حساب بر خدا تعالی است
 یعنی کسی که گفت لا اله الا الله و اظهار اسلام کرد و مقابل او را ترک میکنم که مخلص است یا مخلصیت چنانکه
 حسابی است که خدا تعالی است ابوبکر گفت بگویند که مقابل خواهیم کرد و کسی که در میان صلوة و زکوة فرقه
 کند چرا که زکوة حق نیست و حال آنکه رسول الله صلی الله علیه و سلم از پیغمبر عمر فرمود گفت بخدای سوگند
 که نیا فرم که کسی جز بجز را آنکه خدا تعالی متشرع ساخت صدر ابوبکر فرمود قتال اجتماعت و عاود مرتد که حق

بجانب ابو بکر و انس و سید گفت رشت بود و در روستای ویکه آنکه چون ابو بکر بمیرون رفت جهت قتل
 آن جماعت و بجوای بخبر رسید تمام عرب گردیدند و باین بعضی اصحاب سلاح چندین ذابند که کسی را اسیر
 گردانیده شود و بر ایشان نام زد کنند و خود باز گردند پس خالد بن ولید را امیر ساخته فرستادند و خود باز گشت
 و رویت کرد و در قطنی از این عمره زمام را حلا علی گرفت و گفت که امیر وی اسی خلیفه رسول الله است
 بتو آنچه تو در روز احد بار رسول الله گفتی بشمیر خود را در غلاف کن و محزون و دردناک ساز را را بنفش خود
 باز گرد و بدین بنده ای سوگند که اگر دردناک میشویم از جهت تو نشویش بتو رسد و سلام هرگز منتظم نخواهد
 بود و بعد از آن خالد بن ولید را بقبیل بنوا سعد و خطفان فرستاد و خالد بان قبال رسید و چون کوفه
 از آن بخت جمع و دیگر را اسیر کرد و باقی رجوع به سلام کرد و از آنجا خالد بن ولید را فرستاد و بقتال
 مسلمانان و چون از قبیل بنیکه رسیدند شروع در قتل نمودند و تسلیم و قلع و محض شد و اهل اسلام
 چند روز ایشان را محاصره کردند و آخر الامر تسلیم و در دست وحشی که قاتل عمره بود کشته شد باز در سال دوم
 از خلافت بنابر آنکه اهل بحرین بعد از فوت حضرت رسول شب در دل ایشان پیدا شده مرده شده
 بودند علامه حضرت می را بجانب بحرین بدفع آنجماعت فرستاد و در موضع جواتا ملاتی شدند بعد از مقاتله
 بسیار مسلمانان نصرت یافتند و اهل عمان نیز چون مرده شده بودند عکرم بن ابی جهل را بجانب فرستاد
 و مهاجران است را بطائف مریدین نامزد فرمود و همچنین زیاد بن سید انصاری را با جماعتی دیگر از
 اهل امداد فرستاد و از بخت است که رویت کرد و بدینقی و ابن عساکر از ابوهریره که گفت سوگند بان
 خدایتعالی که غیر او خدای نیست که اگر ابو بکر رضی خلیفه بنووی مردم بندگه خدایتعالی را بجای می آوردند با
 مرتبه سوم این سخن را مکرر ساخت بعضی گفتند ساکن شوای ابوهریره بر صحنه الله عنهم بعد از آن ابوهریره
 گفت که رسول صلی الله علیه و سلم اسامه را به قصد کرب جانم روم و شام فرستاد و چون در موضع
 زی خشب فرو داد رسول صلی الله علیه و سلم رحلت فرمود و اعراب حوالی مدینه مرده شدند و حجاج رسول
 جمع شده گفتند اسامه را باز گردان زیرا که وجهی ندارد که اعراب حوالی مدینه از دین مرده شده باشند و
 الشکر خود را بر مردم بفرستیم ابو بکر رضی الله عنه گفت بان خدای که غیر او خدای نیست که اگر قلت مردم
 بمرتبه باشد که در مدینه بچگونگی باشد و سگان پانیا می از دواج پیغمبر کینه باشند لشکر که کینا پیغمبر
 صلی الله علیه و سلم متوجه بجای ساخته باشد نخواهم گردید و علم که رسول خدای صلی الله علیه و سلم بته
 نخواهم کشود پس اسامه روان شد و پیچ قلید از قبال که اراده از امداد داشته بودند نخواستند که آنکه
 گفتند که این جماعت را اگر قوتی نبود که این لشکر را از خود جدا ساختند و بجانب روم می
 فرستادند و باین سبب از امداد موقوف میشدند تا خبر قتل اهل اسلام با روم مستقیم کنند پس
 چون مسلمانان مقاتله اهل روم کردند ایشان را مقهور و مغلوب ساختند و فتح نمود و سالها و غنائم

بنیاد قتل مسلمانان فرستادند

و در مدینه سالها و غنائم

و اگر سنت رسول چیزی بنیاد نیست ایمان و شرافت و اختیار الناس را جمع میکرد و بایشان بنوعی
مینمود و اگر بر یک برهان متفق شدند همان حکم میفرمود و عمر رضی الله عنه چنین میکرد و اگر مشکل میشد که از قرآن
و یا از سنت نیاید ملاحظه میکرد که ابو بکر رضی الله عنه را درین قضیه حکم است یا نه اگر او بیاد داشت آن عمل میکرد و الا
دو مسلمان را طلب مینمود و آنچه اتفاق بر آن مینمود حکم میکرد و از جمله آیات که دلالت بر خلافت ابو بکر
میکند این آیتی است قل للخالفین من الاعراب کما یؤمرکم الله لعلکم تتقون و این آیه را بعد از آنکه رسول الله صلی الله علیه و آله
الی قیوم اولی الامر شد و دیدند که دست که خوانده خواهید شد بحرب گروهی صاحبان کارزار سخت
تقاتلون هم اولیامون مقاتله کنید ایشان و کشید ایشان را یا مسلمان شوند فان تطیعوا
یؤتکم الله اجرًا حسنًا پس اگر اطاعت و فرمانبرداری کردند و اسرار بد خدا تعالی شمار فرمای نیکو که
غنیمت در دنیا و جنت و آخرت است و این تنولو کما تولیتهم من قبل یعنی بکم عهد ابوالعباس
و اگر برگردند و پشت بر داعی کنند همچنانکه گردیدند پیش ازین و در سال حدیبیه بعد از آنکه خدا تعالی شمار عدا
در ذاک تفرحم گوید و تفسیر بیضی اورد که مخالفان از اعراب قبیلہ سلم و حنینیه و مزیه و غفار بودند که
با آنحضرت وعده کردند که رفیق آنحضرت باشند تا آنکه در سال حدیبیه بعد از آن خلاف وعده کردند با موال اول
خود و شغول شدند و آنست که دست گردانیدیم از جوئیز که مردم و قوم اولی باس بنو حنیفه بودند و از محبت این
ابی حاتم و این سید و غیر ایشان گفتند که این آیت جمعیست بر خلافت صدیق زبیر که وی مردم را بقتال
انقوم خواند و شیخ ابوالحسن الاشعر عی رحمه الله علیه که امام اهل سنت و جماعت است گفت از ابوالعباس
بر شریح شنیدم که میگفت خلافت صدیق از قرآن درین آیت است گفت از برائے آنکه اهل علم اجماع
کرده اند زبیر که بعد از زوال بن آیت قتالی بنود خوانده شوند باز مگر خواندن ابو بکر رضی الله عنه و دیگر مردان
را بقتال اهل ردت و کسانی که منع زکوة کردند گفت پس این آیت دلیل است بر وجوب خلافت ابو بکر رضی
و انقضاض طاعت او زیرا که خدا تعالی خبر داد که اگر برگردند و فرمان نبرند ایشان را عذاب الیم خواهد بود و این خبر
میگوید که هر که تفسیر کرده است قوم را با آنکه اهل فارس و روم اند پس صدیق تجهم کرده بآن طایفه نشاند
و تمامی کار جماعت بدست عمر و عثمان داد و ایشان هر دو فرع صدیق اند پس اگر گوئی که ممکن است که مردم او را
در آیت رسول الله حضرت علی کرم الله وجهه باشد گوئیم این احتمال ممکن نیست چرا که خدا تعالی فرمود قل لن
تتبعونا و این خبر است بمعنی نه یعنی بگوئید محمد صلی الله علیه و آله سلم مخالفین از اعراب که تابع میشوند و با ما
میآیند و بنا بر این جماعت هیچ محاربه خوانده نشدند و حیات رسول الله صلی الله علیه و آله سلم اجماعاً چنانچه گذشت
و امام علی رضی الله عنه خلافت خود و قتالی از جهت اسلام اتفاق نیفتاد و جمیع مقاتله و می رضی الله عنه
جهت طلب امت و حقوق خود بود و اما جمعی که بعد حضرت علی رضی الله عنه بودند و با آنجماع از جمیع اهل بیت و شیعه در
اشغال ایشان کار اندازیدند معین شد که این در آنکه متابعت او موجب اجر حسن شود و وعده ایشان و مافرمایان او

موجب عذاب الیم گردد و یکی از خلفا آنکه است برضی الله عنهم و درین هنگام حقیقت لازم آمد بر هر تقدیر زیر آنچه
حقیقت خلافت عمر عثمان فروع حقیقت خلافت ابوبکر است بواسطه آنکه خلافت ایشان از اجداد و از خلافت او
ناشی شده و بدان ترتیب است و از جمله آیات دال بر خلافت ابوبکر قول خدا تعالی است و وعد الله الذین
امنوا و عملوا الصالحات و عهد کرد خدا تعالی کسانی را که ایمان آورده اند و عمل نیکو کرده اند لیستخلفنهم
فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم که هر آنکه است ایشان را که خلیفه و موصوف گردند و در وی
زمین و مراد این جماعت که خدا تعالی ایشان را و عهد داده و او مهاجران اند و مفسرین چنانچه موصوف گردند
کسانی را که پیش ایشان بود یعنی بنی اسرائیل را که بعد از نوح قطریان در مصر و شام خلیفه شدند و لیکن آن
طعمه الذی ارتضی لهم و هر آنکه استوار و ثابت دارد از برای ایشان پسندیده و مختار ایشان را یعنی
اسلام و لیستخلفنهم من بعد خوف امنا یعبدون لا شریکون لجا شینا هر آنکه بدل و بد ایشان بعد از
ترس ایشان از دشمنان بنی اسرائیل که پرستند مراد در زمان خلافت و شریک نگردند بن چنانچه
جاه و بزرگی ایشان از عبادت و توحید باز ندارد و این کشید گفته که بیت منطبق و مثل است بر خلافت هدایت
اکبریم و ابن ابی حاتم در تفسیر خود از عبد الرحمن بن عبد الحمید البهسی روایت کرده گفت که خلافت ابوبکر برضی الله
و تعالی عنہ بقول خدا تعالی و وعد الله الذین امنوا الا ان یؤتیهم الله کما یشاء و از جمله آیات دال بر خلافت صدیق
قول خدا تعالی است للفقراء المهاجرین الذین یعنی تمت الی سبکیتیمان و مسکینان و فقر مهاجر است
الی قوله اولئک هم الصادقون یعنی آن گروه مهاجران که ستانند یعنی رهت گویان و به دلالت بر
خلافت صدیق است که خدا تعالی مهاجران را صادق خواند مگر کذب از هرگز صادر نخواهد بود پس لازم آمد در
چیزهای اتفاق جمیع مهاجرین و غیرهم اطلاق بر ابوبکر رضی الله عنه و از خلیفه رسول الله صلی الله علیه و سلم میخوانند
صادق باشند پس بنا برین مقدمه این است نص باشد بر خلافت ابوبکر رضی الله علیه و سلم خلیف این دلیل را از ابوبکر ابن
عباس نقل کرده که این استنباط نیکوست چنانچه ابن کثیر تصریح باین معنی کرده و از جمله آیات دال بر خلافت
صدیق اکبر رضی الله عنه قول خدا تعالی اهدنا الصراط المستقیم بما ماراه رهت صراط الذین انعمت علیهم
راه بجهانیکه انعام کرده بر ایشان بهجت نبوت و رسالت و صدق و شهادت و صلاحیت امام فخر
الدین رازی گفت این دلیل است بر خلافت ابوبکر رضی الله عنه زیرا که نعمت قبل ازین نعمت که تقدیر چنین است و خدا
تعالی بیان کرده است و رحمت دیگر که الذین انعمت علیهم چنانکه و قول خدا تعالی فاولئک مع الذین
انعم الله علیهم من النبییین و الصالحین و الشهداء و الصالحین یعنی این گروه آن کسانی
اند که انعام کرده اند تعالی بر ایشان از انعام بران و رهت گویان که اول صدیق است بسیار گردند و گشتگان در
راه خدا تعالی و مستودگان در اعمال و احوال و سپهر نکست که سر در حدیقان و رؤسای ایشان است
ابوبکر صدیق است پس معنی چنین باشد که خدا تعالی مکرر و مطلق میفرماید که ابوبکر رضی الله عنه تمام صدقین برترند

دری از خلافت ابوبکر و از احادیث و روایات

و ابو بکر از عالم بودی جایز نبودی افتدای بوی پس ثابت با آنچه گفتیم و لالت این است بر ما است ابو بکر
 و اما انصوحی که از رسول صلی الله علیه و سلم دار و شده بسیار است و در بعضی از آن تصریح بخلاف است ابو بکر صدیق
 است و در بعضی دیگر اشارت بان حدیث اول روایت کرد بخاری و مسلم از جابر بن عبد الله که گفت زنی
 پیش رسول صلی الله علیه و سلم آمد یعنی همی و آنحضرت م و او را امر کرد که باز آید بسوی ما بعد از آن گفت اگر بیایم و
 شما را نه بینیم و این قول او که ناسیت بود از فوت آنحضرت م نگاه آنحضرت م فرمودان لم یجدن
 فأتی بیکر یعنی اگر مرا نه بینید نزد ابو بکر رضایا و آن عسا که از ابن عباس نقل روایت کرد که گفت زنی نزد
 پیغمبر آمد و گفت اگر بیایم و شما را نه بینیم یعنی تعریف آنحضرت بوقت که در نگاه رسول فرمودان جدت
 فله یجدن فأتی بیکر فانه الخلیفه من بعدک اگر بیای و مرا نیایی نزد ابو بکر رضایا که او خلیفه خواهد بود
 بعد از من این حدیث روایت میکرد ابو القاسم بغوی بسندی حسن و بر وجهی که نزدی گفته است که در سنن
 کسی ششم کذب و فسق و غفلت نباشد یعنی راویان او مستور العتبات نباشد نیز باید که شایسته
 و از وجه دیگر مثل این هر دو سه شده باشد و حدیث حجت است همچون صحیح از عبد الله بن عمر رضی الله عنه که گفت
 از رسول صلی الله علیه و سلم شنیدم که فرمود یکون خلفی اثنا عشر خلیفه ابو بکر کایلیت الا خلیفاه
 بعد از من و از ده خلیفه خواهند بود ابو بکر رضی الله عنه در گذشت کند گر اندک علماء و ائمه حدیث گفته اند صدر این
 حدیث اجماع شده است بر صحت آن و از طریق متعدد و دار و شده و بخاری و مسلم و غیر ایشان روایت کرده
 و از جمله طریق است که آنحضرت م فرموده که لا یزال هذا الا من عزیذ انصر دن علی من عاد اھم
 علیہ اثنا عشر خلیفه کلام من قریش همیشه این امر مسلم غالب و نصرت می یابد بر هر کسی که ایشان
 را شنید می کند بر م خلافت تا دوازده خلیفه که جمیع ایشان از قریش باشند چنانچه عبد الله بن احمد
 بسندی صحیح روایت کرده صحیح است که استوار متصل باشند بقریش ضابطه از مثل خود که سالم باشد
 از شد و ذ و علت و مراد با اتصال سند است که هیچ وجه قطعه نباشد و مراد بعد از آنکه مشهور العتبات و مراد
 بضابطه حافظ و تغیر نباشد بلاست از شد و ذ آنکه را و سه مخالف روایت نکند و بلاست از
 علت مراد است که در حدیث اسباب خیفه غامض قاصد نباشد و در حدیث صحیح تفاوت است حسب
 ثبوت شروط و از جمله طرق چنانچه احمد روایت کرد که لا یزال هذه الا من عزیذ انصر دن علی من عاد اھم
 ست لا یزال هذه الا من عزیذ انصر دن علی من عزیذ انصر دن علی من عزیذ انصر دن علی من عزیذ انصر دن
 و از جمله طرق مسلم روایت کرده که آنحضرت م فرمود لا یزال امر الناس ما خلیفاه ما ولیهم اثنا عشر رجلاً
 و از جمله ان الا که لا ینقضی حتی یمضی فیهم اثنا عشر خلیفه این امر خلافت منقضی نمیشود تا آنکه بگذرد
 در میان ایشان دوازده خلیفه و از جمله لا یزال الا من عزیذ انصر دن علی من عزیذ انصر دن علی من عزیذ انصر دن
 اسلام قوی و غالب باشد تا دوازده خلیفه و از جمله روایت بر است لا یزال امتی قائما حتی یمضی اثنا عشر رجلاً

بعد از آن دوازده خلیفه خواهد بود

در جمیع ایشان از قریش نیست

از جمله طرق

خلیفه کلهم من قبلش و زیادہ کرو ابو داود و انکہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم چون بمثل خود بازگشت قریش آمدند
 و پرسیدند کہ بعد از خلیفہ چاہت خواہد شد حضرت فرمود شد یکون للہیج یعنی بعد از آن قتل و فساد خواهد بود
 و از جملہ روایت ابو داود است کہ لایزال الذین قائمہ اختہ یکون علیہم اثنا عشر خلیفہ کلہم تحتہم علیہم
 الا متدیمتہ این دین قائم است اوائی کہ بر شما دوازده کس خلیفہ باشند کہ ہست جمیع ایشان مجتمع گردند و در
 این موجود رضی اللہ عنہ بر حسن کہ از وی سوال کردند چند خلیفہ مالک امر این ہست خواهند شد گفت از رسول
 صلی اللہ علیہ وسلم پرسیدم فرمود اثنا عشر کعدہ نقیای بنی اسرائیل یعنی خلیفہ دوازده کس خواهند بود
 مثل عدو نقبای بنی اسرائیل قاضی عیاض گفت شاید کہ مراد دوازده کس کہ درین حدیث و اثنا عشر مذکور شدہ است
 کہ ایشان نخواہند بود در مدت عزت خلافت و قوت اسلام و استقامت امور اسلام و جماع بہمت بر سیکہ
 بامر خلافت نمایند و این یا قہ شد در کسانیکہ اجتماع گردند جمیع مردم بآہنہا تا زمانیکہ امر بنی امیہ در مضطرب افتاد
 و قہنہ در میان واقع شد در ایام ولید بن یزید و این قہنہ در میان مردم ماند تا وقتیکہ دولت خلفای عباسیہ
 قائم شد و متناصل ساختند از منی امیہ شیخ الاسلام بن حجر و فتح الباری کہ شرح صحیح بخاری است چنین گفتہ
 کہ کلام قاضی نیکوتر خلاصی است کہ در حدیث گفتہ اند و ارجح اقوال است زیرا کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم در
 بعضی طرق کلہم یجتمع علیہم الناس مقوی اوست و مراد اجتماع الناس از انقیاد و اطاعت بہت است
 مست و سیکہ اجتماع ہمہ مردم بر و شدہ است خلفای ششہ ہست رضی اللہ عنہم باز حضرت علی تا زمانیکہ امر حکیدن قائم
 شد و صفین و از آن روز بجا وید اسم خلیفہ طلاق گردند باز جماع مردم بر و شدہ در وقت صلح جگر گوشہ
 رسول صلی اللہ علیہ وسلم حضرت امام حسن بن علی باز بر سپردن یزیدی رحمہ و ام حضرت یثرب شدہ امام حسن بن نظام
 نیافتہ قبل از اجتماع جمیع مردم بروی شہید بار چون یزید مردم مختلف شدند تا زمانیکہ بر عبد الملک اجتماع
 گردند بعد از قتل عبداللہ بن زبیر رضی اللہ عنہ اجتماع مردم بر چہار پسر عبد الملک شد اول ولید بعد از سلیمان
 بعد از یزید بعد از ویشام و خلافت عمر بن عبدالعزیز در میان سلیمان و یزید بود و چنانچہ بعد از خلفای بنی زید
 رضی اللہ عنہم این قہت کس نہ گذر شدہ بود و دوازدهم این جماعت ولید بن زید بن عبد الملک بود و ویشام
 بن عبد الملک کہ عمر او بود فوت شد قریب بچہار سال اجتماع مردم بر و شد باز برخاستہ ویر اقبل رسانیدند و
 فتنہ منتشر شد و از آن روز مردم متغیر شد و واقع نشد کہ بر یک خلیفہ اتفاق نمایند بوجہ فتنہ کہ میان بقیہ بنی زید
 شد و در ایام بنی عباس نیز قضی مغرب از تصرف ایشان بنابر تعلب مر و انیان بر اندیش بر آمد و بر و ن رفت
 و جمیع بلاد و دست ایشان بماند با آنکہ ایشان را خلیفہ گویند بنابر آن امر خلافت منقطع شدہ و از وی
 باقی نماند مگر اسمی بعد از آنکہ خطبہ بنام عبد الملک میخواندند و جمیع بلاد شرقی و غربی و بنی و شمالی کہ در
 تصرف مسلمانان آمدہ بود و بر سرچہ بلکہ از بلاد مسلمانان در بلاد کہ متوالی مراعات نمودند بامر خلیفہ و بعضی
 گفتہ اند کہ مراد بود و دوازده خلیفہ زبیر بہت اسلام تا روز قیامت کہ عثمان سخن میکردہ بآنستہ اگرچہ

صحیح بخاری

صحیح بخاری
 کتاب النبی
 کتاب النبی

از دوازده نفر خلافت را بر عهده گرفتند

بنیال و مشاقب یکدیگر یافتند و تقوی نهشت قول ابی محمد گفت تمام ایشان عمل کنند به هدایت و دین حق
از ایشان دو کس نماندند از اهل بیت محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم نابین تول مراد بهرج که در حدیث روایت شد
فتنه مای بزرگست که دجال باشد و آنچه بعد از دست مرا از حضرت امیر المؤمنین امام حسن و معاویه و عید العید
بن زبیر و عمر بن عبد العزیز رضی الله عنهم بعضی گفته اند که احتمال دارد که ختم کنیم ایشان امام مهدی عجا
را زیر آنکه او زبیری عباسی شل عمر بن عبد العزیز بود و زبیری است و طاهر عباسی بود و سبط عدالت و دو کس منتظر اند
و بنویسید انشده اند کی از ان دو کس است که زیر آنکه او از اهل بیت محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم
و بعضی از تحشین جل کرده اند حدیث سابق را بر سکنی که بعد از مهدی بیاید و دلیل ایشان روایت
شد یلی که بعد از ده اثناعشر رجلا سته من ولد الحسن و حسنه من ولد الحسن و ولد الحسن و ولد الحسن
غیر هم باز و الی ام خلافت شوند بعد از مهدی و و از و ده مر و شش سال و ولد حسن و پنج مر و از و ده و حسین
و یکی دیگر از غیر ایشان خواهد بود ولیکن خواهد آمد در کلام بروایت و از و ده از اهل بیت که این روایت
و هی حتمه علی بنیت حدیث سوم روایت کرده اند احمد و ترمذی گفت حدیث حسن است و ابن ماجه و
عالم گفت حدیث صحیح است از خذیفه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اقتدوا بالذین من
بعثنا ابی بکر و عمر امام پیشوای خویشاوندان و کس که بعد از من اند ابو بکر و عمر غر روایت این حدیث کرد
طبرانی از حدیث ابو دراد و عالم از حدیث ابن مسعود و غر روایت کرد و احمد و ترمذی و ابن ماجه و ابن حبان
در صحیح خود از خذیفه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انی کادری ما قد بقائی فیکم
فاقتدوا بالذین من بعثنا ابو بکر و عمر و تسکوا هکذا عمار بن یاسر و ما حدیثکم ابو سعید
قتاده قوه گفت تحقیق منیر غم مدت بقا که خود را در میان شما پس امت را گنید باین دو کس که بعد
از من اند از صحاب بن ابو بکر و عمر غر و تسک جوید بهدیه عمار رضی الله عنهما کمال کنید و بو سعیت ابن مسعود
دست زبیر و محبت خود سازید تو ریشی در شرح و صایح چنین گفته که هشید انب است که اراده
کنیم از عید ابن مسعود و خلافت را زیر آنکه اول کسی که گواهی داد و صحبت و هتفاست خلافت ابو بکر و
اقامت دلیل بر آن دوست و گفت چرا رضی نباشیم بر آن دنیا بجای که رسول الله را رضی شد با و از و ده
آنچه تقوی بنی غیر است مناسب اول حدیث و آخر حدیث است با یکدیگر در اول نهشت و ابالذین من بعثنا
ابی بکر و عمر غر و حدیث تسک و بعد از ابن مسعود و غر بر آنکه اراده کنیم از عید خلافت اول و آخر حدیث
بهم مر بو طامی شود و در تعرض با خلافت او و آخر ازین حدیث نیست حدیث چهارم روایت کرد بخار
و سلم از ابو سعید خدری که رسول صلعم خطبه کرد و مردمان را گفت ان الله خیر عبد لیس الدینا و بین
اعتمد فاختار ذلك العبد ما لم یجد الله فیکى ابو بکر و قال بل نقدیک با بائنا و امما
فانجینا لیسکما ان یحیی رسول الله صلی الله علیه و سلم من عبد خیر لا الله کما ان رسول الله

بیت و طامی عمار

صل الله علیه وسلم هو المختار وكان ابو بكر اعلمنا فقال رسول الله من امن الناس علي في صحبته و
 ماله ابابكر ولو كنت متخذا خليلا غير ربي لاتخذت ابابكر خليلا ولكن اخوة الاسلام ومودة
 لا يتفقين باب الا سندا الا باب ابى بكر وفي لفظ لهما لا يتفقان في المسجد خوفا لاخته ابى بكر و
 في اخر لعبد الله ابن احمد ابو بكر صاحبه وموصى في الغار سندا واكل خوخة في المسجد غير
 خوخة ابى بكر وفي اخر البخاري ليسوا في الناس حدا من علي في نفسه وماله من ابى بكر بنسب اليه
 تحافة ولو كنت متخذا خليلا غير ربي لاتخذت ابابكر خليلا ولكن خلة الاسلام افضل
 سندا وعلى كل خوفا في هذا المسجد غير خوخة ابى بكر وفي اخر ابن عسك سندا واهله ابى
 الشاذلي في المسجد الا باب ابى بكر وطرقه كثير لا يعني خمر ساخت خذتالي بنده راورميان دنيا وميان
 آنچه تر خدا تعالی ست پيش تيار كرد اين بنده چيست كه زود خدا تعالی ست بعد از ان ابو بكر گريد كه در گفت
 بكرا پديدان و ما در ان خود را نداسه تو مي سازيم پس تعجب كردم از گريد ابو بكر كه رسول صلى الله عليه وسلم خمر داد از
 بنده كه خدا تعالی مجيز ساخت و نميدانستم كه مراد از اين بنده كه است آنرا معلوم شد كه آن بنده مجيز رسول الله بوده
 و ابو بكر هم از ما بهتر دانست پس رسول صلى الله عليه وسلم فرمود با ذل ترين و خي ترين مردان من در صحبت مال
 ابو بكر است و اگر من تو را فرستم خليل را يعني كسي كه احتياجي و اعتمادى با او داشته باشم غير خدا تعالی هر آينه ميگرفتم ابو
 را خليل خود و لكن ميان ما و او اخوت و صداقت و دوستي اسلام است بيم درسه كه از در طرسي كه برسي بديت
 بگذاري و همه آنها را بر بنديدگر درسه كه از جانب ابو بكر است و در لفظي بگير از بخاري و مسلم باقي بگذاري و در نگاه چشم خود
 يعني در كوچك يا در بچه مگر خود ابى بكر و در لفظي ديگر كه از عبد الله بن احمد است ابو بكر مصاحب من و من است
 در غار است جميع خوفاي بنديد در مسجد غير خود ابى بكر و لفظي ديگر كه از بخاري است اينست نيست در مردان
 كسي كه بيم تر و با ذل تر من و نفس و مال خود و از ابى بكر بن تحافة و اگر فرماييد ابى بكر بفرم خليل خود مي سازم
 و لكن خلت اسلام افضل است مسدود و باز پديد همه خوفا و اين مسجد غير خود ابى بكر و در لفظي ديگر از ابن عدي است
 مسدود و سازيد و در لفظي اين مسجد گري كه از جانب ابو بكر هم است و در لفظي اخير شيشه بسيار است و از جمله است
 رويت از خديجه و انس عايشه و ابن عباس و معاوية بن ابي سفيان و علمای جمهم اند فرموده اند و در نه حديث
 اشارت است خلاف صدق فرموده كه محتاج است كه مسجد نزديك باشد چه كه است با هم مردم با و در مسجد از
 جنت نماز و غير آن بسيار است و بيتن همه ابواب فرموده الا باب او اما از من و دعا و است و شورا باشد
 حديث پنجم رويت كردم و حاكم و صحيح بنحو او را از انس هم كه گفت بنحو صطلق مرافق تا كه از رسول صلى الله عليه وسلم
 سوال كنم كه صدقات خود را بعد از تو بگذارم يك از اصحاب پارسيم نگاه بخيرت رسول صلعم آدم و پرسيدم
 فرمود كه ابو بكر هم از من است سليم صدقات بگذايد و در حديث نيز اشارت است بخلاف ابى بكر و چون خليل بنده
 متبولى اخذ ضيطة و قبض صدقات كست پس كسي را كه رسول مامور فرمود كه بعد از من صدقات بدار بسيار پديد

لازم است که طایفه باشد حدیث ششم روایت کرده است که رسول صلی الله علیه و سلم فرموده
 در مرض الموت ادعنی الی بابک و احوال خلی الکتابک با فانی اخاف ان ینخی تمتم او یقول بانی انما انا
 و یابی الله و المؤمنون الا ابابکر یطلب کن بر حسن پدر و در خود را تا شقیه نبویم چرا که خود نیست که کسی
 از روی کند از روی کسی نسنده و طلب خلافت کند و گوید ولی خلافت منم و حال آنکه راضی نمیشود خدا تعالی
 در رضی نمیشود مومنان بخلافیت کسی مگر بر اسی ابو بکر رضی الله عنه روایت همین حدیث کرده است احمد و غیره از چند
 طرق و سنن و بعضی روایات آنکه عایشه صدیقہ گفت که رسول صلی الله علیه و سلم در مرض موت چنین
 فرمود ادعنی الی عبد الرحمن بن ابی بکر حتی الکتب الابی بکر کتابا لا ینخلف علی احد ثم قال دعید
 معاذ الله ان ینخلف المؤمنون فی ابی بکر بخوان بسو من عبد الرحمن بن ابی بکر را تا از حجت ابو بکر رضی
 الله عنه نبویم که کسی مخالفت او نمیکند از فرمود بگذارد و را اسی عایشه هم سنازه که مومنان و خلافت ابو بکر رضی الله عنه
 بخند روایتی دیگر از عبد الرحمن بن احمد آمده یابی الله و المؤمنون ان ینخلف علیک یا ابابکر راضی نمیشود
 خدا تعالی و مومنان تا بکر مخالفت تو کنند ای ابو بکر حدیث ششم روایت کرده بخاری و مسلم از ابو موسی
 اشعری گفت رسول صلی الله علیه و سلم مرض شد و مرضش شدت داشت و ایستگاه فرمود و عترها بابا بکر فلیصل
 بالناس بر وید ابو بکر رضی الله عنه تا نماز کند بامر و مان بعد از آن عایشه هم گفت یا رسول الله ابو بکر مرد
 رفیق القلب قوت و شیطاعت آن ندارد که در جاسی تو سنازه اماست مردم کند و نماز باز رسول الله
 صلی الله علیه و سلم فرمود مره ابابکر فلیصل بالناس فحادث فقال مره ابابکر فلیصل بالناس
 فان کن صواب یوسف فاتاه الرسول فصل بالناس فی حیات رسول الله امر کن
 عایشه هم ابو بکر را تا نماز کند بامر و من یحقق شامش صاحب است یوسف اید یعنی در فریب و اون مثل آنها اید
 و از جنبل الشیطان و یوحسید که در تغییر را س من و سید و رین باب انگاه رسول فرستاد و زوالی بکر رسول
 اندام حضرت صلی الله علیه و سلم بوی رسانید بعد از آن ابو بکر رضی الله عنه در حیات رسول صلعم امامت کرده بامر و
 نماز میگذازد و روایت دیگر آنکه چون عایشه رضی الله عنه خود را عادت کرد و نوشتی دیگر گفت رسول صلی الله
 علیه و سلم معاودت و مراجعت بقول و نمود و انگاه عایشه با حفصه گفت رضی الله عنها که تو رسول صلی الله علیه و سلم
 را بگو عمر رضی الله عنه را ما سوزنا و نا آن که با مردم نماز گذارد چون حفصه رضی الله عنها این سخن گفت رسول
 صلی الله علیه و سلم با فرمود یعنی رضی الله عنه و بمرتبه کمال غضب فرموده گفت ان ثن او ان کن او کا ثن
 صواب یوسف فرمود ابابکر و بد آنکه این حدیث متواترست زیرا که وار شده است از روایت عایشه صدیقہ
 رضی الله عنها و ابن مسعود و ابن عباس و ابن عمر و عبد الله بن مسعود و سعید و حضرت علی و حفصه رضی الله
 عنهم و بعضی طرق این حدیث از عایشه هم روایت کرده است درین مراجعت و معاودت بسیار بار رسول
 صلی الله علیه و سلم کرده که امامت قوم را بد بکر س امر فرماید و غرض ازین کثرت مراجعت و میالفت این بود

که در خاطر من است که آنکه و قرآن است بخواند و بخواند که هر دم دوست دارد بعد از رسول صلی الله علیه و سلم که
که در جای او استاده باشد و امامت مردم کرده باشد و یکایک بن این بود که چنانچه قائم حضرت شد نشود
الا با آنکه مردم باو نشان نماندند و بدینند تا برین خواستم که رسول صلی الله علیه و سلم این امر را از ابو بکر
بگرداند و بدینچه رجوع کند و در حدیث ابن عمر چنین وارد شده که صحاب را امر کردند تا نماز و در آن وقت
عمر بن خطاب پیش نهاده نماز گذارد و آنگاه رسول صلی الله علیه و سلم بنی کرد و فرمود یا ای الله و المسلمون
یا امامت ای بکریای الله و المسلمون الا با ما امت ای بکری فصلی بالناس شیء من شیء و قدیم
و مسلمانان مگر باست ابو بکر و نه قول مکرر ساخت بعد از آن ابو بکر نماز کرد و با مردم و در و هیت دیگر
از این زمان حضرت که رسول صلعم او را گفت که بیرون رو و ابو بکر بنماز کند با مردم آنگاه او بیرون آمد و
خاند رسول الله عمر را با جمعی دید و ابو بکر بنمود بعد از آن عمر بنماز گفت نماز با مردم کن و آواز عمر بلند بود چون
شروع در نماز کرد و بکبر گفت پناه بصلی الله علیه و سلم آواز شنید فرمود یا ای الله و المسلمون الا با
سید و در حدیث ابن عمر چنین وارد شده که چون عمر بنماز گفت رسول صلعم تکبیر او شنید و سب بار
بیرون کرد و از وی غضب تمام فرمود و این بن تحافه کجاست یعنی سپر ابو جحاف گفته اند که حدیث و ضحی ترین
و لاتی بر آنکه حدیثی که بر من و فضل است از جمیع صحابه رضوان الله علیهم اجمعین علی الاطلاق و نزار و ترین ایشان
بخلافت و اولی است از ایشان با است قال الشاعر فی رضی الله عنه معلوم شده بدین حدیث که رسول صلعم صید
نماز فرمود که نماز کند با مردم با آنکه حاضر بودند و صاحب رو با آنکه خود فرموده است یوم القیوم افلا
هم یکتاب الله امامت قوم کند کسی که اعلم باشد بقرآن پس ازین امر با است دلیل است بر آنکه صدیق اکبر از باقی
اصحاب بقرآن بودند و تهمید بهین استدلال کرده اند صحاب رضی الله عنهم بر آنکه ادوات است بخلافت و از جمله است
بکبر عمر ابن الخطاب است و در فضل مابیت کلام گذشت و از جمله علی بن ابی طالب است چنانچه روایت گردان
ابن عباس که فرموده که رسول صلی الله علیه و سلم ابو بکر بنماز کند با مردم و من حاضر بودم و غائب نبودم و
مرضی و بیاضی نه ششم پس از ششم اند بر کسی دنیا خود کجی که رضی شد رسول صلعم با او از برای دین ما
و علما گفته اند که ابو بکر بنماز معروف بود با بایت امامت و زمان رسول و روایت کرد احمد و ابو داود و غیره و
از سبیل آنجا که میان بنی عمر بنی معروف متقابل و محاربه بود و این خبر رسول صلعم سید و بعد از نماز ظهر آمده
و امضا الحسن بن علی بن ابی طالب که آنگاه فرمود آن حضرت صلعم یا بلال از حضرت الصلوة و لم انت فسر
ابا بکر فلیصل بالناس ای بلال چون وقت نماز برسد و من نیامده باشم پس ابو بکر بنماز کند با مردم
چون وقت نماز عصر شد بلال ای امامت گفت و ابو بکر با است با مردم نماز کند و در آنچه سابق مرسته از
آنکه تقدیم ابو بکر جهت صلوة چنانکه گفته اند از شاست یا صریح است یا حقیقت وی بخلافت اول است و ش
است که در مقدمه و بالذات از نصب امام عام قاست امارت و علامت دین است بروی چه که مامور شده

از این امری در حق و واجبات و ترک محرمات و احیای سنت رسول الله صلی الله علیه و سلم و برطرف ساختن عیبتان
 و غیر ذلک اما امور دنیوی و دینی را آن مثل استیفای اموال و جمع کردن و رسانیدن آن بجهت آنکه از مظلومان و مائمه آن مقصود باشد تا نیست باین مورد جهت آنست که مردم را فراغ خاطر حاصل شود و با امور
 دین پرورانه تدبیر اگر این فرغت خاطر بیه آنکه امر محاشی نظم میشود و بنفس و مال خود دین باشتنند و حق هر
 کس را بجا بماند حق حاصل نمیشود پس از جهت که اصل و عده و مسکنه است غلبه است مقصود بالذات از نصب
 امام اقامت آن امور است پنجاه صلی الله علیه و سلم ابو بکر را با است مصلوۀ مقدم داشت تا خلافت را با امور دنیا
 تا مشغول گردد و دنیا را نگذاشت که اصل است از جایت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بوی رجوع شد صاحب کرام
 رضوان الله علیه جمیع نیز و خلافت که فرع آن امام است اجماع کرده بر آنکه پیروی مفوض ساختند
 چنانچه قبیل انبیا مذکور شد روایت کردی از ابی بکر بن عباس رضی الله عنه گفت از روی شنیدار گفت
 ای ابو بکر منم و مان چگونه ای بکر را خلافت مقرر شد گفتند گفتند ای امیر المؤمنین سکوت اختیار فرمود
 خدا را و رسول الله صلی الله علیه و سلم ساکت شد و مومنان ساکت شدند از روی شنیدار گفت و
 از میقول تو هیچ معلوم نشد و زیاده زد که چهل مرتبه گفتند ای امیر المؤمنین رسول الله صلی الله علیه و سلم نشست
 روز چهارم شد و بلال بخدمت وی آمده گفت کلام صاحب را با امر میبازی که با مردم نماز گذارد و امامت
 ایشان کند رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود ابو بکر را تا با مردم نماز گذارد و انگاه در آن نشست روز ابو بکر را
 کرد و در آنوقت وحی از خدا تعالی بر رسول صلی الله علیه و سلم نازل میشد پس ساکت شد یعنی هیچ صاحب
 نفرمود که امامت کند بواسطه سکوت خدا تعالی و ساکت شدند مومنان بواسطه سکوت رسول الله
 صلی الله علیه و سلم انگاه از روی شنیدار گفتند ای امیر المؤمنین گفت باریک حدیث هشتم روایت
 ابن حبان از مسافینه که چون رسول الله صلی الله علیه و سلم بنای مسجد میکرد و سنگی در آن بنا می نهاد ابو بکر
 گفت که خضع حجرتی الی جنب حجری ثم قال العرفلح حجرتی الی جنب حجری بکر ثم قال العثمان خضع
 حجری الی جنب حجری ثم قال هوکاه الخلفاء بعدک ای ابو بکر رنگ خود را در پیش کوه سنگ
 نه باز بکر رنگ گفت رنگ خود را در پیش کوه سنگ ابو بکر رنگ بصب کن باز عثمان رنگ را گفت رنگ خود را
 در پیش کوه سنگ عمر نه انگاه فرمود که این جماعت بعد از من خلیفه خواهند بود و ابو بکر گفت در بار
 این حدیث قصور نیست و حاکم درست کرد روایت این حدیث کرده است و گفت که صحیح است
 و بیقی در دلائل نیز روایت کرده اگر کوهی محتسبست که وضع این احجار اشارت باشد بقبور ایشان
 چنانچه بعضی از علم کرده اند بجلالت گویم احتمال اینچنین ندارد بواسطه آنکه عثمان رنگ درین امر و خلعت و حال
 آنکه او خارج است از قبر رسول صلی الله علیه و سلم و شجاعتی رضی الله عنه با این اشارت بقبور نباشد تا آنکه آخر
 حدیث معنی شود که از من بعدی صحیح است درین که مراد ترتیب خلافت است حدیث هشتم

[illegible]

کتابخانه عمومی

ابو بکر و عمر رضی الله عنهما و کثرت فتوح و ظهور اسلام و خلافت عمر شد رضی الله عنه علمای اهل بیت را اندوختند و در کتاب
 غیر از تهنیت چنانچه آورده ام که این خواب حضرت رسالت پناه عبارتست از ظهور آثار صالح و منافع و فواید
 دینی و دنیاوی که خلیفه اولی و ثانی رضی الله عنهما بر مردم رسانیدند و تمام این امور از حضرت رسالت پناه است
 که صاحب امر است و اگر گفتند چرا که در بدو حال حضرت صلوات الله علیه بر او نازل شد و در آن وقت که در آن زمان
 نمودن کاملترین قیامی و بعد از آن ابو بکر رضی الله عنه خلیفه وی شد و با مردم تدبیر مشاکله نمود و در ایام او و بعد از اسلام
 گشاده گشت و اهل اسلام بسیار شدند پس تشبیه را میسرمانان را بچای است که در آب حیات است صلوات
 ایشان است تشبیه که در کلمات آن را بکسی که آب از آن چاه بیرون می آید و در جنت ایشان و در آنجا فرمود
 که ابو بکر رضی الله عنه و لوازم دست من گرفت که مرا رحمت و هدایت است خلافت ابو بکر رضی الله عنه بعد از او و
 حضرت علی رضی الله عنه و سلم زیرا که موت رحمت است از آن معنی که چون ابو بکر رضی الله عنه از شقت و تعب
 و شدت مردم قبول کرد و گویا که رسول صلی الله علیه و سلم را از آن امر رحمت و آسایش داد و آنچه فرمود که در نزد
 و ابو بکر رضی الله عنه ضعیفی بود اخبار رحمت از حال قلت و کوتاهی ایام خلافت ابو بکر رضی الله عنه و خلافت عمر رضی الله عنه چون بطول
 انجامت رسید مردم بسیار شده و دایره اسلام وسیع گشت بواسطه کثرت فتوح بلاد کفر و بنای شهرهای اسلام
 و فاخته و غیر ذلک و در آنچه فرمود که خلیفای بیامزد ابو بکر رضی الله عنه را مقتضی گناهی و ذنوب در
 شان ابو بکر رضی الله عنه نیست که بعد از حد و گناهی که از حد و حد شده باشد و رسول صلی الله علیه و سلم طلب
 آمرزش وی کرده باشد بلکه این کلام در وقتی که تمام و تمام ایشان امری باشد میگویند پس در ایشان از یکدیگر
 قصور نباشد بلکه بزرگواران و رفعت امروزی و ولایت میکنند رضی الله عنه و روایت کرده اند احمد
 و ابو داود از حضرت شمر بن جندب که مردی گفت یا رسول الله صلی الله علیه و سلم در خواب دیدم که ولوی
 از شماان فرود آمده بود و انگاه ابو بکر رضی الله عنه آمد و آنرا گرفت و بپایش میباید فی ضعیف پیر عمر آمد
 پس گرفت آن را و فرمودشید از آن چند تا که از کثرت شربت پلوی و طرف خود که شید باز ایشان آمد
 همچنان که باز علی رضی الله عنه آمد پس آنرا فرمود تفرقه شده و چسبید از آن آب بر و پاکشید شد حدیث و هم
 روایت کرده این عا که از حضرت رضی الله عنه که گفت رسول صلی الله علیه و سلم را هرگاه مریض میشوید
 مقدم میشد اگر ابو بکر رضی الله عنه را از نگاه رسول الله صلی الله علیه و سلم فرموده گفت لست انا اقدم و لكن الله
 قد امدني بنبيته که مقدم دارم ابو بکر رضی الله عنه را لیکن خدا شایسته او را مقدم و شسته است حدیث از
 روایت کرده احمد از سفینه هم از صحابین نیز روایت کرده حدیث صحیح میگفت آنرا ابن جابر و غیره
 قال سمعت النبی صلی الله علیه و سلم یقول الخلفاء بعدی ثلاثون سنة ثم یصیر ملکاً غاصوا
 بعد ذلك الملك و فی رواية الخلفاء بعدی ثلاثون سنة ثم یصیر ملکاً غاصوا
 راوی گفت از رسول صلی الله علیه و سلم شنیدم که مدت خلافت من سی سال است بعد از آن که ببال میکنند

با یکی مخصوص یعنی ملک گیرنده یعنی بعضی از ایشان بعضی دیگر را علما چنین گفت اند که تا سه سال بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله
 و سلم کیست خلافت نکرد و خلفای اربعه و حضرت امام حسن رضی الله عنه وجه دلالت این حدیث بر حقیقت خلافت
 ابو بکر رضی الله عنه باینکه خلافت از وی در امین و درین مدت سی سال است و آنچه بعد ازین ازین سی سال است
 حق نیست و درین هنگام قول حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم دلیل روشن است بر حقیقت خلافت هر یک
 از خلفای اربعه رضی الله عنهم و خلافت ابو بکر رضی الله عنه است بلکه اصل جمله است پس این دلیل حقیقت ثابت است
 و سعید بن حسان را گفتند که بنی امیه زعم این دارند که ایشان خلیفه اند پس گویند که خلافت و میان ایشان
 جواب داد که دروغ گفتند زیرا که ایشانی ملوکند از بدترین ملوک اگر گوی ازینجه خلافت بعد ازین سی سال
 است منافی خبر سابق است که فرمود بعد ازین و دوازده خلیفه بودند گوئیم هیچ منافی با خبر سابق ندارد زیرا که این
 و امام و بخیر است از برای کمال است یعنی خلافت کامل بعد ازین سی سال است و آن شخص است و خلافت خلفاء
 اربعه و خلافت امام حسن مگر سی سال است و آنچه درین حدیث سابق است که دوازده خلیفه بنی امیه بودند و امام
 بآن مطلق خلافت است اعم از آنکه کامل باشد چه که در قول اول از اقوال ثلاثه سابقه یعنی حدیث سابق گذشت
 که از جمله دوازده کسی که بیزید بن معاویه است و بر تقدیر کسی که طلاق خلافت بر وی کنند که کامل نبوده است
 و اما توجیه این حدیث نسبت بقول ثانی از اقوال ثلاثه سابقه در معنی حدیث سابق است که کمال خلفای اربعه و حضرت
 امام حسن را حاصل بود باقی خلفائے مذکور را حاصل نشد پس نهایت مرتبه از مرتب کمال و آن سی سال بود
 و الله اعلم بحقیقه الحال حدیث دوازدهم روایت کرد از قطیف و خطیب این عساکر از حضرت امیر المؤمنین
 علی کرم الله وجهه که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود مرا سالک الله ان یقدا ملک ثلاثا فانی
 علی کانت قد نذیه ابی بکر از خدای تبارک و تعالی درخواست نمودم سه مرتبه که مقدم ترا دار و بر سر سه مرتبه
 اباک و در رضی نشد مگر بتقدیم ابی بکر رضی الله عنه حدیث سیزدهم روایت کرد و این سند از حضرت امام
 حسن ابی بکر رضی الله عنه گفت یا رسول الله همیشه در خواب می بینم که قدم در محال قضا حاجت مردمی بنهم رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم تعمیر فرمود و لتکون من الناس بسیدک تو خواهی بود از جهت مردان را که یعنی
 خلیفه من خواهی شد و مردم را بتو آید شد و رجوع خواهد بود و قدم در مجلس ایشان خواهی نهاد و جهت مهم
 گذاری ایشان انگاه گفت مثل دورقم دیدم در سینه خود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود سنن
 یعنی خلافت تو دو سال خواهد بود حدیث چهاردهم روایت کرد و بر این حدیث حسن از عید بن جراح
 که این این است که گفت قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان اول حینکم یدعونکم
 و رحمتهم یكون خلافة و رحمتهم یكون خلافة و رحمتهم یكون خلافة و رحمتهم یكون خلافة
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود و تحقیق ظاهر شد اول دین شما در حال نبوت و رحمت و ان عقب آن ایام خلافت
 و رحمت خواهد بود بعد از آن ملک و هر خواهد بود و وجه دلالت این حدیث بر حقیقت خلافت ابو بکر رضی الله عنه است

این حدیث خلافت تو دو سال خواهد بود

که رسول صلی الله علیه و سلم خلافت و حجت فرمود مثل نبوت و حجت پس خلافت ابوبکر رضی الله عنه است و لازم آمد
 از حقیقت او خلافت خلفاے دیگر و روایت کرد ابن مسعود که گفت سیدت عمر رضی الله عنه فرمود که در وقت
 که حبیبی نزد او نشسته بودند و طعام بخیزد و نگاه چشم خود بجانب شخصی انداخت که آنرا نشسته بود گفت چه چیز
 یافتی در سابق این از کتا بهای که خوانده آن شخص گفت یافتی ام که خلیفه رسول صلی الله علیه و سلم صدیق او باشد
 و روایت کرد ابن مسعود که از محمد بن ابی بکر گفت عمر بن عبد العزیز مرا از حسن بصری فرستاد که سوال کنم از او
 چه چیز را نگاه نزد او داده گفت خبر ده مرا از آنچه مردم مختلفه اند که محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم خلیفه خود ساخت
 یا بعد از آن حسن درست نگاشت گفت پدر سعاد و پدر اگر درین شک دارد و بالی خداست که غیر او خدا
 نیست که رسول صلی الله علیه و سلم او را خلیفه خود ساخت و اگر او را مخر خلافت نکرده بودی پس مرگ او زیاده
 بودی از آنکه حال ز دنیا برود و حال آنکه او علم بود بخداست و بر سبزه کار تر بود از همه صحاب رضی الله عنهم اجمعین
 فصل چهارم در بیان آنکه رسول الله صلی الله علیه و سلم نص بر خلافت ابوبکر رضی الله عنه
 کرد یا نص بر خلافت او نکرد و بدانکه علماء را درین اختلاف است و هر کس که اهل تفکر و تدبیر است که در خلافت
 ازین مذکور ساختیم از آنکه آن حدیث یافته میشود که رسول صلی الله علیه و سلم نص ظاهر فرموده است در خلافت ابوبکر
 و برین نص بعضی از محدثین دین حق است و نیز چه مورال سنت و نیز مظهر و خواجه آنست که رسول صلی الله علیه و سلم
 شخص به مجلس نکرده و موبد و مقوی ایشان است حدیثی که روایت کرد و نیز در سند خود از حدیثی که صحاب
 گفته اند یا رسول الله یا خلیفه من بعدی کسی را بر رسول صلی الله علیه و سلم فرمودانی ان استخلف علیکم فمقتضی
 خلیفه ینزل علیکم العذاب یعنی اگر خلیفه سازم بر شما کسی را پس عاصی شوید بخلیفه من اطاعت و
 تمکین عذاب بر شما نازل شود و در روایت ابی حنیفه که روایت کرد است حاکم درست کرد لیکن در سند او صحیح
 حدیث دیگر بخاری و مسلم روایت کردند از عمر رضی الله عنه که گفت در وقتی که زخم کوفه زده بود فرمود که گفت پیغمبر اگر
 خلیفه گردانم بر شما تحقیق خلیفه گردانم آن کسی را که نزد من بهتر باشد یعنی ابوبکر و اگر نگذاردم شما را و خلیفه نگذاردم بر
 شما تحقیق نگذاردم بر شما کسی را که بهتر نزد من باشد و ابوبکر بود رضی الله عنه رسول صلی الله علیه و سلم فرمود روایت
 کردند احمد و بیهقی بسند حضرت امام حسن رضی الله عنه از حضرت علی رضی الله عنه که در روز جمل گفت یا ایها الناس تحقیق
 رسول صلی الله علیه و سلم هیچ وصیتی با در باب امارت نفرموده آنکه راس ما همه برین قرار گرفت که ابوبکر
 را خلیفه سازیم پس ابوبکر باین امر خلافت را قیامت نمود و سلام را بر پائین داشت و بر آن ثابت بود و آنکه
 او گذشت در وقت رحلت را و برین قرار گرفت که عمر رضی الله عنه را بر عمر خلیفه گردانند پس عمر رضی الله عنه بعد از ابوبکر
 امر سلام را بر پای داشت و استقامت در آن نمود و آنکه دین قرار گرفت و ثابت ماند و حدیثی دیگر که
 حدیث کرد حاکم بسندی صحیح آنکه حضرت علی رضی الله عنه گفتند کسی را بر ما خلیفه ننویس مگر دانی فرمود که چون
 سیدنا رسول صلی الله علیه و سلم بر خلافت معین ساخت من نیز تعیین خلیفه نخواهم کرد لیکن اگر خدا چنانست

غیر نخست است بر دامن خود ایشان را جمع خواهد کرد بعد از من هر کسی که بهترین ایشان باشد چنانچه بعد از بنی هاشم
 جمع کرد ایشان را بر بهترین ایشان و حدیث دیگر که روایت کرد از ابن سعد از علی بن ابی طالب گفت که چون رسول الله
 رحلت فرمود ملاحظه نمود که ده دیدم که رسول الله صلی الله علیه و سلم مقدم دهشت ابو بکر رضی الله عنه در صلوة انگاه را
 شنیدیم حاجت دنیا بر کسی که راضی شد با رسول خدا صلی الله علیه و سلم حاجت دین با ابن ابی بکر رضی الله عنه را
 مقدم داشته دالی امر خود کرد و بهم و چندین مورد قول قائلین بعد از آنست که اختلاف قول بخاری که در تاریخ خود گفته
 است و استدلالات کرده است بر آنکه عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم است اند که رسول الله صلی الله علیه و سلم اختلاف
 پس کس که در گردن حدیثی که نقل کرده است از ابن حبان و از سفینه که رسول الله صلی الله علیه و سلم با ابو بکر و عمر
 و عثمان رضی الله عنهم هکذا الخ الخلفاء بعد من سکن بعد از من خلیفه خواهند بود و بخاری گفت برین
 حدیث متابعت نیست یعنی بخاری نیز بر این روایت نیست که روایت کرده اند و قبل ازین گفته اند که کلام و
 قبل ازین چنین مذکور ساخته که حدیث هکذا الخ الخلفاء بعد من سکن صحیح و بیچ منافاتی ندارد و بیچ منافاتی
 میان استخلاف در میان اولیاء بعد از آنست که هر کسی که نفی اختلاف میکند نیست که در وقت وفات
 تعیین میکند و اختلاف و کسکه اثبات اختلاف میکند مردش نیست که رسول الله صلی الله علیه و سلم قبل
 ازین نهی کرده است اختلاف اشارت بر آن کرده و بیچ شک نیست که بعضی بر اختلاف پیش از آنکه ایام وفات
 نزدیک شود قتال در آن راه می باید و ازین جهت است که جمهور نفی اختلاف در شان عمر و عثمان
 و علی کرده اند و مؤید و مقوی آنست که قول بعضی محققین از متاخرین علمای اصول که گفته اند اینها
 علیها احد که در عبارت قوم واقع شده است که ام خلافت نکرد کسی را نه آنکه نص سببه که در وثا آنکه از
 حدیثی که بخاری از عثمان رضی الله عنه نقل کرده فرامی توان گفت که خلافت ابو بکر رضی الله عنه و حسن علیه السلام است و آن
 حدیث بعضی است از حدیثی که بخاری در هجرت حبشه از عثمان رضی الله عنه روایت کرده و آن بعضی است که گفت
 صاحب است که درم بار رسول الله صلی الله علیه و سلم وصیت با حضرت مهملودم بخدای سوگند که عصبان
 با و نکردم و دل بمن با و صاف بخش بود و کد و رگه از دند ششم تا آنکه خدای تعالی او را متوفی ساخت
 بعد از آن است که اختلاف کرد ابو بکر رضی الله عنه را بخدای سوگند که با و عصبان نکردم و بخش و کد و رگه
 با و نه و ششم تا آخر حدیث بر تامل کن در قول عثمان رضی الله عنه که گفت خدای تعالی او را خلیفه گردانید و
 در شان عمر را در خلیفه ساخت تا بیایی و بر تو روشن شود دلیل بر آنچه گفته و مذکور ساخته از نص
 بر خلافت ابو بکر رضی الله عنه و چون قول عثمان رضی الله عنه در مقام دلالت میکند بر نص خلافت ابو بکر رضی الله عنه حدیثی
 که قبل ازین مذکور شد از عثمان که بخاری استدلالات بان کرده است دست بر عدم نص پس جمع
 میان قول علمای در نص عدم نص و استتمالات کلام عثمان رضی الله عنه بر معنی مؤید و مقوی آن جمیع
 است که تا قبل ازین ذکر کردیم و با جملة رسول الله صلی الله علیه و سلم با علام الهی میدانست که بعد از او

متصدی امر خلافت کیست و شیخ ذلک نامور شده بود که انص بر یک شخص معین در وقت موت باست و اولاد
 و وار دنده بعضی اخباریث ظاهره از وصلی اند علیه و سلم مگر از برای آنکه دلالت کند بر آنکه او باعلام الهی دانسته
 است که خلافت بعد از وی حق ابو بکر است و باقر دم چنانکه گزشت و هرگاه که رسول
 صلی اند علیه و سلم باعلام الهی دانسته خالی نیست از آنکه امری واقع که موافق حق است و در انص الامر دانسته
 است و بر هر تقدیر اگر نبایعت غیر ابو بکر رض برست واجب بود بر هر کس که میسر و چنانچه بر صلی اند علیه و سلم در
 رسانیدن این امر واجب باست باین طریق که نفی ظاهر درین باب بیان کند که از نقل کنند و مشهور شود
 در میان امت و بهمه ایشان برسد و چون نقل چنین نیست با آنکه دواعی نقل بسیارست همچنین دلالت
 میکند بر آنکه از حضرت رسول صلی اند علیه و سلم انص وار دنده و اما آنکه تو هم کرده اند که رسانیدن این امر
 باست بواسطه آن بود که میدهند که است اطاعت و قبول این امر خواهند کرد و فایده باین مرتبست نخواهد
 باطل است زیرا که علم باینکه ایشان اطاعت نخواهند کرد و وجوب تبلیغ از پیغام صلی اند علیه و سلم ساقط نمیشود
 و همچنین آنکه سایر تکالیف با حاد است برسانید با آنکه عالم بود باینکه اطاعت نمی کنند پس علم رسول صلی اند علیه
 و سلم بعد از اطاعت ایشان ساقط نمیشود از وی و وجوب رسانیدن را و اگر گوی مختل است که امر است
 خفیه بیک شخص یا در انص رسانیده باشد و همین طریق نقل کرده باشد گویم این احتمال فایده ندهد زیرا که طرق
 مثل این نوع امری شهرت پرست تا بواسطه تعدد و تبلیغ و کثرت تبلیغین امر مشهور شود و اگر این
 امر خلافت امری مهمست و مصالح دین و دنیا باین تعلق است چنانکه گزشت با آنکه درین شهرت تبلیغ
 فتنه نیزست پس شهرت لازم باشد احتمال است که تبلیغ کرده باشد مشهور و مقبول شده باشد یا آنکه نقل کرده
 باشد از عصری که بعد از عصر رسول صلی اند علیه و سلم تبلیغ آن انص شهرت نیافته باطل است با سبب
 که نقل کنند چنانچه سایر فرایض را نقل کرده اند پس آنکه در اعیان و طالبان نقل همت دین بسیار اند
 پس شهرت در بنیام لازم وجود انص است و چون شهرت نیست انص باین معنی که قبل ازین گفته شد در شان
 علی و نه در شان غیر او پس ازینجا لازم آمد بطلان اکاذیب مافتر که شیعه و غیره ایشان نقل کرده و کاغذ ماسخ
 را بآن سیاه ساختند مثل انت الخلیفه من بعدی گفته که یعنی تو بعد از من خلیفه خواهی شد و چنین بگویند
 علی علیه السلام نمیدر علی برادرت مومنان و غیر این اخبار چنانکه خواهد آمد زیر که آنچه
 ایشان نقل کرده اند و در اصل وجود نداشته و چیز است که در اصل وجود ندارد و عدم شتبار نباید و حال آنکه
 منقولات ایشان بدرجه حدیث احادی که در آن محسن کرده اند رسید و اگر بآن مرتبه رسید بود
 البتة علم بآن حدیث که در بعضی بود در تفتیش احوال حدیث تحقیق آن میرسد همچنانکه آنکه باجماع حدیث
 متصل شد باجماع حدیث که حکم ضعیف ایشان کردند چگونه محبت عادت جایزست که این جماعت نظر و
 شوند بجماعت حدیث اجماع با آنکه ایشان تصدق شده بر آنکه هرگز رسیدند بصحبت مجددی و نیز چگونه

جایز نیست که این احادیث را در این باب بدانند و سابقان حدیث را که عمر بن خطاب را ساخته اند و در حاکم از آن زمان و
 سفرهای بعدی جهت طاعت حدیث و نهایت جهد و زین باب کرده اند بسوی کسانی که گمان کرده اند که نزد آن بزرگان
 از علم حدیث و تبارین مقدمات است که عادت مطهره قطعیه حکم کند بجنب و اختلاف جماعتی که زعم کرده اند که
 نص در شان علی رض حدیث شد بعد حدیث احادی که نزد ایشان بخصوص هم صحیح شده یا آنکه هرگز بصحبت محمد
 زید اند و تصف بر وایتی نشده اند چنانچه ذکر شد لیکن بطریق خبر احادیث است منی بمنزله هادین
 من موی یعنی ای امیر المؤمنین رضی الله عنه تو از من بمنزله هادین از موی علیه السلام
 و حدیث من کنت مولا فاعلم بمولا یعنی کیک من یاری کند بوی باشم یاری کنند یعنی علی یاری کند
 وایت دارد و شده و جواب و حدیث و فحما و بسوطا و اهدا و مدح و سجده ازین دو حدیث دلالت بخلاف
 علی نمیکند زبیدیل نص و زبشارت بان والا لازم می آید که نسبت خطاب جمیع صحابه رضوان الله علیهم دوم و
 نسبت خطاب ایشان دادن باطلست زیرا که ایشان معصوم اند و آنکه اکتفا بر فضیلتی کنند پس جمیع صحابه
 بر خلاف زعم آن متبع جهان لیل قاطع است بر آنکه آنچه ایشان ازین دو حدیث تو هم کرده اند از ایت بر
 تقدیر که حدیث اکتفا نمیکند دارد که ایشان احاطه کرده و داشته باشند حال آنکه اکتفا ندارد و معلوم چنانچه بیان
 خواهد شد پس ظاهر شد که آنچه جماعت تسوید اوراق خود بان کرده ازین احادیث دلالت بر مدعا ایشان نمیکند و اکتفا
 آنکه درین باب نص غیر آنچه زعم کرده اند بوده باشد و آنرا حضرت علی مدینه است یا یکی از مباحث و انصار را
 آن نیز باطلست زیرا که اگر نص بودی آنکس که عالم بود بان نص نیست در روز سقیفه که در باب
 خلافت سخن میگفتند ایراد آن نص میکرد ظاهر میماند چرا که ظاهر ساختن و جوب بود در آنوقت و
 آنچه ایشان گفته اند که حضرت امیر المؤمنین میدانست اما تقیه کرده اند و آنرا ظاهر ساختن باطل است زیرا که کسی
 اندک چیز علی احاطه علم احوال صحابه میداند که بجز ذکر این نص و منازعت در باب امامت هیچ
 دو غرض نبود و چگونه محل خوف باشد و حال آنکه ابو بکر رض منازعت درین باب میکرد و با آنکه از علی کرم الله وجهه
 از ضعف بود و دشواری دست یار و زورم و در آنوقت کمتر بود با اینهمه دلیل بر آنچه میگفت نیز
 نمود بان حال کسی ایضا و او سبک کلز نکرد و خصوصاً آنکه در کشته شدن پس ظاهر شدن بطالان این تقیه
 نمیشود که ایشان قمر امیر میبند به تخصیص آنکه عالم بود بواقع حجاب و بعد از آنکه بقوله یا علی یا آنکه
 دعوی میکرد بان دلیل نبود و او و قوم او در کمال ضعف بودند بآن نسبت دادن او بعلی و قوم
 رضی الله عنهم می تواند بود که علی رض ظاهر ساخته باشد نصی که در شان او وارد شده و صحابه
 رجوع بان نص نکرد و بان عمل ننموده باشند این نیز بحسب عادت از شل صحابه که طاعت مر خدا تعالی را
 از همه یاده است و عمل سجده و دوری از اجتماع خطوط نفسانی ایشان بشیر است متبع دلیل عصمت
 ایشان از جمیع فضیلت و بسبیل خبر صحیح خیر القرون قرنی ثم الذین یلونهم بهترین

و این حدیث را در کتاب
 مناقب امیر المؤمنین
 علی علیه السلام
 آورده اند

و این حدیث را در کتاب
 مناقب امیر المؤمنین
 علی علیه السلام
 آورده اند

قرنهاست قرن سنت بازان زمانی که پسروی ایشان است و نیز عشره مبشره در الوقت حاضر بودند و از آن جمله
 ابو عبیده جراح که این بیت است چنانچه از طریق استنا صحیح شده پس زمانی که ایشان بان صدقات طلیکة
 باشند توهم این نمیشود که ترک کرده باشند عمل بر دیت امیر المؤمنین علی رضایی دلیل راجح که معتد علیه باشد معاذ
 تجویز این معنی کنند اما است از ایشان بر طوط میشود و در جمیع آنچه نقل کرده اند از قرآن و احکام و جرم و در هیچ
 از امور دینی نمیشود و آنکه حصول و فروع دین همه از ایشان منقول است و مع ذلک نسبت کتمان و خفا و تخفیض
 امیر المؤمنین علیه السلام بغایت نقصان است در شان او زیرا که ازین لازم می آید که او اشجع الناس نسبت
 که منسوب بهرس و ظلم میازند و بنابر این توهم بعضی از ملاحده خدایم ابد تعالی تکفیر او کرده اند چنانچه خواهد آمد
 پس معلوم شد که از جمیع آنکه مذکور ساختیم که هیچ انصاف بر امیر المؤمنین علی نیت و وار داشته حتی آنچه بنابر
 آن نشده و اما در باب ابوبکر رضی پس بطریق سابقه صریح بخلاف آن معلوم شد و بر فرض آنکه نص نبوده
 باشد اما در اجماع صحابه رضوان الله علیهم اجمعین بر او استعناء و از آن نص حاصل میشود و چرا که آن اجماع قطعی است
 و مدلول خبر واحد ظنی است و اما تخلف جمیع مثل امیر المؤمنین علی و عباس و امیر رضی الله عنهم از بیعت در وقت
 عقد بر حضرت ایشان کسی فرستاد و بعد از آن که حاضر شدند باصحاب گفت این حضرت امیر المؤمنین
 علی کرم الله وجهه است و بیعت من در گردن او نیست و در مختار ساختیم و رام خود و یک جمیع شمارا در بیعت
 که با من کرده اید مختار ساختیم پس اگر شما بغیر از من برخلاف کسی قرار می یابید من اول خواهم بود که با بیعت
 کنم از نگاه حضرت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه گفت ما بغیر از این امر شایسته نمیدانم و بیعت ابوبکر بر
 تمام آنها که مخالفت کرده بودند بعد از امیر المؤمنین علی در همان ساعت بیعت گردید و فصل
 در ذکر شایعیه در فرض و مثال آن و بیان بطلان آن شبها با دله و نحوه ظاهره شبها اول
 آنحضرت ایشان زخم کرده اند که رسول الله صلی الله علیه و سلم ابوبکر را رضای و الی ساخته بر عملی که اتمام قوانین شرع و
 سیاست و در آن عمل کتب پس این دلی ساخته و مالک میکند بر آنکه قوانین شرع و امر سیاست خوب
 نمیدانست و هر که این عمل خوب ندانداست او صحیح نیست چو اب این شبیه است که ایشان علم
 کرده اند که حضرت صلی الله علیه و سلم ابوبکر را والی بر عمل ساخته باطل است زیرا که بخاری معده و صحیح خود از
 حضرت سلمه بن الاکوع نقل کرده است که گفت غزایم با رسول الله صلی الله علیه و سلم در بیعت غزایم از لشکر
 که حاضر بودند میفرستاد و در غزه بیرون نفیض و در آن نه غزه و یک دفعه ابوبکر رضی با امیر المؤمنین بود
 و یک دفعه اسامه بن زید رضی با امیر بود و دیگر آنکه رسول الله صلی الله علیه و سلم در سن ششم او را امیر جاج ساخته
 میگفتند را و اما بیشتر فو و قیظا فرستاد و اما آنکه زعم کرده اند که امر سیاست و قوانین شرع خوب
 دانست آن نیز باطل است چرا که امیر المؤمنین علم میفرمود و با آنکه ابوبکر رضی اشجع صحابه است و دلیل حدیثی که در
 که در خبر مذکور است و از حضرت امیر المؤمنین علی رضی که گفت یکسری میدم که اشجع الناس است تو هم گفتند

این حدیث مستفیض از کتابهای معتبره است و در آنجا که امیر المؤمنین علی رضی الله عنه را از بیعت با ابوبکر منع فرموده است و این را در حدیث دیگر نیز می بینیم

یا علی بن ابی طالب گفت من مبارزت و مقاتله کنی کنم بجای مرا که ستمی دانی داد و داد و دوست کنی و یکن خنجر
گفتند اگر اشجع ناسکیت گفتند نیندغم حسرت علی بن ابی طالب گفت چرا که در روز جنگ بدر از
جست رسول الله صلی الله علیه و سلم عیشی مرتب کرده بودیم نگاه با هم گرفته بودیم گیت از شما و از ما که با رسول
صلی الله علیه و سلم بوده باشد و محافظت او کنند تا چاکش گین به آنحضرت صلی الله علیه و سلم نینفد که ضرری بوی
رسانند پس بخدا سوگند که چاکش از ما نزدیک رسول الله صلی الله علیه و سلم نبود مگر ابو بکر که شمشیر خود را از کتاف
بیرون کرده بر بالای سر مبارک رسول الله صلی الله علیه و سلم نهاده بود و هر کس از مشرکین که بجانب رسول الله
صلی الله علیه و سلم خود را می انداخت ابو بکر صف او را از آنحضرت صلی الله علیه و سلم رفع میکرد پس ابو بکر صف اشجع ناسک
و هم حضرت علی بن ابی طالب فرمود که رسول الله صلی الله علیه و سلم را دیدم در حالتیکه قریش او را گرفته بودند و کسی غفلت
و در شکی میکرد و کسی بعین کشت او را میگفتند و تو می گوی که یک آن که در دست حضرت علی بن ابی طالب فرمود و بجای سوگند
نمود و یک ز فتنه بیج یک از ما که ابو بکر صف پیش رفت و میگفت و دیگر را بعین و دیگر را بعین و دیگر را بعین گفت خدا
تعالی هلاک کند شما را انقتلون رجلا ان یقول الله ربی آیا می کشیدم در آنکه میگویی که پروردگار من
خدا تعالی است آنگاه حضرت علی بن ابی طالب بروی صلی الله علیه و سلم زد که ابو بکر پوشت آینه بود و در پشت و گریه
بسیار نمود تا آنکه لجنه مبارک او از آب چشم تر شد بعد از آن فرمود آیا منون آل فرعون بهتر بود یا ابو بکر قوم
ساکت شدند علی المرتضی گفت جواب چنانست که سوگند که ساعتی ابو بکر بهتر است از پیام آل
فرعون زیرا که منون آل فرعون مرد بود که ایمان خود و نهان داشتند و ابو بکر رضی الله عنه ایمان خود را ظاهر ساخته
و آشکارا کرده و دوست کرد و جاری از و بن زبیر که گفت محمد بن عبد الله بن عمر بن حاصیل را پسیدم از انبیا
مشرکین که بر رسول الله صلی الله علیه و سلم کرده بودند چگونه بود ابو العاص گفت دیدم عقبه بن اسید طاه که آمد بجای
او و در نماز بر او زد و در گردن مبارک او بسیار سحید و شتر و آنگاه ابو بکر صف آمد و از و رفع کرده گفت
انقتلون رجلا ان یقول ربی الله و قد جاءکم بالبیتات آیا مقتول میا زیدم و س
که میگویی پروردگار من الله تعالی است و حال آنکه آیات طاهرات و معجزات بشمار آورده است اند
پروردگار شما و دوست کرد و ابن عباس که از علی کرم الله وجهه که فرمود که در روز جنگ بدر ملائکه گفتند
که آیا نمی بینید ابو بکر صدیق را در عرش نبوی در هجرت است با رسول الله صلی الله علیه و سلم در و دست کرد
احمد و ابویعلی و حاکم از علی المرتضی صف که گفت از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیدم که گفت در روز بدر
ما را ابو بکر صف را مع احمد که کجا بر نیل و مع الاخوان میکائیل بایک از شما جبرئیل است و با دیگر
میکائیل علیه السلام و بعضی علمای گفتند انداز جمله که یحیی که دست بر آنکه ابو بکر صف اشجع است است کرد
صلی الله علیه و سلم اخبار کرده بود حضرت علی بن ابی طالب که توبه دست این لجنه مقتول خواست شد دنیا برین بهرگاه
که این لجنه لعین را بکشد که کلام وقت سرحدی هم در خون خواست که همیشه میفرمود که اوقات منست

چنانچه خواهد آمد و در حربه آخر حدیث و لہذا ہر گاہ کہ در حربے داخل می شد و خصم خود را می دید و می بیند
 کہ این خصم منست و اورا بر قتل من قدر رستے نیست پس او در جنگ مثل آن بود کہ بہ فراش نو ہمسیدہ آید و خصم
 اندیشہ نمیداشت و اما ابو بکر رضی اللہ عنہ اخبار بقتل او شدہ بود و گاہیکہ بحرب داخل میشد میسببت کہ گشتہ خود را بہ
 بانہر گاہ کہ کسی بر قتل قاتل خود و قہنیت در حرب بمشقت کردن و حبس منع فرج و زدن با دوسر
 شخلاف یکہ قاتل خود را مسید اند و در وقت جنگ گویا بہ فراش خود دست و الا از مقامات و تعب اہل
 حرب قفا و نیست ایستہ و از جہل شجاعت ظاہرہ ابو بکر رضی اللہ عنہ است آنچه در قتال اہل وقت واقع شد و روایت
 اسماعیل از عمر رضی اللہ عنہ کہ چون رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم از عالم رحلت فرمود کثیر سے از عرب متر شدہ گفتند نماز
 نیکند از یم و زکوۃ بنیدیم بنابر ان ابو بکر رضی اللہ عنہ بقتال انجماعت امر فرمود ان گاہ نزد وی آمدہ گفتیم ای خلیفہ رسول اللہ
 این مرد مرا الفت دہ باسلام و بایشان رفیق و مدارا کن چرا کہ ایشان بہ نذر حیات و حشی اند ابو بکر رضی اللہ عنہ گفت
 ای عمر امید نصرت داری حالانکہ اندک نزد من چسبیدہ در آن خذلان و عدم نصرت است تو در ایام
 جاہلیت ہمراہ بودی حالانکہ زمان اسلام است ضعیف و مست دلی مشوی میگوئی بچہ حیز ایشان را
 الفت دہم شجرے کہ انشاے کردہ ام یا شجرے کہ اکثر کردہ ام مہیات مہیات کہ چیزے مثل این
 بودہ باشد رسول صلی اللہ علیہ وسلم از میان او رفت و وحی الہی منقطع شد بخداے سو گند کہ جہا و
 خواہم کہ در ایشان مادہ یکہ شمشیر در دست من است اگر چہ بہت منع عقلی بودہ باشد عمر رضی اللہ عنہ گفت یا ختم
 ابو بکر رضی اللہ عنہ کہ امر او از من فائدہ تر بود و جرات و دلیرے از من زیادہ بود و در ایام خلافت
 خود سہلو کے نمودہ بود و در امور مردم کہ بسیار از نونات ایشان بر من تکان شدہ و تو کہ دلی مرشد
 پس معلوم شد با تو مقدر کردیم از عظم شجاعت ابو بکر رضی اللہ عنہ و رسول صلی اللہ علیہ وسلم سید ہمت و ہجنان و جہا
 کرام رضی اللہ عنہم نیز شجاعت او ثابت بود ابو بکر رضی اللہ عنہ را در کارهای مدبر میدہند بنا برین تقدیم از برے
 امامت عظیم بر ایشان لازم شد چرا کہ امامت را این دو امر سے مایہ داشت است از باقی امور خصوص در
 وقت حشر تیاج بمقتالہ اہل وقت و غیر ایشان و دلیل بر شجاعت و ثابت بودن ابو بکر رضی اللہ عنہ و تمور ہست
 کہ در حدیث صحیح ثابت شدہ است کہ زمانے کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم در حدیبیہ قرار صلح داد و عروہ بن
 مسعود الثقفی کہ از کفار کہ بود گفت چنین می بینم کہ من و تو خواہیم بود و تمام اصحاب را خواہند کہ بخت و ترا
 خواہیم گذشت ابو بکر رضی اللہ عنہ از روے غضب استبعاد این سخن با کفایت کہ امحصر فی نظر اللہ است سخن
 نفع من رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کیہد باش نظر بیا ہوجہ مفتوحہ و ظاہر محبرہ کہ گوشت
 پارہ است کہ بعد از آنکہ زمانہ اختہ می کنند و در فرج ایشان باقی میماند ولات نام بتے است از
 ہتہاے ایشان و عرب این لفظ و در عرض قوم میگویند یعنی از گوشہ پارہ فرج بہت رنبدان مہیہ
 بشر آید از و خواہم کہ بخت یا اورا خواہم گذشت علماء گفتہ اند کہ بوالہمت از ابو بکر رضی اللہ عنہ

۹
 ان اللہ اعلم
 بالصواب

و این سخن را بنا بر آن گفت که نسبت فراز صحاب رسول صلی الله علیه و سلم کرده بود پس ملاحظه کن که صدیق اکبر چه فرمود
 چگونه باین نسبت که نزدیک عرب زیاده این سببی نمیداشد و آن کافر شدید القوت با سمیت و صلابت را
 که قوت و دمی او برتر بود که رسول صلی الله علیه و سلم را از دخول که مخطئه نموده بود باین ششم مخاطب
 و از قوت شوکت ازان کافر صلابت را بنحاطه خود راه داده و بآنکه نسبت فراز صحاب کرده بود آیا
 سبکدام از ایشان نتوانستند که یک کلمه ضرر نسبت او بگویند بغیر ابو بکر رضی الله عنه که او را باین طریق بستانم
 داد و اندیشه نمود پس معلوم شد که ششم از بابی صحاب بود چنانکه گذشت و در روایت از علی کرم الله وجهه
 از جمله شجاعت ابو بکر رضی الله عنه قتال بود با حاسه که منم زکوة کردند و عمریت بر آن کسی را نباشد چنانچه در فصل سوم سید
 گذشت و درین فصل نیز اشارت آن میباشد و از جمله بود قتال با سید العین و قوم او بوضیقه و تقدیر که باین
 در شان آن قوم نازل شده چنانچه جمیع ازین مفسرین که زهری و کلینی از جمله است گفته اند نیز از جمله است
 ماندن او بجا خود در وقت مصیبت عظیم که عقول صحابه رضی الله عنهم زائل شد چنانچه بخاری و غیره روایت کرده اند
 که هشت و غیره عظیم روز وفات آنحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بر مردم استیلا می یافت خنجر که بر
 که در اثبات قدم کسی باونی که سبک با وجود خیال جزم کرده بآنکه رسول صلی الله علیه و سلم فوت نشده و شمشیر خود
 از خلاف بیرون کرده می گفت هر کس که بگوید رسول صلی الله علیه و سلم متوفی شده او را گردن خواهم زد و اوقیتش که
 ابو بکر رضی الله عنه از منزل خود که در حواله مدینه بود بر سبی صلی الله علیه و سلم داخل شد و بکثیف حال بر قدم از روی
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم انداخت و روی آنحضرت صلی الله علیه و سلم را بوسه داد و گریه بسیار کرد و بعد از آن بگریه
 آمد و میسر المونین عمر رضی الله عنه فرمود که فلان روز نشیند بودی که هیت ناز شد انک میتی
 و انهم میتون عمر رضی الله عنه را آرام خاطر شد و عمر را از آن غمی که گفته اند خوش ساخت بآنکه تا
 ترک سخن آن بهینود و بواسطه نصوح و شتی که او را حاصل بود و چون صحاب علوت در شان و رفعت و تقدیم
 ابو بکر رضی الله عنه دیدند خطبه تبلیغ حمد و ثناء خدا تعالی و صلوة زکیات بر سر و زبانی خوانده گفت اما بعد
 هر کس که بنده میگردم محمد را صلی الله علیه و سلم تحقیق محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم از عالم جلست فرمود و در
 که بنده گوی و پرستش خدا تعالی میگردم و تحقیق که او زنده است هرگز نمی میرد و این است بخواند و ما
 محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل فان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم
 الا لایة و نمیت بنده ستوده من مگر فرستاده از جانب خدا باینکه گذشته اند پیش از وی فرستادگان
 آری پس اگر بمیرد این رسول صلی الله علیه و سلم یا کشته شود یا زبیکر دید بر پاشنه پاسبی خود یعنی ترک جهاد
 میکنند یا مژگان و بعد از اتمام بیت تصدیق کردند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم جلست فرمود
 است و مگر از زمین میسر کردند گویا که دهنده استیلا نیست و حیرت این بیت شنیده بودند پس بنابر
 هیت معلوم شد که احکام را ابو بکر رضی الله عنه از بابی صحاب زیاده بود و عهده اش از سبک که از سبک

در حدیث
 صحیح
 مسلم
 در حدیث
 صحیح
 مسلم

تمام و این عساکر که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که اتانی جبریل فقال ان الله یامرک ان
 تستشیر ابابکر جبریل نزد من آمد و گفت که خدا تعالی مأمور بسیار و آنچه شورت میکنی بابا بکر در کار تاس
 رویت کرده اند بطریق استی و ابونعیم و غیر ایشان که چون رسول صلی الله علیه و سلم اراده آن فرمود که معا ذرضا
 بجانبین روان سازد و مشورت با بعضی صحاب که از آنجا ابوبکر و عثمان علی و طلحه و زبیر و سعید بن خضیر
 رضی الله تعالی عنهم جمیعین بودند و هر یک از صحاب بقتضای رای خود سخن گفتند انگاه رسول صلی الله علیه و سلم
 فرمود ما ترسم یا معا ذر از آن تو درین باب صحبت یا معا ذ گفت که من را ابوبکر رضاست بعد
 از آن رسول صلی الله علیه و سلم فرمود ان الله یکره ان یخطأ ابوبکر خدا تعالی مکرده است خطا صما
 شود و از ابی بکر رضی الله عنه که رویت کرد و طرانی بندی که رجال و ثقات اند که رسول صلی الله علیه و سلم
 فرمود ان الله تعالی یکره ان یخطأ ابوبکر و این بول دیگرست در غایت قوت بد آنکه ابوبکر اکمل
 اصحاب است از روی عقل و رای و اعلم ایشان است بلا شک و شبیه باین دلایل مذکوره عظیم شجاعت
 و کمال عقل و در او علم و ثبات قدم او ثابت شد و ازین جهت است که علمای گفته اند که ابوبکر بنظم و صحبت
 رسول از زمانه که مسلمان شد تا ایام وفات بود مفا رفت از ذکر دیگر که در سفر و در حضر مگر آنکه
 آنحضرت را در امان و امن ساختند و در خبر و کجی یا غزوای در تمام غزوات با رسول الله صلی الله علیه و سلم
 فرمود و با او هجرت کرد و عیال و اولاد خود را گذاشت از جهت رغبت او که سجدای رسول صلی الله
 علیه و سلم بود در موضع بسیار نصرت رسول صلی الله علیه و سلم قیام نمود و روزی از احد و جنین که مردم
 به گیر شجاعت و ثبات و زید و آثار و خصال جمیل او بسیارست و این کتاب گنجایش آن ندارد و دیگر
 صفات که مذکور سابقیم چگونه که نسبت عدم شجاعت و عدم ثبات قدم با و کند نه ذابا منها بلکه
 شجاعت و ثبات در امور که آثار حمیده و صفات پسندیده اولی نهایت است شایسته دوم
 آنکه زعم کرده اند که رسول صلی الله علیه و سلم چون ابوبکر رضی را والی ساخته ثلث و ثلث برات را بیکه برده به مردم
 بخواند و بعد از آن ابوبکر رضی الله عنه را عزل کرد و علی رضی را والی ساخته و این دلیل است بر عدم اهلیت
 در امر خلافت و خواب این شبیه است که آنجا ایشان زعم کرده اند که او را عزل فرموده آن نیز باطلست
 چرا که علی را بعد از ابوبکر فرستاد که قرأت برات نماید که هر گاه عادت عرب است که گاه از پیش عهده
 را بر طرف می کنند آن شخص خود متولی آن امر میشود یا بیک از بنی عامه او و چون فرستادن او
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم علی رضی مخصوص بود بقرآن فقط و بهیچ مأمور شده بود و ازین جهت ابوبکر رضی را
 از امر شجاعت معزول ساخت و همان امارت او بر حال خود باقی گذاشت و حضرت علی رضی در غیر مرقعات
 مأمور ابوبکر رضی بود و با وجود این حال حضرت علی رضی در اندازان و اعلام بر اقامه سفر و بهیچ ابوبکر رضی در آن امر
 نیز دخل بود و چنانکه در صحیح بخاری رویت کرده است که ابوبکر رضی گفت که ابوبکر فرستاد و مرا در آن

بنی امیه و بنی عباس

حجت بام و مال که در روز نحر در میانهم بودند تا گویند که بعد ازین سال بیچ مشر کے چمکنند و طوالت سبت اللہ کنند
 کیکہ عریان باشد حمید بن عبد الرحمن ثقفی و باین عبارت کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی رضی را و دلیف ابو بکر
 ساخت و ام فرمود کہ اعلام بسبب برات نماید یعنی چون سورت برات نازل شد کافران را از حج کردن منع شد
 و ابو ہریرہ نے گفت در روز نحر در میان با اعلی اذان کرد و سبب برات با آنکه حج کنند بعد ازین سال مشر کے و طوالت
 کنند و سبت البیچ عریان پس تال کن درین حدیث تا بر تو ظاہر میشود کہ حضرت علی رضی اذان نکرد و بکر با مودنا
 ابو بکر رضی اللہ عنہ و آذان چنین بیکہ صرح است با آنکہ ذکر کردہ ہم نہت کہ زمانی کہ ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہ
 مودناں خود را عزل نہ کرد و این عدم عزل و شریک ایشان ساختن با علی رضی در آن دلیل است بر آنکہ
 حضرت علی بنیادگر بہت و قایمات عرب چنانچہ قبل ازین گفتیم از بہت عزل ابو بکر و اگر چنین نبودی مودنا
 ابو بکر یہ ہمراہ بنودن ظاہر و واضح شد با آنکہ گفتیم کہ شیعہ و در وفض و ہشال ایشان را بیچ دلیل نیست کہ ولایت
 کند بچہ مدعا سے ایشان غیر مذکور و عناد و ہجرت شدیم و ہم نہت کہ میگویند کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم
 در ایام مرض ابو بکر رضی را بامت صلوة امر کرد و باز را عزل نہت کہ مودنا جواب شد کہ آنکہ ادعا می نمود
 شدن ابو بکر رضی را بامت صلوة محض کتب و اقتر است از ایشان خدا ہم اللہ تعالی چرا کہ در حدیث شریف
 از احادیث صحیحہ متواترہ و الہ بر خلاف است ابو بکر رضی مذکور ساختہ صریح است در آن کہ بایستہ بود برا امت و وفات
 آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در نجادی مرویست از ان رضی گفت در وقتیکہ مسلمانان در نماز بودند و وقت
 صبح روز ووشنبہ ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہ اامت نماز میکرد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم پرودہ کہ برد جگرہ چاہ
 صدیقہ رضی اللہ عنہا بہت بود بر نہت نظر مبارکش بصفوف مسلمانان نہت و دشمنی فرمود و انگاہ ابو بکر رضی را
 میکرد کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم ارادت بیرون آمدن بہت نماز دار و بنا برین میل کرد کہ در نماز بعقب آید و
 متصل شود بصف ان رضی گفت کہ مسلمانان عزم کردند کہ قطع نماز کنند و مفتون شوند در نماز از خوشحالی آنکہ
 پیغمبر دنیا انگاہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم بہت اشارت فرمود کہ نماز خود را تمام نہت و پرودہ انداختہ و حجرہ
 داخل شدند در میان تو و وقت چاشت از عالم حلت فرمود پس تال کن در حاققت و جمالت آنقوم کہ با وجود
 آنکہ بامت صلوة ابو بکر رضی بخلاف رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم جمع علیہ است از جانب با و از جانب ایشان
 و انکار این جنی نمیتوان کرد و در دعوی عزل او ادا بامت بیالنے و حجتہ ندارد مگر کتب اسمعیلی و این نوع اقرا
 غلط است و عظم متیان بر رسول صلی اللہ علیہ وسلم میشود و انا اللہ منہا از ابن عباس لم یصل النبی
 خلف احدی من اصحابہ الا خلف ابی بکر و لہ نقل الحدیث انہ صلی خلف علیہ رضی از جانب
 ہریرہ رضی اللہ عنہ و غیرہ مرویست کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم در نماز قنات را بہیچیک از صحابہ خود نکرد و بکر
 با ابو بکر رضی و در سفر نزدیک رکعت نماز قنات بعد الرحمن بن عوف رضی اللہ عنہما کردہ باشد و مکتفہ
 است کسی ہرگز کہ حضرت م نماز خواندہ است خلف علی پس بنا برین روایت ابو بکر رضی مخصوص است با این

و این طبع عظمی و کرمی که در شش و چهارم است که زعم کرده اند که ابو بکر غم امر که سوختن کسی را
 گفت سلمان و وزدی را بقطع دست چپ امر کرد و میراث جد و توقع کرد تا آنکه مردم رویت کردند که میراث
 جد و سید است این تفسیر و تصور است و خلافت جواب این شبهه است که آنچه گفتند که در قحط و حزن
 در خلافت دست باطلت چرا که قحط در وقتی میتوان کرد که ثابت شود که اولیست چنانچه در دو حال آنکه این
 چنین نیست بلکه او را که برجهت بدین است و علم است علی الاطلاق از جمیع صحابه بدلائل صحیح که از جمله حدیثی که بخار
 و غیره روایت کرده اند که عمر بن خطاب و صلح حدیبیه از رسول صلی الله علیه و سلم پرسید که چرا این عادت ندیده ام
 میگفتم در این خود نگاه رسول صلی الله علیه و سلم جواب داد بعد از آن بجا ابوبکر غم آمده سوال کرد که
 از رسول غم کرده بود از ابو بکر غم کرد و در جواب عمر بن خطاب همان گفت که رسول غم فرموده بود در جواب او بے
 زیادت و بی نقصان چنانچه در حاشیه جواب بیان کردیم و از جمله دلائل حدیثی روایت کرده است ابو
 القاسم غنوی و ابو بکر غم در فوائد ابن عباس که این حدیث صدیقه بنام که چون رسول غم وفات کرد در میان مردم
 اتفاق برخاست و عمر بن خطاب و انصار در یکجا جمع شدند و در آنوقت غوغا برخاست بر پدر بن
 غم که نازل شده اگر چه نازل میشدی به خاک میاشد و میفرقت می شدند و خلافت نکردند و صاحب
 را فطرتی که سابق شد پدر بن بر همه کس در سابق تفصیل کرد و از جمیع گفتند که یا رسول علیه السلام را کجا دفن
 کنیم و هیچ یک از صحابه عالم نبودند باین تا آنکه ابو بکر غم گفت شنیدم از رسول علیه السلام که میگفت ما
 من این قبض الا ید فر تحت مضجع الذی مات فیہ پیغمبر بنی از نهیای متوفی نشد مگر غم
 دفن کرد و در او در همان موضع که ارواح او قبض شد و خلافت کردند در میراث او نیز هیچ یک از صحابه عالم
 باین نبود تا آنکه ابو بکر غم گفت شنیدم از رسول صلی الله علیه و سلم که گفت انما معاشر الانبیاء کالانوش
 ما ترکناه صدقه تحقیق کرده بسیار ایم از ما میراث نمی برد آنچه ما گذاریم صدقه است بعضی علماء گفته اند
 که اول اختلافی که در میان صحابه و ائم است در دفن حضرت رسول صلی الله علیه و سلم بود بعضی گفته اند
 که در که دفن میکنیم که موله و نثار وی دوست بعضی گفته اند که در مسجد دفن کنیم بعضی گفته اند که در بقیع و بعضی گفته اند
 در بیت المقدس که دفن آن بسیار است دفن میکنیم تا آنکه ابو بکر غم خبر داد از علم که خبر داشت و این را بنحو گفت
 که این سنتی است که صدیق مقرر است تا از مهاجران و انصار درین باب همه رجوع بآوردند و ندانند که در آن
 قبل از خویش اتا بنی جبرئیل فقال ان الله یا هر ان تستید ابابکر یعنی جبرئیل آمد مرسل
 گفت تحقیق که الله تعالی امر کند ترا که در امور مشورت کنی با ابو بکر غم و حدیث ان الله یکره ان یخطا
 ابو بکر یعنی خلیفای کرده میداد که از ابو بکر غم خطا صادر شود و پسند این حدیث صحیح است و همچنین
 آمده حدیث لا ینبغی لغوم فیهم ابوبکر و یوم غیده سزاوارت است بر آن تومی را که ابو بکر
 در بیان ایشان باشد و غیره و اما است ایشان کنند و در احوال فضل سوم است و نه و عمر که نا فیهما

این حدیث در صحیحین
 و در مسند احمد
 و در سنن ابی داود
 و در سنن ترمذی
 و در سنن ابن ماجه
 و در مسند ابی یوسف
 و در مسند ابی حنبله
 و در مسند ابی حنبله
 و در مسند ابی حنبله

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم رأيت في غنما سموكا شاداد فتهافتوا
 بنصف حتى ما يروى السواد فيها سباعهم فمروا صلى الله عليه وسلم ورواها بدمهم كغو سفندان سياه در
 پیش میشدتم باز این گوسفندان سياه در پیش گردانیدم و گوسفندان سفید از عقب آمدند لیکن گوسفندان
 سفید بسیار بودند بمرتب که گوسفندان سياه پیدا بودند آنگاه ابو بکر رفع گفت اما گوسفندان سياه عرب
 که مسلمان خواهند شد و بسیار خواهند شد و بسیار می شوند و اما گوسفندان سفید اهل عجم اند که مسلمانان میشوند و کمتر
 ایشان بمرتبه باشد که عرب مری نشوند از کثرت در میان ایشان بعد از آن رسول صلی الله علیه و سلم فرمود
 کذالك عجبها الملك سبحانه و تعالی که تو تغییر این خواب کردی فرستاده تعبیر کرد و در سحر شربت گشته که
 او مجتهد است پس در سوزانیدن آنکس علی با و لاحق نمیشود زیرا که آنم که بوقت او امر فرمود و نزدیک بود و
 در قبول تو به نزدیک اختلاف است و اما نه از سوزانیدن که وار داشته می تواند که از نبی با و نزدیک باشد
 و احتمال دارد که رسیده تاویل کرده باشد بر غیر مثل زندیق و بسیار از دلائل باشد که چون مجتهدین
 برسد آن را تاویل کنند بواسطه علم که ایشان را حاصل شده بدلیل دیگر بخلاف آن کی که جاهل است بشریعت
 انکار یا معنی بیناید و اما آنکه امر بقطع یار و زدن و نمودن می تواند بود که این امر در مرتبه سوم بوده باشد از زودی
 سارق نه در مرتبه اول چون در وقت سوم زد و کرده نابراین امر بقطع دست چپ و کشیده
 و احتمال آن نیز دارد که خطا از جمله شده باشد از امر و بر تقدیر یک تنزل کنیم و سلم داریم که ابو بکر رفع در
 مرتبه اول امر بقطع دست یار فرموده است آیه قرآن شامل آنچه آورده است پس محتملست که اجتهاد
 چنین شده باشد که طلاق آیت بر خود باقی است و آنکه رسول الله صلی الله علیه و سلم امر بقطع دست
 است شخصی فرموده در وقت اول از زد و آن شخص بر سبیل وجوب نبوده بلکه عام درین امر خیر
 و بر فرقی که اجماع درین مسئله شده باشد قطع معنی محتملست که این اجماع بعد از آن کرده باشد اگر در مثل این
 حکم اجماع منعقد شود و حال آنکه خلاف نیست درین چنانچه در اصول کتاب مذکور است و اگر گوئیم
 نزاکت این سعاد و ایماها صحیح است و نتیجه گویم احتمال دارد که این قناعت زید باشد و بر جمیع تقدیر هیچ
 اعتراض بر متوجه نمیشود و هیچ وجه از جمله این احتمالات اول حق است و واقع است بدلیل آنکه مالک
 روایت کرد از اسم بن محمد که مردی یک دست و پاس او بریده بودند از اهل یمن آمده در منزل ابو بکر رفع بنزد
 کرده و از غل میشت که کرده که برین ظلم کرده است و ادعای که در اینجا بودند نماز شب میکنند و عبادت خود
 ظاهر میکرد و بنا بر این عبادت ظاهر می بود بکر رفع در شان او گفت مالک بدلیل سارق بیست
 و زوای شبی که تو بروز آوردی و این عبادت که تو کردی بشب و زوان نمواند اتفاقا درین شب
 که آنم در آن خانه بود علیه از ماه ربیع میسر که زوای ابو بکر صدیق رفع بودند پدید شد و اهل آن خانه تعجب آن طایفه
 میکردند و اینم و قطع نیز ایشان همراه بود و مختصر می نمود و میگفت بار خدایا تو طاهر ساز آن کس را که از این

اهل بیت صالح و زودی کرده و مال ایشان را برده انگاه ای حلیه پیش زرگر سے ظاهر شد و آن زرگر گفت که این
 مرد قطع زدن آورده و آن قطع اقرار کرد و اعتراض نمود که من زرگر و آدم یا با گواهان با وثابت شدنیان
 ابو بکر رضی فرمود که دست چپ او قطع نمایند چرا که دست و پائی است او هم بوسطه دزدی بدو قطع پریده
 بود و ابو بکر گفت بخداے سوگند که وعاے که بنفس خود کرد و برین سخت تر بود از دزدی ای پس دلیل
 و صحر شد بر باطل شب معاندان و اما تو گفت ابو بکر رضی در مسله جده تا آنکه خبر با و رسد بیاق حدیث او من را و از
 چرا که درین توقع رفت و اعتراض حاضرین ست بلخ رودی چنانچه صحاب بن کرجه واکت انقبضه دست که
 اند که جده نزد ابو بکر صدیق رضی آمد و سوالی میراث خود کرد و ابو بکر رضی گفت در کتاب تعیین میراث تو نیست
 و در سنت رسول الله صلی الله علیه و سلم نیز میراث بر دن تو برین ظاهر نیست کیفیت و کیت آن معاصی
 حالابر و لحظه دیگر برین بیات من از مردان سوال کنم انگاه درین باب از صحاب تفسیر نمود و تفسیر برین
 شد گفت من درین قضیه نزد رسول خدا صی حاضر بودم که سدس مال بجه عطا فرمود ابو بکر رضی گفت کیسه
 دیگر درین قول نیز با تو شریک است گفت محمد بن سلمه انگاه محمد بن سلمه به خاست و ثلث آنچنین شریک گفته بود
 نقل نمود و بنا بر آن ابو بکر رضی رضای و ایضا حکم رسول الله کرده شش یک میراث از براس جده خود
 و شش پس در بیاق تکلیف مائل کن تا کمال احتیاط و نهضات صدیق رضی بر نور روشن کرد که اول نظر
 در کتاب الله و در محفوظات خود از سنت رسول الله صلی الله علیه و سلم کرد و در اینجا چیزی نیافت باز
 مشورت نمود و برین باب با مسلمانان که آنچ از رسول صلی الله علیه و سلم برین ماده یاد داشت ظاهر سازند
 پس خبر آنچ بیداشت ظاهر گردانید و باز احتیاطی مرعیه شد طلب تا فلی و دیگر کرد و با وجود آنکه در سنت
 تعد و شریعت پس محمد بن سلمه رضی ظاهر کرد و بعد ازین تحقیق و تفتیش شام در آن سکه حکم فرمود و برین
 حدیث مزید و تقوی کلامی است که قبل ازین مذکور شد که صدیق زاسے که خصمان نزد او حاضر میشدند
 و بر بار حال نظر و قرآن مینمود و باز در محفوظات از سنت و اگر بعد عاے خود ازین و و نهیافت با
 مسلمانان مشورت میکردی و این قاعده مجتهدین است و ازیشان بدین نیست که در مدارک احکام و
 مسائل بحث کنند و تحقیق نمایند و روایت کرد قاسم بن محمد که یک جده ماکر و یک جده پدر
 هر دو نزد ابو بکر رضی آمدند و میراث خود طلب کردند صدیق میراث بجه ماکر بر جوع کرد و انگاه عبدالرحمان
 بن سهل انصاری گفت میراث پدرے بجھے داده که اگر فرود بودے این مورث از وی میراث
 نمی بر وے آنکه صدیق میراث جده که سدس بوده باشد میان جدین قسمت فرموده پس تال کن
 و تدبیر فدا که صدیق با کمال فقت و حالت او بچ طریق سخن شخصی که از وی کو چاک تر بود و شینه جوع
 سخن نمود و دزد و دشت نکات نظر نمود شبیه حجم آنکه زعم کرده اند که عمر رضی مذمت ابو بکر رضی کرد و کبیکه
 مثل عمر رضی او را مذمت کرد و خلافت ندارد و جوانک این شبیه است که این زعم محض کذب و افتراء است

از ایشان نیز که از عمر بن خطاب بیعت می‌نمودند که هرگز نزد مرت ابوبکر نمی‌روند و هرگز به او بیعت نمی‌کنند و هرگز به او بیعت نمی‌کنند و هرگز به او بیعت نمی‌کنند
 که همیشه ثنای ابوبکر می‌کردی و تصریح نموده که اهل صحابه است از روی علم و راستی بیعت چنانچه در قصه
 بیعت و غیر آن مذکور شد چگونگی او را ندانست کند و حال آنکه عمر بن خطاب ابوبکر بنی‌مطلب را خلافت شد
 پس اگر دم او کند پس زعم نفس خود کرده باشد و اگر قبح در خلافت او کند در خلافت خود کرده و آنکار کرد
 عمر بن ابوبکر جلدی بیعت می‌جست آن بود که خالد بن ولید مالک بن نویره را که مسلمان شده بود کشت و کلام
 زوجه او کرده و در همان شب دخول کرد قبل از آنقضای عدت و چون عمر بن خطاب بیعتی اطلاع یافت
 با صدیق گفت خالد بن ولید بدین عملی که کرده حق قتل است ابوبکر بنی‌مطلب را فرمود پس ابوبکر را دم کرد
 باشد و الحاق نقصه با و نه کرده که در خلافت او قصور س بوده باشد بلکه از عادت مجتهدین است
 که در بعضی موارد اجتهاد می‌کنند و اگر انکار می‌کنند چنانچه طریق سلف این بود و این سخن را نقص می‌کنند
 نمیدانستند با آنکه حق این بود که خالد بن ولید کشته شود چرا که مالک بن نویره را بدین وسطه کشته بود که او را
 از دین مرتد شده بود بعد از وفات رسول صلی الله علیه و سلم و قوم را منع کرد از زکوة دادن و نیز زکوة
 که گرفته بود بایشان بر تو کرد و در ثانی الحول برادر مالک بن نویره را با بیعتی اعتراف کرد و این که نزد
 زن کرد می‌تواند بود که عدت او منقضی شده باشد در همان روز بوضع حمل یا آنکه این زن مجنون بوده
 باشد نزد مالک بن نویره بعد از آنقضای عدت از او واجب بر عادت جاہلیت و بر هر تقدیر تقصیر
 خالد زیاده بود و ظن این نوع چه کسی که از او بی‌مهری صادر نشده که در حق او می‌کنند و حال آنکه رسول
 صلی الله علیه و سلم او را سیف الله المسلول علی اعکانه خوانده بود و چون حق عدم قتال خلعت
 بر جنس ابوبکر می‌باشد و مؤید و تقوی بیعتی است آنکه چون عمر بن خطاب مقتدا س خلافت
 گشت بیعت عمر بن خالد بن نویره در باب یک کلمه نیز منقطع و زکشت پس معلوم شد که در ثانی الحول
 حقیقت فعل ابوبکر بر عمر بن خطاب بود و او را در وقت انتقال از خلافت خالد را نمی‌گذاشت و ترس بیم
 او از خدا تعالی زیاده از آنان نه بود که مدارا و مروت کند با کسی در دین خدا س عزوجل شب
 ششم آنکه عمر رضی الله عنه که بیعت ابوبکر رضی الله عنه بقتل نبوتی که خبر آنجا می‌شد
 و هر کس که باز کرد بمثل آن بیعت و آن نوع بیعتی فحاشا که بکشد و او را بنا برین زعم کرده اند که این
 اتفاق عمر بن خطاب و حقیقت خلافت ابوبکر رضی الله عنه جواب آنچه از عمر کرده اند
 از عناد و جهل ایشان است زیرا که قول عمر بن خطاب دلالت نمیکند بر آنچه مدعا س ایشان است از قبح و
 شک در خلافت بلکه معنی کلام عمر بن خطاب است که می‌باید که کسی تمکین اینچنینی جتی شود اگر ممکن باشد بفرمان
 در شایسته بیعت نماید چنانکه من تمکین می‌کنم و سالم ماندم بخلاف عادت و این سلامتی من از کبریت
 صحبت دوست از خوف فتنه بود چنانچه گذشت و فصل بیعت ششم آنکه زعم کرده اند

شیخ در روایتش که ابو بکر رضی الله عنه فاطمه رضی الله عنها ظلم کرد که منع میراث از پدر کرد و نقص شد
 چنانچه انا ما شاء الله لا ینکح الا نورهش ما ترکناه فصحا قد دلیل و تمیض و زیر اگر دوران احتیاج
 بجز واحد است و معارضه بایت و خبر واحد چون مفید ظن است معارضه بایت هواریت که مفاد او
 قطعه است نمیکند چنانچه مقرر است نزد اصولیین و نیز زعم کرده اند که خیر النساء فاطمه و معصوم بود بهر این
 یرید الله لیسند عتیکم الرحمن لعل البیت جز این نیست که بخیر خدا تعالی تا میراث شما گناه
 ای امی بایت رسول الله صلی الله علیه و سلم و دلیل حدیث فاطمه بضعة منی تا آخر یعنی رسول الله صلی الله
 علیه و سلم معصوم است پس فاطمه نیز معصوم است و چون معصوم است لازم که در
 در دعوی کساد باشد جواب ازین شبهه اما از اول آنست که ابو بکر بفرمان حکم کرده است بخبر
 واحدی که محل خلاف است بلکه حکم کرده است بحدیثی که خود از رسول صلی الله علیه و سلم شنیده و آن حکم
 نزوی قطعی است مساوی شد بایت هواریت در قطعیت متن و اما آنکه حمل کرده است حکم را بر آنچه
 از حدیث فهمیده است نه بر بایت بنابر آنست که احتمالی است بآن راه یابد در نقل از حضرت صلی الله
 علیه و سلم جمیعاً شیقناً است بقریه حال در مقام یعنی ابو بکر بفرمان معصوم کسی خود از زبان رسول
 صلی الله علیه و سلم شنیده و احتمالی دیگر غیر این ندارد و دلیل این حدیث نزد ابو بکر بفرمان دلیل قطعی شد که محققین
 ایت نوارث است و جواب باینست که آنست که از واج پنجاه مرتبه از جمله اهل بیت الله و معصوم
 نیستند به اتفاق علما پس بانی طاعت نیز معصوم نباشند و اما حدیث بضعة منی مجاز است قطعاً پس
 مقرر عصمت بیده النساء فاطمة الزهراء نباشد و نیز تساوی بعضی با جمیع حکام لازم نیست بلکه
 ظاهر آنست که مراد از بضعة منی است یعنی بضعة من است در چیز که راجع شود به شققت و کس
 و اما آنکه حضرت فاطمه و عوے کرد که رسول صلی الله علیه و سلم فدک با بخشید و تملیک او کرد باین
 حضرت علی و امین آنکه شهادت کردند بصحت زبیده در تقدیر وقوع دعوی تملیک بشهادت
 علی و امین جهت اداسی شهادت چون انصاب بنیته که دوم دست یا چهار زن با تمام
 تر بنیته بود بنابرین ابو بکر بفرمان در حکم نازل فرمود و آنکه در قبول شهادت از زوج از برای
 زوجه خلاص میانی علمای است و آنکه یک گواه و قسم حکم کرده است بنابر آنست که بسیار
 از علما برین تر فقه اند با آنکه بعد از شهادت یک کس فاطمة الزهراء طاعت بنی که در دست
 شد و آنچه زعم کرده اند که حسن و حسین و ام کلثوم الطبیست رسول الله صلی الله علیه و سلم بواسطه دانند
 آن علم باطل است با آنکه شهادت فریم و ضعیف قبول نیست و بعد ازین خواهد آمد روایت زید بن
 امام زین العابدین بن حضرت شیخ الامحیی بن سید الشهدا امیر المؤمنین امام حسین رضی الله عنهم که
 ابو بکر را درین باب صواب نیست و گفت اگر بجای ابو بکر من بودیم حکم میکردیم بهین طریق

کتاب جامع
 در فضیلت ائمه
 معصومین
 علیهم السلام
 جلد اول
 فصل در فضیلت
 ائمه معصومین
 علیهم السلام

در فضیلت ائمه
 معصومین
 علیهم السلام
 جلد اول
 فصل در فضیلت
 ائمه معصومین
 علیهم السلام

در فضیلت ائمه
 معصومین
 علیهم السلام
 جلد اول
 فصل در فضیلت
 ائمه معصومین
 علیهم السلام

که ابو بکر رضی الله عنه را در این روز و در آن مکان که میفرمودند چنانکه رسول صلی الله علیه و آله فرموده بود
 پس حضرت سید الفنا فاطمة الزهراء را نزد ابو بکر رضی الله عنه آمد که گفت که رسول صلی الله علیه و آله فرموده
 فرمود ابو بکر گفت که شاید درین باب است انگاه علی کرم الله وجهه و امیر امن گویا که او اندک بعد
 از آن ابو بکر رضی الله عنه گفت که بشهادت مردی و زنی مستحق این نیکبختی منقول است از برادر زید حضرت
 امام محمد باقر که از پدر رسیدند که ابو بکر و عمر و حق شما چیزهای ظلم کردند گفت من بخدا ای که فغان نازل گردید
 که وزن جبر و دله از حق گذر نکرد و دزد و در حق ناظم نکرد و دزد باز زید رضی الله عنه گفت که اگر حضرت
 این امر نزد یک من بود حکم میکردیم با ابو بکر رضی الله عنه کرده است و روایت و اطمینانی که از پدر رسیدند که حضرت
 علی رضی الله عنه در سیم فرقی القیاسی بر یک طریق عمل کرد و گفت و در آن عمل میکرد و بنوعی که ابو بکر و عمر عمل میکرد و کرده
 میباشند که مخالفت ایشان کنند و اما عذر فاطمه رضی الله عنها و طلب میراث با آنکه ابو بکر رضی الله عنه روایت
 کرد و گفت که سید الفنا فاطمة الزهراء رضی الله عنها برین بوده باشد که خبر واحد مخصوص قرآن نیست چنانچه بعضی
 گفته اند پس چون عذر ابو بکر رضی الله عنه در منعم معلوم کردی و عذر فاطمه رضی الله عنها در طلب نیز و فهم شد اشکالی که درین باب
 است و نوع آن بر تو آسان است تا کن درین توجیه که امر مهم ضرورت حدیث استجاری و درین مقام
 چون مثل است بر کلمات نفییه که دفع شهادت قاصر از آن میشود و توضیح آنچه بیان کردیم میکنم و آن حدیث را
 بخاری نقل کرده از زهری رضی الله عنه گفت مالک بن اوس بن الحدثان البصری بمن چنین خبر داد که عمر بن الخطاب
 مرطلبی بود بمنزل خود و درین اثنا حاجب او بر قیام آمد و گفت عثمان بن عبد الرحمن وزیر و سرحد
 رضی الله عنه هم آمده اند و از آن در و در داخل میطلبند عمر گفت ایشان را طلب کن انگاه داخل شدند و من در آن
 در اینجا و رنگ کردم باز همان حاجب آمد و گفت علی و عباس رضی الله عنهما میخواستند پس چون داخل شدند
 عباس با عمر گفت رضی الله عنهما ای حکم کن میان من و علی رضی الله عنه پس چون که خدایتعالی بر رسول رجوع
 کرده است از اموال بنی نفیر و حضرت امیر المومنین علی و عباس رضی الله عنهما نزاع است بیکدیگر و درین
 اموال انگاه چهار مجلس گفتند ای سید المومنین حکم کن میان ایشان و خلاص کن ایشان را از یکدیگر عمر رضی
 گفت باز تو و مهربانی باشی سوال میکنم از شما آیا آن خداست که آسمان و زمین با و قائم است شما میدانید که
 رسول فرمود صلی الله علیه و آله و سلم کسی از ما میراث نمیبرد و چیزی از ما میزند صدقه است اصحاب گفتند این سخن
 رسول صلی الله علیه و آله و سلم است میدانیم باز عمر رضی الله عنه بجانب علی و عباس متوجه شد و گفت سوگند میدهم شما را به
 بخدا تعالی که میدانید که رسول صلی الله علیه و آله و سلم این حدیث فرموده است گفتند بل میدانیم بعد از آن گفت باز
 این امر چنان است که خدایتعالی مخصوص ساخته است رسول خود را صلی الله علیه و آله و سلم بجای این مال و چکار را با و
 شریک ساخته است و این است بر خواند ما افاء الله علی رسول من من قبله فاما وجفتم علیه من خیل
 و لا رکاب و لکن الله یسلط رسله علی من یشاء و الله علی کل شیء قدیر یعنی آنچه باز کرده اند

خدا تعالی بر رسول خود ازال و ملک ایشان و غنیمت و فی سائت پس جاری نشاءتید تحصیل و هیچ
 و در شتر سنی پیاوه باین حصدا آمدید و جنگ بسیار شد که شمارا کفایت رسیده باشد و لیکن خدا تعالی
 بنصرت خود مسلط میسازد و رسولان خود را بر هر که میخواهد و خدا تعالی بر جمیع چیزهای تواناست از نصرت پناهنده
 و غیر آن باز عمره گفت پس این فائض باشد از برای رسول صلی الله علیه و سلم خداست سوگند چنین نبود
 که این غنائم نبی انصیر را رسول الله صلی الله علیه و سلم خود بگیرد و شمارا نداید یا آنچه و بجز یکس را بر شما افتاد کند
 بلکه شمارا عطا میسازد این اموال که در وقت ساخت در میان شما تا آنکه این اموال مخصوصه از جمله آنها باقی است
 رسول صلی الله علیه و سلم نفقه یکساله الهیست خود را از این پیدا و باقی را میگرد و در صرف مال است
 خرج میکرد و در جمیع ایام حیات بهین طریق عمل مینمود تا زمانیکه ازین عالم رحلت فرمود و بعد از او بکر رض
 گفت سن الی خلافت رسول الله و بهمان طریق که او عمل کرده بود و یکم پس او را قبض کرد و عمل کرد و آن را آنچه
 رسول صلی الله علیه و سلم کرده و شما نیز بر دو تا که ای که ابوبکر رض درین مال با این طریق عمل کرد و خدایتعالی بکسیست
 با آنکه او درین امر بطریق راستی و بخیر و متابعت عمل میکرد و بعد از آن والی رسول الله صلی الله علیه و سلم و ابوبکر رض
 دو سال این اموال را گرفتند و حال آنکه خدا تعالی عالم است با آنکه سن درین قول صادق است و درین امر شریک
 ام و کابخیر و متابعت حق بجا آورد و باز شما هر روز ازین آمدید و سخن شما یکدیگر بود و متفق بودید با هم دفعه دیگر
 تو آدمی ای عباس و کفایتی این مال تصرف ما در آور و من در اول حال جواب شما دوام که رسول صلی الله علیه و سلم
 فرموده است انا معاشره الانبیاء کلا نؤث ما نرکناه صدقه ما میراث کرده نیستیم آنچه مال است و ششم
 صدقه است باز در مالی الحول زمانی که بخاطر من رسیده که این اموال تصرف شما دهم گفتم اگر میخواهید که تسلیم
 شما کنم عهد و میثاق خدایتعالی بر شما باشد که عمل کنید بخیر که رسول صلی الله علیه و سلم و ابوبکر رض در آن عمل میکردند
 و بطریق آنچه که من درین سال عمل میکنم بنابرین شرط این اموال تسلیم کردم ویم جای شما طلبیهای چه چیز از من
 میگیرید که در میان شما بجهت نوع حکم کنم قسم بآن خدایتعالی که آسمان و زمین امر او قائم است باین حکم که هر
 کرده ایم عمل کنید در آن محکم و بجز آنچه هم که در اقیامت قائم شود و اگر عاجز آید از آنکه با این طریق صرف نماید
 ترک کند بمن تمام شما را کفایت کند ازین مال را وی زهری گفت که بجهت بعهده بن زبیر نقل کرد و عمره
 گفت مالک بن اویس راست گفت که من شنیدم از عایشه صدیقہ رض گفت از وراج پناهنده صلی الله علیه و سلم
 سلم حضرت عثمان را رض فرستادند نزد ابوبکر رض و من خود طلب کرد و در ازال که خدایتعالی بر رسول خود
 رجوع کرده بود و من آن از وراج را باز میباشتم ازین طلب و گفتم آیا شما ازین طلب از خدایتعالی نمیخواهید
 آیا نمیدانید که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود کلا نؤث ما نرکناه صدقه انا یا کل ال محمد من
 هذ المال ابیایر برده نیستیم صدقه است و مرادش از بجهت نفس خود بود و زیاده ازین
 نیست ایشان را از نگاه از وراج پناهنده صلی الله علیه و سلم بپناهنده که من بپناهنده داده ام از آن طلب است شد

در عروقه گفت حضرت علی رضی الله عنه غلب شد بر عباس و آن صدقه در دست او بود بعد از دو دست این را بنویسند
 بن علی رضی الله عنه آنها بود و هر دو هم بصورت خود میسر میسازند باز دو دست این را بنویسند و بنویسند
 صدقه رسول الله صلی الله علیه و سلم در تصرف خود صرف میکرد و بخاری این خود روایت کرده است که
 انس فاضله الزهراء و عباس رضی الله عنهما نزد ابوبکر رضی الله عنه آمدند و میسرات خود از زمین زدند و گفتند
 که از رسول صلی الله علیه و سلم مانده بود و طلب کردند آنگاه ابوبکر بفرمود گفت که از رسول صلی الله علیه و سلم مانده
 که میگفت که انورث ما ترکناه صدقه انما یا کل ال محمد هذا المال کجا رسیده است که
 پیوستن و همان نمودن بقربانت خود است تا کنون و بنی حدیث و حدیث سابق تا رسیده شود و حضرت
 آنچه ابوبکر فرمود درین ماده بفضیل آورده است بنا بر آنکه تنازع ایسب الی بنی حدیث و حضرت عباس رضی الله عنه
 و تا آنکه ایشان هر دو تحقق بودند درین که این مال غیر میراث است و الا اگر چنین بودی با هم و با همست میباید
 چرا که عباس رضی الله عنه خود بود و حضرت علی را هم نزد و بطریق میراث و بنی نزاع احتیاج نیست پس حضرت
 ایشان جهت آن بود که مال صدقات بود و هر یک از ایشان میخواهند که متولی آن امر باشد پس هر یک
 اصلاح کرد و میان ایشان بعد از آنکه مبین ساخت از برای ایشان و تمام احضار مجلس که از اکار بر عیسه
 بیشتر بودند حدیث که انورث ما ترکناه صدقه حضرت علی و عباس رضی الله عنهما قائل شدند و اعتراف نمودند
 باینکه از رسول الله صلی الله علیه و سلم این حدیث شنیدیم که آنگاه عمر مغر بعد از آنکه اثبات کرد که میراث نیست
 تصرف ایشان و اذنا نسبت رسول الله صلی الله علیه و سلم و دست ابوبکر رضی الله عنه در آن عمل گشته
 و ایشان باین طریق قبول کرده و تصرف شدند و نیز عمر مغر مبین ساخت که ابوبکر باین طریق عمل نموده و در
 صادق و نیک خواه و تابع حق بوده است و جمیع صحابه رضی الله عنهم که حاضر بودند خصوصاً حضرت علی و حضرت
 عباس رضی الله عنهما تصدیق دی نمودند و بعد ازین بیان واضح کرد درین احادیث که مذکور شد سزاوار است
 که هیچکس از ایشان نماند پس اگر عمر کفی که هنوز در عدم ارث باقی است گوئیم اگر این اعتقاد داشته
 باشی که این اموال میراث بوده و صدقه نبوده لازم میشود بر تو از تغلب حضرت علی بر عباس رضی الله عنه
 و در تصرف جمیع آن بلا مشارکت عباس رضی الله عنه اثبات ظلم کنیم از برای علی رضی الله عنه که بر تقدیر میراث
 بوده باشد عباس رضی الله عنه را حرمین خواهد بود و از آن اموال که هر گاه که معین بوده باشد حضرت علی رضی الله عنه
 چگونه جایز است که جمیع را تغلب کند بر عباس و از وی تا زمان وفات تصرف شود و بعد از آن
 در دست او لا واد بطن او بطن بوده باشد و در دست بنی عباس هیچ چیز ازین اموال نماند
 باشد و چون جایز نیست که ظلم از حضرت علی رضی الله عنه مشهور نیست پس تصرف ایشان درین اموال مخصوص
 بلا مشارکت بنو عباس رضی الله عنهم و عسکری جمیع صحیح است بر اینکه اموال صدقه است ارث نیست و الا لازم می
 عصیان ظلم و فسق بر حضرت علی و حال آنکه ایشان اتقوا الله و معصوم اند از آنکه این نوع نیست

باشان توان کرد و جانشانم جانشانم ذلک بلکه ایشان نزد و نفی و خود هم معصوم اند و صلا از ایشان نگاه
شخصیت ازین جماعت پس حضرت علی و ذریت او چون کج این اموال مخصوص شدند و عباس رضی الله عنه
و ذریت او را دخل ندادند معلوم شد که ایشان قائل اند درینکه این اموال صدقه است میراث نیست و این نیز
مدعای ماست و وسیله دیگر برین مدعای آنکه ابو بکر صدیق هم جمیع از و از رسول الله صلی الله علیه و سلم
را منع کرد از این مخصوص نبود اینست حضرت سیده النساء فاطمة الزهراء و عباس رضی الله عنهما و اگر عرض او
این بود که ملاحظه جانب کسی کند بعضی را مخصوص و ممتاز سازد برین اموال عایشه هم اولی و احق بود چون او را
مخصوص ساخت صلا چیز از ان اموال با و عطا کرد معلوم شد که او بر حق متصرف شده است و از طلا
پشم طلاست کننده نمی ترسد رضی الله عنه و ایضا تامل کن در تقریر عمر علی و عباس و در حضور
سیدیه و انورث و تقریر عایشه و مرهمات متونین را همین حدیث و آنکه هر یک را از ایشان گفت آیا نمیدانید
یعنی شما نیز علم باین حدیث دارید این از عبارات ظاهر شد که ابو بکر رضی الله عنه و ذریت او این حدیث را
امهات متونین و عثمان و عباس و عبد الرحمن بن عوف و زبیر و سعد رضی الله عنهم جمیع میدانستند که رسول
صلی الله علیه و سلم این حدیث فرمود لیکن نفرمود و شد باینکه اول شخص حاضر این حدیث بود و بعد از و باقی صحابه استحضار
ابو بکر مسخض شدند و دانستند که ابو بکر از رسول صلی الله علیه و سلم شنیده اند پس صحابه هم عمل بر و بیت ابو بکر
تنها کرده اند اگر چه این قدر کافی است و کمال کفایت دارد بلکه عکس کرده اند باین روایت و در نتیجه منقطع شد
آن علم فاضل و اکابر ایشان چنانچه مذکور ساختیم پس بنابرین تقریر ظاهر شد حقیقت آنچه ابو بکر رضی الله عنه
کرده هیچ وجه در آن شک نیست و آنکه این حکم محکم است که هیچ شائبه و تعصب و حمل نیست
آن نیست که یک مخالفت این معنی کند او را درین امر منسوب بخطا سازد آن گس تقینا کاذب و معاند
و حق و جلال است و خدا تعالی اتمامی بشان او و بقول او و دیگر داند و او را محافظت نخواهد کرد و در هر دو
که خواهد زد و ملاک شود و میدک حق تعالی همه سلامتی و عقل و دین روزی کند مبنی و کرده اگر کسی گوید که
ابو بکر امهات المتونین را در حجره ملاک و هشتند ایشان گذشت و حال آنکه منرا و اران بود که صرف فقر ازین
فدک صرف فقر امیکر دو دیگر آنکه چگونگی جوینگر دند ابو بکر رضی الله عنه را از ایشان را با رسول الله صلی الله علیه و سلم
گفتند که خدا تعالی فرموده است لا تدخلوا بیوت النبی الا ان یؤذن لکم درینا نید در خانه ما
پیغامبر مگر آنکه اذن داده شود و دیگر آنکه ابو بکر رضی الله عنه چنانچه شریف است پیغامبر صلی الله علیه و سلم حضرت
علیه و ابوبکر می گفت که این اموال صدقه است و بر حضرت امیر المتونین حلال نیست و دیگر آنکه ابو بکر
عمر هفت سال ده هزار در هم بپاشید و حصه میدادند و عطای این مبلغ بعائشه و حضرت رضی الله عنهما
کرده اند بکریطرت جانب و از و خصاص و از زمانی در شش یا بطریق زیادتی از نفقاتی که در شرکت رسول
صلی الله علیه و سلم از مال فدی و غیر آن از برای هر کس ترتیب و تقین نموده بودند و بر تقدیر طریقه

اعتدال مرعیه شسته اند جواب از سوال اول آنکه این حجرهای ملک امهات مؤمنین بود ایشان
 اختصاص یافته بقول خدا تعالی وَ قَدْ رَفَعْنَا فِي ذُنُوبِهِمْ يَوْمَ تَكُونُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي الْمِيزَانِ
 در خانه های خویش یا آنکه رسول الله صلی الله علیه و سلم در ایام حیات خود تقسیم کرده باشد این حجره ها را باز واجب خود
 بنابرین اخراج از خانه های خود و تجویز نه کرد چنانچه فاطمه رضی الله عنها را مقرر در ثلثت در همان خانه و تجویز اخراج
 او نه کرد با آنکه مصاحت وقت آن بود که این خانه ها در دست و سه بود و کیلیه دیگر آنکه از واجب رسول
 صلی الله علیه و سلم در حکم زمانی بودند که عدت از واجب می دارند چرا که حرام بود ایشان را بعد از رسول
 صلی الله علیه و سلم نیز هیچ یک چنانچه زمانه کفر عدت از واجب باشند حرام است مزارعت ایشان سببی
 هرگاه که امهات المؤمنین در حکم عدت بوده باشند اخراج ایشان از مسکن جایز نیست بنابرین رسول صلی الله
 علیه و سلم فرمود مَا تَرَكْتُ بَعْدَ نَفَقَةِ نِسَائِي وَمَوْثِقِي عِيَالِي فَهُوَ صَدَقَةٌ أَنْتُمْ كَذَلِكَ تَقْتَضُونَ
 نفقه زنان از تروکات صدقه است استنا نفقه صحیح است در آنچه گفتیم جواب از سوال دوم آنکه
 حجره عائشه صدیقۀ چون ملک او بود مخصوص با ابوبکر رضی الله عنه و عمر رضی الله عنه از و اذن حکومت
 وصیت کردند که ایشان را در آن جا دفن کنند و بنابرین حجره با آنکه در ایام حیات از عائشه صدیقۀ
 خود است وصیت کرد که بعد از موت من یک نوبت دیگر از عائشه سهم خصلت طلب نماید چرا که محتمل
 در ایام حیات من از من همان بوده باشد و رضا داده باشد و نیز میگویم همچنانکه راوی رسول صلی الله
 علیه و سلم در حین حیات قرار گرفته بجز سه در باب حجره خلیفه رسول صلی الله علیه و سلم نیز از آن سید
 که در آن باب همان صلحت بیندیشیم آنکه ایشان مصالحتی در آن دیده باشند که خود آنجا مدفون
 تا وقع دفن ظلمه و مثال ایشان از آن مکان شریف شود یا صلاح دیگر درین بوده باشد که مانند نیم یا
 آنکه رسول صلی الله علیه و سلم ایشان را رخصت داده باشد در ایام حیات یا اشارت می بآن کرده
 باشد در مثل قصه پیرایس و نهادن سنگهای مسجد قبا و غیره چنانچه بآن اشارت شد و نیز رسول
 صلی الله علیه و سلم اشارت فرموده است بآنکه مکان ابوبکر و عمر از همه مردان بن نزویکیه نزدیک است
 و مکان و از خیرت علی رضی الله عنه چون آمد بر عمر رضی الله عنه باینکه بر سر بر بود گفت یا رسول الله انی کنت
 لا ارجو الله ان یجعل لی مع صاحبیک لانی کنت کثیرا اسمع من رسول الله یقول
 کنت انا و ابوبکر و عمر ذهابت انا و ابوبکر و عمر یعنی رحمت کند خدا تعالی ترا امین
 دارم که خدا تعالی ترا بار رسول الله و ابوبکر رفیق گرداند هر آینه بسیار شنیدم از رسول صلی الله علیه و سلم
 که میگفت بود من و ابوبکر رضی الله عنه و عمر رضی الله عنه و ابوبکر و عمر و من بیدارم که خدا تعالی ترا رفیق
 ایشان گرداند و کیلیه دیگر برین جواز آنکه حضرت حسن رضی الله عنه وصیت کرد که مرا در دفن پیر
 الله صلی الله علیه و سلم نزد ایشان دفن کنند از نگاه مردان و غیر آن منع کردند اگر جائز نبود حق حضرت تمام

بخود بنظر رسیده پس ازین جوابی که ایشان از جانب امام حسن جواب میدهند جواب است جواب
از سوال سی و نهم آنکه ابوبکر رضی الله عنه شمشیر و شتر بطریق صدقه بجمله المرتضی نداده بود بلکه رسول
الله صلی الله علیه و سلم وصیت کرده باشد و قتال است که بطریق عاریت با داده بود یا هبت آن نداده
باشد که در جهاد و آن استعانت نماید و او از دیگران امتیاز نمود و بواسطه زیادتی بر غیر و جماعت عظمی
و محبت است که دیگری خریدار باشد و منتقل شده باشد بحضرت علی کرم الله وجهه یا اگر صدقه تصلب بر و حرام
نبود و آب روی که در دست خلفای بود از متر و کات صلی الله علیه و سلم نبود بلکه رسول الله صلی الله علیه و سلم
آنرا آنکه بن زبیر بن عقیل بخشیده بود که تصبیه است سعاد و روح آنحضرت صلی الله علیه و سلم گفته بود و
معاویه از کعب بن زبیر خرید نمود و خلفاء آنرا بمیراث برد جواب از سوال چهارم آنکه توفیق و
حرمت امهات مؤمنین رضی الله عنهن واجب است و جواب آن بر امام بطریق اولی است و این
اعتراض وقتی بر ایشان می آید که عایشه و حفصه از میان سایر امهات مؤمنین مخصوص میسازند و
حالانکه آنچنین نبود بلکه ابوبکر و عمر رضی الله عنهما از برای هر یک از امهات مؤمنین سهم تقدیر بعلت تعیین کرده بودند
آنکه سهم المؤمنین مگر نیز بهین طریق عمل فرمود پس چنان بایشان عتباری متوجه نشود و حاشا هم امهات
و لکن بلکه عایشه رضی الله عنها در ایام خلافت حضرت علی رضی الله عنه طلبه نیافتی نمود و از وی التماس کرد که از اجالت ما
باین قدر وفا نمیکند در تعیینات ما نیز از وی زیادتی کن حضرت علی گفت آنچه ابوبکر و عمر رضی الله عنهما داده اند
بر آن چیست که زیادتی کنیم و قویترین را یکی که دست بر آن که حضرت علی عتقاد داشت که متر و کات
پیغامبر صلی الله علیه و سلم میراث بوده باشد و ابوبکر و عمر رضی الله عنهما ظلم کردند نسبت که چون علی رضی الله عنه خود و جانشین
فرمود و متر و کات پیغامبر صلی الله علیه و سلم از اراضی و غیره آن تمام در دست او بود و تغییر فرمود هیچ چیز
از آنچه ابوبکر و عمر رضی الله عنهما داده بودند و همه آنها را همان قاعده قرار داده بود و از برای او و عباس و
امهات مؤمنین هر چه از آن اموال متر و کات تعیین نداشت و از جهت فرزندان خود از فاطمه الزهرا
بطریق میلوت حصه و نصیب از آن اموال قمر بنی هاشم پس حضرت علی رضی الله عنه وفات یافته بود و است به عتقاد
ابوبکر و عمر رضی الله عنهما درین باب همچون باقی صحاب رضی الله عنهم و اما آنکه قول رسول الله صلی الله علیه و سلم
مخنن معاشره لا ینبیکوا لا ینورث معاشره ینبیکون آن قول خدا تعالی و وراثت سلیمان است که
یعنی میراث بردار سلیمان از داود علیه السلام و نه قبول ظاهر مناقص قول رسول است که مؤثر
اجماع است بجهت آن میراث برده نمیشود و خدا تعالی فرموده است و وراثت سلیمان را و فرموده منی
الواقع بیان اینطریق است که قول خدا تعالی و وراثت سلیمان را و وراثت حدیث رسول نیست زیرا که
میراث از وراثت نبوت و امثال آنست بلی آنکه سلیمان هم مخصوص شد بمیراث با آنکه نوزده برادر و دیگر
داشت و اگر میراث ازین وراثت مال بود سلیمان مخصوص نمیشد و بلکه همه برادران تقسیم میکردند

سلیمان از اموال وراثت خود را به بیعت بکلیت داشت

و سوف كلام علمنا منطق الطير و او تليدنا من كل شيء مشعر است بران چرا که ستم است که هر چه
شديم گفتار مرغان را و عطا کرده شدیم هر چیزی که محتاج بودیم آن را و این دلیل ظاهر است بر ستم
که مراد و ارث سلیمان بنود و ملک را بلکه علم است و در چند آیات از آیات قرآنی و ارث علم است از آن
قول خدا تعالی است ثم اودعنا الكتاب الذین احصی فینا یعنی تاخیر کردیم نزد آل عمران
را از کتب سابقه که میراث دسیم بندگان برگزیدگان خود را از اولی صاحب تو و کسی که بعد از ایشان
باشد از است تو و از آنکه خلف من بعد از من خلف و در ثل کتاب است از عقیده صلی و از پس
آیندگان که میراث گرفتند تو ریت را یعنی علم از ایسا موفقتند از پدران خود و همچنین حدیث معارضه است
یا قول خدا تعالی فصب لی من لدنک و لیاثر ثنی زیر اگر معنی است راجع به است که ذکر یا انصتالی
استدعای نمود که عطا کن بن فرزند که متولی امور دین باشد از روی استحقاق میراث علم و است
بعد از من پس مراد باین و ارث علم است و هر گاه مراد علم بوده باشد معارضه یا میراث نمیکند و دلیل بر
مراد از میراث علم است قول خدا تعالی در صدر همین آیت و انی حففت الموالی مزد و است
که حکایت از ذکر یا ای که کند که میگفت من می ترسم از بی اعمام و عصبیات خود که بعد از من ضائع
سازند علم و دین را و دلیل دیگر برین مدعا بقیه است و میراث من ال یعقوب یعنی تا آنکه فرزندان
یعقوب میراث بر و آل یعقوب پس ان یعقوب اند که بی بودند صلوات الله علیهم علی بنیاست و ارث
از ایشان غیر نبوت و علم پس که دیگر نبوده یا آنکه از ذکر یا علیه السلام که حکایت نکرد که او را
الی نبوده و طلب ولد از برادر این کرده که از و میراث ال بر و اگر مسلم دریم که او را مال بوده
میگویم نبوت این معنی را با می کنند زیرا که غرض از ولد ایا و نام ولد است و ذکر او بدعا و کثرت سودا
است و اگر طلب ولد از برادر چیز دیگر غیر ازین مذکور است کند بدعای اگر او را ولد حاصل
نشود و یا باشد طول و مذموم پس باین دلائل و محتمل که مراد ازین میراث درین آیات مذکور میراث
علم و نبوت است نه مال و آنچرخ رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که از بنیای کسی میراث نبرد و ازین میراث
مال است نه علم است پس این آیت باین حدیث معارضه نمیتواند کرد و الله اعلم بالقول شبهه شمس
زخم کرده اند که رسول صلی الله علیه و سلم نصل جالی کرد و خلافت علی که مراد وجهه و سبب گویند که سید خیم
بعد قطع کنی علم علی ظاهر نبوده باشد اگر چه باین میراث آن نصل زیرا که عادت رسول الله صلی
الله علیه و سلم این بود که هر گاه که از مدینه بیرون میشد که را غلیظه می ساخت تا مردم بی ترس و حاکم
نباشد و هر گاه که در حال حیات بی خلیفه مردم را نمیکند استی بعد از وفات بطریق اولی جلوا
ازین است پیش از گذشت و فصل چهارم با دلالت آن و از آنکه جواب است که رسول صلی الله علیه و سلم
بعمل خلافت همین ساخت زیرا که می دانست که بعد از خود ان الله تعالی ختم باین امر قیام خواهد نمود

اولی و سبب اند و میراث برون از بیگانگان و این آیت عامست در خلافت و در غیر خلافت و حضرت
علی را از انکار بیست و سه سال پس بخلاف اولی است از دیگران جواب این شش منع عموم آیت است
یعنی این آیت عام نیست در خلافت و غیر آن ملک مطلق است پس درین خلافت نباشد و فرق بسیار
میان مطلق و عام زیرا که عموم مطلق بر سبیل لیت است و عموم عام بر سبیل عموم است و سبب است که زعم
کرده اند که از جمله نقل تفصیلی که مرصحت بخلافت علی رضی الله عنه قول خدا عزوجل انما ولیکم الله
و رسوله والذین امنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم را کعون ترجمه آیت
است که جز این نیست که درست شما بحقیقت الله تعالی و فرستاده او و آن کسانی که ایمان آورده
اند آنانی که با شما میدارند نماز را برین اند که و هم را کعون حال است از یوتون یعنی زکوة میدهند و در
حالت نماز غایت حرص که در احسان با دوامی زکوة دارند شیعیه و رافضی زعم کرده اند که ولی
باین معنی اولی تصرف است مثل ولی صبی یا محبی دوست و یاری کننده در لغت هیچ معنی دیگر غیر ازین
و معنی ندارد و در مقام ناصر که یاری دهنده باشد مر نیست چرا که نصرت عامست مر مر معنی را نصرت
قرآن که میفرماید و المؤمنون و المؤمنات بعضهم اولیاء لبعض یعنی مومنان مردان و
زنان مومنانه بعضی از ایشان نصرت میدهند بعضی دیگر را و چون عامست مر آن جمیع مومنان را پس
باین معنی است که منحصراً باشد بر مومنان موصوف بصفت مذکوره پس چنین است که ولی در آیت بمعنی
تصرف را مورد باشد و آن امام و اجماع اهل تفسیر بر نیست که مر او به یقیمون الصلوة و یؤتون
الزکوة و هم را کعون حضرت علی است و غیر نیست زیرا که سبب نزول آیت آنست که سائلی سوال
کرد مر علی المرتضی را ولی المرتضی در رکوع بود و انگاه فاتهم خود را بسائلی داد پس آیت نص است و راست
علی رضی الله عنه جواب این شبهه آنکه جمیع ایشان را میگویند ممتنع و دلیل برین مدعا ندارد و
این قول از ایشان محض تخمین و گمان است زیرا که معنی ولی اصرست و اگر بمعنی اولی تصرف در
امور باشد که لازم می آید که حضرت علی در زمان حیات رسول الله اولی تصرف باشد و در طلبان
این معنی هیچ شبهه نیست و اما آنکه زعم کرده اند که اجماع شده است بر آنکه مر او بالذین امنوا تا آخر
علی است نه ابو بکر آن نیز کذب و افتراء است چرا که ابو بکر هم در جملة الذین امنوا و یقیمون الصلوة
بود پس آنکه چون صیغ جمع درین آیت گمراشته است حمل بر واحد کردن شکل نزول آیت در حق علی
متنافی آن نیست که شامل غیر او نباشد از زمانی که جایزست مشارکت ایشان با علی المرتضی درین
ادامه ای اجماع مفسرین بر آنکه این آیت در حق علی است باطلست زیرا که حسن و عسری که جلالت و ایت
او در میان بهترین ظاهرست برین زفته است که این آیت عامست و میان جمیع مومنان و
مؤمنات است آنچه روایت کرده اند حضرت امیر المؤمنین محمد باقر رضی الله عنه که از سوال که مر

الصلوة و الزکوة

الذین امنوا

الذین یقیمون

الصلوة و یؤتون

الزکوة و هم را

کعون ترجمه آیت

است که جز این

نیست که درست

شما بحقیقت

الله تعالی و

فرستاده او و

آن کسانی که

ایمان آورده

اند آنانی که

با شما میدارند

نماز را برین

اند که و هم را

کعون حال است

که این آیت در شان حضرت علی رضا نازل شد یا در شان غیر او فرمود حضرت علی از جمله مؤمنان است و بعضی
 لغضه از مفسرین را قوی است درین که مراد به الذین امنوا الحزب است و صحابا دست و بعضی
 دیگر ایشان قوی دارند که مراد عباده بن صامت است که بیزاری جست از همه سواران خود از مودود
 عکرمه گفته که حافظ علوم و مولای ترجمان قرآن عبدالعزیز عباس بود او گفت که آیت نازل شده است
 در شان ابوبکر پس در کتب اجماع که درین باب کرده اند باطل باشد و دلیل دیگر بر آنکه ولی یعنی ناصر
 است آنست که اگر حل کنم برایشان زعم کرده اند آیت با قبل و بعد خود مناسب نیست و زیر آنکه ولی
 در قول خدا تعالی لا تتخذوا الیهود و النصارى اولیاء که با بعد است بمعنی نصرت است پس
 حل آیت که در میان رویت است بمعنی ناصر کرده لازم است تا اول آخر کلام مناسب و ملائم یکدیگر باشد
 و در معنی نیز خل نشود و شایسته و هم زعم کرده اند که جمله تفصیل صریح است بخلاف امیر المؤمنین علی
 که در قول صلی الله علیه و سلم در وقتیکه از بیخود انوار با ز گشت و رسید بعد از غم که موضع است و چنانکه
 میقات اهل شام است صحاب جمع نمود و گفت السبت اولی بکم من انفسکم ثلثا یا ایها الشاهدا
 یتیم از نفسهای شما و این را که ساخته شده نوبت فرمود و صحاب تصدیق کرده گفتند یا رسول الله نگاه
 دست علی را نگاه گرفته اند گفت من کننت مولا فعلی مولا اللهم وال من و الا له و عاد
 من عاداه و احب من احبه و ابغض من ابغضه و انصر من نصره و اخذل من خذله
 و ادر الحق معه حیث دار هر کس که من مولای اویم علی بن مولای او است بار خدا ما نصرت ده
 کسی را که او نصرت دهد علی بنم را و عداوت کن کسی که او عداوت کند او را و دوستدار کسی را که او
 دوست دارد او را و غضب و غصه کن کسی که در غضب کند او را و نصرت ده کسی را که او نصرت دهد
 و خوار کن کسی را که او خوار کند او را و حق را با و گردان ساز و در هر جای که بوده باشد پس زعم شیعه
 و روفض آنست که معنی مولا نصرت است و هر ولایتی که رسول را صلی الله علیه و سلم بر مؤمنان
 است حضرت علی بنم را نیز نصرت بدیل قول رسول صلی الله علیه و سلم السبت اولی بکم من انفسکم
 و اگر معنی ولی ناصر بودی احتیاج نبود که اصحاب جمع کنند جهت اینکه کار کاین دعای از براس
 علی کرم الله وجهه چنانکه مولا یعنی ناصر کسی میباشد و این نوع دعای حضرت رسالت پناه
 صلی الله علیه و سلم نفرموده مگر براسه امام معصوم که طاعت او فرض باشد پس این کس صریح
 صحیح باشد در خلافت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه جواب این شبهه که قوی ترین شبهه
 بامی ایشان است محتاج است بمقدمه و آن مقدمه بیان حدیث و رواة آنست و بیان آنکه
 حدیث صحیح است و مشک در آن نیست و جمیع کشید از محدثین مثل ترمذی و نسائی و احمد بن حنبل
 روایت کرده اند شانه زده صحاب و در بیک روایت از احمد بن حنبل که کسی صحاب این حدیث را از رسول

در بیان این حدیث که در کتب معتبره است و در کتب معتبره است و در کتب معتبره است

صلی الله علیه وسلم شنیده اند و بواسطه او اند و رایان خلافت علی کرم الله وجهه زانی که لایق فی خلافت و بسیار
از سنان این حدیث صحیح است و حسن و قول آنکس که میگوید که این حدیث صحیح نیست و آن کسی که روایت
این حدیث میکند باین طریق که حضرت علی در آنوقت درین بود و گفت ای یمنیت زیر آنکه ناست شده که حضرت
علی درین بازگشته بود و آنوقت صحیح بارسول صلی الله علیه وسلم گذارد و همچنین قول دیگر که گفته اند
اللهم وال من والا در حدیث زیاد است از قول مردود و موضوع است لیکن آنچه شیعه
از حدیث زعم کرده اند که درین خلافت علی است از چند وجه مردود است و بیان این وجه چون
محتاج الیه است که اینهم که اگر بطول ایجاد از مال در آن غافل باش و چه اول از وجه آنکه فرقی بین
متفق اند بریکه چیزی که استلال خلافت و امامت بآن میکنند می باید که این متواتر باشد و الا لا که این
خبر متواتر نیست بلکه در حدیث این حدیث چنانچه گذشت خلاف کرده اند و طاعنان در حدیث آن چه از عدل
مرجوع الیه اند از آنکه حدیثی مثل ابی داود و سجستانی و ابو حاتم رازی و غیر ایشان پس این حدیث با آنکه از احادیث
در حدیث آن نیز اختلاف کرده اند پس چگونه جایز است ایشانرا که مخالفت چیزی که متفق اند بدان از شهر انظر
تواتر و احادیث است نمایند و حدیثی که با اتفاق همه صلاحیت حجت نه دارد بواسطه عدم تواتر حجت خود
سازند و از کتاب این مخبر نمودن نیست مگر ناقض و حکم که هیچ چیز از اسباب ترجیح بآن نیست و چه
و وهم از وجه رد آنکه مسلم نمیدارم که سخن امام و مولی تصرف است بلکه سخن او دوست و ناصر است
زیرا که مولی اکثر است و در میان چند معنی معنی و عشق و تصرف در اموال و محبوب و در هر یک از این
معنی حقیقت است و تمیز اینها از معانی مشترک و لیدیکه مقتضی آن باشد حکم است معتد نیست و تمیز
و جمیع مفهومی نیز جایز نیست زیرا که مشترک لفظی است باین طریق که وضع او مترد شده بحسب معانی پس
در او خلافت است و زوجه و اصولین و علماء بیان و در استعمال فصای نیز آنست که عام در جمیع معانی
نیست با آنکه تعمیمی قائل شویم چنانچه مذکور است و دیگر است یا بنا بر آنکه مشترک معنوی باشد باین طریق که وضع
باشد از برای قدر مشترک و آن قرب معنوی است و ما خود از ذولی بفتح و او و سکین لام بواسطه صدق
او هر یک از معانی مذکور با وجود این حال در صورتی که از ما سخن نمیست تعمیم حاصل نمیشود زیرا که
متنوع است اراده هر یک از معنی و عشق و چون این اراده متنوع است متعین اراده بعضی است و
چون ما ایشان هر دو متفق ایم بر صحت اراده حب بکسر حاصی دوست چرا که حضرت علی سید حبیب
است پس اراده این سخن متعین باشد لا غیر آنکه مولی معنی امام معبود نیست و بنیاده است در لغت
در در شریع ظاهر است و اما آنکه در لغت بنیاده زیرا که بحکس از یک معنی عربی ذکر کرده است که مفعول
افعال بوده باشد و قول خدا تعالی ما و یکم الذاهبی مولا که معنی مقرر کم معنی جاس قرار گرفتن
شما ای کفار ما است ای مولای شما یعنی ناصر کم و این مبالغ است در لغت نصرت یعنی جاسی شما

آتش و بیج دوستی و معاوضه نذرید غیر آتش که محمد و معاون شما خواهد بود و چنانچه در باب مبالغه میگوید
 که اگر سنگی نذر آتش نشستی که بی زانو و بی تو شست و نیز استعمال نمی است از آنکه منفعلی بخشد افضل آنکه
 چرخ که در تنه حال ولی من گذا میگوید و مولی من گذا میگوید و همچنین در اضافات ولی الرحیم میگوید
 و مولی الرحیم میگوید آنکه قبل ازین گفتم که از جمله معانی مولی یک متصرف در امور است نظیر برایتی
 است که بعد ازین خواهد آمد یعنی من کنت ولیه و لفظ مولی و استعمال و بانی یعنی منظور نیست پس عرض
 رسول الله صلی الله علیه و سلم از نفس به مولات حضرت علی قناب از بعضی و دشمنی باوست و باین عبارات
 اول فرموده و لا تلت بر شرف علی زیاد شود و در صدر حدیث است اولی بهم سه نوبت فرموده تا
 شوق و رغبت ایشان بر قبول زیارت شود و از جهت همین مصدر به عا ساخت و دلیل بر آنچه ما
 گفتیم آنست که رسول صلی الله علیه و سلم درین خطبه ترغیب بر محبت الهیبت و تسک ایشان بربل
 عموم فرموده باین حدیث و بر حضرت علی بربل خصوص و لفظ که ابتدا سه حدیث باین فرموده
 نیز شعر بانی یعنی است و لفظ حدیث نزد طبرانی و غیر او بسند صحیح است که در خم غدیر در زیر درختا چند
 خطبه فرموده گفت ایها الناس الله قد نبأنی اللطیف الخبیر انه لم یعمرنی الا انصف
 عمر الذی یلیه من قبله و انی لا ظن ان یوشک ان ادعی فاجیب فانی مسئولون
 فاذا انتقم قاتلون قالوا نشهد انک قد بلغت و جمعدت و نصحت فخرک الله
 خیرا فقال الیس تشهدون ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده و رسوله و ان حجتی
 حق و ناره حق و ان الموت حق و ان البعث بعد الموت حق و ان الساعة آتیة لا
 ریب فیها و ان الله یمیت فی القبور قالوا بلی نشهد بذلك قال اللهم اشهد ثم
 قال یا ایها الناس ان الله مولا منی و انا مولى المؤمنین و انا ولی بهم من انفسهم فمن
 کنت مولا فهذا مولا یعنی علی اللهم و ان من و لا اله عدا من عداه ثم قال یا ایها الناس
 انی فوطکتکم و انکم واردون علی الحوض حوضی اعرض ما بین بصری و صنعاء
 فیہ عدد النجوم قد حان من فضته و انی سائلکم حین تردون علی عن الثقلان
 فانظروا کیف تختلفون فیما الثقل الا کبر کتب الله عزوجل و سبب طهره و الله
 و طهره باید یکم فاستمسکوا به و لا تفضلوا و لا تبدلوا و عترتی اهل بیتی فانه نبأ
 اللطیف الخبیر انهم ان ینقضیا حتی یردا علی الحوض ای مردان تحقیق خبر را و طهر حقیقا
 که بحقیقات و جلیات امور خبر در دست و دانست بآنکه عمر بر پیغامبر سه نصف عمر آن پیغامبر است
 که قبل از وی بود بر مویطه و من چنین گمان میسر هم که نزدیک آن رسید است که خوانده شود پس
 داعی را بجاست گفتم تحقیق که من سوال کرده خواهم شد از شما و شما نیز من را خواهید بود و از من بعد از

چه جواب خواهم گفت اگر صحاب کرامی اند منم گفتند او اسے شهادت خواهم نمود که آنچه نازل شد بر رسول
جميع آنها را رسانیدی و کمال جود و جاد و سجا آوردی و مواعظ گفتی خدا بی تعالی ترا خیر دید باز رسول
صلی الله علیه و سلم فرمود آیا گواهی بخوایید داد که نیست معبودی مگر خدا تعالی و آنکه محمد بنده اوست
و فرستاده اوست و آنکه حجت و مروت و بعثت حق است و آنکه روز قیامت خواهد آمد و
بیچ شکلی در آن نیست و مردمان از تو بگریخته خواهند شد و صحاب گفتند بلی جمیع مذکور است یا رسول
و گواهی خواهم داد و بعد از آن رسول صلی الله علیه و سلم فرمود بار خدا یا گواه باش باز فرمود یا ایها
الناس تحقیق خدا بی تعالی ناصر من است و من ناصر مومنانم و او را بایست نام از نفسهای ایشان پر
کند ناصر وی ام علی ناصر دینست بار خدا یاد دست باش یک یک علی بن ابی طالب دوست دارد و دشمن دارد کسی
که علی را دشمنی کند باز فرمود یا ایها الناس من سبقت خواهم گرفت بر شما در روز حوض و شما خواهد
شد محمود بر من و حاضر خواهید شد و عرض حوض من زیاده خواهد شد و زیادتی از عرض با من
بفرض و منعا و در آن حوض بعد و ستار تا قدحها از نقره خواهد بود و زمانی که بر من وارد
شود بر حوض سوال خواهم کرد شمار از ثقلین پس نظر کنید که بعد از من در شان این هر دو
تعظیم آن چه نوع بسوگ خواهد کرد و ثقل اکبر کتاب الهیست و آن جلیه است که کلمه حق است و ابیة قدرت
الله تعالی است و طرف دیگر بدست شماست آنرا نگاه دارید و تمسک جوئید بان گمراه نشوید و
پس چنانچه در آن بکنید و یکی از دعوت ظاهره ال بیت غمخت من است و تحقیق که خبر وارد
مرا خدا تعالی که عالم بحقیقات و حلیات امور است بآنکه کتاب الله تعالی و ال بیت من نقصانای نیابند
و از هم جدا نمیشوند نیز از این نمیشوند حکم تعظیم و تمسک بایشان هر دو و ادای که دنیا باقی است تا آنکه وارد
شوند بر حوض من و نیز ویلے بر آنکه مرا از امر بمولات حضرت امیر المومنین و علی جنتاب از بغض
و عداوت آنحضرت رسول صلی الله علیه و سلم است که حافظ شمس الدین جزیری رحمه الله علیه روایت
کرده اند که باعث خطبه خواندن رسول صلی الله علیه و سلم و سبب ذکر این حدیث آن بود که بعضی
از صحاب که در محبت امیر المومنین علی رضی الله عنه بجانب من رفته بودند سخن پرست حضرت امیر المومنین
گفتند بودند چون رسول صلی الله علیه و سلم از حج فارغ شده اراده فرمود که تنبیه کند مردمان را بر قدر
مرتبه علی رضی الله عنه و در کتب بر آن کس که در باب کتف گفت بود یعنی بریده چنانچه بخارے رود است
کرده است که بریده در طاعت حضرت علی بجانب من رفته و از علی رضی الله عنه خوشی دیده و آنرا نزد رسول
الله از ان حکایت متغیر شد و فرمود اسے بریده آیا من بمومنان اولی نتم از ایشان بنفسهای
نعم و بریده گفت بلی یا رسول الله رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود من کنت مولا فاعلی م
مولا اما روایت بریده که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود لا تقع یا بریده فی علی فان علیا

در حدیث حکایت کردی در حدیث مبارک

منفی و امانند و هو ولی که بعد از منی نزد حضرت علی بن ابی طالب است
و من از ویم و او ولی شاست بعد از منی نزد حضرت علی بن ابی طالب است
اگر چه این معنی او را نقد نیست بیکین این معنی حکم بضعف او کرده اند بنا بر آنکه شیعیه بوده است و بر تقدیر
صحیح احتمال دارد که باین معنی نقل کرده باشد بر حسب اعتقاد خود بر فرض اگر لفظ روایت گردیده معنی
تاویل آن بر ولایت خاص بر نظیر آن قول رسول صلی الله علیه و سلم است اقتضا که علی با آنکه
اگر چه احتمال تاویل در وقت باشد اجتماع بر حقیقت خلافت ابوبکر و فرعی از رضی الله عنهم درین هنگام حکم
ست بر حقیقت خلافت ابوبکر و بطلان خلافت عقب موت رسول صلی الله علیه و سلم زیرا که از
اجماع عام قطع حاصل میشود و از خبر واحدین حاصل میشود و در میان قطعی و ظنی اصلا تعارض نیست بلکه قطعی
میباشد و در نظریه راجح بنمایند با آنکه ظنی نزد شیعه درین باب محترمت چنانچه گذشت پس استدلال
باطل شد و وجه سیوم از وجه رد آنکه مسلم و شیعیه که مولا یعنی اولی باشد لیکن مسلم بنیداریم که او
با امت باشد بلکه معنی اولی با تبعاع و قرب با و است مثل قول خدیجه علی ان اولی الناس بنا هم
لکن بنا اتبعوه یعنی اقرب و احق الناس با تبعاع دین ابراهیم آن کسانی اند که پیروی کردند او را
و هیچ کس را قاطع یا ظاهر بر نفی احتمال درین حدیث نیست بلکه این احتمال واقع بین منی است چرا که ابوبکر
و عمر خود بجله مولا المومنین گفتند و وجه چهارم آنکه ایضا بر تقدیریکه مسلم و ابراهیم که معنی او با امت
ست لیکن بنیداریم که امامت در حال باشد و الا لازم می آید که با وجود رسول صلی الله علیه و سلم
حضرت امیر المومنین علی امام باشد و این باطل است پس مراد امامت در آل خواهد بود و درین حدیث
وقت مال بقدر مساحت پس درین هنگام مراد و تفسیر است که صحبت او یافته شود و مردم با و صحبت
کنند و بنا برین منافاتی میان خلافت حضرت علی و تقدیم خلفا ثلاثه نم بر خلافت و منی نیست
زیرا که عقد اجتماع صحابه از علی من ثابت شده باشد با وجود خبری که مخرج است بخلاف ابوبکر
پس از فضیلت علی بر مقتصدین او چگونه بطلان امامت غیر لازم نمی آید چنانچه قبل ازین گذشت که
اول سنت جماعت اجماع کرده اند بر صحبت امامت مفضل با وجود فاضل بدلیل اجماع ایشان خلافت
عثمان نم یا آنکه خلافت کرده اند در فضیلت عثمان نم بر حضرت علی نم اگر چه اکثر علماء برین اند که عثمان
افضل است بر علی المرئض چنانچه بیان مسلم خواهد آمد و از سفیان ثوری بصحت رسید که
گفت که زعم کند که حضرت علی نم احق و اولی بود با امت از عین حکم کرده است بخطای تخمین و
خطای جمیع مهاجر و انصار رضی الله عنهم و هر کس که حکم خطای مهاجر و انصار کند گمان این لازم
که علی از حال او بیگانه رفیع کند و نه بکلام امام نووی از سفیان ثوری رحمه الله تعالی نقل کرد و
گفت بکلام خیال است بلکه من اعتقاد او است حضرت امیر المومنین علی نم مشهور و معروف

در این حدیث که در کتاب
الاصول آمده است که
اولی الناس بنا هم
یعنی اولی ما هم
یعنی اولی ما هم
یعنی اولی ما هم

و اثربیان متعنه در وقت کرد ابو بکر از زید بن حسان که سفیان ثوری رحمة الله علیه در اول حال احتیاج او
 مثل اصحاب او بود و اناهل کو ذکری که ابو بکر و عمر بن الخطاب تفصیل میداد و لیکن بانی که بصره رفت از رای اول
 رجوع نمود و تفصیل میداد ابو بکر و عمر با بر علی رضی الله عنهم جمعین و چه سخن آنکه اینجاست اگر رضی بر
 امامت علی بود چگونه در وقت قمر خلافت که محتاج الیه بود حضرت علی و عباس بنم و غیر ایشان از اصحاب
 هیچکس اینجاست را حجت نداشت و اظهار این معنی نه کرد آنکه علی رضی الله عنهما خلافت خود حجت ساخته
 اصحاب را بآن مذکور ساخته است شهادت ایشان نمود و چنانچه در جواب هشتم گذشت پس آنکه گفتند
 حضرت علی رضی الله عنهما از محتاج اینجاست تا زمان خلافت خود و لیلیه قاطعت نزد کسی که اندک فهم و
 عقله دارد از کلمات الحق است نکات معنی نماید زیرا که علی رضی الله عنهما عالم بود آنکه در حدیث نصی در باب خلافت
 از عقب فوت رسول الله صلی الله علیه و سلم نیست هیچ نصی در باب خلافت صادر نشد و در شان دیگر
 چنانچه خواهد آمد و حدیث خروج حضرت علی و حضرت عباس رضی الله عنهما از خلافت از نزد رسول الله
 صلی الله علیه و سلم در بخاری و غیر آن از کتب حدیث مطولاند که درست صریحا در آنکه رسول الله صلی الله
 و سلم در وقت رحلت از دنیا نص بر امامت هیچکس از اصحاب نفرموده و بعد از اتمام در حدیث هر
 عاقل یک را ند که من کننت مولا نص در امامت علی بنم نیست و الا محتاج نبودند حضرت علی و
 حضرت عباس بر حجت بر رسول الله صلی الله علیه و سلم چنانچه در وقت وجود علامت موت در بشرو
 رسول صلی الله علیه و سلم عباس آن علامت یافته با حضرت علی بنم گفت بیا ما از حضرت رسول الله
 صلی الله علیه و سلم سوال کنیم که اگر خلافت در میان ما خواهد بود بدانیم و اگر غیر ما باشد معلوم کنیم که کس است
 و از وی التماس کنیم تا بر حق ایمان و صیت فرماید حضرت علی بنم در جواب گفت بخدا سوگند که اگر
 سوال کنیم از خلافت و ما از آن منع کنیم دم بعد از حضرت با نخواهند داد و از رسول صلی الله علیه و سلم
 این سوال نمی کنیم و دنیا نمی طلبیم با آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم از در غدیر خم تا ایام مرض موت
 رسول الله صلی الله علیه و سلم قریب بدو ماه بیشتر نگذشتند بود و پیروزیان برین تمام اصحاب که جز روز
 غدیر خم شنیده بودند و حال آنکه ایشان از اهل ذکا و فطنت و عدم تفریط و غفلت بودند و اینچنین
 از رسول صلی الله علیه و سلم می شنیدند محال حادث است و هر عاقل بدید عقل میداند که اصحاب و
 رضی الله عنهم درین باب نیایان و تفریط واقع نشده بود و در حال رحمت ابو بکر مذکور این حدیث
 بوده اند و عالم باینجاست نیز بوده اند با آنکه رسول الله صلی الله علیه و سلم روزی دیگر بعد از روز خم
 غدیر خطبه خواند و درباره ابو بکر رضی الله عنه حدیثی که بعد ازین در فضایل او در حدیث یکصد سیوم خوانند
 بیان فرمود و در آن نظر کرده در سخن قابل کن و نیز بعد ازین در حدیث چهارم که در فضایل علی علیه السلام مذکور
 شده حدیثی خواهد آمد که رسول الله در مرض موت در غایت رجوعت و محبت و اتباع امامت

فرموده و در بعضی از احادیث است که اگر کسی که رسول الله صلی الله علیه و سلم آن تکلم فرمود این بود خلفی
 فی اهل بیت یعنی محبت و ملازم و تابع اهل بیت من باشد و ملاحظه بجانب من هر یک را بدو این در
 شان اهل بیت فرموده و فرق میان وصیت که رسول صلی الله علیه و سلم در شان اهل بیت فرموده و میان
 خلافت بسیارست و زعم شیعه و روافض آنست که صحاب کرامی الله عنهم اجمعین با این شخص عالم
 بودند و اطاعت نه کردند و عناد و مکابره باطل است چنانچه مکتوب بیان کردیم و آنچه گفته اند که حضرت علی
 بن ابی طالب ترک خلافت و ترک استدلال با نبی پیش کرد آن نیز کذب و انحراف است بدلائلی که گذشت
 مبسوط و از جمله دلایل یکی این بود که حضرت علی را شوکت و شجاعت در میان قوم خود بود و اکثر
 شوکت و شجاعت که داشت احتیاج تقیه نداشت و از کسی نمیترسید و ابوبکر بر شوکت و کثرت
 نمیداشت و از کسی نمیترسید زانکه رضا گرفتند از امیر و از شما امیر بحدیث
 اکامته من قدیش استدلال کرد و جمیع استدلال او قبول کردند با آنکه این حدیث عام بود در جمیع
 قریش و یکس از صحاب گفت که نص بر امامست حضرت علی خاص وارد شده و روایت اگر بهیچ
 از ابو حنیفه رحمه الله علیه که گفت اصل عقیده شیعه و روافض تضلیل صحابه است و تنسبیه کرد
 ابو حنیفه رحمه الله علیه بر شیعه بواسطه آنکه فتن شیعه در عقیده کثرت از روافض که بخیف اصحاب میکنند
 بپسگویند که ایشان عناد کردند و ترک علی بنص و امامت علی المرتضی رضی الله عنه بلکه زیاده کرد ابوبکر
 که از روافض است بخیف علی رضی الله عنه و زعمش آنست که حضرت علی اعانت و مدد کرد و کفار را
 بر کفر ایشان و پنهان ساختن نص بر امامت و پوشیده داشتن چیزیکه دین تمام نمیشود و دیگر با تقویت
 ایشان نمودن و این اعتقاد فاسد و مذموم باطل ابوبکر خذل الله تعالی و علیه لعنة السداسی چنان
 قباح شده که آن هرگز از علی نه وارد نشده که انس محبت بر امامت خود ساخته باشد بلکه از دوسه
 رضی الله عنه بتواتر رسیده که فرموده است که فضل این است ابوبکر و عمر است نه و عمر بفرمودن او را
 در شور و غل نمودند قبول کردند و ازین معنی ابانفرمود و بنابرین آن کا و سبب تشناط نمود
 که علی المرتضی در کتمان نص اعانت کرد و صحاب با اعتقاد فاسد او کافر شدند پس عین گفته کافر
 باشد پس بنابر کلام ابن قتیال کذاب ملاحده که طعن در دین و در قرآن کرده اند و بمیه اعلام را
 لازم ملک الزم که متصدی در کلام ملاحده گردیده و کلام روافض را محبت خود ساخته و در دین الحنه
 زنده را جواب گویند که با جور خویش شد و از جمله آنچه ملاحده گفته اند آنست که چگونه خدا تعالی
 فرماید کنتم خیر امتی اخر محبت للناس هتیه شما نیکوترین گروهی که از خلقت خیر
 بیرون شده اید از برای مردمان و حال آنکه بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه و سلم ایشان ازین
 شدند که شش تن که حد تنوع نمودند از تقدیم ابوبکر بر حضرت علی که وصیت در حق او شده بود

پس هر کس در محبت این واحد که عین محبت رافعه است قائلند هم الله بکار حضرت این کرده و رافعه و بر
در دین از یهود و نصاریس و سایر فرق ضالالت زیاده ترست چنانچه حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود
بقول خود تفاوتی هذلا کلامه علی ثلاث و سبعین فرقه اشراهم منبتحل جنبوا و یفارقوا امرنا
یعنی این است هفتاد و سه فرقه خواهد شد بدترین آن فرقهها فرقه است که فرط محبت با خود و بر بند و
مخالفت امر می کند و در جهت شمال و تقصاف این جماعت بزیا دتی ضرر دین است که بوسیله افترا و غیبت
و بر عتباتی قبیله ایشان ملاحد و تسلط یافتند و طعن در دین می نمودند بلکه قاضی ابوبکر با قاضی
رحمة الله علیه گفت که در آنچه رو فیض زنده اند بر حال جمیع اسلام است زیرا که در مکن بودن اجتماع جمیع بر تبار
نصوص مکن است اتفاق ایشان بر نقل کذب از بهت غرض از اغراض نفس ممکن باشد که تمام حاد و
که نقل کرده اند کذب و بهتان است و نیز ممکن باشد که قرآن معارض شده باشد بخیر است که افضح است
و صحایان را بهتان کرده باشند چنانچه ادعای یهود و نصاریس و همچنین سایر ائم نقل کرده اند از پیغمبر
صلوات الله علیه و از محمد صلی الله علیه و سلم جایز باشد کذب و بهتان و تهمت چرا که زمانی که درین است
که بهترین ائم است تجویز میکنند تجویز کردن در راسته طریق ایشان اولی است پس تال کن درین مقدار
که بر قول فاسد رو فیض مترتب میشود و در است که و سبیه از شافعی رحمه الله علیه گفت هیچ فرقه از غیر
بدنه و بواسطه درست بهاد و زور و بهتان به مرتبه رو فیض نیست بلکه ایشان به فرقه های
زیادتی می کنند درین باب راوی گوید که هرگاه شافعی رحمه الله ذکر اجتماعت مینمود ایشان را
میگرداخت ترین عیبی و جیش شرم از وجود رد آنکه هیچ انفس نبود از آنکه رسول صلی الله علیه و
در خطبه سابقه در روز خم غدیر تعظیم فرمود که علی بن ابی طالب بعد از من خلیفه است پس عذر دل صلی الله علیه و سلم از
تصیح امر خلافت بحدیث من کننت مولا و فی سبیل ظاهر است زیرا که در آن حضرت صلی الله علیه و سلم
ولایت خلافت نبوده ملک وار شده بندی که لادیان این همه مقبول اند چنانچه در سبب گفته از نظر
شعده از حضرت علی که رسول صلی الله علیه و سلم را گفتند که یا رسول الله بعد از امر خود خلافت مینموشی
برای که خواهی ساخت رسول صلی الله علیه و سلم فرمود ان تاخر و ابابکر تجدوا آمینا زاهدان
فی الدین داعیان فی الاخرة و ان توتمروا عمر تجدوا قویا آمینا لا یخاف فی الله لومه لا یخاف
وان توتمروا عنانا تجدوا فایده فی الدین و ان توتمروا علینا و لا اراکم قاعدین تجدوا
هادیا ممدیا یا اخذ بکم الم طریق المستقیم یعنی براس شما مقوض است این امر اگر ابوبکر را
امین خود سازید خواهید یافت او را امیر زارک دنیا در غیب و آخرت و اگر عمر را امیر خود سازید خواهد
یافت او را صاحب ثروت و امانت که خوف نمیکند و در راه خدایتعالی از ملامت هیچ ملامت کننده و
ترسد و اگر عثمان را امیر خود سازید فایده هر دو جهان یابید و اگر علی بن ابی طالب را امیر خود سازید حال آنکه

تعلیل فی جواز کذب و بهتان

حال آنکه بنی ستم که از انفعال خود ازید می یابید و را از او سب راه حق که شمارا راه هدایت نماید و نیز روایت
 انجیریت بسیدی که رواه آن تفراند چنانچه بیست و نه گفت پس انجیریت دلالت می کند بر آنکه امر است
 موقوف شد بیکه مسلمانان با وصیت کنند و بر عدم نص در شان امیر المومنین علی و یو و تقوی بنویسند
 که جمیع کثیر مثل احمد بن حسن و امام احمد و غیر ایشان استدقوی چنانچه زبیه گفت روایت کرده اند
 از حضرت اسد الله بنی که چون با وصیت شد گفتند که کسی را بر شما خلیفه نخواهم ساخت بلکه چنانچه
 رسول صلی الله علیه و سلم شمارا گذشت بدین نیز شمارا بهمان نظر نخواهم گذاشت بر و کثیر روایت کرده اند
 بسند که که رجال و رجال صحیح است از علی که هم اسد و به که فرمود و ما استخلف رسول الله
 علیکم و لا استخلف علیکم یعنی رسول خدا صلی الله علیه و سلم کسی را بر شما خلیفه نه
 کرد و هم بدین حدیث روایت کرد و از قطنی نیز از حضرت امیر المومنین علی و بعضی طرق اسناد و از یاقوتی
 است که دخلنا علی رسول الله فقلنا یا رسول الله استخلف علينا قال لا ان یعلم الله
 فیکم خیل ابوی علی که خیر که فقال علی فعله الله فینا خیرا فولی علينا ابابکر و خلیفه
 بر رسول صلی الله علیه و سلم و کیفیت بر رسول خلیفه تعیین فرما بر ما فرمود تعیین خلیفه نخواهم کرد و اگر کسی
 خدا تعالی در شاخیه می بایزد بهترین شمارا و الی میباید و بر شما پس حضرت علی فرمود که خدا تعالی در
 خیر و بدید که بهترین را و الی که بدین پس باین دلیل ثابت شد که حضرت علی تهریح کرده با کجای رسول الله
 نص بر خلافت نفرموده در شان بیکس مگر در شان ابوبکر و روایت کرد مسلم از حضرت علی که فرمود من
 ان عندنا شیئا نقرأ غیر کتاب الله و هذا الصحیفه فیها اسکان الابل و شیء
 من الجراحات فقد کذب هر کس که زعم کرد که نزد ما چیزی است که بخوانیم از غیر کتاب الله
 و این اوراق که در ان اسنان ابل است یعنی در ان کتبت و بیان هفتاد و شتران است که روایت
 بر قاتل لازم میشود و چیزی از جراحات یعنی حکم تحریم قتل مسلم بکافر و غیر ذلک از حکام قصاص ان زعم
 کاذب است و بنیان انجیریت است که جماعته از شیوه زعم کرده اند که نزد ما بیت خصوص حضرت علی
 چیزی چند از وحی است که پیامبر ایشان را بآن مطلع نشده غیر المیت بنا برین الوجیفه و غیره از حضرت
 علی سوال کردند که آیا نزد شما چیزی غیر آنکه در قرآن مجید است یا نه انگاه امیر المومنین در سنائی
 خطبه بر ابایی منبر فرمود که و الله نزد ما هیچ چیز از وحی غیر کتاب المیت و این چند ورق که در قرآن است
 سن است و انرا بیرون آورد و بر مردم نمود و در ان احکام و مقادیر و منافع شتران بود که در دوشه قتل
 بر قاتل لازم میشود و بعضی از حکام قصاص مثل تحریم قتل مسلم بکافر و غیر ذلک که ان
 رسول صلی الله علیه و سلم شنید یا آنکه خود از کلام الله استنباط نموده بود و الله علم و روایت کرده اند
 مثل و از قطنی و ابن عباس که روایتی و غیر اینان از حضرت علی چون بجانب بصره عزول فرمود ابن ابی

ما استخلف رسول الله علیکم و لا استخلف علیکم یعنی رسول خدا صلی الله علیه و سلم کسی را بر شما خلیفه نه کرد و هم بدین حدیث روایت کرد و از قطنی نیز از حضرت امیر المومنین علی و بعضی طرق اسناد و از یاقوتی است که دخلنا علی رسول الله فقلنا یا رسول الله استخلف علينا قال لا ان یعلم الله فیکم خیل ابوی علی که خیر که فقال علی فعله الله فینا خیرا فولی علينا ابابکر و خلیفه بر رسول صلی الله علیه و سلم و کیفیت بر رسول خلیفه تعیین فرما بر ما فرمود تعیین خلیفه نخواهم کرد و اگر کسی خدا تعالی در شاخیه می بایزد بهترین شمارا و الی میباید و بر شما پس حضرت علی فرمود که خدا تعالی در خیر و بدید که بهترین را و الی که بدین پس باین دلیل ثابت شد که حضرت علی تهریح کرده با کجای رسول الله نص بر خلافت نفرموده در شان بیکس مگر در شان ابوبکر و روایت کرد مسلم از حضرت علی که فرمود من ان عندنا شیئا نقرأ غیر کتاب الله و هذا الصحیفه فیها اسکان الابل و شیء من الجراحات فقد کذب هر کس که زعم کرد که نزد ما چیزی است که بخوانیم از غیر کتاب الله و این اوراق که در ان اسنان ابل است یعنی در ان کتبت و بیان هفتاد و شتران است که روایت بر قاتل لازم میشود و چیزی از جراحات یعنی حکم تحریم قتل مسلم بکافر و غیر ذلک از حکام قصاص ان زعم کاذب است و بنیان انجیریت است که جماعته از شیوه زعم کرده اند که نزد ما بیت خصوص حضرت علی چیزی چند از وحی است که پیامبر ایشان را بآن مطلع نشده غیر المیت بنا برین الوجیفه و غیره از حضرت علی سوال کردند که آیا نزد شما چیزی غیر آنکه در قرآن مجید است یا نه انگاه امیر المومنین در سنائی خطبه بر ابایی منبر فرمود که و الله نزد ما هیچ چیز از وحی غیر کتاب المیت و این چند ورق که در قرآن است سن است و انرا بیرون آورد و بر مردم نمود و در ان احکام و مقادیر و منافع شتران بود که در دوشه قتل بر قاتل لازم میشود و بعضی از حکام قصاص مثل تحریم قتل مسلم بکافر و غیر ذلک که ان رسول صلی الله علیه و سلم شنید یا آنکه خود از کلام الله استنباط نموده بود و الله علم و روایت کرده اند مثل و از قطنی و ابن عباس که روایتی و غیر اینان از حضرت علی چون بجانب بصره عزول فرمود ابن ابی

رقیس بن عباد بر خاسته از آنحضرت سوال کرده گفتند که خبر ده مرا ازین آمدن خود که آیا بحسب علمه بر من است
 یا بامت است یا بجهت است که از جانب رسول صلی الله علیه وسلم است ما را از آن خبر کن که عباد و وثوق
 اخبار تو داریم و میداریم که آنچه حق و صدق است نقل خواهد کرد و از آنگاه حضرت علی فرمود اما ان کن
 عنکم عهد من النبیه عهدہ الی فی ذلک فلا والله لئن کنتم اول من صدق به
 فلا کون من کذب علیه ولو کان عهدکم مع عهد فی ذلک ما ترکتم اخابنی بشیم
 بن هرة وعمر الخطاب یقولان علم منبره ولقا لهما سبکاً ولولم احداً لا بردتی هذا
 ولكن رسول الله لم یقتل قتلاً ولم یحیت فحاجة ومکث فی مرضه ایاماً وادیالی یأتیه
 المؤمنون او بلال یؤذنه بالصلاة فیا حراً بکرم فیصلی بالناس وهو یرى مکانه
 ولقد ارادت امرأه من نسائه ان تصرف عن ابی بکر فابی وغضب وقال انتن
 صواحب یوسف عمرن ابابکر فلیصل بالناس فسلمما قبض رسول الله نظرنا فی امرنا فاختار
 لدیننا من رضیه رسول الله لدیننا وکان انت الصلاة اعظم شعائراً لاسلام وقوام
 الذین فبايعنا ابابکر وکان لذلك اهلاً ولم یختلف علیه منا اثنان وفی روایت
 قام بین اظهنا الکلمة واحدة والاخر واحد لا یختلف منا علیان ثمان وفی روایت
 فاختار لدیننا من اختاره رسول الله صلی الله علیه وسلم لدیننا فادیت الی ابی
 حقه وعرفت له طاعته وغروره معه فی جنوده وکنت اخذاً اذا اعطانی وغروره
 اذا اغرانی واضرب بین یدیه الخد ودسوی فلما قبض ولاها عمر فاخذها سبعة
 صاحبها فبايعهم من امره فبايعنا عمر لم یختلف علیه منا اثنان فادیت له حقه
 وعرفت له طاعته وغروره معه فی جیوشه وکنت اخذاً اذا اعطانی وغروره
 اذا اغرانی واضرب بین یدیه الخد ودسوی فلما قبض تذکرت فی نفسی
 قرابتی وسابقتی وفضلی وانا اظن ان لا یعدل بی ولكن خشیت ان لا
 یعمل الخلیفة بعده شیئاً الا الحق فی قبره فاخرج منها نفسه وولده ولو کان
 محاباة لا تزلده بها ویرى منها الرهط انا احدهم وظننت ان لا یعدل لوابی فبايعنا
 عبد الرحمن بن عوف مواثیقنا علی ان نسمع ونطیع لمن وکاه الله امرنا ثم بايع
 عثمان فظرت فاذا طاعته قد سبقت بیعتی فاذا امیثافی قد اخذ لغيری فبايعنا
 عثمان فادیت له حقه وعرفت له طاعته وغروره معه فی جیوشه وکنت اخذاً
 اذا اعطانی وغروره اذا اغرانی واضرب بین یدیه الخد ودسوی فلما اصیب
 نظرت فاذا الخلیفتان اللذان اخذا بها بعد رسول الله بالامامة والخلافة

و قد مضى وهذا الذي اخذ له ميثاقا قد اصاب فبايعني اهل الحرمين واهل هذيل
 للمصريين البصرة والكوفة فوثب فيما من ليس مثله ولا قرابة كقرابتي ولا علمه
 كعلمي ولا سابقته كسابقتي وكنت احق بها منه بينه ازواج واما انكر ان رسول الله صلى
 الله عليه وسلم بعثه وبعثته كرهه باشد چنین نیست و اگر وصیت و عهدی در امر خلافت و رشان بین
 شدن بودی اول سبک تصدیق دلی از دگر وی من بودم و کذب بان و ترک عمل سبک دمی و بگوید
 که ابو بکر بن تحاف و عمر بن الخطاب رضی الله عنهما بر بنبر رسول الله دروند وایتارند و ایشان سقا الله سبک دمی
 و اگر چه چیز غیر این بودی که پوشیدم که با من نه بودی و لیکن رسول الله صلی الله علیه و سلم گشته نشد
 و فاجاه و زنده نیز دفات نکرد و بکرمش اوصی الله علیه و سلم چند روز بطول انجامید و بلال می آمد و اعلام بود
 نماز میکرد پس رسول الله صلی الله علیه و سلم ابو بکر را فرمود که انا کنت باهم درم کرده نماز گذارد و مکان مرا سبک
 میداشت و بعضی از ازواج رسول الله صلی الله علیه و سلم میخواستند که امر صلوة از ابو بکر بگیرد و اند رسول
 الله صلی الله علیه و سلم ازین سخن ایاز فرمود و غضب فرموده گفت اندن صاحب یوسف هنر انکار
 خلیص الناس و چون رسول الله صلی الله علیه و سلم از دنیا رحلت فرمود و نظر کردم در امر خود اختیار
 کردم از برای سببا خود کسی را که رسول خدا صلی الله علیه و سلم از برای دین با او راضی شده و طل
 تا که صلوة عظمی بسیار سلام است و دین آن قائم است پس بیعت کردم با ابوبکر و نیز بیعت با عمر
 داشت و و کل از این باب مخالفت او نه کردند بلکه تمام متفق بودند با او و دین امر و در روستا
 دیگر آنکه فرمود و اقامت با خلافت کرد و در میان ما با هم متفق بودیم و کسی از ما بر مخالفت نشد تا آن
 سر و عبارت یکیت اگر چه بیعت لفظی تلف است و در وایتی و بیجا آنکه فرمود و اختیار کردیم
 برای دنیا کسی را که رسول الله صلی الله علیه و سلم از برای دین اختیار کرده بود پس حق ابوبکر صدیق را
 در امر خلافت بودی ساختیم و اطاعت او بر خود لازم دانستیم و غرض از بیعت با او رضای و شکر
 که او بود و هرگاه که عطای ال غنیمتیه بمن سبک بودیم و اگر امر بغیر از او روا نمیکردیم و نیز غرض از بیعت
 و تیار باز خود اجرائی امر حدود و در حضور او بر مردم میکردم و بعد از آنکه او فوت شد عمر بن خطاب
 در آنچه بر اعمال او وقت بود پس بعد بیعت کردم با عمر بن خطاب و دو کس که اقل مرتبه خلافت در میان
 ما اختلاف نکردند پس ادای حقوق حق خلافت او کردیم و اطاعت او نمودیم و غرض از امر او کردیم و در
 لشکری که بود و اگر میدادی سیر تیم و اگر بغیر از رجوع منظر بود و غرض از بیعت با او رضای و شکر
 اجرائی حدود و بر مردم میکردیم باز چون عمر بن خطاب فوت شد قرابتی خود بر رسول الله صلی الله علیه و سلم
 و بیعت خود بر سلام و فضل خود بخاطر رسانیدم گمان من این بود که دیگر کسی را بر من اختیار
 کنند لیکن ترسیدم که خلیفه او اگر عمل نکند و بال و ناقه را لاحق شود و دنیا برین نفس خود را داده و

بان امر معزول میباشتم ملاحظه تمام درین باب نموده این امر براسے چند کس مخوف میباشست که سر
 یکنه انا بنایا بودم و گمان من این بود که من دیگر سے نخواهد کرد و عبد الرحمن بن عوف با من پیش رفت
 که اطاعت کنس که خدیجه خالی ادرا والی امر سازد و از گاه بعیت عثمان بن عفان که دم من ملاحظه نمودم که
 اطاعت کرد و من سابق برین شد بعیت کردم و من امر حق بود و خلافت او کرده اطاعت کردم
 همراه او خراج کردم در لشکر سے که از بود و عطای مالی که سینه و دیگر قسم و آنچه بفرستیدم سیر قسم
 و بیوط خود و بر اجراسے مدد و بر مردم میکردم تا آنکه عثمان شهید شد از گاه من نظر درین
 امر کردم و دیدم که دو خلیفه که بعد رسول الله صلی الله علیه و سلم در امر مصلوبه و خلافت کردند و گذشتند
 و این خلیفه ثالث که بعد و یتاق برای من گرفته بودند و نیز وقت پس ابل که دیدم و ابل این دو
 شهر که کوفه و بصره باشند بن بعیت کردند و درین انشائی که یک خود مثل و نیست و قرب از مثل من
 نیست با من امر بر خاسته ادعای خلافت دارد و یعنی معاویه و مالک بن نویره من حق و اولی بخلافتم
 و رویت کرد و بیجا بعیت مذکوره هجاق بن لهوویه از چند طریق دیگر و غیر ایشان نیز از طریق
 دیگر رویت کرده و قریب گوید طریق انجیدت بعضی مقتوی دیگر است و هیچ بطریق رویت همیگر
 بن علی است و در آن رویت آنکه چون حضرت علی را گفتند که اقام خود خبر ده مرا که آیا بعد شما
 رسول الله صلی الله علیه و سلم در شان شما امر کرده است یا آنکه براسے خود متصدی این امر شده است
 باجتهاد خود و رویت کرده احمد از حضرت امیر المؤمنین علی که روز جنگ گفت لم یهدد الله رسول
 الله عمداً ان اخذ به فی الامارة ولیکن بشئ زاینه من قبل انفسنا و امر من خلایا
 هیچ احدی را وصیتی از رسول الله صلی الله علیه و سلم نشده که بآن عمل کنیم یا آنکه امر بود که ما براسے و
 اجتهاد خود و رویت کردند مروی و در بعضی آنند انجیدت یا زیادتی جمیع طرق بیجهت متفق
 است از علی المرتضی که امیر و چهار نفری نفس امامت و علمای منیر برین متفق اند چنانچه ابو نعیم از حسن
 عثمان بن حضرت حسن بن علی رضی الله عنه رویت کرده که چون باو گفتند که خبر ده مرا که آیا بعد من
 نفس امامت است حضرت علی جواب داد که اما والله لو کان الامر من النبی صلی الله علیه و سلم بدان
 الامارة و السلطان لافضحه لهدم به فان رسول الله صلی الله علیه و سلم کان اخص
 الناس للمسلمین و یقال لهم یا ایها الناس هذا ولی امرکم و القائل علیکم
 بعدی فاستمعوا و اطیعوا فوالله لا ینکح الله و رسول الله صلی الله علیه و سلم و انما یقیم الله
 و رسول الله صلی الله علیه و سلم و انما یقیم الله و رسول الله صلی الله علیه و سلم و انما یقیم الله و رسول الله صلی الله علیه و سلم
 یعنی آگاه باشید بخدا سے سوگند که اگر مرا در رسول ازین حدیث

[illegible]

خلیفه دینی بود بواسطه نقص او بود و حال آنکه نقص تنبیهی جایز نیست پس استحقاق خلافت بعد از رسول صلی الله علیه و سلم از برای حضرت علی ثابت و نیز از جمله منازل ماریون از موسی علیه السلام است که با او در رسالت شریک بود و اگر بعد از موسی مینریت اطاعت او بر مردم لازم بود پس طاعت حضرت علی نیز بر مردم لازم و واجب است که مقتضی بر امامت بعد از رسول صلی الله علیه و سلم نبایین عمل دلیل بنایت آنچه ممکن است جواب این شبهه آنکه بر تقدیر که این حدیث صحیح باشد چنانچه آن حدیث گفته اند و قول ایشان متقدم علیه است خصوصاً آنکه در صحیحین این حدیث وارد شده جواب آنست که حدیث احادیث شیعه و در فضیلت احاد را و امامت حجت نمیدانند و تقدیر بیکه ازین دلیل نیز تنزیل کنیم میگویم که عموم در جمیع منازل از برای حضرت علی ثابت نیست بلکه مراد بر وجهیکه ظاهر حدیث و دلالت میکند آنست که حضرت علی بن خلیفه بود از رسول صلی الله علیه و سلم در مدینه منوره غیبت او از تنویر چنانکه ماریون خلیفه بود از حضرت موسی علیه السلام در غیبت موسی مبارک و ن گفت یعنی خلیفه در قوم زمانی که از برای منایات رفته بود و مگر اختلافی فی قومی که موسی علیه السلام مبارک و ن گفت یعنی خلیفه من باش در قوم من موسی در آن قول نیست که تقاضا کند آنکه در جمیع زمان حیات و ممات خلیفه او بوده باشد بلکه بقا در آن قول آنست که خلیفه او باشد مدت غیبت او فقط و این خلافت ماریون از موسی هم شامل ما بعد وفات موسی هم نیست بر تقدیر بیکه ثابت بواسطه قصور لفظی است در ادای آن معنی نه بواسطه نقص ماریون هم و معزول شدن او است و این سبب آنست که تصریح خلافت او کند در زمان معین و بر تقدیر که مسلم داریم که لفظ شامل ما بعد نبوت است و عدم بقا خلافت او بعد از موسی بواسطه عزل دست ازین عزل نقص مبارک و ن لاحق میشود بر تقدیر بیکه زنده بودی بعد از موسی علیه السلام بلکه این سبب نیز کمال او بود زیرا که با تقدیر بیکه بعد از موسی در امر استقبال رسالت میشود از جانب خدا تعالی و انیمیر تبارک علیه است از آنکه خلیفه موسی هم باشد یا شریک باشد در رسالت اگر مسلم داریم که حدیث عام در جمیع مندرتیه که او را بود لیکن عام مخصوص است زیرا که از جمله مندرتیه ماریون آنست که بنی برادری بود عام مخصوص در بانی محبت می شود و یا آنکه محبت میشود لیکن جنیت است بر ختمانی که در میان علمایست درین دام ماریون بعد از وفات موسی علیه السلام بر مرض حیات ماریون نبود مگر از رگد نبوت از جهت خلافت از موسی و حال آنکه در مقام نبوت نیست زیرا که محال است که حضرت علی بنی باشد پس طاعت او و نقادان امر او نیز واجب و لازم نباشد و ازین بیان معلوم شد که مراد از این حدیث با آنکه از احادیثست یا جماع مقاومت نمیکند بیکه امر و بیکه نیست مگر اثبات بعضی از مندرتیه که ماریون را از موسی علیه السلام حاصل بود بر حضرت علی از جانب رسول صلی الله علیه و سلم و میناق حدیث و سبب حدیث

بیان میکند چنانچه پیش گذشت که رسول صلی الله علیه و سلم حضرت علی را در مدینه خلیفه خود ساخت و خود
 بنفس نفیس متوجه غزوه تبوک شد نگاه حضرت علی این بازگذاشت خود را منتقمی دست منیر بارسال
 الله صلی الله علیه و سلم گفت بنابرین رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت الا ترضی ان تكون منی
 بمنزلة هارون من موسی یا رضی منی که باشی تو از من بمنزله هارون از موسی یعنی و فیکند متوجه
 طور شد ببارون گفت که خلیفه باش در قوم و نیز اختلاف حضرت علی در مدینه لازم نمی آید اولی
 او بخلافت بعد از رسول صلی الله علیه و سلم از جمیع کسانی که در آن عصر بودند و نه بر سبیل نبی بلکه آنچه لازم
 می آید ائیت بر خلافت است فی الجمله و بایان قائلیم و بسبب بر عدم لزوم اولویة بخلافت بعد از رسول
 صلی الله علیه و سلم آنکه چند مرتبه دیگر بخلافت بنشین علی رضی الله عنه مثل ابن ام مکتوم خلیفه از رسول صلی
 و بسبب این خلافت لازم نیست که اولی بخلافت و امامت باشد بعد از رسول صلی الله علیه و سلم شیه
 سیف و سهم آنکه زعم کرده اند از جمله خصوص تفصیل که وال است بر خلافت حضرت علی است که رسول
 صلی الله علیه و سلم فرمود که لعن الله من اتى و حنی و خلیفه و قاضی دینی و انت سید
 المسلمین و امام الملتقین و قائد لعن المحلین و قوله سلموا علی علی باحرة الناس
 ای علی تو را در منی خلیفه و قاضی دین منی بجز من و ال هلم و تو سید مسلمانی و امام متقانی
 و پیشواست آنکه آنکه از مصلوة پیشینمالی ایشان نوزانی خواهند بود و روز قیامت و آنکه گفت
 که سلام گنبد بر علی بر می رود و در میان را جواب ازین شبهه مبدوط گذشت در
 فصل چهارم در اینجا این بود که گفتیم این حدیث کاذب و باطلست و بر رسول صلی الله علیه و سلم افترا
 کرده اند الا لعنة الله علی الکاذبین و حکایت آنکه حدیث مخفی است که این بمرتبه احادیث
 فیه رسید باشد بلکه جمیع آنکه حدیث شریف اند بر آنکه این حدیث بعض کذب و افتراست پس اگر زعم کنند
 این جا مان کذاب که بر خدا و رسول او و امام افترا میکنند این حدیث نزد ایشان خرد
 رجعت رسیده گوئیم این محال است بحسب عدل و انرا که نمی تواند بود که این جماعت با آنکه
 متصف بر دایسته نشده اند و بصحت حدیث هرگز نرسیده اند منفر و نشوند باین روایت
 و این همه حدیث را جعل باین روایت ثبت دهند و حال آنکه سایر ائمه حدیث و سابقان دین
 علم تمام عمر خود تصرف کرده اند و مسافت بعد از رحلت طلب کثیر و قلیل از روایات نموده اند و
 تحقیق و تفتیش کرده و هیچ را از سقیم حد کرده و در کتب نوشته اند با وجود آنکه احادیث موصوفه
 از تصدیق و زست وضع جمیع آنها را دانسته اند و بسبب و باعث بر وضع و افترا بر رسول
 صلی الله علیه و سلم نمیر معلوم نه کرده اند خدا تعالی ایشان را جزا خیر داند و اگر حسن ضعیف و شقیقت
 ایشان درین نبود و هر آینه سلطان و مشرکان و مفسد بر دین ستمکار یافته تغییر نمیدادند

و معالومین می نمودند و مخلوط می ساختند حق را با باطل خود تا اگر حق از باطل و صدق از کذب متمیز
 نمیشد و مردم را نیز شل خود گمراه میکردند لیکن چون حق تعالی شریعت پیغامبر صلی الله علیه و سلم
 محافظت نمود و اگر تبدیل و تغیر از او کابرست در هر عصری طایفه بر امر شریعت برگماشت تا
 حق را از باطل و صدق از کذب متمیز ساختند بنا برین دین بدین چنین محفوظ و مصون ماند از
 تصرف این جاهلان کاذب باطل و از خجبت رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودند که کتب
 علی الملکة کواضحة البیضاء لیلها کتھا و نهارها کلیلها لا ینزع عنها بعدی
 الا هالک گنبد ششم شمار بر طبعی واضح روشن که شب آن چون روز است و روز آن چون
 شب است میل نمکند و نه گرد و از آن ملت بعد از من مگر کسی که باطل باشد و از جمله امور عجیب این چهار
 شیعه و در فضل آنکه هر گاه که استدلالت بنیام با جادوشی میجو صریح و البر خلافت ابو بکر و عمر رضی الله
 عنهما حدیث اقتدا و ابوالدین مزین است که ابو بکر و عمر و عقیده و غیر ازین از احادیث که نص
 بر خلافت ابو بکر است چنانچه در فصل سوم بیان کرده شد در جواب ما میگویند که این حدیث
 خبر واحد است و عقید یقین نیست و در امر امامت علم یقینی نباید داشت و خلافت و امامت
 کند و هر گاه که ایشان خود میگویند که استدلالت کنند بر آنچه زعم ایشان است نص بر خلافت
 حضرت علی کرم الله وجهه بآنست که خبری که روایت میکنند بر زعم ایشان دلالت نمیکند
 حدیث مزین است و کلام حدیث انت منی بمنزله هارون من موسی با آنکه در حدیث
 اجماع است یا آنکه اخباری باطل که متیقن البطلان و ضم الوضع و البهتان است نقل میکنند که بدین
 احادیث ضعیفه که اولی مرتب احادیث اجماع است نیز پس ثانی کن در مناقض صریح و
 جمل قبیح این جماعتی که بواسطه کثرت عناد و میل از حق در چیزی که موافق ذریع فاسد
 ایشان است زعم تو اتر میکنند و اگر چه جماع اهل حدیث بر آن شده باشد که موضوع و محتوی است
 و در آنکه مخالف ذریع ایشان است زعم اجماع میکنند و اگر چه آنکه حدیث اتفاق بر حجت آن
 و تو اتر روایت کرده باشند و این معنی از ایشان نیست مگر تحکم و عناد و میل از حق بغیر و باطل
 شریع چهار وجه آنکه زعم کرده اند که ابابکر رضی الله عنه امارت داشت و گفت فسخ بیعت
 من کنید چه اگر شخص را که بیعت کرده اند از خود دور نمیکند و طلب فسخ آن نمی طلبند
 مگر زعم آنکه امارت آن نه داشته باشد جواب این است که آنچه میگویند که فسخ بیعت
 نمیکند کسی مگر و فسخ امارت آن نه داشته باشد و محض می دانند و دین را آن محض منع است چرا که
 میتوان بود که بواسطه منع و تقوی و زهد بوده باشد چنانچه بسیاری از سلف و خلف در مع
 زهد کرده اند از امور دنی که استحقاق و امارت آن نه داشته اند باز یاد می آید که حقیقت منع

میزسد مگر با عرض از غیرے کہ معرض اہلیت از دستہ باشد در تصور است اعراض و حبس نیست
 آنکہ زہد است یا آنکہ سبب این اقالہ و فسخ از ابو بکر بنہ بان بود کہ اندیشہ نمود کہ مبادا استغفار نمود
 برویجے کہ لایق بحکال باشد بفعل نیاید یا آنکہ عرض او از طلب اقالہ بعیت آن بود کہ بروی ظاهر شود
 کہ در میان قوم کسے است کہ عزل او را دوست میدار و یا نہ بنابرین باین طریق شکست
 اینمنے نمود بروی ظاهر شد کہ جمیع قوم با ما است او قائل اند و عزل او را دوست نمیدارند یا آنکہ
 چون ثابت شدہ بود از رسول صلی اللہ علیہ وسلم کہ لعنت کرد بر امام قومی کہ انقراض ما است او را
 مکر وہ میدارند و ابو بکر رضہ اندیشہ کرد کہ مبادا در قوم کسے باشد کہ ما است او را مکر وہ میدار
 و در تحت آن حکم داخل شود بنابرین گفت بیعت مرا فسخ کنید معلوم کند کہ بیعت او را کائنات
 است یا نہ و چون کسے مرکب اقالہ و فسخ او نیست برور روشن شد کہ در میان قوم کسے
 کارہ بیعت او نیست و خاطر ازین مخرج نمود و حاصل جواب آنکہ غیادت و حق و حلال اہلیت
 مر کسے را کہ گوید این اقالہ بواسطہ عدم اہلیت بود با وجود این احتمالات ظاہرہ کہ مذکور ساختہ
 شبہ یا نزد ہم آنگاہ زعم کردہ کہ حضرت علی کرم اللہ وجہہ ساکت نبود از نزاع در امر خلافت مگر
 حجت آنکہ حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم او را پیشہ کردہ بود کہ بعد از وفاتہ کہ واقع شود
 شمشیر از خلافت بیرون یار و جواب ازین شبہ آنکہ این کذب و اقرار است و بر تخیل
 کمال جہالت و نہایت عناد مترتب میشود بواسطہ آنکہ زعم ایشان نیست کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم
 حضرت علی را بعد از خود امام و ولی ساخت بر مردم و با خیال گنجینہ امر فرمود کہ بعد از و شمشیر کشید
 کسانیکہ از قول حق امتناع نمایند و این تناقض است بر کلام حضرت رسول صلی اللہ علیہ وسلم کہ
 وصیت فرمود کہ شمشیر کشد بعد از و اگر صحیح بودے بایستہ کہ تخیل بر جنگ صفین و غیر آن شمشیر کشید
 و حال آنکہ در آن حرب بنفس نفیس خویش و اہلیت و توابع و لواحق خود جمیعاً مقاتلہ نمودند و چندین ہزار
 کس کشته شد ندانند از جانب ایشان و از معاویہ و نیز بگونه تنصویر با عقدا و اینجا بحث کہ حضرت
 صلی اللہ علیہ وسلم فرماید بعد م مقاتلہ با کسے کہ بزعم فاسد ایشان کافر شدند بواسطہ آنکہ بوصیت رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ وسلم عمل نکردند و حال آنکہ خدا تعالی و جب گردانیدہ است جہاد با مثالین نوع یکسانے
 کہ اطاعت خدا و رسول انکسند و بعضے از ائمہ اہل بیت نبوت و عترت طاہرہ رضی اللہ عنہم جمیعین
 بقتل اند کہ در کلمات طائیفہ شیعہ در دفع تامل کردہ دیدیم و نہایت کیم کہ بواسطہ چشمہای ایشان
 پوشیدہ است بنابرین ہر فسادے کہ بر کلمات ایشان مترتب میشود از آن بابک نمیدارند
 آیا نمی بینی کہ بیگویند کہ عمر فرو دست و رحائل سین علی ہمدارند و وہ دیگر کشید و غیر الفسار فاعلم انما
 رخصۃ اللہ عنہما را در خانہ حبس نمود کہ ترس بر و ہست یا نہ و زندسے کہ نام محسن بود و از و

ساقط شد و مثال این منحنیات و فقرات گفته اند میگویند عرض ایشان اینست که مردم بر عمر غایت
غیرت کنند و از دستبندی شوند و غافل شوند از بندیت عجز و ندلت و عاری که باطنی و جمیع نبوغ
مقصود است با آنکه بزرگ و نجات و شجاعت و جمیع و شوکت و کثرت از باطنی صحابه بر تپ نیاده
بودند و نیز چگونگی از صحابه کبار بر رضوان الله علیهم اجمعین نسبت با این نسبت نبوت این فعل بطور آید و حال
آنکه پیوسته رسید است که غیرت ایشان بر آنکه رسول صلی الله علیه و سلم میرتبه بود که پسران و پدران
خود قتل رسانیدند و طلب ضلای خدای و رسول صلی الله علیه و سلم و توسل دین نقضه و سکوت بر
باطنی اصحاب کبار که خدایتعالی بواسطه صحبت رسول صلی الله علیه و سلم پاک و مبر ساخته اند از هر گناه
و نقصانی چنانچه در کتاب و سنت مسین شده و او را دل کتاب خود و در مقدمه اول ابرادان گردیم
نمی توان کرد و اگر کسی که این نوع توسل و حق اصحاب رضی الله عنهم خدایتعالی او را گناه ساخته ترک افادت
و نصرت او کرده باشد محمل او ای و فقر او را در چشم من قرار فرموده باشد و شیخ الاسلام و مجتهد العصر
شیخ حجه الله علیه و سلم بگوید که در ظهر دو شنبه شانزدهم ماه جمادی الاول سنه خمس و سبعین و سبعین
در جامع بنی امیه بودم که شخص از صف مسلمانان و در شد و بام و دم نماز گذارد و گفت لعنت خدا
بر آنکس باد که بر آل محمد صلی الله علیه و سلم ظلم کرد و چون که این سخن میگفت انگاه او را نزد یک آوده
سوال کردم که آنکس که بر آل محمد صلی الله علیه و سلم ظلم کرده گیسست جواب داد ابو بکر و عمر و عثمان و سعید
و نیز دید انگاه امر کردم که او را بر نذران برند و غل و گر کردن او نهند بعد از آن قاضی مالکی او را گرفته
تا زیاده چند بر وز و او را یک کلاه اصر امین و ملک زیاده میگفت که فلانی یعنی ابو بکر عد و الله است و گفت و
گواه نیز کواهی دادند با منضمون باز گفت که او مد یعنی ابو بکر نعم نیز غیر حق و در باب میراث حضرت
خاتون جنت ظلم کرد و دروغ گفت بر رسول صلی الله علیه و سلم که منع میراث از حضرت ابضعه رسول
صلی الله علیه و سلم این را طمعه الزهر اکر کرد و چون کلمات شنید از و طهار شد قاضی مالکی و دیگر باره نزد
او ام کرد و در همان روز و روز و شب بند و مواج او ادائی شهادت کرد و در جواب همین داد که
اگر گفتم خدا می داند باز او را در مقام مقدره در آورده با و گفت که توبه کن او در جواب گفت
که از خدا توبه کرده ام و هر چند توبه از وی نمودند او در جواب من لفظی میگفت تا آنکه در مجلس شریف
اکثر او عدم قبول توبه او بطلان انجامید انگاه نائب قاضی مالکی حکم تقیاً او کرده او را قتل رسانیدند
و نزد آن انسان نمود قتل و از آن استدلال کرده بودم و صد مرتبه شرح شده بود که حکم
بکفر او بواسطه سب بود و حکم قتل و هبت توبه او نیا تم که او درین استدلال به حقیقت کرده
باشد بر من مگر آنچه آمد در کلام نوای با ضعف و مصنف گوید کلام سب که رحمة الله علیه برین باطل است
انجامید و من حاصل آنچه او گفت ذکر خدا هم کرد و باز یاد تے بر آن از آن چیزیکه متعلق با این

و توانی آن بوده باشد متنب میکنم زیرا سستی که خود کرده ام بلفظ ای پس میگویم که بعضی ناس
ادعای کرده اند که این شخص را فضیله بغیر حق متقول شد و تشکیح کرد یکی و زوادی بر روی این امر حبس
آنکه بر ظاهر شده بود که مذہب خود ساخته بود و الاور مذہب یا یعنی مذہب شافعی رحمة الله علیه
خواهی دانست که باینقدر که فخر میبرد که گفت یعنی یکی که کس که میگوید که این شخص بغیر حق گشته است
کا ذب است بلکه قتل و بخت بود زیرا که او کافر بود که مہر را بر کفر نیو و حکم بخردیم کفر او را که بواسطه چند
امر اول آنکه قول رسول الله صلی الله علیه وسلم والہ و صحابہ و ذریاتہ جمعین در حدیث صحیح
مردی رجلا بالکفر او قال عدا واللہ و لیس کذا لک انکان کما قال فیہا واکا
وجعت علیہ سر کہ نسبت کفر بجسے و بدیالگوید که او دشمن من است چنین بوده باشد اگر امر چنین باشد
که او گفته است فیما و الا ان قال باسیگر و در تحقیق یقین میدنم که ابو جبر رخصۃ المدنہ موسی است
عمر و انشیت پس این شخص تخریج در حق ابو جبر گفته است و ارجع بقال میشود مقتضای این حدیث و بنا برین
حکم بر کفر او میکنم اگر چه عقدا و کفر مذہب باشد که امام مالک رحمة الله علیه حدیث بر خواجه که اعلام شافعی
و اکابر است آنکس میگویند که ده است پس آنچیزیکه مستنبط ازین حدیث کردیم موافق است با آنچه
مالک نص کرده یعنی مستنبط ازین حدیث موافق خواهد بود که است نه بقواعد شافعی بکفر با کفر از کلامی
که بعد ازین خواهد آمد معلوم خواهد شد آنچه معتقد است نزد ایشان درین باب و این حدیث اگر چه خبر
واحد است لیکن بواسطه عمل میکنند و حکم بخیر بخیر منظره است بلکه بخیر منکر امر قطعی است و آنچه امام نووی
رحمة الله علیه گفته که حل کردن مالک این حدیث را بر خواجه ضعیف است و مذہب صحیح عدم بخیر ایشان
ست و در تحقیق نظر است زیرا که ضعیف حل مالک ع و سستی میشود که از خواجه سبب بخیر غیر خود و ج
و قتال دانند آن مصادیق و شواهد میگویند که اینان بخیر کنند کسی را که مستحق الایمان بوده باشد و نیز
صورت نووی را نمیبرد که حکم بضعف آن کنند جواب از هر ضعیفی بر نووی چنین داده اند که کفر
شافعی به گفته است که شهادت اہل بدعت و هوا قبول میکنند که خطای صریح است در آنچه امام نووی
گفته با آنکه معنی نیز آن مساعدت میکنند و نیز تصریح نموده و باب خارج بآنکه بخیر ایشان بخیر میکنند و نیز
در آنچه گفت نووی و میگوید و مقوی است قول اصولیین چنانچه گفته اند که بخیر نتیجه در فرض نمیکنیم با
آنکه ایشان بخیر کس را و خطای صحابہ رضوان الله علیہم جمعین میکنند کہ رسول صلی الله علیه وسلم خود
فرموده است کہ ایشان اہل بہشت اند میکنند و این بخیر مندرم کذب رسول صلی الله علیه وسلم
از برای آنکه شیعه و خواجه کہ بخیر اصحاب رضوان الله علیہم جمعین می کنند علم قطعی ندارد بدین
و تعدیل ایشان تا زمان مات بہشت و معہذا آنکس کنند و در تصور است آنکس بشیعه و خواجه
می کنیم زیرا کہ درین هنگام کذب رسول صلی الله علیه وسلم بیشتر و باین بیان معلوم شد کہ جمیع آنچه

بعد از آن که خواهد آمد از سبکی ایراد نکند و مگر آنچه مختار است و بیست و نهم بر غیر خود اعدا شده است و آنچه
 در جواب اصولین مذکور گفته که ایشان نظر کرده اند در عدم تکفیر آن دو فرقه بآنکه قول ایشان مستلزم
 تکذیب رسول صلی الله علیه و سلم نیست و نظر کرده اند بآنچه با ائمه که حدیث سابق و ال است بر کفر
 و این دو فرقه و حال آنکه امام الحاکمین و غیره گفته اند که تکفیر مثل کسا جنت می کنیم و اگر در دل خود بگذراند
 محض و لازم نمی آید از آنچه در حدیث سابق گفته کفر هر کس که با مسلمانان گوید یا کافر زیرا که محل
 آنچه با استدلال بان کردیم کسانی اند که ایمان ایشان منقطع باشد و شک در ایمان نباشد مثل
 عشره مبشره و عبد الله بن سلام و مانند ایشان رضی الله عنهم اگر کسی حکم بکفر ایشان کند کافر است
 بخلاف غیر ایشان از مسلمانان زیرا که در کلام رسول صلی الله علیه و سلم درین حدیث فرموده است
 الآن کما قال والارحمت علیه یعنی اگر چنین باشد که او باشد نه با و الا کفر راجع بقابل میشود و
 اشارة تے به اعتبار این خلافت است و فرق میان عشره مبشره و مانند ایشان و باقی مسلمانان
 از آن معلوم میشود بی نزاع می شود و این مذکورات کسانیکه اجماع بر صلاحیت و امامت ایشان
 شده مثل بن سائب و حسن بصری و ابن سیرین و مالک و شافعی و حنبل و احمد و مالک و غیره و در حدیثی
 که این نص در شان چه کسان وارد شده و سبک گفته اگر کسی که بداند کفر انکار ربوبیت یا رسالت
 است و حال آنکه این مقتول ایمان بخدای در رسول و ولایت نبی صلی الله علیه و سلم و بیاوردن
 صحابه و دشت پس چگونه حکم بکفر او می کنند گوئیم که تکفیر حکم شرعی است و سبب آن انکار خدا
 و رسول است یا قوایست یا فعلی که شارع حکم کند بکفر آن و اگر چه انکار رسالت نباشد
 و احسن آنکه درین سلسله حدیث مذکور است منضم شود و این حدیثی که صحیح است منادی
 ولما فقد اذنت بالحبیب یعنی رسول صلی الله علیه و سلم فرمود هر کس که اذنی دوستی از
 دوستان من میکند تحقیق اعظام و اخبار کرد و مرا بجناب و حدیثی دیگر که صحیح است لعن
 للومن کفتم رسول صلی الله علیه و سلم فرمود هر کس که لعن کند مؤمن را مثل آنست که آن مؤمنی را
 کشته باشد و حال آنکه باید ندانیم که ابو بکر رضی الله عنه اولیای مسلمانان است پس این باخذ حجت است که
 بر زمین ظاهر شد در قتل شخص و اگر چه تقلید است و حکم نکردم و منضم ساختم بحجت با حادوث
 سابق افعال این شخص را از ظاهر لعن و اندامی و فقره است نسبت باصحاب رسول صلی الله علیه
 علیه و سلم در نماز الناس و صبر بودن او بران و اظهار بدعت و تشبیه با اهل بدعت و عیب و تحقیر
 سنت و اهل آن و جمیع این امور و درین ساعت که یاد کردیم و گاه است که اجتماع چند امر
 حاصل میشود که حاصل نمیشود از هر یک این امور با نظر اذنیست قول مالک که گفت حادوث
 میشود از براس حکم با محجب آنچه حادوث میشود و از زبان مجوز نمی گوئیم که حکام متغیر میشود و

بعضی از آن لیکن احکام مختلف میشود باختلاف صور حادثه پس این نهایت این چیز است که منتهی
 شد صدر بن بان در قتل این رجل و آماست تنها میان آن گذشته و خواهد آمد بعد از این بعضی
 آن و ایذا می رسول صلی الله علیه و سلم امری عظیم است لیکن محتاج است بانکه در آن ضابطه بود
 باشد والا جمیع معاصی بودی است که رسول صلی الله علیه و سلم را و نیافتم در کلام احدی از علما
 که سب همجانبی موجب قتل میشود والا آنچه خواهد آمد از آنکه بعضی اصحاب شافعی و اصحاب ابو حنیفه
 الله عنهما اطلاق کفر بر کسی که سب همجانب رسول الله صلی الله علیه و سلم میکند تصریح قتل نه کرده اند
 چنانچه این المندرجه گفته که نباید هم کسی را که موجب و اند قتل بر آنکس که سب اصحاب رسول صلی الله
 علیه و سلم میکند استیج نفی حکایت قتل از بعضی کوفین و غیر آن کرده اند بلکه از اخبار انا امام احمد بن
 حنبل رحمه الله علیه روایت کرده در قتل و زدن من است که حنا بله غلط کرده اند درین بیت زیرا که
 این قتل را فر گرفته اند از قول احمد ششم عثمان زندقه است و سب که گفته که زدن من است که احمد
 را ده کرده است ازین عبارت که ششم عثمان زندقه است و الا زندقه نمیگفتند ویر که انهم است
 زندقه بلکه را ده احمد رحمه الله علیه در موقوف دیگر از و مر ویت و آن است که طعن در خلافت
 عثمان زندقه کردن طعن در جمیع مهاجر و انصار است یعنی چون عبدالرحمن بن عوف زندقه که امر
 شور می با و منقوض شده شش سال و زوق نمود و مشورت با جمیع مهاجر و انصار از مرد
 و زمان نمود و با هر کس علیه نیز خلوت کرده و صلاحت دید تا آنکه اجماع کرد و بد بر حجت عثمان و معنی
 کلام احمد آنکه در ظاهر ششم اوست و در باطن تخطیب جمیع مهاجران و انصار است و تخطیب جمیع انصار
 کفر است پس ششم عثمان زندقه باشد باین اعتبار و ازین عبارت فهم میشود که ششم ابو بکر و عمر
 رضی الله عنهما کفر باشد پس ششم عثمان زندقه نیز نقل از احمد رحمه الله علیه کرده است پس هر کس که بر او
 احمد حمل کرده است در قول او در ششم عثمان بسب ابو بکر کفر است و روایت کرده است از و
 که سب ابو بکر و عمر کفر است و حکم آن تکلست غلط کرده در آن را وی روایت به ضابطه است
 که ششم که قصد کند بان ایذا رسول الله علیه و سلم چنانچه از عبدالل بن ابی و قعش کفر است و اگر
 بان ششم قصد ایذا رسول الله صلی الله علیه و سلم نه کرده باشد کفر نیست چنانچه از سلم و خیمه واقع
 شد در قتل آنک نسبت بعایشه صدیق زندقه در حدیث صحیح است لا تسبوا اصحابی فوالله
 انفسی بیده لو ان احدا که انفسی مثل الحد ذهب ما ادرك ملا احمد هم ولا لصفی
 سب نکنید اصحاب مرا سوگند بان خدای که نفس من بید قدرت اوست که اگر تصدق کنی که
 از شما مثل گروه احد طاعتی یا بدتد سب که از ایشان و نصف آن و در حدیث که رجال آن نقات
 اند که هر که مندی گفته که غریب است الله الله فی اصحابی لا تتخذوهم غرضا بعد کفر من

تکلیف
 در کتب
 فقهیه

در کتب
 فقهیه
 و حدیثیه

اجمعهم فحبني اجمعهم فمن ابغضهم فببغضهم ابغضهم ومن اذليهم فقد اذاني
 ومن اذاني فقد اذني الله ومن اذني الله يوشك ان ياخذ به برسيد از خلد
 تعالى وحق من ايشان زادت ملاست مسايد بعد از من پس هر کس که اصحاب مرا دوست دارد بدو
 من ايشان را دوست داشته است و هر کس که دشمن دارد ايشان را بدشمنی من دشمن داشته است و
 هر کس که ايشان کند مرا اذکار کرده است و هر کس که خداي تعالی را اذکار کرده و زود باشد که
 جزا بخواهد داد و اقول رسول الله صلى الله عليه وسلم اصحابي ظاهرش نيست که مرا و از من صحاب
 گسانند که پیش از فتح مسلمان شده و خطاب با گسانه است که بعد از فتح با سلام در آید
 اندليل تفاوت ايشان قال الله تعالى لا يستوي منكم من افق من قبل
 الفتح وقال اولئك اعظم درجات من الذين افقوا من بعد ترجمه مساوی نيست از
 شما آن بزرگواران هر که اتفاق گرفت پیش از فتح که اهل اسلام بے برگ بودند و کارزار گرفت
 با دشمنان خداي تعالی و رسول او صلى الله عليه وسلم با گسانیکه بعد از فتح که اتفاق گرفتند و کارزار
 گرفتند چرا که اهل بيابان بود و محتاج بمقاتله نبود و اتفاق ابيار بود آن گروه منفق و متقاتل پیش از
 فتح که بزرگتر اند از روستا و قریه آنکه نفقه و مقاتله گرفتند بعد از فتح که پس ناجارست ازان که
 حديث را تاويل کنند بنا بر طريق اهل حق و بغير تاييد اصحاب مخاطبانند در حديث غير اصحابي باشند
 که رسول الله صلى الله عليه وسلم و حق ايشان وصيت فرموده است و مني حديث صحيح باشد پس اين را
 مرا و بوجه هم که با صحاب است و مخاطبان صغار ايشان اگر چه هم صحبت شامل هر جمیع است
 و گفت يعني شما از شیخ خود عطاء الله تکلم صوفيه است بر طريق شاذ و کيش نيستم که در وعظ تاويل
 و بگرفت که رسول الله صلى الله عليه وسلم را تجليات بود که در آن تجليات کيک بعد از و بود مشاهد
 ميفرمود و حديث خطاب کيک بعد از و بود مشاهد ميفرمود و حديث خطاب کيک بعد از
 رسول صلوات الله عليه و آله در جمیع اصحاب رضی الله عنهم پیش از فتح که و بعد او این اگر ثابت شود وصيت
 در حديث شامل جمیع اصحاب است و الا شامل گسانه است که قبل از فتح که شرف سلام بافته
 اند و گسانیکه بعد از فتح در سلام درآمده اند بحق اند ايشان و بر هر تقدیر حرمت است و اید امانت
 است بهر یک از اصحاب رضی الله عنهم يعني کلام نووی و غیره و صریح است درین معنی باین کلام
 مگر در سبب بعضی از اصحاب السبب جلیع شک و شبهه است و تراکمه کفرست و همچنان است که
 کيک از اصحاب این حديث که صحاب است چرا که استحقاق با و است صلى الله عليه وسلم پس کفر باشد
 و بر همین معنی جمل آن کيکه طحاوی گفته است که سبب بعضی جمیع اصحاب کفرست و بعضی بعضی از این
 اجماع هیچ شک و ران نيست که کفر است و اما سبب يا بعضی از ايشان که از حیثيت

صحبت نباشد بک از رگدزد دیگر بوده باشد کفر نیست حتی شیخین که ابو بکر و عمر رضی الله عنهما
 که با دو وجه حکایت کرده است قاضی عدم کفر آنکه سب یا بغض شخص یا دو شخص معین از صحابه
 گاه است که بوسیله امر خاص است از امور دینیه یا دنیوی همچون سب و بغض را فقهی مگر
 شیخین بارضا که ناشی شده از جهت فضا و تقدیم حضرت علی بر ایشان و عقدا بر ایشان اتفاقا و آنکه
 شیخین ظلم کرده اند بر حضرت علی و حال آنکه ایشان ازین معنی بزرگوار و حضرت نیز قطعاً و جزاً
 این عقدا و در حق ایشان ندارد و این کس که بوسیله جمل که دارد عقدا برش نیست که این است
 و کذب و عداوتی که با شیخین جمل می آوردند و حضرت و معاونت علی رضی الله عنهما بوسیله
 قرب بر رسول الله صلی الله علیه و سلم پس محض همین عقدا و که از جمل ناشی شده با این عتبا
 او را تکفیر نمی کنیم و اما وجه کفر رافضی آنست که ازین سب و بغض و عقدا و ظلم در حق شیخین بغض
 در دین لازم می آید زیرا که ایشان بعد از رسول صلی الله علیه و سلم و بعد از اقامت نبوت
 و انبیا و ائمه و بعد از مدان و بعد از ان و از جهت ابوهریره گفت که اگر ابو بکر و عمر رضی الله عنهما
 نبود و بعد از رسول صلی الله علیه و سلم مردم بر تشدد و تعالی نمی کردند یعنی ابو بکر
 اجتهاد و قتال با مرتدین و انغین زکوة با وجود مخالفت اکثر صحابه آنکه قائم کرد بر ایشان اول
 و ضحیه بر قتال مرتدین و ایشان را ملزم ساختند تا آنکه رجوع بر قول او نمودند و بان جماعت
 متقاتله کردند تا آنکه خدا تعالی بسبب ابو بکر و صحاب رضی الله عنهم این محنت و بلائی از اسلام
 مسلمانان زایل گردانیده و مرتدین و انغین زکوة را رفع و منع کرد و اسلام قوت یافت
 امر دوم یعنی امر دوم از امور دال بر کفر و قتل این شخص رافضی نیست که لعن شیخین رضی الله عنهم
 حلال و نه است باقر خود یا بمنعنه و حال آنکه لعن ایشان حرام است و کسیکه حلال و انداخته
 خدا تعالی حرام کرده است کافر است بلکه تحریم لعن و سب صدیق از معلومات ضروری است
 زیرا که حسن اسلام و افعال و الایمان او و آنکه این معنی از و دائم بود تا زمان وفاتش و از سب
 و سب و لعن و ضرورت آن نیست و اگر رافضی در آن شک کرده و انکار آن
 می کند لیکن شرط کفر یا نکاح ضروری است که نزد منکر ضروری باشد تا انکار او مستلزم
 تکذیب رسول الله صلی الله علیه و سلم گردد و بنا بر آن تکذیب حکم کفر او شود و حال آنکه رافضی
 اعتقاد و تحریم لعن ندارد و خصوصاً آنکه عقدا و ضرورت تحریم و سب پس این ضروری نیست
 تا از انکار آن کافر شود و خصوصاً اینست که حکم آن خدا میتوان ساخت با این طریق
 که تو اتر تحریم لعن و سب ابو بکر و جمیع خلق تاویل کشی به رافضی و غفلت قلب ابو بکر
 است که تو اتر معلوم نشده است لغوی بسیار و این محال است که در آن جمل کند و قلب

میل میکنند بر طایفان بنقد زایل شد از وی یعنی باعتبار آنچه بر سبکی رحمة الله ظاهر شده و الا
 تواضع مذموب شافع میگوید که قبول اینقدر از روی عدم کینه زیر که این را فاضل اول
 در طعن سب که کرده اگر تخریص اول او حمل و عصیت لیکن در باب کفر احتیاط مری باید دشت چنانچه
 منقر شده است در محل خود امر سوم آنکه این بیت مجموعی از این شخص حاصل شد از
 اشکارا ساختن لعن ابوبکر و عمر و عثمان که از این باین و ستون اسلام اند و بعد از رسول الله
 صلی الله علیه و سلم دین قایم ساختند و طلال ایتن او در حضور اکابر و علماء و جمیع خلایق همچو
 طعن در دین سبک و طعن در دین کفر است پس این سه دلیل است که بر ظاهر شده در قتل
 این شخص یعنی باعتبار آنچه بر سبکی ظاهر شده و الا مذموب شافع رحمة الله نیست که قبل ازین معلوم
 شد امر چهارم آنکه منقول است از علماء ما از مذموب ابوحنیفه رحمة الله نیست که هرگز کس
 خلافت ابوبکر و عمر را رضی الله عنهما انکار کند کافر است و بعضی از علماء مذموب ابوحنیفه مع
 حکایت خلافت آن کرده اند و صحیح نیست که کافر است و نه میگذرد کورست در کتاب سر و ح
 و در فتاویٰ ظهیر و در اصل محمد بن حسن رضی الله عنه و در فتاویٰ بدیعیه و او شیم
 کرده است را فاضل ابی کافر و غیر کافر و ذکر خلایق در طویل ایشان نیست و خلایق که در باب
 ایت ابوبکر رضی الله عنه که دریم و زعم نمودیم که صحیح نیست که کافر است و در محیط از محمد بن حسن رحمة
 نقل کرده که در نماز اقتدا کسی بر وفصل جایز نیست و گفت از برای آنکه منکر خلافت
 ابوبکر رضی الله عنه و حال آنکه صحاب کرام رضی الله عنهم اجماع بر خلافت او کرده اند و در خلاصه چنین میگوید
 که هر کس که منکر خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه است کافر است و در محیط باین عبارت
 منقول است که را فاضل اگر غلو دشت باشد خلافت ابوبکر را رضی الله عنه منکر باشد صلو
 خلف او جایز نیست و در مرغینانی چنین آورده است که مکروه است صلو عقیب صاحب
 بدعت و هوا و عقب را فاضل جایز نیست باز گفت حاصل کلام آنکه اگر هوای و می بمرتب است
 که آن کافر میشود و در نماز اقتدا کسی با و جایز نیست و الا جایز است اگر است
 و در شرح مختار چنین اختیار کرده که سب و بعضی بچه از صحاب رضی الله عنهم کفر نیست لیکن
 که نسبت است چرا که امیر المؤمنین علیه السلام شاتم خود را کفر نه کرده است عبارت فتاویٰ بدیعیه
 نیست هر کس منکر ایت ابوبکر است کافر است و بعضی گفته اند که شیع است و صحیح است
 که کافر است و همچنین حکم کسی که منکر خلافت عمر رضی الله عنه و اما اصحاب شافع مع فاضل حسین و نقل
 چنین آورده که هر کس که نسبت نبی صلو الله علیه و سلم علیه کند کافر است و هر کس که نسبت
 از صحاب کرام سابق است و اما آنکه کس نسبت نبی یا چنین کند در آن دو وجه است یکی

که هر کس که در حق یکی از اصحاب بگوید که ای ابن زبیر اگر ما در این اصحاب مسلمان ست قائل
 نزد بعضی از اصحاب او حد باید زد و یکی بوسطه حرمت صحابی و یکی بوسطه قذف با در او و اجرا
 و وحدت فضل صحابی ست بر دیگران چنانکه رسول صلی الله علیه و سلم فرمود من سببت
 اصحابی فاجلدوه و اگر ما در این صحابی کافره بوده باشد قائل را حد افرا بر نزد زیر که
 در حقیقت سبب صحابی کرده است و از اولاد صحابی اگر کسی زنده باشد با جراحه بر آن
 قائل قیام نماید و الا از مسلمانان هر کس که باین امر قیام نماید بر امام قبول کردن آن لازم
 زیر که حقوقی صحابه مثل حقوق دیگران نیست بوسطه فضل صحبت رسول صلی الله علیه و سلم
 و اگر امام خود بشنود و شهادت برین کند ولی قیام باین امر اوست و هر کس که سبب عائشه
 کند و آن دو قول ست یکی آنکه او را قبل ساند و قول ثانی مثل سبب سایر صحابه است
 او را حد فقر بر نزد متقال گفت من بقول اول قائم و در سبب کرد ابو صعب از امام مالک
 که گفت هر که سبب ائمه صلی الله علیه و سلم کند او را بر نزد ولی سخت که در ذاک شود
 و او را تشبیه نموده عیسای طویل کند تا آنکه از خاک توبه کند زیر که استخفاف در حق رسول صلی
 علیه و سلم کرده است و ابوالمظفر فتوے کرد و بنا بر سبب در حق کسی که رضی بنش که زنی
 را سوگند زو شب و بآن زن گفت که اگر تو دختر ابو بکر رضی باشی ترا در روز طلاق خواهم داد
 بنا بر سبب آن شخص بوسطه آنکه بے ادبی کرد در برین نوع نام بنت ابو بکر رضی و بهشام بن
 گفت از مالک رحمه الله علیه شنیدم که گفت هر کس که سبب ابو بکر و عمر کند او را مقتول سازند
 همچنین حکم کسی ست که سبب عائشه صدیقہ کند زیرا که خدا تعالی در باب قذف و سبب عائشه
 میفرماید **يَعْلَمُ اللَّهُ أَنَّ نَعُودَ وَالْمَشِدَّ ابْدًا اَتَكْتُمُ مَوَاسِينًا يَنْدَبُهُمُ اللَّهُ تَعَالَى**
 شما را از آنکه باز گردید مثل شیخین هرگز یعنی ما را کسی که زنده باشد اگر سبب شما را
 آورندگان انبی پس هر که سبب عائشه کند رضی الله عنها مخالفت قرآن مجید کرده و هر کس که
 مخالفت قرآن مجید کرد و حکم آن مثل ست و ابن حزم گفت بقول صحیح حجت جمعی که کفر شیعه و
 خوارج میکنند است که شیعه و خوارج تکفیر اعلام و شایر کبار صحابه بنمایند و کذب رسول صلعم
 میکنند و آنچه حزم فرموده است بدخول ایشان در بهشت و هر که کفر اعلام صحابه و تکذیب رسول
 کند کافر است این گفته صحیح است در شان کسی که بر ذنابتش شود که تکفیر اعلام صحابه کرده است
 قبل ازین مذکور شد که ائمه حنفیه تکفیر منکر خلافت ابو بکر و عمر بن مسعود میکنند و این سبب در غایت و
 غیر آن از کتب حنفیه و در اصل محمد بن حسن رحمه الله علیه مذکور است و ظاهر است که ایشان از
 امام خود ابوحنیفه رحمه الله علیه فر گرفته اند و ابوحنیفه اعلم بود از دیگران بحال بر وفض زیر که

ابو کوفه بود منبع رض و روفض کوفه است و روفض چند طائفه اند و کفر بعضی ازین طایفه
 و حبیست و تکفیر بعضی دیگر و حبیست پس هرگاه ابو حنیفه رحمه الله علیه حکم تکفیر که منکر امامت
 صدیق است رضی الله عنه میکند حکم تکفیر که لعن بر صدیق نمیکند نزد او اولی است الا
 آن بفرق یعنی اگر آنکه فرق میان کنکر انکار امامت و لعن کنس در آنکه سبب تکفیر منکر امامت
 صدیق نم مخالفت اجماع است بنا بر آنکه منکر حکم جمیع علیه فرست چنانچه نزد مومنین مشهور است
 و امامت صدیق اجماع شده بر آن از آن وقتی که عمر رض با وجیت کرد و تا خیر جیت بعضی صحابه
 صحت اجماع نمیکند بوجهی که بعضی از وجیت ایشان چند روزی تا خیر افتاد و در صحت امامت
 ابو بکر رض خلافتی نه داشتند و لهذا عطای که او میکرد می گرفتند و در امور محاکمه و مراجع تجاب
 او رضی الله عنه نمودند و وجیت و اجماع هر دو یک چیز نیست بلکه وجیت چیز است و اجماع چیز
 دیگر و از وجود احدی با وجود دیگر نمی آید و عدم احدی با عدم دیگر لازم نمی آید پس
 درین تفرقه تامل و توهم آنرا که بسیار از مردم درین باب غلط کرده اند اگر گوی که شرط کفر
 انکار امر جمیع علیه است که معلوم شده باشد بالضرورة بودن آن از دین گوئیم خلافت صدیق
 رضی الله عنه چیست زیر که وجیت اصحاب ثابت شده است بتواتر که مستتر شده است
 بعد ضرورت پس خلافت مذکوره همچون جمیع علیه است که بعلم ضروری معلوم شده است و هیچ
 شک در آن نیست که در ایام صدیق رضی الله عنه پس ازین روفض نبود و همچنین در ایام عمر و عثمان
 رضی الله عنهما ازین جماعت گم نبود و بعد از آن حادث شده اند پس مقایسه ایشان درینکار
 بعد از اجماع معلوم حادث شده باشد و جواب ازین آنکه اطلاق خلافت از وقت قلع حادث
 است و حکم شرعی نیست و منکر ضروری وقتی کهافرست که این ضروری حکم شرعی بوده باشد
 مثل صلوة و حج بوجهی که منکر مذکور کذب رسول الله صلی الله علیه و سلم خلافت خلافت مذکوره
 اگر آنکه گویند که باین خلافت نیز احکام شرعی متعلق است مثل وجوب اطاعت مثل وجوب انقیاد و
 ائصال آن قبل ازین از قاضی حین و در وجه مذکور ساختیم در باب سبب تخمین و تخمین دیگر و بعد از آن
 و در وجه حکم کفر بود و منافات ندارد و این حکم با حکم جزم او در موضع دیگر نفی شخص که سبب
 کننده صحاب کرام باشد و بقول ابن حنیف و غیر او که روایت کرده اند از شافعی رحمه الله
 حکم نفی این دو مسئله است حکم ایشان نفی و در مجر دست یکی از احادیث صحابه و صحابه ایشان
 و حکم کفر مخصوص است بشتیخین و تخمین رضی الله عنهم و چون این سبب باشد و غلط
 است از سبب یکی از صحابه بنابرین وجهی که ساخته اند در آن حکم کفر و اما در باب
 که تکفیر ابو بکر رض و مانند او کند که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرموده است بآنکه ایشان در حقیقت

منه من غیر
 در فقه ازین
 مورد
 بعد از آن
 عذر از آن
 عذر از آن
 عذر از آن

اصحاب شافعی رحمه الله علیه در آن تکلم کرده اند و صنف گوید آنچه برایم حکم کفر است جز بادرین
مسئله تا موافق باشد با حکم سابق آنچه از امام احمد رحمه الله قبل ازین روایت کردم که گفت هر کسی
که طعن در خلافت عثمان کند طعن جمیع مهاجر و انصار کرده است و وی در نقول صادق است
زیر که عمر بن الخطاب خلافت را شوروی ساخت میان شش کس عثمان و علی و عبد الرحمن بن عوف
و طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص ایشان حق خود نگذاشتند یعنی اودت خلافت نداشتند و عبد
الرحمان بن عوف و نه نفر نیز ازاده نداشتند که خود فحیل بن امر خلافت کرده بلکه میخواست که بیت
با عثمان یا بر علی التقریر کند لیکن بواسطه دین خود و خطیاط تمام مرعیه شده و تنه بنابر وزیران امر را
موقوف و پشت ادخواب نکرد و بر جمیع مهاجر و انصار گردیده مشورت نمود که از عثمان حضرت
علی رضی الله عنه را که یک مقدم دارد و قرای جمیع اصحاب رجال و نساء ایشان فرود آورد
و جماعتی جامع اعتبار بن تلقین شدند که عثمان بفرامقدم دارند و اجماع بر بعیت او کردند بنابرین
عبد الرحمن بن عوف و عثمان که چون بعیت عثمان از جماع قطع جمیع مهاجر و انصار رضی الله عنه
نزد نه است و چنانکه است که شتم عثمان بظلم کفریت و باطن کفریت زیر که تذبذب مهاجر
و انصار می شود و از یک کلام امام احمد صلی الله علیه و آله کفریات صحابی معلوم میشود و بجلالت قول بعضی
علماء مذنب او چنانچه قبل ازین گفتیم و خلاصه سخن آنست که سب ابوبکر بکفریت نزد ابو حنیفه حرم
و بر یک وجه نزد ایشان یعنی شافعی رحمه الله مشهور است و مالک رحمه الله است که موجب جلد
بیشتر کفریت لیکن قبل ازین روایت از مذکور ساختیم در آنکه حکم کفر خارج کرده است پس
این مسئله نزد او و و حال دارد اگر سب کننده مختار است کند و بکفر اصحاب کند کافریت
اگر بکفر کند کافریت و بنابرین کافریت آن شخص انقضی که قبل ازین مذکور ساختیم نزد مالک
ابو حنیفه رحمه الله و یک وجه شافعی رحمه الله نزدیک است نزد احمد رحمه الله و بواسطه آنکه شتم
عثمان رضی الله عنه که شتم بن خطیب جمیع مهاجر و انصار شده و کفر این شخص مذکور کفر رده است
زیر که قبل از آنکه این قول از و صادر شد حکم او حکم مسلمانان بود و بصدور نقول از و مرتد
شد و مرتد را امر توبه باید کرد اگر توبه کند فیها و الا و را باید کشت و چون او را امر توبه کردند توبه
نکرد پس قتل و بنابر جمیع علمای بود بواسطه آنکه جمیع از علماء که سب صحابه را نکفر میکنند این حکم
عام نمیدانند مگر آنکه در حق کسی که بکفر اصحاب رضی الله عنهم کند و یک وجه از شافعی رحمه الله که
بر حکم لائق اقتضای کرده است آن نیز وقتی است که سب آنها از و صادر شود اما اگر بکفر صحابه
گبار کند او را کافر میدانند مطلقا همچنین امام احمد گفته است که من از حکم قبل متبرسم تریدن
او وقتی است که غیر سب از و صادر نشود و آنچه ازین سخن مذکور صادر شد عظیم از سب است

م رضى الله عنه جميع ما طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص

کلمه کفر است و سب صحابه را کفر است

و انما سب عثمان بن عفان

و قبل ازین مذکور شد که طحاوی در عقیده خود آورده که بغض صحابه بسم کفرست و قتال دارد که بر
مجموع صحابه حمل کنند و احتمال دارد که بر هر یک اصحاب فردا عمل کنند و قتیکه صحابه را در
دار و از حیث صحبت رسول الله صلی الله علیه و سلم و اما آنکه حجر و بغض صحابه بکفر بوده باشد محتاج
ست بسبب و این شخص رضی و مثال آن که بغض شکنین و عثمان رفت دارند نه از جهت صحبت
رسول صلی الله علیه و سلم است چرا که ایشان امیر المؤمنین علی و حنین و غیر ایشان از انجیم دوست
میداشتند بلکه سبب اینها بغض و هوای نفس و عداوت است آنکه بواسطه جمل دارند که عقدا کرده اند
که خلفای ثلاثه رضی الله عنهم در حق اهل بیت ظلم کرده اند بر نظام اهل بیت که اگر ایشان بر سبب قتل
و کفر صحابه و انکار امری که اجماع بر آن شده باشد نکلند تکفیر نمایند از هر چه از هر و اله
بر قتل این شخص آنکه ممکن است که متمسک شویم در قتل و باین دلیل در مقامی که این شخص قتل
شده و امری که از و صادر شده باشد شک ایضا رسول صلی الله علیه و سلم کرده و رسول
صلی الله علیه و سلم فرموده در حق کسی که او را صلی الله علیه و سلم اندا کرده است من یکجمله حد
گیت که کفایت کند شش شمن مرا که از من انکار کند خالد بن ولید گفت یا رسول الله من شمر
کفایت کنم بعد از آن رسول الله صلی الله علیه و سلم خالد را فرستاد و آن شخص را بقتل رسانید لیکن
قبل ازین مذکور شد که هر ایدام موجب قتل نمیشود و الا حکم قتل عام میشود و در جمیع معاصی زیرا که هر
معصیت که از دست ما و غیر ما میشود و یا با کسی رسول الله صلی الله علیه و سلم میرسد قال الله
ان ذلکم کان یؤذی الیه فیستجی منکم و الله لایستجی من الحق الا لیه
برستی که این نشستن شما بعد از طعام میرساند بنی را صلی الله علیه و سلم و شرم میکند از شما که بگوید
بیرون روید پس باین دلیل معلوم شد که هر ایدام موجب قتل نیست یا آنکه این شخص مذکور بر عزم
نصرت اهل بیت بوده است بنا بر این عزم و قصد ایضا رسول الله صلی الله علیه و سلم نه کرده است
خواهد بود یعنی پس باین دلیل واضح نموده باشد بر قتل و اما مذمت و قذف عاشره رضی الله
عنه موجب قتل است از برای آنکه قرآن شایسته برادره و یاکی او بر قذف و تکذیب
قرآن کفرست و یا از برای آنکه هم فرارش رسول الله صلی الله علیه و سلم بود و هم قذف و در
حق گیر فرارش رسول الله صلی الله علیه و سلم تحقیق رسول الله صلی الله علیه و سلم کفرست و اما
مذمت و اقرار در شان بقیه اهل بیت نمونین بنا بر دلیل اول که بیان کردیم کفر نیست
و بنا برین دلیل ثانی که تحقیق رسول صلی الله علیه و سلم کفرست و انقیاد اگر چه است
نزد بعضی مالکیه سوال پس چرا رسول الله صلی الله علیه و سلم کفرست که قذف عاشره بر عزم
کرده بودند بکشتن جواب بواسطه آنکه این قذف ایشان بکن از نزول آیات قرآنی

بود و در باب برات عاقلانه صدقہ بنی مومنین مذکور شد قرآن بود که موجب قتل بود از برای
 آنکه این حکمی بود که نازل شد بعد از نزول آیت برات و بنا برین حکم آن را قبل از محطوف نداشت
 و امر قتل نفرمود و امر شش ازین امور که قبل ازین حدیث مذکور شد که رسول صلی اللہ علیہ و
 فرمود که سب اصحاب من نکنید و گویک ایشان از مومنین دارد و مرد مومنین دہشتہ است و هر کس
 ایادی ایشان کند مرا اندازے کہ وہ است و این حکم جمیع صحابہ است لیکن درجات و مرتبہ بعضی
 از صحابہ زیادہ است از بعضی دیگر پس حکم ایشان درین باب تفاوت درجات و مرتبہ است و
 جو مرتبہ بارہ میشود و زیادہ تر گویک یا بتعلق گیر و بنا برین اگر کسی صدیق رضی اللہ عنہ کند قصاص
 بجلد نیکینیم چنانچہ در غیر او قصاص میکنیم بر آن زیرا کہ این جلد بجز حق صحبت است و ہر گاہ کہ صحبت
 امور دیگر منظم شود کہ بمقتضای تعظیم و احترام بودہ باشد مثل نصرت دین و اتفاق بر مسلمان
 و آنچه مراد حاصل شد از فتوح بلاد و خلافت رسول صلی اللہ علیہ وسلم و غیر ذلک ہر یک ازین
 امور مقتضی زیادہ تر حق است و آن موجب یادہ عقوبت کسی میشود کہ بروی رضی اللہ عنہ و غیر
 کند و این نہ بوسطہ حکم محدودی است کہ بعد از رسول صلی اللہ علیہ وسلم شدہ بلکہ ازین است
 کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم احکام ہر شے و ع ساخت و با سبب آن موقوف بہ عاقلانہ گردانیدہ
 تا نتیجہ آن سبب گردد کہ مرتبہ امید ازیم و ہر حکمی را بنیب آن حکم معلوم است کہ صدق
 در ایام حیات صطفی حق سبق بہ اسلام و تصدیق رسول صلی اللہ علیہ وسلم و قیام باین امور و در راہ
 خدیتعالی و محبت التامہ و اتفاق عظیم در نہایت وسع و مکان بر رسول صلی اللہ علیہ وسلم و
 اصحاب او و نصرت تامہ و غیر این از خطایل جمید کہ درین کتاب و غیر ازین کتب مذکور است
 و شہادت بعد از رسول صلی اللہ علیہ وسلم بر آن خصوصیات و فضائل دیگر مرتب و مؤید شد مثل تصدیق
 امر خلافت کہ یکس از ہمت نمیدرسد کہ بآن امر قیام نماید بعد از رسول صلی اللہ علیہ وسلم مثل
 مقاتلہ و اہل ردت و مانعین از کوفہ و شجاعتی کہ درین باب از رضی اللہ عنہ صادر شد
 کہ احدی درین باب و امر او پیروی نتوانست نمود کہ بآن امر خطیر اقدام نماید و ہر یک ازین حقوق
 و خصوصیات مذکورہ حرمت و تعظیم اورا زیادہ میکرد و اندونیز گویک بر و دلیرے ولی باکی
 کند مستحق زیادہ تر عذاب نکال میکرد و چون صدیق اکبر نعم و مرتبہ عالی و مقام شہیدی است
 ازین دوزنیت کہ ہر کس کہ سب او کند طعن و ردین کند و کردہ باشد پس مستحق قتل شود
 چنانچہ گذشت و حال آنکہ خدی تبارک و تعالی بسبب قتل یحیی بن زکریا علیہ السلام مقتدا و
 ہزار کس را مقتول ساخت بعضی از علمای گفتہ اند کہ در بیت ہر پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم سلام ہر بار
 این مقدار است کہ خدیتعالی وحی فرستاد و پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم کہ بسبب قتل یحیی

بن زکریا علیهما السلام هتتا و نه ار کس را کشته و سبب قتل امام جنین پسر دختر تور رضی الله عنهما
هم هتتا و نه ار کس را خواهم کشت و چنین خدمت عالی الهی و حرمت صدیق رضی الله عنه
فرموده باین که بسیار از رو فضل و فضیلت و رسوا گردانید لعنهم الله الذین اخذاهم الله
بقتل هذا الرافضه و اگر از قتل این رافضی عفو میفرمود کار را بجا نداشت بالا میگفت و موجب
فساد میشد صاحب ابو حنیفه رحمه الله تعالی گفت که تعزیر قبل جائز نیست و حال آنکه دلیری و جرأت
این شخص رافضی در مقام عالی که مقام صدیقین و خلفاء الراشدين درست قویترین سبالی است
که موجب تعزیر میشود و کردار ابو یوسف رحمه الله تعالی جائز نیست یعنی معلوم شد که قتل این شخص رافضی
صحیح است و هیچ اعتراض نیست بنابر مذنب الکی حکم قبل و کرده چنانچه گذشت و چنین حق و صحیح
ست بنابر مذنب ابو حنیفه رحمه الله تعالی و بگوید شافعی رحمه الله تعالی و چنین بنابر مذنب
و چون که مذکور شد مصنف گوید تدبیر و تامل کن درین واقعه و در اینجا باین تقریب بیان کردم از کلام علما
زیر آنکه مشامت بر احکام مهمیه فوائده کثیره که واقع میشود که این احکام و فوائد در یک کتاب
جمع شده باشد باین طریق که من جمع کرده ام و واضح ساختم بلاطعن فی سبب و تعصب و عیب و در
کتاب من لقلب با احکام و در قواطع اسلام است مذکور ساختم چیزهای را که توضیح آنچه در آنها
کلام سبکی علیه الرحمة گفته ام و میکند چیزی که منقوع شود و بقبول او در اختیار آنچه موافق با قوام
مذنب امنیت بیان آن از کتاب مذکور طلب کن پس بدستی که بحکام این باب در باب کفر است
کتابی علیه مفصلا ذکر مسائل و احکام آن در مذنب اربعه کرده باشد نیافته ام که تصنیف کرده
باشد و من درین مولف عدیم النظیر نزد کسی که سالم باشد از حد و عناد و تنقیح جمیع مسائل
که متعلق باین باب است با کلام هر یک ازین مسائل که حد و ریان شرح شده کرده ام منتفع
خدا تعالی ما را باین مدام و ستیام دارد و برانفضل و کرم خود افتخار دقت کدیم الرحیم
باب دوم در اینجا از روایات اکابر اهل بیت که وارد شده از فرید
تثبات شیخیان سقا و در آنچه روایت از اکابر اهل بیت رضی الله عنهم و روح ابو بکر صدیق
و عمر رضی الله عنهما معلوم میشود و برات و پاکی ایشان آنچه زعم کرده اند شیعه و روایات که علی
الرضی الله عنه خلافت خود بعد از رسول صلی الله علیه و سلم میدادند لیکن تقیه کرده ظاهر نیست
باطلت زیرا که تامل کن که در جواب الی صبره ابن الکواکب بن عباد چه فرمود و کرم الله
و چه چنانچه گذشت و باز روایت دار قطنی از ابو حنیفه رضی الله عنهم نفهم آورده تامل کن که گفته
چون بعد از آدم از امام باقر رضی الله عنه از حال ابو بکر و عمر فرما سوال کردم امام باقر
فرمود که رحمت خدا بر ابو بکر و عمر فرما و ابو حنیفه نگاه گفت و در عراق چنین میگویند که تو

از تو از ایشان بری شدی فرمود معاذ الله کذبوا و سب الکعبه پناه بخدای میگیرم که
 از ایشان تبرکتم دروغ میگویند پیر و دروگارا کعبه سب کنند است از گاه امام جعفر صادق نم زد که
 تزییج ام کلثوم که از فاطمه رضی الله عنها بود با عمر بن عمر بن نفیله گفت ای ابو
 حنیفه لولم یکن اهلا طه ما ذوجه ایها ابو حنیفه گفت اگر اینک را بابل عراق بنویسی
 خوب است اما در جواب فرمود و لا یطیعونی بالکعبه بنو شستن من طاعت شما نیست که در و چنان
 گزشت در نزول آیت امنوا ولیکم الله و رسول الله و حق علی کرم الله وجهه متافان آن
 نیست که شامل غیر او نباشد زیرا که حسن بصری که جلالت و امامت او در میان مفسرین ظاهر است
 برین رفته است این آیت عام در میان جمیع مومنان و موافق این معنی است آنچه در و است
 از حضرت امیر المومنین محمد باقر رضی الله عنه که از و سوال کردند که این آیت در شان حضرت
 امیر المومنین علی است که نازل شده یا در شان غیر او فرمود حضرت علی از جمله مومنان است
 و بعضی از مفسرین را قوی است درین که مراد به الذین امنوا الیه این السلام و صحابا و است
 و بعضی دیگر ایشان قوی دارند که مراد عباد این صامت است که نیز ازلی حجت از همه
 سوگند آن خود از پیرو و و عکرمه سب که حافظ علوم و مولای ترجمان قرآن عبد الله بن عباس
 بود گفت که این آیت نازل شده است در شان ابوبکر صدیق رضی الله عنه پس و نحو
 اجماع که درین باب کرده اند باطلست و دلیل دیگر بر آنکه ولی معنی ناصر است است که اگر
 محل کتب بر ایشان نازل کن و فهم در و است که و در قطع از لفظ لقلب محض و لقلب او محض
 آن بود که او اول کسی بود که فرزندی امام حسن و امام حسین را جمع نمود و او شیخ نبی هاشم
 و نیز رگ ایشان بود و در زمان خود و لقب پسر او نفس از آیه بود و بنا بر آنکه از پیغمبرین و کبار
 بنی هاشم بود و در زمان آنکه و در مدینه مردم با و جمعیت کردند و منصوب خلیفه که یکس از خلفا
 عباسیه بود این خبر شماع نموده لشکرهای فرستاد بعد از مقتال بسیار او را مقتول
 ساختند و حاصل کلام آنکه کسی از عبد الله محض سوال کرد که تو مسح بر خفین میکنی یا نه عبد الله
 داد که امسح فقد مسح عمر تو مسح کن چرا که عمر بن عمر بر خفین کرد و از آن شخص گفت که
 سوال من نیست که مسح میکنی یا نه عبد الله گفت ذلك اخبرک عن عمر بن عمر آن خبر میکنم ترا از
 رای عمر بن و تسالنی عن رای فی عمر خیر منی و ملا و کلا دض مثل این سوال شکل ترا
 زیاده گردانیده من ترا از رای عمر بن خبر میکنم تو از رای من سوال میکنی و حال آنکه عمر بن
 از من تبر بود و مقداری پیری زمین نه مثل من بود و بعد از آن شخص گفت که تو این سخن
 بر سبیل تقیه میگوئی فقال عبد الله رضوان الله علیه حق بین القبر و المنبر اللهم

هَذَا اقُولُ فِي السُّرِّ الْعَلَانِيَةِ فَلَا تَسْمَعْ قَوْلَ أَحَدٍ بَعْدِي أَشْرَقَ قَالَ صَاحِبُ هَذَا الدَّعْوَى
يَنْتَهَمُ أَنْ عَلَيَّا كَانَ مَقْصُومًا وَأَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَمَرَهُ بِأَمْرٍ فَلَمْ يَنْفُذْهُ
فَكَفَى بِهِ هَذَا أَزْوَاجًا مَنْقُضَةً وَنَقْصًا نَالَهُ كُفْتُ مَا دَرِيَّانَ قَبْرٍ وَمِنْهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَاضِرٌ بِمَدِينَةِ الْيَوْمِ إِذْ لَمْ يَكُنْ مِنْ أَهْلِ الْخَنْزِ مَخْلُوسًا
لَوْ كُنْ مَكْنِيسًا لَمْ يَكُنْ كَيْتًا أَنْكَرَ زَعْمُ كُنْزٍ كَهْوَ حَضْرَتِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي تَالِبٍ وَرَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَوْ رَأَى
بِأَمْرٍ أَمْرًا سَانَتْ وَتَوَلَّيْتُ أَنَّ أَمْرَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَافِذٌ سَاوٍ وَكَرَّ كَسِيٌّ دَرَاوُكُ مَالِدٍ وَجِوْ
أَيْنَ زَعْمُ كُنْزٍ كَهْوَ حَضْرَتِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي تَالِبٍ وَرَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَوْ رَأَى
عَرْنُ لَكَبٍ وَنِزَارُ قَطْنِي رُوَيْتُ كَرْدَهَ زَعْمُ عَبْدِ اللَّهِ مَذْكُورُ كَرْدُ قَلْبٍ بِزَاكِيَّةٍ بُوْدُ كَرْدُ أَوْ رَأَى حَالِ
أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا سَوَالُ كَرْدُ كُفْتُ عِنْدَ أَفْضَلٍ مِنْ عِلْمِي نَزْدُ مِنْ أَيْشَانَ بَهْرَانَا زَاكِيَّةً
وَرُوَيْتُ كَرْدُ وَرَأَى قَطْنِي نِزَارُ أَمَامِ الْحَجَّاجِ وَالْأَنْسَ مَحْمُودُ بَقَرْمُ كُفْتُ أَجْمَعُ بِنُفَاحَةِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ
أَجْمَاعُ كَرْدَهَ أَنْدُ فَرَزْدَانِ فَاطِمَةَ بَرَّانِ كَنِكَوْتَرِيْنَ قَوْلِي وَرَحْمَتُ شَيْخِيْنَ كَيْفَتُهُ بَاشْتُ وَبَقِيَارُ وَرُوَيْتُ كَرْدُ
وَرَأَى قَطْنِي أَنْ حَضْرَتِ أَمَامِ الْمُتَّقِيْنَ وَالصَّادِقِيْنَ جَعْفَرَ الصَّادِقَ وَأَوَّازِيْدُ رُخْوَدُ أَمَامِ مَحْمُودُ بَقَرْمُ كُفْتُ كَرْدُ
نَزْدُ وَرَأَى وَحَضْرَتِ أَمَامِ زَيْنِ الْعَابِدِيْنَ ابْنَ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ أَمَامِ حُسَيْنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنْدُ كُفْتُ خَبْرُهُ
مَرَّ أَنْ حَالِ وَشَانَ أَبُو بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ كُفْتُ أَنْ حَالِ صَدِيقِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ سَوَالُ الْمَكِينَةِ ابْنِ خَفَرٍ كُفْتُ تَوْصِيْقُ بِيْكَوْنِيْ
أَبُو بَكْرٍ رَأَى أَنْكَاهُ سُلْطَانِ الْعَابِدِيْنَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ كُفْتُ نَكَلْتُكَ أَمَلُكَ قَدْ سَمَاءُ حَمْدُ بَقَرْمُ رَضِيَ اللَّهُ
عَنْهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَالْمُهَاجِرِيْنَ وَلَا أَنْصَادُ وَمَنْ لَمْ يَسْتَمِدْ حَمْدًا يَقْضِيْ فَلَاحْصَادُ ۴۵
عَرَفَ حَجَلُ قَوْلُهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ أَذْهَبَ فَاحْبِ ابَا بَكْرٍ وَعَمَلُ مَا دَرُوْ بَقَرْمُ زَنْدُ شَوْقُ وَرَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ
نَامُ أَوْ كَرْدَهَ أَمَامِ بَكْرٍ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَجَمِيْعُ مَهَاجِرَانِ وَنَهْصَارُ صَدِيقِ نَامُ أَوْ كَرْدَهَ أَنْدُ
وَسَرُ كَسِيٍّ كَرْدُ أَبُو بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَوْلُ أَوْ رَأَى خَدِيعَةَ عَالِيٍّ وَرَوِيَا وَأَخْرَجَتْ تَصْدِيْقُ خَوْدَا كَرْدُ وَرَوِيْدُ
وَرَأَى ابَا بَكْرٍ صَدِيقِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ رُوَيْتُ كَرْدُ وَرَأَى خَدِيعَةَ عَالِيٍّ وَرَوِيَا وَأَخْرَجَتْ تَصْدِيْقُ خَوْدَا كَرْدُ وَرَوِيْدُ
أَمَامِ مَحْمُودُ بَقَرْمُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ سَوَالُ بَقَرْمُ كُفْتُ بِهَ قَدْ حَلَّى أَبُو بَكْرٍ الصَّدِيقِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ سَوَالُ كُفْتُ
وَقَوْلُ كَرْدُ الصَّدِيقِ قَالَ نَعَمْ هُوَ الصَّدِيقُ نَعَمْ الصَّدِيقُ نَعَمْ الصَّدِيقُ نَعَمْ الصَّدِيقُ نَعَمْ الصَّدِيقُ نَعَمْ
يَقُولُ الصَّدِيقُ فَلَا حَمْدُ اللَّهُ قَوْلُهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ رَحْمَتُ كَنِكَوْتَرِيْنَ كُفْتُ كَرْدُ أَنْدُ كُفْتُ كَرْدُ
سَيِّفُ خَوْدَا حَلِيَّةٍ كَرْدَهَ بُوْدُ وَرَأَى كُفْتُ كَرْدُ كُفْتُ كَرْدُ كُفْتُ كَرْدُ كُفْتُ كَرْدُ كُفْتُ كَرْدُ كُفْتُ كَرْدُ
وَسَرُ كَسِيٍّ صَدِيقِ أَوْ رَأَى خَدِيعَةَ عَالِيٍّ قَوْلُ أَوْ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ خَوْدَا كَرْدُ وَرَوِيَا وَأَخْرَجَتْ تَصْدِيْقُ خَوْدَا كَرْدُ وَرَوِيْدُ
ابْنِ جَوْنِيْ رَأَى كَنِكَوْتَرِيْنَ صَفْوَةَ الصَّفْوَةِ رُوَيْتُ كَرْدُ وَرَأَى كَرْدُ وَرَأَى كَرْدُ وَرَأَى كَرْدُ وَرَأَى كَرْدُ
بَقُولُ كَرْدَهَ كُفْتُ كَرْدُ نَعَمْ الصَّدِيقُ نَعَمْ الصَّدِيقُ نَعَمْ الصَّدِيقُ نَعَمْ الصَّدِيقُ نَعَمْ الصَّدِيقُ نَعَمْ الصَّدِيقُ نَعَمْ
بَقُولُ كَرْدَهَ كُفْتُ كَرْدُ نَعَمْ الصَّدِيقُ نَعَمْ الصَّدِيقُ نَعَمْ الصَّدِيقُ نَعَمْ الصَّدِيقُ نَعَمْ الصَّدِيقُ نَعَمْ الصَّدِيقُ نَعَمْ

از زید رضی الله عنه که فرمود و انطلقت الخواصر فبرحت من دون ابی بکر و عمر فسلم
یستطیعون یقولوا فیدنا شیئا فانطلقتم انتم فظفرتهم ای وثقتهم فوق ذلک فبرحت
منهما فمن بقی فوالله ما بقی احد الا بکر کنت هم هتة خواجه رقتند و از یک که غیر ابوبکر و عمر رضی
رضی الله عنهما بود بر می شدند و متطاعت آن نهشتند خواجه که در حق این دو کس هیچ سبک بر گویند
پیشتر ای رفیق فقیه و بالاتر جمید و ستید شما فزون تر از من ترشخین پس بیزار شدند و شما از آن
هر دو پس گیت که باقی ماند از من شما بخدی سو گند که شما ماند که شما از ویزار شدند و دست که حافظ
نگو رو این عا که از سالم ابن ابی جعد که با محمد بن حنفیه یغ گفت که ابوبکر صدیق رضی الله عنهما قوم من
باسلام در آمد و گفت لا اکتفم بس سجد و لیل نام او بلند گشت و سابق بر من شد حتی آنکه سجد و دیگر را ذکر
نمیکنند غیر ابوبکر گفت لا ندکان افضلهم اسلاما حین اسلم حتی لحق ابوبکر
بدرت بر اس که افضل بود از جمیع صحاب آن زمان که باسلام در آمد حتی هر دو کار خود رسید
رویت کرد و از قطعی از سالم ابن ابی حفصه این عالم اگر چه شیعه بود لیکن ثقه بود که گفت حضرت امام العقیلا
امام الحرجی الانس ابو جعفر محمد باقر بن محمد بن علی را و امام الصادقین جعفر الصادق بن امام الحرجی الانس محمد
باقر رضی الله عنهما از حال شیخین رضی الله عنهما سوال کردم ایشان هر دو گفتند یا سالم تو همان
و ابراء من عدد و همانها ما کانا اصاحی هکذا ای سالم بدوشی و یاری خود را غیر شیخین را
و از و شندان ایشان بری ویزار شو که ایشان هر دو امام و راه نامی حق بودند و دست کرد
و از قطعی نیز از سالم که گفت و دخل شدم بر حضرت امام ابو جعفر یعنی محمد باقر رضی الله عنهما و در روایتی بر امام
المتقین فی الصادقین جعفر الصادق بن امام الحرجی الانس محمد باقر رضی الله عنهما نگاه گفت اللهم انی
اتولی ابابکر و عمر واجههما اللهم انکان فی نفسی غیر هذا فلا نکلتنی شفاعتهما
محمد یوم القیامة بار خدا یا فر اگر فتم ابوبکر و عمر را بدستی خود و دست میدارم ایشان را
و اگر در نفس من غیر این بوده باشد شفاعت محمد صلی الله علیه و سلم من نرسید باشد در روایت
قیامت را وی گوید و منستم که بنا بر هیئت و شفقت این سخن بر من فرمود و با عثر دیگر بنویسد و
از زبان را وی که گفت یا امام المتقین و الصادقین جعفر بن محمد رضی الله عنهما داخل شدم
در حالتیکه مرخص بود فقال حب ابابکر و عمر و توکلما اللهم انکان فی نفسی غیر
هذا فلا نکلتنی شفاعتهما محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم ایضا روایت
کرد و از قطعی از وی که امام المتقین و الصادقین جعفر الصادق باسن گفت یا سالم التمس
الرجل حذاه و ابوبکر حذاه لانا لکن شفاعتهما محمد ان لکن اتولیتهما و ابراء
عن عدد و همانها ای سالم ایام و دم سب جد خود میکنند ابوبکر رضی الله عنهما دست شفاعت محمد رسول

جعل الله عليهما من نرسه اگر من ایشان را نبخشت و دوستی نفرمایم و اگر از دشمن ایشان برجو
و نیز از نیشم ایضا رویت کرد و از طغنی از حضرت امام الصادقین جعفر صادق که با و گفت فلانی
زعم کرد که تو نیز از منی هستی ابو بکر و عمر رضی الله عنهما نگاه فرمود بدی الله من فلان الحی
لا رجوان ینفعنی الله تقرانی من ابی بکر و لقد مرضت فاوصیت لی خالی عبد
الرحمن بن القاسم بن محمد بن ابی بکر نیز ارباشد الله تعالی از فلان هر آینه میباید
اینکه نفع دهد خدا تعالی مرا تقریب است از ابو بکر و بدرستی که وقتی بیمار شدم و وصیت کردیم به
حال خود عبد الرحمن قاسم بن محمد بن ابی بکر یعنی او را وصیت خود ساختم روایت کرد ابو جعفر
و حافظ عمر ابن شیبہ از کثیر که گفت با ابو جعفر محمد بن باقر بن علی رضی الله عنهما گفتم خبر ده
مرا از آنکه ابو بکر و عمر در حق شما چیزی ظلم فرمود فقال و منذک القدان علی عبد الله لیکون
للعالیین نذیر ما ظلمنا من حقنا ما یؤن حبه خردل سو گند آن کسی که قرآن نازل
گردیده بر بنده خود تا اهل عالم را بیم کند باشد که ظلم نکند و ندانسان با از حق ما چیزی
که بوزن دانه خردل بوده باشد نگاه من گفتم خدا تعالی مرا فدای تو کند پس ایشان تو را
کنم و دوست دارم ایشان را فرمود نعم یا کثیر تو لهما فی الدنیا و الاخره قال و
جعل یصلق عنق نفسه و یقول ما اصابک فبعنقی هذا ثم قال بری
و رسولی من الغیرة بن سعد و بیان فائما کذا باعلینا اهل البیت علی یا کثیر
آن دو دستدار ایشان ایشان در دنیا و آخرت را وی گفت که امام ابو الصادقین جعفر محمد
باقر رضی الله عنهما دست بگردن خود سخت زد و گفت هر چیزی که تو برسد و دوستی ایشان
رسد باز گفت نیز اشد و خدا تعالی از غیره بن سعد و بیان که ایشان دروغ بسته اند
با کمال بیت حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم اند و ایضا رویت کرد و از طغنی از بیت
بن میرفتی که گفت با ابو جعفر محمد باقر رضی الله عنهما گفتم چه میگوی در حق ابو بکر و عمر رضی الله عنهما
والله انی لانتی کهما و استغف لهما و ما ادرکت احدا من اهل البیت الا و هو یقول
هما بخدا سو گند که من ایشان را نبخشت و محبت فرما رفتم ایضا رویت کرد و از طغنی از شافعی
از جعفر بن ابی طالب و کثیر ابو بکر خیر خلیفه و ارجمند لنا و لعنا علینا و فی روایت
فما ولینا احدا من الناس مثله و فی روایت فماد اینا فقط کان خیرا منه و الی امر
خود ساختم ابو بکر را که بهترین خلیفه بود از براس ما و هر بان و متفق تر بود بر ما و در یک
آنکه سبک خراشت مثل آنکه در روایتی دیگر آنکه ندیم هرگز که بهتر از او بوده باشد و ایضا
روایت کرد و از طغنی از ابو جعفر محمد باقر رضی الله عنهما که با و گفتند که فلان نقل میکنند از علی بن الحسین سفر

در طلب آسودن ایشان میگویم و حکایت نموده ام از اهل بیت که آنکه در ایشان را بدست می آید از آنست

اگر گفت و نزع عذابی صد و دهم من غل در شان ابو بکر و عمر رضی و حضرت امیر المومنین علی رضی
 نازل شده ابو جعفر باقر محمد رضی گفت والله انھا الفهم انزلت قبیل قاسی غل هو بخدا
 سوگند که این آیت در شان ایشان نازل شده پس گیت که در شان او نازل شود غیر
 ایشان باز از جعفر بن باقر رضی الله عنهما پرسیدند که این چغل است یعنی چه کینه است که خدا تعالی
 از سینه ما س ایشان بیرون کرده فرمود غل الجاهلیة ان بنی تیم و بنی عک و بنی هاشم کان
 بینهم شیء فی الجاهلیة فلما اسلم هو کلاً القوم تحابوا فاخذ ابو بکر الخاصرة فجعل علی
 یسحن یدیه و یکمد بها خاصرة الی بکر فنزلت هذا الاية فیهم مکیه جاهلیت
 است که در میان بنی تیم و بنی عدی و بنی هاشم در ایام جاهلیت چیزی کینه بود و چون این قیدی را در
 اسلام در آمدند یک دیگر را دوست میداشتند و در رویت دیگر است که از ابو جعفر پرسیدم از
 حال ابو بکر و عمر رضی گفت من شک فیما فقد شک فی السنة بر که شک و ریب کند در شان
 ایشان تحقیق شک ریب کرده است و در سنت و بعد از آن اینچنین را ذکر کرد که میان این
 قبایل خصومتی بود و چون باسلام در آمدند دوست میداشتند یک دیگر را و خدا تعالی آن خصومت
 و کینه از دلها س ایشان نزع فرمود حتی آنکه ابو بکر صدیق رضی و جع کرد داشت و حضرت علی رضی
 خود را گرم کرد و بوضع کرد و در داشت الی بعد از آن آیت نازل شد و رویت کرد و در قطنی از
 حضرت علی گرم الله وجهه که فرمود و نه الاية نزلت فی هذا البطون الشاة نذ بنی تیم و عک
 و بنی هاشم ایضا رویت کرد و در قطنی از ابو جعفر محمد باقر رضی که از سوال کردند که از اهل بیت
 هیچکس است ابو بکر و عمر کرده است فرمود معاذ الله بل یتولونها و یتغفرون لها و یتوبون
 علیها پناه بخدا ازین حکایت که گفتی بلکه اهل بیت دوستی و یاری و طلب آمرزش ابو بکر و عمر رضی
 میکنند که رحمت خدا بر ایشان باد و ایضا رویت کرد و در قطنی از ابو جعفر حضرت محمد باقر و ابو جعفر
 از پدر خود امام سجاد رضی بن زین العابدین بن سید الشهداء امام حسین رضی الله عنهما که گفت جماعتی را
 که در شان ابو بکر و عمر عثمان بیاطل فرمود سخنان می گفتند الا تخبرون انتم الیها جردون لول
 الذین اخرجوا من ديارهم و اولهم یتبعون فضلا من الله و رضوانا و ینصرون
 الله و یرسلوا و کذا هم الصادقون و آگاه باشید خبر رسیدم را آنکه شما اید آنکه آنکه رحمت
 نمود و بیرون کرده شد از شهر ما س خود که در که بودند و در افتادند از ما س خود و ظاهر
 آنکه بیطلبند از خدا تعالی بخشش و خوشنودی رسول و یاری می کنند و این خدا را بنفس
 و مال و نصرت ینمایند پیغمبر او را آن گروه هستند بقول فعل یعنی زین العابدین رضی الله
 باجماعت که در شان ابو بکر و عمر رضی الله عنهما خوض بیاطل میکردند گفت که با من

اسی کی نیکو در حق ایشان این بیت نازل شده ان شمایید قالوا لا گفتند ما آنکسان نیستیم و این بیت
 در شان ما نیست باز فرمود و انتم الذین تبوء الدار والايمان من قبلهم يحبون من هاجر
 اليهم ولا يجدون في صدورهم حاجة مما اوتوا ويؤثرون على انفسهم ولو كان بهم خصاصة
 ومن يوق شحم نفسه فان لك هم الفلحون شما آن کسانی اید که جای گرفته اید در سرزمینی حیرت
 و در داریان یعنی اهل مدینه پیش از هجرت مهاجران و دوست میدارند کسی را که هجرت کند بدین ایشا
 و او را حاجتی و بند و یاری نکنند و نیامند در دلهای خود حسدنی و حقد و در غده از آنچه عطا
 داده شده اند و ایشان را نیامند و مقدم میدارند ایشان را بر نفسهای خود یعنی باز میگردند و
 بمهاجران میدهند و اگر چه هست ایشان را حاجت بان دیار آنچه ایشان را نیامند یعنی گروسی که خود
 اند باین صفات مذکوره و بیت در حق ایشان نازل شده است شما اید قالوا لا قال ما انتم
 فقد بئسکم ان تكونوا في احدهم الذین العزیزون وانا انشد انکم لستم من
 الذین قال الله تعالی فیهم انجماعت گفتند که ما ازین گروه که نیز این بیت در شان ایشان
 است نیستیم نگاه حضرت سجاد امام زین العابدین رضی الله عنه فرمود آیا شما بیری شدید ازین قوم
 فرقه من گویا میگویم که شما ازین دو فرقه نیستید که خدا تعالی در شان ایشان فرمود و الذین
 جاؤا من بعدهم و انکم انکم بعد از مهاجر و انصار یعنی تابعان صحابه و رزقیاست بقول
 ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذین سبقونا بالايمان انا انکم گویای پروردگار من بیا مزار
 و مربرادران ما را در دین انا انکه پیشی گرفته اند بر ما بایمان و لا تجعل فی قلوبنا غلا للذین امنوا
 ربنا انک رؤوف رحیم و مگردان در دلهای ما کینه و حسد و خیانتی با کسی که ایمان آورد
 اندیش از ما یعنی کینه صحاب پیغمبر صلی الله علیه و سلم و رول ما منه دینا انک رؤوف رحیم
 پروردگار ما تو مهربان مالی دعای ما مستجاب کن و بخشای ما را بر حمت خود و در بزمه سابقان
 داخل کن مترحم گوید بر شهادت امام زین العابدین علی بن الحسین رضی الله عنهم انجماعت
 که باطل خود در شان شیخین رضی الله عنهما نموده است شیخین میکنند کینه کبار صحابه رضی الله عنهم
 و رول همیشه ایشان را بکفر و ظلم منسوب میسازند ازین سه فرقه که این سه بیت در شان ایشان
 است یعنی مهاجر و انصار و تابعان ایشان بایمان و طاعت تا روز قیامت که شامل جمیع امت است
 است چنانچه در تفسیر ضیاء و جمع البیان و غیر آن از تفاسیر مذکور است که خارج باشند
 و موبد این قول است آنچه افضل التاخرین و نقاد التفسیرین مولانا حسین کاشفی رحمه الله علیه
 در تفسیر خود درین بیت تفکر کرده است که گفته اند هر که را کینه در دل یکی از صحاب باشد از رول
 این بیت نیست و آنچه از صاحب انوار روایت کرده اینست که حق تعالی مومنان را

به مرتبه فرود آورد و مهاجر و انصار و تابعین که موصوف باشند بسادگی دل و پاک طینت پس
 بدین صفت نبود از اقسام سونان خارج افتد و الله علم و ایضاً روایت کرد و از قطنی از فضیل
 بن مزروق گفت شنیدم از ابراهیم بن الحسن بن الحسین گفت و الله لقد عرفت
 علينا الراخذة كما دقت الحمر و رتبه علی بن صفی بن برخا سوگند که خروج نمودند برادر
 یحییانکه خروج کرد و در حروریه بر حضرت امیر المومنین علی بن محمد وری منسوب بخر و رست که در
 ست در کوفه و ایشان طائفه از خروج اند که بر امیر المومنین علی بن محمد خروج کرده بودند و چون
 ابتدای خروج ایشان از آن دیه بودند برین اجتماعت را حروریه گویند کذا فی مقدمه شرح
 بخاری للشیخ ابن حجر رحمه الله علیه ایضاً روایت کرد و از قطنی از فضیل بن مزروق گفت
 از حسن بن حسین شنیدم که با مروی از روایت گفت و الله لئن امکن الله منکم ليقطعن
 انیدیکم و ارجلکم من خلاف و لا تقبل منکم توبة بخدا سوگند اگر شکنج ساز و خدا
 تعالی ما را از شما بینی اگر بار بر شما مسلط سازد و بر آید و ستمهای و پاهای شما را قطع کنیم از خلاف
 یعنی دست رست و پاهای چپ و قبول کنیم توبه از شما و بخیار روایت کرد و از قطنی از محمد بن
 خاطب گفت کسی از عثمان رضی الله عنه نزد حسن و حسین رضی الله عنهما کرد و ایشان گفتند
 هذا امیر المومنین ای علی انتیکم لان ان یخبرکم عنه اذ جاء علی قال الراوی
 و ما ادکاسه معهم یدکر و عثمان او سألوا عنه فقال عثمان من الذین اتقوا
 و امنوا ثم من الذین اتقوا و احسنوا و الله یحب المحسنین اینست امیر المومنین علی بن
 عالیا خواهد و خبر دهد شمار از عثمان و برین آشنای حضرت امیر المومنین علی بن محمد آمد را وی گویند شنیدم
 که خود بنفس نفیس شنید که از عثمان بن صفی میگوید و الله انکرا زشتوال کرد و اندگاه گفت عثمان بن صفی از آن
 کسانی است که ثابت و ستم بودند بر تقوی و بر ستمگاری خود و کارهای نیکو کردند و خدا تعالی
 دوست میدارد و نیکوکاران را و ایضاً روایت کرد و از قطنی از محمد بن خاطب از طرق کثیر روایت
 کرده گفت که نزد علی بن اسد آمد رفتم و گفتم ای امیر المومنین من اراده رفتم بجانب حجاز و ام
 و فرودم از من خواهند پرسید پس شما چه بگویید و در قتل عثمان بن صفی در آنوقت علی کرم الله وجهه
 تمکیم کرده بود و گفت یا ابن خاطب و الله انی لا دجوان اکون انا و هو قال الله تعالی
 و نزعنا ما فی صدورهم من غلی الا یتدیعنه بدستیکه امید آن دارم که من و عثمان
 از جمله کسانی باشیم که خدا تعالی از دلهای ایشان حسد و کینه و نیاب و دشمنی و در بهشت میرساند
 در حالیکه برادران باشند یکدیگر را و در میان و دوستداری و مویید نیست آنچه در حدیث
 دیگر از عثمان بن صفی وارد شده که فرموده انی لا دجوان اکون انا و عثمان و طلحة و زبیر

بوین دعای خیر را سبب تقرب و نزدیکی بجهت تقاضای سحرا و دیار و بیت کرد از فضیل از
 مرزوق که گفت از عمر بن علی بن الحسین سوال کردم که آیا در میان شما امامی که اطاعت او فرض
 بوده باشد که امر است و امر مخصوص با و دانید و هر کس که او را امام زمان نداند و شناسد اگر بگوید
 بزبان جاہلیت مرده است فرموده و الله ما ذاك فینا من قال هذا فهو كاذب
 بخدای سوگن بنموده نیست و در میان امامای باین صفت و هر کس که این میگوید او کاذب است
 از نگاه من گفتم که شیعه و در فرض میگوید که این منزلت حضرت علی و هشت چهره رسول صلی الله علیه و آله
 از برای او وصیت کرده بود و باز حسن بن علی را این منزلت حاصل شد زیرا که حضرت علی در حق
 او وصیت کرد و باز حسین بن علی باز بنا بر وصیت حسین بن علی بن علی بن الحسین در حق محمد بن علی یعنی محمد
 باقر که برادر محمد بن علی است وصیت نموده این مرتبه و منزلت او را حاصل شد از نگاه عمر بن الحسین گفت
 فوالله ما اوصی الیه ابی جعفرین اثنين فقاتلهم الله لوان رجلا اوصی فی صاله
 و ما ترک بعده و یلهم ما هذا من الدین والله ما هو الا متاکلین بنا بجدای گویند
 که پدر من بد و حرف وصیت نکرد و بر فرض وصیت اگر کسی در اموال و اولاد و شتر و گاو
 که از دنیا ماند وصیت کرد این وصیت از امور دینی نیست بلکه شئون دین گرویده بخداست
 شو کند که این گرویده نیست مگر متاکلین با بعضی ظاهر و مستند لیکن باطن شمس اند چه که بواسطه
 غرض خود با اقتراعی میکنند ایضاً روایت کرد از عبد الجبار سمدانی گفت وقتی که سیف و شمشیر را از
 مدینه رحلت میکنم امام جعفر نزد ما آمد و گفت انکم انشاء الله من الصالحین فاذا بلغتم
 مصرکم فقولوا لاهل مصر متی من یزعم انی خیر من الصدایق و عمر فانا
 منه برئ و من نعم ابن ابره من ابی بکر و عمر فانی مندوبی بدریستی شما اگر خدا
 خواهد از صالحان اید پس بوقتیکه بنشینید رسید پس از من ایشان را پیغام رسانید که
 هر کس که زعم کرده است که من از ابوبکر و عمر خیر نیگویم پس بیزاری جسته ام من از آن و هر کس
 که زعم کرد که من از ابی بکر و عمر خیر نیگویم پس تحقیق از و بیزارم و ایضاً روایت کرد و از قطنی از عبد
 الجبار که حضرت امام الثقیین و الصادقین جعفر الصادق علیه السلام رسیدند از حال ابوبکر و عمر زعم فرمود
 ابی عمر من ذکرهما الا بحدید بیزارم من از آن کسی که ذکر ابوبکر و عمر کند بجز بخی و نیکویی از نگاه
 گفتند که شاید بیکلام از شما بر تفتیه بوده باشد فرمود که انا اذا من المشرکین و لا نالسنه
 شفاعه محمد رسول الله ان قلت تعینا بدریستی من در نیوقت از شرکان بوده
 باشم و شفاعت محمد ص من نرسد اگر بنقول البیله تعینا از من صادر شود و ایضاً
 کرد و از قطنی از عبد الجبار سمدانی که حضرت امام جعفر الصادق گفت نعم ان الخشاء

۲ انتقال یافت از علی بن الحسین

اهل العراق يزعمون اننا نلق في الميكر وعمر رضي الله عنهما وهما والله بدستك خيشان
 زعم کرده اند که من است و غیبت ابوبکر و عمر میکنیم و حال آنکه ایشان و الدین از این سخن که مادر حضرت
 امام جعفر صادق که امام الصادقین است فرموده است قاسم فقیه بن محمد بن ابی بکر است و مادر فرمود
 اسم این عبد الرحمن بن ابی بکر است از غیبت گفت که ابوبکر مراد و بارتولد ساخت چنانچه گفته است
 ایضاً و از قطنی از ابو جعفر محمد بن باقر فرمود است که در گفت من لدی حضرت فضل بن بکر و عمر
 فقد جعل السنه هر یک فضائل ابوبکر و عمر رضی الله عنهما ندانست تحقیق آنکه جابر است بنده رسول
 الله صلی الله علیه و سلم و بعضی از آنکه این بیت نبوت گفتند که ابو جعفر صادق است و نه قبول بخدای سزاوار
 که غایب شده است این بیت و جهالت از شیعه در و فتنه گر بوسطه حمل و دانی ایشان بدست و احادیث
 نبی صلی الله علیه و سلم در طویریات بسند ابو جعفر بن محمد از پدر وی علی بن الحسین رضی الله عنهم مرسل است
 که شخصی گفت یا حضرت علی بن برطانیست که شما در وقت خطبه بخوانید و میگوید اللهم صلحنا لهذا
 اصلحت به الخلفاء الراشدين المهديين و مراد از خلفاء الراشدين الهديين کیست و
 از گاه اشک از چشمهای مبارک خود ریخته فرمودها حدیثاً ابوبکر و عمر اما ما الله
 و شخاک الاسلام و رجلا قریباً لبقتهما بعد الرسول صلی الله علیه و سلم
 من اقتد بهما عصم و من اتبع اناهما هدا الى الصراط المستقیم و من عتسك
 بهما و هو من حزب الله و دوست من اند ابوبکر و عمر را مان تا وی بودند که هر دم را
 بحق راه نرفت و شیخ و مقتدای اسلام بودند و دوم و مقتدای اسلام از قریش بعد از رسول
 صلی الله علیه و سلم و فرمود هر کس که ایشان اقتدا کرد محفوظ ماند از عقاب سالم شد از عذاب و سر
 که متابعت و پیروی ایشان کند بدایت یافت بر راه رست و هر کس که دستک بدین ایشان نزد
 او از لشکر خدا مرخص است پس این سخنان اکابر اهل بیت بوده که آنکه حادیت و حفاظ محتمل علیه و
 معرفت حدیث صحیح و تمیز صحیح از سقیم با ساینده اتصال از ایشان روایت کرد و باین حال چگونه باشد
 کسانی را که متکامل اهل بیت شده اند و دعوی محبت ایشان میکنند و حال آنکه خود و سر و
 روند از انچه اهل بیت بر آن رفته اند و در آنچه وصیت کرده اند تعظیم و توقیر ابوبکر و عمر اعتقاد و خشیت
 خلافت ایشان و تصریح کرده اند آنکه حادیت و تقدیس که نقل کرده است از آن اهل بیت خلافت
 سخنان اهل بیت و سخن اهل بیت میشوند بلکه خواهند که بخیر است نسبت میدهند اهل بیت را که ایشان
 نیز را باشند از آن و آنرا ندانست و عیب خود و در حق دارند چنانچه زین العابدین علی بن حسین فرمود
 ایها الناس احبوا حب الاسلام فوالله ما بوجه نبا جئكم حتى صلوا علينا عاراً و
 و آید حتی نقصتمنا الى الناس المبرمان و دوست دارید مرا مثل دوستی اسلام یعنی این نوع

دوستی کنید با که خدا و رسول خدا سے بآن مر کرده اند و از دشمنی بگذرند که این دوستی با فرما
 شما برتر است پس بدید که عیب و عار شد بر ما و در رویت دیگر آنکه دوستی بجز سے رسانیدید که
 نقص دوم ما کردید و در دوم یعنی بسبب آنکه نسبت دادید با اهل بیت خیر سے چند را
 که ایشان از آن بری و عاری بودند و از انقض خود میداشتند چنانچه بیان آکا زب که
 بر آنمه اهل بیت است اند که گذشت در همین باب پس محافظت کن زبان خود را از آنکه کذب
 و بهتان بر ایشان می بندی و بیگویی زیرا که کذب و بهتان بر ایشان موجب خذلان و طرد
 او از رحمت رحیم رحمن خواهد بود و اعاذنا الله من الکذب و الکذاب باب
 سوم در فضیلت ابو بکر رضی الله عنه بر سایر این است با زعم عثمان با زحضرت
 علی بن ابی طالب و در ذکر فضائل ابو بکر الصديق ثم کما یخص و اروده یا خلفاء ثلاثه و غیره
 و در آن چند فصل است فصل اول در ذکر فضیلت ایشان برین ترتیب و در تفسیر حضرت
 علی رضی الله تعالی عنهم اجمعین با فضیلت یحییٰ بن جریج است و بطلان آنچه شیعه در رفض زعم کرده اند
 که حد و این تفسیر از امیر المؤمنین علی بسبیل قهر و تقیه بوده است بدانکه طباق و اجماع آکا بر طاعت
 و علما است بر آن شده که فضل است صدیق و بعد از و عمر رض و قول علماء در اقی مختلف است
 و اکثر علماء از آن جمله شافعی و احمد حنبل و مشهور از مذنب مالک است و علماء کوفه که در آن جمله
 سفیان ثور است جزم کرده است با تفضیل علی بر عثمان و بعضی توقف کرده اند و تفضیل عثمان
 و علی بر یکدیگر و بروایتی از مالک این است که در تفضیل ایشان هر دو توقف کرده است چنانکه
 حکایت کرده ابو عبد الله با زنی از مدینه که سوال کردند از امام مالک رحمه الله علیه که بعد از رسول
 صلی الله علیه و سلم افضل الناس کیست گفت ابو بکر و عمر رضی الله عنهما و گفت آیا درین شک
 نیست باز از او پرسید که در باب علی و عثمان چه گوئی گفت از کسانیکه اقمه اگر دم
 ایشان نیافتم کس را تفضیل ایشان بر یکدیگر نکنم راسته و بدانکه آنچه امام مالک رحمه الله علیه
 گفت که در آن شک نیست مراد او آنست که تفضیل ابوبکر با زعم هر جمیع است قطع است
 و هیچ شک در آن نیست چنان مذنب اشعری است و بیان خواهد آمد و اما توقف مالک
 در عثمان و علی رض چنانچه قاضی عیاض از و نقل کرده است که رجوع در توقف کرده و تفضیل
 عثمان و علی و قرطبه گفت اصح است و امام الحرمین اهل توفیق شده و گفت در عثمان
 و علی طنون معارضه است و عبد البر نقل توقف کرده از جماعته از سلف اهل سنت از جمله
 مالک و یحیی بن سعید القطان و یحیی بن یحیی گوید هر کسی که ذکر خلفاء اربعه با بی طریق و ترتیب
 محفوظ نماید و بداند سبق و فضل بر حضرت علی آنکس صاحب سنت و جماعت است و هر کس

اقتضای بر عثمان کند فضل حضرت علی بدانکه بلاشک مذموم است و آنکه عبد البر زعم کرده که حدیث بر
 اقتضای ثلثه که ابو بکر و عثمان رضی الله عنهما بوده باشد مخالفت قول اهل سنت است زیرا که علی
 فضل الناس است بعد از خلفائے ثلاثه این زعم مردود است زیرا که لازم نمی آید از سکوت ایشان
 در نبوت از تفضیل علی عدم تفضیل او اما حکایت ابو منصور بغدادی آنکه اجماع است
 بر فضیلت عثمان رضی الله عنه بر علی رضی الله عنه آن مدخل است اگر بعضی حفاظ امتیعی
 از نقل کرده اند و بر آن سکوت شده اند چرا که قبل ازین بیان علماء درین باب گفته اند
 پس اجماع صحیح نباشد و ابو الحسن عسکری که امام اهل سنت است باین شد که تفضیل است
 و اختیار امام الحرمین در ارشاد همین است و همین جزم کرده صاحب مفهم در شرح مسلم
 مؤید و مقوی او است قول عبد البر در تنقیح آنکه عبد الرزاق از منقول نقل کرده است که
 گفت اگر کسی بگوید که عمر افضل است از ابو بکر و اطاعت شدید نکنیم و بجهنم اگر شخصی بگوید
 که علی افضل است از ابو بکر و اطاعت بقیق نمیکنم زمامی که در ذکر فضل شخص است و ایشان را
 دوست دارد و با تخیل آن اندایشان را آتشی گوید و گفت این سخن را ابو بکر نقل کردیم آنکه
 تعجب کرد و از حسن انقیول و دوست داشت او را آتشی و عمر ملاحظه نه کرده است بعد
 ملاست قائل انقیول مگر آنکه تفضیل مذکور ظنی است نه قطع و مؤید قول صاحب مفهم است آنچه
 خطابی از بعضی مشایخ خود حکایت کرد و گفت ابو بکر رضی الله عنه خیر است علی رضی الله عنه
 مگر فضیلت زیرا که از خیریت ابو بکر بر خیریت از بعضی وجوه میخواهد و از فضیلت
 و جبهه دیگر این محل خلاف نیست و این محل امر خاص ابو بکر و عمر رضی الله عنهما نیست بلکه در
 ابو بکر و عبیده مثل این نیز تواند گفت باین طریق که امانتی که در ابو عبیده است بر
 رسول الله صلی الله علیه و سلم و در ابان مخصوص ساخته است در ابو بکر مخصوص
 مثل نیست پس ازین وجه است مخصوص ابو عبیده و حاصل سخن آنکه در مفضل گاه
 است که زیادتی یافته میشود که در فاضل نیست پس اگر نتیجه خطابے اراده آید یعنی کرده
 که ابو بکر رضی الله عنه مطلق از حضرت علی است از روی نسبت با رسول الله صلی الله علیه
 و سلم زیادتی یافته میشود که در ابو بکر نیست این کلام واضح و اگر اراده آید یعنی نکرده
 است کلام او در نهایت سقوط و بطلان و اگر بعضی نصرت کلام او را موجب بوجبه
 ساخت قطع نمیدهد بلکه آن صلا منعم میشود و اگر کسی گوید آنچه قبل ازین مذکور ساخته
 که اجماع بر فضیلت ابو بکر شده منافی قول عبد البر است کسلف اختیار کرده اند و در تفضیل ابو بکر
 و علی رضی الله عنهما و ایضا قبل ازین گفته است که از اهل علمان و ابو ذر و مقداد و جناب و جابر

و اینها هم از قول اهل سنت است

اینکه بعضی از مشایخ خود حکایت کرده اند

و ابو سعید خدری و زید بن ارقم رضی الله عنہم مرویست کہ حضرت علی اول کسے بود کہ با سلام درآمد
 و بہین جماعت مومنان مذکورہ حضرت علی را تفضیل میدہند و غیرہ جواب گویم آنجا حکایت
 کردہ و اولاسلف و تفضیل ابو بکر و علی رضی اللہ عنہما اختلاف کردہ اند کہ آن چہ سیر غریب است کہ بگوید
 بنقل آنمرد است و کسانیکہ از وی حفظ و اطلاع بر احادیث او زیادہ اند از خلاف آن نقل کردہ اند
 پس قول او تہذیب علی نیست بچنین نہ باشد و حال آنکہ صحابہ تابعین بر تفضیل ابو بکر و تقدیم ایشان
 بر سایر صحابہ جمعی از اکابر ائمہ کردہ و از آنجا شافعی است بچنانکہ سہقی و غیرہ از وی نقل کردہ
 اند کہ در حضرت علی و عثمان و بر تقدیم تنزیل و گویم کہ او حفظ کردہ چیزے کہ غیر حفظ کردہ
 اند پس ازین جواب میدہم کہ ائمہ اربعہ اعتراض ازین معانیہ نکردہ اند کہ بوسطہ آنکہ مخالفت
 تفضیل ایشان بر غیر شاذ و قلیل است این شد و قلت تصورے در اجماع میشود یا آنکہ
 ملا حظہ آن کردہ کہ امر مخالفت بعد از انعقاد اجماع حادث شد بنا برین در حکم طرح ورود میکنند
 اعتقادے نکردہ اند یا آنکہ مفهوم از کلام ابن عبد البر آنست کہ اجماع مستقر شدہ است تفضیل
 شیخین بر صنیہن و آنجا سبکی رحمۃ اللہ در طبقات کبرے از بعضے متاخرین تفضیل سنن نقل
 کردہ است ازین جهت کہ پارہ از جان پاک بعضہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اند منافی باین
 جماعت بر فضیلت نذار و زیر کہ قبل ازین مذکور شد کہ در فضول گاہے بہت زیادے
 یافتہ میشود کہ در فاضل نیست با آنکہ این تفضیل بکثرت ثواب راجع نمیشود بلکہ بزیاد شرف
 میشود پس در ذات طاهر و پاک اولاد رسول صلی اللہ علیہ وسلم شرف عالی است کہ در ذات
 شیخین رضی اللہ عنہما قیاس یکین شیخین اکثر ثواب اند و عظم نفع از برکے سلام و سلامتی و بخت
 ترس شیخین رضی اللہ عنہما از خدا تعالی و تقوی ایشان از اعدا خود از اولاد پاک
 مطہر رسول صلی اللہ علیہ وسلم بطریق اول از غیر اولاد رسول اللہ و احکایت ابن عبد البر
 ثانی از آنجا مذکورہ مثل سلمان فارسی و ابو ذر غفاری و مقداد بن اسود و حباب و ابوسعید
 و زید بن ارقم تعاضداً بمنعے نمیکند کہ ایشان قائل شدہ اند با فضیلت حضرت علی بر ابو بکر
 بر سبیل اطلاق بلکہ از جهت تقدیم اسلام اوست بنا بر قول ایشان در تقدیم یا آنکہ مراد ایشان از
 تفضیل حضرت علی بر باقی است است غیر شیخین و عثمان رضی اللہ عنہم زیرا کہ دلائل صریحہ قائم
 است بر فضیلت خلفائ ثلاثہ بر حضرت علی پس اگر گوئے میکنند ایشان در اجماع برین
 امر حسیست گویم اجماع حجت بر ہمے کس اگر نیستند آن را ندانند زیرا کہ خدا تعالی محصور
 ساختہ است این است را از آنجا اجماع بر ضلالت میکنند و بمنعے دلالت میکنند بلکہ تصریح بانقلاب
 خدا تعالی است ومن یشاقق الرسول من بعد ما تبین له الهدی ویلتج عنہ

مسند سبیل المومنین لؤلہ ما تولى ووصلہ جھنم و ہر کس مخالفت رسول صلی اللہ علیہ وسلم
کند بعد از آنکہ ظاہر شود بر و راہ رست و قوت بر عجزات و ظہور دلائل و پیروی کن غیر این کہ
راہ مومنان برانند یعنی عقادے یا علی غیر این عقاد و عمل مومنان پیش گیرد و باز گذاریم
اور اوران سراسر از راہ اعتقادے و علی کفر و رد و در آریم اور ادر و درخ مترجم
گوید موبدین قولست آنچه صاحب کشف در تفسیر خود آورده است کہ این آیت دلالت
میکند بر آنکہ اجماع حجت است و مخالفت کتاب و سنت جائز نیست زیرا کہ خدا تعالی جمیع
میان پیروے و غیر سبیل مومنان و میان مخالفت رسول صلی اللہ علیہ وسلم و عید شد
بر آن مترتب ساخته است پس ازین ہر دو امر جائز نباشد و ہر گاہ کہ این دو امر جائز نیست
حرام است پس پیروے مومنان و حجت است مثل دوسٹے و متابعت رسول صلی
اللہ علیہ وسلم و در تفسیر ضیاء سے نیز آورده است کہ این آیت دلالت بر آنکہ مخالفت اجماع
حرام است و علل بہین علت ساخته است کہ مذکور در قول صاحب کشف است انتہی
و ایضا علما و اکابر اجماع کردہ اند بہ تحقیق خلافت خلفاء اربعہ بہین ترتیب لیکن این اجماع
قطعی است نہ ظنی چنانچہ قبل ازین مذکور شد با دلائل آن مہسوطا یعنی در باب اول بیان
این کردیم اگر گوئے چرا تفصیل در میان ایشان بہین ترتیب قطعے نبودہ باشد ایضا
حتیٰ نزد غیر شمرے ہم زیرا کہ اجماع شدہ است بر آن گویم اما میان عثمان و علی و ضمیر است
بواسطہ خلافتی کہ در آن کردہ اند چنانچہ گذشت و اما میان ابوبکر با عمر با غیر ایشان اگرچہ جماع
بر آن شدہ است لیکن دریکہ اجماع حجت است قطعے است خلاف است و آنچه بر آن اکثر اند
اجماع حجت قطعے است مطلقا و مقدم است بر جمیع دلائل و ہر ویسے با و معارضہ نمیکند صلا
و مخالف اجماع کافرست یا بدست و گمراہ و امام نجر الرازی و اہل برائند کہ ظنی است مطلقا و
آنچه حق است درین باب تفصیل است باین طریق کہ گوئیم آنچه معتبر بر اہل کت بر آن اتفاق کردہ اند
قطعے است و آنچه خلاف در آن کردہ اند مثل اجماع سلوٹے و اجماع کہ مخالفت آن نادر است
ظنی است و حال آنکہ معلوم شد از تقریر یکے من کردیم آنکہ این اجماع را مخالفی از نادریست
و این مخالف اگرچہ معتد بہ نیست در اجماع بنا بر آن و حلی کہ در آن خلافت کردہ اند در محل خود
لیکن مرتبہ این اجماع را فرو دے آرند از اجماع کہ اورا مخالفت نیست پس اجماع اول کہ مخالف
غیر شمرے گفتہ کہ اجماع درین مقام ظنی است راجح است و لائق بانچہ فرمودیم کہ نزد
اصولیین تفصیل مذکور است زیرا کہ شمرے از اکثرین است کہ قایل بانچہ اجماع و کہ بنی مقام
مطلق است و حق موبد قول بانچہ اجماع و بنی مقام ظنی است است کہ اہل اجماع ایشان خود

فخری گفت: کینه‌ها را فرست یا بقتدر و مکر ۱۲۵

دارد طبعی است و اینها کسانی که مخالفان ندارند و قطعیت دنیا بر وجودشان یافت-

قطع و جزم با فضیلت مذکور کرده اند بلکه بجز وطن فقط است چنانچه از عبارات و اشارات ائمہ
مفهوم میشود و بسبب اجماع باین وطن آنکه این مسئله اجتهادی است و در اجتهاد و ادعای علم ظن کافی است
و از جمله مستندات این اجماع آنکه خدای تبارک و تعالی این چهار شخص را جهت خلافت رسول
اعلیٰ نمود و صلی الله علیه و سلم و اقامت دین بتین اجتهاد فرمود و باین ترتیب آنکه منزلت و ثبوت
ترتیب ایشان نزد او غر و علامت است که ترتیب ایشان در خلافت باشد ایضا و در نوشته
در فضیلت ابو بکر صف و غیر او مثل حضرت علی انصوص متعارضه چنانچه در باب فضائل بسط آن
خواهد آمد و این انصوص مفید قطع و جزم نیست زیرا که اجماع این انصوص ظنی است دلالت آنست متعارض
نیز نیستند و اختصاص بکثرت سبب موجب زیاده است ثواب بطریق ظن میشود و زیرا که
ثواب تفضیلت از جانب حق تعالی او را میرسد که ثواب بمطیع ندهد و بغیر مطیع دهد و اما ثبوت
امانت اگر قطع است لیکن افادت قطع با فضیلت نمیکند بلکه غایت افادت آن ظن چگونه
اینچنین نباشد و حال آنکه دلیل قطعی نیست بر بطلان امانت فضول و وجود فاضل یکسان بسلف
را یافته ایم که تفضیل ایشان باین ترتیب داده و حسن ظن بسلف حکم است با آنکه ایشان اگر
اطلاع بر دلیل نداشتند و درین باب اجماع نکرده اند پس بر لازم است که متابعت و پیروی
از ایشان کنیم و تفویض آنچه حق است درین باب بجدای تعالی نه ایم و با و باز گذاریم آمد
گفت گاه است که اراده میکنند تفضیل اختصاص یکجمله از دو شخص از دو چیز را اما باصل
فضیلت که در آن شخص و دیگر وجود ندارد و مثل عالم و جاهل و یا زیاده است فضیلت بود
علمیت مثلا و این معنی نیز در میان صحابه رضوان الله عنهم منقطع نیست زیرا که بجز فضیلت
نیست که مخصوص یکجمله ایشان بوده باشد مگر آنکه ممکن است از اختصاص بیان مشارکت
غیر او در آن فضیلت و بر تقدیر عدم مشارکت ممکن است از اختصاص بیان فضیلت با
غیر ایضا هیچ را به ترجیح کثرت فضایل نیست زیرا که احتمال دارد که فضیلت واحد را بجز
باشد از بسیاری فضایل یا بواسطه زیاده است ثبوت آن یک فضیلت در نفس خود
یا بواسطه زیاده است یکجمله آن و بر تقدیر جزم فضیلت با این معنی نیست حقیقت فضل
آن فضیلت است که نزد خدا تعالی است و بغیر و همه سبب آن اطلاع ندارد و ثنائی
بر ایشان وارد شده و مستحق نمیشود یافتن حقیقت این فضل نزد عدم دلیل قطعی از رو
نظن و سند مگر کسانی را که زمان و همه واحوال رسول الله صلی الله علیه و سلم آنکه کرده اند که با نظر
حقیقت آن نزد ایشان سخن نیست بلکه اخبار سمعیه با رسید که موکد شده است نزد ایشان
تفضیل باین ترتیب بواسطه افادت آن سمعیات صریحا باستنباط چنانچه خواهد آمد و سبب

خلافت
الجمع کافر
ست اینست
میرزا

فضائل مبطل و موبد قول سابق است آنکه لازم نیست از اجماع بر حقیقت تجلیات اجماع بر فضیلت
 زیر که اصل سنت اجماع کرده اند بر آنکه عثمان بود و خلافت علی کرم الله وجهه آنکه خلافت کرده اند و این
 که کلام میگوید ازین سر و فضل اندازید دیگر و بنیقام بر بعضی که خالی از فطنت اند شمس شده و غیر
 این که کرده اند که اهل اصول هر کس که گفته که فضیلت ابو بکر رضی الله عنه نظیر ثابت شد نه قطع
 قول آنکس دلالت میکند که خلافت او ایضا نظیر ثابت شده و حال آنکه چنین است که زعم آن
 بعض است با آنکه جماعت از صلحین همچنانکه تصریح کرده اند نیز بر آنکه خلافت او قطع است پس
 درین هنگام چگونه زعم آن بعضی حاصل شده باشد و نمیتواند بود که چگونه فضیلت
 ابو بکر بر غیر دلیل قطعی ثابت شد حتی نزد غیر اشعری نیز بنابر معتقد شیعه و در نفس زیر که حضرت
 علی که نزد ایشان معصوم است و بر معصوم کذب جائز نیست وارد شده است آنکه ابو بکر
 افضل این است است و بی گویا این حدیث از حضرت علی رضی الله عنه تواتر رسیده و در ایام خلافت
 و قیام در مملکت خود بر هر کس از خلافت بر جای حق طلاق بود و میان جمعی شریکان
 اتباع خود بان اسانید صحیح را بطعن و گفت میگویند را و این حدیث از حضرت علی رضی الله عنه تواتر
 و در کس است و تعداد بعضی از آنها کرده گفت فقیه الله الراضی ما اجمعهم است
 کلامه و از جمله چیزهای که تقویت و تأییدین حدیث میکنند است که در بخاری از حضرت
 امیر المؤمنین علی رضی الله عنه روایت کرد که گفت خیر الناس بعد رسول الله ابو بکر و ثم
 عمر ثم دجل الخ و بهترین مردان بعد از رسول صلی الله علیه و آله ابو بکر و ثم عمر
 باز مرده و دیگر آنگاه پس او خفیه گفت بعد ازین دو کس بهترین باس توفی حضرت
 علی فرمود انما انا رجل من المسلمين جز این نیست که من مردی از مسلمانان ام
 و قهسی و غیره این حدیث را از چند طریق دیگر تصحیح کرده اند از حضرت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه تواتر
 لفظ و در بعضی از طرق باین لفظ است الا وانه بلغنی ان رجلا یفضلونی
 علیهما فمن وجدته فضله علیهما فهو فخر علیهما ما علم الفتره
 الا و لو كنت جعلت خلیفه تقدمت فی ذلك لعاقبت الا وانی اکره
 العقوبه قبل التقدم آگاه باشید که بمن رسیده که بعضی از مردم تفضیل میدهند مرا بر
 ابو بکر و عمر رضی الله عنهما و هر کس که تفضیل دیدم بر ایشان آن دروغ گوی است بر
 و است از عقوبت آنچه بر افترا کنندگان و دروغ گوین است باز تشخیص خطاب فرموده
 گفت آگاه باشید هرگاه من مقرر میشدم خلیفه البته مقدم کرده میشدم درین یعنی تفضیل
 و هر آنچه سوا ازده می نمودم الا آنکه من کرده میدادم که عقوبت کنم کسی را پیش از تقدم

این امر یعنی از کس امری صادر میشد که خداستغالی حسین ندیشته باشد و رفته کرده میدادیم
 که تعزیر میکنیم و الله علم براده بصحت رسیده است از مالک جعفر صادق از پدر خود علی الباقر آنکه
 علی رضی الله عنه برالین عمر با شده و روایتیکه او را و غسل حاضر ساختند و بروی کفن پوشیده
 بودند گفت ما اقلت الغبار و لا اظلت الخضر احدًا احب الی ان الفی الله بصحیفه
 من هذه المسبحة برزشت که جالب و دزدین و سایه نیندخت آسمان آنرا که دست
 تر باشد بمن آنکه برقم بخداستغالی مثل نامه و ازین شخص که در ثوب پوشیده است مترجم گویند
 اینست حدیثی که در بخاری و مسلم مذکور است که ابن ابی لیکه از ابن عباس رضی الله عنه روایت
 کرد و گفت در وقتیکه عمر رضی الله عنه بر سر پیه نهاده بودند و مردم با و احاطه نموده و دعای
 و ثنای و طلب مغفرت او میکردند قیل از آنکه او را بردارند درین اثنا شخص دست بدوش
 من زد و از عقب من چون ملتفت شدم دیدم که حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه و منگوب
 رحمت خدا با و بر ثواب عمر ما خلقت احدا احب الی ان الفی الله بمثل عملک
 الحدیث انتهی و در روایت صحیح و وارد شده که وقتیکه عمر شویب پوشیده شده بود
 حضرت علی گفت صلی الله علیه و دعاه یعنی دعا کرد و بروی رضی الله عنه بسیار
 راوی این حدیث گفت که امام ابن والانس محمداً قبر را گفتند که آیا چنین نیست که صلوة بر غیر انبیا
 منبر عنه است گفت چنین شنیده ام و بر نیکلام سخن قایل و در دست پس توجیه آن باین
 طریق که محاسن است که حضرت علی رضی الله عنه بعد از رحلت با شد بقول رسول صلی الله علیه و سلم و
 اصحابه و اهل بیت و از واجه اللهم صل علی الی اونی عمل کرده باشد و روایت ابو بکر
 الاجری از ابو حنیفه که از حضرت علی رضی الله عنه شنیدم که بر بالار منبر گرفته میگفت ان
 خیر هذه الامة بعد نبیها ابو بکر ثم خیرهم عمر ثم و روایت کرد حافظ ابو
 هریری از طریق تنوع و در قطنی و غیر ایشان از ابو حنیفه هم که گفت بر حضرت امیر المومنین علی
 و اهل شدم در خانه او و با و گفتم یا خیر الناس بعد الرسول فقال همدا یا ابا حنیفه
 الا اخبرک بخیر الناس بعد الرسول ابو بکر و عمر و یحک یا ابا حنیفه که اینست
 حبی و بغض ابی بکر فهم فی قلب مؤمن یعنی با علی گفتم اے بهترین مردان بعد
 از رسول انگاه حضرت علی گفت با و قار باش که ابو حنیفه یا خیر کنم ترا به بهترین ناس بعد از
 رسول صلی الله علیه و سلم آن بهترین ابو بکر و عمر است رحمت با و بر تو اے ابو حنیفه جمیع شیوه
 دوستی من با و بمنی ابو بکر و عمر و در دل پیچ مومن و بدانکه اخبار بخیریت بخین از سائر است و ارد
 شده و از حضرت علی بروایت پس روی محمد بن الحنفیه رضی الله عنه ایضا از و از طرق بسیار

نصایح
 ابن سینا
 در
 طب

مجموعه

مجموعه

بیعتی که هر کس کرتج او کند جزم میکند به آنکه بنقول از حضرت علی صادر شده و در وفض و مثال آن
 چون انکار این نمیتوانند کرد و بواسطه ظهور صد و اینقول از وی رضی الله عنه بختی که نمیکند میشود و
 جاکلی ناوان و یا مبهمی و حیران میگویند که اینقول از حضرت علی نه بسبیل تقی است شده
 و قبل ازین گفتیم که گذشت و بعد از این ایضا خواهد آمد که بنقول از ایشان محض کذب و افتراء است
 و حسن قول در این مقام قواضی تعالی است الا لعنة الله علی الکاذبین رویت کرد و از
 آنکه ابو جحیفه علی المرتضی را افضل است میدادند و شنیدیم مردم مخالف او میگویند ازین سخت
 محزون و پریشان بود بعد از آن حضرت علی مست اورا گرفته بجای خود برد و گفت چه چیز ترا
 محزون ساخته است ابو جحیفه گفت خزن من بواسطه این معنی است که مذکور شد انگاه امیر المؤمنین
 حضرت علی فرمود الا اخبرک بخبر الا متخبرها ابو بکر ثمالی بعد از آن ابو جحیفه
 گفت با خدا خود عهد کردم بعد از آنکه بشاف از علی المرتضی بخیریت شنیدم بودم که ایحکامیت را
 پنهان ندارم مادامی که زنده باشم و قول شیعه در وفض و مانند ایشان که میگویند اینخبر را
 حضرت علی نه بسبیل تقیه بوده است کذب و افتراء است و چگونه تویم اینخبر کند که صاحب
 فهم عقلی بوده باشد و حال آنکه بنقول از امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه در خلوت صادر شده و رایم
 خلافت او رضی الله عنه و بر عزم کوفه نیز بالای منبر گفت در وقتیکه از حرب اهل بصره فارغ
 شده بکوفه درآمد قبل ازین بکوفه نیامده بود و انوقت در کمال انفاذ حکم و قوت بام خلافت
 بود بعد از بدنه از قوت ابو بکر و عمر رضی الله عنهما و بعضی از ائمه اهل بیت بنوی صلی الله
 وسلم که ذکر تقیه نزد ایشان نمودند گفتند که صد و در آن از روی تقیه چگونه میتوان کرد که عقاید
 اکثر اهل بیت بنوی را بان فاسد ختنند بواسطه آنکه اینجماعه رخصا اظهار کمال محبت و تعظیم
 کردند بر ائمه آن اهل بیت و سادات اهل بیت مایل شدند بتقلید ایشان حتی اهل جماعت
 از جماعت و سادات و شرفا می گفتند که کیثاب ترین چیز ما در دنیا شریف سنی
 است و بنابر صحت و این افعال و اقوال از ایشان حضرت بسیار اهل بیت نبوت رسیده
 و بر ایشان باو شان اولاد آخر ائمه امام باقر رضی الله عنه چه کسی که باطل ساخت این تقیه
 در آن زمانی که از حال شجین از ورضی الله عنه سوال کردند فرمود ای انوکا هاسن
 ایشان را محبت و بارے خود و فرا گرفته ام انگاه شخص از حضرات مجلس گفت شیعه در وفض
 زعم کردند که روح تو لا شجین از شما بسبیل تقیه صادر میشود گفت انما یخاف منکم الجبل
 و لا یخاف منکم اموات فعلی الله هشام بن عبد الملك کذا او کذا امر بان
 از زندگان میسرند و نه از مردگان خدای تعالی بهشام بن عبد الملك چنین و چنین کند

این خبر را
 در کتاب
 مناقب
 امیر المؤمنین
 علی مرتضی
 علیه السلام
 آورده اند

روایت کرد این حدیث را در قطنی و غیر او پس نظر کن که چگونه این محبت و صبر و مسکن شد ازین
 امام عظم ایشان که در بزرگی و فضل و جلالت او جمیع خلایق متفق اند بلکه او رضی الله عنه
 معلوم است با اعتقاد این جماعت و بقول و حسب التصدیق است و مع ذلک او را هیچ کس
 بطلان این تقیه و استتلال نموده از برای ایشان که ترسیدن از شیخین بعد از فوت ایشان
 وجه ندارد زیرا که درین وقت ایشان را سطوتی و غلبه نیست و ثانیاً بدعای که بر شام کردید
 ساخت و قائم است بنیتهم با آنکه جائی آن است که بواسطه شوکت و قهر و غلبه میسرند
 از مهوت که شوکت و شہامت و سطوتی ندارد چگونه کسی ترسد و تقیه کند و زبانی که
 حال امام محمد باقر رضی الله عنه چنین بوده باشد ظن تو چه خواهد بود و حضرت امیر المؤمنین علی که
 مناسب است نبود در میان او و محمد باقر در قوت و شجاعت و کثرت مردم و سبب و جاه
 و بزرگی و عدم خوف و ازین جهت ملاست ملاست کننده و باین بتواند رسیده از و رضی الله
 عنہ و ثانیاً شیخین رضی الله عنہما و آنکه ایشان بهترین این است اند و خیر صحیح مالک از امام جعفر الصادق
 از پدر خود و محمد باقر خود از علی رضی الله عنہم روایت کرده گذشت پس تل کین درین که علی را
 چه احتیاج بود با آنکه این حدیث بسبیل تقیه نسبت بعمر میکرد و باقر را نیز چه احتیاج بود که بسبیل تقیه
 روایت این حدیث از برای امیر خود از جعفر صادق میکرد و جعفر الصادق اینها را احتیاج
 داشت که از برای مالک بسبیل تقیه روایت این حدیث کرد و چگونه تجویز این یعنی تواند کرد
 که این نوع سنادر را بگذار و دخل بر تقیه کند بے دلیل صحیح و چگونه نیل گفته اند بعضی شیعه
 مثل عبد الرزاق که گفت تفصیل سید شحین را تفصیل امیر المؤمنین ایشان را بر خود اگر علی رضی
 الله عنه تفصیل ایشان را داده بود من نیز میدادم ورنه این گناه را کافیه است که دعوی محبت
 امیر المؤمنین علی میکنم و مخالف قول او میکنم و از جمله آنکه تکذیب قول ایشان در دعوی میکنند
 است که در قطنی روایت کرده که سفیان بنی حرب سف در وقتیکه مردم با بوی بکیر بیت میکرد
 با و از بلند حضرت علی گفت ای علی فروترین اهل قریش درین امر خلافت شد بر شما
 سجده ای سوگند اگر خواست بر سازم مدینه را از سوار و پیاده آنگاه علی رضی الله عنه
 در جواب او گفت یا عدو الاسلام و اهلہ فما ضرک لک الاسلام و اهلہ
 شیعاً انا و اینا ابابکر طاهراً اهلایه و من اسلام بمذیبه باسلام و اهل الاسلام و من
 کردی و ازین دشمنی تو چه حضرت باسلام سرید اما ابوبکر بفر اهل این امر میدهم پس معلوم
 شد باین دلیل بطلان آنچه ایشان زعم و افتر کرده اند که حضرت علی سلفیت نکرد و بسبیل تقیه
 و قهر و آنچه میگویند اگر صحیح میباشد است هر آنکه نقل میکردند و میشنوند از علی که رضی الله تعالی تعالی تعالی

ما در حدیث

ما در حدیث

و یو که با عیسی بر کلمان آن نیست بک داری و طبعی غیر او از طریق کثرت در رویت کرده اند از علی
 کرم الله وجهه گفت والدی فلق الحیة و برء النسمیت لوعده الی رسول الله عهده
 لجا نبت علیه و لولم آجد الا رد لئ و لما ترک ابن ابی قحافة یصعد حبرا
 واحدة من منیر رسول الله و لکن دای موضع و موضع فقال له
 قم فصل بالناس و ترکنی فرضینا به لدینا ناکما رضی به رسول الله
 سخداے سوگند که دانه را ثبت گاف از جهت رویانیدن و ذی روح را آفرید که اگر از
 جانب رسول الله صلی الله علیه و سلم عهد و وصیت در امر خلافت بمن شده بودی هرگز نهایت
 سعی و طاقت و تحصیل آن سبذول ملکیت تمام بینان فیم چیزے الا بر داکا بمن ست و ابو بکر
 را نیکو داشتیم که یکجای زبان بالا سخی رسول الله صلی الله علیه و سلم سیر و و لیکن رسول الله صلی
 الله علیه و سلم جاسے مر او جاسے ابو بکر را دید پس باو گفت پر خیز با کرم نماز گذارد و دم گذارد
 پس باو را اخیه شدیم از برائے دنیا خود چنانکه رسول الله صلی الله علیه و سلم راضی شد
 باو از برائے دین ما در باب دوم و در جواب پنجم من کنت مولا فاعلم مولا
 و غیر آن که گذشت بآن رجوع کن که بسیار اتم ست و اگر جمله مفاسد موسی و قباخ عظیمه که لازم
 مے آید از نسبت حضرت علی بن ابی طالب علیهما السلام بر زعم ایشان ترسناک و قهقور و عاجز بوده
 باشد اعاذنا الله عند و حالانکه جنگها که در ایام خلافت خود کرد با اهل بغی و شجاعت که با
 نفس نفیس خود و میندشت بچندین هزار کس از ایشان نموده مشهور و معروف ست و هر کس
 که تصور صد و آن امور از حضرت علی بن کرم الله وجهه نموده و کذب آنچه این جا مان احسن با و
 کرم الله وجهه نسبت میدهند با آنکه اهل شوکت بود یعنی در غایت قوت بود و بنو هبیه عظیم
 قبایل قریش بودند از روی شوکت و کثرت هم در ایام جا طیت و هم در زمان اسلام
 و ابو سفیان بن حرب قبل از آنکه در اسلام در آید سردار لشکر کان بود و در جنگ احد و
 احزاب و غیره با قوم ابو بکر و عمر که بنو تمیم و بنو عدی بودند با شدا از ضعیف ترین قبایل
 قریش بن و در جواب ابو سفیان از علی بن ابی طالب علیه السلام که گذشت با کمال شوکت و ریاست او
 بخلاف شیخین امیر المؤمنین و در وقت خلافت بنو هبیه که مذکور شد مجموع آنها دلائل واضح
 و قاطعه ست بر آنکه کرم الله وجهه با حق همراه بود و در شجاعت و مرتبه اعلی بود از کسے ترس
 نمیداشت که بتقیه محتاج باشد و اگر وصیت از رسول صلی الله علیه و سلم با کرم الله وجهه بود
 آن وصیت را بجای خود رسانیدے اگر چه پیش کشنده بر سر او بودی کرم الله وجهه
 درین نیکند که کسی اعتقاد کند در حق حضرت علی بن ابی طالب او ازین چیز برے و نیز از است

و بعضا از نسبت ازین تفتیه مشوم بعلی رضی الله عنه و بر قول و کرم الله وجهه هرگز عطا و نباشد زیرا که
 هر قول که از وصا و میشود احتمال آن دارد که مخالفت کرده باشند بنا بر خوف و تقیه و نه نفی
 از حجت الاسلام ابو حامد محمد غزالی مر ویت و غیر غزالی دیگر گفته که قیچ نزد ازین لازم می آید زیرا
 امثال ایشان گفته اند که بخاطر صلوات الله علیه و لم تعین امامت نکرد و اگر از برای علی رضی الله
 عنہ منع کرد و نگاه بسبیل تقیه گفت که ابو بکر رضی الله عنه را بگویند که با مردم نماز کند و بنا برین هر چه
 که رسول صلی الله علیه وسلم از آن خبر داده شده است با و کرم الله وجهه احتمال در آن راه می یاب
 که بسبیل تقیه گفته باشند و در این هنگام اثبات عصمت رسول صلی الله علیه و لم یفایده شود
 نفوذ باندین نده الاعتقاد و بعضا مشهور و شائع از علی کرم الله وجهه که بر دایه کسی
 نمیکرد و چنانچه پیغمبر و بیت کرده که شافعی را گفتند که مردم از علی نمیکردن بختند و اگر از حجت آنکه علی رضی
 الله عنه کسی نداشت و نمیکرد و از کسی اندیشه نمی نمود و نگاه شافعی بگوید گفت زیاد بود بدینا و
 اهل دنیا التفات نمیکرد و از آن با که نمیدانست و عالم از بیکس اندیشه نداشت و شجاع
 بود و شجاع از کسی اندیشه نداشت و شریف از کسی نمی اندیشید پس اگر از علی کرم الله وجهه
 مدح شیخین رضی الله عنهما بسبیل تقیه صادر شود آنچه ولایت او تقاضای آن میکند که متع
 باشند و حال آنکه چنین نیست بلکه مدح شیخین از و کرم الله وجهه در خلوت و در مجموع ناس در عا
 شوکت و قوت و عظمت بود و بر بالای منبر کوفه صادر شده چنانچه گذشت و ابو ذر هر که
 در از قطن از چند طرق اسناد روایت کرده اند که جمیع سبب شیخین رضی الله عنهما میگردند و شخص
 گذشت از نگاه نزد امیر المومنین رضی الله عنه و گفت اگر این جماعت را گمان نبوی
 که تو پنهان میداد آنچنان ایشان می کنند از سبب شیخین رضی الله عنهما و درین امر دلیری نمی توان
 کرد و آیدین درست و درست همین است که می کنند از نگاه امیر المومنین علیه السلام گفت اعوذ بالله
 منها و رحمهما الله و برخاسته دست این شخص گرفته همراه خود مسجد برده بالاس منبر
 و بجزیه مبارک خود را که سفید شده بود بدست گرفته اشک از چشمهای او می ریخت و پاک
 میکرد و چون مردم گرد آمدند خطبه طبع خواند از آنجمله این بود که فرمود و ما بال قوام
 ید کردن اخوی رسول الله و تزییدیه و صاحبیه و سید قریش و انوار المسلمین
 و انما ید کردن بڑی و علیه معاقب صحبا رسول الله بالحد و الوفاء فی
 فی امر الله تعالی یا اعراب و یتیمیان و یقضیان و یعاقبان کایری رسول الله
 کدایمها را یا و لا یحب کجها حب المایری من عنهما فی امر الله فقبح و قبی
 عنهما راض و المسلمون راضون فماتجا و ذاتی امرها و سیر تمام ادای رسول الله

از زرائع و جمالات و عناد و تعصب و عناد که تکفیر قائلین با فضیلت امیر المومنین علی کریم است
 و چنانکه اگر چه مخالفان نیز است که اجماع بر آن گردید در هر عصر از زمان تا زمان رسول الله
 علیه السلام بر آن و چنانکه در باب اول گذشت بلکه از جانب ایشان عذری که مانع از تکفیر نیست
 میگویند و از علمای اهل بیت کسی که ایشان را تکفیر میکنند نه بواسطه فضیلت امیر المومنین علی بلکه بواسطه
 دیگر امور تشبیح که با آن ختم شده است پس هرگز کن و بر سر آن نگذارند و چه عقدا و گفته نگذارند که قلب
 ایشان معلوم است از ایمان بنا بر تعلیک و جمال گمراه و مثال کن در آنچه از حضرت علی و ولایت نامت
 شده تفصیل شیخین اگر چه این جمال محل بر تفتیه باطل میکنند اما اقل عذر اهل سنت و جماعت است
 در آنکه متابعت حضرت علی و ولایت کرده اند و در باب تفصیل شیخین هر که ایشان شوق قیامت علی
 ز کرده که طلاق برضی میسر علی که مدح و ثنا شیخین بر ارباب تفتیه میگویند بلکه قرآن حواله و اعظم
 شجاعت و اقدام بر امور و عدم خوف و در راه خدا و عز وجل از ملامت سحر ملامت کنند
 و دلیل قاطع است بر آنکه تفتیه کرده اند و اقل مرتبه است که صدور اقول از حضرت علی و ولایت او را
 شایسته است و جماعت دانند که مانع است از عقدا و کفر و حق ایشان سبحانک هذا لفتنا
 عظیم خاتمه سوال گردانید شیخ الاسلام محقق عصر خود ابو ذر از کسی که عقدا و فضیلت نیست
 بخلاف آنکه از بعد از منی و غیره تترتیب خلافت دانند لیکن محبت یکی از ایشان را بیشتر دارد و
 یا نه جواب محبت گاه بواسطه امر دین است و گاه بواسطه امر دنیوی است اما محبت
 دین لازم فضیلت است پس هر که فضیلت محبت دین یا بیشتر است و هر گاه که
 عقدا و کنیم با فضیلت یکی از ایشان و محبت غیر و بیشتر است یا شیم از تترتیب است بل
 اگر زیادتی محبت غیر فضل بواسطه امر دنیوی بوده باشد مثل قرآنی و حسان باشند
 آن درین هنگام منافق نیست و متنع نیز نیست پس کسی که اعتراف کرد با آنکه فضل است بعد
 از رسول صلی الله علیه و سلم ابو بکر است باز عمر باز عثمان باز علی لیکن حضرت علی محبت بیشتر
 دارد از ابو بکر مثلاً اگر محبت دین است آنچنانکه ندارد و زیر آن محبت دین لازم فضیلت
 ابو بکر است چنانچه اقرار کردیم و این شخص ابو بکر را افضل نمیداند مگر زبان اما بدل علی را فضیلت
 نیست زیرا که محبت دینی خلافت دین شد و این جایز نیست و اگر محبت مذکور محبت
 دنیوی بوده باشد بواسطه آنکه از دین امیر المومنین علی است یا بواسطه غیر این امور و دنیوی درین
 صورت اتباع نیست جایز است فضل و ذکر آنچه در فضائل ابو بکر رضی الله عنه و آوار و
 شده است از آیات و احادیث قول تعالی واللیل اذا یغشی و النهار اذا یجلی
 و ما خلق الذکر و الانثی ان سعیکم لشی فاما من اعطی و اتقی و حسد

این حدیث در
 صحیحین
 و غیره
 آمده است

فمن سیرہ للیسرے سوگند شب چون بود شد عالم الظلمت خویش و سوگند بر وزیر چون بر وزیر
شور و زوال ظلمت شب و سوگند یکس یک با قریب الذاکر والاثنی یعنی آدم و عوار علیها اسلام یا مذکر
و من سیرت را و جمیع حیوانات جواب قسم نیست که آن حکیم لشی بد رستیک جزا سے
شمار کرد و در نامرگند است یعنی مختلف افتاده است مناسب علی بعضی را از ثواب کثرت و
جمع را عقاب نیست پس بیان اعمال مختلفه و پادشاه آن میکیند و میفرماید فاما من اعطی و
اتقی پس ابر که بد و مال خود را در راه خدایتعالی و پرستش کرد و از شکر و کبائر و صدق بالحسنه
فمن سیرہ للیسرے و تصدیق نموده که نیکوتر از اکاله الا الله محمد رسول الله است
پس زود باشد که مہیا سازم در دنیا و دیر بر اے عمل صالح بطریق نیکوتر که برساند او را به سیر و
رحمت و آخرت و در بیت گردان الی حاتم از ابن سحر و کہ ابوکر صدیق نعم بلال الہم شہید
یا الی بن خلف خرید نموده بر وی و دہ کو قہ نقرہ و در راه خدایتعالی او را از او کہ دانگاہ خدایتعالی
این آیت فرستاد و نازل ساخت و بر حق گفتہ اند کہ در صفت ابرہہ بن خلف و ابوہل فرستاد
آمدہ و در کشف الاسرار آورده اند کہ فاما من اعطی و اتقی و صدق بالحسنه و بارہ
صدق اکبر است کہ پیشتر صدیقان است و اما من خجل و استغنی و کذب بالحسنه در
بارہ ابوہل و مہیت است و و هم و سیجنہا الاتقی الذی یؤتی مالہ یتذکر
و مالا احد عندہ من نعمت تجزئ لہ الا ابتغوا و جددہ الا اھل و در و خرا
بود و از آتش پرہیز گار یعنی ابو بکر نعم کہ نمید و مال خود را و بخوابد بدان پاک و نیکنامی و مہیت
و غنیمت کہ ابو بکر بلال را از مہیت بن خلف بخرد و آزاد کرد و بوسطہ انگہ بلال با سلام در آمدہ بود و مہیت
عذاب شدید میکرد کہ از دین برگرد و و کاقران گفتہ کہ بلال حق دشت بر زمینہ ابو بکر فرمایند
او را خرید و آزاد کرد و حق سبحانہ و تعالی رنخن ایشان فرمود و مالا احد عندہ من نعمت
تجزئ لہ بنو بکر پس از ابو بکر نعمت کہ مکافات کردہ شود لیکن شکر بکر طلب پروردگار خود
کہ برتر و بزرگتر است زود باشد کہ خوش شود و گرد و ثواب لے کہ وعدہ وار شدہ است ابن جوز
گفت اجماع بر آن شدہ کہ این آیت نازل شدہ در شان ابو بکر رضی اللہ عنہ کہ از تقست از
سایر مہیت و اتقی اگر مہیت نزد خدایتعالی زیر کہ فرمود ان اگر کم عند اللہ تقیم یعنی فضل است
از باقی است و ممکن نیست کہ حل این آیت بر امیر المؤمنین علی کنیم چنانچہ بعضی بر آن رفتہ اند کہ
قول اللہ تعالی و مالا احد عندہ من نعمت تجزئ لہ مانع است از آن بوسطہ انگہ رسول اللہ
علیہ السلام پرورده است علی رضی اللہ عنہ پس مر او را صلی اللہ علیہ وسلم نعمت عظیم لازم المکافات
بر علی کریم اللہ و ہر گاہ کہ حل این آیت میرسیم المؤمنین علیہم السلام کہ متعین است کہ حل ابو بکر

جمع را عقاب نیست

پس زود باشد که مہیا سازم

براہوکر صدیق رضی اللہ عنہ زیر الکاجام شدہ است برکات لائق یکے ازین دو شخص است یا نبیر
 رویت کرو ابن ابی حاتم و طبرانی کہ ابو بکر نہ ہفت کس را آزاد کرد کہ جمیع ایشان از غلامت برکند و در
 راہ خدا سے تعالیٰ بعد از ان آیت وسیلہ فیہا الا لقی الذی یوفی مالہ بئزکی ثم تا آخر سورہ
 نازل شدہ آیت سیوم قولہ تعالیٰ لا تنصروہ فقد نصرہ اللہ اذا خرج الذین
 کفروا ثانیثین اذ ہما فی الغار اذ یقول لصاحبہ لا تحزن ان اللہ معنا
 اگر نصرت و یاری میدہند پیغامبر را کہ محمدرست صلی اللہ علیہ وسلم زود باشد کہ خدا تعالیٰ اورا یار
 کند و در مقبل فرم و نگذارد در زمانے کہ قصد بیرون کردن آنحضرت از مکہ کفار کردند خدا تعالیٰ
 اورا دستورے بیرون رفتن داد و در حالتیکہ دوم دو بود و نصرت داد و در وقتیکہ ہر دو
 بودند یعنی محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہ در غار ثور و ثور کوی است
 در جانبین از مکہ قدر یک ساعت زمانے راہ است و مرویت کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم
 شب نخست بنہ غرہ برج الاول از مکہ از خانہ صدیق رضی اللہ عنہ برفاقت وی بیرون رفت
 بان غار ثور تو بچہ بنودہ و شب در آن غار بود و در ترجمہ میگوید در تفسیر بیضاوی چنان آورده
 کہ روز دیگر مشرکان ہجرت حضرت بیرون رفتہ بے بدر غار اور و خدا تعالیٰ غار را از نزو
 ایشان پنهان ساخت کہ اورا ندیدند و بعضے میگویند کہ چون رسول صلی اللہ علیہ وسلم و
 ابو بکر رضی اللہ عنہ در غار رفتند خدا تعالیٰ دو کبوتر را فرستاد تا در آنجا سفید بخاوند و عنکبوت را فرستاد
 تا در اعلا سے آن پردہ کشیدند و کفار از ان حالت متعجب غارت شدند و گفت ایضا
 مرویت کہ وقتیکہ کفار و رفوق غار بودند ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہ بر رسول صلی اللہ علیہ وسلم ترسید گفت
 اگر یکے از کفار در زیر قدم خود نگاہ کند ما را خواهد دید انگاہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود ما خدا
 با شنیدن اللہ ثالثہما چیت گمان تو بدو کس ہلک خدا تعالیٰ سوم ایشان است چنانچہ ازین
 حال خبر رسید اذ یقول لصاحبہ لا تحزن ان اللہ معنا و گفتیکہ رسول صلی اللہ
 علیہ وسلم مریار خود را کہ ابو بکر است گفت اندوہ مخور بدرستی کہ خدا تعالیٰ ما است بنگاہ داشتند
 از دشمنان و نصرت فاذنزل اللہ سکینۃ علیہ پس خدا تعالیٰ فرستاد من خود را کہ سب
 سکونت قلب بر رسول صلی اللہ علیہ وسلم و یار صاحب او بقول انہرست زیر کہ صدق
 اکبر مضطرب بود بر حال رسول صلی اللہ علیہ وسلم اگر میگرد و آیدہ بجنود کہ تر و ہا و قوت
 داد خدا تعالیٰ پیغامبر صلی اللہ علیہ وسلم را بشکرے کہ ندیدند ایشان را یعنی ملائکہ را فرستاد
 تا در غار نگاہ داشتند او کند یا مراد ملائکہ منزلہ است و در روز بدر و احزاب و برین تقدیر ایستاد
 آیدہ بجنود و خطوط است بر جملہ نصرہ اللہ است و اجماع جمیع مسلمانان برین شدہ کہ مراد از

صاحب در اینجا ابو بکر است رضى الله عنه و بنا برین که گفته اند که هر کس که منکر صحبت ابو بکر رضی
 باشد او کافرست شترجم گوید که این قول در کثافت و بیچین عبارت آورده که گفته اند که هر کس که منکر
 صحبت ابو بکر را تحقیق کافرست زیرا که انکار کلام الله کرده باشد و مرتب صحابه اینحال نیست
 و سم در کثافت آورده که مرویست که چون جبرئیل علیه السلام آمد و رسول صلی الله علیه و سلم
 را امر کرد که از مکه بیرون رود رسول صلی الله علیه و سلم فرمود من بیخج معی باس که بیرون
 خواهد آمد جبرئیل گفت ابو بکر با تو بیرون خواهد آمد و روایت کرد این ابی حاتم از ابن عباس رضی
 که ضمیر علیه و رتقول خدیجی فانی الله سکینه علیه ابو بکر صدیق است چنانچه در بیان جمیع
 آیت اشاره تے باشد و ضمیر آیه راجع است به رسول صلی الله علیه و سلم و منافات بان
 ندارد زیرا که ضمیر هر یک راجع به پیشو و پیغمبر است که لایق و مناسب است و جلالت علم و بزرگی
 این عباس رضی الله عنه است بآنکه درین باب نصی نیافته بود و عمل این آیت نکرد و
 بآنکه مخالفت ظاهر است چنانچه حضرت شیخ فریدالدین عطار در باب نزول سکینه بر صدیق
 اکبر رضى الله عنه فرموده خواهد بود که اول بار او است ثانی چنین از همتی الفار است
 چون سکینه شد رزق منزل بود و گشت مشکهای عالم حل بدو است چهارم
 و الذی جاء بالصدق و صدق به اولئك هم المتقون آنچه آمد سخن است
 و آنچه تصدیق آن کرد و آن را است شمر دینها ایشانند که پرستگار اند و رویت کرده اند
 بزار و ابن عساکر که علی بن ابیطالب رضى الله عنه در تفسیر این آیت فرمود که الذی جاء بالصدق
 هو محمد و رسول الله صلی الله علیه و سلم و الذی صدق به ابو بکر است
 بجای بالصدق لفظ حق وارد شده است شاید که قراءه علی کرم الله وجهه چنین بوده باشد
 و آنچه شترجم گوید که قول مفسرین در تفسیر این آیت بسیار است بعضی گفته اند که مراد از این
 آنست که رسول الله صلی الله علیه و سلم مراد از تصدیق صحابه اند و در بیان مجاهد نقل کرده که مصدق
 امیر المؤمنین علی است که آنچه امام رازى در تفسیر آورده مقول و مقدر و است
 است از بزار و ابن عساکر چنانچه گفته اند و رتقول خدیجی فانی و الذی جاء بالصدق و صدق
 به از اول محمد رسول الله از دوم ابو بکر است و بنقول مرویست از امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه
 و از مفسرین قول ثانی آنکه مراد امیر است که ایقان بصدق کرده است از نهاده و
 بر که ایجاب است با کرده و حجت قائلین باینقول اولئك هم المتقون است و دیگر کثافت
 تمام نمیشود مگر بهار کن بر سال و مرسل و رسالت و مرسل الیه و غرض از ارسال است
 که هر سال است قبول و تصدیق کند پس اول سیک تصدیق کرد و ارسال با تمام شود و

صاحب در اینجا ابو بکر است رضى الله عنه و بنا برین که گفته اند که هر کس که منکر صحبت ابو بکر رضی
 باشد او کافرست شترجم گوید که این قول در کثافت و بیچین عبارت آورده که گفته اند که هر کس که منکر
 صحبت ابو بکر را تحقیق کافرست زیرا که انکار کلام الله کرده باشد و مرتب صحابه اینحال نیست
 و سم در کثافت آورده که مرویست که چون جبرئیل علیه السلام آمد و رسول صلی الله علیه و سلم
 را امر کرد که از مکه بیرون رود رسول صلی الله علیه و سلم فرمود من بیخج معی باس که بیرون
 خواهد آمد جبرئیل گفت ابو بکر با تو بیرون خواهد آمد و روایت کرد این ابی حاتم از ابن عباس رضی
 که ضمیر علیه و رتقول خدیجی فانی الله سکینه علیه ابو بکر صدیق است چنانچه در بیان جمیع
 آیت اشاره تے باشد و ضمیر آیه راجع است به رسول صلی الله علیه و سلم و منافات بان
 ندارد زیرا که ضمیر هر یک راجع به پیشو و پیغمبر است که لایق و مناسب است و جلالت علم و بزرگی
 این عباس رضی الله عنه است بآنکه درین باب نصی نیافته بود و عمل این آیت نکرد و
 بآنکه مخالفت ظاهر است چنانچه حضرت شیخ فریدالدین عطار در باب نزول سکینه بر صدیق
 اکبر رضى الله عنه فرموده خواهد بود که اول بار او است ثانی چنین از همتی الفار است
 چون سکینه شد رزق منزل بود و گشت مشکهای عالم حل بدو است چهارم
 و الذی جاء بالصدق و صدق به اولئك هم المتقون آنچه آمد سخن است
 و آنچه تصدیق آن کرد و آن را است شمر دینها ایشانند که پرستگار اند و رویت کرده اند
 بزار و ابن عساکر که علی بن ابیطالب رضى الله عنه در تفسیر این آیت فرمود که الذی جاء بالصدق
 هو محمد و رسول الله صلی الله علیه و سلم و الذی صدق به ابو بکر است
 بجای بالصدق لفظ حق وارد شده است شاید که قراءه علی کرم الله وجهه چنین بوده باشد
 و آنچه شترجم گوید که قول مفسرین در تفسیر این آیت بسیار است بعضی گفته اند که مراد از این
 آنست که رسول الله صلی الله علیه و سلم مراد از تصدیق صحابه اند و در بیان مجاهد نقل کرده که مصدق
 امیر المؤمنین علی است که آنچه امام رازى در تفسیر آورده مقول و مقدر و است
 است از بزار و ابن عساکر چنانچه گفته اند و رتقول خدیجی فانی و الذی جاء بالصدق و صدق
 به از اول محمد رسول الله از دوم ابو بکر است و بنقول مرویست از امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه
 و از مفسرین قول ثانی آنکه مراد امیر است که ایقان بصدق کرده است از نهاده و
 بر که ایجاب است با کرده و حجت قائلین باینقول اولئك هم المتقون است و دیگر کثافت
 تمام نمیشود مگر بهار کن بر سال و مرسل و رسالت و مرسل الیه و غرض از ارسال است
 که هر سال است قبول و تصدیق کند پس اول سیک تصدیق کرد و ارسال با تمام شود و

و یا حفصه گفت که این سخن کجی گوئی و بقبولی آنکه علی بن ابی طالب را حرام ساخت و بقبولی آنکه یا حفصه
 گفت که بعد از من خلافت ابو بکر میفرماید و او را افشانی این سخن من و حفصه قبول این معنی نمود و لیکن
 از آنجا که طبعیت زنان ست چون رسول الله صلی الله علیه و سلم سر و این شد ندان راز را با ایشان
 صدایقه در نهادند و فرموده باور ساینده خداست تبارک و تعالی خیر رسول الله را از این سخن
 خیر داد و بعد از آن بعبایش و حفصه خطاب فرمود آن تنویر الی الله اگر تو کینه بد و باز گرد
 بخداست عزیز علی در اظهار سر حضرت صلی الله علیه و سلم شمار افتخار بهر باشد فقد صحت
 فلو بکما پس تحقیق کرد و با کمال شایسته که در حدیث که افشا سر حضرت کرد و بد فان
 تظاهرا علی فان الله هو مولیه و جددیل و اگر هم شیت شود بحدیث که رسول
 صلی الله علیه و سلم را خوش نیاید از خیرت و افشانی سر پس بدستیک خدا تعالی باری و در گنا
 او نیست و جبرئیل علیه السلام که رئیس گرد بیان ست و صالح المؤمنین و صلی الله علیه و سلم
 یعنی صحابه رضی الله عنهم است و هر وقت که از این عباس فرمود این عمر فرمود که مراد
 از صالح المؤمنین صدیق اکبر است رضی الله تعالی عنه و فاروق عظیم رضی الله تعالی عنه و وجود آنکه
 در آن عبایش و حفصه بوده اند لیکن معا و نیت و یار است آنحضرت هم بر معا و نیت فرزندان
 خود خیرت یار کرد و در ایشان راز بر و منع نمودند مجاهد گفت که صالح المؤمنین علی مرتضی
 ست آیت هشتم هو الذی یصلی علیکم و ملائکت لیخرجکم من الظلمات
 الی النور و کان بالمؤمنین رحیما او ست خدا تعالی که در و مید و بعین رحمت میکند
 بر شما و فرشتگان او در و مید و بعین طلب از فرزندان شما میکنند این جهت است
 که بیرون از دشمنان از تاریکی کفر و عصیت بسوی ایمان و بطاعت مستقیم دارند و از
 بر آن و ست خدا تعالی بایمان آرندگان مهربان که خود رحمت میکند و ملائکه او را
 میفرماید و رویت کرد و عبد بن حمید از مجاهد که آیت ان الله و ملائکت یصلون
 علم النبیه یا ایها الذین آمنوا صلوا علیہ و سلموا بسلام انزل شد
 و ابو بکر رضی الله عنه گفت یا رسول الله صلی الله علیه و سلم نازل ساخت بر تو چیز است
 مگر آنکه شریک ساخت ما و آن انگاه هو الذی یصلی علیکم الایة انزل شد آیت هشتم قل
 تعالی و وحیدنا الا انسان بوالدیه احسانا حکمت آمد که ها و وضع کن
 که ها و جمله و فصلا ثلاثون شراحتا اذا بلغ اشده و بلغ اربعین سنه
 قال رب اونی ان اشکر نعمتک الی انعمت علی و علی والدیه
 وان اعمل صالحا ترضیه و اصلح لی فی ذلیتی انی تبت الیک و انی

ره اخراج ایشان این نسبت میکنند و کرده اند قاتلهم الله الخ یؤذکون آیت و او از پیغمبر
 قول تعالی فرض الله و ترجمه این آیت در نسبت سوم از آیات که مصنف بعد از ذکر کرده
 بیان کرده و روایت کرده و این عساکر از بن عیینه که گفت خدا تعالی خطاب فرمود به جمیع مسلمانان
 در باب رسول صلی الله علیه و آله و ابوبکر صدیق را رضی الله عنه تنها که او از معانیت بیرون رفت پس
 الاضره تا آخر بخواند و اما حدیث رسول صلی الله علیه و آله و فضائل ابوبکر صدیق رضی الله عنه بسیار
 و مشهور است و در فصل ثالث از باب اول چهارده حدیث از آنها مذکور شد بنا بر آن که اینها
 مذکور در لالت بر خلافت شان و فضائل جمیع دیگران پنجست بنا بر تعداد احادیث فضیلت
 بر آن نموده گفتم حدیث پانزدهم روایت کرده بخاری و مسلم از عمر بن العاص که او سوال کرد از
 بنی که دوست تر از من مردمان نزد تو کیست رسول صلی الله علیه و آله و عمر بن العاص را از همه کس دوست
 میارم پس آنکه من گفتم از مردمان دوست تر از من و یک تو کیست فرمود ابوبکر یعنی پدر عایشه و خدیجه
 بود باز گفتم بعد از تو کیست فرمود عمر بن الخطاب و تعداد بعضی مردمان فرمود و در روایتی دیگر
 آنکه عمر بن العاص گفت از اهل تو سوال نمیکند مگر رسول الله بک از صحاب
 میکنند حدیث شان از و هم روایت کرده بخاری و در صحیح خود از ابن عباس نقل گفتم در زمان
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چهار کس را از صحاب برابر ابوبکر بنیدیم با عمر با عثمان رضی الله عنهم
 و دیگر تفصیل در بیان باقی از صحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم میگردیم که ترجمه میکند قول خوب
 و بنجدیست است که بعضی از علما گفته اند که مردان از بن عمر ایشان است که در توحید مذکور شایخ -
 صحاب است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در امور یک حادثه میشد با ایشان شورت میفرمود و
 امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شاب بود و در سن به نه آنکه مرداد و عدم
 فضیلت علی بن ابیطالب کرم الله وجهه باشد زیرا که عدم فضیلت او نمیکند مگر جاهلی و بخاند
 و عدم علم و دور رویت که بخاری نیز اخراج کرده است که گفت خبر میگیریم میان تاس در زمان
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یعنی میگویم که کدام یک از صحاب بهتر اند و ابوبکر بهتر و هشتم با عمر
 رضی الله عنهما و در روایت دیگر که ابوداود و او را اخراج کرده است که ما میگویم در زمان آنکه
 رسول صلی الله علیه و آله و سلم در حیات بود که فضل است بعد از رسول صلی الله علیه و آله و سلم ابوبکر با عمر
 با عثمان رضی الله عنهم و بطریق زیادتی که دانایان خبر رسول صلی الله علیه و آله و سلم سید
 انکار این معنی فرمود و بخاری و نیز از محمد بن الحنفیه روایت کرده که گفت از بنی خود علی
 کرم الله وجهه پرسیدم که کدام یک از مردان بهتر است بعد از رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت
 ابوبکر گفتم بعد از تو کیست گفت عمر رضی الله عنهما و از ترس آنکه مباد عثمان بگوید آفتیم یا علی کرم الله وجهه

بعد از تو خواست بود گفت بیستم من مگر مردی از مسلمانان ایضا رویت کرد و این عساکر
 از ابن عمر رضی الله عنهما و ابوبکر عثمان و علی رضی الله عنهم و حال آنکه رسول صلی الله علیه و سلم
 در میان بود ایضا رویت کرد از ابوبکر رضی الله عنه که گفت ما گروه اصحاب رسول صلی الله علیه و سلم
 بسیار میبودیم و میقتیم افضل این است بعد از رسول صلی الله علیه و سلم ابوبکر است باز عمر باز عثمان
 باز سالت شدیم ایضا رویت کرد و ترمذی از جابر که عمر با ابوبکر گفت یا خیر الناس بعد رسول
 صلی الله علیه و سلم از گاه ابوبکر گفت تو این سخن میگوئی و حال آنکه من شنیدم از رسول صلی الله
 علیه و سلم گفت ما طلعت الشمس علی خدیج بن عمر آفتاب طلوع نکرد و بر یکدیگر بهتر از عمر باشد
 و قبل ازین مذکور شد آنکه تواتر رسیده از علی کریم الله وجهه که گفت بهترین است بعد از
 رسول صلی الله علیه و سلم ابوبکر و عمر اند و آنکه گفت تفصیل مذکور شد پس ابوبکر و عمر رضی الله عنهما
 و را حدیث از بنی خنیس و این عساکر کرده و ایضا رویت ترمذی و حاکم از عمر که
 گفت ابوبکر صدیق رضی الله عنه سید و بهترین است بعد از رسول صلی الله علیه و سلم و روایت
 کرد ابن عساکر که عمر رضی الله عنه بر آمده گفت آگاه باشید بدینکه افضل این است بعد از پیغمبر
 صلی الله علیه و سلم ابوبکر است و هر کس که غیر این گوید یا کفر یا فسق کرده و بر رویت از بنی خنیس
 کنندگان است حدیث یفقههم رویت کرد عبد الله بن حمید و در سند خود و ابونعیم و غیر
 ایشان از چند طریق اسناد از ابوداود و که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود ما طلعت
 الشمس و لا غربت علی احد افضل منی لانی بکوا لانی یکون نبی و فی لفظ
 ما طلعت الشمس علی احد بعد النبیین و المرسلین افضل من ابوبکر
 طلوع و غروب نکرد و آفتاب بر یکدیگر افضل باشد از ابوبکر آنکس که پیغمبر باشد و لفظ دیگر
 آنست که طلوع نکرد و آفتاب بر احدی بعد از پیغمبران و رسولان علیه و علیهم الصلوٰه که افضل
 بود از ابوبکر و حدیث جابر و لفظ آن آنست ما طلعت الشمس علی احد منکم افضل
 منه و این حدیث را طبرانی و غیر او روایت کرده اند از چند وجه شواهد دارد که حکم بر صحت
 و حسن آن میکنند و این کثیر اشارت بر صحت آن حکم کرده است حدیث شریف و کثرت
 کرد و طبرانی از سعید بن زراره که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود ان روح القدس
 جبرائیل نبأنی ان خیر امتک بعدک ابوبکر بدستی روح القدس که جبرئیل
 علیه السلام باشد خیر و ادم که بهترین است تو بعد از ابوبکر است رضی الله عنه حدیث
 تواتر و هم روایت کرد و در طبرانی و ابن عدی از سلمه بن الاکوع که گفت رسول الله
 صلی الله علیه و سلم فرمود ابوبکر خیر الناس الا ان یکون نبی حدیث بیستم

از روایت کرد و عبد الله بن احمد و زوايد المتنازهين عباس که فرمود ابو بکر صاحبی و مؤلفی
 فی الغار سنداً و اکل خوخة فی المسجد غیر خوخة ابو بکر ابو بکر صاحب و مؤلف سنت و غار
 همه در تاهی کوچک یا در سحای که راه مسجد دارد و مسجد و سازید و بنیدید غیر درمی که از جانب
 ابو بکر است حدیث بیست و یکم روایت کرد و طبری از عایشه صدیقه رضی الله عنها که رسول
 صلی الله علیه و سلم فرمود ابو بکر منی که انا منہ و ابو بکر منی فی الدنیا و الاخرۃ ابو بکر از
 من است و من از ابو بکر و ابو بکر برادر من است در دنیا و آخرت حدیث بیست و دوم
 روایت کرد ابو داود و حاکم از ابو هریره رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود انا
 جبرئیل علیه السلام فالحذیب فی دارانی باب الجنة الذی یدخل منہ امته
 فقال ابو بکر و ددت الی کنت معک حتی انظر الیک فقال ما انک یا ابابکر
 اول من یدخل الجنة من امته جبرئیل آمد و دست مرا گرفت پس درمی که هست من از آن
 در و در پیش من و ندیم بنمود و نگاه ابو بکر گفت که میخواهم که در ملازمت تو باشم تا آنکه میدیدم
 در را بعد از آن رسول صلی الله علیه و سلم فرمود بدرستی که تو ای ابو بکر اول کسی که خواهد بود در
 در پیش من از هست من حدیث بیست و سیوم روایت کرد و طبرانی از سمره که فرمود
 رسول صلی الله علیه و سلم ان ابابکر یا اول الرؤیا و ان رؤیا الصالحۃ تجزئ من النبوة
 بدرستی که ابو بکر تاویل و تعبیر خواب کند و خواب صالح او نصیبی است از آثار نبوت
 رسول صلی الله علیه و سلم که با و میرسد بوسطه صدق و تخلیه و از سایر حظوظ دنیا و اعراض او
 از فساد نفس امارت خود و رضی الله عنه حدیث بیست و چهارم روایت کرد و طبرانی
 از سمره که پیغامبر صلی الله علیه و سلم فرمود امرت ان اولی الرؤیا ابابکر و ما ورثتم
 با آنکه ابو بکر را و الی امر رؤیا کرد و نیم یعنی بوسطه مہارتی که امر تاویل و تعبیر روایا و حدیث
 بیست و پنجم روایت کرد و احمد و بخاری از ابن عباس که پیغامبر صلی الله علیه و سلم فرمود
 انہ لیس فی الناس احد اشد منی فی نفسه و مالہ من ابی بکر بن الی تحافۃ
 و لو کنت متخذاً خلیلاً لا اتخذت ابابکر خلیلاً و لکن خلت الاسلام ففضل
 سنداً و اعتنی کل خوخة فی هذه المسجد غیر خوخة ابو بکر و ترجمه حدیث و در باب اول
 در بیان احادیث و البر خلافت گذشت و مکرار صنف بیکل بوسطه تقدیر و راوی باشد
 الله علم حدیث بیست و ششم روایت کرد و ترمذی از ابو بکر صدیق رضی الله عنها
 که با ابو بکر نیم فرمود پیغامبر صلی الله علیه و سلم انت عقیق من الذی انزلت فی انفس و من
 پیغمبر بوسطه کثرت اعمال صالحه خدا تعالی ترا از اساحت از پیش و غرض حدیث بیست و هفتم

نام او صدیق کرده برسان محمد صلی الله علیه و سلم و خلیفه رسول الله صلی الله علیه و سلم رسول الله
 صلی الله علیه و سلم با یو بکر خوشنود شد از براسک دین مایعنه اورا فرمود که در صلوٰۃ اما کست
 قوم کند پس با خوشنود شدیم با آنکه از جهت دنیا ی و دین خود یعنی با مغلط باور نمی شدیم
 و سنا و انجیدیش حدیث است و بصحت رسیده از حاکم بن سعد که گفت شنیدم از امیر
 المؤمنین علی رضی الله عنه که سوگند یاد کرد که تشبیه یو بکر از بهمان نازل شد حدیث سی و سی و سوم -
 روایت کرد حاکم از انس بن ساجد صلی الله علیه و سلم فرمود ما صاحب النبیین و المرسلین
 اجمعین صاحب افضل من ابی بکر بلغا مبران و مرسلان سابقان جمیعاً را
 اصحاب بودند لیکن نبیت هیچکدام افضل از یو بکر حدیث سی و چهارم روایت کرد و ترمذی
 از ابوهریره رضی الله عنه که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود ما لاحد عندنا یذکک الا وقد کافینا
 ما خلا ابی بکر فان له عندنا یداً ای کافینا الله یوم القیمه و ما نفعنی مال حدیث
 ما نفعنی مال ابی بکر و لو کنت متخذ احداً خلیلاً لا اتخذت ابی بکر خلیلاً
 الا فان صاحبکم ای محمداً صلی الله علیه و سلم خلیل الله بحکم از زمین تیره و عطا
 بنو و اگر آنکه جزای آن دادیم اورا و دل شادی حاصل شد مگر ابی بکر را که او را نیز و ما عطا
 و نعمتیست که خدا تعالی تبارک و عزای بکافات روز قیامت با و عطا می خواهد
 فرمود و تخففت از آن مجلس سرگزندیم نه قد من غفت که از مال ابی بکر بمن سپید و اگر خلیله
 یعنی دوستی فرسیدم که مرا احتیاج با و بوده باشد غیر پرور و کار خود بهر آینه ابی بکر را بدوستی
 فراسیدم بدوستی که صاحب شما یعنی محمد صلی الله علیه و سلم خلیل خداست عزوجل حدیث
 سی و پنجم روایت کرد و ندیجان و احمد و ترمذی و نسائی از ابوهریره که رسول صلی الله علیه
 و سلم فرمود من اتفق زوجین فی سبیل الله فدی من ابواب الجنه یا
 عبد الله هذا خیر من کان من اهل الصلوٰۃ و من کان من اهل الصیام
 دعی من باب الریان و من کان من اهل الجهاد دعی من باب الجهاد و من
 کان من اهل الصدقه دعی من باب الصدقه فقال ابی بکر و هل یدعی
 احد من تلك الابواب کلما قال نعم و اسرخوا ان تکون منهم هر کس که خرج کند
 در زوج انال خود از هر چیزیکه بوده باشد در راه خدا تعالی خوانده شود و از برای بهشت که ای نبی
 خدای انبیین در درای که این در بهتر است پس هر که اهل صلوٰۃ است از باب الصلوٰۃ خوانده شود
 و هر که اهل صوم است از باب ریان خوانده شود و هر که اهل جهاد است از باب جهاد خوانده
 خواهد شد و زیان سهم نیست و قبول بگریشتن است از روی محبتی میراب یقال بجل بیان و

و
 اورا از دوا
 عطای و نعمتی
 ست ۱۳

دعی من باب الصلوٰۃ

واهل بیت یعنی روزه داران بوسه افکند نفس خود را در دنیا تشنگی دریاوت فرموده اند
 ایشان را ازین در بشت میخوانند تا قبل از نیکو ایشان در بشت از تشنگی امین گردند کذا فی نهج
 النجدریه ناقلاً عن الحسن بن ابی حمزه که اهل صدقه است و او را از باب صدقه میخوانند از نگاه ابو بکر رضی
 گفت آیا کسی باشد که از جمیع این ابواب خوانده شود و رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود نعم
 و او جوان تکون منهم یعنی این نوع کسانی هستند و همیدین چنین است که تو از ایشان
 خواهی بود حدیث سی و ششم روایت است از فائزه صدیقہ رضی الله عنها که رسول الله
 صلی الله علیه و سلم فرمود که این بیعتی لقولم فیهم ابو بکر ان یومهم غیوه سزاوارست هر چه
 را که ابو بکر در میان ایشان باشد و دیگر غیر او است ایشان کند و این حدیث را نسبت بخاتم
 و تعلق ام سجاد در حدیث مناقب و البر بخلافت است یعنی ذکر این حدیث در باب اثبات خلافت
 اولی و ثانی بود حدیث سی و هفتم روایت کرد وند بخاری و مسلم و احمد و ترمذی از ابو بکر که
 رسول الله صلی الله علیه و سلم مراد گفت در غار یعنی زمانی که رسول صلی الله علیه و سلم و ابو بکر از
 مکه بیرون آمده در غار ثور درآمدند و مشرکان سجالی غار در آنده تفرقه حال ایشان میکردند ابو بکر
 گفت یا رسول الله اگر کفار بزرگ قدم خود را گذاشتند ما را خواهند دید از نگاه رسول الله صلی الله
 علیه و سلم گفت یا ابا بکر ما ظننک بالثین الله ثالثها انی ابو بکر چیست گمان تو که بدست
 بلکه کسی که سوم ایشان است خدا تعالی است یعنی هیچ خوف و اندیشه را بخاطر خود راه نداده که
 حق تعالی با ما یار است و معاونت خواهد کرد حدیث سی و هشتم روایت کرد و عبد بن
 و ابن قانع از بهر آن که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود یا ایها الناس احفظوا فی ابی بکر
 فانه لیس یثقی من ذلک یعنی ای مردمان محافظت کنید مرا در باب ابو بکر بدستی که او بدست
 نموده است بمن از روزی که صاحب بمن میکند حدیث سی و نهم روایت کرد و ابن
 عساکر از عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنه که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود اذا کان یوم القیامه
 نادی منادی فاعن احد من هذه الامة کتابه قبل ان یبکون فانه
 که روز قیامت خواهد رسید از روز منادی ندا میکنند و میگویند که بکس ازین است یعنی است
 محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم نامه اعمال خود را بلند سازد پیش از ابو بکر رضی الله عنه مترجم
 این حدیث همچنین که دلالت بر کمال فضل و امتیاز ابو بکر از سایر صحاب میکند و درین اشارت
 بتقدیم خلافت او رضی الله عنه است که لا یخفى علی من له سکه حدیث چهل و نهم روایت کرد و
 طبرانی از ابو امامه که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود ان الله تعالی اتخذ فی خلیفه
 كما اتخذ ابراهیم خلیله و ان خلیلی ابو بکر و رضی الله تعالی عنه

بدست خدا تعالی مرا بخت یعنی بدوستی ظاهر سی و باطنی و بدیم احتیاج بغیر خود فرارنت بهیچا نمک
 ابراهیم علیه السلام را بخت دو دست فرارنت و بدستیکه ابوبکر خلیل لذت اگر گوئی انجیث سعا ضمه
 میکنی سجدی شے سابق که گوشت شمشاد خلیلما لا تختذ ابابکر خلیلما زیر که اخذت نفی ثلث ابوبکر
 میکند و انجیث اثبات خلعت میکند پس انجیث هر دو منافی و معارض یکدیگر باشند گویم ممکن
 ست که حدیث سابق را عمل کنی بر کمال نفی خلعت و انجیث را عمل میکنی بر اثبات نوعی از خلعت یعنی ابوبکر
 را بکمال خلعت فرو نگرفته ام زیرا که آن مخصوص بختی تعالی ست و آن نوعی از خلعت مراد از اثبات ست
 حدیث چهل و یکم روایت کردند حارث و طبرانی و ابن شامین از معاویه که پیغامبر صلی الله علیه
 سلم فرمود ان الله تعالی بیکره فوق سمائه ان یخطا ابوبکر فیه الاض بدستیکه خدا
 تعالی نکرد و میدارد و در آسمان آنکه ابوبکر رضی الله عنه در اقوال و افعال خطا کند و روی زمین
 و در رویت و دیگر که رجال سناد آن همه ثقات اند چنین وارو شده که ان الله بیکره ان یخطا
 ابوبکر حدیث چهل و دوم روایت کرد و طبرانی از ابن عباس رضی الله عنه که پیغامبر فرمود صلی الله علیه و سلم
 ما احب عندی اعظم یدامن ابی بکر و اسانی بنفسه و ماله و انکحنی ابنته
 بیچکس نزد من بزرگترین از روی ید از ابی بکر که شریک ساخت در نفس خود و مال خود و دختر
 خود را پسین عاقله صدیق رضی الله عنه در نکاح من در آورد و سپهر یکی از صحاب این توفیق و
 نذا که او را دست داد حدیث چهل و سیوم روایت کرد و طبرانی از معاویه که رسول صلی الله
 علیه و سلم فرمود ایت الی و خذت فی کفہ فعدا لهما ثم وضع ابوبکر فی کفہ
 و امتی فی کفہ فعدا لهما ثم وضع عمر فی کفہ و امتی فی کفہ فعدا لهما ثم وضع
 عثمان فی کفہ و امتی فی کفہ ثم دفع المیزان و رواقه دیدم که مراد یک پله ترازو
 نهادند و همت مراد پله دیگر پس در وزن برابر آمدیم با همت باز ابوبکر را در پله نهادند و همت
 مراد پله دیگر پس در برابر آمدند باز عمر رضی الله عنه را در یک پله ترازو نهادند و همت مراد پله دیگر نهادند
 مراد و برابر آمدند و بعد از آن عثمان را در یک پله از آن ترازو نهادند و همت مراد و طبرانی
 و دیگر مراد و مقابل آمدند انگاه میزان را برداشتند حدیث چهل و چهارم روایت کرد و
 مسلم و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و حاکم و بیهقی که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود ارحم امته
 بامتی ابوبکر رجیم مهربان ترین است بمن بامت من ابوبکر است و تمهید انجیث بجای از
 خواهد آمد انشاء الله تعالی حدیث چهل و پنجم روایت کرد و نذا احمد و ابو داود و ابن ماجه و شعبه
 از سعد بن زید که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود عشرين فی الجنة و النبی فی الجنة و
 ابوبکر فی الجنة تمهید انجیث نیز خواهد آمد حدیث چهل و ششم روایت کرد و احمد و شعبه

صداقتی
 نمی کف

از سعد بن زید و ثریذی از عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنهم که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود ابو بکر
 فی الجنة و این حدیث طویل است که بعد ازین کتاب خواهد آمد ان شاء الله تعالی حدیث چهل و پنجم
 روایت کرده ثریذی از امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود رحم الله
 ابابکر رضی الله عنه و جنتی ابتداء و جنتی الی دار الهجرة و اعتق بالادلاء من ماله و ما لفقته
 من مال احد فی الاسلام ما نفغنی مال ابی بکر رحمت الله تعالی ابابکر را که دختر خود را و در کفاح
 من در آورد و سوار کرد و مرا بر راحله از مکه تا مدینه که در حضرت است و آزاد کرد و مال را از مال خود
 و نفع نرسیدین از مال عکس الا از مال ابوبکر یعنی نفع آن مال از همه الهامین نسبت بیشتر بود چنانچه
 بعد ازین خواهد آمد که زمانی که ابوبکر رضی الله عنه با سلام درآمد صاحب چهلنار بود و جمیع آنها را در راه خدا
 و رسول او صرف کرد و هیچ چیز برای خود و فرزندان خود نگذاشت اگر گوئید در حدیث بخار
 چنین چیزی نیست که رسول الله صلی الله علیه و سلم راحله از ابوبکر رضی الله عنه گرفت مگر بقیمت و درین
 حدیث از قولی که صحنی الی دار الهجرة چنین معلوم میشود که راحله برسد الی صلی الله علیه و سلم بخشیده باشد
 و این تناقض است گوئیم که جمیع بنی الحدیثین بنی هاشم میگویند که در اول حال ابوبکر رضی الله عنه رسول
 الله ساخته باشد از قیمت راحله و برین تقدیر دفع تناقض میشود و تتمه حدیث بعد ازین خواهد
 آمد حدیث چهل و ششم روایت کرد بخاری از ابوالدرداء رضی الله عنه که نزد رسول الله
 صلی الله علیه و سلم نشسته بودیم درین اثنا ای ابوبکر آمد رضی الله عنه و سلام کرد و گفت که میان من و
 عمر گفتگوی شدید در ایاد او سرعت نمودم باز مراد هست حاصل شد نگاه از و خواستم که از من عفو
 کند و از من عفو ابابکر و بنابرین بخیر است تو آدم نگاه رسول صلی الله علیه و سلم فرمود یغفر الله لك
 یا ابابکر یغفر الله لك یا ابابکر یغفر الله لك یا ابابکر را وی گوید باز عمر نیز از عفو تو در پیشان
 شده بمنزل ابوبکر آمد و او را چنانچه خود نیافت اینجا بجهت رسول صلی الله علیه و سلم و پدید که رو
 مبارک حضرت در سالت پناه متغیر شد بمرتبه که ابوبکر رضی الله عنه گفت ترسیدم که بمبادا بعد از عرض
 فرماید نگاه آمده بدوزان تو گفت رسول صلی الله علیه و سلم فرمود ان الله یغفر الذنوب
 فقلت کذبت و قال ابوبکر صدقت و انسانی بنفس و ما فیها فقلت انتم تادکون
 صاحبی بدستیکه خدا تعالی فرستاد و مرا بسوی شما بر سالت و در آنوقت که جمیع شما گفتید
 میگردید و ابوبکر تصدیق من میکرد و نفرین مال خود را در راه من صرف نمود و مرا در آن نیز
 ساخت اما صاحبیت یار مرا بمن نخواهید گذاشت و رعایت جانب من خواهید کرد و را
 گوید بعد از وقوع این قضیه ابوبکر از عکس ایضا و آزار نیافت این عدی از حدیث
 ابن عمر رضی الله عنهما این حدیث را روایت کرد و در آن حدیث است اگر رسول صلی الله علیه و سلم

فرمود لا تزني وفي في صاحبى فان الله يعنى بالهك ودين الحق نقلتم كذبت و
 قال ابو بكر صدقت ولو كان الله سماه صاحباً لا اتخذته خليلاً ولكن خفته
 الاسلام مراى بنانيد ورياب وري صاحب ويارى بدستى كه خد تعالى مرا فرستاد كه ميت
 خلق كنم و بابت حق خوانم در آنوقت شما كنيد من كرديد و ابو بكر تصديق من كرد كه حق بجانم و
 او صاحب من فرموده و هر آينه او را خليل خود ساختم وليكن بيان ما و او برادرى هلام است
 حديث چهل و نهم رويت كرواين غبار از مقدار كه گفت بيان ابو بكر عقيل بن ابي طالب
 نزاع و خصوصيت شد و ابو بكر مردى اعلم بود با تائب يعنى كثير العلم بود با تائب مردم بگير
 ملاحظه قرئى عقيل بن ابي طالب صلى الله عليه وسلم نمود از و اعراض كرده شكوه او نزد رسول الله
 صلى الله عليه وسلم نمود رسول بر فراست در ميان مردم و فرمود الا تدينون لى صاحبى
 ما شانكم و شانك فوالله ما منكم رجل الا على باب بديت ظلمت الا باب ابى بكر
 فان على بايد النور و لقد قلتم كذبت و قال ابو بكر صدقت و امسكتم الاموال و
 جاءلى بماله و خذتمونى و انسافى و اتبعنى ايا نميگذارد از براى من صاحب و يا
 مرا از و چه چيز بطلبيد با و چه كار داريد بخداى سوگند كه سحر مردمى از شما نيست مگر آنكه بر در خانه
 او ظلمت است غير ابو بكر كه بر او نور است شما مرد و غلوى گفتيد و ابو بكر مرا رست گو گفت شما مالكن
 خود را نگهداشتيد و ابو بكر مال خود بخش نمود مرا شما ترك نصرت و يارى من كرديد ابو بكر سحر
 من نمود و مرا شريك ساخت و نفس مال خود و متابعت من نمود حديث پنجاهم رويت كرواين
 از ابن عمر سمر كه گفت رسول الله صلى الله عليه وسلم من جزئ ثوب خيلا لم ينظر الله اليه يوم
 القيا مت هر كه جامه خود را راز ميكنند و بدست آنرا بالا ميکشيد باشد از روى عجب و تكبر خدا
 تعالى در روز قيامت بسوى او نظر نكند نگاه ابو بكر گفت يك طرف جامه من دراز ميشود و من
 آنرا محافطه ميكنم رسول صلى الله عليه وسلم فرمود انك لست ذلك تصنع خيلا بدستى كه
 تو نگاه داشتى جامه خود را از روى عجب و تكبر بكنى حديث پنجاه و يكم رويت كرواين ابو بكر
 كه رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود كه گيت از شما كه تابع جنازه باشند درين روز ابو بكر گفت
 من شده ام باز گيت از شما كه عبادت مريض كرده باشند درين روز ابو بكر گفت كه من
 كرده ام نگاه رسول صلى الله عليه وسلم فرمود كه گيت كه صبح كردم و در روزه دار و طعام داده
 مسكين ابو بكر گفت كه من روزه دارم و طعام نيز داده ام نگاه رسول صلى الله عليه وسلم فرمود و ما نحن
 في امر الا دخل الجنة و في و ايتعن انفس و جبت لك الجنة اين فصال مذكوره
 در پيكس مجتمعه ميشود مگر آنكه در بشت داخل شود و در روايت از انس مگر آنكه و جبت بر منى

حدیث پنجاه و دوم روایت کرد بنابر عبد الرحمن بن ابی بکر گفت رسول صلی الله علیه و سلم
 صلوة صبحه گذارده روی مبارک خود بجانب اصحاب کرد و گفت کیست از شما کم روز روزه دار
 باشد عمره گفت یا رسول الله در شب نیت روزه کرده بودم بنابرین روزه دارنیم نگاه
 ابو بکر گفت من شب نیت روزه کرده بودم حال روزه دارم رسول صلی الله علیه و سلم فرمود
 آیا از شما کسی هست که عیادت مریض کرده باشد عمره گفت یا رسول الله بنور از مسجد بیرون نرفته
 ام چگونه عیادت مریض کرده باشم نگاه ابو بکر گفت من چنین رسیدم بر او عمره عبد الرحمن بن خو
 مریض شده است بنابرین و بر راه آمدن مسجد از جانب او آمدم و احوال او را معلوم کردم باز
 رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود آیا امری در کسی طعام سکین کرده است عمره گفت یا رسول الله
 نماز گذارده ام و بنور از مسجد بیرون نرفته ام چگونه طعام سکین کرده باشم نگاه ابو بکر گفت عمره
 بزمانی که در مسجد و راه آمدن سکین را دیدم درین اثنا کسی پارچه نان موجود در دست عبد الرحمن
 بود آن را گرفت بآن سکین و او را بعد از آن رسول صلی الله علیه و سلم فرمود انت البشیر بالجنة
 ترا بشاوت میدهم بهشت باز نگاه گفت که راضی شد بآن و عمره هم بر گزاراده چیزهای نکرده
 است مگر آنکه ابو بکر بفرمان سابق شده است بدوران تصنف گوید لفظ حدیث در نسخه که دیدم
 اینچنین بود و فییه ما یحتاج الی التامیل و ابوعلی روایت کرد از ابن مسعود گفت که بودم
 در مسجد و نماز گذاردم و درین اثنا رسول الله صلی الله علیه و سلم آمد و ابو بکر و عمره با او بودند
 و زمانی که دعا میکردم نظر مبارک او صلی الله علیه و سلم بین افتاد و فرمود سل تعطی ثم قال من
 احب ان یقرء القرآن غضا ط یا فلیقرأ بقرآءة ابن ام عبد طلب کن تا دوا شود مگر
 باز گفت هر کس که دوست میدارد که قرآنیت قرآن کند بغیر تصرف چنانچه نازل شده باید
 که بطریق ابن مسعود بخواند نگاه بمنزل خود باز گشتم و ابو بکر آمد و بشارت داد مرا باینجیست باز عمره
 آمد و دید که ابو بکر بفرمان سابق گرفته و بیرون میرود از منزل من نگاه عمره گفت ای ابابکر ایست
 بالخیر بد رستی که تو سبقت بروی بر من در افعال و اعمال خیر حدیث پنجاه و سوم
 روایت کرد احمد بنندی حسن او از ربیعہ سلمی گفت میان ما و ابو بکر سجی و قعشر و ابو بکر رضی الله
 عنہ من سجی گفت که من آنرا کرده ام همیشه و از آن سخن بشانم گفت ای ربیعہ بن حنین سخن
 بمن رو کن تا قصاص کرده باشی من گفتم رو بخوابم کردی گفت ابو بکر گفت بگو این سخن را تا هر چه
 طلب یاری میکنم بر تو از رسول الله صلی الله علیه و سلم که بگوید من که بگویم این سخن نگاه ابو بکر
 روان شد و درین اثنا چند شخص از قبیلکه سلم آمدند و مرا گفتند رحمت خدا بر ابو بکر باد و در چه
 باب است که زیادتیا میکنی بر تو و نسبت بگو این نوع سخنان گوید من جواب ایشان دادم

ای یاران میدانید که این کیست ابو بکر صدیق است ثانی چنین رسول الله صلی الله علیه وسلم و
 شیخ بزرگ مسلمانان است پرینز کنید و ساکت شوید مبادا که باین جانب ملتفت شوند
 بدیند که شما حمایت و نصرت من میکنید ازین سبب غضب کرده نزد رسول صلی الله علیه وسلم
 بواسطه غضب ابو بکر من غضب کند و خدا تعالی بواسطه غضب ایشان بر من غضب فرماید و ملاک
 شوم گفتند چه فرمائی نایب گفتند باز گردید آنکه ابو بکر از آن موضع رفت و من تابع او شدم تا آنکه
 نزد رسول صلی الله علیه وسلم آمد حکایت چنانچه گذشته بود بجز عن رسالت پناه رساند رسول
 صلی الله علیه وسلم فرمود ای ربیع حدیث ترا با صدیق گفتم یا رسول چنین چنین بود ابو بکر صدیق
 کلمه نسبت من گفت و من آنرا کرده و هشتم باز ایشان گفته گشت آن سخن را بار و کن بقصه
 کرده باشی من ازین سخن ایما کردم نگاه رسول صلی الله علیه وسلم فرمود اجل لا ترد علیه
 و لکن قل غفر الله لك یا ابابکر این سخن باور و کن لیکن بخود الله تعالی ترا بیامرز و ایست
 ابو بکر بعد از آن گفتم حدیث پنجاه و چهارم روایت کرد و ترمذی و گفت اسناد آن حسن است
 از ابن عمر که رسول صلی الله علیه وسلم گفت ابو بکر را انت صاحب علی الحیض و صان
 فی الغار و مؤدبی فی الغار حدیث پنجاه و پنجم روایت کرد بیهقی از خدیجه گفت رسول
 صلی الله علیه وسلم ان فی الجنة طیر اکامثال النخائل بدرستیک در بهشت مرغان
 هستند مثال تران که در آن بلند نگاه ابو بکر گفت انها لنا عتیر یا رسول الله گفت انعم
 منها من یا کلها و انت ممن یا کلها اسنم ترا از آن مرغان کسی است که این مرغان را بخورد
 و توازان کسانی که خورشید ایشان از آن مرغان است و این حدیث از روایت انس نیز
 آمده حدیث پنجاه و ششم روایت از ابو هریره نقله که گفت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود
 عرج بی الی السماء فما مدت کسماء الا و حدت فید اسمی محمد رسول الله صلی
 الله علیه وسلم و ابو بکر صدیق خلفی زمانه که معراج من ایشان شد پس گذشت مگر آنکه
 یافته ام در اینجا اسم خود را که نوشته شده است محمد رسول الله و ابو بکر صدیق عقب من
 و این حدیث را یضار و است از ابن عباس و ابن عمر و انس و ابوسعید و ابو داود و ابن
 و سنا و جمیع طریق ضعیف است لیکن من حیث المجموع بدرجه حسن میرسد حدیث پنجاه و هفتم
 روایت کرد ابن ابی حاتم و ابونعیم از سعید ابن جبیر که گفت نزد رسول صلی الله علیه وسلم
 یا کتبتھا النفس المطمئنة فواتها انکاه ابو بکر نقله که گفت یا رسول الله هذا
 لحسن انکاه رسول صلی الله علیه وسلم فرمود اما ان الملك سیقولها لك عند الموت
 بدرستیک فلک الموت این کلمه را بخوابد گفت در وقت وفات حدیث پنجاه و هشتم

رویت کرد این بجا اتم از عامر بن عبد الله بن عبد الله بن عمر بن الخطاب روایت کرد و این را گفت یا رسول الله اگر ما مورسیازی مرا بگو نفس خود را بقتل رسانم بهتر خواهم کرد رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود صدقت ربهت گفتی که خواهی کرد و حدیث بخانه و شهم رویت کرد و طبرانی در کبیر و ابن شامین در سنت از ابن عباس رضی الله عنهما موصولا و ابوالاسم البغوی گفت خبر داد مرا عبد الجبار بن الورد و از ابن ابی لیلیه و متابع و کعب از عبد الجبار بن الورد روایت کرد و ابن عساکر و نیز عبد الجبار رفته است و شیخ و ابن ابی لیلیه امام است لیکن این حدیث از طریق مرسل روایت کرده گفت رسول الله بر غدير خم آب آمده فرمود که هر مردی بجانب صاحب خود سباحت کند تا زمانی که رسول صلی الله علیه و سلم باقی ماند پس بطرف ابو بکر سباحت کرد و او را معانقه نمود و فرمود لو كنت متخذ اخلیاء حثک الله لا لتخذت ابائکم خلیاء و لکن ذبیا حدیث ششم روایت کرد ابن ابی دینار در کرام الاخلاق و ابن عساکر طریقه صد و این بیرونه القریشه از سلیمان بن یسار که گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود که خصال خیر سیصد و شصت حدیث است هر گاه که حق سبحانه و تعالی عزوجل اراده خیرت بنده کرد یک خصلت از این خصال عطا فرماید که آن سبب داخل شیت شود و نگاه گفت ابو بکر یا رسول الله چیزی از این خصال درین بوده باشد رسول صلی الله علیه و سلم فرمود نعم جمیعاً لی از جمیع ذرات موجود این عساکر از طریق دیگر روایت کرد که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود خصال الخیر ثلاث مائت و ستون خصلت های خیر سیصد و شصت حدیث است نگاه ابو بکر گفت یا رسول الله از این خصال چیست رسول صلی الله علیه و سلم فرمود کلها فیک فیهینا لک یا ابابکر جمیع از خصال در تو هست خوشگوار ای ترا ای ابو بکر حدیث شد حدیث می گویم روایت کرد ابن عساکر از طریق جمیع انصاری از پدر او گفت که گفت اصحاب در خدمت رسول الله صلی الله علیه و سلم می نشستند و آن مجلس حلقه سوار میشد یعنی مثل شست برخن که در دست میکنند و با وجود این حال بجای نشست ابو بکر فارغ می بود و یارای کسی نبود که آنجا می نشست وقتی که ابو بکر می آمد بجای خود می نشست و رسول خدا جانب او متوجه می شد حدیث شصت و دوم روایت کرد ابن عساکر این حدیث که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که حب ابی بکر و شکوه واجب علی کل امت و دست داشتن ابو بکر و شکر او و حبیت بر جمیع امت من و مثل همین حدیث از سهل بن سعد روایت کرده است حدیث شصت و سی و دوم روایت کرد ابن عساکر از عایشه بنته که گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود الناس کلهم یحاسبون الا ابو بکر جمیع مردمان را حساب خواهند کرد و روز قیامت مگر ابو بکر را که بی حساب در بهشت خواهد رفت حدیث شصت و چهارم

ع
حدیث
در کتب
حدیث

حدیث
حدیث

رویت کرد و احمد از ابوهریره که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ما نفعنی قط ما نفعنی مال بے
 بکدر هیچ مال با منفعت نرسد باینکه مثل مال ابو بکر نگاه ابو بکر را اگر به دست داده گفت آیا
 من شیتم و مال من نیست گرا از براسه تو یا رسول الله و ابوعلی از حدیث عایشه سه فرمود عایشین
 حدیث را روایت کرده و ابن کثیر گفت که این حدیث مرویست ایضا از علی بن ابی طالب و ابن عباس
 و انس و جابر و عبد الله و ابی سعید خدری و روایت کرد خطیب این حدیث را از ابن مسعود
 و زیاده که و آنکه رسول الله صلی الله علیه وسلم در مال ابو بکر حکم فرمود و چنانکه در مال خود و روایت ابن
 عساکر از چند طریق است و از حضرت عایشه و عروه سه که ابو بکر سه روز یک با سلام و رآد چهل هزار
 از مال خود و هشت و بیست و پنج آن مال را انفاق نمود بر رسول صلی الله علیه وسلم حدیث شصت
 و پنجم روایت کرد و ذبیحی و ابن عساکر از ابن عمر سه که گفت در خدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم
 بودم و ابو بکر نیز در آنجا بود و عبا ی بر خود گرفته بود که خلای از چوب در آن گذرانیده هر دو طوط
 از عبا یی بهم دوخته بود و نگاه جبریل نازل شد و گفت یا محمد چه حال است ابابکر را می شنیم که عبا ی
 بر خود گرفته که سینه از آنجا ان بهم دوخت آورده است رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ای جبریل
 ابو بکر مال خود را انفاق کرد و بر من پیش از فتح مکه جبریل گفت خدای تبارک و تعالی او را سلام گویند
 و گفت یا ابابکر آیا درین فقر از من راضی هستی یا ناراضی از من نگاه ابو بکر گفت اے سخط علی
 دبی اناعن دبی راضی آیا بر پروردگار خود و خط کنم و ناراضی باشم چنین نیست بلکه از
 پروردگار خود راضی و شاکرم خدا این حدیث غریب است جدا و ابو نعیم از ابوهریره و ابن
 مثل همین حدیث روایت کرده و سندان ایشان ضعیف است و ابن عساکر مانند این روایت
 کرده از حدیث از ابن عباس از رسول الله صلی الله علیه وسلم و گفت جبریل آمد و طنفسه یعنی
 بساطی که بر او دو بار یک بر خود پوشیده بود و طنفسه خود را بخلال بهم آورد و نگاه من گفتم
 یا جبریل چیست این پوشیده جبریل هم گفت که خدا تعالی ملائکه را امر فرمود که در آسمان بخلال
 بخلال آید ابو بکر در زمین گوید که این حدیث منکر است جدا و اگر چنین نبود می که این حدیث و حدیث
 دیگر که قبل ازین است بسیار است که از مردم متداول ساخته بودند اعراض از آن هر دو کردن
 اولی بود حدیث شصت و ششم بصورت رسد از عمر سه که گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم
 و سلم مرا امور ساخت که تصدق سازم و راه خدا تعالی و در آنوقت نزد من مالی بود و با خود
 گفتم که وقتی بر ابو بکر سابق خواهم شد آن روز خواهد بود و نگاه مضاف خود را نزد رسول
 صلی الله علیه وسلم بروم رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که از برای اهل عیال خود چیزی گذشتی
 گفتم مثل همین مقدار که بخدایت تو آوردم جهت اهل خود گذاشتم بعد از آن ابو بکر آمد با هیچ

این حدیث در مسند ابی نعیم
 مسند ابی نعیم ج ۱ ص ۱۲۰
 مسند ابی نعیم ج ۲ ص ۱۲۰

مال خود رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که ای ابوبکر بر اے اهل خود چیزے بجز از این است ابوبکر گفت
 خداے و رسول خداے صلی الله علیه وسلم بر اے اهل خود گذشتگان من با خود گفتیم که هرگز در هیچ
 چیز با ابوبکر سبقت نخواهیم کرد و حدیث شد حدیث و تفهیم روایت کرد ابن عباس که ابوبکر را گفتند در
 میان جمع از صحاب که در زمان جاهلیت هرگز شراب بخورده بودی ابوبکر گفت اخو ذی الله صلی الله علیه وسلم
 پناه بگیریم از خوردن شراب باز پرسیدند که چرا اینچنین روی گفت بگفتن عیض عرض خود میکردم و حفظ
 هر دو خود نمودم زیرا که هر کس که شراب بخورد و تصبیح عرض و کم دست خود را بسینک نگاه این خبر
 بر رسول صلی الله علیه وسلم برسد فرمود صدق ابوبکر و فرمود که ابوبکر بفرم هرگز شراب نخفت در زمان
 جاهلیت و نه در اسلام و ابوبکر و عثمان نیز هر دو در زمان جاهلیت ترک شراب خوردن کرده بودند و
 ابونعیم بن حذیر روایت کرد که از عائشه رضی الله عنها گفت ابوبکر شراب خورده بود در زمان جاهلیت
 حدیث شد حدیث و تفهیم روایت کرد ابن عباس که ابوبکر را از ابن عباس رضی الله عنه که رسول الله
 صلی الله علیه وسلم فرمود ما کلمت فی الاسلام احدا الا ابی علی و ما جعی الکلام الا ابی
 تحافه فانی ما کلمت شیدا الا قبله و استقام علیه و فی روایت کان اسحاق ما دعوت
 احدا الا الاسلام الا کانت له عتة او تردد او نظر الا ابوبکر ما عتیم ای تلبث عن حین
 ذکرته و ما تردد فی سخن بگفتیم در باب عرض کردن اسلام با یکس مگر سبب از آنست
 و در کلام مراجعت و معاودت کرد ابن عباس که سبب از آنست که سبب از آنست که سبب از آنست
 ثابت و تقیم ماند و در روایت ابن اسحاق چنین است که فرمود یکس را با کلام خود اندم الا آنکه تدبر و توقف
 و تردد و نظر سینه نمود و ابوبکر که او درنگ نکرد و وقتیکه اسلام با عرض کردیم هیچ تردید و توقف ننمود
 فی الحال باسلام و رأی سقی گفت صد و این امر از ابوبکر بوسطه این بود که قبل از دلائل نبوت رسول
 صلی الله علیه وسلم میبایست و اما نبوت شنیده بود و فتیکه رسول صلی الله علیه وسلم او را باسلام دعوت
 فرمود چون قبل ازین در باب فکر و نظر کرده بود در حال اسلام در ادبی تالیف یکدست آنچه را
 کرد ابونعیم از حضرت بن السائب که گفت از سمیون بن مهران پرسیدم که امیر المومنین فضیلت نزد
 تو یا ابوبکر و عمر از نگاه از شنیدن این سخن بفرماید او فتاده بترتیب که روایتش شد و عصا از دست
 مبارک او ساقط شد و گفت گمان این ندیدم که باقی مانده از زمانی که مردم ابوبکر و عمر را رضی الله
 عنهما با دیگرے برابر دانند خدا تعالی ایشان را خیر میدهد که راسل و راسل اسلام بودند باز پرسیدم
 که اسلام ابوبکر سابق بود یا امیر المومنین علی گفت بجز از سؤگند که ابوبکر ایسان بن عمر صلی الله علیه وسلم
 آورد و در زمان بجز از سبب و فتیکه با گذشت و علما را اختلاف است در مدتی که میان او
 و خدیجه ام المومنین بود تا زمانی که نزد خدیجه ام المومنین و بعد از جمیع آنها قبل از تولد امیر المومنین

و در کلام مراجعت و معاودت کرد ابن عباس که سبب از آنست که سبب از آنست که سبب از آنست

از یک عشر است بنا بر اول نهاده گفتیم حدیث هفتتا و دو کمر رویت کرد و حاکم و زرکری هفتتا و این
 حدیث در کمال و خطیب و زیاری و غیره از ابوهریره که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود ابو بکر و عمر خدیج
 الاولین و الاخرین و خدیج اهل السموات و خدیج اهل الارضین الا النیین و البرسین
 ابو بکر و عمر بهتر اند از کسانی که در اول و آخر بوده اند و بهترین اهل آسمان و زمین مگر خیمبرن و
 فرشتگان از جانب حق تعالی حدیث هفتتا و دو و دو هم رویت کرد و طبرانی از ابوود و ائمه
 بالذین من بعدک ابی بکر و عمر فانما جعل الله لهما وده من تمسک بهما فقد
 بالعبادة الوثقی لا انفصام لها پیشوای وقتتای خود سازید و متابعت کنید این و
 کس که بعد از من خلیفه خواهند شد ابو بکر و عمر بن عبد ربیع را بشمارند یعنی ایشان ثبات
 در دین و استقامت ایمان بمنزله جبل ثابت و تحکم اند که از مکان بلند فرو آمده اند پس هرگاه که
 پایشان کسی دست زده اقطاع نمی یابد و این حدیث از چند طریق دیگر وارد شد چنانچه در احادیث
 خلافت گذشت حدیث هفتتا و دو و دو هم رویت کرد ابو نعیم که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود
 اذا انامت و ابو بکر و عمر و عثمان فان استطعت ان تموت فمیت زبانی که من ابو بکر و عمر
 و عثمان از دنیا انتقال نمودیم اگر استطاعت مردن داشتی بمیر یعنی چون زمان ایشان بگذرد و در
 میان مردم فتنه و فساد و بدعتهای ظاهر گردد و در آنوقت بهتر حال هر کس آنست که زنده باشد
 تا از فساد و شر از غیبین بماند حدیث هفتتا و دو و چهار هم رویت کرد بخاری و زیاری
 و نسائی و ابن جریر ابوهریره رضی الله عنهم که پیغمبر فرمود نعم الرجل ابی بکر نیکو مردیست ابو بکر
 حدیث هفتتا و دو و دو هم رویت کرد و در تذکره از ابو سعید که رسول فرمود صلی الله علیه و سلم
 نبی الاول و ذیران من اهل السماء و ذیران من اهل الارض فاما و ذیرائی من
 اهل السماء فحبرئیل و میکائیل و اما و ذیرای من اهل الارض فابو بکر و عمر و پیغمبر
 نیست مگر او را و وزیر است از اهل آسمان و وزیر از اهل زمین و مرا از اهل آسمان حبرئیل و
 میکائیل اند و از اهل زمین ابو بکر و عمر اند یعنی دو وزیر آسمانی ائمهالات سماوی برین سبک
 سازند و دو وزیر از ارضی ائمهالات برین سبک سازند حدیث هفتتا و دو و دو هم رویت
 کرد احمد و بخاری و مسلم و نسائی از ابوهریره سخ که گفت رسول صلی الله علیه و سلم فرمود زنا که
 قبل ازین یعنی در زمان نبی اسرائیل چوپانی بود و گوسفند از دست گرگ خلاص نمود و گرگ گفت
 ای ربی امر و این را از دست من خلاص کردی روز موت و فتنه که آن روز هر چوپانی نیست
 غیر من پس گیت که او را خلاص سازد و مردی دیگر گاوی میبازد و قتی که باند گشت بان گا و
 سوار گشت گا و بجنج رآمد و گفت مرا از برای بار و سواری خلق نه کرده اند بلکه از برای عجت

و نسائی و ابن جریر
 ابوهریره روایت
 از ابو سعید

شده ام حاضر آن مجلس گفتند سبحان الله اگر و گاه و سحر میکنند نگاه رسول صلی الله علیه و سلم فرمود
 فانی اذ من بذلک و ابوبکر و عمر بدستیکه من تصدیق نیکی است کردم و ابوبکر و عمر تصدیق
 آن میکنند و ایمان بآن می آرند اگر چه در آن مجلس حاضر نبوده اند بعضی شایع است که ابوبکر و عمر
 و از آن تعب می سازند اما من تصدیق میکنم و ابوبکر و عمر برین گواهی داد که ایشان ایمان با حق
 می آورند با آنکه در اینجا حاضر نبودند حدیث یسقا و وثقه و روایت کردند احمد و ترمذی و ابن ماجه
 و ابن حبان و صحیح خود از ابوسعید و طبرانی از جابر بن سمره و ابن عساکر از ابن عمر از ابوبکر و عمر
 و غیره که پیغامبر صلی الله علیه و سلم فرمود ان اهل الدرجات العلیا لهم من هو اسفل
 منهم كما تدرون الکوکب الدار فی افق السماء وان ابابکر و عمر منهم و انما بدستیکه
 جمیع که مرتبه ایشان عالی و بلند است هر آینه می بینند ایشان را که آنیکه پایین تر از ایشان همچنان
 ایشان بفرستادند و نورانی را می بینید در آسمان و آن هر دو ابوبکر و عمر از مرتبه عالی اند و زیاده اند
 و در مرتبه ایشان بر صاحبان مرتبه علیا و بعضی گفته اند بنابر ابوبکر و عمر در عجم بهشت داخل شوند
 حدیث یسقا و وثقه و روایت کردند ابن عساکر از ابوسعید که پیغامبر فرمود ان اهل علیین
 احدی علی الجنة فیضی و جمیع اهل الجنة کما فیضی القمیله البدر کاهل الدنیا و ان
 ابابکر و عمر منهم و انما بدستیکه صاحب بلند می چون شرف و ظاهر گردند بهشت خود
 و از برای اهل بهشت چون روشنی ماه شب چهارم از برای اهل دنیا شود و تحقیق که از آن ابوبکر
 و عمر از اهل علیین خواهند بود و زائد اند بر ایشان در فضل و در مرتبه حدیث یسقا و وثقه و روایت
 کرد احمد و ترمذی از امیر المؤمنین علی و ابن ماجه و ابن ابی عمیر از ابوجحیفه و ابویعلی و مسند خود و وصفا و غیره
 از انس و طبرانی و در اوسط از جابر و از ابوسعید که پیغامبر صلی الله علیه و سلم فرمود در فضل ابوبکر
 و عمر آن سید کاهل الجنة من الاولین و الاخرین الا النبیین و المرسلین ابوبکر
 و عمر فاضلین بکمال بهشت خواهند بود و از امم سابقه و این هست که پیغامبر از مرسلان
 ایشان و کمال جمیع که است از مردان کسی است که عمر و از سی سال یا ده باشد تا پهل سال
 بعضی گفته اند از سی و سه سالگی تا پنجاه سال که بول است کذا فی نهایت الجزی حدیث یسقا و وثقه
 روایت کرد ترمذی و حاکم صحیح که در عهد المدین خطبه که رسول صلی الله علیه و سلم ابوبکر و عمر را دید
 و گفت هذان السمع والبصر یعنی این دو کس مثل سمع و بصر اند و عرض کرد یا آنکه ایشان را
 سمع و بصر خواند بوجه شدت حرص ایشان بر شنیدن حق و مشاهده آفاق و انفس
 و طبرانی این حدیث را روایت کرد و از حدیث عمر بن عثمان حدیث یسقا و وثقه روایت
 کرد و ابونعیم و در حلیه از ابن عباس و خطیب از جابر و ابویعلی که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود

سید الشهدا

سید الشهدا

بمنزله سمع و بصیرت از سر حدیث هشتاد و دو و دوم روایت کردند طبرانی و ابوالفیض و طبرانی
از ابن عباس که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود ان الله تعالى ایدنی بأربعه و ذاء اثنتین
من اهل السماء جبرائیل میکائیل و اثنتین من اهل الارض ابوبکر و عمر خدیجهما
و تقویت کرد و وزیر و وزیر ازل آسمان و وزیر ازل زمین جبرائیل و میکائیل علیهما
السلام و ابوبکر و عمر رضی الله عنهما حدیث هشتاد و سوم روایت کرد طبرانی از ابن
عباس و ابن مسعود که گفت رسول صلی الله علیه و سلم فرمود ان لكل نبي خاصه من اصحابه اخصه
من اصحابي ابوبکر و عمر بدرستی که هر پیغمبر مخصوص از اصحاب خود باشد و مخصوص من ابوبکر و
عمر است حدیث هشتاد و چهارم روایت کرد ابن عباس که از ابودرود که رسول صلی الله علیه
و سلم فرمود ان لكل نبي و ذی نین و ذی راسه و صاحب ابوبکر و عمر بدرستی که هر پیغمبر
وزیر است و وزیر و صاحب من ابوبکر و عمر است حدیث هشتاد و پنجم روایت کرد ابن
عباس که از حضرت امیر المؤمنین علی و زبیر رضی الله عنهما که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود که این دو نفر
ابوبکر و عمر بهترین است من پس از من ابوبکر و عمر است حدیث هشتاد و ششم روایت کرد
سیداکهول اهل الجنة ابوبکر و عمر و ان ابوبکر و عمر مثل الثريا في السماء فاضل من
بهمول اهل البيت ابوبکر و عمر مثل الثريا في الارض و ثریا ستاره مشرق
کنیز العروست و آسمان حدیث هشتاد و هفتم روایت کرد ابن عباس که از انس که از رسول
صلی الله علیه و سلم فرمود ما قدم الله ابوبکر و عمر و لکن الله قدماهما مقدمه ابوبکر و عمر
بر دیگران و لکن خیر ایتالی مقدمه هشتاد و هشتم روایت کرد ابن عباس که از انس که از رسول
از حجاج بنی که رسول فرمود صلی الله علیه و سلم من رایتوه یذکرا ابوبکر و عمر اسبوعا فاما یرویدا
هدم الاسلام هر که این پند که ابوبکر و عمر کفر را ببدی یاد کند اراده او جز خرابی اسلام نیست
و غیر شیت حدیث هشتاد و نهم روایت کرد ابن عباس که از ابن مسعود که پیغمبر صلی الله علیه و سلم
القائم بعدک فی الجنة و لکن یقوم بعده فی الجنة و الثالث و الرابع فی الجنة یکبدا باقر طایف
قیام نماید بعد از من یعنی ابوبکر رضی الله عنه در بهشت است و آنکه که بعد او قیام نماید یعنی عمر رضی الله عنه
یعنی عثمان و چهارم یعنی علی بن ابیطالب رضی الله عنهم در بهشت است حدیث هشتاد و دهم
روایت کرد ابن عباس که از انس که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود اربع لا یجتمع جہنم
فی قلب منافق یجمعهم الامم من ابوبکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم چهار
کس اند که دوستی ایشان جمع نمیشود و در دل منافق و دوست نمیدار و ایشان را شایسته
و این چهار کس ابوبکر و عمر و عثمان و علی رضوان الله تعالی عنهم و عن جبر اصحابه صلی الله علیه و سلم

حدیث نو و حکم رویت کرد ترمذی از ابی ایوب التمیمی علی کرم الله وجهه که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود
 رحم الله ابابکر و خبی بنته و حملتی الی دار الهجرة و اعتق بلاء الامن له و ما نفغنی مال فی
 الاسلام ما نفغنی مال ابی بکر رحم الله عمر یقول الحق و ان کان قمارا فقد ترک الحق و ما له من
 صدیق رحم الله عثمان تستحییہ المسلمون لکثرة وجهه حلیش العسرة و زاد فی مسجدنا ختة
 و سعنا رحم الله علیا اللهم ادر الحق مع حدیث دار رحمت کنا و خدیجاتی ابوبکر را که خنجر
 خود را در کفاح من در آور و در احوال و اوم از مکة تا بدار بجزرت که مدینه باشد رسانید و از اگر در نید
 بلال را از مال خود و سپهر مالی در سلام اینقدر منفعت بمن رسانید که از مال ابوبکر منفعت دیدم رحمت
 خدای با و بر عمر که حکم حق میگوید اگر چه تلخ و دشوار است و از حق گفتن بترتبه رسید که او را دوستی نماند
 رحمت خدیج عثمان با و که چهار او بترتبه است که مانگ از و شرم میدارند و مصالح و هباب حبش
 عسرت یعنی غزات توک از مال خود و او مسجد را کشاده گردانید تا جمیع مردم در آنجا بفرغت نماز
 میگذرانند و رحمت خدی با و بر علی را بخدایا حق را با و همراه گردان بهر طریق که او بکر و حدیث
 نو و حکم رویت کرد احمد و ابو داود و ابن ماجه و ضیاء از سعید بن زید که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود
 عشرة فی الجنة النبیه فی الجنة و عمر فی الجنة و عثمان فی الجنة و علی فی الجنة و طلحة
 فی الجنة و زبیر بن العوام فی الجنة و سعد بن مالک فی الجنة و کوهو ابن ابی وقح
 فی الجنة و عبد الرحمن بن عوف فی الجنة و سعید بن زید فی الجنة مترجم گوید رسول صلی
 الله علیه و سلم فرمود و بشارت داد که جماعت مذکوره که در حدیث است در بهشت خواهند بود
 و هر کس که اعتقاد بخلاف این در حق ایشان کند قول خیمبر را خلاف کرده باشد و مخالفت قول رسول
 صلی الله علیه و سلم در و فرخ خواهد بود و روایت معنی این حدیث ترمذی از عبد الرحمن بن عوف کرده
 و در لفظ آن حدیث بدل النبیه فی الجنة ابو عبیده بن الجراح فی الجنة و او ر شده در آخر
 حدیث و مراد از سعد بن مالک و قاص است و الله علم حدیث نو و و نسو هم روایت کرد
 بخاری و ترمذی و خود و نسائی و حاکم از ابو هریره که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود نعم الرجل
 نعم الرجل عمر نعم ابو عبیده بن الجراح نعم الرجل اسید بن حضیر نعم الرجل
 ثابت بن قیس بن نفعان نعم الرجل معاذ بن جبل نعم الرجل عمر بن الجراح نعم الرجل
 سهیل بن ضیا حدیث نو و چهارم روایت کرد احمد و ترمذی و ابن ماجه و ابن حبان و
 حاکم و بیهقی از انس که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود ارحم امتی بامتی ابوبکر و اشدهم
 فی دین الله عمر و اصدقهم حیاء عثمان و اقراءهم کتاب الله ابی ابن کعب
 و افرضهم فی دین الله زید بن ثابت و اعلمهم بالحلال و الحرام معاذ بن جبل

بکوفی الجنة

و کمال امت ائمه و امین و امانت هده الا متا ابو عبیدة بن الجراح رحیم ترین است من ابرهت من ابو بکر
 است و سخت ترین است در دین خدا تعالی عمر است و صفا ترین ایشان از روی حیاء عثمان است و
 اعلم ایشان بعلم قرآن ابی بن کعب است و اعلم ایشان بجلال و حرام معاذ بن جبل است و پیرمستی از ائم امین
 است و امین این است ابو عبیدة بن الجراح است رضی الله عنهم اجمعین و طبرانی در اوسط آورده چهره
 ترین است من برهت من ابو بکر است و ارفق تر ایشان از روی دین عمر است و صدق ایشان
 از روی حیاء عثمان و اعلم ایشان بعلم قضا علی اسد الله و اعلم ایشان بجلال و حرام معاذ بن جبل
 روز قیامت پیشوا علمای خود بود و اعلم ایشان بعلم میراث زید بن ثابت است و داده
 شده است عمر عباد یعنی ابو در وارضی الله عنهم از علم و فضل الهی نصیب و آخر محفوظ و در روای
 و دیگر نزد ابن عساکر است که فرمود ارحم ترین است من با ایشان ابو بکر رضی الله عنه است و
 خوش خلق ترین ابو عبیدة بن الجراح و برهت گزین ایشان ابو در و است و صلب ایشان در کلمه
 حق گفتن عمر است و اعلم ایشان بعلم قضا علی بن هطال و در روایت نزد عقیل است که فرمود
 ارحم است با ایشان ابو بکر و طوی ترین در دین الله عمر و اعلم ایشان در علم فرائض زید بن ثابت است
 و صدق ایشان از روی حیاء عثمان است و امین ترین است ابو عبیدة بن الجراح است و اعلم
 ایشان بعلم قرآن ابی بن کعب است و ابو هریره طرف معلوم از علم است و سلمان عالمی است که گمان بر او
 می توانند کرد و معاذ بن جبل است بجلال و حرام و ساینه خلعت آسمان و بر بندشت زمین است که فرمود
 که صدق است ابو در و است و ابی بن کعب است که فرمود در دین عمر است و صدق از روی حیاء عثمان است و بر
 ابو بکر است و صلب ترین ایشان در دین عمر است و صدق از روی حیاء عثمان است و بر
 است علی است و افرض ایشان زید بن ثابت است و اقرا ایشان ابی است و اعلم ترین ایشان زید بن ثابت
 و حرام معاذ بن جبل است و پیرمستی را امین است و امین است ابو عبیدة بن الجراح است صدق است فرمود
 فرمود و پنجم روایت کرد ترمذی از انس که گفت وقتی که رسول الله صلی الله علیه و سلم از منزل خارج شدند
 بیرون نزول فرمود و صحاب مهاجر و انصار نشسته بکدام صحاب بجانب بجانب حضرت بنید کید و نظر
 بنید کید و مگر ابو بکر و عمر بن الخطاب بنی حضرت صلی الله علیه و سلم می دیدند و حضرت بجانب ایشان
 نظر می فرمود و با یکدیگر تبسم میکردند حدیث نو و ششم روایت کرد ترمذی و حاکم از ابن عمر
 و طبرانی در اوسط از ابو هریره که رسول الله صلی الله علیه و سلم روزی بیرون رفت و در مسجد داخل شد
 و ابو بکر و عمر یکجانب رست و یکجانب چپ بود و حضرت صلی الله علیه و سلم دست بر زانو
 گرفته بود و فرمود و هکذا نبعت یوم القیامة بهین طریق که دست یکدیگر گرفته و روز قیامت
 بر اینچنین خواهد بود حدیث نو و هفتم روایت کرد ترمذی و حاکم از ابن عمر رضی الله

که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود: **اَنَا اَوَّلُ مَنْ يَشْفِقُ عَلَيْهِ الْاَرْضُ** ثم ابوبکر فثم عمر اول من یبکون
 از شوق فتنه خواهد شد یعنی بر آن گنجینه خواهد شد روز قیامت منم باز ابوبکر و عمر سه حدیث نو و هفتم
 روایت کرد و نیز از ابی اروی الدوسی که گفت روزی نزد رسول صلی الله علیه و سلم بودیم درین
 اثنا ابوبکر و عمر آمدند رسول صلی الله علیه و سلم فرمود **الحمد لله انکم ایتنی بکما سألکم** مر خدا را که
 تأیید و تقویت کرد مرا بشما و آیتها طهرانی و راوی سبط این حدیث از ابن عباس روایت کرده حدیث
 حدیث نو و هشتم روایت کرد عبد الله بن احمد و زوائد انس مر قوما انی کلا جوا کلا متی فی
 جهنم کلابی بکر و عمر ما ارجوا لهم فی قول **لا اله الا الله** امید دارم از برای است خود و در
 ابوبکر و عمر آنچه امید دارم از برای ایشان و گفتن **لا اله الا الله** توقع دخول مشیت است و در
 ایشان چنین توقع و امید است که گفتن **لا اله الا الله** است حدیث نو و نهم روایت کرد و ثور
 از عمار بن یاسر که گفت رسول صلی الله علیه و سلم فرمود **اَتَانِي جِبْرِيلُ اِنْفَاقًا لِّكَ يَا جِبْرِيلُ**
حَدَّثَنِي بِفَضَائِلِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ قَالَ لَوْ كُنْتُ نَتَكُ بِفَضَائِلِ عُمَرَ مَا لَبِثْتُ نَجَحَ فِي
قَوْمِهِ مَا نَفَدْتُ فَضَائِلَ عُمَرَ وَ جَمِيعَ حَسَنَاتِ عُمَرَ بِقَابِلٍ حَسَنَاتِي بَكْرٍ آمد مرا جبرئیل
 علیه السلام باندک زمانی نزد من آمد گفتم ای جبرئیل خبر ده مرا از فضایل عمر بن الخطاب گفت که اگر
 تمام دار که لوح علیه السلام میان قوم خود در رنگ نمود از فضایل عمر سخن گویم تا نمیشود و جمیع
 حسنات از حسنات ابوبکر است حدیث صدوم روایت کرد احمد بن عبد الرحمن
 علیه السلام سلی الله علیه و سلم مر ابوبکر و عمر را گفت **لَوْ اجْتَمَعَا فِي مَشُورَةٍ مَا خَالَفْتُمَا** اگر
 در هر کسی رسید و مرا می در شکورت بشما مخالفت نخواهم کرد و این حدیث را طهرانی اعاد
 صلی الله علیه و سلم حدیث صدوم روایت کرد و طهرانی از سهل که چون رسول صلی الله علیه و سلم از حجة الوداع
 و در ایامش صدوم روایت کرد و بعد از حدیثی خدایتعالی فرمود **يَا أَيُّهَا النَّاسُ ائْتُوا بَكْرًا لِّسُوفِي**
حَدَّثَنِي فَاعْرِضُوا لَكَ أَيُّهَا النَّاسُ ائْتُوا بَكْرًا لِّسُوفِي حدیث صدوم روایت کرد و عثمان و علی و طلحة
 و زبیر و سعد و عبد الرحمن بن عوف و المهاجرون الاولین فاعرضوا ذلك لهم
 ای مردمان بدر سید ابوبکر هرگز نسبت بدی بمن نکرده باند که این غنی را بداند و او را بد بخاند
 بشناسید ای مردمان من منم ام از ابوبکر و عمر عثمان و علی و طلحة و زبیر بن عوام و سعد ابن ابی
 وقاص و عبد الرحمن بن عوف و جمیع مهاجرین سابق رضی الله عنهم بداند این حالت را از
 برای ایشان حدیث صدوم روایت کرد و این معنی از ابی طام بن اسلم که رسول صلی
 الله علیه و سلم ابوبکر و عمر را گفت **لَا يَتَأَمَّرُ عَلَيْكُمَا أَحَدٌ بَعْدَ كُمَا** بعد از من کسی بر شما امیر نخواهد بود
 و اسور که شهادت بکند دیگران اطاعت امر شما خواهند کرد حدیث صدوم روایت کرد

روایت کرد ابن عساکر از انس مرفوعاً حب ابی بکر و عمر ایمان و بغضها کفر و دوستی ابوبکر و
 عمر ایمان است و دشمنی ایشان کفر است یعنی بعد از تصدیق بوحمد نیت الهی و تصدیق بر سالت پنا
 بوسن را در کمال ایمان لابد است از محبت ابوبکر و عمر ازین حیثیت که ایشان کبار صحابه رسول الله
 صلی الله علیه و سلم اند و اجتناب از بغض و عداوت ایشان نیز واجب است حدیث صد و چهارم
 روایت کرد ابن عساکر از انس که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود حب ابوبکر و عمر من السنة و دوستی
 ابوبکر و عمر از سنت است یعنی سنت از پیغمبر است ازین حیثیت که پیغمبر ایشان را دوست داشت
 و اما ازین حیثیت که از محبت ایشان فرموده اطاعت آن واجب است حدیث صد و پنجم روایت
 کرد ذوالحجّه و ترمذی از ابوبکر و حاتم از انس که گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و ابوبکر و عمر و عثمان را
 علی رضی الله عنهم بر کوه احد برآمدند و احد بجزکت و زلزله درآمد رسول الله صلی الله علیه و سلم بای مبارک
 خود بر آن زد و گفت ان ثبت احد فان عليك نبي و صدیق و شهیدان ثابت
 و ساکن باش ای احد جز این نیست که بر تو پیغمبری است و صدیق و دو شهیدان اند و صد و ز
 اینقول از رسول صلی الله علیه و سلم بوسطه این بود که ظاهر گردد که این زلزله مثل زلزله کوه سمرقند
 موسی بوسطه تخریفات کلمه اقصی زیر آن رجعت و زلزله غضبه بود از حق تعالی و این حرکت
 طرب و نشاط جبل است و بنا برین نقص بمقام نبوت و صداقت و شهادت که موجب سرور و
 خوشحالی جبل است فرمود جبل اینقول قرار گرفت و در جای خود مستقر و ثابت ماند و روایت کرد
 ترمذی و نسائی و دارقطنی از عثمان که گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم بر کوه بقیع که بود ابوبکر و
 عمر و من نیز حاضر بودم درین آنرا آن کوه بجزکت درآمد بمرتبه که سنگهای کوه خد شده بر روی
 زمین می افتادند آنگاه رسول الله صلی الله علیه و سلم پاه مبارک بر کوه زد و فرمود اسکن یا شهیدان
 عليك نبي و صدیق و شهیدان و روایت کرد مسلم از ابوبکر که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود
 که بر کوه حرا برآمده بود با ابوبکر و عمر و عثمان و علی و طلحه و زبیر و آن کوه متحرک شد آنگاه رسول الله
 صلی الله علیه و سلم فرمود اسکن ای حرا فان عليك نبي و صدیق و شهیدان مسلم
 و دیگر روایت سعد بن ابی وقاص از کور ساخته و ذکر علی نه کرده و ترمذی نیز این حدیث روایت
 کرده گفت صحیح است لیکن ذکر سعد رضی الله عنه نه کرده و دیگر روایت ترمذی است که عیسی بن
 جعیف بود که ابوعبیده ابن الجراح رضی الله عنهما و این روایات متعدد و وار شده و محمول
 بر آنست که این وقایع مکرر شده باشد در هر سه موضع و هیچ نزاعی در روایت نیست زیرا که مخبر حدیث
 بوسطه آنکه احادیث همه صحیح است پس تعیین است که جمیع کتب میان این احادیث با این طریق است
 و در صحیح مسلم از ابوبکر و عمر روایت کرده که موید نقد و است حدیث صد و ششم

فما یجب
 حب ابوبکر
 و عمر
 و بغضهما
 کفر

و ما عليك الا ان تصدق

کہ محمد بن یحییٰ قزوینی در زیارات از ابو ذر سفہ کہ گفت روزی قبل از ہم کہس سجدت رسول
 صلی اللہ علیہ وسلم رفتہ بودم رسول صلی اللہ علیہ وسلم از خانہ خود بیرون آمدہ بود آنگاہ از خادم پرسیدم
 خادم گفت در فلان خانہ است چون بان خانہ رفتم دیدم کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم نشستہ اند و پیچسر
 نزد او نشست در آنوقت ظن من این بود کہ وحی نازل شدہ بود آنگاہ سلام کردم رسول جواب نداد
 گفت چہ چیز ترا آوردہ گفتم خداے و رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ نشین کن شستم و از پیچہ چہ رسول
 نکردم الا آنکہ از برائے من کیان آن فرمود چون اندک زمانے و رنگ کردم دیدم کہ ابو بکر سفہ
 یثاب آمد و سلام کرد و بعد از رسول سلام رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود چہ چیز ترا آورد ابو بکر گفت خدا
 و رسول صلی اللہ علیہ وسلم آورد و بعد از آن اشارت فرمود کہ نشین ابو بکر ہم و بکر ہم مقابلہ رسول
 صلی اللہ علیہ وسلم نشست بعد از آن عمر سفہ آمد ہمین طریق علی نمودہ پہلوے ابو بکر نشست باز عثمان
 مثل ہمین فعل آوردہ پہلوے عمر نشست آنگاہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم سفت عرویانہ عدد سنگریزہ
 با قریب باین بدست مبارک گرفت و آن سنگریزہ در دست مبارک آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
 تسبیح میگفت کہ سبحان اللہ الحمد للہ چنانچہ آوازی مثل آواز زنبوری غل از آن شنیدہ میشد
 باز بدست ابو بکر سفہ داد و آن سنگریزہ تسبیح میکرد آنگاہ از گرفتہ باز بر زمین گذاشت آن سنگریزہ
 ترک تسبیح کردہ بحال صلی خود رفتند آنگاہ از گرفتہ بدست عمر سفہ داد و ہمچنین در کف عمر سفہ تسبیح
 میگفتند چنانچہ در کف ابو بکر سفہ میگفتند و چون از دست عمر باز پس گرفتہ بروے زمین نهاد
 ترک تسبیح کردند بعد از آن عثمان داد و در دست او مثل سابق تسبیح میگفتند باز از گرفتہ بروے
 زمین نهاد و آنکہ بحال صلی خود کہ جادیت ست راجع شدند و تبار و طہرانے در اوسط رویت
 اینچنین از ابو ذر سفہ نیز کرد لیکن باین عبارت کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم سفت سنگریزہ گرفت
 و در دست مبارک آنحضرت تسبیح میکرد و چنانچہ من آواز آن شنیدم باز بدست ابو بکر سفہ دادہ
 ہمچنین تسبیح میگفتند چنانچہ من آواز شنیدم و طہرانے زیادہ کرد و آنکہ ابو ذر گفت تسبیح آن
 سنگریزہ ہا ہر کس کہ در حلقہ مجلس بود شنید باز چون بدست ما داد و با سجدہ از ما تسبیح گفتند
 پس تامل کن در رویت اول کہ کمال قرب ابو بکر از آنجا معلوم میشود و بواسطہ آنکہ رسول صلی اللہ علیہ
 از دست مبارک خود دست ابو بکر را اجنبی نہ داشتہ قبل از آنکہ سنگریزہ ہا را بر زمین نهاد
 و حیات آنہا نازل کرد و بدست ابو بکر سفہ داد و جلاوت عمر و عثمان بنہ کہ بعد از آن کہ آن سنگریزہ ہا
 را بر زمین نهادہ و اخذ نمودہ بایشان داد حدیث صد و ششم رویت کرد و ما در سیرت
 خود کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود ان اللہ تعالیٰ اقض علیکم حبت الی بکر و عمر و عثمان
 و علی سفہ کما اقض علیکم الصلوٰۃ و الصوم و الحج فمن انکم من فضائهم فلن یقبل اللہ

تعالیٰ صلی اللہ علیہ وسلم ولا الزکوۃ ولا الصوم ولا الحج بدینیک خدا تعالیٰ فرض کرده بر شما
 و دستہ ابوبکر و عمر و عثمان و علی صغیر چنانکہ فرض کرده است بر شما نماز و روزہ و حج و زکوۃ پس ہر کس
 منکر بشود از فضل ایشان نماز و روزہ و حج و زکوۃ از قبول نخواہد کرد حدیث صد و نہم بہ
 کرد و حافظ نسفی در تہذیب خود از حدیث انس کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود حجت ابی بکر واجب
 علی امتی و دستہ ابوبکر بہ حبست بہت من حدیث صد و دہم روایت کرد بخاری و
 مسلم و احمد و غیر ایشان از ابوسوسی اشعری کہ گفت روزے مسجد فتم و رسول صلی اللہ علیہ وسلم را
 نیافتم پسیدم کہ گجاست صلی اللہ علیہ وسلم گفتند متوجہ فلان جانب شدہ انگاہ بر اثر رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ وسلم زکتم تا وقتیکہ در آمد بیزیرا کہ چاہیست مشہور قریب مسجد قبا در مدینہ مخدست ان
 حضرت رسیدم و رسول در آن جای محفوظ بود و وضو ساختن شروع شد بعد از فراغ وضو ساختن
 و را وسط کہ سر چاہستہ بودند جلوس فرمودند و من نزدیک دروازہ کہ از خوب نخل ساخته
 بودند نشستم و با خود گفتم کہ امروز در بانی حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم خواہم کرد و درین
 انشائی دیدم کہ ابوبکر آمد و در زکتم کثیت گفت ابوبکر گفتم اندک زمانے صبر کن تا رسول
 صلی اللہ علیہ وسلم را خبر کنم بعد از ان فتم گفتم یا رسول اللہ ابوبکر ستادہ است اذن دخول بخوابد
 فرمود ایدن لک و البشیرہ بالجنتہ حضرت آمدن وہ اورا و بشارت وہ اورا بہشت انگاہ
 آمد و گفتم و انخلشوا ای ابوبکر و بشارت باد ترا بہشت ابوبکر آمد از جانب یمن رسول صلی اللہ علیہ
 وسلم در میان و نشست و پائی خود را در چاہ فرو آورد و بخت و ساق مبارک را مشکفت
 ہچنانکہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم کردہ بود بعد از ان من باز گشتم و در محل خود نشستم و چون در وقت
 بیرون آمدن من از خانہ برادرین وضو میساخت کہ من لمحق شکر و با خود گفتم اگر خدا کیعالی ارادہ
 خیر در حق برادر من دارد و در نیوقت خواہد رسید و تظارا و میکشیدم ماگاہ انخص در زکتم چون
 باز کردم عمر خطاب بایدم گفتم زمانی توقف کن تا اذن از رسول صلی اللہ علیہ وسلم حاصل کنم چون کلید
 اذن کردم فرمود ایدن لک و البشیرہ بالجنتہ آمد و گفتم و خلشوا ای عمر کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم
 ترا بشارت داد بہشت انگاہ عمر آمد و در میان جائی کرد کہ از جانب یسار رسول صلی اللہ علیہ
 بنشت و با ہماے خود را در چاہ کرد و انگاہ بجائے خود آمدہ گفتم اگر خدا تعالی در حق برادر
 من خیر خواہد باشد و در نیوقت خواہد آمد باز شخص در زکتم کثیت گفت عثمان بن عفان
 باز بہما نظر حق اورا موقوف دہشتہ بعض حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم رسانیدم کہ عثمان
 اذن لمیخواہد فرمود ایدن لک و البشیرہ بالجنتہ علوی بلوی تصیب رضاے آمدن وہ اورا
 و بشارت بدخول بہشت بر تعبی کہ با و خواہد رسید و این شارۃ شہادت اوست عثمان

چون در آن درگاه جای نشستن بنمود و درگاه دیگر که مقابل آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود نشست پس شریک
 از سعید بن السیب نقل کرده است که گفت نشستن ابو بکر و عمر با نبویه نزدیک نشستن عثمان و در تر از
 حضرت صلی الله علیه و سلم تا اولین مقبره ایشان کردم که بهین طریق و قعشده تصنف گوید تا وایل این قضیه به
 خلافت خلفای قعشده بر آید و تمییز که آمده اند ممکن است بلکه این تا وایل موقوف است بحديث پیر که از
 پیش گذشت یعنی حدیث ششم از احادیث و الیه خلافت ابو بکر و نشستن عثمان از هر دو طرف آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم و جای نشستن عثمان تا آنکه مقابل رسول صلی الله علیه و سلم نشست اشارت است
 بعظم خلافت شیخین و سلامتی از تفرق فتنه بودن آن بروی اتم و اکمل و آنکه احوال اهل اسلام در
 زمان ایشان در رعایت سرور و خوشحالی است و امر ایشان در رعایت اعتدال است و اما خلافت
 عثمان اگر چه صدق و حق و عدل بود لیکن چون تقیرن احوال بعضی سببهای بنی امیه بود از بخت
 که در وقت و نشین مسلمانان رسید و مویذ بن یسوق آنکه رسول صلی الله علیه و سلم فرمود یعنی قولی
 بلوی تصیبه زیر که این بلوی حاصل نشد مگر از تقیرن احوال بنی امیه چنانچه بسط این خواهد آمد و در محبت
 خلافت عثمان و ذکر فضائل و آثار او رضی الله عنه و بدانکه در بعضی روایت دیگر بطریق و قعشده که
 نوعی محالقه با بعضی از روایت سابقه دارد چنانچه ابو داود و در روایت کرده از ابو سلمه از نافع ابن عبد
 الحارث خزاعی که رسول صلی الله علیه و سلم بجا نطق از احوال مدینه و داخل و بلال فر گفت مسک
 علی الباب یعنی در روز و از هر محافطت کن که کسی بیگانه در نیاید نگاه ابو بکر سفر آمده اذن حج
 و مانند این حدیث را مذکور ساخت و بطریقی گفت در یک و قعشده باشد البته مصنف گوید که
 بنیقول بکار و قعشده و قصه اظهر است از آنچه شیخ الاسلام ابن حجر العسقلانی رحمه الله گفتند که صواب
 است که این حدیث واقع است که آنکس که اذن خویش نافع ابن الحارث بود و این روایت و کتاب
 میکند بر آنکه این قصه مکرر و متعدد و بنوده و این روایت از ابو موسی اشعری است و قول بغیر او
 و هم است البته حدیث صد و یازدهم روایت کرد بخاری از ابو قتاده سنی که گفت
 رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که بغزوه حنین بیرون رفتم و چون هر دو صف بهم ملاقی شدند
 بعد از مقاتله اهل اسلام در اول حال جامی خود را گذاشتند و تفرق شدند و درین اثنا دیدم که
 یکی از مشرکان بر مسلمانان غالب شده میخواهد که اورا بقتل رساند من پیشدستی کرده از قضای او
 آمدم و همیشه بکف چنان زدم که زری که پوشیده بود قطع نموده در رمی کارگر شد و نگاه او را
 گذاشتیم بجا بن اقبال نمود و مرا در بغل گرفت و پیوسته و چنانچه بلوی موت نشانت آخر
 در همان لحظه جان بداد و مرا گذاشت باز پیش آمدم و بعد از آن خطاب نمایی شده گفتم حال مسلمانان
 چیست عمر گفت امر الله عزوجل با اهل اسلام مراجعت نمودند و بعد از فتح و در خدمت آنحضرت

و در بعضی از احوال
 عثمان بن عفان

و در بعضی از احوال
 عثمان بن عفان

حاصل الله علیه و آله و سلم اند و نشسته اند و حضرت فرمود که کافر بر این گشته باشد و او را بر آن قتل نمایند
 باشد بر آن قتل که از آن قتل باشد شل سب و سلاح و ثياب از آن قاتل باشد انگاه من برخاسته گفتم گواه
 من در قتل این کافر نیست بچس جواب نداد باز رسول الله صلی الله علیه و سلم حدیث خود را اعاده فرمود
 و من نیز دیگر باره برخاسته گفتم گواه من چیست رسول صلی الله علیه و سلم فرمود ای ابو قتاده چه میگوئی
 گفتم یا رسول الله فلان کافر را گشته انگاه شخص در خدمت آنحضرت صلی الله علیه و سلم شسته بود و گفت
 یا رسول الله بوقتاده رست میگوید که ویران آن قتل نزد من است او را از من راسته ساز
 ابو بکر حاضر بود و گفت والله ان لا یعاهد ان اسلم من اسلم الله تعالی یقاتل فی سبیل
 و رسول الله فی حطیب سدید یعنی بخارے سوتند که رسول صلی الله علیه و سلم این قضیه نخواهد کرد
 که شیرازی از شیرازی خدا یعنی مردی مثل شیر در شجاعت در راه خدا و رسول خدا غر کرده باشد و سلام
 و پیرانی که حق اوست بود و انگاه رسول صلی الله علیه و سلم فرمود صدق فاعطی فاعطانیه الحیث یعنی
 ابو بکر حدیث رضی الله عنه رست گفت حق ابو قتاده را باک و سید انگاه ویران من داد و من باغ
 نخل باز خریدم و آن اولی بود که در سلام مالک آن شدم و در روایت دیگر از بخاری است
 که ابو بکر حدیث گفت کلا لا یعطید اصنیع من قولش ویدع احد من اسلم الله یقاتل الله
 و رسول الله و اصنیع یصاد و عین مجتهد اصنیع است و صف آن مرد و بذات لون یا سبیه
 لون کرده یا و صف یضعف و عجز کرده یا بر تشبیه او با صبیغ که مرغی ضعیف است و دیگر بپای
 بضاد و مجتهد و عین همل و اورد شده برین تقدیر تصنیف اصنیع بر سبیل شد و و بنا بر وصف آن شخص
 یضعف تشبیه کرده است او را یضعف که در فارسی گفتار گویند زیرا که صنیع از میان سباع
 ضعیف است سیاه شد یعنی رسول صلی الله علیه و سلم سلاح ویران این قتل ششخص از قریبین که
 باین صفات موصوف است نخواهد داد که ترک کند شیر بر آنکه در راه خطیعیالی و رسول صلی الله علیه
 و سلم مقاتله کرده باشد و آقام ابو عبد الله محمد بن ابی نصر حمید الاالیسی گوید که شنیدم از بعضی اهل علم
 در وقتیکه اینچنین مذکور میساخت گفت که اگر فضیلت ابو بکر بغير از این چیزه و دیگر نباشد او را
 کافیت زیرا که بعلم ثاقب و شدت فراست و فهم و قوت را و انصاف و صحت توشیح
 و صدق تحقیق میادرت که بجن حق و زجر منع نمود و حکم فرمود و همضاران کرد و خبر داد و شیر
 پنجم صلی الله علیه و سلم در حضور آنحضرت بچیز که تصدیق آن فرمود و بر زبان مبارک خود جاری
 کرد و صلی الله علیه و سلم و کسی دیگر از اصحاب را این فضیلت و حالت نبود این از خصوصیات
 ابو بکر رضی الله عنه بود و دیگر فضایل به نهایت دشت فصل چهارم در آنچه از کلام عرب و
 صحابه رضی الله عنه در فضیلت ابو بکر و اورد شده بخاری از عایشه رضی الله عنها و همست

که گفت تعقل مکررم دنیا فتم بدردم و در خود را و تمام از او فکات مگر که بدین و طاعت مشغول بودند و هیچ
 روز بیا گذشت مگر آنکه در آن روز رسول صلی الله علیه و سلم در وقت صبح و شام بمنزل ما تشریف فرما
 آورند و چون در اول اسلام کفار تشریف بسلیمانان میدادند ابو بکر رضی الله عنه از آنکه بیرون
 آمده بجانب حبشه هجرت نمود و زانکه که بموضع بیک غماز سینه که وادی است و قصابی هجر زرتشت
 او را گفت و لقبول غیر او که آن شهر از شهرهای حبشه است رسید این دغنه که بزرگ آن
 موضع بود و ملاقات نمود گفت کجا میروی ای ابو بکر گفت قوم من مرا بیرون کرد و میخواهم که
 در عالم دیگر روم و عبادت پروردگار خود کنم این دغنه گفت مثل تو کسی را بیرون نمیکند
 ابو بکر تو عظامی کنی بگردم چیزی را که نزد ایشان معدوم است و صلح رحم بجا آری و با هر چیزی با
 هر کسی مروت مینمائی و هماننداری میکنی و اعانت در نوک بدینائی من ترا در جوار خود در آورم
 باز گرد و در عبادت پروردگار مشغول شو در شهر خود انگاه ابو بکر رضی الله عنه باز گشت و با اتفاق این دغنه
 مشوجه که معطر زاده الله نفس را و تعظیم باشد و این دغنه در میان قریش گردیده این خبر به جابر بن عبد الله
 که ابو بکر در جوار من است و صفات مذکوره ابو بکر را بتفصیل که اول گفته بود مگر که ساخته و
 بیان نمود و گفت این نوع کسی که این صفات دارد و او را بیرون نمیتوان کرد قریش بکندیب
 این دغنه مکر دند و جوار او را معتبر داشت چنانچه در بخاری این حدیث بطوله مذکور است و اگر تامل
 در بخاری کنی خصوصیات ابو بکر رضی الله عنه مثل هجرت او از مکه مدینه و در خدمت رسول صلی الله علیه
 سلم و کرامات و فضائل و آثار و مناقب که درین سفر او را حاصل شد و تو طاهر خواهد شد
 ایضا باید که تامل کنی در آنچه این دغنه ابو بکر را در میان قریش را توصیف کرد و از او صفات
 حمیده جمیده که بسا و سیه آن و صفیست که حدیثی که بزرگای رضو الله عنهم را بآن موصوف
 می ساختند و اشرف قریش با آنکه کمال عداوت با ابو بکر رضی الله عنه داشتند نسبت آنکه با سلام
 بود و با خیال برین صفات ساکت شدند و نتوانستند که یک کلمه در آن صفات طعن کنند
 و این سکوت ایشان اعترافست بر آنکه ابو بکر رضی الله عنه مشهور بوده است در میان ایشان و با این
 صفت شهرت تمام داشته و الا هر نوعی که ایشان را ممکن بود و در آن نزاع میکردند و انگار معین بودند
 بسبب دوستی و موالات و کمال مودت ابو بکر رضی الله عنه با رسول الله صلی الله علیه و سلم یا دفع و منع
 کفار از و صلی الله علیه و سلم چنانچه بعضی از آنها در بیان شجاعت ابو بکر رضی الله عنه گذشت ایضا
 بخاری روایت کرد که عمر گفت ابو بکر سید ما است و بیعتی از عمر سفر رویت کرد که گفت اگر
 ایمان ابو بکر یا ایمان اهل رومین وزن کنند ایمان ابو بکر را چرخ خواهد بود ایضا عبد الله بن احمد
 از عمر سفر رویت کرده که گفت ابو بکر رضی الله عنه سابقین و محسن عادل بود و من دوست میدارم که در

ملوی باشم و رسیدن ابو بکر رضی الله عنه ایضا ابن ابی الدینار و ابن عساکر روایت کرده اند از عمر رضی الله عنه گفت
 دوست میگردم که در بهشت مرا محلی بوده باشد که از آنجا ابو بکر را بنمیدیدم باشم در روایت
 کرده ابو نعیم که گفت ابو بکر خوشبوی تر از شک بود و روایت ابن عساکر از امیر المومنین علی
 بن ابی طالب که بر ابو بکر رضی الله عنه داخل شدیم در وقتیکه او را در ثوبی سجدیده در غسل حاضر ساخته بودند گفتیم
 هیچ فردی از افراد انسان که بخدا تعالی وصل شود و یا انصاف بصفت رسول صلی الله علیه
 سلم داشته باشد نزد من دوست تر نیست از این شخص که در ثوب سجدیده شده است و روایت
 کرده ابن عساکر از عبد الرحمن بن ابی بکر رضی الله عنه گفت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود حدیثی عمر بن الخطاب
 اندام سابق ابابکر الا سبقت ابو بکر خبر داد عمر بن الخطاب که یکسک سبقت و پیش پستی در
 کار خیر ابو بکر نکرد و اگر آنکه ابو بکر رضی الله عنه بر و سابق شد در آنکار یعنی هرگز قصد سبقت بر ابو بکر رضی الله عنه در کار
 خیر نکرد و الا آنکه ابو بکر پیشتر از آن عمل خیر کرده بود و قبل از آن روایت کرده اند از امیر المومنین علی بن ابی
 طالب که فرمود بان خدا که نفس من بید قدرت اوست هرگز طلب سبقت در کار خیر
 بر یکدیگر ندیده ایم الا آنکه ابو بکر رضی الله عنه در آن کار خیر بر سابق شده و روایت کرده ابن سعد از هر
 که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود حسان بن ثابت را هلقاقت لابی بکر شیدا یعنی در مع
 ابو بکر رضی الله عنه چیزی گفته گفت بلی مع کرده رسول صلی الله علیه وسلم فرمود قل انا اسمع بگو که من
 بشنوم گفت شاعر ثانی اشین فی الغار المنیف و قل + طافی العدا و بداذا
 صعد الجبال + و کان حب رسول الله قد علموا + من الیه یتلوه بعدا بعدا
 یعنی ابو بکر ثانی رسول صلی الله علیه وسلم بود و در غاری بلند که آن غار ثوریت و قتیکه دشمنان
 یعنی کفار که در طلب ایشان بر آن کوه بالا رفت بفرق غار میر رسیدند و میدانستند که
 ابو بکر رضی الله عنه دوست پیغمبر است و حکمران خلافت با او برابری نمیکند نگاه رسول صلی الله علیه وسلم
 خندید چنانچه نو محمد حضرت ظاهر گشت و فرمود صدقت یا حسان هو کما قلت است
 گفتی یا حسان ابو بکر همچنان است که تو گفته و این حدیث اگر چه صحیح آن بود که در سبک اخلاص حدیث
 سابق منتظم کرده اما چون فصل بود از نجیبیت و بنیقام ذکر کرده ایم و ابن سعد از ابی بکر
 رضی الله عنه روایت کرده که گفت ابو بکر رضی الله عنه را اوامی نامیدند بوسطه را وقت و مهر با سینه او بر خلایق و
 ابن عساکر از بیع بن انس روایت کرده که گفت در کتب اول نوشته است که مثل ابو بکر رضی الله عنه
 مثل باران است در هر مکانی که واقع شد منفعت میرساند و گفت نظر کرده ایم در اصحاب انبیاء
 علیهم الصلوٰة و السلام و نیافتم هیچ پیغمبری که مر او را اصحابی مثل ابو بکر باشد روایت کرده ابن
 عساکر از زهری که گفت از جمله فضائل ابو بکر آنست که هرگز یک ساعت ریب و شک در حق او

۱۵۶
 نہ کرو روایت کرو ابن عساکر ایضا کہ پیغامبر فرمود در شان ابو بکرؓ صاحب اللہ فی صدقہ
 الا وقد صیدتہ فی صدقہ دالی فحاشۃ ایضاً روایت از ابی حصین کہ در ذریعہ حضرت آدم
 علیہ السلام بعد از انبیاء کسے افضل از ابو بکرؓ متولد نہ شدہ و در روز تاردا و عرب ابو بکرؓ را بمقام
 یکے از انبیاء شدہ یعنی ثواب عمل از آن روز ثواب عمل پیغامبرؐ بود و دینوری و ابن عساکر روایت
 کرد از وی کہ گفت خدا تعالی ابو بکرؓ را بچهار خصلت مخصوص ساخت و غیرہ و بچهار بار خصال خصال
 ندارد اول آنکہ اورا صدیق خواند و کسے دیگر را صدیق نگفت و دوم آنکہ صاحب غار بود
 بار رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سیوم آنکہ در ہجرت رفیق بود چہارم آنکہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ
 وسلم اورا مکرر دباست صلوة و مسلمانان ہر چہ ضرر بودند دیگر ہر امور ساخت و ابن ابی داود
 از جعفر روایت کردہ کہ گفت ابو بکر صدیقؓ تکلم نہا جات جبریلؑ را رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم می شنید
 لیکن جبہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم را نمیدید و حاکم از سعید بن السائب روایت کرد کہ ابو بکرؓ را چہای زمین
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بود و جمیع امور با و مشورت میفرمود و ثانی او در غار و در عیش یعنی در
 روز بدر و چنین ثانی او بود و در قبر و رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بچهار بار بکرؓ را تفضیل نمیداد و
 زمین بکار و ابن عساکر از معروف بن جبرئیل روایت کرد کہ ابو بکرؓ را چہای از آن دہ گن بود
 از قریش کہ شرف جاہلیت ایشان متصل شد بشری اسلام بیان آن نیست کہ قریش را یاد کرد
 بنو کہ در جمیع امور با و رجوع مینمودہ باشند بلکہ ہر امرے از آن روز مقرر شد پس قبیلہ از
 قبائل بود چنانچہ امر سقایتہ کہ آب دادن حاجیان است و امر رقادت کہ طعام دادن است
 است و در میان بنی ہاشم بود و در اصل سخن سعادت است یعنی بکرؓ را سعادت بکار آمد و بکرؓ
 تا مالی عظیم بہر سید و آن را اصراف میکرد و نہ تا آنکہ ہمانان طعام و شراب کے کہ غیر ایشان باشند
 مینہروند و نہ بچندین امر حجابت خانہ کعبہ و امر لوائے بستن کہ علم جنگ است و امر مشورت
 کہ در دارالندوہ میشود و بنی عبدالدار بود یعنی بچہا کہ در خانہ کعبہ نیک و بکرؓ را بنی عبدالدار
 و بچہا کہ علم جنگ است بہرست مگر یکے از ایشان باشد و اگر ہوائے مصلحت و مشورت سے مجتہد میشود
 اجتماع ایشان واقع نمیشد مگر دریکہ در دارالندوہ کہ از بنی عبدالدار بود بکالی غیر ذاک چون امر
 دیات و غرامات کہ با ابو بکرؓ رجوع مینمودند ازین بہت گفتہ اند کہ او از کسانی است کہ شرف
 جاہلیت و شرف اسلام ایشان بہر متصل شد و امام نووی در تہذیب و در میان ترجمہ صدیق
 بسبیل اختصار اشارت بہ بیاری از فضل و فضائل و مہنہب ابو بکرؓ را کہ با بسبیل تفضیل بیان
 آن نمود از بچہا جمیع است بر تسمیہ ابو بکرؓ فرستادہ زیرا کہ مبادرت مینمود و تصدیق رسول
 و پیغمبر حال اورا فکرے و تامل و درنگے و ایمان آوردن واقع نشد و در اسلام اورا

او را بر مقامات رفیع بود از آنکه قضیه روز شب معراج است و نبات قدم او و جواب کفار گفتن
 و قتی که تکذیب رسول صلی الله علیه و سلم کردند و باب معراج و هجرت او با رسول صلی الله علیه و سلم
 و عیال و اطفال خود را گذشتن و بودن او در ملازمت رسول صلی الله علیه و سلم در غار و در راه
 مدینه پستری کلام ابو بکر بنی در روز بدر و روز حدیبه و قتی که امر ناخیر دخول یکشنبه بر مردم
 حبشه شده بود باز گریه وی در وقتیکه رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که بنده را بخیر ساختید و در دنیا
 و آخرت دیگر ثبات قدم بود و وفات رسول صلی الله علیه و سلم و خطبه از برای مردم خواندن و بکین
 ایشان کردند باز قبول بحیث خلافت کردند از جهت صلاح احوال مسلمانان و دیگر اکتتام لشکراشته
 بن زید فرستادن آن بجانب شام با کلبه جمیع مردم غیر ابو بکر بر آن متفق شدند که آن لشکر را باز گردانند
 و برگزینان آوردن او در قتال اهل ردت و مناظره کردند با اصحاب و ایشان را از مزمن ساختن بیز
 باب و مناسخ شدن صدر ایشان با آنچه صدر ابو بکر بنی منشرح شده بود و از حق و آن قتال اهل ردت
 است و باز بجهت کردن لشکر بجانب شام و باز ختم کردن بجهت بی که از حسن مناقب و فضایل است
 و آن خلیفه ساختن عمر بن مسلمانان و فضایل مناقب صدیق منقولاته و انتصاف است است
 و در تنزیب آورده که ابو بکر رضی الله عنه بکی بود از جمله کسانی که حفظ جمیع و تمام قرآن کرده بودند
 و جمیع دیگر غیر صاحب تنزیب نیز ذکر این معنی کرده اند و بعضی از محققین مثلنا حنین بن سقیه
 اعتماد کرده و گفته اند اما آنچه از این روایت کرده که در ملازمت رسول صلی الله علیه و سلم چهار سال
 بودند که جمیع قرآن کرده اند مراد او آنست که از انصاف چهار سال بودند و اما آنچه بود او در از شبی
 روایت کرده که ابو بکر بنی فوت شده و جمیع قرآن نه کرده مدفوع است یا مولی است یا بنظر حق که
 مراد او آنست که جمیع در مصحف باین ترتیبی که حالا موجود است نکرده چرا که عثمان بنی با بنظر حق تبت
 در مصحف جمیع که در پس از فضائل عظیمه ابو بکر بنی جمیع قرآنست چنانچه ابو بکر بنی از حضرت علی بنی روایت
 کرده که عمر بنی و جمیع گفت عظم الاجر در مصحف ابو بکر است زیرا که او اول کسی بود که جمیع قرآن
 کرد و بنی اللوحین و روایت کرد بخاری از زید بن ثابت که گفت چون قتل اهل بیامه و قتل ابو بکر
 کسی را بطالب بنی فرستاد و زانی که رفتم صدیق و عمر بنی هر دو نشسته بودند و نگاه ابو بکر بنی
 گفت ای زید عمر بنی آمد و میگوید که در کتب قتل بسیار از قرآن گشته اند و خوف آن
 آنست که در غزوات دیگر مثل این دفعه و بسیار از قرآن از میان ما برود و اگر قرآن را
 جمع کنند و بنی جواب عمر بنی داده گفته کاری که رسول صلی الله علیه و سلم نکرده چون بآن سبب
 شوم عمر بنی قسم یاد نمود که اگر این امیر العمل بدیده بهتر خواهد بود و بجهت دین حاضر با من مرحمت کنید
 و میگفت تا این زمان که صدر من بشهر شده رای من موافق رای عمر بنی گشت و توانای زید

جوانی عاتقی و مهمیستی و در زمان رسول صلی الله علیه و سلم کتاب وحی بودی حالیا میباید که متبع قرآن
 کنی زیرا گفت سجد که اگر مرا مکتف میساخت که کوی از جایی بروم از جمع قرآن بهتر بود و نزد
 نقل نبود نگاه قسم کاری که رسول صلی الله علیه و سلم نکرد و چگونه میکنند ابو بکر گفت و الله که جمع کردن
 قرآن بهتر است از جمع نکردن و همیشه تکرار این امر میکرد تا وقتی که خدا تعالی مرا انشاء صدر کرد
 فرمود و متبع قرآن کرده آنرا از رقبها و شانها و چو بهار نخل و از صبر و در به جال جمع کردم تا آنکه آیت
 از سورت تو بعینی لقد جاءکم رسول من انفسکم تا آخر نزد خرمیه بن ثابت بود و نزد
 کسی دیگر غیر او نبود و آنرا اگر فتنه منظم ساختم بعد از آن صحیح که قرآن جمعی در آن پیش ابو بکر تاجید و فایز
 ابو بکر بود و بعد از نزد و عمر بود تا ایام وفات او باز نزد و حفصه بنت عمر بن عمر بود و از جمله خواص ابو بکر
 آنست که او اول خلیفه بود که رعیت تعلین مالی جهت خرج الیوم او کرد و در ویت که در بخاری از
 عائشه گفت چون ام خلافت ابو بکر قرار یافت قوم این سخن میگویند که یکدیگر میکردم (یعنی
 چون خلیفه نشده بودم) قبل ازین بموت عیال و طفل من و فامیکرد و حالیکه با من مسلمانان
 مشغولی دارم خویش ابو بکر ازین مال خواهد بود کسب در امر خلافت از برای مسلمانان یکباره باشد
 و این سعد از عطا این السائب روایت کرد که چون مردم ابو بکر جمعیت کردند روز دیگر صبح
 مردم چند راه را همراه خود گرفته بجانب بازار میرفت از نگاه عمر پرسید که کجا میروی ای خلیفه رسول
 صلی الله علیه و سلم صدیق گفت بازار میروم عمر گفت این زمان که والی امر مسلمان کنی ترا بازار
 چه کاریست ابو بکر گفت جواب داد که اگر در بازار تجارت کنم طعام عیال و طفل من از کجا خواهد بود عمر
 گفت ای خلیفه نزد ابو عبیده باید رفت تا قوت عیال شما را تعیین کند پس رفتند نزد ابو عبیده پس
 او گفت که قوت یکم را از مهاجرین که نیست او کس و اکثرب ایشان چنین کنم و لباس مسلمان
 و تابستان هرگاه که گشته شود او را به بیت المال رد کرده بسیار بگیرد و نگاه در روزی نصف
 گوشت تعیین کردند و از لباس آن مقدار که ضروری باشد و ایضا روایت کرد ابن سعد از میمون
 که وقتیکه ام خلافت بر ابو بکر قرار گرفت دو هزار درم در سالی جهت اخراجات او تعیین کردند
 نگاه ابو بکر گفت چیزی زیاده کنید که عیال من بسیار است و از امر تجارت خود باز ماندم
 بواسطه اشتغال ام خلافت بعد از آن پانصد درم بر آن افزودند و روایت کرد و طبرانی از امام حسن
 بن حضرت علی گفت که ابو بکر در وقت مرض الموت عائشه را وصیت کرد و گفت ای عائشه این
 شتر که شیر آن را می شامیدم و این قتیح و این قلیفه که من و فامیکرد والی امر مسلمانان بودم از آن
 انتفاع جمیعاً قسم زانیکه از دنیا رحلت کنم اینها را نزد عمر فرستد عائشه گفت گوید بعد از آن که ابو بکر وفات
 کرد این بهتر و کات را نزد عمر فرستاد کم عمر گفت و حاکم الله یا ابابکر لقد انجبت من

جاء فی بعدک رحمت خدا بر تو باد ای ابوبکر بر آنکه در عقب و شفقت تاج گردی کسی را که بعد از تو
خواهد بود یعنی بواسطه تقوی و عفت و صلاح روزگار خود را و ادوی تبع و شفقت گذرانیدی و عمر که
بعد از تو خواهد بود و متابعت تو خواهد کرد و او نیز در عقب خواهد بود و او است که دین را از
ابوبکر بن حفص که گفت ابوبکر بعد در وقت وفات با عایشه گفت ای دختر من و مسلمانان و دم
و از مال مسلمانان دیناری و در پی نگر فتم و لیکن از طعام ایشان خوردم و لباس خشن ایشان
پوشیدم و هیچ چیز از مال مسلمانان نزد من نیست نه قلیل و نه کثیر مگر این عید شنبی و این شتر
آب کش و این قطیفه و قتیقه من رحلت کردم این متروکات نزد عمر رضی الله عنه بفرست
باب چهارم در خلافت عمر رضی الله عنه و در آن چند فصل اند فصل اول
در حقیقت خلافت عمر رضی الله عنه بدانکه ما محتاج نیستیم در حقیقت خلافت عمر رضی الله عنه و
حجتی زیر که از حقیقت خلافت ابوبکر رضی الله عنه که بخصوص کتاب و سنت و اجماع ثابت شده
خلافت عمر رضی الله عنه نیز بثبوت میرسد که حقیقت آن باجماع و مخصوص کتاب و سنت است زیرا که ثبوت
فرع بحیثیت فرعیت بطریق است که اصل بآن ثابت شده و درین هنگام هیچ یک از فضا
و شیعه را جایی نزاع در حقیقت خلافت عمر رضی الله عنه نیست چرا که دلائل و فخر قطعی بر حقیقت خلافت
متخالف او یعنی ابوبکر بعد گذشت و بعد از ثبوت حقیقت اگر کسی نزاع در آن کند محض عناد
و مبارزه و انکار ضروریات کند از روی عناد و تحقیق است که اعراض کنند از و بر باطل و
و اکاذیب و التقات و اعتقاد کنند چون این مقدمه را و نهستی بدانکه از علم فضائل صدیق است
آنکه عمر را بر مسلمانان خلیفه ساخت زیرا که بسیار از بلاد اسلام بکاک اکثر بلاد در ایام او فتح شد و در آن
وقت اسلام ظهور و تمام یافت چنانچه بعد ازین خواهد آمد و نزد و کثیر از احادیث خلافت
صدیق مثل حدیث اقتدا و ابوالدین من بعد من ابی بکر و عمر بطریق که پیش ازین گذشت
و مثل حدیث رسول صلی الله علیه و سلم بوضع احزاب بجانب یکدیگر قوله هوکذا الخلفاء من بعدک
و حدیث روی بکبر صلی الله علیه و سلم ینزع بد لو بکرة علی قلبی آخذه و حدیث ان اول
دینکم بداء نبوة و رحمة ثم یكون خلافة و رحمة و حدیث الخلافة ثلاثون سنه
تصیر بر خلافت عمر است و دلالت بر حقیقت او یکند بر تقدیر یک اجماع شده باشد خصوصا آنکه
اجماع نیز منعقد شده است بر خلافت او رضی الله عنه فصل دوم در کیفیت تفویض امر
خلافت بو صیت ابوبکر در مرض موت و سبب مرض ابوبکر بعد از وفات رسول الله
حال ابوبکر متغیر شد و مفارقت رسول صلی الله علیه و سلم در و اثر کرده همیشه لاغر و ضعیف میشد
تا وقتیکه وفات یافت و صبحت رسید است از این شب بباب که شخصی جهت ابوبکر سفر

حیرت که نوعی از طعام است هدیه آورد و او را با اتفاق حارث تناول کردند حارث گفت
 ای خلیفه رسول صلی الله علیه و سلم از این طعام دست باز دار که درین سم کرده اند و من و تو و دیگران
 خواهم مردانگاه ابو بکر بگفتنش دست از طعام باز گردانید لیکن از همان روز عرض گرفتار شدند و
 بعد قضای یکسال هر دو در یک روز رحلت از عالم کردند اگر کسی گوید که این حدیث منافات
 وارو با نبی است اثبت یا احد فاما علیک نجی و صدیق و شهیدان چنانچه قبل ازین
 گذشت که رسول صلی الله علیه و سلم ابو بکر صدیق را هم صدیق خواند و شهید خواند و اما عثمان و
 علی راضی الله عنهما شهید خواند گویم چه منافات است بینت در میان این دو حدیث زیرا که ابو
 رضی الله عنه صفت صدیقیت و شهادت هر دو داشت و آنحضرت صلی الله علیه و سلم بصفت
 صدیقیت که اخص اوصاف است اکتفا نمود زیرا که صفت شهادت نزدیک بود سایر
 جمیع ایشان و از جهت بود که رسول صلی الله علیه و سلم تعبیر از نفس نفیس خود نکرد و بگفت بصفت
 نبوت که اخص صفات آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود با آنکه موصوف شهادت نیز بود چنانچه هر دو
 بروایت صحیح که رسول صلی الله علیه و سلم در مرض موت تفریح فرموده که سبب این مرض زهری است
 که در خیمه آنحضرت صلی الله علیه و سلم داوود بود و عود میگرد و در هر سال تا وقتیکه بهمان زهر از عالم
 فنا رحلت فرمود و روایت از عائشه بروایت واقفی و حاکم که ابتدا مرض ابو بکر بر سر روز
 دوشنبه هفتم ماه جمادی الاخر بود که در آن روز غسل نمود و نگاهداشت و در بیماری که در آنروز
 روزت کرد و بهتر که قوت آمدن بسجده ای صلوٰه نداشت و در شب نشسته بیت
 دویم همان ماه وفات یافت در سال سیم و دهم از هجرت در سن شصت سالگی هر دو در وقت
 از واقفی بحدیثی است که ابو بکر چون مرض او پیش آمد دریافت عبد الرحمن بن عوف
 را خواند گفت که مرا چگونه می بینی گفت از حال سیکه از من بوال سیکه تو عالمی بحال و
 از من ابو بکر گفت چنین است لیکن با تو درین امر مشوره میکنم نگاه عبد الرحمن گفت که عمر سفر
 افضل است از آنچه را که تو را میگویند و کسی قرار گرفت بعد از آن عثمان بن عفان
 را طلب کرد گفت از حال عمر سفر خبر ده عثمان رفت ای خلیفه رسول الله صلی الله علیه و سلم
 تو از حال او را خبر کن که علی بحال او از ما صدیق گفت چنین است که تو مسکونی و لیکن بخت
 حال او و مشورت در باب اختلاف او بر من لازم است عثمان گفت با خدا یا آنچه معلوم است
 آنست که عمر سفر است او بهتر است از علانیه او مثل عمر کسی در میان نیست نگاه سعید بن زید
 و اسید بن خضیر و غیر ایشان از مهاجر و انصار گفتند چنین میدانیم که عمر بعد از تو بهترین است
 و رجائی رضا راضی و در جای محط ساخت و عمر او بهتر از علانیه او است و بیکه قوت او زیاد

ان عمر نہ باشد والی امر خلافت خود بدین تقلست کہ یکے از صحابہ فرمود یک ابو بکر رضی اللہ عنہ گفت اسی
 خلیفہ جواب خدا تعالی را چه خواہے داد و چه خواہے گفت کہ عمر را با خلیفہ می سازی و حال انکرت شد
 و غلبت اورا سید بنی ابو بکر گفت خواہم گفت بار خدا یا بہترین اہل تری یعنی بہترین مہاجرین یا بہترین
 صحابہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم را برایشان خلیفہ ساختم و این سخن از ما برسان بکسانی کہ در اینجا حاضر
 نیستند انکا عثمان بن عفان رضی اللہ عنہ را حاضر ساخت و گفت بنویس بسم اللہ الرحمن الرحیم
 ہذا ما عہد الخ یعنی این عہد من است از جانب ابو بکر بن قحافہ فرمود و آخر عہد او بدینا و او را
 عہد او با آخرت در زمانی کہ ایمان نمی آرد کافر و از جور منتهی میشود و تو ہم بس کند فاجر و درہت میکند
 کاؤب بدرستی کہ خلیفہ ساختم بر شما بعد از خود و عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ را باید کہ سخن را بشنود
 و اطاعت او کند و بحقیق کہ من اگر خدا را و رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم و دین
 او در حق خود و شما از چیزے تعصیر نہ کردم و کمال احتیاط مرعیت شدم اگر عدل و سستی کند
 گمان من در شان دو عالم من با وہیست و اگر تعصیر عدل نظم و جور کند ہر کس بعل خود و خود را سید
 و من را از خیر کردہ ام و علم غیبی و انم و سی علم الذین ظلموا ایسے منقلب بقلبوں السلام
 علیکم ورحمۃ اللہ وبرکاتہ و بعد از ان امر فرمود تا عہد نامہ را ہر کردہ بیرون بردند و فرمودت
 کردند و بدانند کہ شدند و ابو بکر عمر را در خلافت طلب کردہ و حیثی چند فرمود و بعد از انکہ عمر بیرون
 ابو بکر دست بردای بر پشت گفت اللہم انی لمدادید بذلک الاصلاح حصم الی آخرہ
 یعنی اے بار خدا یا ارادہ کردہ ام بہت خلافت عمر مگر صلاح حال بندگان تو و خوف غتہ و درینا
 عمل کردہ تو علمی درین مادہ از من و غایت و اجتناب و راے کردہ بہترین و قویترین جریعتیز
 ایشانرا بہدست و رشد برایشان والی ساختم کہ امر تو یعنی موت من نزدیک من حاضر است بار
 خدا یا عمر را در میان خلق خلیفہ من گردان و از جلیہ خلفاء الرشیدین دان و صلاح حال عتبت او بزر
 کہ ایشان بندگان تواند و نواہی ایشان بہ قدرت است و این سعد و حاکم از این سعادت
 روست کردند کہ گفت افس الناس ثلاثۃ یعنی اصدق نام علم فرست کہ کس بودند
 یکے ابو بکر رضی اللہ عنہ و ثقیفہ عمر خلیفہ خود ساخت دوم مصاحبہ موسی یعنی و خمر شعیب علیہما السلام
 و ثقیفہ بایدر خود گفت استاجرہ یعنی موسی علیہ السلام را با جرت گیر سوم عزیر مضر و ثقیفہ
 تفرس یوسف علیہ السلام کہ دبا زن خود را بخارا گفت اگر می مشواہ یعنی تو تعہد یوسف
 علیہ السلام میکنی ما و اگر اے دار و بعضی از علما گفتہ اند کہ سلیمان بن عبد الملک باین
 کس ازین جہت کہ عمر بن عبد العزیز را خلیفہ ساخت و فرست بدو سخن اطلاق می کنند یکے
 انکہ در قلوب اولیا خود القا میکند کہ عالم باحوال بعضی مردم میشوند بنوعی از کرامات

و حدیث و احادیث و دوم آنکه بدلال و مختار ب عالم باحوال بعضی مردم میشوند کذا فی نهایت البرزخ
و در هیت میکنند عسا که از یسار بن حمزه که گفت چون مرض ابو بکر شد اشتداد یافت از در و رنه
خود را بر دم نموده گفت یا ایها الناس ان قد عمت عمتا ای مروان آنچه عهد کرده ام آیا
به آن عهد میکنید گفتند بی رخصه شدیم بجهت که تو کردی ای خلیفه رسول صلی الله علیه و سلم انما
امیر المؤمنین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه بر خاست گفت لا رخصه الا ان یکون عمرار علی بن
مکرمین عهد تو در حق عمر بوده باشد آنگاه ابو بکر گفت فاند عمر بدرستی که یکدیگر و علی عهد من است
عمر است روایت کرد این سعد از شد او که بعد از آنکه عمر سفر بام خلافت مقرر شده چون بمنبر برآمد
اول کلام که کلام بآن نمود این بود اللهم انی شدید فلیتی انی ضعیف فیقونی و انی
بخیل ضحکی بارک لیا من تند مزاج و غلیظ لسانک و نرمی آرم او من ضعیف من قوی سازم او من بخیل
سخی و کریم گردان مرا زهری گوید که در روز وفات ابو بکر عمر بام خلافت قیام نمود و در ایام او
و عهد که در ایام خلیفه که بعد اوست واقع نشده از آنجمله فتح الکبر فخر اقلیم شام و عراق و فارس و
روم و مصر و سکنند رید و مغرب بود رسول صلی الله علیه و سلم اشارت بآن فرمود در حدیث شریفه
از احادیث و البر خلافت صدیق سفر چنانچه گذشت و لفظ این حدیث نزد بخاری و مسلم از بعضی طرق
از ابن عمر و ابو هریره است که گفتند رسول صلی الله علیه و سلم فرمود بیننا و بینکم دالیتی علی
قلیب و علیها دلوف نزعتم منها ما شاء الله ثم اخذها ابو بکر فنزع ذنوبا و ذنوبین
و فی نزعہ ضعف والله یغفر له ثم جاء عمر فاستسقی فاستحالت فی یدہ غرابا فلما
عقبنا من الناس یقری قریه حتی دوی الناس و ضربوا بطن و راثنای زمانه
که من در خواب بودم خود را بر سر چاه دیدم و دلو می بر سر آن چاه بود آب از آن چاه کشیدم
این مقدار که خدا تعالی خواسته بود باز ابو بکر رضی الله عنه آن دلو را گرفته یک دلو یاد و دلو ملکوشید و در آن
کشید و نصفی یافت و در خود خدا تعالی بیا مرز و او را بعد از آن عمر سفر آمد آب کشید و مد دست او
آن دلو را نقل شد بدلو می عظیم و ندیدم مردی صاحبی که عمل کند مثل عمل عمر رضی الله عنه چند آن
آب کشید که مردم سیر شدند و نظر آن خود را سیراب کردند و در وطن که موضعی اقامت ابل است بعد از
سیراب رفته است تا ندانند علما گفته اند که در حدیث اشارتی هست بخلافت ابو بکر و عمر رضی الله عنهما
و اشارت هست به کثرت فتوح و ظهور اسلام در فرمان عمر رضی الله عنه چنانچه گذشت فحصل
سوم در ذکر سبب اطلاق اسم امیر بر عمر امیر المؤمنین و عدم اطلاق اسم خلیفه رسول صلی الله
علیه و سلم بر وی روایت کرده ام که در اوائل و طبرستان در کبیر و حاکم الطریق ابن شهاب
ابن عمر بن عبد العزیز سفر سوالی کرد از سلیمان بن ابی حثمه که در زمان ابی بکر سفر در فرمان من خلیفه

و انما زعموا
بأنه قد
تفرقت
الجموع
و انما
زعموا
بأنه قد
تفرقت
الجموع

رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے فلان می نوشتن بچہ سبب اور تغیر دادہ اطلاق اسم امیر المومنین
 عمر رضی اللہ عنہ وکلمہ شخص بود کہ اطلاق مکتوب نوشت و ابو بکر بن سلیمان گفت خبر دادم اشفا
 کہ یکے از زمان ہاجران است کہ ابو بکر رضی اللہ عنہ من خلیفہ رسول اللہ نوشت و عمر رضی اللہ عنہ
 خلیفہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مینوشت تا زمانیکہ عمر رضی اللہ عنہ عاقل عراق نامہ نوشت با
 مضمونش آنکہ دوم صاحب وقوف نمازین فرست تا از احوال عراق از ایشان سوال کنم نگا
 حال عراق لبید بن اریجہ و عکاب بن جهم را فرستاد و ایشان چون بدریہ رسیدند سجد
 درآمدند عمر بن العاص در سجد بود و ملاقات کردہ گفتند امیر المومنین عمر کجاست عمر بن العاص
 گفت والدہ کہ شمار اور طلاق اسم صواب گردید انگاه نزد عمر رفتہ گفت السلام علیکم یا امیر المومنین
 عمر رضی اللہ عنہ گفت چہ نوع در خاطر تو رسید طلاق این اسم عمر بن العاص ازین معنی اور انجا دادہ گفت
 تو امیری و مامونانیم راوی گوید از ان روزی در مکاتبات و غیرہ این اسم جاری شد امام خود
 در تہذیب آورده کہ ربیعہ و عدی مذکور عمر رضی اللہ عنہ اسم ساختند زیر کہ عمر بن العاص
 بنابر نقل ایشان این اسم را بسان جریان داد و بعضی گفتہ اند اول سیکہ عمر را بتلا بان
 اسم کردہ بغیرہ بن شعبہ بود و ابن عباس کہ از معاویہ بن قرظہ روایت کرد کہ ابو بکر رضی اللہ عنہ
 خلیفہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و چون زمان عمر رسید صحاب ارادہ کردند کہ اورا
 خلیفہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم میگفتہ باشند گفت ابن لفظ طوعی وار دیاران گفتند
 تو امارت نامیکنی و امیر مائی گفت بل شما مومنان اید و من امیر شما ام انگاه ازان تا سچ امیر
 المومنین نوشتند و این روایات مذکورہ منافات ندارد و یا نجہ مقرر شدہ کہ عبد الرحمن
 جعفی در سیریکہ در آن آیت و بیثلونک عن الشہر الحرام نازل شد اورا امیر المومنین گفتن زیر کہ
 آن تسمیہ مخصوص بود و کلام اور تسمیہ خلیفہ باین اسم است پس عمر رضی اللہ عنہ اول کہے ست کہ باطلاق
 این اسم یا کہ وندش از حین خلافت باب پنجم در فضائل و خصوصیات عمر رضی اللہ عنہ
 و در آن چند فضیلت فصل اول در سلام و از نوبتہ چین مر ویت کہ عمر رضی اللہ عنہ
 سال ششم از نبوت بشرت سلام مشرف شد و در آنوقت بیست و ہفت سالہ بود و عمر رضی اللہ عنہ
 قریش بود و امہ سفارت و رسالت ایشان با و رجوع بود و ہر گاہ ارادہ حربیہ داشتہ بود
 با جاعلی اورا بر سکتہ میفرستادند و اگر منافقہ و منافقہ بایشان میکردند اورا میفرستادند
 کہ منافقت و منافقت بروی کنند و سلام اور رضی اللہ عنہ بعد از سلام جیل س یا از سی تہ
 یا جیل و پنج کس بود از مردان و یازدہ کس و اینہرہ کس از زنان و در آن روز اہل اسلام خوشحال
 عجب دست داد و بعد از آنکہ در کہ اسلام ظہور یافت روایت کرد و ترندی و دیگران

عمر بن العاص

عمر بن العاص

عمر بن العاص

ابن مسعود رضی الله عنه که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود اللهم اعنکم باحب هذا من الجبابرة
 الیک بعمر بن الخطاب او بای جمل بن کلهشام بارخدا یا عزیز و قوی گردان دین اسلام را بهر کلام
 که دوست ترداری ازین آدم و در بعمر بن الخطاب یا بای جمل بن هشام و رویت کرد حاکم از ابن
 عباس و طبرانی از ابو بکر رضی الله عنهما که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود اللهم اعن الدین بعمر بن الخطاب
 خاصه یعنی بارخدا یا عزیز و قوی ده دین و اسلام را بعمر بن الخطاب خاصه رویت کرد احمد
 از عمر که گفت بیرون رستم بقصد آنکه رسول صلی الله علیه وسلم را تعرض برسانم و دیدم که برین سقیه
 نموده در مسجد آمد نگاه از عقب آنحضرت صلی الله علیه وسلم و او ایستاده و ایستاده و ایستاده و ایستاده
 الحاقه شریعه نمودن تعجب از تالیف قرآن کرده با خود گفت که این کلام حرکت چنانچه شریفتر
 میگوید نگاه این آیت بر خواندانه لقول رسول کریم و ما هو بقول شاعر قبله
 متاقنون انگاه از سمع این آیت محبت در دل من افتاد و محبت تمام و این شایسته است که از
 جابر که عمر گفت نه شبی همیشه مرا و جع ولادت گرفت از نجبت از منزل خود بیرون آمده
 در استانه کعبه داخل شدم انگاه رسول صلی الله علیه وسلم تشریف آورده در حجره داخل شد و خانه
 گذار و چندانی که خواست آنچه بود و چون بازگشت چنانکه شنیدم که مثل آن نشیند بودم
 بعد از آن بیرون رفت و من تابع او شدم فرمود و گفتم عمر انگاه فرمود ای عمر بن الخطاب
 ما را در هیچ وقت نه در شب و نه در روز ازین سخن نرسیدم که برین دعای یدکن را شنیده
 لا اله الا الله و اشهد انک عبد الله و رسول الله و رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود آیا اسلام
 خود پنهان میداری ای عمر گفتم آنگاه که ترا خلق فرستاد که اسلام خود را آشکارا خواهم کرد و بخانه
 شرک خود را آشکارا میگردم و رویت کردند ابو بکر و حاکم و بیقه از انس که گفت عمر رضی الله عنه
 شمشیر خود را حمل کرده بیرون آمد در انسانی راه خصم از کینه زهره طائی او شد گفت ای عمر
 قصد کجای داری عمر گفت میروم که محمد صلی الله علیه وسلم را بکشم آن شخص گفت که اگر محمد صلی الله علیه وسلم
 بقتل سالی چگونه از منی بکشم و منی زهره ای خواست که بود و او دست آنها خلاصی خواست
 عمر گفت چنین مسلم نمیشود که دین خود را ترک کرده دین او را اختیار کرده آن شخص گفت
 ازین نایم تر خواهی بود و اما تو هر دو دین ترا گذشته اند انگاه بخانه خواهر و اما و آمد در پیش
 حجاب نزد ایشان بود و قرایت سوره طه میکرد و چون حجاب را خوب بود و از عمر و خانه پنهان
 شد عمر گفت آهسته آهسته شنیدم چه چیز میخواندی گفتند سخن در میان داشتیم گفت شنید
 که شما دین مرا گذشته دین دیگر اختیار کردید و اما گفت اگر غیر دین تو حق باشد چه میتوان
 کرد انگاه عمر سم از جایی خود بر جست و او را بشت و لگد زد و باز خواهرش آمد که شوهر خود را

این
 حدیث
 صحیح
 است

این
 حدیث
 صحیح
 است

خلاص شد بدست دیگر او را نیز دفع نموده اند چنانچه روئے او خون آلوده شد و او هرگز
 چنین ایحالت دید و غضب شد و گفت اگر غیر دین از دین تو حق باشد پیشوائی کروا شد
 ان لا اله الا الله وحده لا شريك له و اشهد ان محمدا عبده و رسله
 گفت عمر بن چون این سخن بشنید از غضب باز ایستاده گفت آن کتابی که نزد شماست بیاید
 تا بخوانم و او هرگز نگفت تو ظاهر نیستی قرآن را و درست توندیم که ایستد لا المظهر
 بر خیر فعل کن و وضو باز از نگاه برخاست و وضو ساخت و قرآن برداشت و سورتی
 برخواند تا وقتی که این آیت رسید انى انا الله لا اله الا انا فاعبدنى و اقم الصلوة
 لذکری گفت دلالت کنید مرا بر محمد صلی الله علیه و سلم چون خطاب این قول از عمر بن بشنید از سپر
 پدیده بیرون آمد و گفت ای عمر بن بشارت باد ترا که در شب بخیر پیش نبی رسول صلی الله علیه و سلم در حق
 تو دعا می کرده فرمود اللهم اعز الاسلام بعزین الخطاب و ابائی جعل بن هاشم امیدا آن
 دارم که دعای رسول صلی الله علیه و سلم در حق تو مستجاب شده باشد و چون در آنوقت رسول صلی الله
 علیه و سلم بودند در خانه اصل خود که واقع بود در صفا شریف در شب عمر بن متوجه آنجا شد چون
 بان منزل رسید دید که حمزه و طلحه و عیضه دیگر از مردان بر در آن خانه نشسته اند حمزه بن گفت این
 عمر است که آمده اگر خدا بخواهد در حق او خیر کرده مسلمان خواهد شد و الا قتل او بر ما آسان است و او
 گوید در آنوقت وحی علیه السلام بر رسول صلی الله علیه و سلم نازل شده بود و بعد از فراغ از آن حجه بیرون
 آمده ملاقات عمر کرد و حمال سیف او را گرفته فرمود آیا ای عمر ایمان نمی آری تا وقتی که خدا بخواهد عمر
 و عقیبتی که بر ولید بن خنیسه نازل ساخت بر تو نازل گرداند از نگاه عمر گفت اشهد ان لا اله الا الله
 و انك اعبده و رسولك و بر دیت طهرانی و بنار و ابونعیم و بیهقی در دلائل اسلام و غیره
 که گفت مرا گفت عمر بن که من غلیظترین مردم بودم بر رسول صلی الله علیه و سلم اتفاقا در روزی که
 حار بوقت است و بنایا حرارت در خیمه روز در بعضی از طرف که مردی را دیدم گفت عجب است از تو یا ابن
 الخطاب که زعم تو بهیت که مثل تو کسی نیست حال آنکه در خانه تو بعضی مسلمان شده اند چون از
 حقیقت آن حال از وی سوال کردم گفت خواهر تو به سلام در آمده من چون این شنیدم غضب
 ناک شده باز گشتم چون بنجانه رسیدم در راه دیدم گفتند گیسف گفت عمر چون آواز شنیدم چه کنم که حیف
 که قرآن نزد ایشان بود و ولادت میگردند بنیان شدند و خواهر من برخاسته در خانه نشسته بود
 از نگاه با و گفتم که ای دشمن نفس خود دین خود را ترک داده بدین محمد در آمده و شتر بر سر او زده و بر تبه
 که خون از سر او روان شد و شروع در گریه کرد و گفت یا ابن الخطاب مسلمان شده ایم من آنچه خواهم
 که بفعل آید را ترک کردم و از نگاه بر سر میگرد که در آنجا نهاده بودند شتم گفتم آن حقیقه را نزد من

خواهرم گفت تو اهل ان میی غسل جنابت کرده و این کتابیت که بغیر طهارت من آن نیستی و آن
 که من تکلیف بسیار کرده آن صحیفه
 را گرفتیم چون کثاوم تبسم الله الرحمن الرحیم نوشتند دیدیم چون با سنی از ما را بعد گذشتیم در بدو
 حال از آن آسم ترسیدیم صحیفه را انداختیم باز رجوع به حقین نمود کرده صحیفه را گرفتیم آیت کیسیر
 لله ما فی السموات الخ پیکر خوت از ازا اندام ما بابت امنوا بالله ورسوله رسیدیم
 گفتیم اشهد ان لا اله الا الله چون انجاعت کلمه از من شنیدند بهرعت نزد من آمدند کبیر
 آواز بر آوردند گفتند بشارت باو ترا می عمر که رسول صلی الله علیه وسلم روز دوشنبه این دعا فرمود
 اللهم اعز الاسلام باحب الرجلین الیک اما ابی جهم واما عمو یعنی قوت ده
 اسلام را بهر کدام ازین دو مرد که دوست تر داری بسوی خدا یا ابو جهم یا عمر نگاه مرا بر رسول صلی
 علیه وسلم دلالت کردند در خانه که اسفل صفا واقع بود چون آنجا رسیدیم و در روزم گفت کیت
 گفتیم عمر و کنایان شدت و غلظت که مرا بر رسول صلی الله علیه وسلم میبستند سچ کلام از اصحاب بفتح
 باب اولی می کردند و قتی که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود افتخروا بالباب یعنی در از رانے
 او بکشانید تا او در آید انگاه در را کشاوند و و کس هر دو بازو می گرفتند نزد رسول صلی الله
 علیه وسلم آوردند رسول صلی الله علیه وسلم فرمود بگذازید او را و مجامع میضی گرفته بخود کشیدند
 استلیم یا ابن الخطاب اللهم اهدها مسلمان شوای پس خطاب بار خدا یا تو او را هدایت ده
 انگاه من کلمه شهادت گفتیم مسلمان کبیر باو از بلند بر آوردند چنانچه مردمان در اطراف می شنیدند
 و قبل ازین اسلام را مخفی میباشند بعد از آن که بشرفت اسلام فایز گشت مسلمانان می دیدیم که کفار
 ایشان را میزدند و بوهله آنکه مسلمان شده بودند و ایشان نیز بقدر و قوت خود کفار را میزدند و
 بکین تعرض نمیدادند ولیکن میخواستیم که مدح و محاربتی با کفار داشته باشیم تا ثواب اخروی
 حاصل شود چون خال من ابو جهم بن هشام که شریف و بزرگ بود بخانه او رفتیم و در زوم
 گفت کیتی گفتیم عمر دین خود را گذاشته دین اسلام گرفته ام گفت ای عمر دین خود را ترک کن
 و اینچ گفت اندرون خانه رفت و مرا گذاشت با خود گفت که این چیکر بنویسد و مقصود من ازین
 نشد سحای دیگر باید رفت انگاه من بخانه دیگر از عظمای قریش رفتم چون بیرون آمدیم
 با خال گفت بودم باین گفتیم او نیز جواب من بش جواب خال داد و در حجره خود داخل شد
 و مرا گذاشت گفتیم ازینجا نیز فایده حاصل نشد چرا که کفار مسلمانان را میزدند و من کسی را نمیترسیدم آخر
 شخص من گفت اگر خواست که اسلام شایع گردد و قتی که مردم در حجره مجتمع شوند اسلام خود را
 بفغان عرض کن که او هرگز نشتر کسی را پوشیده ندارد و انگاه در وقت اجتماع من حجره رفتیم

و نزد یک آنزدت گفتم من بدین سلام در آمدم و آنرا گفتم ای این امر واقع است و اینکار کرده
 گفتم بگو که ام بر خاسته با و از بلند فریاد بر آورد که عمر بن الخطاب از دین خود برگشته و بدین سلام در آمده
 کفار چون این سخن شنیدند بجانب من میادست نمودند مرا میزدند و من ایشانرا میزد و دم حاجت کشیدم من گرد
 آمدند از نگاه خال من گفت سبب گرد آمدن این جماعت چیست گفتم بعد از دین خود برگشته از نگاه خال
 خود شارت کرد که خواهر زاده خود را در جوار خود در آوردم بنابرین شکر کفار مرا گذشتند و دیگر نفر
 بمن نرسانیدند باز چون سلاما نزد دیدم که مدحمت و مصابرت کفار میکردند من ازین حدیث
 محروم مانده بودم نزد یک خال خود رفته گفتم جوار ترا دور گردم بعد ازین همیشه با کفار مناعت و محبت
 میکردم و ایشانرا میزد و تا وقتیکه الله تعالی سلام را قوت داد و غالب گردانید فصل دوم در
 تسمیه عمر بن خطاب و وفات او و این که در لایع از ابن عباس نقل گشت از عمر پرسیدیم
 که چه سبب ترا فاروق میگوید گفت بیان نه قصه است که روزی سجد رفتم دیدم که ابو جهل در سب و ایذا
 رسول صلی الله علیه و سلم سرعت مینماید و این خبر بحضرت عمر رسانیدند حمزه کسان خود برداشت و متوجه مسجد
 در حلقه قریش مقابل ابو جهل کسان خود و تنگی بستهاده ابو جهل شاهده اینجا را نمود که حمزه غضبناک است
 گفت چیست ترا اسے ابا شماره درین سخن بود که حمزه رضی الله عنه کسان برداشت و برگردان او
 پنهان زد که بعضی از رگهای گردن گسسته شد و خون جاری گشت از نگاه قریش از غیبت فتنه
 در میان افتادند و صلاح در میان ایشان کردند و چون در آنوقت رسول صلی الله علیه و سلم خانه
 از قمر بن الارقم مخدومی تحقیق بود حمزه من بعد وقوع این قضیه اینجا رفته مسلمان شد و من بعد
 از سه روز دیگر از آنجا که سلام حمزه مقام ملاقات با رفتم مخدومی کرده گفتم ترک دین پدران خود کرد
 تابع دین محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم شده گفتم من اگر انکار کرده ایم کسانیکه حق تو را نشان نیت
 ست از من ایشان نیز ترک دین پدران خود کرده اند اگر میتوانی ایشانرا منع کن گفتم آنها
 کیست گفت خواتم و اما تو از نگاه بجانب ایشان متوجه شدم چون بخانه آدم میهمان میشدیم گفت
 این میهمان بود و چه چیز میخواهید جواب و سوال میان من و ایشان بسیار واقع شد تا وقتیکه بر من
 خود چنان زد که خون آلوده شد و او نیز از اضطراب سرمه گرفت و گفت بر زعم تو مسلمان شده
 ایم حالیکه خواهی کرد و من چون سرمه را خون آلوده یافتم شرمینده شدم از نگاه شکسته گفتم بزرگوار
 کتاب را بمن نمایند گفت بی طهارت مثل این کتاب جایز نیست غسل کرده و حیضه را بگرفتم بسم الله
 الرحمن الرحیم یا فتم گفتم این اسما را از اسمای طیبه بره است از نگاه طه ما انزلنا علیک القرآن
 لتنتقی الی قوله کاسماء الحسنی خواندم این آیت در خاطر من بسیار عظیم نمود گفتم آیا قریش
 ازین گذشته بعد از آن مسلمان شدم و در خبر از رسول صلی الله علیه و سلم گرفته گفتم که

در میان
 از قمر بن
 از سه روز
 تابع دین
 است از من
 کیست
 این میهمان
 خود چنان
 ایم حالیکه
 کتاب را بمن
 الرحمن الرحمن
 لتنتقی الی
 ازین گذشته

در خانه از قم است چون بمنزل او رفتم ال سلام صبیح آنجا حاضر بودند حمزه پسر سید که گیت گفتند من
گفت در یکشنبه تا در آید اگر بجانب اقبال کند و سلمان شود از قبول خواهم کرد و اگر از ما رود
بگره داند و از خواهم گشت آنگاه رسول صلی الله علیه و سلم این گفت که را شنید از حمزه بیرون آمد پس
باز در حضور آنحضرت صلی الله علیه و سلم کلمه شهادت گفت و سلمان با او از مدینه تکیه گفتند چنانچه ال
مسجد شنیدند بعد از آن گفتیم یا رسول الله آیا بر حق نیستیم که فرمودی که ما بر حق هستیم پس این خبر را
چرا مخفی داریم آنگاه ال سلام را در وصف ساخته بیرون آمیم در یک صفت سخن بودیم و در
دیگر خبر تا وقتیکه در مسجد الحرام داخل شدیم و چون نظر فرستیم بر من و حمزه رفت و اندوه و طرب بسیار
بر ایشان رسید و در آن روز رسول صلی الله علیه و سلم را فاروق و فرق کننده بین الحق و الباطل
خواند و ابن سعد از ذکوان روایت کرد که از عایشه نقل پرسیدم که چه کسی بود که عمر رضی الله عنه را سینه بکاف
ساخت و وضع این اسم گیت گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم او را فاروق خواند و ابن ماجه و حاکم
از ابن عباس رضی الله عنه روایت کردند که چون عمر مسلمان شد حضرت جبرئیل علیه السلام آمد و گفت
ای محمد صلی الله علیه و سلم ال آسمان بشیر و خوشحال شد بدلیل اسلام عمر رضی الله عنه و بعد از آن
که در بار و حاکم صحیح کرده آنرا از ابن عباس نقل کرد که گفت در وقت اسلام عمر رضی الله عنه کان گفت این را
قوی شد و اگر گوشتی غلطی بر نسبت ایشان واقع شود جزای او خواهند داد و فرمودند که
نخواستند که در یا ایها النبی حبیبك الله و من اتبعك من المؤمنین در آن روز نازل
شده و تجاری و غیره از ابن مسعود رضی الله عنه روایت کردند که گفت از وقتیکه عمر رضی الله عنه بشارت اسلام یافت
شد همیشه غالب و عزیز بودیم و ابن سعد نیز از ابن مسعود رضی الله عنه روایت کرد که گفت اسلام عمر رضی الله عنه
و هجرتش نصرت بود و اتفاقش رحمت بود قبل از اسلام او را استطاعت اقامت صلوة در بیت
الحرام نداشتیم چون عمر رضی الله عنه در آمد با ایشان کارزار میکردیم تا وقتیکه ال سلام را بحال خود داند
و رویت از ایشان باز داشتند و ابن سعد و حاکم از خدیجه رضی الله عنه روایت کردند که گفت چون عمر رضی
الله عنه اسلام چون مردی قبل بود که زیاده نمیشد مگر بقوت و در زمانی که عمر شهید اسلام مرتبه
که در زمان او قوی بود ضعیف شد و نقصان مییافت و بطرانی از ابن عباس رضی الله عنه روایت
کردند که گفت اول سبکه اسلام تکار کرد و عمر بن الخطاب بود و رویت بر رویت ابن
سعد از صهیب بن جراح روایت کرد که در دعوت به اسلام کردیم و حوالی خانه کعبه شسته حلقه میردیم و طوا
نوسیدیم و اگر مبت باشد و غلطی میکردند جزا ایشان در کنار ایشان می نهادیم و فصل
سوم و در هجرت عمر رضی الله عنه بر رویت ابن عساکر از ابی یونس بن ابراهیم التمیمی نقل کردیم که عمر رضی
الله عنه فرمودند اینست که کسی از مهاجرین بسبیل علانیه هجرت کرده باشد الا عمر بن الخطاب که چون قصد

در خانه از قم است چون بمنزل او رفتم ال سلام صبیح آنجا حاضر بودند حمزه پسر سید که گیت گفتند من گفت در یکشنبه تا در آید اگر بجانب اقبال کند و سلمان شود از قبول خواهم کرد و اگر از ما رود بگره داند و از خواهم گشت آنگاه رسول صلی الله علیه و سلم این گفت که را شنید از حمزه بیرون آمد پس باز در حضور آنحضرت صلی الله علیه و سلم کلمه شهادت گفت و سلمان با او از مدینه تکیه گفتند چنانچه ال مسجد شنیدند بعد از آن گفتیم یا رسول الله آیا بر حق نیستیم که فرمودی که ما بر حق هستیم پس این خبر را چرا مخفی داریم آنگاه ال سلام را در وصف ساخته بیرون آمیم در یک صفت سخن بودیم و در دیگر خبر تا وقتیکه در مسجد الحرام داخل شدیم و چون نظر فرستیم بر من و حمزه رفت و اندوه و طرب بسیار بر ایشان رسید و در آن روز رسول صلی الله علیه و سلم را فاروق و فرق کننده بین الحق و الباطل خواند و ابن سعد از ذکوان روایت کرد که از عایشه نقل پرسیدم که چه کسی بود که عمر رضی الله عنه را سینه بکاف ساخت و وضع این اسم گیت گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم او را فاروق خواند و ابن ماجه و حاکم از ابن عباس رضی الله عنه روایت کردند که چون عمر مسلمان شد حضرت جبرئیل علیه السلام آمد و گفت ای محمد صلی الله علیه و سلم ال آسمان بشیر و خوشحال شد بدلیل اسلام عمر رضی الله عنه و بعد از آن که در بار و حاکم صحیح کرده آنرا از ابن عباس نقل کرد که گفت در وقت اسلام عمر رضی الله عنه کان گفت این را قوی شد و اگر گوشتی غلطی بر نسبت ایشان واقع شود جزای او خواهند داد و فرمودند که نخواهند که در یا ایها النبی حبیبك الله و من اتبعك من المؤمنین در آن روز نازل شده و تجاری و غیره از ابن مسعود رضی الله عنه روایت کردند که گفت از وقتیکه عمر رضی الله عنه بشارت اسلام یافت شد همیشه غالب و عزیز بودیم و ابن سعد نیز از ابن مسعود رضی الله عنه روایت کرد که گفت اسلام عمر رضی الله عنه و هجرتش نصرت بود و اتفاقش رحمت بود قبل از اسلام او را استطاعت اقامت صلوة در بیت الحرام نداشتیم چون عمر رضی الله عنه در آمد با ایشان کارزار میکردیم تا وقتیکه ال سلام را بحال خود داند و رویت از ایشان باز داشتند و ابن سعد و حاکم از خدیجه رضی الله عنه روایت کردند که گفت چون عمر رضی الله عنه اسلام چون مردی قبل بود که زیاده نمیشد مگر بقوت و در زمانی که عمر شهید اسلام مرتبه که در زمان او قوی بود ضعیف شد و نقصان مییافت و بطرانی از ابن عباس رضی الله عنه روایت کردند که گفت اول سبکه اسلام تکار کرد و عمر بن الخطاب بود و رویت بر رویت ابن سعد از صهیب بن جراح روایت کرد که در دعوت به اسلام کردیم و حوالی خانه کعبه شسته حلقه میردیم و طوانوسیدیم و اگر مبت باشد و غلطی میکردند جزا ایشان در کنار ایشان می نهادیم و فصل سوم و در هجرت عمر رضی الله عنه بر رویت ابن عساکر از ابی یونس بن ابراهیم التمیمی نقل کردیم که عمر رضی الله عنه فرمودند اینست که کسی از مهاجرین بسبیل علانیه هجرت کرده باشد الا عمر بن الخطاب که چون قصد

هجرت کرد و سیف خود و حمال کرد و مکان بردوش انداخته و چندان شیر از زنگش میرون آورد و بدست
 خود گرفت و در وقتیکه ایشان قریش در فضای کعبه بودند و کعبه را بدو هفت نوبت طواف نمود و در
 مقام دور کعبه نماز گذارد و در یک از شهرات قریش آمد و گفت شاهت الوجوه چیست در
 روشویدیم هر کس که او را شنید فرزندش شود و فرزندش تنیم شود و زنتش به شوهر شود باید که اقامت کنید مرا
 و رای این وادی آنچه هیچ یک از ایشان تا بمقابله نرسد او را نهند و از عقب او نرفتند و بر او است
 ابن عساکر از بنار که گفت اول کسی که آمد از مهاجرین بنسب بن عبید بن امیه مکتوم بود بعد از آن
 عمر ابن الخطاب بابت سوار آمد و از وی سوال کرد و بعد که حال رسول الله شد گفت که از من
 تفریق خواهد آورد و آنگاه بعد از عمر بن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را بنویز ظهور خود و منور گردانید
 بر فاقه ابوبکر بنم فصل چهارم و در فضایل عمر فاروق رضی الله عنه قبل ازین سی و چهار
 حدیث مذکور شد و از برخلاف ابوبکر و فضائل او هم و حدیث سی و پنجم اللهم اعز الاسلام
 بعمر بن الخطاب حدیث سی و ششم لما اسلمه عمر بن ابی بکر بن عبد الله بن قحطبه فقال يا ايها
 قدامت شر اهل السماء يا اسلم عمر بنی الله عند حدیث سی و هفتم لما اسلمه عمر بن
 قال للمشركون لقد انتصف القوم اليوم منا و اتول الله يا ايها النبي جئت
 الله و من اتبعك من المؤمنين خيما نجي در این باب ترجمه حدیث نیز مذکور شد حدیث
 سی و هشتم بروایت بخاری و مسلم و ابی یوسف و ابی داود و ترمذی و ابن ماجه و ابن کثیر و ابن
 اناناسی و ابن خزيمة فاذا اخرجت من الجنة فقل لمن هذا القوم
 قالوا العباد ان ادخلها فذكرت غيرك فقلت مدينا انك قال عليك
 اغا و يا رسول الله و قتی و خواب بودم خود را در بشت دیدم و در بختی زنی بود و در
 قصری از قصر بشت و هنوز بیاخت پرسیدم که این قصر از کیست گفتند که از عمر بنی خاتم
 که در آن قصر خاتم آنگاه غیرت ترا یاد آورد و در بشت گردانیدم و رفتم بعد از آن عمر بنم را اگر پی
 دست دادم و گفت آیا بر تو غیرت یکم یا رسول الله بیکلام استفهام انکار است یعنی سزاوارت است
 از من که غیرت کنم بر تو و بخاتم که در حدیث سی و نهم روایت کرد که از احمد و بخاری و مسلم از جابر که
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود جئنا اناناسم را بستی داخل الجنة فاذا اناناسم فقل
 اني لمتهم و قد سمعت خشف امانی فقلت ما هذا يا جبريل قال هذا يدل
 و رايت قصيرا ابضا فقلت من هذا القوم قالوا العباد ان ادخلها فذكرت غيرك فقلت مدينا انك قال عليك
 فاردت ان ادخلها فانظر اليه فذكرت غيرك و خواب دیدم خود را در بشت ناگاه
 رسیدم ازین ابو طلحه پیداشد و از پیش روی خود خشنی و حکایتی شنیدم که تمام این حدیث ای چهره

گفت این مال است و قصر سفید دیدم در رمضان این قصر دختر بود
 گفت از کیت ای جبرئیل گفت از علم ابن الخطاب نگاه خواستم که در آن داخل شوم چون غیرت تو
 بخاطر رسید و داخل نشدم حدیث چهارم روایت کردند بخاری و مسلم از ابن عمر رضی الله عنهما که گفت رسول
 صلی الله علیه و سلم فرمود بینا انا انما تم شریعت کعبه الدین حتی انظر الی الری فی الخفاری ثم
 ناولت عمر قالوا فما اقلت یا رسول الله قال العلم وراثة الخوات بودم قد حی شیر
 بمن وادند از آن شیر آشامیده سپردم چنانچه دیدم که سلبی و زنا خنهای من جاری شد باز آنچه
 نمانده بود بمرضی السعدی وادم صحاب گفتند یا رسول الله تاویل این خواب بچه چیز کرده فرمود بعلی
 حدیث چهل و یکم روایت احمد و بخاری و مسلم و ترمذی و نسائی از ابو سعید خدری که روایت
 کرد گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم بینا انا انما رأیت الناس عرضوا علی وعلیهم
 قمیص و منها ما یبلغ الشد و منها ما یبلغ دون ذلك و عرض علی عمر وعلیه
 قمیص وعبده قالوا فما اقلت یا رسول الله قال الدین وراثة زمانیکه در خواب دیدم که مرد
 بر من عرض میکرد و بر هر یکی از ایشان جامه بود بعضی از آن جامه ازین قبیل بود که پستان
 ایشان میرسد بعضی پائین تر از پستان و عرض کرده شد بر من عمر و بر وی جامه دراز بود که
 در زمین بکشد صحاب گفتند یا رسول الله تاویل آن چیست رسول صلی الله علیه و سلم فرمود تاویل او
 بدین کردم و دیگر روایت در ترمذی است که گفتند علی ماذا تاویل هذا بر کما تاویل کرد
 این خواب را و درین روایت است آنکه فرموده جامه بعضی از تاویل بود و بعضی تاویل و بعضی
 تا نصف ساق پایی ایشان میرسد و در قول رسول صلی الله علیه و سلم الدین رفع و نصب
 بر و جایز است یعنی رفع بنابر آنکه مبتدست در جواب تفهام و خبر او محمد و گفت و نصب بنای
 آنکه مفعول فعل محذوف است و درین روایت بدل دین بایمان تعبیر میکردند و در وجه تعبیر
 قمیص بدین گفتند آنکه قمیص شتر عورت میکند و در دنیا و دین شتر عورت میکند در آخرت
 و حجاب میکند جمیع مکرمات صاحب خود را و الاصل فیه ولباس التقوی ذلک خیر
 و معجزان یحقق اند بر تعبیر قمیص بدین و بر آنکه طول قمیص دلالت بر تقای اثر صاحب قمیص میکند
 بعد از موت و این عربی میگوید تاویل قمیص کرده اند گرازا بر آنکه دین عورت چهل را
 می پوشد همچنانکه قمیص بدن را می پوشد و غیر عمر رضی الله عنهما هر کس که قمیص بر پستان رسید
 دل خود را از کفر مستور داشته اگر چه عصیان او صادر شده باشد و آن کس که قمیص بر پیر
 پستان رسیده فرج او ظاهر است پاسبان خود را از رفتن در مصیبت نپوشانیده و آن کس
 که بپا او رسیده از جمیع وجوه بحجاب تقوی مستور داشته و آن کس که طول قمیص او زیاده

در این خواب دیدم که مرد
 بر من عرض میکرد و بر هر یکی از ایشان جامه بود بعضی از آن جامه ازین قبیل بود که پستان
 ایشان میرسد بعضی پائین تر از پستان و عرض کرده شد بر من عمر و بر وی جامه دراز بود که
 در زمین بکشد صحاب گفتند یا رسول الله تاویل آن چیست رسول صلی الله علیه و سلم فرمود تاویل او
 بدین کردم و دیگر روایت در ترمذی است که گفتند علی ماذا تاویل هذا بر کما تاویل کرد
 این خواب را و درین روایت است آنکه فرموده جامه بعضی از تاویل بود و بعضی تاویل و بعضی
 تا نصف ساق پایی ایشان میرسد و در قول رسول صلی الله علیه و سلم الدین رفع و نصب
 بر و جایز است یعنی رفع بنابر آنکه مبتدست در جواب تفهام و خبر او محمد و گفت و نصب بنای
 آنکه مفعول فعل محذوف است و درین روایت بدل دین بایمان تعبیر میکردند و در وجه تعبیر
 قمیص بدین گفتند آنکه قمیص شتر عورت میکند و در دنیا و دین شتر عورت میکند در آخرت
 و حجاب میکند جمیع مکرمات صاحب خود را و الاصل فیه ولباس التقوی ذلک خیر
 و معجزان یحقق اند بر تعبیر قمیص بدین و بر آنکه طول قمیص دلالت بر تقای اثر صاحب قمیص میکند
 بعد از موت و این عربی میگوید تاویل قمیص کرده اند گرازا بر آنکه دین عورت چهل را
 می پوشد همچنانکه قمیص بدن را می پوشد و غیر عمر رضی الله عنهما هر کس که قمیص بر پستان رسید
 دل خود را از کفر مستور داشته اگر چه عصیان او صادر شده باشد و آن کس که قمیص بر پیر
 پستان رسیده فرج او ظاهر است پاسبان خود را از رفتن در مصیبت نپوشانیده و آن کس
 که بپا او رسیده از جمیع وجوه بحجاب تقوی مستور داشته و آن کس که طول قمیص او زیاده

اینست چنانچه از پاره گشته آنکس محل صالح خود زیاده دارد و دیگران و عارف ابن ابی حمزه گویند
 مرا و تباست و ریختن مومنان این است اندوخته او از دین اتشال اوام و اجتناب از نواهی است
 و عمره را و زین مقام عالی است و انجیث گرفته اند که اکثر جنین جامه یخیز جنس آن در خواب بلند از بزم
 دین لایس جامه نقصان آن بواسطه نقصان ایمان یا عمل و در حدیث آمده که اهل دین بر یکدیگر زیاده
 دارند و رفعت توانائی و کثرت وضعف و درازی جامه از جمله مشاهاست که موجب حمد است
 در خواب و سبب نوم در بیداری بحسب شروع چه که وعید واروشده در حق کسی که جامه دراز بود
 حدیث چهل و دوم روایت کرد بخاری و مسلم از سعد بن ابی وقاص که گفت پیغمبر صلی علیه
 و سلم فرمود یا ابن الخطاب والذی نفسیه بیده یا لقیك الشیطان فجاء قط الا سلك
 فجاء غیر فحک ای بر خطاب باخذالی که جان من بید قدرت اوست که شیطان طامی تو نشود
 در هیچ راه گزری مگر آنکه آن راه گذشته براه غیر راه تو رود یعنی بواسطه ترس و بیم که از تو دور قطع
 راه نشیند حدیث چهل و سوم روایت کرد احمد و بخاری از ابوهریره که گفت و بروایت
 احمد و مسلم و ترمذی و ثمالی از عایشه راضی الله عنها که رسول الله صلی علیه و سلم فرمود لقد
 کان فیما مضی قسکم من الایم ناس محمد فون فان یکن فی امتی احد فانیما
 به تحقیق که در امم سابقه کسان صادق الطمن بوده اند از طاهر علی لهم بر شد و صولبت شد ندیس اگر
 و بهت من از آن قبل کسی است آن عمر است بن الخطاب و دوران شطر مبالغه است همچنانکه
 میگویند که اگر مرادوستی است آن فلانی است و بخاری از ابن عمر روایت کرد که گفت عمر رض
 برگزشتیدم که بگویدین من و فلان امخین است مگر آنکه جهان باشد که اوطن کرده باشد چنانچه
 وقتی نشسته بود و مردی جمیل یعنی سوبید این قارب باو گذشت عمر رضی الله عنه گفت یا طمن
 خطا واقع شد یا آنکه اینم و بر دین جا بایت است یا کاسن ایشان بوده آنگاه سوبید این قارب را
 طلب نموده این سخن باو گفت و او اول انکار این معنی نموده گفت کاسی مثل ام و زمر و سبیلان
 طامی من نشده باز عمره گفت بگویدیم ازین سخن مرا ازین معنی خبر دار کن آنگاه گفت من و ایام
 جا بایت کاسن ایشان بودم بعد از آن عمره گفت نیکوترین و عجب ترین چیز منی که جنبه تو
 ایشان بآن کرده باشد چیست گفت روزی در بازار بودم جنبه آمد و من مشاهده فرخ از او کرد
 که دم او این شعر بخواند **شعر** البتة تلحن و ابدا یسبها بالخذه کما وقع فی الجادحی
 و یاسها من بعد انکاسها و لوقها بالخیال و یاسها من بعد انکاسها و لوقها بالخیال
 میگویند من نزاکه ایشان خوابیده بودم یعنی در زمان جا بایت و زین انشای مردی آمد و بجه
 شتر داشت و بجه کرد و درین وقت کسی فریاد برآورد و باو از بلند که مثل آن نشیند بودم می گفت

اینست چنانچه از پاره گشته آنکس محل صالح خود زیاده دارد و دیگران و عارف ابن ابی حمزه گویند
 مرا و تباست و ریختن مومنان این است اندوخته او از دین اتشال اوام و اجتناب از نواهی است
 و عمره را و زین مقام عالی است و انجیث گرفته اند که اکثر جنین جامه یخیز جنس آن در خواب بلند از بزم
 دین لایس جامه نقصان آن بواسطه نقصان ایمان یا عمل و در حدیث آمده که اهل دین بر یکدیگر زیاده
 دارند و رفعت توانائی و کثرت وضعف و درازی جامه از جمله مشاهاست که موجب حمد است
 در خواب و سبب نوم در بیداری بحسب شروع چه که وعید واروشده در حق کسی که جامه دراز بود
 حدیث چهل و دوم روایت کرد بخاری و مسلم از سعد بن ابی وقاص که گفت پیغمبر صلی علیه
 و سلم فرمود یا ابن الخطاب والذی نفسیه بیده یا لقیك الشیطان فجاء قط الا سلك
 فجاء غیر فحک ای بر خطاب باخذالی که جان من بید قدرت اوست که شیطان طامی تو نشود
 در هیچ راه گزری مگر آنکه آن راه گذشته براه غیر راه تو رود یعنی بواسطه ترس و بیم که از تو دور قطع
 راه نشیند حدیث چهل و سوم روایت کرد احمد و بخاری از ابوهریره که گفت و بروایت
 احمد و مسلم و ترمذی و ثمالی از عایشه راضی الله عنها که رسول الله صلی علیه و سلم فرمود لقد
 کان فیما مضی قسکم من الایم ناس محمد فون فان یکن فی امتی احد فانیما
 به تحقیق که در امم سابقه کسان صادق الطمن بوده اند از طاهر علی لهم بر شد و صولبت شد ندیس اگر
 و بهت من از آن قبل کسی است آن عمر است بن الخطاب و دوران شطر مبالغه است همچنانکه
 میگویند که اگر مرادوستی است آن فلانی است و بخاری از ابن عمر روایت کرد که گفت عمر رض
 برگزشتیدم که بگویدین من و فلان امخین است مگر آنکه جهان باشد که اوطن کرده باشد چنانچه
 وقتی نشسته بود و مردی جمیل یعنی سوبید این قارب باو گذشت عمر رضی الله عنه گفت یا طمن
 خطا واقع شد یا آنکه اینم و بر دین جا بایت است یا کاسن ایشان بوده آنگاه سوبید این قارب را
 طلب نموده این سخن باو گفت و او اول انکار این معنی نموده گفت کاسی مثل ام و زمر و سبیلان
 طامی من نشده باز عمره گفت بگویدیم ازین سخن مرا ازین معنی خبر دار کن آنگاه گفت من و ایام
 جا بایت کاسن ایشان بودم بعد از آن عمره گفت نیکوترین و عجب ترین چیز منی که جنبه تو
 ایشان بآن کرده باشد چیست گفت روزی در بازار بودم جنبه آمد و من مشاهده فرخ از او کرد
 که دم او این شعر بخواند **شعر** البتة تلحن و ابدا یسبها بالخذه کما وقع فی الجادحی
 و یاسها من بعد انکاسها و لوقها بالخیال و یاسها من بعد انکاسها و لوقها بالخیال
 میگویند من نزاکه ایشان خوابیده بودم یعنی در زمان جا بایت و زین انشای مردی آمد و بجه
 شتر داشت و بجه کرد و درین وقت کسی فریاد برآورد و باو از بلند که مثل آن نشیند بودم می گفت

یا جلیجی امر بنحیه رجل فصیح یقول لا اله الا انت انگاه تو مبرجا چستند من گفتیم و هم ازین
مقام تا این خبر دیگر را معلوم کنم و زین اثنا باز مذاکره یا جلیجی امر بنحیه رجل فصیح و یقول لا اله
الا الله انگاه استادم و سر و زنگ نکرده و ما انگاه گفتند این بنحیه که خواهد بود و حدیث چهل و
چهارم روایت کردند احمد و ترمذی از ابن عمر و احمد و ابو داود و حاکم از ابو ذر و ابو یعلی و حاکم از
ابو هریره و طبرانی از بلال از معاویه که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که ان الله تعالی جعل
الحق علی لسان عمر و قلیب یعنی خدا تعالی طبع کرده است حق را بر زبان و دل عمر بن خطاب و علی بن
گفته اند که و زین لفظ اشعار است بآنکه جریان حق بر لسان عمر بن خطاب و علی بن ابی طالب
روایت از ابن عمر بن کعب که گفت بمردم امری نازل نشد که تو مبر در آن امر چیزی نمیگفتند و عمر بن خطاب
نزد گفت که اگر قرآن خوانی انقول نازل شد حدیث چهل و پنجم روایت کردند احمد و ترمذی و حاکم
صحیح که و آنرا عقبه بن عامر و طبرانی از عصمت بن مالک که گفت رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که لو کان
بعده نبیا لکان عمر بن الخطاب اگر بعد از من پیغمبری بیاید هر آنکه عمر بن الخطاب میشد و طبرانی
روایت این حدیث از ابو سعید خدری و غیر او کرده و ابن عساکر از حدیث ابن عمر بن خطاب حدیث
چهل و ششم روایت کردند ترمذی از عائشه که گفت رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که لا تنظر الی
شیاطین الجن و الا تنس قد فروا من عمر بن خطاب من بنی شیطان جنی که انبی را که از عمر بن
میگریزند ایضا ابن عدی از عائشه روایت کرد که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که رأیت
الجن و الا تنس قد فروا من عمر بن خطاب الله عند حدیث چهل و هفتم روایت کردند ابن
ماجه و حاکم از ابی ابن کعب که گفت رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که اول من یصل یصل فی الجنة
عمر و اول من یمسک علیه و اول من یأخذ بیده فیکد خط الجنة اول سیکه حق
مصافحه کند او را و اول سیکه حق بروی سلام کند و اول سیکه بگوید ابد است خود و در بهشت
بهر عمر است و مصافحه و در بهشت مقام کنایت است از مزید انعام و اقبال بر او اگر گوئی قبل ازین
حدیث مذکور شد که ابو بکر رضی الله عنه اول کسی است از بهشت من که داخل میشود و در بهشت پس میان
این دو حدیث منافات است گوئیم منافات نیست و تطبیق میان این دو حدیث با این روایت است
که اولیت در حدیث نبوی است یعنی اول سیکه در بهشت داخل میشود و بعد از ابو بکر عمر است
حدیث چهل و هشتم روایت کردند ابن ماجه و حاکم از ابو ذر که گفت از رسول صلی الله علیه و سلم
شنیدم که گفت ان الله تعالی وضع الحق علی لسان عمر و قلیب بدستیکه خدا تعالی تقاضا
حق بر زبان عمر بن خطاب کرده که بآن کلام میکند حدیث چهل و نهم روایت کردند احمد و زبیر از ابو
هریره که گفت رسول صلی الله علیه و سلم فرمود ان الله جعل علی عمر و قلیب

این حدیث قبل ازین مذکور شد و این منبع در سند خود از امیر المومنین امام الشافعیین اسد الغالب علی بن ابی طالب
 رضی الله عنه روایت کرد که گفت کذا اصحاب محمد صلی الله علیه و سلم لا تشکون السکنة
 بنطق علی لسان عمر و قلبه بودیم ما اصحاب محمد صلی الله علیه و سلم ریب و شک نداشتیم درینکه
 سکینه بر زبان عمر و ناطق است مگر چه میگوید که اقبال علماء و تفسیر سکینه یار است بعضی از ایشان
 معنی اینجاست چنان نموده اند که شک از دینیم در آنکه عمر رضی الله عنه تکلم میکند بچیزیکه شکیست که نفوس آنان
 ساکن شود و ناطق بآن بطنی گردد و آنچه از غیبی که خدا تعالی با او القا کند کذا فی حوائی مشکوٰۃ و بعضی
 گفته اند که هر ادا از سکینه من جانب الهی است که در کتاب عزیزی فرموده و بعضی غیر این نیز گفته اند کذا
 فی النهایة البرزخی حدیث پنجاهم روایت کرد از از ابن عمر رضی الله عنهما که عا کر از ابو هریره و مصعب
 بن جاسم روایت کردند که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که عمر سراج الجنة عمر جراح الیه است
 مگر چه گوید که این حدیث از امیر المومنین اسد الغالب علی رضی الله عنه نیز از رسول صلی الله علیه و سلم روایت
 کرد و تواتر یقین آنکه در فصل الخطاب از ابن عباس رضی الله عنه نقل کرده که در ایام خلافت عمر رضی الله عنه که در ایام
 عثمانی مسجد رسول صلی الله علیه و سلم بودند و اول یک مسجد در آمد امام الحنفی و الامام حنفی حضرت امام حسن
 بن امیر المومنین بود و رضوان الله تعالی عنهما که با عمر رضی الله عنه گفت ای امیر المومنین از آنچه خدا تعالی بپس
 مسلمانان فتح فرمود حق من بده عمر تقطیع و تکریم و آن فرمود و هر از درم از ان غنائم با و داد چون آنجا
 تشریف ازانی فرمود امام طلق و دادی بر حق اید شهادت امام حسین بن امیر المومنین حضرت علی
 کرم الله وجهه آمد و گفت ای امیر المومنین حق من از آنچه مسلمانان را فتح شده عطا کن عمر رضی الله عنه بالرجب
 و الکرامته هزار درم دیگر بخدمت شایب الجنة امام حسین رضی الله عنه عطا کرد و نگاه عبد الله بن عمر رضی الله عنه نیز و دیده
 حق خود طلب کرد و عمر رضی الله عنه از ایاض درم داد و عبد الله گفت ای امیر المومنین من کبیر السن ام و در خدمت
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم شصت و نه ساله ام مرا ایاض درم میدی و امام حسین و حسن رضی الله عنهما
 که طفل اند و در کوچه های مدینه بازی می کنند هر یک را از ایشان هزار درم دادی عمر رضی الله عنه گفت بل چنین
 کردم تو بر پدری مثل پدر ایشان بسیار و ما وری مثل در ایشان و جدی مثل جد ایشان و جده
 مثل جده ایشان و می مثل عم ایشان و عمه مثل عمه ایشان و خال و خاله مثل خال و خاله ایشان و پسر
 تا مقداری که ایشان داده ام بتو و هم میدهم که تو این نوع کسانی نخواهی آورد و چه که پدر ایشان امیر
 المومنین و امام الشافعیین حضرت علی و مادر ایشان فاطمة الزهراء و جد ایشان محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم
 و جده ایشان خدیجه الکبری و عمه ایشان جعفر بن ابیطالب و خال ایشان ابی طالب و پسر رسول الله
 صلی الله علیه و سلم است و خاله ایشان رقیه و ام کلثوم و دختران رسول صلی الله علیه و سلم اند چون ابن
 خنبر حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه است که در آنجا عمر رضی الله عنه که گفته اند ایضا و عطا کرد

می
 می

در
 در

شنیدم که گفت عمر سراج اهل الجنة في الجنة باز چون عمر بن الخطاب نقل انجيدت از شاه مردان
 على الركنه منو با جبهه از صحاب که نزد وی بودند برخاسته بمنزل امير المؤمنين اسد الله عليه السلام
 آمده در زد چون بپيرون آمد عمر بن الخطاب گفت ای علی آیا از پیغمبر صلی الله علیه و سلم شنیدی علی فرمود که از
 رسول صلی الله علیه و سلم شنیدم عمر بن الخطاب گفت که خطی با بنی فیهون بنویس از جهت کن انگاه امير المؤمنين
 بن نوشت بسم الله الرحمن الرحيم هذا ما ضمن علي ابن ابي طالب لعمر بن الخطاب
 عن رسول الله صلی الله علیه و سلم وهو عن جبرئيل وهو عن الله تعالى ان
 عمر بن الخطاب سراج اهل الجنة في الجنة یعنی این خط ضمانت امير المؤمنين علی بن ابی
 طالب است مرع بن الخطاب رضی الله عنه از پیغمبر صلی الله علیه و سلم از جبرئیل علیه السلام و او از
 خدا تعالی که عمر بن الخطاب اهل جنت است در جنت بعد از آن عمر آن خط را گرفته بلیکه از
 اولاد خود پسرو وصیت کرد و وقتیکه من بپیرم بعد از غسل و تکفین این خط را در کفن من بنید
 ساز تا نزد پروردگار خود بروم و چون شهید شد بنابر وصیت در کفن او مندرج گردانیده
 دفن کردند و در معنی سراج اهل جنت بعضی از علما گفته اند مراد است که از بهر آنکه تمامی اسلام
 ایشان با سلام عمر حاصل شد جمیعاً اهل جنت اند مثل چراغی بود که اسلام ایشان به سلام عمر قوت
 گرفت در آنوقت اسلام ظاهر کرد و بعد از آنکه خالق و مخفی بودند همچنانکه راه رو بر کوه و
 چراغ پیریت می باید گذاشتی نهایتاً الجزری رحمه الله علیه حدیث پنجاه و یکم روایت کرد و بنابر
 از قدس بن مطعون از عمر بن عثمان بن مطعون که گفت رسول صلی الله علیه و سلم اشارت بدست
 مبارک خود بجانب عمر بن الخطاب کرده فرمود غلق الفتنة و اشار بیده الحسم که لا یزال بینکم
 و بین الفتنة باب شداید الخلق ما عاش هذا بین اظهركم این مرد و ابوب
 فتنه را مسدود سازد همیشه میان شما و میان فتنه باری سختی متعلق است که با سانی کشاده
 مادی که انبیر یعنی عمر بن الخطاب در میان شماست حدیث پنجاه و دو هم روایت کرد و طبرانی در
 اوسط خود و حکیم نوادر الاصول و ضیاء از ابن عباس رضی الله عنه گفت جبرئیل علیه السلام نزد پیغمبر
 صلی الله علیه و سلم آمد و گفت عمر بن الخطاب را از من سلام برسان و بگو که غضب تو غرست و رضا تو
 حکم است و روایت دیگر آنکه اتانی جبرائیل فقال قراء عمر السلام و قل لمران دصاه
 حکم و ان غضب عذ حدیث پنجاه و سوم روایت کرد ابن عباس که از عایشه صدیق
 که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود ان الشیطان یضو من عمر بن الخطاب که میگویی و شیطان از
 عمر بن الخطاب و از بن جنتان در صحیح خود روایت کردند از طریق بریده که آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم فرمود ان الشیطان لیفتنک یا عمر بدستیکه شیطان میگردد و پیوسته

از توای عمر حدیث پنجاه چهارم روایت کردند ابن عباس که و این حدی از ابن عباس روایت
 پنجاه و چهارم صلوات الله علیه و سلم فرمود ما فی السماء ملک الا وهو یوقد عمر و لا فی الارض شیطان
 الا وهو یقر من عمر فرشته نیست در آسمان مگر آنکه توقیر و تعظیم عمر می کند و در زمین شیطان را
 نیست مگر آنکه سیر از عمر حدیث پنجاه و پنجم روایت کرد و طبرانی که در او سطر از ابو هریره روایت گفت
 رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله باهی باهل عرفة عامة و باهی بعمر خاصة
 بدرستی که خدا تعالی مباهات و مفاخرت کرد و ملائکه را با اهل عرفه بر سبیل عموم و بعمر بر سبیل خصوص
 حدیث پنجاه و ششم روایت کرد و طبرانی و دیگران از فضل ابن عباس نقل نمود روایت
 که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود الحق بعدک مع عمر حدیث کان بعد از من حق با عمر است
 و زهر مکان که باشد حدیث پنجاه و هفتم طبرانی از سیدیه روایت کرد که رسول الله صلی الله
 علیه و سلم فرمود ان الشیطان لم یلق عمر اکذا اسلمه الاخذ بوجهه یتحقیق که شیطان
 در پیچ و ققازاوقات ملاقی عمر نشد از زمانی که عمر بر شرف اسلام نایز شد مگر آنکه بر روی در
 افتاد و از خوف و بی که از وی نه دشت و دار قطنی این حدیث را در افراد از طریق سیدیه انخفض
 روایت کرد و حدیث پنجاه و هشتم روایت کرد و طبرانی از ابی ابن کعب که رسول الله صلی الله
 علیه و سلم فرمود قال لی جبرئیل علیه السلام انی لاسلم علی موت عمر مرا خبر بگو گفت مرا خبر
 میگردید سلام بر موت عمر نه حدیث پنجاه و نهم روایت کرد و طبرانی در او سطر از ابی سعید
 خدری که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود من ابغض عمر فقد ابغضنی و من احبب عمر
 فقد احببته و ان الله تعالی باهی بالناس عشیة عرفة عامة و باهی بعمر خاصة
 و ان لم یبعث الله نبیا الا کان فی امتی محدث منهم و ان یکن فی امتی
 منهم احد فمضی عمر قالوا یا رسول الله کیف هو محدث قال متکلمة السلام لکنه
 علی لسانه هر کس که دشمن دارد عمر را تحقیق که مرا دشمن داشته است و هر کس که دوست
 دارد عمر را تحقیق که مرا دوست داشته است بدرستی که خدا تعالی مباهات و مفاخرت
 کرده بمردم در روز عرفه بر سبیل عموم و بعمر بر سبیل خصوص و خدا تعالی چه خبر بر سرانفرست
 مگر آنکه در امت او محدثی نبوده است و اگر درست بن محدثی باشد آن عمر است صحابه گفتند
 یا رسول الله چگونه او محدثی بود فرموده ملائکه بر زبان او تکلم میکنند و سنا و بخیریت
 حسن است حدیث شصتم روایت کرد و احمد و ترمذی و ابن حبان و صحیح خود و حاکم از بریده
 رضی الله عنهم که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود یا بادل بم سبقتنی الی الجنة و ما دخلت
 الجنة قط الا سمعت خشت خشتک اما می فائیت و علی قصر مربع مشرف

سلا

کتاب فوائده

من ذهب فقلت لمن هذا القصر قال الرجل من العرب فقلت انا عربي لمن
هذا القصر قال الرجل من قريش فقلت انا من قريش لمن هذا القصر قالوا
لرجل من امه محمد فقلت انا محمد لمن هذا القصر قالوا لعمر بن الخطاب سم
اي بلان بچ چیز سابق شدی بر من در بهشت و من داخل نشدم در بهشت برگزیده اگر شنبدم هر
حرکتی تو پیش خود پس در آیدم در قصری بزم که از طلا ساخته بودند پرسیدم که این قصر از آن
کس است گفت که از عمر بن الخطاب حدیث شصت و یکم برویت ابو داود و رویت از
عمر بن الخطاب که گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت لا تتسنا یا اخي من دعا
فراموش کن بارای برادر من از دعای خود حدیث شصت و دوم برویت کردند
ابن ماجه از عمر بن الخطاب که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود مرا یا اخي اشکرکنا فی صلاتی
دعائنا و لا تتسنا شریک ساز ما را در دعا که می خوانی خود و فراموش کن یا حدیث
شصت و سوم برویت کرد بخاری از ابن عباس که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود
الصدق بعدک مع عمر حدیث یکم راسته و دورسته بعد از من در عمر است
که باشد حدیث شصت و چهارم برویت کردند طبرانی و ابن عساکر از ابن عباس
که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود عمر مع عمر و الحق بعدک مع عمر حدیث یکم
عمر با من است و من با عمر کم و حق بعد از من با عمر است هر جا که بوده باشد حدیث شصت
و پنجم برویت کردند احمد و ترمذی و ابن حبان و صحیح خود از ابن بخاری و سلم از جابر و
احمد از ابیره و از معاذ رضی که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود در بهشت داخل شدم تاگاه قصر
از نسیب دیدم پس دیدم این قصر کس است گفتند از آن جوانی که از قریش است گمان بروم
که آن جوان من گواهم بود از چون تحقیق آن جوان کردم گفت عمر بن الخطاب اگر نه این بودی
که خیرت ترا میدادم در آن قصر داخل میشدم کفایت این حدیث از پیش گذشت حدیث
شصت و ششم برویت کردند حاکم و ترمذی از ابوبکر رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه وسلم
فرمود ما ملکنا الشمس علی خبر من عمر طلوع کند در آفتاب برسی که بهتر
از عمر بن الخطاب حدیث شصت و هفتم برویت کردند ابن سعد از ابوبکر بن موسی مرسل و
رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود ان الله تعالی جعل الحق علی لسان عمر و قلبه و
هر الفاد و من ذوق الله بیدان الحق و الباطل بدستیک خدا تعالی را بدو خواسته
حق بر زبان و دل عمر و افاد و حق است خداست تبارک و تعالی و فرق میدان کرد
و باطل کرد حدیث شصت و هشتم برویت کردند طبرانی از حضرت ابن مالک که رسول

فرمود و بجل اذ امارت عمر فان استطعت ان تموت فمیت و صح کلامه است
 سبیل ترجیح و ترجمه با کسی میگویند که در هر کجا افتاده باشد و متحق آن نباشد یعنی رسول الله صلی الله علیه و
 با و ترجمه و فرق فرمود و گفت زمانی که عمر بن از عالم رحلت کند اگر بر موت خود قادر باشی بهتر از آنست
 اهل زمان محفوظ باشی فصل پنجم در بیان شهادت صحاب و صلوات بر عمر رضی الله عنه
 مرویست بر رویت ابن عباس اگر از صدیق رضی الله عنه که گفت بر زمین کسی دوست تر نزد من
 از عمر نیست و آن سعد بن ابی سرحان است که روایت کرد که در ایام مرض او گفتند که جواب
 بخدا چه خواهی داد که عمر را بر والی ساختی و حال آنکه غلظت او را میداد گفت اگر از من سوال
 کنند خوام گفت که بهترین ایشان را والی ساختم و طبرانی از امیر المومنین علی بن ابی طالب روایت کرد
 که گفت اذا ذکر الصالحون فی جملهم ما کنا بعد ان السکینه تنطق علی لسان علی
 هرگاه که ذکر صلحا کنند عمر بن ابتدا کن و بذكر ابو جحیل تا ما بعد بدستیم که سکنه بر لسان عمر بن نطق بود
 و قبل ازین منی سکنه مذکور شد و آن سعد بن ابی سرحان است که روایت کرد که گفت که دیدم کسی بعد از عمر صلی
 الله علیه و سلم از وقتیکه از عالم رحلت فرمود آحاد و انجود از عمر بن و طبرانی و حاکم از ابن سعد و دیگران
 که روایت کردند که اگر علم عمر بن در یک بله تر از دهنند و علم زندگان روی زمین در یک دیگر هر آنکه علم
 عمر بن راجع خواهد آمد به علم ایشان و طبرانی و حاکم از عمر بن آن بود که در قسم از علم او دارد و یک
 قسم دیگر سایه مردم و زبیر بن عکبار از معاویه بن ابی سفیان روایت کرد که گفت اما ابو بکر کفر کرده دنیا
 ندارد و دنیا اراده او ندارد و اما عمر بن دنیا اراده او دارد و او اراده دنیا ندارد و اما در دنیا
 آلوده شده ایم و دشت و روی در آن میگردیم و حاکم از امیر المومنین اسد الله القالب علی بن ابی طالب
 روایت کرد که در وقتیکه عمر بن در غسل حاضر ساختند ثوبی پوشیده بودند بر او
 و غسل شده فتم رحمت خدا بر او نازل گشت و دوست تر نزد من نیست که بصحیفه علم او تنبیهی بر من
 بعد از صحیفه رسول صلی الله علیه و سلم مگر ازین شخص که پوشیده ثوب و قبل ازین با خلیفه شریف
 طبرقی سنا د از امیر المومنین علی بن ابی طالب مذکور شد و طبرانی و حاکم از ابن سعد و دیگران
 که روایت کردند که گفت زلمی که صلحا مذکور شوند ابتدا کنید بذكر عمر بن بدرستی که او علم بود مکتب الله
 از ما و انهم بود از ما در دین خدا تعالی ایضا طبرانی از عمر بن روایت کرد که عمر بن
 با کعب الاحبار گفت که گفت و وصف ما را چگونه یافته یعنی گفت در توریت قرآن
 از حدیث است عمر بن گفت قرآن از حدیث است گفت امیر که شدید که در امر خدا تعالی
 هیچ تلاشت کنیده او را فرو نه گیر و او از آن ترسد گفت و بگوید یافتی کعب الاحبار گفت
 باز این یافتیم که بعد از تو شخصه خلیفه باشد که لشکر ظلم او را بقتل رساند گفت باز چه چیز یا

نور

نور

تثانی و دانی در باب غرث ششم و نیت فنیادک الله احسن الخالقین ابن ابی نجر و غیر
 خود از این نیت کرده که عمر بن الخطاب در بیمار چهره موافقت با پدر و دگر خود کرده و نه گور شده
 و چهارم آنکه چون این نیت و لقد خلقنا الا انسان من سلا لذه من طین الایثر
 تاز شد گفت فنیادک الله احسن الخالقین بهیتم در قصه عبد الله بن ابی نجر و در صحیح از عمر
 روایت کرده که چون عبد الله بن ابی وفات یافت رسول الله علیه سلم را خواندند که بروی
 نماز گذار و بن شری روی آنحضرت صلی الله علیه سلم گرفته گفت یا جزو من خدا که عبد الله بن ابی است
 پندار و در فلان روز چنین چنین گفت نماز خواهم گذار و الله از قوی که کنخن گفت زانی زیادت
 نگذاشت که نیت و لا تفصل علی احد منهم مات ابدا که نهی از صلوة بر منافقان است
 نازل شد ششم در قضیه استغفار بطبرانی از ابن عباس سفر روایت کرده که چون رسول
 صلی الله علیه سلم گذار یک استغفار بر قوی از منافقان فرمود گفت عمر بن عمر سوا علیه
 یعنی برابرست بر ایشان استغفار و عدم استغفار تو یا رسول الله نگاه نیت سوا علیه
 استغفرت لهم لم تستغفر لهم ان یغفر الله ان الله لا یهدی القوم الضالین
 نازل شد و نهم و مشورتی رفتن بحجاب پدر میان آنکه رسول صلی الله علیه سلم در خروج
 بجانب بدر یا احکاب رضوان الله عنهم اجماعی شورت فرمود و عمر بن عمر اشارت بخروج کرد
 نگاه نیت که ما اخرجک دیک من بیتک بالحق وان فرتیقا من المؤمنین
 که ادهون که اشارت است با آنکه خروج از مدینه بجانب بدر خواست و با مر خدا تعالی است
 نازل گشت و نهم و مشورت و در قصه فاکت و باب عایشه صدیقہ نم مشورت کرد
 عمر رضی الله عنه گفت یا رسول الله ترویج عایشه صدیقہ نم با تو که کرد آنحضرت صلی الله علیه
 سلم فرمود خدا تعالی کرد و عمر بن عمر گفت آیا گمان شما اینست که اگر عایشه نم با این صفت نبود
 که موصوفت است خدا تعالی نهان بیاید و او را لائق فرارش شما نیست سبحانک هذا
 بهتان عظیم نگاه بر آه از آنکه بهین طریق نازل شد یا ز و هم در قصه صوم بیان
 آنکه شبی در ماه صیام عمر بن عمر بعد از آنکه از خواب بیدار شد باز وجه خود را جماعت نمود و چون
 در اوائل سلام حرام بود و در رسول صلی الله علیه سلم آمد و گفت از علم کرده ام شکوه میکنم نزد
 خدا تعالی و رسول او نگاه نیت احل لکم لیلۃ الصیام الی ثلثه لک
 که حکم تحلیل جماعت منکوحات و ریلیالی صیام است نازل گشت ششم میگوید در کتاب
 آورده که چون عمر بن عمر بیان اینچنین نزد رسول الله صلی الله علیه سلم کرد و رسول صلی الله علیه سلم
 فرمود بحال تو لائق نبود که این امر از تو صادر میشود و با عمر نگاه جمعی از حضار مجلس نهانست آنحضرت

نماز گذار و بن شری

نماز گذار و بن شری

کردند که در شب روزه بعد از عشاء این امر صادر شد و بعد از وقوع این امر مذکور این آیت
 نازل شد و او از و هم از موفقت عمر رضی الله عنه باقرآن این آیت است که قال الله تعالی
 من كان عدوا لله ولله الحکمة ورسوله وجبیریل و میکال فان الله عدا
 للکافرین ابن جریر و غیره از طرق متعدده روایت کرده اند و اما روایتی که میوافقت اقرب
 روایت ابن حاتم است از عبد الله بن ابی لیلیه که گفت پیوسته طاتی عمر فرموده گفت آن جبریل
 که صاحب کتاب یعنی رسول صلی الله علیه و سلم میگوید آن عدو ما است عمر فرمود گفت هر کسی که عدو خدا
 و ملائکه و رسل و صلی الله علیه و سلم و جبریل و میکائیل است تحقیق خدا تعالی عدو او است بعد
 از آن آیت بر لسان عمر نازل شد سیزدهم فلا وربک لایؤمنون الا من یؤتی
 عمر است چنانچه ابن ابی حاتم و ابن مردویه از ابی الاسود روایت کرده اند که میان دو نفر
 دعوی و مخاصمت بود نزد رسول صلی الله علیه و سلم رفتند و رسول صلی الله علیه و سلم
 میان ایشان حکم فرمود و نگاه آن کسی که بروی حکم کرده بود او بان رضی نشد و گفت نزد
 عمر بن الخطاب میردم چون نزد عمر رفتند آن مدعی گفت که نزد رسول صلی الله علیه و سلم رفتم
 بودیم و او حکم چنین فرموده بود عمر فرمود چون حال چنین یافت باز درون رفته باشا گفت
 در بین مقام بستی من بپایان آورم انگاه بشیر حامل کرده بیرون آمد و آن کس را بکلم
 رسول الله صلی الله علیه و سلم را خسته شده بود و قتل رسانید و آن شخص بگریه و محاصم
 مقتول بود و پشت کرده نزد رسول صلی الله علیه و سلم آمد و گفت و الله که عمر صاحب مرا
 مقتول ساخت رسول صلی الله علیه و سلم فرمود گمان این نه داشته که بقتل منی دست
 کند انگاه این آیت آمد فلا وربک لایؤمنون حتی یمکملون فیکما شیخ بینهم ثم
 لا یجدوا فی انفسهم حجبا مما قضیت و یسلموا تسلیما نازل شد و خون آن شخص
 بر گشت و عمر از آنم قتل او خلاصه یافت و این حدیث را شاید موصول است
 ترجمه این آیت است که هر مودیر و روگارتو سوگند امی محمد صلی الله علیه و سلم که ایشان بپایان
 نیستند تا آنکه ترا حاکم سازند و در اختلافی که میان ایشان واقع است پس بنایند و بفر
 خود تنگی و شکی در آنچه تو حکم کرده و بطبع و منقاد تو باشند چهار و هم از موفقت است
 در دخول است بیان آنکه عمر را خسته الله عنه را خلاصه بود و در وقتیکه که خواب بود
 آن غلام بے اذن و سے داخل شد عمر فرمود گفت با رخداد داخل شدن بی اذن جرم
 ساز انگاه آیت نازل شد پانزدهم موفقت او است با خدا تعالی
 قوله من الاولین و الاخرین و این حدیث مرویت در اسباب نزول روایت ابن عباس

نقل از ابن عباس

عمر بن حارث رویت کرده گفت روز جمعه در آتنای که عمر بن خطیب بخواند ترک خطبه کرده و ولایت
 یاسادیت گفت یاسادیت الجبل باز در خطبه خواندن شریع نمود چنانچه بعضی از حضار
 گفتند که مجنون شده و قتیکه عبدالرحمن بن عوف آمد بنابر آنکه القم و مواشنته که با یکدیگر
 داشتند نزد او رفت و گفت ای امیر المؤمنین مقاله از تو صادر شده و قتیکه خطبه بخواند
 در آتنای خطبه گفتی که یاسادیت الجبل سبب صدور بنقیول از چه چیز بود عمر بن گفت و الله
 که من لک این امر نمودم قوم را دیدم که نزدیک کوی مقاله میگردیدند و اعدا را از پیش و از پس
 می آمدند که ایشانرا ستم سازند بی اختیار از من صادر شد آنچه گفتم ایشان بآن ملحق
 شوند و ثبات قدم و رزاد و انجکایت در میان بودند تا قتیکه رسول ساریه آمد و کتابی
 از جانب ساریه آورد و ضمنش آنکه در روز جمعه درین آتنای شنیدم که مسادی ندا میبرد و
 دفعت و گفت یاسادیت الجبل بگناه بجانب جبل ملحق شدیم و همیشه را عدا غالب بودیم تا
 و قتیکه خدا تعالی ایشانرا ستم سازد و انید و ما فتح کردیم و بعد از آن جمعی که طعن کرده بودند از
 خجالت گفتند که انیم را از خود این حکایت ساخته است که امست و دوم رویت برویت
 ابی القاسم ابن بشران از صریح موسی بن عقیقه از نافع از ابن عمر بن گفت عمر بن شخص را که نام او
 حمزه بود گفت پس گیتی گفت پس شهاب گفت از که گفت از حمزه است باز گفت مکن
 تا بکجاست گفت حمزه باز گفت بکدام از آن گفت بذات لفظی انگاه عمر بن گفت در باب اهل خود
 را که سوخته خوانند بود بعد از آن چون ان شخص بجان خود رفت اهل خود را دید که سوخته شده اند
 امام مالک و موطا مانند این رویت کرده و دیگران نیز رویت کرده اند بهین طریق
 که مهت سیدم رویت کرده و ابوشیخ و معطله بن یقین ابن حجاج از یکدیگر او را اخبار
 کرده بودند که قتیکه عمر بن العاص بامارت آن شهر آمد و دیگر دراز ماه گذشته بود که
 در شهر مصر داخل شد انگاه اهل مصر گفتند ای امیر این رودیل استی و قاعده است که جاری
 نمیشود و اگر بآن سنت خود عمر بن العاص پرسید که حدیث آن سنت گفتند چون پانزده
 ازین ماه بگذرد دختر سه بکر را میگیریم و مادر و پدرش را خوشنود میسازیم و او را زینت
 تمام کرده بهترین خدیو ز پوری پوشانیم و در رودیل می اندازیم تا جاری میشود و عمر
 بن العاص گفت این قاعده در سلام نمی باشد و میگردن نخواهد شد و سلام تو ایام کفر را منقطع
 و منهدم ساخته است و بهین حال سبب بودند و تیل جاری نمیشد اصلاً و قلیل که تیل و قتیکه در
 قصد جلا وطن کردند عمر بن العاص نه چون این معنی مشاهده کرد و کیفیت احوال عمر بن گفت
 و عمر بن ضمن مکتوب اطلاع یافت در جواب کتاب عمر و نوشت که درین راسی صواب

کردی و قبا و السلام که قبل ازین منهدم بود و برپا گشته بود و در توجیه غیر نوشت و در میان
 کتابت عمر بن العاص بن مراحه و با و اعلام کرد که این رتبه را در میان رو و نیل انداز چون کتابت
 بعمر بن العاص رسید آن رتبه را بر طالع که مضمونش این بود و من عبد الله عمر بن
 رو و نیل اما بعد فان كنت تجرهم من قبلك فلا تجرهم وان كان الله جليلا
 فاسئل الله الواحد القهار ان يجر لي يعني اين رتبه است از بنده خدای الهی و بنی
 عمر بن الخطاب بجانب رو و نیل اما بعد اگر تو جاری شوی از پیش خود حالیا جاری شود و اگر
 خدا بخواهد ترا جاری ساخت پس از خدا تعالی واحد قهار مسألت میکنم که ترا جاری سازد
 انگاه رتبه را در رو و نیل انداخت بیک روز پیش از صلیت و چون روز دیگر وقت صبح شد خدا
 تعالی رو و نیل را جاری ساخت و مقدار شانزده هزار و در یک شصت و از آن تا بیخ
 تا به روز قطع آن سنت از اهل صحر کرده بفضله دیگر که کرامت چهارم ابن عباس را از
 طارق بن شهاب است که در مریه با عمر بن حفصه و در اثنا می حکایت سخنی
 که در روغ گفته بود عمر بن حفصه احبب هذا یعنی این سخن را بگفتم و در مریه چون بخبر رسید
 گفت احبب هذا انگاه خبر عمر بن حفصه را گفت هر حکایتی که بشما گفته ام صدق و حق بود و اگر
 هر محبوبی ساختی بگویم آن ایضا ابن عباس را ازین روایت کرده گفت اگر کسی بود عالم
 که سخن در روغ را پیش ساخت عمر بن حفصه است که است محرم بقیه روایت کرد و در ولایل از ابی عبد
 حمصی که گفت عمر را خبر که دزد که اهل عراق یعنی کوفه با یک خور عصبیان در زیدند و او را شک
 زدند عمر بن حفصه از شماع این خبر غصهناک از خانه بیرون آمد و شروع در نماز گذاردن کرد و بوظ
 اعراض که داشت در آن نماز سهو کرد و چون فایغ شد سلام داد و گفت نماز را که بر من ملتبس
 متنبه ساخت یا ما خدا یا ابر یا ایشان ملتبس ساز و شخصی نقی بر ایشان ساطع گردان که حکم کند و از
 ایشان حکم جالبیت که قبول بکنند از مجلس ایشان و تجاوز نکنند از گناهان شان یعنی عفو بکنند
 ابن السیف گوید که به حاج متولد شده که در آن روز خامنه و بعضی سیرت عمر بن حفصه روایت
 ابن سعد از صف بن یزید که گفت روزی در و روزه خانه عمر بن حفصه نشسته بودیم و درین اثنا
 جاریه گذشت گفتند این سهریه امیر المومنین عمر بن حفصه است او گفت که نیست آن سهریه امیر المومنین
 و برین حلال نیست بلکه این کینه از مال الله است گفتیم درین مال الله چه چیز حلال است بر امیر المومنین
 گفت حلال نیست برین که گیرم از مال الله مگر دو حد یکی از بر لیس زستان و یکی از بر لیس
 تابان و هیچ قدر که حج و عمره گذارم و قوت اهل من مثل قوت مردی از قریش است که شجر
 ترازیان باشد و نه فقیر ترازیان باشد بعد ازین که سن هر کدام از مسلمانان و بر و است

بن
رو و نیل
مسو

کتابت
عمر بن حفصه

مراکز ساختی که نیست و گفت آن

این سعید و سعید بن منصور و غیر ایشان از چند طرق اسناد از عمر رضی الله عنه مرویست
که گفت من نفس خود را از مال الله نازل منقول والی تقسیم ساخته ام اگر احتیاجی ندارم متعفف
شده و در آن تصرفی نمیکنم و اگر محتاج شوم بقدر ضرورت از توانا و ال میمانم باز چون مال
بهم رسد آنرا قضا میکنم و گفت من از برای ازدادی عمل احتیاج دارم و در بیت المال بها
عسل است اگر رخصت و سبیلگی گیرم والا بر من حرام است انگاه اذن دادند نقلت که
مدتی صبر کرد و در بیت المال چیزی نگرفت تا وقتیکه جمیع احتیاج او را فرا گرفت انگاه پیرجا
رضی الله عنه مشوره کرد که نفس من باین مال مشغول خواهد شد چه مقدار از آن مصلح باشد
امیر المومنین حضرت علی کرم الله وجهه گفت شمار قوت ثبات روزی مصلح است و بعد از این قوت
عمر من بخیر امیر المومنین علی علیه السلام میفرمود و مجموع نفقه او در یکسال شانزده دینار بود و مهند آ
گفت که بهر آن که مردم درین مال و چون خصمه عبد الله و غیر ایشان گفتند که اگر طعام خوب
تناول کنی قوت تو در عبادت حق زیاده خواهد بود و گفت آیا شما همه برین اعتقاد دارید که طعام
خوب باید خورد و گفتند بلی گفت نصیحت اخلاص شما را میدانم لیکن صبا چنین خود را باین صفت
گذرانیده اگر از جاده که ایشان قرار داده اند تجاوز کنم و آنرا گذارم منظر نگاه ایشان را نخواهم
یافت مرویست که سالی در مدینه قحط و تنگی شد عمر رضی الله عنه آنسال چربی و فربهی شخورد و در
نوبتی دیگر کسی در باطعام خوردن با سخن کرد و گفت و یکا آیا میگوئی که در حیات و سیاحت
خود را بخورم و از آن تنوع بگيرم گویند روزی عاصم سپهر او گوشت تناول میکرد و عمر فرمود گفت
در هر آن کافیت از برای من و آنکه تناول کند هر چیزیکه طبعیت بآن آهسته باشد و در وقت
خلافت جبیه شمشینه که رقهائی از پوست بآن دوخته بودی پوستشید و دره برگردن سبک
نهاده در بازار طواف میکرد و بآن دره مردم را تا دیب میفرمود باز استخوان خرابه چید و در
منازل مردم میرخت تا از آن ارتفاع بگیرفتن و انس میگرفتند جامه عمر سفر را میدیدم که چهار پارچه
بر میان کتف آن زده بود و ابو عثمان فهدی گوید از عمر سفر را دیدم که چهار پارچه بکس پوست
بآن دوخته بود و در ایام حج کسایا قطع بر درختی می انداختی و سایه او غیر او نبود و از کثرت گرد
و دود سیاه بزر چشمان وی کشیده شده بودی و در و روی که داشت گاهی که بآب می میرفت
از و در بازمی افتاد و چند روز آن آیت را عادت میکرد و تند بر و تفکر و آن میفرمود و از و
زمین گاهی برگ گاهی بر میداشت و میگفت کاشک من چیزی نبودم کاشکی در مردم از و
و در جراحت و نقبات نتران دست میمالید و میگفت ترسم که از من و الی میکنند از آن خبر تو
واقع شده و گاهی شک آب برگردن خود می نهاد و چون مردم در میان سخن میگفتند

امام المصطفی

جواب میداد که در بعضی من عجب و بکر دیدم آمده میخواستیم که او را ذلیل کردیم انش میگوید که در سال
 قحط در شکم عمره نفیخید پیدا آمد بوسطه اکل زیت زیرا که در آن سال روغن بر خود حرام کرده بود
 روزی دست بر شکم خود میمالید میگفت در وقت غیر زیت نزد ما چیزی نیست دیگر نیست تا
 وقتی که مردم نجات یابند و از بخت بود که رنگ او رف و رنگش تغییر یافته گندم گون شده بود
 و گفت دور است ترین مردم نزد من کسی است که عیب من مرا عینا یاد این عمره میگوید که هرگز
 ندیدم که عمره غضب کند و بتیک نام خدا تعالی نزد او ندکور باز ندیا و او را تخفیف کند یا شخصی آید
 از قرآن نزد او بخواند اگر آنکه از آن غضب باز نهد وی و ترک کردی فعلی را که وقوع آن بد
 دانسته گویند روزی گوشت پخته که روغن آن آخته بودند نزد وی آوردند از آن اول
 نفرمود و گفت هر یک از گوشت و روغن و نان خورش علیهاست و نان خورش با نان
 میخورم وقتی ران خود را منگشفت ساخت اتفاقا در آنوقت از آل بخران حاضر بودند و
 سیاه بر ران او رضی الله عنه دیدند انگاه گفتند ما در کتاب خود دیده ایم که شخصی باین شکل
 ما را از زمین خود دور کند و تعب الاحبار عمر را نه گفت ما در کتاب الله یافتیم که اگر در ایام حیات
 گویا بروری از دهرهای جهنم ستاده مردم را از دخول جهنم منع میکند و چون از عالم رحلت کند
 مردم همیشه خود را در جهنم انداخته باشند تا روز قیامت تعالی که اعمال خود را که از آنجا که
 سعد بن ابی وقاص است امر فرمود تا اسوال خود را بقلم در آورند انگاه نصف مال با ایشان
 گذشته و نصف دیگر گرفت یعنی در بیت المال و خال گردانید جمیع مذکورات ابن سعد
 روایت کرد مردم رویت برویت عبد الرزاق از جابر که او نزد عمره شکوه کرد از اذی که از
 جانب زنان خود با و میرسد عمره در جواب او گفت باین از زنان این اذی و ضرر را به
 می بینم چنانچه گاهی اراده داریم که بجای بهی مردم باین میگویند که نبیروسی گردیدین و حجر
 بنی فلان انگاه ابن سعد و نه گفت آیا کانی نیست شما را آنکه ابراهیم صلوات الله علی نبینا
 و علیه السلام از خلق ساده شکوه کرد و بخدا تعالی جواب او چنین آمد از خلق عجم و عدم استفتا
 مخلوق شده اند با و ادا کن و بپوشان بر و بهمان طریق که هست ما و میکی عمل ننهند بر وین که از
 جرم بوده باشد و نیز رویت که یکی از پسران عمره نزد وی آمد و جانی میگوید بود انگاه
 بدیده نزد بمرتب که گریه کرد چون از سبب آن پرسید نگفت دیدم که نفس خود را از عجب
 بکر آورده بود و دست و شتم که او را ذلیل کردیم و انضا رویت کرد که عمر عثمان رضی
 الله عنهما در سائلی نزاع میکردند کسی که مردم میگفتند که بعد ازین هرگز نمایان ایشان
 محالست نخواهد بود و لیکن از یکدیگر جدا نمیشدند مگر با حسن و اجل و بهی

باب ششم در خلافت عثمان رضی اللہ عنہ درین چند روزی که عمر رضی اللہ عنہ
عمرت در حق عثمان رضی اللہ عنہما و ذکر سبب و قدمات آن و شهادت عمر رضی اللہ عنہ بعد از رجوع از
حج بود و چنانچه حاکم از ابن سیدب رحمة اللہ علیہ روایت کرده که چون عمر رضی اللہ عنہما بعد از رجوع از
آنحضرت فرمود و شهادت با آن بر داشت و گفت اللهم کبرت سنی و خدعت قوتی
و انشرت دعیتی فاقبضنی الیک غیو مضیع و لا مفرط را وی گوید که هنوز سلم
زی الحرج نشده بود که ویرا شهید کردند نقاشی که کعب الاحبار عمر را گفت رضی اللہ عنہ که
در توریت دیدم که تو شهید خواهی شد گفت در جزیره عرب می باشم چگونه شهید خواهم
شد و تجاری از عمر رضی اللہ عنہما روایت کرد که گفت یا رخدا یا نصیب کن مرا شهادت در راه تو و
بگردان موت من در بلده پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم حاکم روایت کرده که عمر رضی اللہ عنہما خطبه خوانده گفت
که در خواب دیدم گویا خروس مرا یک منقار یا دو منقار زد و گمان نمیکنم مگر آنکه اجل مرا نزدیک
شده و قومی مرا ماز سیاه ندیده اند که شخص را خلیفه سازم و تحقیق خدا تعالی دین خود را افشا
خود را ضائع خواهد کرد و انید اگر امر من بسبیل تحصیل و اتعشو و طلافت شوری باشد میان این ش
کس یعنی عثمان و علی المرتضی و طلحه و زبیر و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص که رسول صلی
اللہ علیہ وسلم از ایشان را رضی بود و حال گوئی که از عالم رحلت فرمود نقاشی که مردی عمر را
گفت رضی اللہ عنہ که پس خود را خلیفه نمیکردی وانی عمر رضی اللہ عنہما گفت قاتلک الله و الله که درین سخن
که گفتی ملاحظه جانب خدا کردی مردی که زن خود را طلاق حق نتواند داد او را چگونه خلیفه گردانم
بر مسلمانان مرا ازین سخن آن بود که عبد الله در زمان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم زن خود را
در ایام حیض طلاق داد و آنگاه آنحضرت علیه السلام عمر را فرمود و بگو تا عبد الله زن خود را رجعت نماید
روایت کرد و غیره بن شعبه رضی اللہ عنہما که عمر رضی اللہ عنہما دستور می نمود که بسیارها که پیش از بلوغ رسیده
باشند و مدینه در آن زمان اتفاقاً در آنوقت میخیزد بن شعبه رضی اللہ عنہما بر کوفه ایستاده و مکتوبی بر عمر رضی اللہ عنہما نوشت
در ادخال کوو که بمدینه که منبر مانیکو میداند که از آن منفعت بر مسلمانان میرسد مثل حدادی و
نقاشی و تجارت و سیاستاختن و غیر ذلک التماس آنکه او را اذن دخول مدینه دهند آن
غلام مجوسی بود و اسم او ابولول بود و بعد از دخول بمدینه یک روز نزد عمر رضی اللہ عنہما آمد و از ثقل خراج
خود که چهار درم بود شکایت نمود و عمر رضی اللہ عنہما گفت با این منبر که داری بسیار نیست آنگاه غلام شمر
گرفت و درخت او گفت عدل و همه کس رسیده است غیر از من چون چند روزی ازین
حکایت گذشت او را طلب نموده گفت چنین شنیدم که تو آیا توانسته ساخت آنرا
بر مسلمانان کن ابولول و روی ترش کرده خصمانه بجانب عمر رضی اللہ عنہما نظر کرد و گفت بسیار بجهت

تو سازم که مریم با آنها از آن باز می گشته باشند چون پشت کرد و عرضی انداخته با صاحب گفت که این غلام مرا و عید بقتل او چنین بود که بدست قتل او را در دل پنهان بود و خنجر نیز منسوم ساخته بود و با وقت صبح که هنوز تاریک شب باقی بود که در زانو و پای می کشیدین گردان زانیکه عمر سفر بود آمد و مردم را از خواب بیدار کرد و قبل از احرام بصلوة مردم را بتبوی صفوف امر فرمود و نیز اثنا البولول و نیز دیک آمد و سینه و خنجر را بر کتف و خاصره عمر زد و عمر گفت بهمان ساعت افتاد و سینه ده کس دیگر را زخم کرد که شش کس از آن مردند و آخر مردی از اهل عراق جامه برودوی انداخت و چون نفس گیر شد خود را کشت و قریب بطول عمر آفتاب بود که عمر سفر را بخانه خود برد و در آن روز عبد الرحمان بن عوف بن عمر است مردم کرده در نماز کوتاه ترین سوره خواند انگاه عمر سفر بشیر بیاشامید از جراحات بیرون آمد بعد از آن نبیذ آشامید بعد از آن شیر بیاشامید آن نیز از جراحات بیرون آمد مردم گفتند یا کی نیست عمر گفت اگر با کی هست من مقتول شده ام انگاه اصحاب او را تنها کردند و گفتند تو در میان ما بودی که مثل تو کسی نبود و بیان او صاف بود و نیز میگردند و جواب ایشان گفت والله که من دوست میدارم که از دنیا بیرون آیم که مرا با شما و نیز بر من صحبت رسول الله صلی الله علیه و سلم بر آید من با شما انگاه ابن عباس خبری شنید که عمر سفر گفت والله که اگر بری زمین در شب دهم فدی بکند ادم از قبول قیامت و خوف عذاب مترجم میگویند ثنای ابن عباس سفر بطریق کرد که بخاری از ابن عمر روایت کرده است که گفت چون عمر را زخم خنجر زدند و متالم بود و جرح میکرد و ابن عباس گفت ای ایها المؤمنین بمالعه من و جرح اگر امری و قتل و تو صحبت رسول الله صلی الله علیه و سلم یک و نیکو صحبت دوستی و رسول الله صلی الله علیه و سلم را مفارقت کردی حال گوی که از تو را ضعیف بود و با تو مصاحبت نیکو کردی با ابوبکر سفر و مفارقت او کردی حال مقرر گویی در حالتی که تو را ضعیف بود و در صحبت اصحاب بودی یوحیی مل و اگر مفارقت ایشان کنی در حالتی است که ایشان از تو را ضعیف و شاکر اند انگاه عمر سفر گفت اما صحبت و رضا رسول صلی الله علیه و سلم ازین نیست الا نسی نعمتی که خدا بر من بر من و اما آنچه گفتی از صحبت و رضا ابوبکر سفر که لاک و اما آنچه می بینی از جرح من نیست مگر جهت تو یعنی وقوع فتنه بر شما میترسم والله لوان لی ملاء الا کرض ذهبا لا فتنه به من عذاب الله قبل ان الاده والله که اگر مرا مقدوری بری زمین چندان که طلوع کنند و روان گرد و در شب بود فدی بیدادم از عذاب خدا تعالی پیش از آنکه او را به بنیم یعنی بوسه بدهم آنکه خدا از اتم تنغم نیست بر من از عذاب خدا بپا و میترسم و بعد از آنکه خلافت میان شما شد اندک و شورشی ساخت صهیبت را امر کرد که با مردم نماز گذارد و و قتل عمر این قضیه در روز چهارشنبه

نسخه خطی از کتاب تاریخ طبرستان

نسخه خطی از کتاب تاریخ طبرستان

نسخه خطی از کتاب تاریخ طبرستان

بیت ششم شهر می هج بود و در روز یکشنبه مدفون شد و بجهت رسیدن که در روز شهادت
 عمر سرف آفتاب منکسفت شد و جن و پری نوچه کردند و در دیگر روایت است که در وقت حلیت
 فرعون گفت شکر خدا را که موت من بدست کسی نبود که دعوی اسلام کند و با سپهر خود عبد گفت
 که حساب کن که دین ما چندان است بعد از آنکه حساب کرد و ندانست و شکش هزار درم یا مانند آن
 بود و آنگاه گفت اگر مال آل عمر بن و فاکند از آن مال ادا کن و اگر وفا نکن پس سوال کن در پی
 عدی و اگر او هم وفا نکند پس در میان قریش سوال کن و گفت ای عبد الله برو و نزد عاصیه
 سرف و بگو که عمر سرف و مستوری میخواهد که نزد یک صاحبین خود مدفون شود و این باب رضای
 شما چوشت او آمد و پیغام رسانید عایشه صدیقہ گفت تا غایت من نهیام را از برای خود داشته
 بودم ازین زمان اشیاء گریزم بر عمر چون عبد الله از آمد و بشارت اذن عائشہ رضی الله عنها رسانید
 عمر سرف شکر خدا تعالی بجا آورد و آنگاه بعضی از حضار مجلس گفتند ای ابی المونیین مصیبت کن یا کسی را
 با م خلافت مقرر فرمای گفت هیچکس را از این ششش که مذکور ساختم نیست و گفت عبد الله
 و مجلس ایشان حاضر شود و لیکن چنانکه خلافت با م متعلق نباشد و اگر امر خلافت به حدی ابی قحاص
 برسد و امتیاز باین امر دارد و الا مگر کم که خلیفه بوده باشد و باید و کارشعین خود سازند چرا که من
 عزل نه بوجه عجز و خیانت کردم بعد از آن گفت وصیت میکنم کسی را که بعد از من خلیفه خواهد شد
 ابی قحاص و ترس از خدا تعالی و وطیعت میکنم او را بهماجر و بفضا و باطل اصرار بهترین وصیتی
 را وی گوید چون وفات کرد و همراه جنازه رفتیم مار و ضنه رسول الله صلی الله علیه و سلم آنگاه عبد الله
 سلام کرد و گفت عمر سرف اذن میخواهد عائشہ رضی الله عنها گفت بیا چون در حرم آوردند و آن
 مکان کثرت شریف با صاحبین خود مدفون شد بعد از فراغ از وفات جماعت مذکور را یعنی صحاب
 شوری و ریحا اجماع شد نزد عبد الرحمن بن عوف ثم گفت امر خود را بکس باز نگذارید زیرا که گفت
 من امر خود را با ابی المونیین امام بر حق علی گذاشتم و سعد گفت من امر خود را بعد از رحمان بن عوف
 گذاشتم و طلحه گفت رجوع امر خود را بعثمان کردم چون این سه سبب بیرون شدند عبد الرحمان بن
 عثمان و علی ثم گفت من اراده این امر خلافت ندارم هر یک از شما که تبرکی کند ازین امر خلافت
 بدست او بیدیم و عهد خدای و اسلام بر او و که و نفس خود را حفظ فضل کند و حریفان باشد بر صلوات
 حال است آنگاه عثمان و ابی المونیین علی رضی الله عنهما مرد و سکوت درین امر اختیار فرمودند
 باز عبد الرحمن بن عوف گفت اگر شما و این امر سکوت اختیار میکنید رجوع میکنم و خدا پرست برین
 که تقصیر میکنم از فضل و ثواب هر یک گفتند بلی بتو رجوع کردیم بعد از آن عبد الرحمان با ابی المونیین
 حضرت علی خلوة کرده گفت عهد و پیمان نزد اقای از تو میکنم اگر ترا امیر ازیم طریقه عدی

مرعیداری و اگر دیگری بر تو امیر گردانم اطاعت و انقیاد پیش آری علی بن عمر فرمود بی قبول دارم باز
عثمان رضی الله عنه خلوت کرد و پنهان گشت و بعد از عهد و میثاق بیعت کرد عثمان و امیر المومنین
علی نیز بیعت بادی کرد و رضی الله عنهما و این بیعت سه روز بعد از فوت عمر بود رضی الله عنه آن بیعت
زودیت کرد که مردم درین ایام نزد عبدالرحمن مجتمع شده درین باب بشور و تکیه و ندب و سرودنی
نیافت که مال خلافت عثمان سفینه باشد بنابراین وقتی که عبدالرحمن بیعت بیعت نشست حمد و
تثنا را می سجا آورد و در ثنائی سخن گفت مردی بپشتی یافته ایم که ابانیکه در آن بیعت عثمان سفینه و در روی او
آنکه گفت ابانیکه ای امیر المومنین علی مردمان را دیدم که خلافت عثمان سفینه مال اند در خاطر مبارک تو چهره
راه نیابد آنگاه دست عثمان سفینه را گرفت و گفت که بیعت میکنم با تو بر سنت خدا و سنت رسول
خدا می که تو سی خلیفه رسول الله صلی الله علیه و سلم و بعد از بیعت عبدالرحمان جمیع مهاجر و انصاریت
که دند و مر و دست برویت این سعد از انس سفینه گفت که عمر بیعت قبل از فوت شدن نزد ابانیکه
انصاری کسی فرستاد و گفت باید که پنجاه کس از انصار یا اصحاب شش ری همراه باشی که در خانه مجتمع
خواهند شد و بدین خانه بایتم با اصحاب خود و گذاری که کسی بر ایشان در آید و نه گذاری که زیاد
از سه روز بگذرند تا وقتیکه شخصی را بر خود امام گردانند و در سند امام احمد از ابی وائل مرویست که گفت
عبدالرحمان بن عوف را گفتیم بیعت با عثمان کردید و حضرت علی را گفتند بیعت عبدالرحمن گفت
که من بیعت نکردم حضرت علی خلوت کرده گفت با تو بیعت میکنم بشرط کتاب الله تعالی و سنت رسول
صلی الله علیه و سلم اگر سیرت ابوبکر و عمر باری و بطریق ایشان عمل میکنی گفت که ندارم من عثمان
را گفتیم عمل ابوبکر و عمر بروی خود قبول داری گفت قبول دارم در آنچه مطاعت آن دو داشته
باشم بر آن خواهم رفت همین سخن را بیعت عثمان سفینه عرض کرد و عثمان سفینه گفت بی قبول کردم
و مرویست که عبدالرحمان دخلوت عثمان را گفت اگر با تو بیعت میکنم رساله و صلاح تمام
گیت گفت عثمان با علی باز علی سفینه را گفت که اگر با تو بیعت نکنم شورتا تو در باب کیت
گفت در عثمان باز بر راطلب نموده با او گفت اگر با تو بیعت نکنم صلاح و شورتا تو در باب
گیت گفت با علی یا عثمان باز سعد بن ابی وقاص را طلب نمود و گفت من و تو هر چه کلام را از
خلافت نه داریم صلاح تو چیست سعد گفت صلاح من عثمان است باز عبدالرحمن با عیان
شهر شورت کرد و اکثر ایشان را یافت که مال اند عثمان سفینه مرویست برویت سعد و عاکم از ابن
سعود که بعد از بیعت عثمان سفینه گفت امیر ساختیم بهترین کسی را که باقی مانده بود از صحابه
و ثقیف عمر سفینه و اچلم صحابه صحت بیعت عثمان علیه السلام انمولان ثابت شد و هر چه شک و نزاع
نیست در آن ایضا ثابت شد آنکه علی سفینه نیز بیعت خلافت او رضی الله عنه چنانچه تفصیل

میان کردیم و اگر بنا وقت عثمان بن عفرا رفت و اقامت حد و در حضور او نمود و ایضا احادیث
 کثیره در این خلافت عثمان بن عفرا بود که بعد از خلافت عمر بن خطاب بود و مذکور شد احتیاج با عاده و در مقام
 ایضا واضح شد که خلافت عثمان بن عفرا بعد از خلافت عمر بن خطاب است که آن فرع خلافت صدیق است و
 و اجماع صحابه اول که کتاب سنت بر حقیقت خلافت صدیق بن عباس است پس لازم است ازین اقامت
 آن اول بر حقیقت خلافت عمر بن خطاب بر حقیقت خلافت عثمان بن عفرا و انان پس حجت عثمان بن عفرا
 است و خلافت و خلافت حق و صدق است و هیچ شک و شبهه و قدحی طعنی در آن نیست و البته
 بعد از حدیث باز بدانکه درین چند فصل است فصل اول در مقام و هجرت عثمان بن عفرا و غیر آن و السلام
 و بی علی بن رضوان قدیم بود و از جمله کسانی است که صدیق رضی الله عنه ایشان را دعوت کرد و باسلام
 و دو هجرت کرد و هجرت اول آن شبته و هجرت ثانی بدین و رسول صلی الله علیه و سلم قبل از نبوت و دختر خود
 رقیه را با و تزویج نمود و در لیالی غزاه بدر رقیه فوت شد و بنا بر آنکه او مرخصه بود و عثمان بن عفرا
 باذن رسول صلی الله علیه و سلم از غزوه بدر فرستاد لیکن در سهم و اجر با اهل بدر شریک بود و در
 اهل بدر بعد و و بشارت نصرت مسلمانان در روزی که در فتنه رقیه می نمود و رسید در
 مدینه و بعد از وفات رقیه رسول صلی الله علیه و سلم خواهر او را ام کلثوم بنکاح عثمان بن عفرا
 در آورده و در سال نهم از هجرت او نیز وفات یافت علی گفتم که معلوم است که غیر از
 عثمان کسی دیگر دو دختر پیغمبر را گرفته باشد لقب او ندی النورین بنا بر این است پس او
 المدینه از جمله یاقین اولین و اول مهاجرین است و یکی از عشر مبشره است و یکی از خاندان
 رسول صلی الله علیه و سلم است و یکی از جاسوران قرآن بین است و قبل ازین مذکور شد که
 صدیق رضی الله عنه ایضا جمیع قرآن کرده و اما تفسیر عثمان رضی الله عنه جمیع قرآن بواسطه آنست
 که او جمیع در مصحف بتبیین که این زمان محروفت نمود و از جمله فضایل عثمان بن عفرا که رسول صلی
 الله علیه و سلم او را بر مدینه خلیفه خود ساخت در وقت غزوه ذات الرقام و خطبایان گفت بن
 اسحق که عثمان بن عفرا اول از روی اسلام بود بعد از ابوبکر و امیر المؤمنین علی و زید بن حارثه
 است و هم در صاحب جمال بود و آن ها که از اسامی بن زید روایت کرده که گفت رسول
 صلی الله علیه و سلم مرا فرستاد با کاسه که در آن گوشت بود بخانه عثمان بن عفرا و قتی که بخانه او درآمد
 و دیدم که رقیه دختر رسول صلی الله علیه و سلم نشسته بود و نوبت بر روی عثمان بن عفرا نگاه میکردم و
 نوبت بر دیگر ملاحظه رو بر رقیه می نمودم چون باز گشتم رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که اینست
 زوجه احسن منما آیا زوجی سیکوترین از ایشان و دیده گفتم ندیده ام بخوبی ایشان کی
 یا رسول الله صلی الله علیه و سلم و بر و است ابن سعید مرویست که چون عثمان بن عفرا

اسلام غایب شد حکم ابن ابی العاص بن ابراهیم که عم او بود و بر گرفته بطنانی متحکم است و گفت و الله که ترا خلاص
 سازیم از بند تا و قتی که از دین محدث برگشت بدین آبائی و احباده خود باز آئی عثمان بن گفت و الله که هرگز
 ازین دین زدنی بیرون نکنم و منافقت این نمایم نگاه چون حکم صلابت او درین مشاهد نمود و اورا گذر
 و ابوبکر از انس رویت کرده که گفت اول کسی که با اهل خود بجانب حبشه هجرت نمود عثمان بن بود و رسول
 صلی الله علیه و سلم اورا گفت صحبه ما الله ان عثمان الاول من هاجرالی الله باهله بعد
 لوط خدیجی توفیق رفیق و همراه زوجه او رفته که تحقیق عثمان اول کسی است که با اهل خود هجرت
 بسوی خدیجی نمود و بعد از لوط علیه السلام و ابن عمر از عائشه رضی الله عنها رویت کرده که گفت چون
 رسول صلی الله علیه و سلم دختر خود ام کلثوم را عثمان بن تریج کرده ام کلثوم را گفت ان بعک اشبه
 الناس بجدک ابراهیم علیه السلام و ابیل محمد صلی الله علیه و سلم فصل دوم
 در فضائل عثمان بن و باب خلافت و فضل ابوبکر فضل عثمان بن نیز مذکور شد و این نیز مذکور شد
 که خلافت او رفته بعد خلافت عمر است و از جمله احادیث که وال اندر فضل عثمان بن است که
 تحقیق او وزن کرده باشد بامت بعد از بنین پس برابر شد امت را پس بر دشته شد میزان
 حدیث اول مرویت برویت مسلم و بخاری از عائشه صدیقہ فرمود که گفت قتی عثمان بن نزد
 پیغمبر یعنی سر و نه بیاضی صلی الله علیه و سلم آمد و حضرت صلوات شایب خود را جمع فرمود و گفت الا استخیر
 من اجل استخیری منه المملکتة آیا تم فرمکنم از من و سکا که ملائکه از و شرم می کنند حدیث
 و هم رویت کرد و ابونعیم در جلیه از ابن عمر که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود اشک امتی حیاء
 عثمان بن عفان سخت ترین است من از روی حیاء عثمان است حدیث سیم و بیست
 که در خطیب از ابن عباس و ابن عساکر از عائشه صدیقہ رضی الله عنها که رسول صلی الله علیه
 و سلم فرمود ان الله اوحی الی ان ازوج کم ممتی من عثمان بن تحقیق خدیجی و وحی کرده
 بسوی من که تریج کنم دختر خود را یعنی ام کلثوم بن عثمان بن حدیث چهارم برویت احمد
 و مسلم از عائشه بن مرویت که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود ان عثمان رجلاً حسیماً و انی شئیت
 ان اذننت له بالدخول و انما علیک تلك الحال انک لا تبلغ الی فی حاجته تحقیق که عثمان
 مرویت شمر بن تحقیق تریدم که اگر بر نیالت یعنی بر حالتی که شرف فخر یا ساقین خود کرده ام و او را
 اذن دخول دهم بجا چته که دار و نوز و من نیاید و باز کرده و از غایت شرم حدیث پنجم برویت
 احمد و مسلم از عائشه بن رویت که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود الا استخیر من اجل
 استخیری منه المملکتة حدیث ششم ابن عساکر از ابوبکر بن رویت کرده
 ان عثمان حیٌ یستخیر منه المملکتة حدیث هفتم برویت کرد و ابونعیم

ما
 روایت
 عثمان بن عفان

از ابن عمر که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود عثمان (جسی) استی و الزهراء عثمان شریفین است
 و گویا می تریزید من است حدیث هشتم روایت ابو نعیم از امامه که رسول فرمود صلی الله علیه
 وسلم استاده هده الا قدر بعد نیتها حیا عثمان ابن عفان اشده حیا و دین است
 بعد از پیغمبر صلی الله علیه وسلم عثمان بن عفان است حدیث نهم روایت کرد ابو یعلی از عائشه
 صدیقہ رضی الله عنها که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که ان عثمان حقیقی لیست لیستجی منه
 للملکة یحقق عثمان شکرین است که شرو حیا دار و شرم میکند از و ملائکه حدیث
 و هم طبرانی از انس روایت کرده که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که ان عثمان الاوّل
 من کما جربا هله الی الله بعد لوط ترجمه این گذشت حدیث یازدهم روایت
 بروایت ابن عدی و ابن عساکر از ابن عمر که گفت رسول فرمود صلی الله علیه وسلم ان عثمان
 تشبه یا ابراهیم جز این نیست که تشبیه میکند عثمان را به پدر خود ابراهیم علیه السلام حدیث
 دوازدهم روایت کرد طبرانی از امام عیاشی که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود و من
 زوجت عثمان ام کلثوم الا بوحی من السماء تزوج عثمان بام کلثوم مذکر ده ام مگر
 بوحی آسمانی حدیث سیزدهم روایت کرد ابن ماجه از ابو هریره که رسول صلی الله علیه
 وسلم فرمود یا عثمان یا عثمان هذا جبریل یخبرنی ان الله ذو جبر
 ام کلثوم بمثل صداق رقیته و علی مثل صحبتها ای عثمان این جبریل است و خبر
 میدهد مرا که خدا تعالی تزویج کرده است ام کلثوم را بتو مثل مهر رقیه و بمثل صحبت او حدیث
 چهاردهم روایت کرد ذکاء احمد و ترمذی و ابن ماجه و حاکم از عائشه صدیقہ رضی الله عنها که گفت
 رسول صلی الله علیه وسلم عثمان را گفت یا عثمان ان الله مقبضک قبضاً فان
 بک المنافقون علی الخلع فلا تخلع حتی تلقانی ای عثمان بدستی و سستی که خدا
 تعالی ترا قبض می نماید یعنی جاب خلافت پوشانید پس اگر اراده کنی اهل اتفاق که اینجاست ترا که از خود
 کنی تو آنرا دور کن تا وقتیکه ملاقات کنی بمن و این جمله احادیث و نسخه ظاهر اند در خلافت ابو بکر
 رضی الله عنه و ایضا و لالتی و نسخه بر حقیقت خلافت او میکنند زیرا که در حدیثی که کنایت از خلافت
 است ثبت بقبض که خلعت خلافت است بخدا تعالی کرد که گفت ان الله مقبضک الخ
 حدیث پانزدهم روایت کرد ابو نعیم و ابو یعلی از جابر بن عبد الله که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود
 عثمان بن عفان ولی فی الدنیا و ولی فی الاخره عثمان محب و مایه من
 در دنیا و در آخرت حدیث شانزدهم روایت ابن عساکر و روایت از جابر بن عبد الله
 که رسول فرمود صلی الله علیه وسلم عثمان معی فی الحبّه عثمان نم با من در حبشه است

حدیث بر مقدم مرویت برویت ابن عساکر از ابوهریره که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود
لکل نبی خلیل فی امتی و ان خلیلی عثمان بن عفان بر بنیامیری را در بیت خود
خلیل است یعنی صدیقی و دوستی که در باطن و قلب جا گرفته و خلیل من عثمان بن عفان است
مصنف گوید در فضایل صدیق در حق صدیق مثل انجیر است که مذکور شد و در اینجا
که رویم اینجمله را که انجیر است منافاتی با حدیث مشهور که دلالت بر نفی خلافت ندارد و نیز اگر مراد
از حدیث مشهور کمال غلت است حدیث سحر هم رویت کرد و ترمذی از طحاوی و ابن ماجه
از ابوهریره که پیغامبر گفت صلی الله علیه و آله وسلم لکل نبی فی الحینه رفیق و رفیقی فیما عثمان
هر پیغامبر را در بیت رفیقی است و رفیق من در بیت عثمان بن عفان است حدیث
نور و هم رویت کرد و ابن عساکر از ابن عباس رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود لیخلین
بشفاعة عثمان بن عفان سبعون الفا کلم استوجب النار الجنة بغیر حساب
بر آنکه دخل شوند بشفاعت عثمان نهفتا و نهرا که هر کس که حج ایشان استوجب دوزخ باشد در بیت بی آنکه ادا
حساب حدیث بیستم مرویت برویت طبرانی از زید بن ثابت که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
فرمود مکان بین عثمان و دقت و بین لوطی من مهاجر نبوده میان عثمان و قتیبه
رضی الله عنهما و میان لوطی هم حکمیک در راه خدا تعالی کرده باشند یعنی بعد از حجت لوطی و اهل خود
عثمان با اهل خود حجت کرد و با فاضل کس دیگر با بنی قریظ حجت نکرد و حدیث بیست و نهم
رویت کرد و بخاری از عبد الرحمن بن سلمی که گفت زلمت که عثمان را در خانه خودش محاصره کرده بودند
بر آنکه مشرف شده گفت که از شما سوال دارم و سوال نمیکند مگر از صحاب رسول صلی الله علیه و آله وسلم
آیا شما نمیدانید که رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمود من جهنم حیش العرة فله الجنة فجهنم لهم المستم
تعلمون ان رسول الله قال من حفر بید و مته فله الجنة فحفرتها فصد قوه
یما قال که هر کس که میرود کند مراد است جنت و من او را حفر کرد و مگاه نگاه صحاب گفتند
است که میگوی و من میدانم که تو بقول رسول صلی الله علیه و آله وسلم عمل نمودی و مراد از جیش عرت
انگاریت که در خدمت رسول صلی الله علیه و آله وسلم بغزای تو کفنت و جیش عمرت از برای
این گفتند که مردم را در آن جنگ تنگی و قحط و عسرت از ممرات و زاد و مکه کس بغیره بسیار
شد چنانچه در کتاب سیر مذکور است و بر روم و مدیانه است در مدینه که عثمان آنرا حفر نموده
سبیل نموده حدیث بیست و دوم مرویت برویت ترمذی از عبد الرحمن بن
حباب که گفت حاضر بودم نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که ترغیب میفرمود مردمان را به جهنم حیش
عسرت آنگاه عثمان بن عفان گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم من است که شسته شست

و ان خلیلی عثمان بن عفان
بر بنیامیری را در بیت خود
خلیل است یعنی صدیقی و دوستی که در باطن و قلب جا گرفته و خلیل من عثمان بن عفان است

مصنف گوید در فضایل صدیق در حق صدیق مثل انجیر است که مذکور شد و در اینجا
که رویم اینجمله را که انجیر است منافاتی با حدیث مشهور که دلالت بر نفی خلافت ندارد و نیز اگر مراد
از حدیث مشهور کمال غلت است حدیث سحر هم رویت کرد و ترمذی از طحاوی و ابن ماجه
از ابوهریره که پیغامبر گفت صلی الله علیه و آله وسلم لکل نبی فی الحینه رفیق و رفیقی فیما عثمان

هر پیغامبر را در بیت رفیقی است و رفیق من در بیت عثمان بن عفان است حدیث
نور و هم رویت کرد و ابن عساکر از ابن عباس رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود لیخلین
بشفاعة عثمان بن عفان سبعون الفا کلم استوجب النار الجنة بغیر حساب

بر آنکه دخل شوند بشفاعت عثمان نهفتا و نهرا که هر کس که حج ایشان استوجب دوزخ باشد در بیت بی آنکه ادا
حساب حدیث بیستم مرویت برویت طبرانی از زید بن ثابت که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
فرمود مکان بین عثمان و دقت و بین لوطی من مهاجر نبوده میان عثمان و قتیبه

رضی الله عنهما و میان لوطی هم حکمیک در راه خدا تعالی کرده باشند یعنی بعد از حجت لوطی و اهل خود
عثمان با اهل خود حجت کرد و با فاضل کس دیگر با بنی قریظ حجت نکرد و حدیث بیست و نهم
رویت کرد و بخاری از عبد الرحمن بن سلمی که گفت زلمت که عثمان را در خانه خودش محاصره کرده بودند

بر آنکه مشرف شده گفت که از شما سوال دارم و سوال نمیکند مگر از صحاب رسول صلی الله علیه و آله وسلم
آیا شما نمیدانید که رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمود من جهنم حیش العرة فله الجنة فجهنم لهم المستم
تعلمون ان رسول الله قال من حفر بید و مته فله الجنة فحفرتها فصد قوه

بِسَبَابِ قَالَاتِ وَرَاهِ خَدِيقَتِي بِدِينِهِمْ بَارِئُ رَسُوْلِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَحْرِیصُ وَتَرْغِیْبُ فَرَمُوْهُ
 وَبِغَيْرِ بَارِئِ عَثْمَانَ ثُمَّ اَدَّوْكَفَتْ بِارِئِ رَسُوْلِ اللهِ بِرَبِّهِمْ سَتِ وَوَسِیْتُ لَكُمْ كُلَّ سَبَابٍ اَنْ بَدِیْهِمْ
 وَرَاهِ خَدِيقَتِي كَرْتِ سَوْمُكُمْ حَضْرَتِ رَسُوْلِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَحْرِیصُ نَمُوْهُ عَثْمَانَ ثُمَّ اَدَّوْكَفَتْ
 بِارِئِ رَسُوْلِ اللهِ صَدِّقَتِ تَكْمِلُ بِجَاهِ زَوْبَرِاقِ وَارَمُكُمْ كَرْتِ رَاهِ خَدِيقَتِي كَرْتِ اَنْ اَنْكَاهِ رَسُوْلِ
 صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَرَحَالَتِ فَرُوْادِ اَدْنِ اَزْمِنِ فَرَمُوْهُ وَبَاعِ عَثْمَانَ ثُمَّ اَدَّوْكَفَتْ
 حَدِیْثِ ثَلَاثِ وَسَلُوْهُمُ فَرُوْیْتُ اَزْمِنِ تَزْدِی وَحَاكُمُ وَصَحِیْحُكُمْ دَاوُدُ اَزْمِنِ اَلْحَسَنِ بْنِ سَهْمِ
 كَرْتِ وَفَتْنِیْكُمْ حَضْرَتِ رَسُوْلِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَجْنِیْهِ جِشِ عَسَرَتِ مِیْكَرُ عَثْمَانَ اَدَّوْكَفَتْ اَنْ اَنْكَاهِ
 طَلَا وَارَاوْكَرْتِ حَضْرَتِ رَسُوْلِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَرْتِ وَنَحْضَرْتِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَنْ دِنَاوْكَرْتِ
 قَبُوْلِ فَرَمُوْهُ وَوَكْفَتْ مَا ضَرَّ عَثْمَانَ مَا عَمِلَ اَجَلُ هَذَا الْیَوْمِ مَضَرَّتِ نَمِیْرُ سَاوْكَرْتِ عَثْمَانَ رَاوْكَرْتِ
 بَعْدَ اَزْمِنِ كَرْتِ حَدِیْثِ ثَلَاثِ وَبَارِئِ رَسُوْلِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَحْرِیصُ وَتَرْغِیْبُ فَرَمُوْهُ
 چُونِ رَسُوْلِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَمْرُ فَرَمُوْهُ بِرَبِّیْتُ رَطُوْلَانِ دَرِ اَنْوَقْتِ عَثْمَانَ نَمُوطِ رِیْقِ رَسَالَتِ
 اَزْجَانِبِ رَسُوْلِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَفْتِ اَمْرُ وَجَمِیْعِ مَرُوْمِ بَعِیْتُ كَرْتِ اَنْكَاهِ رَسُوْلِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 فَرَمُوْهُ عَثْمَانَ فَحَاجَتِ اَللهُ تَعَالٰی وَحَاجَتِ رَسُوْلِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَحَاجَتِ خَدَاوْ رَسُوْلِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 رَفْتِ اَمْرُ وِدُوْیْتُ مَبَارَكِ خُوْدِ اَبَرِیْكَرْتِ زَوْ وَوَسِیْتُ كَرْتِ وِیْسِ رَسُوْلِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 كَرْتِ عَوْضِ دَسْتِ عَثْمَانَ ثُمَّ اَدَّوْكَفَتْ اَمْرُ وِدُوْیْتُ اَمْرُ اَنْكَاهِ دَسْتِ خُوْدِ اَبَرِیْكَرْتِ بَعِیْتُ وَنَسَبِ
 مَاجَتِ كَرْتِ وَرَحْمَتِ سَجْدَتِ اَبَرِیْكَرْتِ وَتَعَالٰی كَرْتِ اَمْرُ اَبَرِیْكَرْتِ اَسْتَعَارَهُ ثُمَّ اَدَّوْكَفَتْ اَمْرُ اَبَرِیْكَرْتِ
 اَمْرُ اَبَرِیْكَرْتِ اَمْرُ اَبَرِیْكَرْتِ اَمْرُ اَبَرِیْكَرْتِ اَمْرُ اَبَرِیْكَرْتِ اَمْرُ اَبَرِیْكَرْتِ اَمْرُ اَبَرِیْكَرْتِ
 صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَرَمُوْهُ كَرْتِ اَمْرُ اَبَرِیْكَرْتِ اَمْرُ اَبَرِیْكَرْتِ اَمْرُ اَبَرِیْكَرْتِ اَمْرُ اَبَرِیْكَرْتِ
 هَذَا مَطْلُوْمًا اَعْنِیْ اَنْ اَمْرُ اَبَرِیْكَرْتِ اَمْرُ اَبَرِیْكَرْتِ اَمْرُ اَبَرِیْكَرْتِ اَمْرُ اَبَرِیْكَرْتِ
 بَعِیْتُ وَشَرِیْطِ اَمْرُ اَبَرِیْكَرْتِ اَمْرُ اَبَرِیْكَرْتِ اَمْرُ اَبَرِیْكَرْتِ اَمْرُ اَبَرِیْكَرْتِ
 كَرْتِ رَسُوْلِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَمْرُ اَبَرِیْكَرْتِ اَمْرُ اَبَرِیْكَرْتِ اَمْرُ اَبَرِیْكَرْتِ
 مَرُوْیْ جَابِیْ اَبَرِیْكَرْتِ اَمْرُ اَبَرِیْكَرْتِ اَمْرُ اَبَرِیْكَرْتِ اَمْرُ اَبَرِیْكَرْتِ
 عَلٰی اَلْحَسَنِ بْنِ سَهْمِ اَمْرُ اَبَرِیْكَرْتِ اَمْرُ اَبَرِیْكَرْتِ اَمْرُ اَبَرِیْكَرْتِ
 عَثْمَانَ بْنِ عَفَّانِ اَمْرُ اَبَرِیْكَرْتِ اَمْرُ اَبَرِیْكَرْتِ اَمْرُ اَبَرِیْكَرْتِ
 كَرْتِ وَتَرْغِیْبِ اَمْرُ اَبَرِیْكَرْتِ اَمْرُ اَبَرِیْكَرْتِ اَمْرُ اَبَرِیْكَرْتِ
 اَلْحَسَنِ بْنِ سَهْمِ اَمْرُ اَبَرِیْكَرْتِ اَمْرُ اَبَرِیْكَرْتِ اَمْرُ اَبَرِیْكَرْتِ
 اَمْرُ اَبَرِیْكَرْتِ اَمْرُ اَبَرِیْكَرْتِ اَمْرُ اَبَرِیْكَرْتِ اَمْرُ اَبَرِیْكَرْتِ

اَلْحَسَنِ بْنِ سَهْمِ اَمْرُ اَبَرِیْكَرْتِ اَمْرُ اَبَرِیْكَرْتِ اَمْرُ اَبَرِیْكَرْتِ

فَتْنِیْكُمْ حَضْرَتِ رَسُوْلِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَجْنِیْهِ جِشِ عَسَرَتِ مِیْكَرُ عَثْمَانَ اَدَّوْكَفَتْ اَنْ اَنْكَاهِ

خدا تعالی تمیص خلافت ترا خواهد پوشانید اگر منافقان اراده خلع آن کنند قبول کن و صبر کن تا
 وقتیکه من روی حدیث بیست و هشتم رویت کردم که عساکر از ابو هریره که عثمان سف و دو نوبت
 بهشت را از رسول الله صلی الله علیه و سلم خریدند بود و نوبت دیگر وقت حضور پیر که در نوبتی درو
 شهمیر چنین عسرت حدیث بیست و هشتم رویت کرد و این عساکر از ابو هریره رض که رسول
 صلی الله علیه و سلم فرمود عثمان من اشبه اصحابی بخلق عثمان شبه ترین صحاب
 من از روی خلق حدیث سی ام رویت کرد و طبری از عصمت ابن مالک گفت در وقتیکه ام
 کلثوم دختر رسول صلی الله علیه و سلم روجه عثمان رض فوت شده بود رسول صلی الله علیه و سلم فرمود
 زوج عثمان لو كان لي ثالثه لزوجته وصاتر و جند الا بالوحی دختران خود را
 نکاح کرده و بهید عثمان اگر مائشلی خیر آن دو دختر بودی بنکاح آوروی عثمان و این تزیوج
 نیست مگر بوحی از جانب خدا تعالی حدیث سی و یکم رویت کرد و ابن عساکر از حضرت علی
 که گفت از رسول صلی الله علیه و سلم شنیدم که عثمان رض را میگفت که لو ان لی ربعین
 لزوجتک و لحدّة بعد واحد لحدّة لاتبقی منهن واحد اگر چهل دختر مرا بود
 تزیوج با تو میکردم یک بعد از یک تا آنکه یکی از اینها باقی نماند حدیث سی و دو هم رویت
 کرد و ابن عساکر از زید بن ثابت که گفت از رسول صلی الله علیه و سلم شنیدم که گفت مرا بیه
 عثمان و عثمان ملک من السلک فقال هذا شهید یقتل قومه وانا استخیر
 من عثمان را بجانب من مرور واقع شد در وقتیکه فرشته از فرشتگان نزدیک من بود
 انگاه آن فرشته گفت اینم شهید خواهد شد قوم وی ویر خواهد گشت تحقیق که از فرشتگان
 از و شرم میکنم حدیث سی و سه هم رویت کرد و ابن عقیلی از ابن عمر که پیغمبر صلی الله علیه و سلم
 فرمود ان السلک من عثمان کما تستخی من الله ورسوله که ملائکه شرم
 میدارند از عثمان رض خواجه شرم میدارند از خدا و رسول او صلی الله علیه و سلم و رویت
 کرد و ابن عساکر از حسن که نزد او ذکر جیا عثمان میکرد و ندو میگفت اگر اندرون خانه بودی
 و در خانه محکم بستی و جامه خود دور کردی که آب بر عصاره ریز و حیا را و رافع میثری که پشت
 خود را برست اگر دی تا آب بجمع عصاره حدیث سی و چهار هم ابن عساکر و ابن عقیلی از
 حدیث ابن عمر فرمود رویت کرده اند که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود ان الله سیف
 مغمود فی غنی مادام عثمان حیفاذا قتل عثمان جودک لک السیف فلیس
 یغمد الی یوم القیامت تحقیق که مر خدا پرست شمشیری که در غلاف است تا آنکه عثمان
 در حیات است و زمانی که مقتول شود آن شمشیر از غلاف بیرون می آید و باز در غلاف است

ما رویت

لو ان لی ربعین

لو ان لی ربعین

زنت الله و در قیامت عمر بن قاضی بنی حنیث منفرست و مر او را انگری چندرت فصل بیستم
 و بعضی دیگر از آثار و بقیه فضائل عثمان رضی الله عنه و در بیان شهادت که خدا تعالی او را بان
 گرامی داشت و رسول صلی الله علیه و سلم فرمود و هو الصادق المصدوق و بان و عده
 فرمود و خبر داد که عثمان بن مظعون کشته خواهد شد در آنوقت او بر بدایت و طریق حق باشد قال
 رسول الله صلی الله علیه و سلم یقتل هذا المظلوم ما و اشار الى عثمان کشته خواهد
 شد اینم و یعنی عثمان بن مظعون کشته خواهد شد و اینجاست بخوبی روایت کرده و در صبح
 و از جمله احادیث حسان شمرده و ترمذی نیز روایت کرده و گفته که حدیث حسن غیر ضعیف و احمد رحمه
 الله علیه نیز تفسیر حدیث کرده راوی گوید پنجمین صلی الله علیه و سلم فرموده بفعل را و روند و او را
 بخانه او شهید کردند و در حال تنگی و در کنار دشت و چون بایت فسیک فیکهم الله
 و هو التمیم العلیم رسید خون چکید و در شفا آورد که عثمان بن مظعون کشته خواهد شد و در حال تنگی
 قرآن میخوانده باشد خدا تعالی او را جامه خواهد پوشانید و بعضی مردم اراده خلع آن خواهند کرد و
 باین سبب خون او باین کیفیت کسب خواهد چکید و مر و نیست بر روایت حاکم از ابن عباس بن
 این لفظ از رسول صلی الله علیه و سلم یا عثمان یقتل و انت تقر سوره البقرة فقطع
 من دملک علی فسیک فیکهم الله تحقیق که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود ای عثمان یقتل
 خواهی شد و در حال تنگی سوره بقره میخوانده باشی و قطره خون تو بر فسیک فیکم الله چکیدن و سبب
 گفت که این حدیث موضوع است یعنی قوله انت تقر سوره البقرة آخر موضوع است و اما اخبار باطل
 قبل صحیح است چنانچه در بسیار از احادیث اشاره و تفسیر و تفسیر از آنجمله در حدیث میر که در
 آخر فضائل ابو بکر میفرماید که در گذشته از آنجمله حدیث صحیح است که رسول الله صلی الله علیه و سلم ذکر فتنه
 کرد و درین اثنا مردی را بر او در حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم و تفسیر فرمود که سیرد
 در آن فتنه مظلوم کشته خواهد شد و این عمر گفت چون نظر کردم در آن مرد دیدم که عثمان بن مظعون
 بود شهادت عثمان در سینه فتنه بود و در وسط ایام التشریق و زبیر بر کمان گذارد
 بنابراینکه وصیت کرده بود و در عرض کوب در بقیع مدفون شد و آورده عثمان اول کسی بود
 که در آن موضع مدفون شد و بعضی گفته اند که شش روز از شهر ذی الحجه مانده بود که شهید شد عمر
 عثمان بن مظعون دو دو سال بود به آنکه کثیر که در آن واقعه است روایت کرد ابن عساکر
 از جمعی که قال عثمان مردی بود و از زق و شمر از مصر که نام او حماز بود و امام احمد رحمه الله علیه از غیره
 بن شعبه روایت کرد که گفت نزد عثمان بن مظعون در وقتیکه محصور بود و با او گفتم که تو امیر عامر بن نضال
 و حال نگه بر تو این شقته نازل شده من را مر بر تو عرض میکنم یکی ازین سه اختیار کن که یکی آنکه

عثمان بن مظعون
 در حدیث صحیح است
 که در آن فتنه مظلوم
 کشته خواهد شد و این
 عمر گفت چون نظر
 کردم در آن مرد دیدم
 که عثمان بن مظعون
 بود شهادت عثمان
 در سینه فتنه بود و
 در وسط ایام التشریق
 و زبیر بر کمان گذارد
 بنابراینکه وصیت کرده
 بود و در عرض کوب در
 بقیع مدفون شد و آورده
 عثمان اول کسی بود
 که در آن موضع مدفون
 شد و بعضی گفته اند
 که شش روز از شهر
 ذی الحجه مانده بود
 که شهید شد عمر
 عثمان بن مظعون

بیرون رود و بایشان مقابل کن زیر که قوت
 بر باطل اندیازد و در دیگر از عقب خانه بکشا و از آن در بیرون بر و بر راحل نشین و توجیه بکرمه شود
 همچون آنجا روی اینجا عیت محاربه با تو در آن موضع حلال نیندازند و تو سالم خواهی ماند یا آنکه بجانب
 بشام توجیه نمائی چو اگر اینجا عیت که ترا محاصره کرده اند از اهل شام اند و معاویه در آن جانب است
 عثمان بن عفان جواب داد اما آنکه میگوید که مقاتله کن بخوابم که کسی نباشم که در دست رسول الله صلی الله
 علیه و سلم مخالفت کرده باشم بخوبی میگویند و اما آنکه میگوید که بیرون شو بجانب کعبه یا نحو
 از رسول صلی الله علیه و سلم شنیدم که فرمود یلحد رجل من قریش بمكة یكون علی نصف
 عذاب العالم خلق الیون انا خاوب بودم و دس از قریش که در کعبه رود از مدینه و نصف عذاب عالم
 مر او را خواهد بود و خواهم که نکس من شام و اما آنکه میگوید که بابل شام ملحق شوم بخوابم که در اجرت
 و مجادرت پیغمبر گذارم و بشام روم و ایضا ابن عساکر از ابی نوری گفته است روایت کرده گفت
 نزد عثمان بن عفان رفتم و قتیله او را محاصره کرده بودند گفت ده خصلت را نزد پدر و در کار خود
 ذخیره کرده ام یکی آنکه را اربع اربعام یعنی بعد از کسب اسلام در آمده ام و دیگر آنکه رسول الله
 صلی الله علیه و سلم و خیر خود را با من نکاح کرد و دیگر آنکه رسول الله صلی الله علیه و سلم چون او وفات یافت
 و دیگر در نکاح من آورد بے آنکه من تناسل کنم و دیگر آنکه دست راست خود بر فوج خود نهادم و از آن
 روز که عیت کرده ام به رسول صلی الله علیه و سلم و دیگر آنکه از وقتیکه شرف اسلام نایز شده ام به چهره
 جمعه بر من نگذاشته است مگر آنکه در آن روز بنده آزاد کردم چنانکه مر و است که عثمان بن عفان قریب
 بد و هزار و چهار صد بنده آزاد کرده و دیگر آنکه در اسلام و جاهلیت زنانه کرده ام و در دی نیز
 نموده ام نه در اسلام و نه در جاهلیت هرگز و قرآن مجید را جمع کرده ام در عهد رسول صلی الله علیه
 و سلم و مر و است بر روایت ابن عساکر ایضا از یزید بن ابی حبیب که گفت بن رسید که جمیع مردم
 که بر عثمان رضی الله عنه رفتند مجنون شدند و حیانت و خطا از ایشان و اتعش و مر و است
 بر روایت ابن عساکر ایضا از خدیجه گفت که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود اول فتنها قتل
 عثمان بود و آخر فتنها خروج و جال و با سخا که نفس بید قدرت اوست که هر کس که در
 او مقدار حبه خردلی از دوستی عثمان رضی الله عنه باشد از دنیا رود و دیگر با متابعت جال
 اگر بایند او را و اگر در ایام حیات او را که او را کرد و در قبر باو سے ایمان خواهد آورد و مر و است
 از ابن عساکر که گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود اگر مردم طلب خون عثمان بن عفان نیک کردند از آن
 شک پیما بریدند یا بران معاویه و عایشه رف و درین باب در طلب خون عثمان شتابی کردند و
 ابن عباس ایضا از امام الحن و الانس حسن بن روایت کرده که گفت در وقتیکه عثمان مقتول

و از عثمان
 قتله عثمان
 و عثمان بن عفان

۱۹۸
 ساختند حضرت علی کرم اللہ وجہہ غائب بود و بفرمودہ کہ دہشت رفتہ بود چون این خبر بادرس گفشت
 اللہم انی لما اذقن ولما ائمال بار خدا یاسن را کہ خودم قتل عثمان و مساعدت و معاشرت نمودم
 دیگر بر ابر قتل او و روایت کرد حاکم و صحیح بخاری و از اقبیس بن عبادہ کہ گفت در روز رحل از علی
 شنیدم کہ گفت اللہم ابراء الیک من دم عثمان ولقد طاش عقلی یوم قتل عثمان
 وانکرت لنفسی جاؤا فی البیعت فقلت واللہ انی لا استجیہ قوما قتلوا عثمان و
 لا استجیہ من اللہ ان ابایع عثمان لم یکن من بعدی فانصر فوافلما رجع الناس
 فسالونی البیعت فقلت اللہم انی مشفق مما اقدم علیہ ثم جاءت عنہم فبایعت
 فقالوا یا امیر المؤمنین فکما نصاب صانع قلبہ وقلت اللہم حدثنی لعثمان حتی
 بار خدا یاسن بری ام و پاک ام از خون عثمان نہ و در روز قتل عثمان مرا حیرانی دست وادہ
 نفس منسک بود و چون بہت بہت نزد من آمدند گفتم بار خدا یاد رہی کہ من شرم منیدم
 از آنکہ بہت کنم با قومی کہ عثمان نہ را کشتہ اند و شرم میدارم از خدا کہ با من بہت کند و حال
 آنکہ بہروز عثمان نہ مدفون نشدہ و چون عثمان را دفن کردند و مرا بہت نمودند باز آمدند ظلمت
 کردند پس چون گفتہ ای امیر المؤمنین گویا کہ دل من شکاف شد گفتم بار خدا یا فرگیر این را از من
 عثمان نہ تا خوشنود با شے مرویت برویت ابن عساکر از ابی طلحہ جعفی کہ گفت شنیدم از
 علی کرم اللہ وجہہ کہ می گفت ان بنی امتیہ یزعمون انی قتل عثمان لا والله لا والله
 الاھم ما قتلک ولا مالیت ولقد ظھیت فعضو فی تحقیق کہ بنی امیہ نے عم کردہ اند کہ نہ
 عثمان را کشتہ ام و حال آنکہ چنین نیست بآن خداے کہ غیر او خدائی نیست کہ عثمان نہ را مقتول
 ساختم و مساعدت و معاشرت کسے را بر قتل او کردم و بر آئینہ منع کردم قتل عثمان را لیکن از
 من شنیدند و با من عصیان ورزیدند ایضا ابن عساکر از زمرہ روایت کرد کہ گفت اسلام در
 حصار بنی بلند و مضبوط بود و قاتلان عثمان در آن رخنہ کردند کہ شد آن رخنہ نحو اہل بیت تار و زکیا
 مرویت از عبد الرزاق کہ گفت عبد اللہ بن سلام نہ و جمع کہ عثمان نہ را محاصره کردہ بودند آمد
 گفت اہی سلیمان عثمان را نہ مقتول میسازید بخداے سوگند کہ مقتول نسازد او را یکے
 از شما کہ اگر روز قیامت مقطوع الید نہ ویر و و کار آید و تحقیق شمشیر کہے در غلاف بہت
 ہمیشہ و اگر عثمان را کشتید خدا تعالی او را از غلاف بیرون آورد و بہرگز بغلاف نہ و تار و زکیا
 و سچم پیہرے را مقتول نہ ساختند کہ اگر خدا تعالی مبادلہ آن پیغامیر قیامت نہ را کشت و
 خلیفہ از خلفاء او مقتول نسازند کہ اگر بعض آن خلیفہ سی و پنجم از کس مقتول سازد و قتل از یکے
 مجتمع شوند و ابن عساکر از عبد الرحمن بن سہید کہ روایت کرد کہ گفت مر عثمان را و مر خصلت حاصل

بچگی آنکه نفس خود را صبر فرمود تا وقتیکه کشته شد و ویم آنکه جمیع مردم را بیک مصحف جمع نمود و آن بود
 نعیم در دلائل از ابن عمر نقل کرده در وقتیکه عثمان بن عفان خطبه بخواند جهاد بخاری برخواست و
 عصا از دست او سر گرفت و برانوی خود نهاده آن عصا را شکست راوی گوید بنو سلال
 نرسیده که مرض آنکه در پا او پیدا شد و بهمان مرض مردی بپای هفتم در فضائل خلافت امیر المؤمنین
 و امام المتقین افضل البشر بعد محمد صلی الله علیه و سلم و بعد الایمه الثلثه از رسول الله صلی الله علیه و سلم
 کرم الله و به این مطالب باید که قصه قتل عثمان را بنویسیم و در آن مقدم داریم زبیر که خلافت
 حضرت امیر المؤمنین کرم الله و بهیچ وجه بر قتل عثمان بن عفان مستحب نیست بواسطه متابعت اهل حل و عقد
 و آنوقت چنانچه خواهد آمد انشا الله تعالی و از حمزه مرویت برداشت ابن سعد از زهری که
 عثمان بن عفان نه دوازده سال و یک ماه خلافت بود و تا شش سال مردم ناشکری از وی بدستند
 نزد خویش و دو شتر عثمان بود از عمر بن خطاب و بعد از آنکه عمر بن خطاب غلظت با ایشان میکرد
 چون عثمان بن عفان شد با ایشان بدینت و زنی سلوک می نمود و طریق موصالت و موقوفت
 پیش گرفته بود لیکن در سال آخر فتور و قصور در قریش پیدا آمد دایم بیت و اقارب خود را
 پیش کشید و ایشان را بر عهد و عمل می داشت و عطا مالی می نمود و تاویل قصیده که حصه ایشان حدیث
 بان هرگز عوده و سیگفت ابو بکر و عمر بن خطاب که حصه ایشان بود از بیت المال نمیگیرند و ترک
 کرده بودند و بنی بیگیم و به اقارب خود تقسیم میکنند بنابرین امور مذکور مردم بر او انکار کردند
 و ابن عساکر از زهری روایت کرد که گفت ابن عساکر گفت بنی بیگیم که حصه ایشان بود از بیت
 المال بود و درین امرشان او و عثمان مردم و حجاج اصحاب محمد صلی الله علیه و سلم ترک نصرت او کردند
 این بیب گفت که عثمان بن عفان مظلم گشته شد و کیسه او را پخته ظالم بود و هر که ترک نصرت و اعانت
 او کرده محذور بود و گفته حقیقت آنرا بیان کن گفت عثمان بن عفان و اهل خلافت شد بجهت از اصحاب
 ولایت و امارت او را کرده پنداشتند بواسطه آنکه قوم خود را دوست میداشت و نگاه بود که یک
 از بنی امیه را که به صحبت پیغمبر صلی الله علیه و سلم نرسیده بود و اهل امر ساخت و هر یک صحابه بنگران بودند
 از همدار میشدند چون امر دالی را عثمان بن عفان عرض میکردند آن کس را عزل میکردند و از آن منصب سزا
 آخر بنی اعمام خود را و اهل امور ساخت و دیگران را عزل نمود ایشان را بنی قوی امر فرمود از بنی عبد الله
 بن ابی سرح را و اهل امر ساخت و چند سال در آن شهر دالی بود و قتی اهل صحر آمدند بدین دایره
 عبد الله مذکور شکوه کردند که بر ما ظلم میکنند و قبل ازین نیز بیان عثمان بن عفان و عبد الله بن مسعود و ابو
 و عمار بن یاسر نزاع و قتل شده بود و بنو مکرمل و بنو زهره آزاد در دل خود داشتند و بنو مخزوم
 بواسطه عمار بن یاسر از عثمان بن عفان دل تنگ آمدند و چون اهل صحر شکوه عبد الله بن ابی سرح کردند

عثمان بن عفان کتابی نوشت اورا بتدوین نه از ان اعمال فرمود و عبدالمعز کورباکر و اذاکه سخن
عثمان بن عفان و در باب اجتماعت و کثرت کتابت از جانب عثمان آورده بود و اورا بقتل رسانید
چون مشا و اینحال نمودند و قصد کس تفرق شده بمدينه آمدند و در مسجد نزول کردند و نزد اصحاب
پیغمبر شکوه آغاز کردند و موقوفیت صلوة از آنجه عبدالمعز بن ابی سرح یا ایشان کرده بود و انگاه
طلحه بن عبدالمعز فرستاده شد و خشم سخت عثمان بن عفان گفت باز عایشه بن عفان فرستاد
و گفت اصحاب رسول صلی الله علیه و سلم نزد شما آمده اند و التماس می کنند که این عامل را غل کنید و این
ابا بنیامید و حال آنکه آنمزد شخصه از ایشان گرفته است باید ایشان را طریق عدل و انصاف معرفی دارند
و نیز آنکه علی کرم الله وجهه آمده گفت اینجا را رده ندارند مگر آنکه شخصه را بجای شخصه نصب و حال
آنکه قبل ازین و کوهی خون خود میکردند این عامل را غل کن و میان ایشان حکم کن اگر حق
بر و ثبات کند طریق عدالت مرعیه عثمان بن عفان بن گفت هر کس را که ایشان اختیار کنند بجای
نصب کنم اجتماعت محمد بن ابی بکر را راضی اختیار کردند و عثمان بن عفان را و الی گردانید فرمان جیت
او نوشتت بجانب مصر شوجه شد و بعضی از مهاجران و انصار یان با اتفاق ایشان بیرون آمدند
تا ملاحظه نمایند که صحبت میان ایشان و عبدالمعز بن ابی سرح یکجا میخورد و چون محمد
بن ابی بکر با رفقا رسد روزه راه از مدینه دور شدند و را تشار راه غلامی سیاه دیدند که بر شتر
سوار است و شتر را بر عت تمام میراند گویا کسی را میجوید یا از کسی میگریزد و انگاه اصحاب رسول الله
صلی الله علیه و سلم با او گفتند حال قضیه تو چیست باین مانند که از کسی میگریزی یا کسی را میجوئی
گفت من غلام امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه هستم که مر از و عامل مصر فرستاده است گفتند او درین مقام حاضر
سازند و او رویم گفت مر باین عامل کار نیست بلکه نزد و عامل اول میرودم انگاه محمد بن ابی بکر را
خبردار گردانیدند و شخصه را بطلب غلام فرستاد و اگر گرفته آوردند و چون از و پرسیدند که غلام
کیستی میگفت غلام حضرت امیر المؤمنین عثمان بن عفانم و گلبه میگفت غلامم و اتم اتفاقا قادی در اینجا
حاضر بود و آن غلام را منم شناخت گفت غلامم و انست پرسیدند که بچه چه بصر میرود و کتابتی سید
یا نه گفت بر بباللی میرودم و کتابتی ندارم چون گفتش کردند غیر از ادا و ده خلعت سه با و چیز
نوگرین و چون ادا و ده را تحویل ساختند چیزهای در آن بود و بیرون رفتند آمد انگاه آن ادا و ده را
و نگاه کردند و کتابتی از آنجا بیرون آمد محمد بن ابی بکر جمع که از مهاجر و انصار در آنجا حاضر بودند ایشانرا
طلب نمود و آن کتابت را خواندند و مضمون آن کتابت این بود که از عثمان بن عفان نوشته شد بجانب
ابی سرح که محمد بن ابی بکر و غلام و فلان که با شما نب آیند و قتل ایشان حیل کن و کتابت ایشانرا
باطل سازی بر عمل خود باقی مالی و برقرار باشی تا وقتیکه سفای و یا نام من بتورسد و اگر کسی

تظلم تو و لشکارت بطرث سن آید اور اجس کن تا وقتیکه خبر تو رسد انشا و الله تعالی انگاه مخبر بن ابی
بکر و اصحاب فارغ شدند از خواندن کتابت آنرا بمهر جمعی که همراه او بودند رسانیدند و کسی این خبر
و بجانب مدینه مراجعت نمودند و در مدینه حضرت امیر المومنین علی و طلحه و زبیر و سعد و غیر ایشان از
اصحاب محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم بجا آمدند و برضمنون کتابت و قصه غلام اطلاع یافتند پس یک
دل مدینه ماندند که اگر برعثمان دستگیری و اختم نمودند و جمعی که بواسطه این سعود و ابو ذر و عمار و عقیب
بودند غیظ و غضب ایشان زیاده گشت و صحاب محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم جمیعاً غنا گشت
بمنزلهای خود رفتند و جماعه مذکور عثمان را محاصره کردند و محمد بن ابی بکر بجامعت بنی تمیم و غیر ایشان
بر روی لشکر کشیدند و چون علی مشاهده این امر نمود طلحه و زبیر و سعد و عمار را بمن و جمعی دیگر از صحاب
را که جمیع ایشان از اهل بدر بودند طلب نمود و نزد عثمان رفت و وقت و شتر و کتابت مذکوره انگاه
بجانب عثمان رفت و التفات نموده گفت این غلام ملک شماست گفت بلی باز گفت این شتر شماست
عثمان گفت بلی باز گفت این کتابت شما نوشته است یا عثمان گفت قسم یاد کرد و بخدا که این کتابت
من نمیشته ام و کسی را امر نداده ام بنوشتن آن و باین علم نه دارم علی گفت مهر که برین کاغذ
مهر شماست عثمان گفت بلی مهر من است باز علی گفت چگونه غلام شما بیشتر و کتابت است که مهر من
سکه شماست بیرون میرود و شما خبر ندارید باز عثمان گفت قسم بخدا یاد کرد که این کتابت نمیشته ام و
بنوشتن آن امر نداده ام و من غلام را بجانب مصر روانه نداده ام هرگز انگاه معلوم صحابه نفرشد که این
کتابت بخط مروان است و در امر عثمان نفرشوده کردند گفتند مروان را با تیا گین و مروان را
در خانه عثمان بود از تیل نمودن او متناع نمود و صحاب بواسطه اتساع از تسلیم مروان شاکلی و غیبت
از منزل عثمان بیرون آمدند و نزد ایشان ظاهر و واضح بود که عثمان نفرسوا کند و دروغ یار
نمیکند و ازین معنی خبر ندارد و لیکن قومی گفتند که ابراهیم عثمان نفرمیشود و اگر مروان را با
تسلیم نماید و با و سباحه میکنیم و بدانیم که چون امر نموده است بقتل دو مرد از صحاب محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم
بغیر حق از دو حال بیرون گشت اگر عثمان نفر نوشته باشد او را غل میکنیم و اگر مروان از نوشته
عثمان نوشته در امر مروان نظر خواهیم کرد و بعد از بیجا بیت اصحاب از خانه خود بیرون نیامدند
و عثمان مروان را نزد ایشان نفرستاد و از قتل او اندیشید بنا برین آن گروه محاصره
عثمان نفر کردند و آب از وی منع نمودند و آوی گویید عثمان روزی در ایام محاصره بر آن
گروه حاضر شد و گفت آیا علی و میان شماست گفتند نه گفت آیا سعد در میان شماست
گفتند نه انگاه بساکت شد و بعد از لحظه دیگر گفت آیا کسی هست که از من خبر رساند علی نفر را که
آبی از جهت ما فرستد چون خبر بمحضرت علی رسید رشک آب فرستاد و چون اهل محاصره آنرا

و حاکم گفت بنشیند تا برین بصر از موالی بجهت ما ششم و بی میسر یون آمدند تا وقتیکه از رحمت تمام است بختان
 رسانیدند با خبر خبر رسیدند و علی که اینجاست اراده قتل عثمان دارد علی فرمود که ما میخواهیم از عثمان
 الامر وان و ما قصد عثمان نکرده ایم انگاه قره العین سبط رسول صلی الله علیه و سلم امام حسن و حسین
 را فرستاد و گفت شنیدیم ای خود را بر داری و بر دروازه عثمان بهیستید و گذارید که اسکی بختان
 مزاحمت رساند و طلحه و زبیر نیز سپهر خود را فرستاد و همچنین جماعته از اصحاب حضرت محمد صلی
 بر سران خود را فرستادند که منع مردم کنند از دخول بر عثمان نه و طلب اخراج مروان از د
 نمایند و برین اشارة جمع که محاصره کرده بودند شروع در تیر اندازی و محاربه کردند چنانچه روزه
 حضرت حسن بن علی علیه السلام خون آلوده شد و مروان که اندرون خانه بود تیر خورد و محمد بن طلحه نیز
 خون آلوده شد و ستر قهرموی شاه مروان علی شمشیر کشته شد و چون محمد بن ابوبکر رضی الله عنه ملاحظه
 این امر فرمود و رسید که بنو هاشم بواسطه امام حسن حسین غضب کنند و قتل ظاهر گردید بنابرین دست
 آن دو کس که مروان قبل ایشان اشارة کرده بود برگرفت و گفت اگر بنو هاشم ازین معنی خبر یابند
 که روی حضرت امام حسن بن علی خون آلوده شدنی الحال مردم را از حوالی خانه عثمان و دو کنند
 و آنچه اراده است اطل خواهد شد پس باید که شما همه ازین بشدتنازدیوار خانه او بالا رفته مروان را
 بقتل رسانیم قبل از آن که کسی وقف این امر انگاه محمدیان دوم در از طرف خانه مروان از انصار
 بدیوار عثمان بالا رفته بموضع که عثمان بود آمدند و غیر از وجه کسی پیش او نبود زیرا که مروان
 که با عثمان نه بودند جمیعاً در پشت بام بودند و چاکس این مردم بر این معنی مطلع نشد انگاه محمدیان
 در شخص لغت چون زوجه عثمان با او است شما در میان مقام باشید تا من بیشتر دم و او را مضبوط
 به بندم چون شما را طلب کنم در آید و او را بنید تا کشته شود انگاه داخل شد و محاسن عثمان بگری
 عثمان گفت و الله اگر پدر تو بکشد یا این جور و شیخی که تو بحال من کنی هر آینه چنین نیک روی و بی
 محمد چون نام پدر بشنود و تنها او دست شد بعد از آن آن دوم را در مقتول ملاحظه و رو کرد
 بگری نهادند از آن که آمده بودند و زوجه عثمان نه فریاد آور و لیکن بواسطه خانه و کثرت مردم
 بیرون کسی فریاد نشنیدند تا زانیکیه بام خانه برآمد و گفت ایسر المومنین عثمان کشته اند چون
 مردم آمدند دیدند که او را رضی الله عنه مذبح ساخته اند و چون این خبر حضرت علی و طلحه و زبیر و
 سعد و آل مدینه رسید از استماع این خبر عقل از سر ایشان برفت و تخریب گشت خانه عثمان را آمدند
 دیدند که مقتول شده و بعد از استماع این خبر طایفه علی نه با سران خود عتاب فرموده گفت ایسر المومنین
 را چگونه کشتند و حال آنکه شما دروازه خانه را مضبوط مینمودند و حسن بن الحنفی را بطریق دیو بر سینه
 حبس رخ زد و محمد بن طلحه و عجمه الدین زبیر را دشنام داد و غضبناک شد و بمترل خود تشریف

و بنو
 محمد بن ابوبکر
 را گفت

از زانی و هشت و انگاه جمعیت بجانب علی بن ابی طالب رفتند و گفتند دست یابی تا با او بیعت کنیم علی گفت
شمار اینان را جمعیت نیست بلکه این امر بر اهل بدر منوط است بهر کس که ایشان را بدر منوط شود آنکس خلیفه
باشد انگاه از اهل بدر بخیر بایستی نماند مگر آنکه نزد علی آید و گفتند ما حق و اولی از شما نیستیم دست
یابی تا با بیعت کنیم علی بن ابی طالب قبول کرد و با بیعت کردند مردان و ولد مردان و اهل دار و اهل دیار
نمودند و علی بن ابی طالب و زوجه عثمان آمد و از وی سوال کرد که قاتل عثمان که بود گفت من نمیدانم
دوم و آنکه ایشان را شناسانم و محمد بن ابی بکر آن دوم و همراه بود و بیان آن واقعه تفصیل نمود
علی بن ابی طالب و محمد بن ابی بکر فرستاد چون حاضر شد از وی سوال کرد و از آنچه زوجه
عثمان گفته بود گفت آنچه او میگویی درست است و الله که من داخل بر عثمان شدم و اراده قتل او
داشتم لیکن نام پدر من بر زبان راندا و اگر داشتم و تائب شدم بوی خدا و الله که او را بخت نمود و نگاه
داشتم که کدام کشت زوجه عثمان را گفت محمد بن ابی بکر کشت میگوید لیکن او پیغمبر را بکشت و درین
خانه آورده بایستی شیخ ترغیب فرموده این سعد گوید بیعت علی بن ابی طالب و زوجه عثمان از قتل
عثمان بود و در بدین جمیع اصحاب رسول صلی الله علیه و سلم در مدینه بودند با بیعت نمودند و گفته اند
طلحه و زبیر بیعت حضرت اسد الله الغالب علیه السلام را کاره بودند و بعد از آنکه بکر بیعت کردند از مدینه
بیرون رفتند و بکر آمدند و چون عایشه بنی سعد را که بود او را بر دوشته بجانب بصره توبه نمودند و طلب
خون عثمان کردند چون این خبر به علی رسید عثمان غریمت بجانب عراق از عرب حطوف شد
و در بصره طلحه و زبیر و اتباع ایشان طایف شده و در راه حمادی الاخره سست و نشین بایستی فریقین مجاز
و قصد سیزده هزار کس که از آنجایی که طلحه و دیگر زبیر بودند در آن واقعه که نه میوست بوقعه حمله کردند
و علی بن ابی طالب و زوجه عثمان اقامت نمود و انگاه متوجه کوفه شد باز معاویه از شام این خبر را از
جانب شام خروج نمود و علی بن ابی طالب متوجه شد و در راه صفره سبغ و نشین بر حد فین طائی
فریقین دست داد و در آن موضع ایام قتل تمام شد و خلقی کثیر بقتل آمدند انگاه اهل شام به
استصواب لیدین عمر و اقامه مصافحه و مقرر چنین شد که عمر بن عاص از طرف معاویه و ابو موسی
اشعری از طرف علی حکم شوند و در سال آینده فریقین در موضع اوج مجتمع شده در حال است
نظر کنند و باین مضمون وثیقه نوشته شد و معاویه بجانب شام مراجعت نمود و علی بجانب کوفه
جبهه گیرانده اصحاب علی که مجاز مشهور اند بر علی خروج کردند و گفتند لا حکم الا لله سبحانه و تعالی و در حین
که قریه از قریات کوفه دست لکیده نمودند و علی بن عباس فرزند و ایشان فرستاد و مباحثه و
مخاصمه آنجماعت نمود و ایشان را از مرام ساخت و بعد از الزام جمع کثیر از آن عقیده رجوع نمودند و
قومی با اعتقاد فاسد خود ثابت ماندند و بهر وان رفتند انگاه علی بن ابی طالب را جماعت رفت

ایشان را نقل رسانید و فرمود که رسول صلی الله علیه و سلم خبر داده بود و در میان مشتگان پدید آمد
و این واقعه در سن ثمان و ثلثین بود و در شعبان همین سال که موجب عده اجتماع مردم در موضع اذرج
و انچه در سعد بن ابوقاص و عید الدین عمر و غیر ایشان از صحاب و ان مقام حاضر بودند انگاه
عمر بن العاص کمری نموده با ابوموسی گفت که تو از من فضلی دیزر گترس باید که در تکلم درین امر
تقدم کنی و ابوموسی فریب حوزده پیشدستی نموده حضرت علی را از امارت طع نمود و چون
نوبت کمر بن عاص رسید معاویه را امیر ساخت و با او بیعت کرد و طبر بن نجم متفرق شدند
و علی بن ابی طالب اصحاب اند و از کثرت غنیمت و ستمای مبادیک میگزید و میگفت انحصار
و اطعام معاویه مردم بن حصیگان و زریذند و اطاعت معاویگانند این بود خلاصه قانع که
بیان کردیم و تفصیل این مناسب این کتاب نبود با آنکه لایق با این مقام اختصار است زیرا که رسول
صلی الله علیه و سلم اطلاع بوقوع این واقع داشت بنا برین فرمود اذاکوا احبابی فامسکوا زناکم
و اگر صحاب بن کور شکرد و در باب ایشان زبان خود نجس دارد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم از واقعه
جمل و واقعه صفین و قتال عایشه و زبیر با علی کرم الله تعالی و جمیع اخبار داده بود و چنانچه بطریق
از حاکم و بیہقی از ام سلمه رضی الله عنہا که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود انظری یا حمیران لا تکونی انت
عائشہ کفر تبیہی نمود و بعد از آن رسول صلی الله علیه و سلم فرمود انظری یا حمیران لا تکونی انت
ای حمیرانظر کن که تو نباشی باز سباحت علی ملتفت شده گفت ان ذلک من امہا شیشا
خادق بها اگر در چیزے والی امر عایشه کردی با و رفت کن ایضا و درین مذکورین از ابی الکسور
روایت کرده اند که گفت من حاضر بودم که زبیر بر وزن آمد علی را بیعت انگاه علی میگفت ای زبیر
خجائے سو کن سیدم ترا که از رسول صلی الله علیه و سلم شنیده که فرمود تقا لک و انت لظالم
ای زبیر ترا بحضرت علی قمار خواهد بود و در آنوقت تو ظالم خواهی بود چون زبیر بن انجین شنید باز
گروید و در روایت ابو یعلی و بیہقی آنکه زبیر بن کفر گفت ای شنیدم و لیکن فراموش کرده بودم
و بنابر ابونعیم از ابن عباس مرفوعا روایت کرده اند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم از و اج مطهرات را
خطاب فرموده گفت که کدام یک از شما که صاحب محل احمد باشد خروج کند در موضع خواب سنگ
آن موضع بانگ زنند و در حوالی او بسجای از مردم کشند و متعبد معلوم شد از احادیث
سابقه که متحی خلافت بعد از امیر ثلاثه امام مرتضی و دوسه مجتبات با اتفاق اهل عل و محدثان
طبر و زبیر و ابوموسی و ابن عباس و زبیر بن ثابت و ابوالہشیم بن النہان و محمد بن سلمه
و عمار بن یاسر و در شرح مفاهیم از بعضی متکلمین نقل کرده که اجماع بر خلافت حضرت علی منقطع
بود و در انعقاد اجماع و زبیران شوبے بر خلافت حضرت علی آن بود که اگر عثمان بنمو

خلافت حق علم بود و رضی الله عنه اجماعاً و چون بسبب قتل عثمان خارج شد از میان اجماع بر خلافت علم
 باقی ماند و ازین جهت است که امام الحرمین گفته که اعتدال و اختیار سی نیست بر قول کسی که گفته است اجماع
 بر امامت علی بن ابی طالب است زیرا که بچگونگی انکار امامت و ارشاد الانبیا علی ذکر دامن نقتنه و فساد می کرد و از
 ایشان واقعه بود و دیگر امور بودند بسبب امامت او باقی است هم در آثار و فضایل و فضائل آن بعضی
 از احوال صاحب الکرم متبع الجود و العلم دارنده لوازه الهی علی کرم الله وجهه و در آن چند فصاحت علی
 فصل اول در اسلام و هجرت او رضی الله تعالی عنه قرایت که امیر المومنین حضرت علی کرم الله وجهه
 در سده سالگی بود که بشرف اسلام فایز شد و بعضی گفته اند در هشت سالگی بود و بعضی تسریز
 نیز گفته اند و ارضی الله عنه قدیم الاسلام بود بلکه این عباس بن زید بن ارقم و انس و سلمان فاسک
 و جمعی دیگر بر آنند که سلام علی بن محمد مقدم است بهر کس در خود و سالگی و بعضی که هجرت اجماع برین
 کرده اند و جمیع میان این اجماع اولیت ابو بکر رضی الله عنه و وجه توفیق آن قبل از این مذکور شد ابو بکر
 علی کرم الله وجهه روایت کرده که رسول صلی الله علیه و سلم روز دوشنبه بعثت شد و سن بود
 شصت به اسلام درآمد و ابن سعد از امام حسن بن زید بن الحسن روایت کرده که فرمود حضرت
 بر گزین عبادت صنم مذکور که در حال طفولیت شرف اسلام یافت و درین باب ابو بکر نیز فرمود
 شریک است چرا که گفته اند او نیز عبادت صنم کرده و امیر المومنین صاحب کرم الله وجهه فرمود که
 عشره مبشره است و رسول صلی الله علیه و سلم گوایم داده است بکنه ایشان در حینت اند و
 برادر رسول صلی الله علیه و سلم است بحدیث او اخاه و اما در رسول صلی الله علیه و سلم است بر حضرت
 خیر النساء فاطمة الزهراء رضی الله عنها که سیده النساء العالمین است و یکی از بنات اسلام است
 و یکی از علمای بانین است و یکی از شجاعین مشهور است و یکی از زهاد و خطیبان معروف است
 و یکی از جامعان قرآن مدین است و یکی از خبیات طاهرین است و یکی طاهر از طایفه ان است
 و روایت که ابو الاسود الدیلمی و ابو عبد الرحمن بن ابی لیلیه قرآن را بر امیر المومنین قرایت میکرد و در هر
 علی بر رسول صلی الله علیه و سلم عرض میفرمودند و آورده اند که چون رسول صلی الله علیه و سلم شهادت
 بدین هجرت فرمود امیر المومنین اسد الله علی بن ابی طالب را چند روزی در کمر گذشت تا امانت و وصایا
 که نزد رسول صلی الله علیه و سلم سپرده بودند بر صاحبان آنها باز نمود و با اهل خود از عجب رسول
 صلی الله علیه و سلم مدینه آمد نگاه فرموده رسول صلی الله علیه و سلم عمل نموده میگویند و سالیان
 در خدمت رسول صلی الله علیه و سلم بود و از آن حضرت جدا نشد و نگردد و خود را تو که
 صلی الله علیه و سلم و برادر مدینه خلیفه خود ساخت و فرمود که بنیان زمان تو از من پیشتر است و از
 هستی از موسی علیه السلام چنانچه آن بیان گذشت و در مشاهد غزوات آثارش و در

رضی الله عنه صادر شده چنانچه مرویست که در روز اجماع شانزده ضربت بوی رسانیده بودند و رسول
صلی الله علیه و سلم در بیکار از مومن علم بوی سپرده خصوصاً در روز خیر که رسول صلی الله علیه و سلم خبر داد
که فتح خیبر بدست امیر المومنین صلوات الله علیه و سلم خواهد شد چنانچه در صحیح بخاری و سلم مرویست نقلت که
در آن روز در آن قلعه را بر پشت مبارک خود حمل نمود تمام مردم بالا رفتند فتح کردند و بعد از آنکه خواستند
که در راکت یا بمبیل کس از اهل بنو نضله و در و راسته دیگر نماند که در آن روز یک قلعه بنی نضله
بود و آنرا بر دوش نه سپهر خود ساخته مقاتله نمودند و خدا تعالی قلعه را مفتوح ساخت پس آن روز اینها
بعد از آن پشت کس بر آن شدند که در آن روز دیگر داندند نتوانستند و از بر دشمن عاجز شدند و باید
اعلم فصل دوم در فضائل حضرت امیر المومنین علی رضی الله عنه و آورده شده و ما عیال قلعه و نسا
و ابوالکلیله بنی کلبه که گفته اند که این مقدار احادیث با ساینده است که در حق حضرت علی وارد شده
در حق هیچکس از اصحاب وارد نشده و سبب کثرت ورود احادیث در حق وی هم بعضی از امتیازات
از ذریت الهیست نبوی و الله اعلم گفته اند که خدا تعالی پیغمبر خود را مطلق ساخت بر آنچه بعد از وی
حضرت امیر المومنین علی بن ابی طالب خواهد شد از اختلاف است در ایام خلافت وی و این همی تحقیق است
که است را نصیحت فرماید باین طریق که فضائل و حالات علی المرتضی کفایت بیان نماید این خبر که هر کس از
است رسد شک بان احادیث حقه سبب نجات آن کس گردد و اینها چون این اختلاف و خروج
بر وی نه در آن ایام و اقصای هر یک از صحابه که از فضائل امیر المومنین علی نه میگویند و شنیده بودند
بنابر نصیحت است از نشر ساختن باز چون این امر است ادیانست برتر که طائفه انبیا و ائمه خاتم النبیین
شروع در تحقیق است وی نه در منابر و مساجد کردند و از خوارج اهل اسلام با نظایف و نقیصات
نمودند بلکه بالا رفته بحقر اوقال شدند بنابرین این محدثین و حفاظ و اهل سنت به انتشار و استکثار
فضائل و کمالات علی نه اشتغال نمودند از جهت نصیحت است و نصرت حق و باز بدانکه فضائل
الطبیست بسیار از احادیث فضائل علی صاحب الکرم خواهد آمد ان شاء الله تعالی و قبل ازین نیز فضائل
ابو بکر رضی الله عنه در بیکار از احادیث مجلی از فضائل علی کرم الله وجهه کور شده و در بنی قحط
حدیث اختصار کردیم که اهل اوعده است در بنیاب حدیث اول مرویست بروایت
بخاری و سلم از سعد بن ابی وقاص و بروایت احمد و بنیاز از ابو سعید خدری و بروایت طبرانی
از همام بن قیس و ام سلمه و حدیث ابن جبراده و ابن عمر و ابن عباس و جابر بن سمره و علی و برادر
ابن طایب و زید ابن ارقم که رسول صلی الله علیه و سلم در وقتیکه بغیر از توک میرفت علی را در پی
خلیفه ساخت علی نه گفت یا رسول الله مرا بر زمان و کوه کان خلیفه میسانی رسول صلی الله
نمیگوید و سلم فرمود ما ترضی ان تكون منی بمنزله هارون من موسی الا ان

این حدیث در کتب معتبره در احادیث و اخبار فضائل امیر المومنین علی نه

انصاف است بر خلفاء ائمه نیست چنانچه دلائل هر چه ذکر کردیم حدیث پنجم بروایت کرد و ترمذی و حاکم
 صحیح کرد و آنرا از بریده که گفت رسول صلی الله علیه و سلم فرمود ان الله تعالی امرنی بحبک و بعت
 و احببنی اندیجهم بتحقق خلق تعالی امر کرد مرا بحب چاکس و خیر و او مرا که این چهار کس را دوست
 میدار و الله تعالی او را از اصحاب گفتند یا رسول الله این چهار کس چه نامی که بدوستی ما دوست
 داریم هر کس او را از نگاه رسول صلی الله علیه و سلم فرمود ابو بکر و عمر و عثمان و علی من هم و علی از این
 است چند مرتبه این کلمات را فرمود و بر زبان را ند باز گفت و ابو ذر و مقداد و سلیمان و علی حدیث
 ششم بروایت کرد و احمد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه از حبشی بن جهمان که گفت پنجم صلی الله علیه
 سلم علیه السلام و اما منشی و لایحه عی الاصله علی از من است و من از علی و ادای اما کات
 که نیکو از جانب من مگر علی نه حدیث پنجم مرویت بروایت ترمذی از ابن عمر که گفت رسول
 صلی الله علیه و سلم میان اصحاب عقد موافات فرمود و نگاه علی بن عمر آمد و شک از چشم بارید و فرمود
 یا رسول الله میان اصحاب عقد موافات شد و برادر دینی یکدیگر گشتند و مرا هیچ یک از اصحاب
 برادر نیافتی رسول صلی الله علیه و سلم فرمود انت احی فی الدنیا و الاخره یعنی تو برادر منی
 در دنیا و آخرت حدیث ششم بروایت سلم مرویت از علی بن عمر که فرمود و الذی فلق
 الحب و الدنیا و الاخره و الذی فلق الحب و الدنیا و الاخره یعنی الا من من و لای یغضد
 الا صنفی یا خدای که مشق ساخت جوب از جهت رویانیدن و خلق کرد و نفوس از تقاوت
 که پیغمبر صلی الله علیه و سلم عهد و وصیت فرموده است من که دوست ندارم و مرا که دوستی و دشمنی
 ندارم و مرا که منافق مرویت بروایت ترمذی از ابو سعید خدری که گفت منافق را با این ختم
 که امیر المومنین علیه السلام را و من میباید حدیث پنجم مرویت بروایت ترمذی و طبرانی و در اوسط از جابر
 بن عبد الله و بروایت طبرانی و حاکم و عقیده و در خلفاء و ابن عدی از ابن عمر و حاکم و ترمذی از
 امیر المومنین علیه السلام که گفت رسول صلی الله علیه و سلم فرمود انما بدین العلم و علی بابها
 من یبینه علم و علی درستی اوست و در روایت دیگر آمده که فرمود من اداد العلم فلیات
 الباب هر کس که علم خواهد باید که از در و آید و در روایتی دیگر ترمذی از امیر المومنین علیه
 السلام مرویت که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود انما دار الحکمة و علی بابها من یبینه علم و علی
 در آن در و روایتی دیگر ترمذی و ابن عدی علیه السلام علم من است مصدق گوید
 علماء را در حدیث نظر است و تخریج است جامعه که از آن جمله ابن جری و امام نووی و رحمة الله
 برهاند که این مضمون است و کافی است زیرا که حضرت ابن جری و امام نووی در حدیث و در
 طرق او چنانچه بعضی محققین و محدثین گفته اند که بعد از امام نووی کسی نیاید که در علم حدیث

مثل او باشد خصوصاً مسامحی بود و باشد با و و حاکم چنانچه عادت و طریقه اوست حکم به صحت او
 کرده و بعضی از مشائخین متقیین بطریقین از اہل حدیث اند حکم بصحت آن کرده و بعضی گفته اند حدیث
 حسن است و کلامی کہ در بنیام وار و شدہ مذکور شد حدیث و ہم روایت از حاکم و گفت صحیح
 ست از علی الرضی کہ گفت رسول صلی اللہ علیہ وسلم را بن فرستاد و گفت یا رسول اللہ مرا بفرست
 و حال آنکہ من جو انم و علم قضا رسیدم کہ در میان ایشان حکم کنم انگاه رسول صلی اللہ علیہ وسلم دست
 مبارک خود را بپسینہ من زد و گفت اللہم اھد قلبہ و ثبت لسانہ بار خدا یا دل او را
 بہیت دہ و زبان او را ثابت دار امیر المؤمنین علی کرم اللہ وجہہ گوید بخداے سوگند کہ بعد از آن
 در بیچ حکم مرا شک واقعت شد و بعضی از علما گفته اند سب قول رسول صلی اللہ علیہ وسلم اقصا کہ علی
 کہ در احادیث ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہ سابقاً مذکور شد آن بود کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم با جماعتی از صحابہ
 نشستہ بودند و بن اثنا می نشستہ کہ با یکدیگر دعوی و دشمنی زدند و رسول صلی اللہ علیہ وسلم
 بیچے از آن دو گرفت یا رسول اللہ مرا خبرے بود و این مرد را گاوی بود و خرما بکشت انگاه با
 یکی از حضار مجلس گردید و گفت بر بنام ضمانت بعد از آن رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود
 علی الرضی حکم کن میان ایشان امیر المؤمنین علی از آن دو کس پرسید کہ آیا این دو حیوان ہر دو
 رستہ بودند یا یکی رستہ و دیگری کشادہ بود و چون حال دہشتند گفتند خرستہ بود و گاؤ کشادہ و
 صاحب آن گاؤ ہمراہ بود حضرت علی فرمود بر صاحب گاؤ ضمانت باید کہ تا دان خریف شد
 بدید حضرت رسول صلی اللہ علیہ وسلم آن حکم مقرر داشت و آن قضا را نافذ گردانید یعنی در آن روز
 اقصا کہ علی فرمود و اللہ علم حدیث یاز و ہم روایت کرد ابن سعد از امیر المؤمنین علی کہ گفت
 با و گفتند کہ بیت کہ روایت حدیث شما از رسول صلی اللہ علیہ وسلم بیشتر است از باقی صحابہ گفت
 من ہر گاہ کہ ساکت میشدم رسول صلی اللہ علیہ وسلم بنفس نفیس خود سر و دم و ترکلم بہن سینو و
 حدیث دہد از ہم روایت کرد و طبرانی و راوسطہ بسندی ضعیف خود از جابر بن عبد اللہ
 کہ گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود الناس من شجرة شتى وانا وعلی من شجرة واحدة و الحق
 مردان از درختان مختلف اند و من و علی از یک درختیم حدیث سیثم و ہم روایت کرد زہار
 از سعد کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم علی الرضی را گفت کایحل کاخدا ان یجنب فی ہذا
 المسجد غدیری و یجرب حلال انیت مرکے را کہ جنب باشد و رین جہد غیر من و تو نہا بر انکہ
 راہ ایشان از مسجد بود و اللہ علم حدیث چہا روایت کرد و طبرانی و حاکم و گفت صحیح
 ست از اہم سہیذ و قتیکہ حضرت صلی اللہ علیہ وسلم غلبے فرمود و یکاں سو یکہ نیکر دیکہ محضر
 نشستہ کن مگر امیر المؤمنین علی کرم اللہ وجہہ کہ در آنوقت با حضرت لقیم مے نمود حدیث پز و ہم

مرویت بر ویت طبرانی از حاکم بن سنانی من ابن خود سنه که پیامبر صلی الله علیه وسلم این حدیث
 فرمود والنظر الى عبادته دیدن روی علی عبادت است ترجم گوید و هر یک در معنی این حدیث در
 بنامه جو زنی رحمة الله علیه از بعضی علمای تفکر و ده است که در حق علی مرتضی پیدا شد مردم بر او
 مبارک او نظر میکردند از شرافت نب و حسب و علم و زهد و تقوی و شجاعت وی منتجب
 کرده میگفتند لا اله الا الله چه شریفی است این جوان لا اله الا الله چه عالم است این جوان
 لا اله الا الله چه شجاعت دارد این جوان پس بنا برین رویت علی کرم الله وجهه باعث نظم
 بکلمه توحید بود و فرموده که نظر بروی علی کردن عبادت است لیکن این وجه جاری است و حق
 کسانی که در وقت نظر بکلمه باین کلمات شده باشند در حق جمیع ناظران زیرا که میتوان بود
 که بروی علی نظر کرده باشد و این کلمه از و صادر نشده باشد مگر آنکه تعمیم کنیم و گوئیم از آنکه ناظر
 بکلمه کرده باشد باین کلمه در آن وقت یا در خاطر گذرانیده باشد و درین هنگام بیان و چند کور
 مستقیم است حدیث شانزدهم رویت کرد ابو یعلی و بنی از و سعد ابن ابی قاصم
 که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود من اذی علیاً فقد اذی الله هر کس که علی را بر خاند محقق
 مرا زخمانده حدیث هفتم رویت کرد طبرانی رویت با سند حسن از مسلم از امام از رسول
 صلی الله علیه وسلم که گفت من احب علیاً فقد احبني ومن احبني فقد احب الله
 ومن ابغض علیاً فقد ابغضني ومن ابغضني فقد ابغض الله هر کس که علی را
 را دوست دارد و مرا دوست بپسندد و هر که مرا دوست داشت پس تحقیق خدا را دوست
 داشت و هر کس که علی را دشمن دارد و مرا دشمن داشته است ۲ دشمن خداست از گویت
 که و حاکم واحد گفت میجویم است از امام شریفی که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود من سبني
 علیاً فقد سبني امرئ کس که علی را سب کرد پس تحقیق مرا سب کرده حدیث نوزدهم رویت
 کرده اند احمد و حاکم بن سنانی میجویم از ابی سعید خدری که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ان الله
 تقال علی القرآن کما قاتلت علیاً تنزیله بدستیکر تو کارزار خراش کردی که قرآن هم
 چنانکه کارزار بر نازل شدن قرآن کردی حدیث سیستم رویت بروایت بنی از
 و ابو یعلی و حاکم از علی بن ابی طالب که گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم و الصلوة مرا خواند و گفت در تو شکی
 علیه السلام هست که بگو و او را دشمن داشته اند بمرتبه که بهتان در حق ما میکنند و مضار
 او را بمرتبه دوست داشته اند که منزه است که نه است از برای او قرار دادند باز علی گفت
 آگاه باشید که دو طایفه ملاک خوانند شد و ریاب من یکی دوست مغرور که مدح و وصف کند
 مرا بچیز پس که در من نیست و دیگر که از دشمنی بر من بهتان بند و حدیث بیست و یکم رویت

مکر و طراوتی در او وسط از امام سلمه که گفت رسول صلی الله علیه و سلم فرمود علی ما قرآن است و قرآن
 با علی است جلد میزند از یکدیگر تا وقتیکه وارد شوند برین در حوض حدیث است و بعد رویت
 کردند احمد بن محمد صحیح از عمار بن یاسر که پیغامبر صلی الله علیه و سلم علی را گفت اشقی الناس رجلاً
 ایمن محمود الذی عقر الناقة والذی یضربک یا علی علی هذه شقی ترین و بدبخت ترین
 ناس دو کس اندا حمیر شود که ناله صالیه علیه السلام را بگوید و دیگر اگر ضربت بتورساند یعنی ابن ابی نعته
 الله علیه و بلفظ نه در اول شارت که فرق سر مبارک امیر المومنین علی کرم الله وجهه فرمود و در ثانی
 اشاره بوجه فرمود یعنی چنان زند که مجاسن ترا بخون بیالاید خذ الله تعالی و این حدیث از طریق علی
 کرم الله وجهه و جابر بن کره و غیره ایشان وارد شده و ابویعلی از عایشه نقل روایت کرده که رسول
 صلی الله علیه و سلم علی را معانقت کرده بوسه داد و گفت بابی الوحید الشدید یا ابی الوحید
 الشدید لفظ بابی بکلام عرب بر دو قسم است یا از برای تعظیم است در نصیحت اگر قصد قسم کنند
 سبخی عنه است چنانچه بغیر خدا ایتالی جایز نیست یا از برای تاکید کلام است بر عادت کلام عرب
 از غیر قصد قسم و بابی متعلق بمجد و فست یا فعلی بایسته و هو قد یتک از نقدی هذا کلام حال
 نهایت الجوزی فی هذا کلام طراوتی و ابویعلی روایت کرده اند بید که جمیع رجال اوقات
 اند که بچیز ایشان که او را ثور و مشر و دست و ثاق و نیزه و ریت که رسول صلی الله علیه و سلم
 سلم روزی امیر المومنین علی را گفت که من شقی الاولین علی گفت شقی الاولین کسی است که عمر
 ناله صالیه کرد رسول صلی الله علیه و سلم فرمود است گفتی باز فرمود که شقی الاخرین کیت امیر المومنین
 علی فرمود عالم باین قسم یا رسول الله انگاه رسول صلی الله علیه و سلم فرمود الذی یضربک علی
 هذه یعنی شقی الاخرین کسی است که ضربت رساند بفرق سر مبارک تو این حدیث بود که
 امیر المومنین علیه السلام وقتیکه از اعمال و افعال اهل کوفه بمنزله جز و دشتنگا شد که فرمود و ددت اند
 قد انعت اشقا کم فحصب هذه من هذه و دست میبرد که شقی ترین
 شما را بر آئین می شود و رنگین سازد و محاسن را بخون سرین بصفت رسید که عبد الله بن سلام علی
 ابن ابی طالب گفت ای امیر المومنین بجانب کوفه قدم بجهنم را بقیق که من میترسم که فواب
 سیف یعنی ضرب شمشیر ایشان بتورسد علی فرمود جواب گفت والله لقد اخبرنی به رسول الله
 صلی الله علیه و سلم بخدا می سوگند که پیغامبر صلی الله علیه و سلم مرا از آن امر که تو میگوئی خبر کرده است
 ابو الاسود میگوید که گزشتل و امام وز محارب ندیدم که قبیل خود خبر دهد حدیث است و
 پیوم رویت کرد حاکم و گفت صحیح است از ابی سعید خدری نقل که گفت بعضی مردم از امیر المومنین
 علی شکوه کردند در رسول صلی الله علیه و سلم بر جاست و خطبه خواند و بعد از فراغ خطبه فرمود

نسو
 بر مبارک
 و شسته
 با لیس

لا تشكروا علی ما فی ذوات الله ان لا خشی فی ذات الله او فی سبیل الله مگر از حضرت علی علیه السلام
 سؤا گویند او خشیت در ذات خدا یا در راه خداست یا در خشیت خداست یا در خشیت خود است
 فی الهیات حدیث بیست و چهارم مرویت بروایت احمد و ضیاء از زید بن ارقم که رسول
 صلی الله علیه و سلم فرمود ای امرت بسک هذا الا لباب عبدی اب علی فقال فیه قال لکم
 وانی والله سکا دلت شیئا ولا فقتت و لکنی امرت بشی فاتبعت به بدرستی که
 من امر کرده شده ام بعد از آنکه مفتوح بود در سجده غیر باب پس کجی از شمارین گفت و حال آنکه
 من و الله که سدا و فخر بانی ذکر دم لیکن بخی که ما مورد متابعت آن نمودم و مشکل نشود و این حدیث
 بخدی که در باب خلافت ابو بکر رضی الله عنه گذشت که بسبب جمیع خواجهائی یعنی در راهی که چاک امر
 فرمود و غیر غرض ابو بکر بن زیر که در آن حدیث تصریح امر بدست و در ایام موت مرض بود و
 و در این حدیث تصریح آن نیست پس محل این حدیث بر امری میگویم که بر مرض مقدم باشد و از این است
 است که حدیث سابق در ایام مرض الموت بوده و علما گفته اند در آن اشارت است بخلافت ابو بکر
 با آن حدیث اصح و شهرت از این حدیث حدیث بیست و پنجم مرویت کردند نزدی و حاکم از
 عمران بن حصین که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که تریدون من علی ان علیا منی و انا منه
 و هو ولی کل من بعدی پس میگوید از علی نه نوبت تکرار این لفظ کرده گفت بدرستی که
 علی از من من از وی ام و او ولی هر من است بعد از من بیان این حدیث و آنچه در دست
 یازدهم مذکور ساختیم حدیث بیست و ششم مرویت کرد و بطرانی از ابن حودنه که رسول
 صلی الله علیه و سلم فرمود ان الله امر فی ان از و حج فکا لمت من علی بدرستی که خدایتعالی ما را
 ساخت مرا که تزویج فاطمه الزهرا علی بن ابیطالب کم حدیث بیست و هفتم مرویت کرد و
 طبرانی از جابر و خطیب از ابن عباس بن که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود ان الله تعالی جعل
 ذریه کل نبی فی صلبه و جعل ذریه فی صلبه ابی طالب بدرستی که خدایتعالی گردان
 ذریه هر پیغمبر را در صلب او گردانید و ذریه را در صلب ابی طالب حدیث بیست
 و هشتم مرویت کرد و طبری از عایشه رضی الله عنها فرمود صلی الله علیه و سلم خیر اخوان علی و خیر
 اعمامی حمزة و ذکر علی عبادة نیک برادران من علی است و بهترین اعمام من حمزة است
 و ذکر علی عبادت حدیث بیست و نهم مرویت بروایت طبری از عایشه رضی الله عنها و ابن مردویه
 از ابن عباس که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود التیق ثلاثا فالسابق الی موسی یوشع
 بن نون و السابق الی عیسی صاحب الیمین و السابق الی محمد علی بن ابیطالب
 سبقت گیرندگان سه نفری یوشع بن نون که پیشتر از همه کس بجانب موسی علیه السلام سابق شد

دوم صاحب الیاسین یعنی حبیب بخار که بجانب رسول علیه السلام سابق شد سیوم علی بن ابی طالب که بجانب محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم سبقت نمود بایمان و تصدیق حدیث سبی نام مروی بروایت بخاری از ابن عباس گفت رسول صلی الله علیه و سلم الصد یقون ثلثه من خلیل یؤمن ال فرعون و حبیب النجار صاحب ال یاسین و علی ابن ابیطالب رضی الله عنهما حدیث سبی و یکم بروایت ابو نعیم و ابن عساکر از ابی سبک که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود یقیناً کس اندیکه حبیب که مؤمن ال لیس است که یا قوم اتبعوا المرسلین آن قوم متابعت پیغمبر یا رسولان ایشان کشید از ابن عباس و کعب الاحبار و وهب بن زبیر مرویت که حبیب مروی بخاری یا قصار بود و در غاری که نزدیک بقریه انطاکیه است عبادت میکرد و مروی کثیر الصدق بود چون شنید که قوم قصد رسل که عیسی مخپی و یونس و شعرون باشند کرده اند از آن غار بیرون آمد و قوم خود را نصیحت کرد و نصرت عیسی و رسولان نمود و ملک آن فریه و اکثر مردم و عیسی ایمان آوردند بعد از ظهور دوم خذ قیل مومن ال فرعون الذ کمال تقتلون رجلا ان یقول ربی الله یعنی نفیحت فرعون و قوم او کرد و نصرت موسی نمود و از جهل نصایح او بچی این بود که چون فرعون با قوم خود خطاب کرده گفت بگذارید مرا مومنی را القبل سائتم او گفت سیکشمر مرید که میگوید که پروردگار من خداوند است و بس سیوم علی بن ابی طالب حدیث سبی و دوم مرویت که در خطیب از انس که پیغامبر صلی الله علیه و سلم فرمود و عنان صحیفه المؤمن حبیب ابن ابی طالب حدیث سبی و سیوم مرویت از عالم که گفت رسول صلی الله علیه و سلم فرمود علی امام البو دة و قاتل الفجرة منصور من نصره محن و من منخن له علی مشوای ابرار است و کشنده کفار است کی که او را یاری کند و نصرت داد او را یاری کرده شده و کی که ترک نصرت و اعانت او کرد و مخذول و متروک گشت حدیث سبی و چهارم مرویت که در طبرانی و دارقطنی و راقله از ابن عباس که پیغامبر فرمود صلی الله علیه و سلم علی باب خطه من خل منکان مومنا و من خرج منکان کافر است باب مغفرت و خطه ذنوب است هر که ازین دو راه و متابعت او کرد مؤمن است و هر کس که از وی برون رفت و پشت گردانید و عصیان و زریه کافر است حدیث سبی و پنجم مرویت بروایت بیهقی و طبری و علی از انس که پیغامبر صلی الله علیه و سلم فرمود علی منی بمنزلة الذی اس من بدک علی ثم بمنزلة سرست ازین من حدیث سبی و ششم مرویت بروایت بیهقی و طبری از انس که پیغامبر فرمود صلی الله علیه و سلم که علی نورانی خواهد بود در یکت مثل ستاره ای صبح از بر آسمان و این حدیث سبی و هفتم مرویت بروایت عیسی از علی که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود علی یغیوب المؤمنین

والله عیسوب للمنافقین علیهم پیشوای مومنان است و مال پیشوای منافقان است یعنی تمام بیت
ایشان است که مع الیائیند و الیایریم چه و به کس مقدم دارند و پیشش آن کنند و زبان حال
ایشان لایق است با آنکه مال هرگز زوال نخواهد یافت و ترجم گوید بلکه صاحب شرافت و تفسیر آیه قال
ما اظن ان تبید هذه ابدا آورده اند که اکثر غنیای اهل اسلام اگر چنانچه ایشان بعدیم
افتاد و زوال مال لایق نیست لیکن حال ایشان بآن است و منادی میزند بر آن حدیث شریف
مرویت بروایت بزار از انس که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود علی یقضی دینی علی قضاء
دین من است و خواهد کرد حدیثی می و نیم بروایت ترمذی و شافعی و حاکم مرویت که
رسول صلی الله علیه و سلم فرمود ان الجنة ثقیات الملائكة علی عمار و سلمان بدرستی و اگر
که بهشت ثقیات ویدار که است علی و عمار و سلمان فارسی بخاری و سلم روایت کرده اند از
سہل که رسول صلی الله علیه و سلم علی را در مسجد دید که در سجده بجا افتاده بود و روی او به یک طرف
رفته بعضی از اعضای او سفت خاک آلوده شده بود و انگاه رسول صلی الله علیه و سلم آن خاک را از
عضوای وی پاک کرده گفت قم یا اباتراب بر خیز ای ابوتراب و از بخت بود که علی کینیت
از جمیع کنیتها و شرف داشت بواسطه آنکه از جانب رسول صلی الله علیه و سلم کنیت باین کینیت شده بود
و قبل ازین مذکور ساختم که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که چهار کس اند که محبتهم نمیشود و دوستی ایشان
و ردل منافق و دوست نمیدارد ایشان را مگر مثنی ابوبکر و عمر و عثمان و علی علیهم الرضوان و
حاکم از علی سمر روایت کرد که پیغمبر صلی الله علیه و سلم هر پنجابهرے را سفت رفیق به
جنت عطا کرد و علی و فاطمه و حنین و حسن و جعفر و حمزه و ابوبکر و ابن الدینا از ابوسعید
روایت کرد که رسول صلی الله علیه و سلم در ایام مرض و فاته روزی بیرون آمد و فرمود در حالی که
ما در نماز صبح بودیم گفت انی ترکت فیکم کتاب الله و سنتی فاستنطقوا القرآن
و سنتی فاندکن تعمی الجباد کم و لن تنزل اقدامکم و ما اخذتم بها ثم قال
او صیکم یهذین خیرا و اشار الی علی و العباس لا یکف عنهما احد ولا یحفظ
علی الا عطاہ الله لفرحتی بید به علی یوم القیامت بدستیک من از دنیا بجا
کرده میگذازم در میان شما قرآن و سنت خود پس طلب انطق از قرآن کنید و سنت من یعنی تا ویر
تفسیر قرآن از حدیث من بگوید تحقیق که چندی است که شما نادانان میگردید و قدما
شما نخواهد لغزید و دستهای شما کوتاه نخواهد شد و ادویه دست قرآن و سنت من زبید
و فراموشید آنرا بعد از آن فرمود و بیک وصیت میکنم شما را و حق این دو کس علی و عباس است
و زبان خود را باز نذر و از ایشان و حفظ سیرت و حرمت من نکند احدی مگر آنکه حسابان

حدیث شریف

بسم الله الرحمن الرحیم

و عطا کرد

و تعالیٰ اور انوری عطای فرماید کہ بان نور نرزن آید روز قیامت و ابن ابی شیبہ از عبد الرحمن
 بن عوف روایت کرد کہ چون رسول صلی اللہ علیہ وسلم فتح مکہ نمود بجانب طایف عنان غریت
 متعلق گردانید انگاه خطبہ بلیغ کردہ حمد و ثنائی خدا تعالیٰ بجا آورد و گفت ادعیہ کہ بعد
 خیراوان موعده کہ الحوض والذی نفسی بیدہ لتقیمن الصلوة و لتقین الزکوة
 او لا یبعثن الیکم رجلا منی او کنفسی یضرب اعناقکم ثم اخذ بید علی
 ثم قال هو هذا وصیت میکنم شما را بنیکی اہل بیت و وصیت من و وعدہ شما در حوض است
 کہ نزد من بیایدہ آن خدائیکہ نفس من بید قدرت اوست کہ ہر آنہ اقامت صلوة و ادای زکوة
 خواہید کرد و یا اگر مردی از من یا ہجوں نفس من بر شما مسلط میازم تا شمارا گردن زند بعد از
 دست علی را گرفته فرمود آنرا و کہ گفتم نہایت و رجال این حدیث جمیعاً از ثقات اند مگر یکی از ایشان
 کہ علماء در تصنیف او اختلاف کردہ اند و در بکر و ہیت آندہ کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم در مرض شوم ^{تضعیف}
 گفت یا ایہا الناس نزدیک بان رسید کہ مقبوض بشوم و از میان شما بیرون روم و قبل از من
 یا شما گفته بودم این زمان نیز نیگویم تا عذر نیارید بدانند کہ من کتاب پروردگار و اہل بیت خود
 را در میان شما خواہم گذشت انگاه دست علی رقم را گرفته بلند ساخت و فرمود ہذا علی
 مع القدران و القدران مع علی لا یفتقران حتی یرد علی الحوض فاستلہما کیف
 خلقت فیہما این علی قبر آن ست و قرآن با علی ست از یکدیگر جدا نخواہند بود تا وقتی کہ وارد
 شوند بر من بر حوض پس از حال خواہم پرسید کہ با ایشان چگونه سلوک کردید بعد از من و امام
 احمد و رتاقب از علی ابن ابی طالب روایت کرد کہ گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم مرا حجت در
 حایط پای مبارک بر من زد و گفت قم فواللہ لا دضینک انت اخی و ابو ولدی
 فتقاتل علی سنتی من مات علی عہدک فہو فی کذل الجنۃ و من مات علی عہدک
 فقد قضی نحبہ و من مات بحبک بعد موتک ختم اللہ لہ بالامن و
 الایمان ما طلعت الشمس او غربت بر خیزند سو گند کہ تر خوشنود خواہم گردانید یعنی
 ہر آن حدیث کہ تو برادر منی در دنیا و آخرت و پدر فرزند منی یعنی حسن و حسین و بر سنت من قتال
 خواہی کرد ہر کس کہ بر عہد من بمیرد یعنی ایمان بر سالت من آورد و وصیت مرا قبول کند
 او در بہشت خواہد بود و ہر کس بر عہد تو بمیرد و بدستیکہ و عہد خود ننمودہ باشد و ہر کس کہ بعد از
 موت تو محبت و دوستی تو بمیرد و خدا تعالیٰ ختم کار او با من ایمان خواہد کرد تا روز قیامت و ہر کس
 دار قطنی مرویت کہ علی باشش تن کہ ازال شوروی بودند حدیثی طویل گفت و از سجدہ بود کہ فرمود
 از شما سوال میکنم آیا در میان شما غیر من کسی ست کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم در حق او گفته باشد

انت قسیم الجنه النادر یوم القیامه تو شست کشته دوزخ باشی از رقیاست انجماعت گفتند غیر تو
 کسی نیست در میان ما که این صفت به صوف باشد و مرد از قسیم شایسته که انسان و دوزخ
 خواهد شد فرقه که با تو دوستی کنند او همراه تو اند ایشان بر پادشاه اند و فرقه که دشمن تو اند از تو دور اند
 ایشان بر ضلالت اند پس نصف با تو در بهشت خواهد بود و آن نصف دیگر که با تو دشمنی و مقاتله خواهند
 یعنی خوارج و بغات و امثال ایشان در دوزخ خواهند بود کذا قال فی النهایه و در حق این حدیث
 است روایتی که از علی ابن موسی الکاظم امام الحنفی و الاثنی عشریه روایت است که رسول صلی الله علیه و سلم علی
 را گفت انت قسیم الجنه و النادر یوم القیامه یقول النادر هذا الی و هذا الک
 تو شست کشته بهشت و دوزخی و دوزخ با تو خواهد گفت در روز قیامت که این گروه غیر
 اهل دوزخ حصه من اند و آن گروهی اهل بهشت حصه تو مرویست از ابن سبک که ابو بکر و علی گفت
 از رسول خدا صلی الله علیه و سلم شنیدیم که میگفت لایحون احد الصراط الا من کتب له علی الجواز
 بر صراط نمیکند و دیگر کسی که علی ابن ابیطالب گفت او را بنویس متوجه میگوید در فصل الخطاب و غیر آن
 از کتب در نظر رسید از قسیم چارم سفر که گفت ابو بکر و علی با یکدیگر کلامی شدند و علی با ابو بکر گفت
 باعث آمدن تو در روی من حدیث ابو بکر گفت باعث آنست که از رسول صلی الله علیه و سلم شنیدیم
 که میگفت هر که بر صراط نکند کسی که علی ابن ابیطالب او را بنویسد نگاه علی سفر خندید و گفت که اگر
 در هم ترا اسی ابو بکر که رسول صلی الله علیه و سلم گفت که هر که بر صراط ننویس نگار بر اسی کسی که ابو بکر
 را دوستدار داشته بر و بهشت بخاری از علی منقولست که گفت انا اول من یقعدا علی البیت
 باین یک الذین من الله سوخته یوم القیامه من اولی که خواهم بود که روز قیامت بدوزخ اف
 ریاده نزد خدا تعالی انجم خود خصوصست که من قیس گوید هذان خصمان اختصموا فی بحرم
 در شان علی و حمزه و عبید بن الحارث که در روز بدر پاشید بن ربیع و ولید بن عقبه مبارزت
 نمودند نازل شد فصل سلیم در بیان صحابه سلف بر علی اسد الله القرضی رضی الله عنه روایت
 کرد ابن سعید از ابو هریره که عمر سفر روایت کرد که گفت علی اقضانی یعنی علی سفر عالمترین است
 بعلم قضا و حاکم از ابن سعید سفر روایت کرد که گفت علم اهل مینه بعلم قضا علی است روایت کرد ابن
 سعید از ابن عباس سفر گفت هرگاه که شخص ثقه و مسلک فتوای علی را نزد ما نقل میکرد و از آن تجاوز
 نمیکردیم و از سعید بن السیب روایت کرد که گفت عمر بن الخطاب بنجدی پناه میگیرد از دشمنی که
 ابو الحسن یعنی علی المرتضی بر آن حاضر نباشد ایضا از سعد بن السیب روایت کرد که گفت بحکم
 از اصحاب سلونی نه گفتند که از ما سوال کنید چه خواهید کرد علی ابن عباس که از ابن سعید سفر روایت
 کرده که گفت اعلم اهل مینه بعلم قضا و حاکم و علم قضا یعنی عالمترین اهل مینه

این حدیث از ابو بکر و علی است
 و در این حدیث از ابن سعید و ابن عباس است
 و در این حدیث از ابن سعید و ابن عباس است
 و در این حدیث از ابن سعید و ابن عباس است

بعلم فی البیض و قضا علی است سغ و ذکر عند العایشه سغ فقالت انه اعلم من ابی باسنه و قال سروق انه
 علم الصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم الی عمر و علی و ابن مسعود و گفت عید الله بن عباس و ابن مسعود
 که مرگ علی را خبری قاطع بود و در علم سغ هر چند که خواسته یعنی بوسط تقوی و مهارت او در
 مسائل قطع و فیصل مہات بینماید و اگر اونا قد است و خبرس اہم کیے از دندانہا است کہ بسبیل تجارہ
 درین مقام استعمال کرده اند کذا فی النہایہ و مر او را قدم در ہلام و دادادی رسول صلی الله علیه و سلم
 بنیت آنحضرت و شجاعت و در حروب وجود و سخاوت در سوال حاصلت در رویت کرد و ذکر
 و ابن ابی حاتم از ابن عباس سغ کہ گفت نازل نہ شد پچہت یا ایہا الذین آمنوا لکن علی امیر و شریفان
 بود کہ خلیفہ عالی در چند مکان اصحاب محمد را صلی الله علیه و سلم معاتبہ ساختہ و ذکر علی نہ کردہ کہ
 بخیر و خوبی و این عساکر از ابن عباس ایضا رویت کردہ کہ قرآن نازل نہ شد و بحکم این مقدار کہ
 در شان علی نازل شد ایضا ابن عباس کہ از ابن عباس رویت کردہ کہ گفت سید صدائیت در شان
 علی نازل شدہ و ایضا برویت طبرانی از ابن عباس رویت کردہ کہ گفت علی سغ را شرف و منفیت
 بود کہ سچاسن از ہمت نبود ایضا برویت ابو یعلیٰ از ابو ہریرہ سغ رویت کہ گفت عمر بن الخطاب
 را رخصت است کہ حاصل نشدند او را اگر کیے ازینہا سن میباشتم احب الی من ان الی عمر
 یعنی دوست تر بود نزولن از اگر شتران سغ موسی بن وہب و ابن شلی است کہ در بیان
 لغات ایشان میگویند زیر کہ عرب را شتر سغ بہترین ہوا است از ابو ہریرہ سغ پرسیدند
 کہ آن رخصت چیست گفت کی تزیج و شتر رسول صلی الله علیه و سلم دوم ساکن شدن او در مسجد
 چنانچہ حلال نیست برین آنچه بروی حلال است یعنی جنب در آمدن سیوم عطای لوای روز خیمہ
 و امام احمد حنبل از و بسندی از ابن عمر ثانی ایضا رویت کردہ و ایضا از امام احمد رحمۃ اللہ
 ابو یعلیٰ بسندی صحیح از علی رویت کردہ اند کہ گفت از آن روز کہ آنحضرت صلی الله علیه و سلم مرا
 سغ فرمود و آب دہن مبارک خود بخش من لیدر وقت عطای لوای خیمہ در و چشم من
 دیدہ ام و نفقتہ و ایضا مرویت کہ علی وقتیکہ در کوفہ نزول جلال فرمود و حکم از عرب
 نزودی آید و گفت و ایضا امیر المؤمنین خلافت زینت از تو یافتہ نہ آنکہ تر ازینت داد و نہ
 آنکہ از وی یافتی چیستی حاج خلافت تو بیشتر بود از حنیاج تو بخلافت ایضا مرویت بروایت
 سیلفی در طیوریات خود از عبید اللہ بن احمد بن حنبل کہ گفت از حال علی سغ و معاویہ از پدر
 خود سوال کردم گفت اعلیٰ کان اکثر الاعداء و فعلش لہ اعداء
 شیئا فلم یجد و انجاؤ الی رجل قد حاد بہ و قاتلہ ناظر و کیداً منهم
 بد آنکہ علی سغ کثیر الاعداد بود و اعداء او تنہایتش کردندش اید کہ خطا در اجتہاد یا منقضی در رویت

انرا بنافتنه انگاه نیز دوی آمدند که با او محاربه کرده بود و مبالغه در روح آن مرد کردند بچهره که در رو
 بنو فصل چهارم در بعضی کرامات علی علی صاحب کرم هوای امیرالامم و فضایل و فضایل
 وی و کلماتی که دلالت میکند بر قدر و علم و حکمت و معرفت وی بخدای تبارک و تعالی این سعد
 روایت کرده از علی رضی که گفت و این بیچ آیت نازل نشده مگر آنکه دهم که در چوباب نازل شد و در
 کجا نازل شد و بر که نازل شد بدرستی که خدا تعالی مرا قبله سلیم و عقول و لسانی ناطق بخشیده است
 ایضاً ابن سعد و غیره از ابو طفیل روایت کرده که گفت علی ابن ابیطالب فرمود سوال کنید
 مرا از کتاب الله بدرستی که هیچ آیه نیست مگر آنکه میباید که بشب نازل شده یا بر وزیر یا بر
 نازل شده یا در جبل ایضاً ابن داود از محمد بن سیرین روایت کرده که گفت وقتی که رسول الله
 صلی الله علیه و سلم از دنیا رحلت فرمود علی رضی را در نجی و رحبت ابو بکر رضی واقع شد و چون ابو بکر
 طاقی شد گفت آیا امارت مرا کرده دشتی علی رضی گفت کرده نپنداشتم و لیکن سوگند بخدای کرده ام
 که ردای بر دوش نگیرم مگر برای صلوٰۃ تا وقتی که قرآن را صحیح کنم و از نجبت زعم کرده اند که
 قرآن را بر وفق تمزیل نوشت ایضاً محمد بن سیرین گوید که اگر آن کتاب الله میسر میسر میسر علم
 در آن بود و از جمله کرامات ظاهره علی رضی است که وقتی که سر مبارک حضرت رسالت پناه در کنار
 او بود و بر آن حضرت وحی نازل شد و علی نماز عصر گزارده بود و از خدمت پیغمبر فارغ نشد و وقتی که
 آفتاب غروب کرد و انگاه آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود اللهم انک ان علیانی طاعتک
 و طاعته سه سولک فازدّد علیه الشمس فطاعت بعد ما غیبت بار خدا یا علی اگر تو را
 بر دراری تو بوده و در فرمان برداری رسول تو بوده آفتاب را از برای او باز کرد آن انگاه آفتاب
 طلوع کرد و بعد از آنکه غروب کرده بود ایضاً طحاوی و قاضی در شفا گوید که حدیث رسول و آفتاب
 میوه است شیخ الاسلام ابو ذر غفاری گوید شیخ حسن است و غیره از علمای متابعت او نموده و در کوفه
 اند قول صحیح گفته اند این بیست موضوع است از هر که وقت فوت شد بغروب آفتاب و محل صلوٰۃ
 مانع شد فایده در روان نیست مصنف گوید بلکه جواب قول آنجا است میسر هم چنانکه از
 خصوصیتی و کرامتی است ادراک عصر در این وقت نیز خصوصیتی و کرامتی است با آنکه در اینجا یعنی
 در آنکه غروب کند باز عود کند آیا با عادت آفتاب وقت باز میسر و دیانی تردوی است بیان
 آنچه بر آن متوجه میشود در شرح عباب در اوایل کتاب الصلوٰۃ ایضاً سبط ابن جوزی گوید
 درین باب حکایتی عجیب است که بعضی از شاخچ مرآه خرواده اند در عراق که ایشان ابو منصور مظهر
 ابن از و شیر عبادی و اعظم را دیدند که بعد از عصر پنج بیست را مذکور ساخت و با الفاظ متین و تزیین
 میداد و ذکر فضایل اهل بیت می نمود و درین اثنا قطعه از ظاهر شد و جابل آفتاب گشت چنانچه مردم

فطاعت بعد ما غیبت

ابو منصور

ظن غروب آفتاب کرد پس نام شد بر منبر این شعر را کرد و شعر را گفت بے یا شمس
 حتی یبیتے : مدحی لال المصطفی و لجله : و انتی عنانک ان اردت ثنا هم
 انشیت اذ کان الوقوف لاجله : انک ان للمولی و قوف قلبیکن : هذا الوقوف
 الحکیل و سجد : خطاب بآفتاب کرده میگویی غروب کن که شمس تا زمانی که مدح از برای آل
 مصطفی و اولاد تمام شود عنان خود را باز گردان اگر ثنائی ایشان خواستی شنید مگر فراموش
 کرده که وقوف و رجوع تو در آنوقت از برای چه کسی بود اگر در آنروز و وقت بازگشتن و
 ایستادن تو از جهت مولی بود باید که در اینوقت از برای دوستان و یک جهات بود که
 کن و دروغ سنائی را وی گوید بعد از ان تمام انشا شعر آفتاب از تحت سیاحت بر نمود و در وقت
 که و بعد از بعد و عبد الرزاق از جمعی بدی گفت علی صف چگونه خواستی بود در وقتیکه ترا مسور
 سازند با کبر بر من بخت بختی گفتیم آیا این امر بر تو موعود خواهد است یا امید علی صف گفت بلی واقع خواهد شد
 گفتم علاج کار من در آن وقت کجاست گفت لعنت کن لیکن تیر از من کن بعد از آن در
 وقتیکه محمد بن یوسف برادر حجاج بر من امیر شد مرا امر کن علی صف فرمود من گفتم ان الاله یب
 امرنی ان العن علینا فالعنوه بدرستی که امیر یعنی محمد بن یوسف امر کرد مرا با کبر علی صف
 را العن کن من لعن کنید و اورا لعن امیر را لعنت الله رسا وی گوید که پس از حضور مجلس بنی امیه
 بر آنکه من امیر را لعن کردم علی صف را نکرد و من تظلم نشد مگر که از آنها داین از کرامات علی بود که از
 امور آینده خبر داد و ایضا از جمله کرامات علی صف آنکه وقتی سخن گفت و شخص دیر اندیز که امیر
 المنین گفت اگر دروغ میگفته باشی بر تو دعای کفر گفت بلی دعا کن چون علی صف دعا کرد
 از جانی خود بخندید تا وقتیکه کور شد و این مدتی از جمعی بدی که ده که گفت علی صف بیت المال
 را پاک بساخت و در آنجا نماز میگذاشت تا گولاس و بدیه آنکه در وحی سوال از سلمانان نکرد
 نکالت که دو هر دو پاکیز طعام بخور و ندای که از آن دو کس پنجر گردان بود با دیگر سه عدد
 و ثنائی خوردن مردی دیگر نکالت ایشان شد و از شست عدوان با اتفاق تناول کرد
 هر یک یکدیگر وقت رفتن آنروز نکالت بهشت درم زد و این دو کس اندک بهشت بعضی طعامیکه خورده
 بود از نگاه بیان این دو کس نزاع شد صاحب پنجه عدوان گفت پنجه درم از من است و سه درم
 از صاحب سه عدوان داد و میگفت که نصف بهشت درم که چهار عدد دست گیرم چون این محاکمه
 نزد علی صف بردند صاحب عدو را فرمود که سه درم که سید بد بخیر که قسمت نسبت بحال تو خوب است
 او گفت راضی نیستم مگر آنچه حق من باشد از روی حساب علی صف گفت حق تو بغیر یک درم نیست
 از روی حساب آن شخص از بیان آن سوال کرد و فرمود که این بهشت عدوان که شما خورید

بسیار و جراتش است و چون زیاد و کم خوردن شما معلوم نیست محل بر تباوی میگویم چنانچه
 ترش است شلخت خورده باشی و حال آنکه نه شلخت حق تو در میان است و صاحب بخورد و نه ترش است
 شلخت خورده است و حق او پانزده ثابت است پس او ترش است باقی مانده در هم عوض آن سبک و
 و ترش است باقی مانده بکیر هم عوض آن بکیر چنانچه این ترش در هم بکیر هم حق تو باشد و ترش هم
 دیگر حق صاحب تو آنگاه آن خطم گفت این زمان رخصی شدم مریضی که دو کس نزد علی می آمدند
 یکی گفت این مرد عمر آن دارد که با درین محکم شده در باره او چه میفرمائی علی گفت او را در آفتاب
 باز و آروسیه او را بزن و از جمله کلام علی میفرمائی که الناس تیسلم اذا ما لقا التباوی یعنی مردمان
 در خواب غفلت اند و درین فکر آخرت و احوال قیامت نیستند پس چون مرد در خواب و خیال
 غفلت دنیا با ایشان رسید از آن خواب بیدار میشوند و می دانند تشبیه فرموده است بخواب
 را بخت و تشبیه آنکه همچنانکه عوس نهنگان او را در کات ظاهری و در نیست عقول و دنیا
 پرستان از معرفت حقایق اشیا به جوهر است و فرمود الناس بنو ما لهم التشبیه منم ما یلهم
 مردمان بر روزگار تشبیه تراند از ایشان به پدران خود یعنی مردمان بی روزگار و روزگار میگذرد
 و از متابعت آبا ابا می نمایند فرمود لو کشف الغطاء میا زد دشت یقینا یعنی چندان
 معرفت خدا تعالی و علم حقایق اشیا حاصل است که اگر پرده از روی چیزها دور شود و زیاد
 میشود از روی دانش یا گویا ده ناسزم دانش را و مضمون لم اعبد دتالم اده و سالوفا
 ما دون العرش و فوقها که از حضرت علی کرم الله وجهه روایت دو شده اند که بران
 این معنی و فرمود ما هلك اهل عرف قد ده ملاک نشاید ملاک میا و آنکه اندازده خود را
 شناخت و جاوید از ملاک صوری شناخت یافت و حیات جاوید شناخت و فرمود قیمته کل
 اهر ما یجسد ای شی میجسد معرفت از باب فعل فاعیل و معنی آمده یعنی بهشت و معنی نیکو
 و بهشت یعنی بهای هر مردان چیز است که آزمایند اندام از آنکه نیک باشد یا بد چیز است که از نیکو
 می دانند و فرمود من عرف نفسه فقد عرف دبه هر کس که شناخت نفس خود را شناخت
 پروردگار خود را باینکه بعد از آنکه نبود پیداشد شناخت شناخت پیداشده ذات جلت
 عظمت لازم آید بکلام را نسبت علی فرموده اند لیکن بهر ترتیب که کلام می بن معارف از بی است
 و الله اعلم و فرمود الله و محبوا تحت لسانه مرد و پیشیده شده است و زیر زبان خود
 بریت تمام و سخن بگفته باشد عیب و نهش نهفته باشد و فرمود من عند لسانه
 فقد کثر اخوانه هر کس که خوش شد زبان او بسیار گشت بزادگان او یعنی هر کس که قول
 و فعل و نیکو باشد و از روی توضع و خلق با خلق خدا سلوک نماید خلائق و میرانیز دوست دارند

من عرف نفسه فقد عرف ربه

و با وی برادرانه محاش کنند بیت بشیرین زبانی و لطف و خوشی به توانی که سیله بموی کشی
 و فرمود بالبدیست عبد الحمد اگر صیغه مجهول خوانیم معنی کلام نهست که بسبب نیکوی و نیکوگی
 گرفته میشود آزاد و تواند بود که معروف بخوانیم پس معنی کلام نهست که به نیکوگی بنده میگردد و آزاد
 مرد یعنی بمویست بیج و شاعر مردم را با احسان ملازم خود میبازد و فرمود و بشر مال الجنیل یجاد
 او ظلم او و ادب مژده رسان مال الجنیل را با جادوات جهان مثل نهب و غارت و ظلم و ستم
 و سرقت و غیر ذلک و یا بمیراث خواران و در نیکوگی فعل شارت را واقع گردانیده اشارت است
 که مال از صحبت جنیل ملول و پشیمان است و از مفارقت او خرم و شادان و فرمود که انتظار
 من قال و انتظار لی ما قال که انتظار نمی حاضرت و انتظار صیغه امر حاضرت و انتظار صیغه
 تکریم است یعنی فکر نیز آمده و ممکن است که در نیکو مقام در صیغه نهی و امر هر دو معنی تکریمین باشد و شاید
 که هر دو معنی فکر باشند و شاید که در نهی امر از تکریمین باشد و در امر معنی فکر یا عکس آن پس کین قسم سوم
 اقرب است چنانچه در مثل وار و است منکر که گوید نیکو که چه میگوید و فرمود و الجحج عند البکاء
 تمام الحنته جرح یعنی بی صبری کردن در وقت آزمائش حق تعالی بنده خود را تا محنت است
 چرا که هر طایفه را التوا به مقرر است و هر بی صبری را عقابی پس اگر مبتلا صبور نباشد بان عقوبت
 نزدیک شود و فرمود و لا خفر مع الذی فی رزی نخو ابد یافت کی که ظلم و ستم کرده از حدود
 در گذشت بیت هر که آواز خود پیا می کشد به میباید و هر جانبش تا می کشد و فرمود و لا
 تنازع مع الکذاب انیکل و احتمال دارد یعنی آنکه متکبر شامی مردم بر زبان نمی زنند و غیر خود را قایل
 ستایش نمیدانند و معنی دیگر آنکه مردم متکبر را نشانی میگویند و از صحبت او کناره می کنند و لا خیر مع
 الشمر یعنی نیت نیکوی بخیل جریح که کرم نکند و صرف نماید و ز راه خدا بیخالی بلکه بکار
 همت او جمع اموال است و همیشه طلب زیادت می کنند الی غیر النهایه بیت گفت چشم تنگ دنیا
 دارا به یا قناعت پر کن یا خاک گور و فرمود و لا صحت مع النهم و القهم و لا شرف مع
 سوء الادب یعنی نیت نندرتی یا بیکار شتهای طعام و بهر رفعت و بلند بی بایی
 ادبی نیت بلکه هر کس آنچه یافته از ادب یافته بیت بے ادب گردد که شود و بهتر و گرچه
 او را جلالت و نسب است و فرمود و لا راحة مع الحسد الاسود مع الانتقام
 که زیاده مع زغاده یعنی آسائش و رحد بدون بر خلائق نیت بلکه در اکثر اوقات
 حد بخیر سبیل منازعات عظیم میشود و بهر بزرگی و رکن کشیدن نیت از عصبی صلوات
 علیه و علی من استقلت که فرمود که احسان است که نیکو کنی و حق کسی که بدی کند در حق تو
 و نعم ما قال الشاعر ما از سر جرایم خلقان گذشت تا ایم و در عفو لذت است که در انتقام نیت

و ز غار بالعم و تشدید را بدخوی و تمیزی است یعنی زیاده کردن نشاید با بدخوی و نه بیکار شاد
 ست با کمال این زشت خوی و تلخ گوئی با همان نباید کرد تا ویرا فسر و مگر و باز و مگر حاصل نشود
 و فرمود که اصواب مع ترک المشورة خلاصی از خطائیت با ترک مشورت یعنی در هر امری
 که اراده و وقوع آن دارد باید که با دوستان خود که آنیکه امانت و دیانت داشته باشند مشورت
 و مشاورت نماید و خود را به و خود بینی نداد که بالاتر از آن ضرری بیند چنانچه خدا تعالی
 بهترین خلق خود محمد مصطفی علی اله علیه و سلم فرمود که با اصحاب و اسوئ و مشاورت نماید قال
 الله تعالی و شاورهم و چون آنحضرت صلیم با علو مرتبه مخاطب این خطاب شد در امور مشورت
 نمود باید که مشایعت آنحضرت نماید و سنت آنحضرت عمل نماید تا از خطائیه و محمل خاصه یا هم و فرمود
 که هر وقت که لذت و ب یعنی نیت مروت مرد و ز غلوی را و مذمت شود و ز غلوی در قرآن و
 احادیث بسیارست و درین مختصر جای آن نیت که بیان کنم آگاهم اعرض التقی، پیچیده
 مردی از جند و یاردار تر از پرستش گاری نیست چنانچه خدا تعالی فرمود ان اکر مک عبد الله
 اتقی که بدستیک گرامی ترین شما نزد خدا تعالی پرستش گارترین شماست و فرمود که اکثر
 اعلی من الاسلام، پیچیده بزرگ برتر از اسلام و اطاعت امر خداست تعالی نیت و فرمود
 لا تشفیخ النحر من التوبة خویش گری و مرد و زن و دانا کننده تر از باز گشتن به خداست
 تعالی نیت و فرمود که لباس اجمل من السلامه پوشیدن خوبتر از سلامتی نیت
 بر کس که لباس از تنزدستی یابد که از تنگدستی تنالدا اء اعیاء من الجهل و ردی و دشوارتر
 و کوفتنایک کننده ترا بهل و نادانی نیت و فرمود که مرض اضنا من قلة العقل بیکار
 لا فر کننده ترا کم خردی نیت و فرمود الموعود و لما جهل مرد و دشمن است مر جزی را که نمیداند و
 فرمود رحم الله امر عرفت قداده و لم یتم بعد طوره بهیشتان خدا تعالی مردی را که شایسته
 اند از خود را و از خود تجاوز نکند اعاده الاعتدال کند کبر الذنوب معذرت بخواند
 یا دوان گناه است النصیحة بین السلامه و تقوی و بند و دوان و در میان مردم سرزنش
 ست نعمت الجاهل که رخصت علی مذبله مال نادان چون امر غذاری است و سرزنش
 یعنی نعمت و مال و معرفت کمال و بلاست الخزع العیب من العیب و بی خبر
 رنجانده تر است از صبر بیست که صبر کنی بصیرت یک دولت نبوی آید اندک اندک فاضل
 کما صبر اولو العزم من الرسل و فرمود السؤل محدثی بعد کسیکه از و چیز
 میسخر اید از او است تا نوید نداده است و چون وعده داد سوختی بر خود نهاد و سائل را در پیغمبر
 انداخت و در زومه خود حقی ثابت ساخت و فرمود که اگر اعداء اخفاهم مکید که باز گشت

اعداء دشمنیست که کرا و پرشیده تر باشد و فرمود المحکمند ضالة اللوم من حکمت کبریا یعنی عدل
 است و علم و مدن و قرآن و تخیل یعنی عدل یا علم یا علم یا قرآن که مرده شده آن است که جدا
 تواریک و دیده یکینه یعنی کسی که چیزی که مرده است بجان در طلب آنست مومن نیز بجان در طلب
 عدل و علم و قرآن و تخیل است و در بعضی نسخ الشرح الجمل جامع الکسا و العیوب یعنی حرص
 بسیاری تمام عیبهای بدست یا پیغمبر که همه حرص مندرج است اذ احلت التقادیر ضلک التبدیل
 و تفتیکه فرو و آید آنچه خدا تعالی تقدیر کرده است گم شود و تدبیر مخلوقات و قضاای فلک چون فرو
 هشت سر بهر طایفان می شوند کور و کر + عبد الشهوة اذل من عبد الدین بنده لذت
 خوار تر است از بنده بندگی یعنی از زرخیده الحاسد مغتافل علم من لا ذنب له اهم فاعل است
 مشتق از غنایا بمعنی شتم گرفتن و در بعضی نسخ غضبان و اقشده است که مشتق از غضب یعنی
 بدخواه و حاسد و شتم گیرنده است بر کسی که گناه است کفی بالذم شنیعاً الحمد نسب
 بنده است بدم شنیع مرگنا همکار را یعنی چون بر یک بنده خود غیر دزدی یابی باید که از دور گذری
 و در انتقام کشیدن نتابی التبعید من و عطف بغیره نیک بخت آن کسی است که پذیرفته
 باشد بسبب غیر خود الاحسان یقطع اللسان هر که بانیکان مروت کند و بایان احسان
 کند زبان ایشان را بر بر یعنی بویسط مروت و احسان زبان خود را از دست نگاه میدار و
 افقر الفقر المحقق و وحش الوحشة العجب اغنی الغنی العقل الطامع فی وثاق
 الذل بزرگترین و رویشی حماقت است و نادانی و بدترین و حشمتا کبرست و بهترین توکل
 عقاست بیت عقل و دولت قرین یکدیگر اند هر که عقل نیست و دولت نیست + و مرد و میر
 و رنبد خوری است لیسر العجب ممن هلك كيف هلك العجب من بجا كيف بجا
 شکفت نمی آورد کسی را از آن کسی که در مملکت و بیستی واقع میشود بلکه اگر خلاصی یافت کسی از آن مملکت
 کیفیت خلاصی او و مرد را در شکفت می آرد و چنانچه در بجای دیگر میفرماید شعر لیسر البلیت
 فی ایا منا عجب + بل السلام فیما العجب العجب + احذر و انفقار النعم فما کل
 بشارد و در بهر سیرید از آنکه دولت عنان بر تابد و بازش نیاید و فرمود اکثر مصاصم
 العقول تحت بروق الاطعام یعنی عقل چون در تاریکی حرص قناد و حساب طمع برق زدن
 گرفته و در اسیر بزود نمیدارد اگر چه بروش نمای برق طمع قدری بر آید و بر جای پامی نهد فا آخر
 بصرد می آید و فرمود اذ اوصلت اليکم اطراف النعم فلا تنفردوا انصافها بقله
 الشکر و اذ اقدرت علی عدولک فاجعل العفو عند شکو النعم القدره علی
 چون بشمار سطرهای نعمت پس مرانید نهایت آن نعمت را بقلت شکر زیرا که اگر شکر کنید

بجا
 حجت
 حجت
 حجت

لعنت رات آن نعمت زیاده خواهد شد از برای شما و هرگاه بر دشمن قدرت یافتی پس بگردان و در
 گدشتن را از گناه شکرانه آنکه بر دے قوت یافتی و فرمود ما اخذنا منکم الذین لا یظهر لکم فی
 فلیتای لسانه و علی صفحات و جهر یعنی در دل خود پنهان نگردد و چنانچه چهره را بگردان
 ظاهر شد و رانشای آنکه سخنان بی اندیشه بر زبان میراند و علامت از روی وی ظاهر شد آنجا که نشان
 ضرب عشق است از چهره او چون نور پدیدست و فرمود و الخیل سیتجمل الفقر و یعیش فی الدنیا
 حیش الفقراء و یحاسب فی الاخذة حساب الاغنیاء بل اشد الاغنیاء یعنی
 بخوابش تاملانده است بدویشی زبیتن او در دنیا مثل زبیتن در دیشان است لیکن در آخرت
 در شمار توگران است و حساب و عقاب مثل ایشان خواهد بود بلکه سخت از آن بودیم بخیلی که
 و زبیده است لسان العاقل و در او قلب و قلب الاحمق و در او لسانه زبان خرد
 در پس دل است و در پس زبان است یعنی هر کس بهوش و خردست در او طالع طالع
 سخنان میکند و بعد از آن بر زبان می آرد و چیزی و نادان عکس آنست که مایل ناکرده سخن میگوید
 بیت سخندان پرورده پیر کهن + بیندیشد آنکه گویند سخن العلم یدفع الوضیع و الجاهل
 یدفع الرفیع العلم یدفع المال لان العلم یجربک و انت تحرب المال العلم
 حاکم و المال محکوم علیه علم نیست را بلند میاز و جاهل ناوان بلند را پست میاز و علم
 از مال بهتر است زیرا که علم محافظت میکند مر ترا و تو محافظت مال میکنی و علم حکم کننده است و
 مال محکوم علیه است و فرمود و قسم ظهري عالم متعنتك و جاهل متعنتك هذا یفنی
 و ینقض المناکله بهتک و هذا یضلل الناس بتعنتك شکست نیست مراد آگاهی با کس
 و نادانی متعبد که آن یکی بواسطه تعنت است یعنی پرده دوری مردم را در فتنه می اندازد و فتنه بسیار
 و این سبب جهل در عبادت مردم را ملامت و گمراهی گرداند و فرمود و اقل الناس قیمة اقل هم
 علما الوقیمة کل امر ما یحسن یعنی کسی که علم او کمتر باشد از مردم بهای او نیز کم خواهد بود
 از مردم زیرا که بهای هر مردی چیز است که از امیدند و کلام حضرت علی کرم الله وجهه درین باب
 بدیع بیارست از خوف اطالت اختصار نمودم و فرمود کلام علی رضی الله عنه است که فرمود و کونوا
 بین الناس كالنحلة فی الطیر و اند لیس فی الطیور شی الا وهو مستضعفها و لو علم
 الطیور ما فی اجوافها من البرکة لم یفعلوا ذلک بها یا شید و میان مردم همچون نخل
 نخل در میان مرغان که مرغان او را ضعیف و حقیر میدانند و این بواسطه آنست که خیر و برکتی که
 در جوف آنست مرغان نمیدانند و اگر میدانستند خیر و نیکو میدادند و فرمود و خالطوا الناس
 بالسنتکم و اجسادکم و ذایلهم باعمالکم و قلوبکم فان للمع ما اکتسب و هب

و این سبب جهل در عبادت مردم را ملامت و گمراهی گرداند و فرمود و اقل الناس قیمة اقل هم

این کتاب را در قرآن را از دست نگذار و که بجزیره و دیگر میل کند که تحقیق خبری در عبادت نیست که
 آن عالم نباشد و همچنین خبری در علم نیست که آن فهم معانی نباشد و خبری در قرآنی نیست که قاری
 تدریس و فکر در آن نمکند و فرموده ابردا کلام علی کس که اذا سمعتم علماء اعلموا ان اقول
 الله اعلم یعنی دوست ترین اقوال بر کس بدین یعنی نزد من و تنگه سوال کنی مرا از چیزی که ندانم و گویم
 الله اعلم و فرموده من اراد ان ينصف الناس من نفسه فليحب لهم ما يحب لنفسه
 هر کس که خواهد انصاف دهد مردم را از نفس خود باید که دوست دارد و برایشان آنچه از برای نفس
 خود دوست میدارد و فرموده سبح من الشيطان شدة الغضب و شدة العطاش
 و شدة التشاؤب و العنى و الدعات و النوى و اللغوم عند الذكوفت چیزیست که از
 شیطان است یکی شدت غضب دوم شدت تشنگی بر تبه که هر چند آب می آید مدیغ نمیشود و انحراف
 سیوم شدت فازه و فازه فتره و کالبتی است که در اعضا پدید می آید بوسیله کثرت اکل چنانچه
 کثرت قوی پنجم خون بینی ششم راز دل گفتن بهتم خواب در وقت ذکر و فرموده الحزم سوء الظن
 معنی حدیث است و لفظ این حدیث ان من احزم سوء الظن احتياطه و ان بدگمانی است
 المتوفيق خير قائد و حسن الخلق خير قرين و العقل خير صاحب و الادب خير
 مهادن و الا وحشت داشتند من العجب توفیق یعنی بودن اسباب موافق مطلوب بهتر
 راه برست و خوش خلقی بهترین رفیق است و عقل بهترین مصاحب است و ادب بهترین ارئی است
 و سچو وحشت سخت تر از عجب نیست مروتیست که شخص از امیر المومنین حضرت علی کرم الله وجهه از
 مسئله تدریسید در جواب فرمود طریق مظلم لا تسلك و بحر عیق لا تلج و سر الله تعالى
 قد خفي عليك فلا تقشعها السائل ان الله تعالى خالقك كما يشاء او
 قال بل كما يشاء قال فيستعملك كما يشاء الله را به بزرگ تار یک ست آن راه
 و دریای بی پایان است در آن غوطه مخور و سر خدای بر تو پوشیده است نشانی آن کن
 سائل خود خدا بمتعالی تر مخلوق ساخته است از برای آنچه خود خواهد یا برای آنچه تو خواهی گفت بلکه از
 برای آنچه خود خواهد پس میشود آنچه میخواهد فرمود پس ترا بعمل بیدار و چنانچه خود خواهد و فرمود و خواهد
 و مصائب را نهایتی است اگر کسی را حادثه پیش آید بستمته منتهی خواهد شد پس سزاوارت است
 که عاقل و فقیه که او را انگیزه و حادثه روی دهد صبر نماید و بهمان باقی ماند تا وقتیکه مدت او بسر آید
 و اگر قبل از انقضای مدت در دفع آن کوشش نماید سودمند باشد بلکه مکروهات آنرا زیاده میگرداند
 مروتیست از امیر المومنین حضرت علی که پرسیدند که سخاوت فرموده مناکات منادات
 فاما لكان عن مسئلة فخياع و تكرر من سخا که در اول حال عطا کند بلا سوال و اما عطای که بعد از

و سوال باشد از حیات و کرم است نقل است که یکی از اعدای علی بن ابی طالب گفت چیزی که در روی
 بنو داور روی کذب و دروغا امیر المؤمنین در جواب او گفت انما نقول وانا فوق ما
 فی نفسک من در آن در چندی که تو بر زبان میرانی و گفتی و زیاده از آن ام که در دل خود نهفتی
 فرمود جزاء المعصية الوهن فی العبادۃ والضيق فی المعیة والنقص فی الذلّة
 جزا گناه یعنی در دنیا ضعف و سستی کردن در عبادت است و تنگی در معاش و نقص در لذت
 رسیدن نقص در لذت چیست فرمود نقص در لذت است که بشهوتی حلال نرسد مگر امر
 ظاهر گردد و آنرا منقص گرداند و از آن ششهای مطلوب حلال باز دارد نقل است که یکی از اعدای
 امیر المؤمنین علی بن ابی طالب گفت ثبتک الله علی سقم در جواب فرمود علی صدک مترجم گوید
 این حد و عاده الله و غضب علیه ز طلاق این لفظ با حقیقت ثبات است بحسب ظاهر نسبت با علم
 و چون نزد وی رسید تحقق بود که آن شخص دشمن است و بن سخن بنابر فریب می گوید اینجست در جواب
 او گفت که خدایتعالی مرا بر نسبت تو ثابت دارد تا انتقام از تو بگیرم باینکه مرا او کنایت بوده است
 از دهامی بد نسبت یعنی سقم زیرا که ثبات در لغت عرب بمعنی ترک که عاجز سازد از حسن حرکت آمده
 چنانچه در قاسوس آورده و ثبات بالضم معجز عن الحركة ثبت کبر الباء الذی یقال ثبت الفرس
 بنابرین امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه این دعا را بر وی رو کرد و گفت علی صدک و الله اعلم
 مرویت که چون ابن ابی حمزه خلیفه بنی شیبیه رسید در آنوقت امام حسن که یکسان میگردید
 پدر خود و متانفت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب فرمود ای پسر چهار چیز از من یاد بگیر و چهار چیز دیگر امام
 حسن گفت آنچه از من میگوید که امام است گفت بهترین غنا عقل است و بدترین فقر حق است و
 بدترین حشتمای عجب و کبر است و نیکوترین صفات کرمیه حسن خلق است باز امام حسن فرمود
 چهار چیز دیگر که امام است فرمود بر پیریزد از دوستی و صاحب دروغ گوئی چرا که او نزد دیگران از
 خود دور میگردد و از خود را بتو نزدیک سازد و بر پیریزد از دوستی و غنا را به خیل زیرا که او منقطع
 میسازد از چیز که احتیاج با و زیاده از همه کس است و همچنین به پیریزد از مصداقت عاجز زیرا که او ترا
 خواهد فروخت بچیز که حقیر و خیس است و از مصداقت او ترا از دست حاصل خواهد شد و هر ویت
 که یهودی از حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب پرسید که پروردگار ما در چه زمان بوده و در کجا بود و امیر
 المؤمنین بخیره شده گفت ای یکن فکان و هو کان و لا کینونة کان بلا کیف لیس
 قبل و لا غایة انقطعت الغایات دونہ فهو غایة کل غایة فاسلم الیه و
 او را مکانی نبود و او بودی کینونتی و بی کیفیتی و غایتی و غایتی او را ابتداء و انتہا نیست غایت
 و بنیایات نزد او منقطع است پس او نهایت هر نهایت است و جایت هر جایت است یهود

المقصود

این حد و عاده
 و چون نزد وی رسید
 او گفت که خدایتعالی
 از دهامی بد نسبت
 چنانچه در قاسوس
 بنابرین امیر المؤمنین
 مرویت که چون
 پدر خود و متانفت
 حسن گفت آنچه
 بدترین حشتمای
 چهار چیز دیگر
 خود دور میگردد
 میسازد از چیز
 خواهد فروخت
 که یهودی از
 المؤمنین بخیره
 قبل و لا غایة
 او را مکانی
 و بنیایات نزد

چون آنجا که کلام خیر انجام امیر المومنین علی بن ابی طالب نمودنی الحال سلمان شد نقلست که در صفین
 زری از علی کرم الله وجهه گم شده بود و آنرا نزد یهودی یافت و محاکمه آن بجانب قاضی شیخ که از
 جانب علی بن ابی طالب قضا منسوب بود کردند و علی بن ابی طالب در محاکمه یهودی قاضی بنیشت و گفت اگر خصم من
 یهودی نبود ی بر این خصم می نشست و لیکن از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم شنیدم که فرمود لا تسکروا
 بینهم فی المجلس بالیهود بر این بنیشت باید بود و در روایتی دیگر فرمود اصعدوهم من حیث
 اصعدوهم الله تعالی ذلیل و خوار سازید ایشان را از حیثت که خدایتعالی ایشانرا ذلیل و خوار گردانید
 راوی گوید بعد از آنکه امر دعوی قیام نمود یهودی منکر شد قاضی گواه طلبید امیر المومنین علی بن ابی طالب
 چنین و چنین را گواهی آورد قاضی شیخ گفت گواهی پسر را پدر و گواهی بنده برای مولی جایز نیست
 آنگاه یهودی گفت امیر المومنین مرا نزد قاضی خود آورده بزین دعوی کرد که قاضی بحق بود هر چه
 قاضی گوید قبول دارم قاضی بروی حکم کرد اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا
 عبده و رسولہ را قرائت نمود که زره کمال امیر المومنین است و آقندی از ابن عباس رضی الله عنهما
 کرده که گفت چهار درم نزد امیر المومنین علی بن ابی طالب بوده غیر ازین چیز که دیگر نداشت یک درم در شب
 تصدق نمود و یک درم در روز و یک درم در شب و یک درم در روز و یک درم در شب و یک درم در روز و یک درم در شب
 بیفقون اموالهم باللیل والنهار ستر او عداوت کسانیکه تفاق می کنند در راه خدا
 تعالی مالهای خود را در شب و روز پنهان و آشکارا فلهم اجدوهم عند ربهم و لا خوف
 علیهم و لا یحزنون مرا یار است من و اتفاق ایشان نزد پروردگار ایشان یعنی ایشان است
 بهشت باقی ماند نعمت جاوید و هیچ خونی و اندوهی نباشد ایشانرا نقلست که رسول صلی الله علیه
 و سلم از امیر المومنین ع فرمود که تا برین چه چیز داشت که بدین نوع تصدق نمودی جواب داد که
 طریق حلد قد را بیرون ازین چهار صورت ندیدم جمیع آنها را اقرام کردم تمنیائی آنکه یکی از آنها را
 قبول یافته بمواقع خزار سد مرتبت که معاویه بن خزار بن حمزه را گفت که علی بن ابی طالب را بیاور
 من صفت کن خزار گفت که از من در گذر و عفو فرما باز معاویه را سوگند داد که علی بن ابی طالب را وصف کن
 گفت و الله امیر المومنین علی رضی الله عنہ غایت عز و تقوی داشت شدید التقوی بود و قول او فصل بود و
 حکم او عدل بود و علم او ظرف و بی منجر میشد و حکمت لسان و ناطق می گشت و شورش و متغیر بود
 از دنیا و زینت آن و موافق بود بلیات و وحشت آن و بنهارا شک بسیار از چشمان بخیرت
 و فکر و تدبیر می نمود و بطعام و لباس خویش قناعت می نمود و خود را یکبار از دنیا می پنداشت اگر می پنداشت
 جواب می داد و اگر می پنداشت جواب می داد و اگر می پنداشت جواب می داد و اگر می پنداشت جواب می داد
 اگر از بسبب بوی نکم نمی آید وین را تعظیم می داشت و بسبب این نزدیکی شد قول باطل گوی را

اطاعت نمیکرد و ضعیف از عدل و ایمن نیگشت و من در بعضی از موفقم که چاکس حاضر بودی در
 شب تاریک ملاحظه کردی که در دست محاسن مبارک خود میباید و گریه خیزین میفرمود و سکنت
 اسی در میان من نبودم و در خواهم شد و فریب از تو نخواهم خورد و دیگر کسی غیر مرا معذور گردان تو بشوق
 داری من از تو بیزارم سپاست بیهات محبت تو از من دور است و ترا سه طلاق را دوم بطلاق بآن
 که رجعی ندارد و و غیر تو کوتاه است و خطر تو بسیار آه از قلت زاد و دوری سفر و وحشت راه نگاه
 معاویه را گریه دست داد و گفت خدایتعالی رحمت کند و بر ابوالحسن باشد که او این صفت موصوف بود
 و آنچه گفتی بیان وقت آورده اند که علی رضی الله عنه برادر خود عقیل را بر روزمقداری جو که قوت عیال
 و اطفال و برادران کند میداد اتفاقا اولاد او و حوص طعانی داشت که از نریده و خرمایا سازند از روز
 میهن و دین باین بر هر روز قلیله از جو ذخیره کرد تا این مقدار جمع شد که خرمایا و دین بآن خرید نموده طعام
 مینیا کرد و دامیر المومنین را نیز طلب نمود که از آن تناول فرماید چون طعام حاضر کردند علی رف فرمود که از
 طعام از کجا بهر سیده گفتند از قوت خود هر روزمقداری ذخیره میکردیم تا قیمت این طعام جمیع
 علی رف فرمود که این مقدار که از قوت خود باز گرفتید بآن صبر تو نیستید نمود و گفتند بلی انگاه این مقدار
 جو از آنچه هر روز میداد کم کرد و گفت چون شما این مقدار می توانید که و حال نیست که من زیاده ازین
 بشمارم چندان هم زیاده است که ده بود عقیل ازین معنی در خشم شد روزی علی رف قطع از آن گرم کرد
 در وقتی عقیل خواب غفلت بود و پیشانی وی نزدیک سخت عقیل چون بیدار شد دامیر المومنین
 رف گفت باین مقدار چیزی خرج می کنی و حال اگر میخواهی که مرآتش منم گرفتار سازی باینکه حق
 دیگران نبودیم عقیل گفت اگر تو ندی نزد کسی میروم که مرا طبر طلا و نقره غیر ملکوک دهد و مرا خورد
 این بگفت و بجای میخشد نه قسست که روزی معاویه رف گفت اگر عقیل و عمر عالم نبود
 باینکه من از برادر او بهترم نمیکند است امیر المومنین علی را که نزد من آید عقیل گفت برادر من در دین
 بهتر بود از برادر من و تو در دنیا بهتر می از برادر من و الحال من اختیار دنیا کردم بر ور و کار خود
 جانشانه عمر نواله اسید میدارم که ختم کار من بخیر میگردد اندر ولایت برویت این عا که که عقیل با علی رف
 گفت من فقیرم و محتاجم ازین موالی مرا چیزی عطا کن علی رف گفت صبر کن تا وقتیکه عطا
 مسلمانان از بیت المال بیرون آید همراه ایشان ترا نیز عطا کنم عقیل صبر نکرد و الحاح نمود دامیر المومنین
 علی رف فرمود که عقیل را بسیار بر تافضل و کانهای بازار بکشند و آنچه در و کانهای نهاده
 باشد بگیرد عقیل گفت میخواهی که مرا به نزدی بگیرند علی رف فرمود و همچنین است اگر مال مسلمانان
 نبودم و ایشان را ندیدم عقیل گفت من نزد معاویه رف خواهم رفعت علی گفت تو میدانی انگاه
 نزد معاویه رف آمد و از او که طلب عطا نمود معاویه رف صد هزار کردیم با و عطا کرد و گفت بالا

در روزی که معاویه رف
 از عقیل و عمر عالم
 در وقت
 آمد به پیش

منبر و در نظریه که علی بن ابی طالب بود و آنچه من نسبت به تو بفعل آوردم هر دو بیان کن عقل چون بمنبر
 برآمد بعد از حمد و ثنائی خدا تعالی گفت ایها الناس بهیچیکه من خواهم که علی مرا بر دین خود اختیار
 کند او مرا بگذشت و خواهم که معاویه مرا بر دین خود اختیار کند او مرا اختیار کرد و بر دین خود قناعت
 که معاویه خاندن عمر را گفت سبک محبت تو با علی کردم الله وجهیست گفت بواسطه سه صفت علی
 دوست میدارم بحکم او در وقت غضب و بصیرت او در نظم و بعدل او در وقت حکم مرگ و
 وقتی معاویه بر علی کرم الله وجهه تهاجر کرده بود چون این علی کرم الله وجهه سید بقالانم را گفت
 که جواب او بنویس و در هر یک از این ابیات انشاء فرمود و در آن کتاب مندرج نمود و شکر
 محمد النبی اخی و صهری + و حمزه سید الشهداء عی و جعفر بن الذی یحیی و یحی
 یطیوم مع الملسکه ابن اخی + و بنت محمد سکنی و عمری + منوط الحما بدی و یحی
 و سبط احمد بنای منیا + فایکملد سهم کسای + سبقتکم الاسلام طرا
 غلاما ما بلغت اوان + فایکملد رسول الله + ولا یبند عدا الا عدا یرحمی
 و اوصانی النبی علی اختیار + لامتد حنی منکم یحی + الا من شاء فلیؤمن بهذا
 و لا فایکملد کسای + انا البطل الذی کلمتکم و لیوم کریمه و لیوم سلی
 یسیر ترائیمیرسد که تهاجر کنی برین و اگر من فخر کنم بر تو مرا میرسد و جای آن دارد و چرا که بهترین خلق خدا
 محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم بر او دینی و پدر زن کن است و حمزه بن عبد المطلب که سید شهادت
 عم من است و جعفر بن ابیطالب که چون شهید شد خدا تعالی عوض دو دست او که کفار قطع نمودند
 دو جناح بد و عطا فرمود تا بالا نگیرد و ازین جهت بجعفر طیار موسوم و مشهور است برادر حسن
 و فاطمه بنت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم جلیده من است و حسن مجتبی رضی الله عنهما که سبطین رسول الله
 اند هر دو پسران من اند از فاطمه الزهرا پس ایضا صف دهید که نسبت کدام کس را از شماست چون
 مثل نسبت من که بر من فخر میکنی بنیکه من گفتم از من نسبت بود و در آن روز که در جنگ با وجود کثرت فضیله
 سبقت اسلام بر تمام دارم و سلام من قبل از او ان بلوغ بود که هنوز طفل محصور بودم و هرگز نسبت
 عبادت او را نماند بنگارم سبقتی که ید که حفظ این اشعار واجب است بر هر کس که در اعتقاد او
 قصور و فتور نسبت علی کرم الله وجهه باشد تا مفاخر و آثار ویرا در سلام بداند و عتقادش در حق
 وی قوی گردد و انتی فضایل و مناقب علی زیاده از آنست که عدد و حصا آن تواند کرد و امام فخر
 رحمه الله علیه در مناقب امیر المومنین علی کرم الله وجهه و سخنان بسیار در و این ابیات از اشعار
 شاعران اخذ فضلنا علیا فانا + و افضل بالتفضیل عند ذوی الجلال
 و فضل الجبرک ادا ما ذکرته + دمیث بنصب عند ذکر المفضل

فلا ذلت ذاد فض و نصیب کلاهما + بحیثما او سندا بالرمسل + یعنی هرگاه
 فضل و مفاخر امیر المومنین علی کرم الله وجهه کنیم چنانچه مراد فضی میخوانند و هرگاه که اثر و فضایل امیر المومنین
 ابو بکر صدیق رضی الله عنهما را تقدیر و مینماییم مرا نامی می نامند پس من بسبب دوستی امیر المومنین علی و ابو بکر
 همیشه بر فضل و نصیب تمام میگویم و خلاص ندارم تا وقتیکه از عالم رحلت کنم و ریل تکیه گاه من کرد و چرا که دوست
 ایشان هرگز از دل من بیرون نخواهد رفت ایضا از کلام شافعی رحمه الله علیه که گفت شعر
 قالوا ترفضت قلت کلا + ما الرفض ذنی ولا اعتقادی + لکن تو لیت غیر من
 خیر امام و خیر هاد + انکان حب الولد رفضا + فانی ارفض العباد
 یعنی مردم مرا میگویند که تو رفضی شدی من در جواب ایشان گویم معاذ الله که من رفضی نیستم
 دین من فضل نیست و اعتقاد رفض غلام یکین دوستی که فر گرفته ام بهترین دوستی و اما اگر دوستی این
 نوع که رفض است پس تحقیق رفض من از سید بندگان خدا زیاده تر است و در قصیده دیگر گفته است
 شعر یاد الک باقت بالحب من منی + و اهتیت بساکن جفیفها و الناهض + سحر
 اذا افاض المحجیم الی منی + فیضا کملتظم الفرات الفایض + ان کان حب ال محمد فضا
 فلیشهد المقتلان الی رافض + اگر رفض دوستی آل محمد است صلی الله علیه و سلم باید که چون انصار
 بر رفض من گواهی دهند بیعتی گوید که شافعی و انصار این آیات در وقتی بنمود که خوارج از روی حسد
 و بغی نسبت رفض با و دادند و هر کس با و گفت که تو محبت اهل بیت داری اگر درین باب خدایت
 گوئی خوب خواهد بود بعد ازین انصار این شعر فرمود و شعر و ما زال کتمانینک حتی کانت
 برد جواب السائلین لا عجب + و کتتم و ذی مع صفاء مودتی + لتسلم من
 قول الوشاة و اسلم + همیشه سخنان خود را در فضایل اهل بیت و دوستی ایشان را تو
 پنهان میکردی تا آنکه کمال محبت و خلاص اهل بیت دهم و این کتمان من از محبت بود که من تو
 هر دو از زبان بگویم سالم مانیم **فصل پنجم** در وفات امیر المومنین علی هدایت الغالب
 و سبب او آن بود که چون نزاع میان من و کرم الله وجهه و معاویه بقول انجامید سبب کس از
 خوارج عبدالرحمن بن ملجم و مبارک و عمر و تمیمی که در یک مجتمع شدند و با یکدیگر عهد نمودند که امیر المومنین
 علی و معاویه و عمر بن العاص را بقتل رسانیم و مقرر داشتند این ملجم گفت من سبب المومنین را
 بقتل میرسانم و عمر گفت من عمر بن العاص را بقتل رسانم و مبارک گفت من معاویه را بقتل
 رسانم و مقرر داشتند که این قضیه در شب بیت و یکم یا یغدر که ماه مبارک رمضان بفروردین و
 آن در اکن متوجه شام و بصره شدند و این ملجم لعنه الله بجانب کوفه توجیه نمود و باصحاب خود و خوارج
 ملاقات کرد و این داعیه در خاطر سپاه خود آشکار داشت و از سبب کس پنهان می نمود و مقرر داشت

این حجره جمعی که اور صاحب شریف خود گردانید و با خود موافق ساخت و چون شب جمعه هفدهم رمضان
 اربعین از حیرت نبوتی رسید علی کرم الله وجهه در وقت سحر از خواب بیدار شد و با سپهر خواجه حسن
 گفت شب رسول صلی الله علیه و سلم را در خواب دیدم و از آنچه از بهشت بهار سیده بود و گفتم فرمود
 برایشان دعای کن اللهم ابدلنی بهم خیراً لی منهم و ابدلهم لی شراً لهم منی بار خدایا ببل
 ایشان چه چیز بدی که از ایشان بهتر باشد و بدل من بجای ایشان گماشت گردان که از من بدتر
 باشد بنسبت ایشان و در آنوقت بطهارت روی مبارک و صیحه زنده فرمود که بگذارید ایشان را
 که برین نوع می کنند و مودون نزد وی رفته اخبار بوقت صلوٰه نمود چون از خانه بیرون آمد در خانه
 منادی کرد و ایها الناس الصلوٰه الصلوٰه درین اثنا شب غایتی شمشیر بر وی انداخت شمشیر او بدر
 خانه خورد و آنگاه ابن بلجم خذله اند شمشیر بر پانی و سر مبارک آنحضرت زد چنانچه بمغز رسید چون این
 قضیه واقف شد شب غایتی لعنه الله بر او گذشت و یک از بی امیه از بی او رفت و او را قتل کرد
 و اما ابن بلجم مردم او را در میان گرفتند و مردی از همان قطیفه او را بر روی انداخت و او را
 بر زمین زد و شمشیر از دست او گرفت و او را نزد علی الترضی آورد و امیر المومنین چون او را دید فرمود
 ان النفس بالنفس اگر من فوت شوم او را مقبول سازید و اگر حیات من باقی ماند آنچه رای من قضا
 کند و در باب وی عمل خواهم نمود و در یک روایت است که فرمود الحمد لله
 پس او را حکم نگاه داشتند و مرگیت که امیر المومنین علی روز جمعه و شب جمعه بود و در شب
 یکشنبه از عالم رحلت فرمود و حسن و حسین رضی الله عنهما و عبد الله بن جعفر با غسل قیام نمودند
 و محمد بن الحنفیہ آب میرنجیت و در سه اواب که آن مقیم نبود ویرا کفن کردند و امام حسن مغربوی
 نماز گذارد و هفت بگیر گفت و شب در دار الاماره در کوفه یا در قری که موضعی است از نجف که
 الحال مردم تیارست می کنند و یاد امین منزل وی سفر و جامع عظیم علی اختلاف الاقوال
 مدفون گشت بعد از آن اطراف ابن بلجم را قطع ساخته او را در قوسه کرده اند و هنوز خند و بعضی
 گفته اند امر فرمود تا گردان او زدند و امیر المومنین بنی الاسود و لاشه مراد او بسوخت و نقلست
 که امیر المومنین علی کرم الله وجهه در ماه رمضان المبارک شهید شد یکشب نزد امام حسن بنی اقطاع
 و شبی نزد عبد الله بن جعفر رضی الله عنهما و زیاده از سه لقمه تناول نمی نمود و میگفت دوست
 می دارم که بخدا ایتعالی وصل شوم در حالت جمع و در شبی که صبح کثیب زخم بوی رسید و خون
 بسیار بیرون آمد نظر بجانب آسمان میکرد و گفت والله ما کذبت و کاذب و کاذب و کاذب و کاذب
 التي وعدت بخدا ای سوگند که دروغ نگفتم و با من دروغ نگفته اند شبی است که وجه
 قس من است و چون قریب بصبح شد ابن بلجم زخم مرده و رسانید چنانچه گذشت و بر بیان این

فضائل و قریبی ستم ظاهر نشاندند از خوف آنکه مبارک احوال و میر از قریب بیرون آورند و از شر یک
منقول است که امام حسن علیه السلام در خود را کرم الله وجهه بدریغ طبع نقل فرمود و مراد است از این
عبارت که چون علی بن محمد کشید شد و بر ابریشتری بار کرد و ند که بدین آورده نیز یک رسول صلی الله
و سلم داخل نمایند در آن راه شتر غائب شد و نه دهنستند که بکدام طرف رفت و چنانکه آن شتر در
نیافت بنا بر این است که اهل عراق میگویند که او در سیاح است و بعضی دیگر میگویند که آن شتر
بلاطی رفت و در آن بلاد و میر ارضی الله عنه مدفون ساختند و در سینه شصت سالگی بود که شتر
شهادت چشید و بعضی گفته اند شصت و پنج سال بود و بعضی پنجاه و هفت و هشت نیز گفته اند مراد
که در وقتیکه بر سینه کوفه از آیه من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه من
من قضاة غلبه و منهم من ینتظر و ما یملأون ابدا از وی سوال کردند در جواب فرمود
که بار خدا یا این است رابعا مرز این آیت نازل شده است و در شان من و در شان عم من حمزه و ابن
عم من عبید بن الحارث بن عبد المطلب اما عبید مدت او سپرد و بنده خود را فکر و زبانی که
شبه شد روز احد و حمزه و من نیز روز احد شهید شد و من نیز شقی الاخرین یعنی این ملجم لعنه
الله که سر و محاسن مرا بخون تر خواهد کرد و چنانکه حبیب بن ابوقاسم محمد رسول الله صلی الله علیه و
سلم را ازین معنی خبر داده است نقل است که چون ابو الحسن را زخم رسید پس آن خود حسن بن
شباب الخنجر که در وقت وصیت میگویم شما را تقوی و طاعت خدا تعالی و آنکه دنیا طلب نکنید اگر
چه شما را طلبید و گریه و زاری نکنید بجز آنکه باز اگر رفتند و قبض نمودند از شما و حسن حق گوید و بر شما ان
رحم کنید و مدد حال ضعیفان نمایند و کار آخرت را بسازید و بر ظلم خصومت ننمایید و مظلوم را یاری
و مدد و آنچه حال ضعیفان را بکشد و در راه خدا تعالی از هر طاعت کننده تر پسید باز ساجات محل بن خنجر
الثقات نموده فرمود که حتی بر برادران تو کردم حفظ نموده گفت بلی باز فرمود که ترا وصیت میکنم مثل
آنچه برادران ترا وصیت کردند و بآنکه تعظم و توقیر برادران خود نمایی بواسطه آنکه حقوق عظمت بر تو
دارند و بآنکه اعتمادی کنی بر کسی که غیر ایشان باشد باز جانب حسن و بن علی علیه السلام و الثقات
نموده گفت وصیت میکنم شما را بوی زیر که او برادر و پسر شماست و میداند که پدر شما او را
دوست میداشت و بعد ازین وصیت نگارم و مگر با الله الا الله تا وقتی که رحلت نمود که مراد
و چه علی بن ابی طالب و انا الیها رجوع مراد است که این ملجم روزی نزد ابو الحسن آمد و مراد
طلبید که حل حاجت خود نماید ابو الحسن کرم الله وجهه حاجت او را رد کرد و بعد از آن این بیت نشنا
فرمود شد هر اید حیات و یزید قتل عذیر من خلیف من هار
من حیات او را بخوابم و او قتل من بخوابم مراد من نزد خلیل عذر خواه من است و گفت این

در وقت شصت و پنج سال داشت گفت اند

در وقت شصت و پنج سال داشت گفت اند

این شخص قاتل من خواهد بود و شخص از موالیان نزد ابو الحسن علیه السلام آمد و وجه بود گفت ای امیر المومنین
 چه اقبال او مرا میفرمائی تا او را بقتل آورم گفت اگر او را بقتل آورم کیست که بقتل او دردم او درست کرد
 از سدی منقول است که گفت ابن محمد لعنة الله علیه بزنی از خود از چه که نام او قطام بود گفته است علیها
 عاشق بود و او را نکاح کرد و بهر سه هزار گرم و قتل ابو تراب علی علیه السلام و بهر دو درین باب فرزدوق چند
 بیت گفته است شعر فلما در محمل ساقه ذ و سملحت + مکه قطام بدین عرب
 و اعجم + ثلاثة الاف و عبد و قیند + و ضرب علی بالحسام المصمت +
 فلا در محمدا علی و ان علا + و لا فتیک الا ذون فتک ابن ملجم + یعنی
 ندیدم مهر چکس مثل مهر قطام در میان عرب و عجم و ابن ملجم که سزار دریم و غلامی و کنیز که خوانده
 بود و قتل علی ابو الحسن بشیر برنده یا شمشیر زیر آلوده چرا که در بیک وایت بالسیف التسمیم بالبدین
 الهیله وارد شده پس بچهره گران ترا علی الولی نعم نیست هر چند که گران به باشد و هیچ کس نیست
 از گناه ابن ملجم نیست باب پنجم در خلافت امیر المومنین امام الحسن و الامام حسن و فضایل و آثار و
 و کرامات وی که درین باب چند فطمت فصل اول در خلافت امام حسن و آن آخر خلفاء
 الرشیدین است نبض جد و رسول صلی الله علیه و سلم و بعد از شهادت پدرش بیایست اهل کوفه و
 امیر خلافت گشت و مدت شش ماه و چند روز بان امر قیام نموده خلیفه برحق و امام صدق و اعدل
 بود و حقیقا بلیل قول جد و رسول صلی الله علیه و سلم هو الصادق المصدوق لقبوله
 خلافت من بعد کذبتون سنت خلافت حق بعد از من سی سال خواهد بود پس چون حکمت
 وی شش ماهه تمام و تکمیل سه سال بود مخصوص علیه بود و اجماع جمیع مذکور و نیز بر آن قیام شده و
 در حقیقت آن بهر شک نیست بنابرین معاویه بن ابی سفیان بود از وی و معاویه بن ابی سفیان قرار
 نموده بود و چنانچه بعد ازین خواست داشت و در خطبه حضرت امام حسن رضی الله عنه که فرمود معاویه
 نزاع میکند بمن در حق که از من است و ویرا دران غلی نیست معاویه بن ابی سفیان امر ساکت
 شد و نیز در صلح نامه که نوشت و از خلافت تارک گشت و بمعاویه سپرد معلوم تو خواهد شد
 بعد از آن که شش ماه در امر خلافت قیام نمود و با همه از کس بجانب معاویه توجه نمود و معاویه
 نیز با لشکری تمام از شام بیرون آمد و چون تلافی فریقین دست داد امام حسن رضی الله عنه
 داشت که ازین دو فرقه نیکی غالب نمیشود مگر آنکه اکثر آن فرقه دیگر بقتل آید و فتنه عظیم در
 میان و قشود بنابرین معاویه بن ابی سفیان نوشت و ویرا خبر داد از آنکه امر خلافت و امارت بمعاویه
 باز گذارد بشیر و طیکه بعد ازین خواهد آمد در صلح نامه و شرط دیگر آنکه دیون ویرا تمام او کند
 و اهل عراق و حجاز مطابق آنچه معاویه بن ابی سفیان نوشت که مطالبی غیر عشر از ایشان

کتاب
 تاریخ
 طبرستان
 ج ۱
 صفحه ۱۰۰

و امام حسن بن علی را مدعی خود میکرد و تا وقتیکه معاویه را شمشیر و ورق سپید را نزد امام حسن فرستاد
 که هر چه مدعی داری و صلحنامه بنویس که من قبول دارم و التزم آن بنمایم این روایت که بیان کردیم
 کتب سیرت کورست و آثار و ابیاتی که در صحیح بخاری از حسن بصری رضی الله عنه ایراد کرده شد
 آنست که گفت امام حسن بن علی بالشکر تمام بنو هاشم کوه در مقابل معاویه و در آنگاه عمرو بن
 العاص بن معاویه گفت بالشکر می بینم که پشت بخوابند و ادنا و قتیله امثال اقران خود را
 بقتل آرند معاویه او گفت و او یعنی عمرو و الله که خیر الرحلین بود که اگر این دو گروه یکدیگر
 را بقتل آرند کسی نخواهد ماند که با مسلمانان قیام نماید و محافظت نماند و هشتاد و شش نفر از ایشان کشته
 بنابرین دو کس را از قبیله قریش از قبیله نضی بن عبد شمس کجی عبد الرحمن بن سمره و دیگر
 عبد الرحمن بن عامر و امام حسن فرستاد و گفت بروید و آنچه من میگویم برین مرد عرض کنید
 و مرا و اسخنان نیکو گوید و طلب حاجت من از وی نماید و او را رغبت و سپید و صلح
 چون آمد و شخص آمدند و از هر باب سخنان گفتند و عرض داشت نمودند امام حسن هم در جواب
 ایشان گفت که بنو عبد المطلب ازین مال فرار گزیده ایم و در میان این است خونها و
 فساد و قحطه ازین نوع سخنان عذرا تیر گفت آن دو شخص گفتند معاویه چنین چیز
 بر شعاع عرض میکند و حاجت خود بشما القای نماید و از شما سوال میکند آنچه گویند قبول نماید
 امام حسن هم گفت کیست که از عهد این املاط و شروطی بیرون آید گفتند ما از عهد آنچه
 گویم بیرون آیم و قبول داریم و از عهد آنچه گویم بیرون خواهیم آمد بعد از آن امام حسن هم هیچ چیز
 از اینان طلب نکرد و اگر گفتند قبول داریم و از عهد همه بیرون خواهیم آمد و برین نهج مصالح
 قرار یافت البته و ممکن است که جمیع میان روایت کتب سیر و روایت بخاری با این طریق کنیم که معاویه
 در اول حال رسولان خود را نزد حضرت امام حسن فرستاده باشد بعد از آن حضرت شاکر از
 حسن بن علی کتابت بجای آورد و نوشته مدعیات خود را از وی طلبید باشد و الله علم و چون مصالحت
 قرار یافت حسن هم صلحنامه نوشت با این عبارت **بسم الله الرحمن الرحيم هذا**
ما صالحه علی الحسن بن علی رضی الله عنهما معا و یتدین الی سفیان بن علی ان
یسلم الیه و لایة المسلمین علی ان یعمل فیهم بکتاب الله و سنه رسول الله و سیره
الخلفاء الراشدین المهدیین و لیس معا و یتدین الی سفیان ان یعهد الی احد من
بعده عهد ابل یكون الا مرسوم بین المسلمین و علی ان الناس امنوا حیث
کانوا من ارض الله تعالی فی شامهم و عراقهم و حجازهم و یمینهم و علی ان اصحاب
علی شیعته امنوا علی انفسهم و اموالهم و نساءهم و اولادهم حیث کانوا

وہم معاویہ بن ابی سفیان بذلک عہد اللہ و میثاقہ وان لا یتبعی الحسن بن علی ولا اخیه الحسین رضی اللہ عنہما ولا لاحد من اہل بیت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم غایۃ شتر ولا یجھل ولا ینحیف احدا منهم فی افق من کلافا
اشہد علیہ فلان بن فلان وکفی باللہ شہیدا یعنی بن صلحنا بہت میان بن
بن علی تم و معاویہ بن ابی سفیان مصالحت نمودند بر آنکہ ولایت امر مسلمانان بمعادیت تسلیم کند بشرط آنکہ
عمل نکند و میان ایشان بکتاب اللہ و سنت رسول اللہ و سیرت خلفاء الرشیدین و بشرط دیگر
آنکہ محلو یہ را بنمیسند کہ بعد از وی کسی را ولی عہد خود سازد و بکمارت مفوض برک مشورت مسلمانان
بودہ باشد ہر کس را کہ خوانند بر خود امیر گردانند و بشرط دیگر آنکہ امین باشند از وی مردم در ہر مکان
کہ باشند از ارض اللہ تعالی در شام و عراق و حجاز و یمن و صحاب و شیوعہ علی تم و ہر جا کہ باشند
بر نفس و مال و اولاد خود مین باشند و بر معاویہ بن ابی سفیان عہد و میثاق خدا تعالی بہت برین
بہنج کہ نسبت بہ بن علی رضی اللہ عنہ و بر اوروی حسین بن علی تم و ہر کس از ولایت رسول اللہ صلی اللہ
وسلم غایب و کہ ورنہ نہ در ستر و نہ در چہرہ شستہ باشد و ظلم نہ رسانند احدی از ایشان را و ہر ناحیہ
و نواحی کہ بودہ باشند بشہادۃ فلان بن فلان و کافی است بشہادت حق سبحانہ و تعالی و بعد
از اتمام صلح معاویہ از حضور التماس نمود کہ در حضور جمعی از مردم بگوید کہ امر امارت بمعادیت تسلیم کردم
و با وجہیت نمودم حسن بن التماس اورا اجابت نمودہ بر منبر برآمد و بعد از شنائی حق تعالی و در او
بر محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم گفت ایہا الناس بنائید کہ عاقلترین مردم کسی است کہ تقوی و پرستگار
دارد و احق ترین مردم کسی است کہ فجور و معاصی میکند و بسیار از موعظہ و حکم بیان فرمود تا سخن
بہتہم بامید کہ گفت میبایند کہ خدا تعالی شمار بدست داد و از گمراہی و ہلاکت آزاد کرد و
ببب جلد بن محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و بعد از ذلت و خواری شمار غرنیز گردانید و بعد از قلت
شمار اکثر کرد و انید بدانید کہ معاویہ نزاع کرد با من و بر چیز کہ حق من بودہ او و حق من در صلح بہت
نظر کردم و فتنہ را منقطع ساختم و حال آنکہ شمار با من بہت کردہ بود و بد کہ صلح کنید با کس کہ من باو
صلح نمایم و حرب نمایم با کس کہ من حرب نمایم باو حالیا را سے من با من قرار یافتہ است کہ با
معاویہ صلح کنیم و جنگ نہ میان من و او واقع است بر طرف نمایم زیر کہ مردم از کشتن خلاص بایند
و محافظت خون ایشان نمودن بہتر است از خون ایشان ریختن و ارادہ کردم با من صلح مگر
صلح و تقای شماران ادعوی لعلہ فتنہ لکم و متاع الی حدین و نمیدانم کہ شاید
ازین صلح آزمایشی باشد شمارا و شاید کہ برخورداری باشد شمارا تا بہتکامل موعود و بسیار بدست
کہ انشراح صدالم حسن بن علی فرمود صلی اللہ علیہ وسلم از این ہذا استید و سیصلحہ اللہ بہ

بین فتنین عظیمین من المسلمین رواه البخاری بتحقیق ابن پسرین
 وزو و با ش که خلیفای بسبب اوصالح میان دولشکر عظیم از مسلمانان خوانده مترجم گوید و ربهایت جز
 آورده که بعضی از علما گفته اند که سید و ریخدریست یعنی علیم است بقرینه تمة حدیث که صلاح بینین
 که نشاء آن علم و وقار امام حسن بود و فیہ بعد من حدیث اللفظ واللہ اعلم و دولای
 رویت کرده از امام حسن که فرمود جمال العرب بسبب صالحن من صالحت و یجادون
 من جادت فترکتھا التبعاء لوجده اللہ تعالی و حقیق ماو المسلمین یعنی سادات و شرف
 عرب و حکم من بود و صلاح میکردند با کسی که صلح کنم و حربی نمودند با کسی که من حرب نمایم لیکن یک
 امارت کردم از برای طلب قضای حق تعالی و از یکیت نگاہ شدت خون مسلمانان و نزول امام
 حسن رضی اللہ عنہ از امر خلافت و در سال چهل و یکم از هجرت بود در ماه ربیع الاول و بعضی گفته اند و راه
 ربیع الآخر و جمادی الاول نیز گفته اند و صاحب کورنی اللہ عنہ گاسے میگفتند یا عمار المسلمین
 حضرت امام حسن در جواب ایشان میفرمود العار خیر من النیاء عار بهترین است از آن و در
 مرویت که مروی است از امام حسن نم را گفت السلام علیک یا ذل المؤمنین در جواب و فرمود که من
 مومنان نیستم لیکن مکرده دهمتم که بر سر لاک که اراقتل آوردم و بعد از وقوع صلح از کوه عتبات
 فرموده بدرینه رفت و در اینجا اقامت فرمود و فصل دوم در فضایل امام حسن و درین فصل دو
 حدیث مذکور خواهد شد حدیث اول مرویت بروایت بخاری و سلم از برادرین عازب که گفت
 رسول اللہ علیہ وسلم را دیدم در حالتیکه حسن برکتف مبارک آنحضرت بود و فرمود اللهم انی
 احبک فاحببک یا رسول اللہ یا حسن بن علی تو ویرا دوست میدارم پس تو ویرا دوست دار حدیث دوم
 مرویت بروایت بخاری از ابو بکر بن محمد که گفت شنیدم از رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم در حالتیکه بر سر
 و امام حسن و در پهلوی آنحضرت نشسته بود و یکبار بوی نظر میکرد و یکبار بجزم که میگفت ان
 انی هذ استی و لعل الله ان یصلح به بین فتنین من المسلمین ترجمه
 این حدیث گذشت حدیث بیوم مرویت بروایت بخاری از ابن عمر بن محمد که گفت رسول
 صلی اللہ علیہ وسلم فرمود همارا یحاننا کل الدنیا یعنی حسن بن حسین مثل دو گل خوشبوی من
 از دنیا و ریحان یعنی رزق نیز آمده است یقال سبحان الله و ربی انی اسجد و استتر
 حدیث چهارم بروایت ترمذی و حاکم از ابو سعید خدری نم مرویت که گفت رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ وسلم فرمود الحسن و الحسین سبکد اشباب اهل الجنة حسن و حسین بزرگترین
 جوانان اهل بیت خواهند بود حدیث پنجم مرویت کرد اسامه بن زید که گفت رسول صلی
 علیہ وسلم را دیدم که حسن و حسین بر کتفین آنحضرت بودند و فرمود هذان ابنا و ابنا

حدیث
 در جواب ایشان
 فرمود و درین
 فصل دو حدیث

بَلِّغِ اللَّهُمَّ اجْتَمَعَا فَاجْتَمَعَا وَاحِبٌ مِنْ يَحِبُّهُمَا أَيْنَ هُوَ وَبِإِثْنَيْنِ وَتَحْتِ
 سن اند بار خدایا دوست میدارم ایشان را پس تو ایشان را دوست دار و دوست کسی را که ایشان را
 دوست دارد و حدیث ششم روایت کرد و ترجمی از این رقم که گفت از رسول صلی الله علیه و سلم
 پرسیدند که کدام یک از اهل بیت کمزور است و دوست میداری گفت خفین و حسن را دوست میدارم
 حدیث هفتم روایت کرد و حاکم از ابن عباس گفت رسول صلی الله علیه و سلم می آمد در حالتیکه
 حسن را بر گردن خود سوار کرده بود و درین اثنا مردی طاقی آنحضرت شد گفت نیکو می هست
 غلام که بان سوار می کنی پس رسول صلی الله علیه و سلم فرمود و نعم الا که هیوای این کس نیکو
 سوار می هست حدیث هشتم روایت کرد ابن سعد از عبد الله بن ربیع که گفت شبیه ترین اهل بیت
 رسالت پناه صلی الله علیه و سلم ابا حسن بود دیدم که در آمد در حالتیکه رسول الله صلی الله علیه و سلم در
 مسجد بود و بر گردن مبارک آنحضرت یار شست آنحضرت تسوار شد و آنحضرت او را پائین نیاورد
 تا وقتی که خود پائین آمد و تحقیق رسول الله صلی الله علیه و سلم در رکوع بود و پائین می مبارک گشته
 گردانید تا حسن از میان آنحضرت به بیرون رفت حدیث نهم روایت کرد ابن سعد
 از ابی سلمه بن عبد الرحمن که گفت رسول صلی الله علیه و سلم زبان مبارک خود را چنان بیرون می نمود
 و چون آن کودک سرخه زبان را مشاهده میکردنش اطلی و خوشحالی میکرد حدیث دهم
 روایت کرد حاکم از زید بن ارقم که گفت حسن بن علی رضی الله عنهما بر خاست که خطبه بخواند درین اثنا
 مردی از آذوقه بنو قریظ بر خاست و گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم را دیدم که حسن را بر دوش
 بود و در حالتیکه می گفت من احنیه فلیحب لیبلغ الشاهد الغائب هر کس مرا دوست
 دارد باید که حسن را دوست دارد و باید که این خبر حاضر بغائب برساند را وی گوید اگر نه که هست
 پیغمبر بود و این حدیث را نیز در یکس نقل نمیکردم حدیث یازدهم روایت کرد ابو نعیم و ربیع
 از ابوبکر رضی الله عنه که گفت رسول صلی الله علیه و سلم با نماز می گذارد و وقتی که سجده رفت حلقه
 چون غل غل بود آمد و بر پشت آنحضرت نشست آنگاه آنحضرت صلی الله علیه و سلم و برابر فرق و پشتگی
 برداشت و چون از نماز فارغ شد اصحاب گفتند یا رسول الله ملوک باین کودک که می کنی با هم چنان
 نمیکنی رسول صلی الله علیه و سلم فرمود ان هذا ریحانی و ان هذا ابی سید و عسی ان
 یصلح الله تعالی به بین فئتین من المسلمین تحقیق این کودک مثل میان من است
 که او را می بویند و این پسر من سید است و نزدیک شده است که نبی دهد خدا تعالی سبب
 می میان دو لشکر علیه السلام حدیث دوازدهم روایت کرد یار شست بخاری و سلم از
 ابو هریره رضی الله عنه که گفت که پیغمبر فرمود صلی الله علیه و سلم انی احبته و احب من یحب

یعنی حسن را دوست میدارم بار خدایا تو او را دوست دار و کسی که او را دوست دارد دوست دارد
و ابوهریره گوید بعد از آنکه ابن مسعود را از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیدم فرمود و چکس نزد من دوست
از حسن بن بود و در حدیث ابوهریره ایضا بر دست باقی دارد دوست که گفت هرگز حسن بن را ندیدم مگر آنکه
اشک در دو چشم من میریخت و پیش آن بود که روزی رسول الله صلی الله علیه و سلم قدم مبارک
برون فرمود و من در مسجد بودم آنگاه دست مرا گرفت و تکیه بر من داشت تا رفتم در بازار
قیقاع و در آن بازار نظر فرمود و باز گشت و در مسجد نشست و گفت پس مرا طلب کن آنگاه حسن بن
رضی الله عنهما روید آمد و در کنار آنحضرت نشست و رسول الله صلی الله علیه و سلم دهان و پیرا گشود
و بعد از آن دهان مبارک خود را در دهان وی کرد و گفت اللهم انی احببک و احببت من
یحبتک و احب من احبک ثلاث مراتب یعنی سه نوبت فرمود بار خدایا من او را دوست میدارم
تو او را دوست داری و کسی که او را دوست دارد دوست دارد سه بار فرمود و امام محمد در روایت
کرد که رسول الله صلی الله علیه و سلم من احببت و احببت هذین وایها وایها ماکان معی فی
حرجتی یوم القیامه هر کس که مرا دوست میدارد و دوست دارد حسن و حسین و پدر و مادر
ایشان را در درجه حسن خواهد بود و روز قیامت و ترمذی باین لفظ روایت کرد که من معی فی
الجنة و گفته اند که این حدیث غریب است و مراد از این محبت محبت من حیث التقام نیست
بلکه محبت از جهت دفع حجاب است میان ایشان تطهر قول خدا تعالی و من یطع الله
و رسوله فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین و الصالحین
و الشهداء و الصالحین و حسن اولئک و فیما حاصل این است آنکه هر که مرا دوست دارد
دوست دارد پدر و مادر و خواهد بود و المرء مع من احببت فصل سیوم در بعضی از
مآثر و مناقب امام حسن رضی الله عنه بدانکه امام حسن رضی الله عنه سید و حلیم و کریم و زاهد و با سکنه و
و قار صاحب جلال و جود و مدح و خلاق بود چنانچه بسط این خواهد آمد مر و است بر و است
ابو نعیم در ضیاء که حسن رضی الله عنه فرمود که هر شرم می آید از آنکه بسیر در و کار خود برسم و پیاده بخانه
نرفتم با شرم بنابرین نسبت حج گزار دو عالم از عبد الله بن عمر روایت کرد که من گفتم و بار از
مال خود بیرون رفت و تصدق فرمود و سه نوبت مال خود را قسمت نموده براه خدا تعالی
چنانکه اگر دو غلین بود یکی را بغیر میداد و دیگری نگاه میداشت و اگر دو موزه بود یکی
یکم میداد و یکی نگاه میداشت نقل است از ابو نعیم که شنیدم که مردی از خدا
ده هزار درهم طلب مینماید فی الحال همین مبلغ جهت وی فرستاد و مردی دیگر نزد او
آمد و از حال خود و فقر و فاقه چیزهای شکوه کرد و بعد از آن که صاحب مال بود حسن در جواب

گفت ای فلان حق سوال تو عظیم کرد و ایند نزد من معرفت با آنچه ترا واجب است از لفقات دوست
 من عاجز است از رسانیدن چیز کسی که تو اهل آنی و کثیر در ذات حق سبحانه و تعالی قلیل است و من
 مالک این عقد نیستم که بشکر گذاری تو وفا کنم اگر آنچه بدیش باشد قبول میکنی و مونت اتمام و تکلف از من
 بمیدار اخیری خودم رسانید آنم و گفت ای پسر دختر رسول صلی الله علیه و سلم من قلیل را قبول دارم
 و عطار اشکر گذارم و بر کنع عطا عذر میکنم آنگاه حسن بن وکیل خود را طلب نمود و حساب از او کرد و
 بعد از حساب پنجاه هزار دریم فاضل گفت این فاضل حاضر سازد و وکیل چون پنجاه هزار دریم
 نقره حاضر گردانید و حسن بنم گفت آن یا نقد دینار طلا که نزد تو بود و کجاست گفت نزد من است
 آنگاه یا حضار آن امر فرمود چون بحضور آورد آنرا با پنجاه هزار دریم منضم ساخته بان مرد و او
 نقلست که عجزی همانی کرد و حسن بن و عبد الله بن جعفر طیار را رضی الله عنهم حسن بن از
 دینار طلا و هزار گو سفند نیز بان عجزه داد و امام حسین مثل همین عطا فرمود و عبد الله بن جعفر طیار
 و هزار دینار و دو هزار گو سفند عطا نمود و ملکیت بر ویت بزار و غیر او که چون امام حسن بن
 خلافت قیام نمود در اثنای دو مصلو و قتی که بسجده رفت مردی زخم خور بودی زد بعد از آن پنجاه
 و خطبه خوانده گفت ای اهل عراق تبرید از خدا تعالی در حق ما امر و ضیفهای شایم و ما از اهل بیتیم
 خدا تعالی در حق ایشان فرمود و انما یرید الله لیدن هب عنکم الذر حبل اهل البیت
 و یطهرکم تطهیرا و امثال این سخنان میگفت تا هیچکس از اهل مسجد نماند مگر آنکه گریه افتاد و
 ابن سعد از عمر بن اسحاق روایت کرد که گفت هرگز کلمه بخش از امام حسن بنم نشنیدم مگر بیتیست
 که میان وی و عمر بن عثمان بن عفان بواسطه زینی خصوصت و اخطاش گفت لیس که عندنا
 الا ما دغم لفق یعی عمر را چندی نزد دمانیت گردانید و خواری و نه یکله مروان عامل مدینه بود و رسول
 نزد وی فرستاد که ویراست کرد و هر جمعه امیر المومنین شیر بر و دو گار علی کرم الله وجهه را بر منبر
 میکرد و حسن بن گفت که ای رسول مروان را بگو که من ترسب میکنم که گناهی را از تو آموختم و لیکن وعده
 ما و تو روز قیامت است نزد خدا تعالی اگر آنچه میگویی درست خواهد بود خدا تعالی جزا صدق تو
 خواهد داد و اگر دروغ گفته عذاب و عقمت خدا تعالی سخت تر است از همه چیز روزی مروان
 بینی خود را بدست رست خود پاک کرد و حسن بن او را سرزنش کرد و گفت ائت لك اینقدر
 نمیدانی که دست رست از باس و دست و دست چپ از برای فرج است چون مروان
 را جوایب نبود ساکت شد نقلست که حسن بن زمان را بسیار طلاق میداد و چون زن را طلاق
 نمود و مگر آنکه بعضی مدینه را دوست داشتی و نبود زن رسیده بود و ابن سعد از علی کرم الله وجهه
 روایت کرده که گفت که ای اهل کوفه عقد و مرا حبس با حسن بن کنید که او کثیر الطلاق است آنگاه

حسن بن و عبد الله بن جعفر طیار

صفیان

کتاب الفقه

حسن بن و عبد الله بن جعفر طیار

حسن بن و عبد الله بن جعفر طیار

انگاه مردی از اهل همدان حاضر بود گفت او حضرت را بر روی تریز کوچکی که بر آن نوشته شده است
 میداد و اگر کرده طبع است طلاق میداد و نقل است که مردی از آن قومیت حسن میگرفت و تریز
 در جنازه او برافتنده حسین گفت ای مردوان بروی گریه کنی و حال آنکه در امان حیات چه میترس از آزار
 وی کردی و چندان سخن عرض میدهم و از تو سر و ان گفت اینها که من کردم هیچ میکردم که
 حلیم تر ازین کوه بود و اشارت کرد بدست خود بسوی گره و آن عساکر رویت کرد و ده کس
 را گفتند که ابوذر حتمه الله علیه و آله و سلم را بفرستید و یک من در دست ترست از غنا و مرض تر از من دوست
 ترست از صحت حسن گفت رحم الله با ذر اما من میگم که هر کس که توکل کند بر حسن خداوند تعالی
 برای او تمنا نمیکند بد رستیک او در غیره الهی است که خدا تعالی برای او غنیتر فرمود و نقل
 است که عطاء الله از بیت المال سخن میسر رسید هر سال صد هزار درهم بود و در بعضی سالها مایه
 آنرا منع نمود و حسن ازین مرضی توکل می کشید وی گفت وقتی قلم و دوالت طلبیدم که رفقه درین باب
 معاوی می نویسم باز خود را نگاه داشتم و آن را بجهیه بطروت کردم چون خواهم در راه و در راه
 صلوات علیه و آله و سلم را در خواب دیدم که گفت ای حسن چه حال دارد که گشتی ای پسر که حال من بخیر است
 و شکوه ناخیر را آنحضرت کردم فرمود ایاد و ایت طلب نمودی که مخلوقی مثل خود درین باب نبوی
 گفت علی یا رسول الله من چه کار کنم فرمود که این دعا بخوان اللهم اذن ذنوبی و قسب عیالک
 واقطع رجائی عنز سواک حکم لا ارجو احدًا غیرک اللهم و ما ضعف عصبی
 قوتی و قصر عنده علمی و لم تدن الی غیبتی و لم تبلغ مسئلتی و لم یجبر علی کما
 ما اعطیت احدا من الاولین و الاخرین من الیقین فحقی به یا ارحم
 الراحمین حسن گوید و الله که هفت روز باین دعا دعا می نمودم معاوی پسر
 بنر را پانصد هزار درهم جبت من فرستاد من گفتم الحمد لله الذی لا ینسی من ذکره
 و لا یحرم من دعائه خدا و ثنای مرا خدایا که فراموش نکند کسی را که یاب میکند او را و زیانکار و
 محروم نمیدارد کسی را که او را بخواند و در همان شب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب دیدم
 فرمود ای حسن چونی گفتم بخیریت مقرون است یا رسول الله و حکایت از فرشتان معاوی
 با حضرت صلی الله علیه و آله و سلم گفتم آنحضرت فرمود یا بنی هکذا من ربه الخالق و المبرج
 المخلوق اے پسر من همچنین است کار یک امید از خالق دارد و از مخلوق تمنا نمیکند آورده
 اند که چون حسن بحالت نزع رسید برادر خود حسین را گفت ای برادر پدر تو با من خلافت شرف
 شده بود و خدای تعالی از وی صرف نمود و ابو بکر بن و الی آن امر شده و شرف بان گشت
 و صرف شد از بسوی عمر بن و بعد از عمر وقتیکه شوری شکست شست در آنکه از وی تجاوز نمود

نسخه خطی من و دعا

کرد و آخر از وی در گذشت و پنهان رضی الله عنه در رسید و بعد از قتل عثمان را با پدر تو سبیت کردند و
 بعد از سبیت مردم با تو نزاع کردند و خبر آن شد که شمشیر از غلاف بیرون آوردند و چند آنکه سعی فرمود
 از کدورت صاف نگشتند تا آنکه شربت شهادت چشید و من و الله که گمان ندارم که خدا تعالی جمع
 کند در مابین و خلافت و هر آینه میدانم که سفهای کوفه استخفاف تو خواهند نمود و تو را بیرون خواهند
 برد و دیگر آنکه قبل از این عایشه صدیقہ رضی الله عنها طلب کرده بودم که با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 قبول تنہی از من کرده بود باید که بعد فوت من باز از آن اعاده کنی چرا که گمان نیست که قوم ترا
 منع خواهند ازین امر اگر منع کنند مبالغه درین امر کن و چون علت فرمود حسین نزد عایشه خبر
 الله عنها آمد عایشه رفت گفت نعم و امر کرد و بسیار دید و پیرا و لیکن مروان بنعکرو حسین رضی الله عنه با سنانیکه انبیا
 وی بودند سلاح پوشید که با مروان قتال نمایند آنکه ابوهریره رضی الله عنه در میان افتاد و بنا بر صلح
 وقت و میرا و بقیع پس کوهش دفن کردند رضی الله عنها و سبب وفات حسن رضی الله عنه
 آن بود که نزد پسر دلی رحم دلی حیا باز و چه وی جده بنبت اشعث بن قیس کندی قرار
 قرار داد که حسن را سهوم سازد که من ترا بزنی خواهم کرد و صد هزار در هم تو بخا هم داد و چون از هر دو
 طعام دی کرد حسن چهل و زیبار بود و بعد از چهل روز بعاله بقا حلت نمود و آن زن کسی نزدیند فرستاد
 که بشو و خاک کند و نزدی گفت من ترا از جهت آذایش گفته بودم ورنه بقتل حسن رضی الله عنه می
 رضی الله عنه ترا از مهر نفس خود و بهوت حسن نم که نزد مقتول سازی و از بسیار از متفقدین منقولست
 مثل کشت آده و ابو بکر بن حفص از متاخرین مثل زید العرائقه که در مقدمه شرح تخریب آورده یا
 که وفات وی رضی الله عنه در ستم احدی خمین بود و درین قولها بسیارست و اکثر بقول ثانی
 رفته اند چنانچه جمعی بنهی قایل شده اند و غلط کرده است و او را اقدسی که قول اول را ترجیح
 داده خصوص کسیکه است و خمین و کسیکه بیع خمین قایل شده باشد نقابلست
 که برادرش حسین جد و بی بیار نمود که ویرا اخبار کند که چه کس است که ویرا زهر داده است حسن قبول
 این معنی نمود و ویرا خبر نکرد و گفت اگر آن شخص است که ظن من در حق وی است عقاب خدا تعالی سخت
 ترست از عقاب شما و را بنجد تعالی گذارم و اگر آن شخص نباشد بسبب من کسیکه بگناه است چرا
 گشته شود و دیگر ویت قول است که فرموده ای برادر من ایام وفات من رسیده است که از
 تو مفارقت نامم و پیر و دو کار خود مرا وصال شود و می یابم که جگر من بریده شد و تحقیق میدانم که از
 گناه آمده است لیکن نزد خدا تعالی با او محاکمت خواهم کرد پس سجدی که مرا بر تو ثابت است درین باب
 تکلم کن چون رحلت کنم غسل تکفین من کن و بر سر بری حل کرده بقر جدیم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 نزدیک گردان تا تجدید عهد کنم ان شاء الله ما بقبرستان خود فاطمه بنبت اسد نقل کن و در بی مقام مدفون

این
 است

این
 است

این
 است

و سوز گندیدیم ترا بخدا متعالی که در امر من یک کفچه خون نریزی و در بیکر و سیت از عبد البر که ای برادر
سه نوبت زهر بن داده اند و این نوبت از بهر سخت تر است حسین گفت کیت آنکه ترا زهر داده است
گفت مگر میخواهی که ایشان مقاتله کنی من ام ایشان را بخدا متعالی باز گذشتم و توبه است دیگر گفت
چند دفعه مرا زهر داده اند هرگز مثل این دفعه نداده اند گویا که باز هر یک مرا انداخته اند چنانچه بخاطر من
میرسد که کجوب بر باد بگذرد و این حسین گفت ای برادر کیت که ترا زهر داده است گفت مگر میخواهی
که او را بقتل آری گفت بلی حسین گفت اگر آنکس است که گمان من در حق اوست و او را بخدای گذشتم که
عذاب خدا متعالی سخت تر است و اگر غیر او باشد بیگناهی را بسبب من قتل ساز نقل است که حسین
در خواب دید که در پیشانی او قتل هو الله نوشته اند با بنیخواب خود و او به بیت خوشحال شدند و مرد
را بشارت دادند و چون نزد ابن سبب این قتل کردند وی گفت اگر رویا صادق است از اهل و
قلیل مانده است بعد از چند روز دیگر از نجاکایت از عالم رحلت فرمود و سعید بن العاص که در آن
و لا از جانب معاویه و ابی مدینه بود بر وی نماز گذارد و بنزد یک قاضی بنیت اسد در قبه که مشهور است
مدفون گشت و عمر وی چهل و هفت سال بود از جمله هفتاد سال رسول الله بود و سی سال با پدرش علی
که عمر الله و هجده بود و شش ماه خلیفه بود و نه سال و نیم در مدینه طیبه اوقات گذرانیده رضی الله عنه
و الله اعلم بالصواب باب و هم در فضائل و آثار اهل بیت نبوی صلی الله علیه و آله
و در آن چند فصل است فصل اول در آیات قرآنی که در شان ایشان وارد شده اند
آیت اول انما یرید الله لیکذب عنک الذین احل البیت و یدخلهم که
تطهیر از این نیست که میخواهد خدا تعالی تا بر دانه شامگاه را ای مهربان بنماید و آنکه خدا تعالی
شمار از معاصی پاک گردانیدنی اکثر مفسرین برین رفته اند که این آیت نازل شد در شان امیر المؤمنین
علی و فاطمه و حسن و حسین رضی الله عنهم و بعضی گفته اند که این آیت نازل شد در شان از اجماع مطهر است
بنام صلی الله علیه و آله و سلم بیل قوله تعالی و اذ کن مایته فی بیوتک و این قول را
نسبت باین عباس بن داده اند و از بنیت بود که مولای این عباس بن عمر در بازار منادی میبرد و اینکه
این آیت در شان زنان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آمده است و بعضی گفته اند مراد رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم است تنها و جمعی دیگر گفته اند که در شان زنان بنام است زیرا که در بیت سکنا
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بودند بیل خطاب و اذ کن مایته فی بیوتک و در شان مایه است
نسبت آنحضرت و آن کی که صید قریبی حرام است بعضی مفسرین بر تفسیر اعتقاد کرده اند و ترجیح این است
داده اند و این گفته تقویت این قول گردانند که ایشان سبب نزول آن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است
جز با تنها اوست بقیول بنیخبرش یا بقیول اصح و احادیث بسیار درین قول وارد شده بعضی صلا است

که این فعل از رسول الله صلی الله علیه و سلم مکرر واقع شده در خانه ام سلمه رضی الله عنها و در خانه فاطمه الزهرا
 رضی الله عنها و در غیر این دو موضع نیست و بانی قول جمع در میان روایات مختلفه در بیعت اجتماع ایشان
 و ما جملهم و ما دعا بدهم و جواب و آنکه و ام سلمه تنه اند کرد و تموید اینست روایت دیگر که
 رسول صلی الله علیه و سلم در خانه حضرت بی بی فاطمه الزهرا پیش از این دعائی از برای بیعت نظر فرمود
 در روایتی صحیح آنکه بقیه دختران و اقارب و ازواج خود را پنجاه کس متکلم ساخته و صحبت رسیده
 از ام سلمه رضی الله عنها که گفت رسول صلی الله علیه و سلم را گفتم که من از جمله اهل بیتیم فرمودی ایشان را
 و ثعلبی برین رفته که مراد از اهل بیت درین آیت جمیع نبی هاشم است و تموید اوست حدیث حسن
 که رسول صلی الله علیه و سلم عباس و پسران او را توبه پوشانید و گفت ای پروردگار من این علم
 من است و این فرزندان او از اهل بیت من اندستور و از ایشان از آتش و از خون پنجاه کس استور و
 ام ایشان را بن توبه نگاه جو بهای آستانه و دیوارهای خانه آیین گفتند سه نوبت و در روایت
 که از جمله روایات او کسی است که این جمیع او را توبه دانسته و غیر این جمیع او را ضعیف دانسته است
 که نه جعل القبائل بیوتنا فجعلنی فی خیرهم بتیافذک قوله تعالی ایها ولیک الله
 رسول الله الخ و باز قبایل را بیوت ساخت و گردانید مراد بهترین بیوت ایشان و نیست
 قوله تعالی ایها ید الله لیدذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا
 و حاصل کلام آنکه اهل بیت سکنی داخل اند در بیت زیر که ایشان مخاطب اند و چون مخفی بود اراده
 اهل بیت نسبت از آیت بنابرین رسول صلی الله علیه و سلم میان ساخت آنرا بفعل و قول خود با آنکه
 قولی که گذشت که مراد اهل بیت در بن مقام عام است میان اهل سکنی مثل ازواج و میان اهل بیت
 نسبت جمیع نبی هاشم و نبی طلب پس نه از چند طریق اسناد که بعضی از آنها حسن است و از
 شده که فرمود انما من اهل البیت الذین اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا
 و من از جمله اهل بیتیم که خدا تعالی برده است از ایشان گناه را و پاک گردانیده است ایشان را پاک
 کردنی پس اهل بیت نسبت مراد است درین آیت همچون اهل سکنی و مسلم از زید بن ارقم روایت کرده
 که چون از وی پرسیدند که آیا ازواج پیغمبر صلی الله علیه و سلم اهل بیت وکی اند گفت که ازواج پیغمبر
 صلی الله علیه و سلم اهل بیت اند بلکه اهل بیت آنحضرت صلی الله علیه و سلم کسی است که صدقه بروی حرام است بر
 اشارت کرد با آنکه آنحضرت از اهل بیت نسبتند و اهل بیت نیست اگر کسی که صدقه بر حرام است
 بدانکه این آیت منبع فضائل اهل بیت نبوی است بوجه آنکه مثل است بر غیر آثار اهل بیت و عقائد ایشان
 ایشان ازین حیثیت که ابتدا کرد و با آنها که سفید صحراراده اوست تعالی نشانده و ام ایشان برانند و
 که آن نعم است یا شک در چیزی که ایمان بآن واجب است از ایشان و تلمیز ایشان از سایر خلایق و

فردی که نماز و یک است که خواهد آمد و در بعضی طرق تحریم الهیت برایش داین فایده غایت نظم است
 زیرا که الهام انابت بقلبها و تعالی و اوست احوال و اعمال صالحه از جمله نظم است و ازین جهت بود
 که چون خلافت ظاهره از دست الهیت رفت بواسطه آنکه ملک انتقال یافت لهذا حسن با تمام نمید
 و عوض آن خلافت ظاهره با ایشان خلافت باطن دادند چنانچه قومی برین رفته اند که قطب اولیا در
 زمان نباشد مگر از الهیت و بعضی گفته اند که قطب اولیا از غیر میتواند که باشد مستند ابو العباس
 است چنانچه شاگرد وی تاج بن عطاء نقل از وی کرده از جمله اهل نظم الهیت خود صدقه فرض است
 بلکه صدقه نقل نیز نزدیک ملک برایشان زیرا که صدقه چنانچه هر گز نمیشود و اگر فتن آن مجال
 ایشان لایق نیست با آنکه دال است بر تزلزل یکد از آنکه دو بر عزت یکد میدهند عوض صدقه عشر
 و عقیبت که دال است بر عزت گیرنده و بر ولایت دهنده با ایشان عطا کردند و ازین جهت معتقد در
 دخول الهیت است و بنا برین اختصاص یافته اند بشارکت رسول صلی الله علیه و سلم و تحریم صدقه
 فرض زکوة و نذر و کفارت و غیر اینها و بعضی از متأخرین مخالفت کرده گفته اند که نذر حکم نقل و از
 لیکن چنین است که ایشان گفته اند که حاکم فرض است و رسول صلی الله علیه و سلم ممتاز است بجهت
 صدقه نقل ایضا اگر چه در عیال باشد یا غیره قدم بر نهی صبح و آدروی اختیار کرده است جلالت
 صلوة آنحضرت صلوة الله علیه و سلم در مساجد و شرب از سقاخانه زهرم و بر روم و استدلال
 کرده است شافعی هم جلالت نقل از برای الهیت بقول امام باقر علیه السلام و تفتیک معاتب شد و شراب
 از سقایانی که در میان که و مدینه طنبه و قحط گفت حرام شده بر آنکه صدقه مصرف و شافعی
 بقول وی استدلال نمود و حبش آنکه شام محمد باقر رضی الله عنه نمیتوان گفت که قبیل از رایی خود
 این سلسله را بیان کرده زیرا که این سلسله مخصوص تعلق دارد پس حدیث مسلمان خواهد بود و چه که
 امام محمد باقر علیه السلام از کلمات با همین بوده با آنکه مرسل و بقول اکثر علماء اهل علم نیز قویست با الهیت است و این
 تحریم عام است میان نبی هاشم و بنی مطلب و بنی ایشان و بعضی گفته اند و از و اوج پیچیده آن ضعیف
 است اگر چه عبد البر حکایت برین کرده و لزوم نفقه از و اوج مطهرات بعد از وفات آنحضرت و حرم
 ناز و افاده صدقه مگر از جهت و مسکنت بخلاف آنکه از جهت دیگر مثل مینه و یا سفری همچنانکه فقر
 در نفقه و در حدیث آمده که صدقه حلال است که نبی هاشم از یکدیگر گرفته باشند لیکن این حدیث ضعیف و
 مرسل است پس درین حدیث حجتی نباشد و آنکه شرب رسول الله صلی الله علیه و سلم از سقاخانه زهرم احتمال
 دارد که آیه در آن بوده رسول صلی الله علیه و سلم برین آورده باشد پس تحقیق الهیت که از صدقه
 عباسی بوده و مسکنست در ختم تهیت بظهور امیر المومنین و رسیدن الهیت به مرتبه اعلی از نظم و دفع
 تجوز و تنوین نظم نیز برای تعلیم و تکریم و اعجاب است فایده تمنی میکند که این نظم از جنس متعارفات

مستقیم

این سلسله را بیان کرده زیرا که این سلسله مخصوص تعلق دارد پس حدیث مسلمان خواهد بود و چه که امام محمد باقر علیه السلام از کلمات با همین بوده با آنکه مرسل و بقول اکثر علماء اهل علم نیز قویست با الهیت است و این تحریم عام است میان نبی هاشم و بنی مطلب و بنی ایشان و بعضی گفته اند و از و اوج پیچیده آن ضعیف است اگر چه عبد البر حکایت برین کرده و لزوم نفقه از و اوج مطهرات بعد از وفات آنحضرت و حرم ناز و افاده صدقه مگر از جهت و مسکنت بخلاف آنکه از جهت دیگر مثل مینه و یا سفری همچنانکه فقر در نفقه و در حدیث آمده که صدقه حلال است که نبی هاشم از یکدیگر گرفته باشند لیکن این حدیث ضعیف و مرسل است پس درین حدیث حجتی نباشد و آنکه شرب رسول الله صلی الله علیه و سلم از سقاخانه زهرم احتمال دارد که آیه در آن بوده رسول صلی الله علیه و سلم برین آورده باشد پس تحقیق الهیت که از صدقه عباسی بوده و مسکنست در ختم تهیت بظهور امیر المومنین و رسیدن الهیت به مرتبه اعلی از نظم و دفع تجوز و تنوین نظم نیز برای تعلیم و تکریم و اعجاب است فایده تمنی میکند که این نظم از جنس متعارفات

و مولف میان مردم نیت باز تا کید کرد و رسول صلی الله علیه و سلم آنچه در نیت است تمام آن و مکر را حجت
بقول خود اللهم هو کلاء اهل بیتے تا آخر حدیث و نفس خود را در تحت عبارت و وعده و داخل حجت
تا برکت اندراج آن حضرت تا ایشان عاید گردد و بلکه در روایتی دیگر چنین وارد شده که جبرئیل میکائیل
علیهم السلام را با اهل بیت مندرج ساخت تا اشارت باشد بعلو قدر ایشان و ایضا مکر را حجت
بطلب صلوة بر ایشان بقول خود فاجعل صلواتک تا آخر حدیث و بقول خود انا حارب ابن
سأد بهم تا آخر حدیث و در روایتی دیگر وارد شده که بعد از آن فرمود لا من اذی من قبل بیتی
فقد اذانی و من اذانی فقد اذی الله تعالی آگاه باشید هر که را بخانید قرابت مرا بختی
مرا بخانیده هر کس که مرا بخانید خدا تعالی را بخانیده و در روایتی فرمود و الذی نفسی بیده کلا
یؤمن بعد حتی یجبتی و لا یجبتی حتی یحب ذوی قرابتی فاقامهم مقام نفسی
با خود آنیکه نفس من بید قدرت اوست من نیست هیچ بنده تا اگر مرا دوست دارد و دوست نازد
مرا تا اگر دوست دارد ذوی القربی و اهل بیت مرا پس ایشان را قایم مقام نفس خود ساخت و ازین آیت
ست که بصحت رسید از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود انی تادک فیکم ما ان تمسکتم
لن تفسدوا کتاب الله و عذرتی بدرستی و راستی که من یکدم از مردم میان شما چیزی را اگر دست
یا آن زنید که راه نخواهد شد و آنچه قرآن مجید است و اهل بیت من و در تفسیر مبارکه فقل تعالوا
ندع انبائنا و انباءکم الی آخره که رسول صلی الله علیه و سلم حسن را در برگرفت و دست حسین گرفت
و فاطمه زهرا و عقب رسول آمد و علی و امیر از عقب فاطمه رضی الله عنهما می آمد مرا در اینجا حجت اندازد بابت
چنانچه از جمله کسانیکه مرا آیت انما یرید الله الخ است پس مرا بابت دین آیت و هر جا که ذکر
فضل ایشان و فضل آل ذوی القربی شده باشد جمیع آل پیغامبر صلوات الله علیهم است که آنهم منان بنی هاشم و بنی
عبده طلبت و اما حدیث آل کل من تقی ضعیف است و اگر بصحت یکسره مویذ قول کسی است که هر
بیان احادیث کرده باین طریق که در دعای و مثل صلوة شامل هر مؤمن تقی است و اما در تحریم صدقه بر
ایشان مخصوص است بمیان بنی هاشم و بنی مطلب قایم داده اند این شمول را بحدیثی که بخاری روایت
کرده که فرمود ما شیع آل محمد من خیر ما ذلکم اللهم ذن آل محمد قنایینه
سدره و در قولی آیت که مرا دبال از وراج و ذریت است فقط و الله اعلم آیت دوم از آیات
فضایل اهل بیت ان الله و ملک شکتہ یصلون علی النبی یا ایها الذین امنوا
صلوا علیه و سلم و انسلیموا بر ستیکه خدا تعالی در و میگوید و فرشتگان او نیز در و میفرستند
بر پیغمبری آنسانیکه خدا و رسول او صلی الله علیه و سلم ایمان آورده اند صلوة فرستید بر و و سلام گوید
یا انقیاد کنید مرا و انقیاد کردی صلوة از حق تعالی رحمت است و از غیر او طلب رحمت بصحت است

از کعب بن جره که گفت چون این آیت نازل شد گفتم یا رسول الله کیفیت سلام بر تو میدانم اما نمیدانم که
 مصلوٰه چگونه بر تو فرستیم کیفیت آن بیان فرما رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود اللهم صل علی
 محمد و علی آل محمد الی آخره و در روایت حاکم آنست که گفتم یا رسول الله مصلوٰه بر شما و
 آل بیت تو چگونه بگویم گفت بگوئید اللهم صل علی محمد و علی آل محمد الی آخره پس چون آل
 ایشان بعد از نزول آیت بوده و جواب ایشان اللهم صل علی محمد و آل محمد الی آخره ظاهرست بر آنکه
 امر مصلوٰه بر آل بیت و بقیه آل رسول الله صلی الله علیه و سلم مراد است درین آیت سوال از مصلوٰه بر آل
 بیت و بقیه آل رسول الله مراد است درین آیه و اگر سوال از مصلوٰه بر آل بیت و آل نمیکردند بعد از نزول
 آیت رسول الله صلی الله علیه و سلم نیز جواب نمیداد آنچه مذکور شد پس جواب ایشان از جانب رسول الله
 برین نجر دلیلست بر آنکه مصلوٰه بر اهل بیت از جمله امور است و آنکه رسول الله صلی الله علیه و سلم ایشان را از دنیا
 قائم مقام نفس خود ساخته است زیرا که عرض از مصلوٰه بر رسول الله صلی الله علیه و سلم مزید تعظیم حضرت است
 و تعظیم اهل بیت نیز از جمله تعظیم آنحضرت صلی الله علیه و سلم است و از جهت و قی که ایشان را در عباد آورد
 گفت لا تصلو علی الصلوٰه النبویه مصلوٰه تبارک بر من نصرتید گفتند تبارک است گفت
 آنست که بگوئید که اللهم صل علی محمد و علی آل محمد و اثبات آل در حدیث مصلوٰه
 منافات ندارد و با حذف آل چنانچه در حدیث صحیحین مقرر شد که گفتند یا رسول الله چگونه بر تو مصلوٰه
 فرستیم بگوئید که اللهم صل علی محمد و علی آل محمد و علی از واجد و ذریه است که ما صلیت
 علی ابراهیم الی آخره زیرا که ذکر آل در روایت دیگر ثابت شده و در حدیث صحیحین و غیر آن معلوم
 که رسول الله صلی الله علیه و سلم در جمیع نکایات مثل ازواج و ذریه و غیر ذلک بر یک راوی از حفاظ
 چیز سے حفظ کرده اند که دیگر سے آنرا حفظ نموده باز عطف ازواج و ذریه بر آل در اکثر از روایات
 اتفاقاً میکنند این را که تحقیق ازواج و ذریه از آل نباشند و این در ازواج و ذریه است بنابراین
 اصح در اول که ایشان بنو هاشم و بنو مطلب اند و اما ذریه از جمله آل است بر سایر اقوال پس از ذریه
 بعد از آل شاریت معظم و شریف ایشان و بر و هیت ابو داؤد و واروست که پنجاه صلی الله علیه و سلم
 فرمود من ستره ان یکنال اکمال لا ینی اذا صلی علینا و اهل البیت فلیقل اللهم
 صل علی محمد و النبی و از واجد و امهات المؤمنین و ذریه و اهل بیت که
 صلیت علی ابراهیم انک حمید حمید یعنی کسیکه او را محبت ثواب بسیار باشد و
 که بر او آل بیت نبوت از مصلوٰه فرستد باید که باین طریق صلوات فرستد اللهم صل علی
 محمد الی آخره و اما آنچه صحاب گفتند اند که کیفیت سلام بر تو میدانم اشاره کرده اند بآن سلام
 که در تشهد برومی میرستند چنانچه بعضی و غیر او گفته اند و لایزال یعنی می کنند خبر مسلم که در تشهد

در حدیث صحیحین
 و در حدیث صحیحین

کرده که صحابۀ ائمه یا رسول الله صلوٰۃ بر او فرستیم کیفیت آن بیان فرما آنگاه رسول صلعم
 ساکت نشد تا آنکه گفتیم کاشکے سوال نکرده بودیم بعد از آن فرمود قولوا للرحمہ صلی علی محمد
 وعلی آل محمد الخ و زیادہ در آخر حدیث آنکہ گفت والسلام كما قد علمتم ای من العلم
 یعنی کیفیت سلام بر من چنان است کہ می دانید اگر از علم بخیریم و اما اگر از تعلیم بپریم بر من حتی این است
 کیفیت سلام بر من چنان است کہ تعلیم شما کردم و این روایت نیز وارد شده است زیرا کہ رسول صلعم
 علیه السلام شہداء را تعلیم صحابہ کرد و چنان کہ سورت قرآن بتسلیم میکرد و وصعت رسیده کہ مردی گفت یا
 رسول الله بر تو سلام کیستیم لیکن بیان فرما کہ صلوٰۃ بر تو چگونه فرستیم آنگاه رسول صلعم علیه السلام سکوت
 اختیار فرمود و چنانچہ صحابہ گفتند کاشکے این سوال نکرده بودی بعد از آن فرمود اذ انتم صلیتم
 علی خلقوا ہر گاہ کہ شما بر من صلوٰۃ فرستید اللھم صل علی محمد و آلہ و علی بن ابی طالب
 وعلی آل محمد الخ کسے گوید کہ این احقاق باحدیث منقول است و مسلم حدیث او را روایت نکرده
 مگر در متابعات زیر اگر ایسی گوئیم آنکہ حدیث او را نقلہ دستہ اند و او بنوع دیگر مذکور است و علت تدریس
 از وی ظاہر شدہ بتصریح او در تدریس حدیث پس با نچہ مذکور ساختیم واضح شد کہ در روایت حدیث
 در محل بیان بود چرا کہ در حدیث امر بصلوٰۃ وارد شدہ چون صیغہ امر است و امر از برای وجوب است
 موافق است بامر و در حدیث و موافق است باحدیث روایت و موافق است باروایتی کہ از ابن مسعود
 روایت رسیدہ بتشہد الرجل فی الصلوٰۃ ثم یصلی علی النبی صلی اللہ علیہ
 و سلم ثم یدعو لنفسہ یعنی باید کہ در نماز یعنی در وقت نشستن اول تکبیر شہادتین بخواند
 باز صلوٰۃ بر پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فرستد باز برای نفس خود دعا کند و چون این ترتیب از ابن
 مسعود و سنن از جانب ابن خود شریف است در حکم حدیث مرفوع است و ایضا بصحت رسیده کہ رسول
 صلی اللہ علیہ وسلم شنید کہ مردی در نماز دعا کرد و حمد و ثناء خدا تعالی گفت و صلوٰۃ بر پیغمبر صلی
 اللہ علیہ وسلم فرستاد آنگاہ فرمود عجّل لهذا امیر و ثواب کرده بعد از آن امیر را طلب کرد و باز
 و باخبر او گفت اذا صلی احدکم فلیبدا بحمد التعمید و الثناء علی اللہ ثم یصلی
 علی نبتہ ثم یدعو بعد مما شاع ہر گاہ کہ یکی از شما نماز کند باید کہ ابتدا بحمد و ثناء خدا
 تعالی کند یعنی در وقت جلوس در تشهد بعد از آن صلوٰۃ بر پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فرستد
 باز دعا کند یا نچہ خواهد صحت گفت گوید یا نچہ ما در بی تمام ذکر کردیم و حضرت قول شاعرو مذکور بود
 صلوٰۃ بر پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمودہ است بصلوٰۃ وی و تشهد من خود نیز بیان آن نمود
 پس قول شافعی ہم در وجوب صلوٰۃ بر پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم حق است و موافق صریح سنت و قوام
 اصحابین و در شرح ارشاد و در شرح عباب تیعالی و بی صحیح در بیاب ذکر کردیم مایبان از

که تشیع بر شافعی رحمة الله علیه کرده و ایضا بیان این معنی کرده ایم که شافعی بر بانیقول منفرد است و شافعی نیست بلکه قبیل از وی جماعتی از صحابه امثال بن مسعود و ابن عمر و جابر و ابی مسعود البدر و غیر ایشان مثل اسحاق بن راهب و امام احمد حنبل بوجوب صلوٰۃ و بقیول امام مالک موافق قول شافعی جمعی از اصحاب مالک ترجیح بقیول کرده اند بلکه شیخ الاعظم خاتمه الحفاط شیخ ابن حجر عسقلانی گفته که نزدیک کسی از اصحاب و تابعین که تفسیر بعد از بوجوب صلوٰۃ کرده باشد مگر نقلی که از ابی حنیم نقلی کرده اند آنکه شافعی را بنیغنه کرده که غیر او قابل است بوجوب است و چون ظاهر شد که قول شافعی موافق قول صحابه و تابعین و علماء سلف است زعم آنکه شافعی را بقیول منفرد است و مخالفت فقهای مفسر کرده زعم باطل و دعوی فاسدست بقول ابی یوسف علیه السلام و از غریبیت این تمیم گفته که اجماع است بر شریعت و عید صلوٰۃ بر محمد الرسول الصلی الله علیه و سلم در تشدید اختلافی نیست مگر در وجوب و احتیاط یکیکه و جب تید اند و جعل سلف متمسک میشود و برین تمسک او نظر است زیرا که در نماز صلوٰۃ بر رسول صلی الله علیه و سلم میفرستاد و اگر اراده کرده شود بعمل سلف و عقاود ایشان احتیاج میشود و بجانب نقل صحیح بعد از بوجوب صلوٰۃ که وارد شد باشد از ایشان و آن نقل هرگز یافته نخواهد شد و اما آنچه قاضی عیاض گفته که مردم در دنیا یعنی در سیرای امام شافعی تشیع کرده اند این گفتنی معنی ندارد و چرا که امام شافعی هم در بنیغنه مخالفت نصی یا اجماعی یا قیاسی یا سلمی یا جمعی نموده که موجب تشیع بوده باشد بلکه بنیقول از محاسن بسیار است و چون که گفته است شاعر درین باب شعر و اذا محاسن الدلائل اذل لها به صادات ذنونا فقل لی کیف اعتدوا یعنی زمانیکه نیکوهای من که بان استدلال میکردم گناه یا شد با من بگو که چگونه عذر خواهم کنم از گناهان خود و بدانکه امام نووی رحمة الله علیه از علماء نقل کرده که کرده است جدا ساختن صلوٰۃ از سلام و برعکس یکی از حفاظ حدیث گفته که کتاب حدیث میگردم و چون در نوشتن بر نام رسول صلی الله علیه و سلم میسیدم صلوٰۃ فقط می نوشتم و سلام نمی نوشتم از گناه رسول صلی الله علیه و سلم در خواب دیدم گفت ای فلان چرا صلوٰۃ بر من تمام میکنی بعد از آن که هرگز صلوٰۃ را بر سلام نمی نوشتم و اما آنکه سابقا ذکر شد که رسول صلی الله علیه و سلم کیفیت صلوٰۃ تعلیم اصحاب فرمود و بغیر از سلام آن حجت نمیشود و بواسطه آنکه چون کیفیت سلام در تشدید بیان فرمود پس هرگز صلوٰۃ در آن حدیث حجت نباشد و ذکر صلوٰۃ مقرون بسلام در بسیاری از مواضع آمده و از آنجمله در وقت سوار شدن بر آیه چنانچه طبرانی او را مرفوعا روایت کرده در دعا و غیر دعا و در بعضی مواضع بنا بر مختصر خذف کرده چنانچه خذف ال بنا بر مختصر است و ویلی روایت کرده آنکه رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که دعا محجوب است تا وقتی که صلوٰۃ بر شما میرسد و البیت او نفرستد اللهم صل علی محمد و آلک و ظاهر حدیث یا آنچه حکم بوجوب صلوٰۃ بر آن در تشدید میکند چنانکه یک قول شافعی روایت بخلاف کلام روضه و اصل

آن بعضی از صحابث نفعیه قبول را ترجیح داده اند و بعضی باین نقل شده و سبک دعوی اجماع بر عدم
و چوب گردن تحقیق سهوا و وقوع شده لیکن بقیه صحابث نفعی چون بدینند که اختلاف میان روایات ازین
جهت است که بتفایع متعدد دست بنابرین و حسب مذمتند مگر از آنچو طرق روایتش متفق است
و آن اصل صلوة پیغمبر صلی الله علیه و سلم و زاید بر آن از قبیل کمال شمرده اند و بنا برین استدللال کرده
بر عدم وجوب کما اصلیت علی ابن ابراهیم با کفر در بعضو طرق ثابت شده و امام شافعی
را در این مقام قطعیت شعریا اهل بیت رسول الله حبکم + فرض من الله
فی القدر انزل + کفاکم من عظم القدر انکم + من لم یصل علیکم لا صلواتی
له + یعنی اسی اهلبیت رسول الله صلی الله علیه و سلم دوستی شما فرض شده است از جانب خدا
و حور قرآن مجید نازل شده است از حق جل و علا و بزرگوارتر از نعمت شما اینقدر پس است که هر یک که بر
شما صلوة نفرستد نماز او صحیح نیست و این عبارت احتمال دو معنی دارد یکی آنکه هر کس که بر شما
صلوة نفرستد نماز او صحیح نیست و این معنی موافق بکقول است در وجوب صلوة بر آل و معنی
آنکه نماز او کامل نیست و درین هنگام موافق است باقوال ظاهر او که عدم وجوب است آیت سیدوم
سلام علی آل یاسین جمیع از تفسیر آن از ابن عباس نقل کرده اند که مراد از آل یاسین سلام
بر آل محمد است همچنین کلبی و دیگر برین فسرند پس رسول الله صلی الله علیه و سلم در سلام آل
در ظاهر است بطریق اولی یا بنص چنانکه در اللهم صل علی محمد و علی آل محمد و صل علی آل ابی
اوفی لیکن اکثر مفسرین برین رفته اند که مراد از آل یاسین الیاس است بحکم سیاق کلام ثنبت بدانکه لفظ
سلام در مثل این جمله خبر است و مراد از اشار و طلبت بزند برباب صحیح مستعدی مطلوب تر است و طلب
خدا تعالی از عجز محال است پس مراد از سلام او بر عباد یا بشارت است ایشان را بسلامتی و یا حقیقت طلبت
لیکن از نفس خود نیز که سلام او تعالی شأنه راجع بکلام نفسی ازلی او میشود و محال نیست که طلب از نفس خود
متضمن باین سلامتی کامله علیه باشد زیرا که آن طلب نفس تقاضا آن میکند که ارادت با او تعلق شود و یا
محصل کلام آنکه خدا تعالی از نفس خود سلامتی کامله از برای عباد میکند و این سلامتی ایشان متعلق میشود و در
وقتیکه خدا تعالی اراده تضرع بآن بایشان کند چنانکه او امر و نواهی او تعالی شأنه با متعلق میگردد و با آنکه
قدیم اند آقام فخر الدین رازی آورده که ثنبت بر رسول الله صلی الله علیه و سلم در پنج چیز مساوی اند اول
در سلام خدا تعالی که در حق رسولی فرموده السلام علیک ایها النبی و در حق اهلبیت فرموده سلام
الین پس دوم در صلوة بر شخص و بر اهلبیت و سیم در طهارت در حق رسول صلی الله علیه و سلم
فرمود یعنی طاهر و در باب اهلبیت فرمود و لیکن تمطیر چهارم در تحریم صدقه بر رسول الله صلی الله علیه و سلم
علیه و بر اهلبیت و پنجم در محبت قال الله تعالی فاتبعونی یحببکم الله و قال الله

قل لا اسئلكم عليه جزاً الا المودة في القربى ايهت چهارم از آيات فضائل البيت و
 قه و هم انهم مسئولون چون اهل دوزخ را بدوزخ آرند گویند باز دارید ایشان را و موقوفت یا
 در سوی بل که ایشان سوال کرده شدگان خواهند بود یعنی عقیقه و اعمال از ایشان خواهند پرسید
 از برای زیادتى توبیح و سزایش ایشان از ابو سعید خدری روایت کرده که گفت رسول الله صلی الله
 علیه و آله فرمود قه و هم انهم مسئولون یعنی از ولایت علی رقم و چنین است مراد و آنکه درین
 آیه است گفته از ولایت و اهل بیت سوال کرده شده خواهند بود زیرا که خدا تعالی پیغمبر را فرمود که خلایق
 را بگو که بتسلیم رسالت اجری و مژدی از شما نخواهد مودت و دوستی خویشان من نباشد این از ایشان
 خواهند پرسید که آیا حق مودت و دوستی چنانکه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم این را از وصیت کرده بود بجا
 آورده و نذ با بصلوب آن بر سندی آنکه او ضائع کردند و در آن احوال نمودند تا عقاب و وبال آن
 احوال و تنبیح ایشان عاید شود آهتی و در قول واحد یعنی در آنچه گفت چنانچه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
 ایشان را وصیت کرده است از آنکه بابت یاعدی که درین باب وارد شده و در فصلی که خواهد آمد از احکام
 حدیث مسلم است که از زید بن ارقم روایت کرده که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بر ناست در میان
 و شش و ع فرمود که در بعد از حمد و ثنای باری تبارک و تعالی گفت آ آ بعد از آن که در آن جزین نیست
 من مثل شما بشیر ام و نزدیکان شده که رسولان پیرو و کار طلب من آیند و من اجابت کنم
 به تحقیق که من در میان شما میگذارم نقیض یعنی و چنین نقیض عظیم و در میان شما میگذارم یعنی که
 که نور و بهیت و نیت باید که آن تمسک جویند و قرار گیرند و دیگر که اهل بیت من است
 اذ که الله فی اهل بیت ثلاث مرات یعنی می ترسانم شما را باینکه اجابت تعالی را ملاحظه کنید
 در باب اهل بیت من و این لفظ را سه نوبت تکرار فرمود و نقل شد است که زید رضی الله عنه را گفته شد
 که اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کیت آیا از واج آنحضرت از اهل بیت نیستند گفت بل ایشان
 من اهل بیت من حرم علیهم الصداقة بعده یعنی زمان اهل بیت نیستند باینکه اهل بیت
 کسی است که حد و قیدی حرام است بعد از او و گفت و آن اهل بیت و آل جعفر و آل عباس و آل علی
 رضی الله عنهم گفتند حد و قیدی هیچ ایشان حرام است گفت بل روایت کرد ترمذی و گفت حدی
 حسن غریب آنکه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود و تحقیق میگذارم در میان شما و چنین که بآن تمسک
 شود بعد از من گمراه نخواهید شد یکی از آن دو عظم است از دیگر و آن کتاب است و حدیث است
 که حسب اهل از همان برین کشیده است و دیگری عترت و اهل بیت من اند حکم ایشان از یکدیگر جدا
 نخواهد بود تا وقتی که وارد شوند بر حوض من پس نظر کنید که بعد از من در قیام و کیم ایشان چگونه عمل
 می کنند و امام احمد و در سند خود همین معنی روایت کرده و در میان این است ان شاء الله

ان ادعی فاجیب وانی تارک فیکم الثقلین کتاب الله عز وجل حبل محمد ودمی من السماء
 الى الارض وعتدی اهل بیت و ان اللطیف اخبرنی انهما لایفترقا حتی یرد اعلی السحاب
 فانظر وابد تخلفونی فیها ودر سندی حدیث تصویری نیست و دیگر روایت آنست که این
 حدیث در حجه الوداع از شکوت نبوت صادر شد و در روایت دیگر آنست که فرمود مثل کتاب الله
 همچون سفینه نوح است هر کس که بر آن سوار شد نجات یافت و مثل الملبیت من مثل باب حطه است
 هر کس که در آن باب دخلت گناه وی آمرزیده گشت و این جزوی در علل متناهی که در هم اغفلت از
 استحضار بقیه طریقی انجیدیت کرده بلکه در سلم از زید بن ارقم روایت کرده که رسول صلی الله علیه وسلم
 انجیدیت در روز خم غدیر که موضعی است در حجه فرموده چنانکه قبل ازین گذشت و زیاده کرد که صلعم
 فرمود و اذکرکم الله فی اهل بیتی و آنکه زید را گفت که الملبیت رسول الله صلی الله علیه وسلم کیست و
 زمان آنحضرت الملبیت اند گفت لا ایم الله یعنی زمان اهل بیت نیستند زن بامر و چند گاه است که
 مدتی می باشد بعد از آن اورا طلاق دهد و بقوم خود ملحق شود و الملبیت آنحضرت صلی الله علیه وسلم است
 آنکه بعد از برایشان حرام است بعد از وی و در روایتی دیگر صحیح و او شده که فرمود در میان این امر
 گذارم اگر متابعت آن دو امر کنید گمراه نخواهید شد و آن دو امر یکی کتاب الله عز وجل است و
 دیگر الملبیت و عشرت من و طهرانی زیاده کرد آنکه گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم که تحقیق
 من سوال کرده ام این را از برای ایشان پس بید که سبقت بگیرد بر احکام قرآن و بر علماء الملبیت و
 ترک نمایند ایشان را که در ملاکت بهفتید و تعلیم ایشان کنید چرا که ایشان عالم اند از شما کتاب سنت
 و در دیگر روایت آنست که فرمود میگذازم در میان شما کتاب الله و سنت خود و این است مراد است
 و فتنه که اطلاق میکنند در شرح احادیث که قرآن عزیز زبان ناطق شده از او هر و تو اسی و قولاً و فعلاً
 از رسول صلی الله علیه وسلم صدور یافته چرا که اگر مطلق سنت بگیرم چون سنت مبین کتاب الله است
 و اگر کتاب الله از آن استغنیست حاصل کلام آنکه رسول الله صلی الله علیه وسلم ترغیب فرموده است
 ائمت خود را بقرآن و سنت و کسانیکه عالم اند بکتاب و سنت از الملبیت متمسک شوند و از مجموع این
 حدیث بقای این امور تا روز قیامت مستفاد میشود و باز آنکه حدیث متمسک با اینها طریقی است و
 بسیارست و او شده از نبوت و دو روایت و سه صحابی و طریق مبسوط آن در شب باز هم
 مذکور شد و بعضی از طرق دیگر و او شده که انجیدیت در حجه الوداع در عرفه صدور یافته و طریقه دیگر
 آنکه در مدینه بود در وقت مرض که حجره رسول صلی الله علیه وسلم از صاحب ملو بود و طریقه دیگر آنکه
 در وقتیکه از طایف بازگشت خطبه خواند و در اثنا خطبه انجیدیت فرمود و سپس منافاتی میان این طریق
 روایات نیست چرا که میتواند که بواسطه اتمام ایشان کتاب عزیز و عشرت طاهره انجیدیت از رسول

صلی الله علیه وسلم در بطن کثیره مکرر واقع شده و در زوایای تنه نزد طبرک از این عمر خود واروده که از هر چیز
 که رسول صلی الله علیه وسلم بآن تکلم کرد این بود که فرمود محافطت و رعایت جانب من کنسید و با طبعیت
 من و در زوایای تنه و این شیخ اگر فرمود خدا تعالی عزوجل راز حرمت است بر من محافطت این
 حرمت کن محافطت دینی و دنیاوی خود کرده باشد گفت آن چیست گفت حرمت اسلام و حرمت من
 حرمت جملہ جسم من و در کبر و است بخاری از قول صدیق کثرت و است که گفت ای مردمان مرا فطرت
 کنید محمد صلی الله علیه وسلم را در اهل بیت آنحضرت و ایشان را در شما بناید از این سجد و طاعت و در سیرت او و است
 که فرمود رسول صلی الله علیه وسلم یکدیگر را چنین نصیحت کنسید با طبعیت من تحقیق که فرمود من از جانب است
 باشما خصوص است خواهم کرد و هر کس که من خصم او شدم و با او خصومت کردم بدو رنج خواهد رفت و هر کس
 منکم یشتی من در حق طبعیت من کرده تحقیق اگر گرفته است عهدی از خدا تعالی و این عهد رویت کرد
 که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود انا و اهل بیتی شجرة فی الجنة و اغصانها فی الدنيا فمن شاع
 اقتطع الدار بسببها من طبعیت من یک شجره ایم در بهشت و شاخهای آن شجره در دنیا است پس
 هر کس که خواهد فرگیرد بقرب از یار خود را به پیغمبر و طاعت گوید و او را من طبعیت مرا و طاعت و سیرت
 رویت کرد و اینکه فرمود صلی الله علیه وسلم فی کل خلف من امتی عدو من اهل بیتی فسینفون
 عن هذه الذین تحریف المضالین و انخال البطلین و تاویل الجاهلین الا و ان امتکم
 و قد قال الله عزوجل فانظروا من توفدون در هر عقبی از است من عدو من اهل بیت من خواست
 که دیگر استند ازین دین تحریف و تبدیل گمراهان و نسبت بخود دادن سلطان و فساد و تاویل جاهلان
 و بدینیکه امامان شما اندک بشیدن شما بوی خدی عزوجل پس باید که در حال و فد خود نظر کنسید و تعظیم
 تا یکم ایشان بجا آورید و ایشان تمسک جوئید تا امام احمد رویت کرد و این حدیث که الحمد لله الذی
 جعل فینا الحکمة اهل البیت شامی و سنانی که خدایت که علم و حکمت با که اهل البیت نبوی و عطا
 فرمود و در حدیثی که من واروده الا ان عیسی و مرا اسی اهل بیتی و الا تضارفا قبلوا من
 محسنهم و متجاوزوا عن مسیئهم بدانید که موضع سر چشم من خواص من طبعیت اند و انضار
 پس باید که انحال و اقوال از یکمان ایشان قبول کنسید و از بدان ایشان در گذر زیند تنبیه
 بدانید که رسول صلی الله علیه وسلم قرآن و عترت خود را که بمنجی اهل بیت و در طاعت نقلین خج اند و نیز که
 هر چیز که نفیس عظیم ایشان محفوظ است و عترت طاهره همچنین حال دارند زیرا که هر یک از ایشان
 مصدق علم دینی و تبلیغ سرار و حکمت عملی و احکام شرعی اند بنا برین ترغیب فرمود با قند و
 با ایشان تعلیم از ایشان گفت الحمد لله الذی جعل فینا الحکمة اهل البیت و بعضی گفته اند
 که ایشان را تعلیم خواهند بود و وجوب رعایت حقوق ایشان باز بدانکه گمانیکه ترغیب با قند و

این حدیث در کتاب
 مناقب اهل بیت
 علیهم السلام
 آمده است

ایشان واقع شده از اهل بیت نیستند مگر آنها که عالم اند و عارف اند کتاب الله و سنت رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم و همین جماعت مخصوصه اند که تا وقت در و بر جوش از کتاب الله و عارفان و پیغمبر
و حدیث سابق که فرموده اند تعلموهم فانهم اعلم منکم میفرمودند و این صفت
از بقیه علمای امت است که خداوند تعالی بر ایشان در ده شتم است و یکم و ساخته است
ایشان را و شریف داده است کبریات با هر و برای ایشان شکاثره چنانچه بعضی از آنها مذکور شد و بعد
از آن این حدیث در شان قریش خواهد بود که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود تعلموهم فانهم
اعلم منکم از قریش علم فرمایید که ایشان علم اند از شما و هر گاه که این اعلیت بر احوال قریش است
شد پس اهل بیت از ایشان اولی اند در آن که اهل بیت بخصوصیات کثیره ممتاز اند از بقیه قریش که
پس چنانکه از ایشان در آن با اهل بیت شریک نیست و در احادیث ترغیب تنبیه اهل بیت ایشان
است بآن که همیشه کمی اهل بیت آن دار و که با او تمسک شوند از اهل بیت است و منقطع نشوند و از
قیامت همچنانکه قرآن انقطاع نمیداند که اهل بیت اهل زمین اند چنانچه خواهد آمد و حدیث سابق
که وفی کل خلف من بعدی من اهل بیتی لم یزیدوا من بعدی شایسته است باز از آن اهل بیت است و از
زمین کسی که با او تمسک جویند امام و عالم ایشان علی ابن ابیطالب هم است بوسطه مدید علم و دقائق
مستنباط وی چنانچه گذشت و ازین جهت است که ابو بکر رضی الله عنه غرت رسول صلی الله علیه
و سلم فرموده است که بآن تمسک شوید پس تخصیص دارد علی را باین صفت چنانچه رسول صلی الله
علیه و آله و سلم در روز خیمه ویر مخصوص ساخته و مراد بعینه و کثرت در حدیث سابق است که ایشان را
سر و امانت و معدن تفاسیر معارف آنحضرت اند زیرا که هر یک از عید و کثرت موضوع جنسیت که
توأم و صلاح آنست اول موضع حرز متاع نفیس است و ثانی مستقر غداست که نموده توأم بدن
بآن است و بعضی گفته اند که عید و کثرت مشلی است از برای اختصاص اهل بیت با سر ظاهر و باطن
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم زیرا که منظر و کثرت باطن است و منظر و عید ظاهر و بر سر تقدیر
از این حدیث بغایت تحریف و مهربانی اهل بیت ظاهر میشود و معنی آنست که این سیئه یعنی در غیر
حدود و حقوق مردم و در روایتی الا الحد و دار شده و این محل خبر صحیحی که فرمودند و ثانی
ذوی الطبیات عشرت هم قبول کنند از ذوی البیئات عشرت ایشان را و مراد بدو
البیئات کسانی اند که بیست و حالت حسد ایشان لازم ایشان است و بیست و حالت
دیگر انتقال نمی یابد و دایم بکلیت اذکذا فی نهایت الجزی و شافعی رحمت الله علیه تفسیر کرده است
ایشان را یکسانند و خبر نمیداند و قریب باینقول است آنچه دیگران گفتند که ذوالبیئات همان
صغایر اند که با او و بعضی گفته اند کسی است که چون گناه کرد توبه کند و الله علم بالصواب

این حدیث در بعضی نسخ
نقص است

آیت پنجم از آیات فضائل اهل بیت قوله تعالى واعتصموا بحبل الله جميعا ولا تفرقوا
 ای مهایر و انصار تمام شما بدین خدایتعالی بجهت خدایتعالی یا بقدر آن یا بتمایب رسول الله صلی الله علیه و آله
 یا بابل بیت چنانچه تعبیری در تفسیر خود از امام الحن و الاثنی عشر الصادق نه نقل کرده و قتیبه آیت یا
 یا ایها الذین امنوا اتقوا الله وكونوا مع الصادقین بر سبیل و عا طولانی که شغل بود بطالب حقوق
 بدرجه ضاقتین بخواند و ذکر افعال و اقوال و اعمال اهل بدعت که مفارقت ائمه دین و شجره نبویه بنود کرد
 انگاه و گیران نیز تفسیر کردند و در امر ما و تشابهات قرآن را حجت خود ساختند و برای خود تادیل کردند و خبر
 باثوره هشتم ساختند تا سخن را بنیجارسید که گفت پس نیست بلکه من یکم این است بعد ازین با مقتضای
 شوند و حال آنکه اعلامت مندرس شدند و تفرقه و اختلاف در میان است افتاد و یکدیگر را تکفیر کردند
 بلکه تحببانه و تعالی میفرماید و لا تكونوا کما الذین تفرقوا و اختلفوا من بعد ما جاءهم
 البینات و مباشرت یادی سلمانان باشند آنکه متفرق شدند بعد از آنکه یکدیگر چون یهود و نصاری
 که در هر یک فرقه های پیدا شد چون عتباتیه و سامریه و موشکانیه از یهود و ملکانیه و نسطوریه و یقوپی
 از نصاری و دشمن یکدیگر اند و اختلفوا و اختلاف کردند در دین یهود بعد از آنکه از موسی
 علیه السلام و نصاری بعد از مسیح صلی الله علیه و آله از نوح علیه السلام من بعد ما جاءهم البینات
 بعد از آنکه حجت های روشن بایشان و در کتاب های ایشان آمده بود و گفت پس کیت که موثوق بر این
 بر ابلغ حجت و دل حکمت الا اهل قرآن و انباء انجلی و مصباح دجی که خدایتعالی ایشان را بر بندگان
 حجت ساخته و خلق اهل بے حجت گذشته و نیستند مگر از فروغ شجره مبارکه و خلاصه ایشان
 و صفوت اهل بیت که خدایتعالی برده است از ایشان حبس و گناه و پاکیزه گردانیده است ایشان را
 و مبرر ساخته است از فتنه عذاب و فرض گردانیده دوستی و مودت ایشان را در کتاب آیت
 ششم از آیات فضائل اهل بیت قوله تعالى ام یحسدون الناس علی ما آتاهم الله
 من فضله آنکه حسدی بر بند یهودان بر مردمان یعنی بر جمیع قبایل عرب بدانچه خدایتعالی داده است
 ایشان را از فضل خود که آن بعثت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است یا مردمان را از ماس رسول الله صلی الله علیه و آله
 و صحاب آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم است و مردمان را از عطا فضل نبوت و کتاب و نصرت و اعزاز است
 چنانچه در تفسیر مرصیای و جامع البیان آورده است یعنی حسدی بر بند بر نبوت رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سلم و بر اعزاز و نصرت صحابه رضی الله عنهم و ابوحسن منازلی از امام محمد باقر رضی الله عنه روایت کرده
 که گفت او سمر دنیاس درین آیت ایم که اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ایم آیت ششم از آیات
 فضائل اهل بیت و ماکان الله لیعدن لهم و انت فیهم نیست که خدایتعالی خدا را
 کند و مستیصال نماید ایشان را یعنی قریش را و انت فیهم و حال آنکه تو بنیامری و در میان ایشان

اگر چه عذاب را سرعت می کنند و متعجال می نمایند بر آنکه سنت الهی بر آن جاری شده که متاصل نکرده اند و قومی
 را که پیغمبر ایشان در میان ایشان است و خداوند که تو رحمتی للعالمین هستی و در بسیاری از احادیث و روایست
 که از رسول صلی الله علیه و سلم اشارت یافته است که همچنانکه رسول صلی الله علیه و سلم امان اهل ارض است
 طبیعت آنحضرت نیز امان اهل ارض اند و از جمله احادیث و روایست که جماعتی از پیغمبر ایشان بسند
 ضعیف روایت کرده که بخوم امان اهل آسمان اند و طبیعت امان است اند و بعضی از روایتی ضعیف
 وارد شده که طبیعت من امان ارض اند زمانی که طبیعت من پاک شود و خواهند رسید آمانی که اهل
 ارض بآن وعده کرده شده اند و دیگر روایت از احمد بن حنبل وارد شده که زمانی که بخوم رفت اهل آسمان
 نیز خواهند رفت و هرگاه که طبیعت من اهل زمین خواهند رفت و در روایتی که حاکم از ابی هریرة روایت
 و مسلم صحیح کرده است که بخوم امان اهل ارض اند از غرق و طبیعت من امان است اند از جمله روایست
 هرگاه که قبیل از عربی لغت طبیعت کرد و ختمانی در میان است و قشده و از جمله اشکال بلیست نشند
 و از جمله طرق متعدده که بعضی از آن مقوی بعضی است حدیث وارد شده که مثل طبیعت من درین
 شما مثل گشتی نوح علیه السلام است هر کسی که بر آن سوار شد نجات یافت و در روایت مسلم است
 و من تخلف عنه غرق و هر کسی که تخلف کرد غرق شد و در روایتی دیگر هر که با او نجات
 و جز این نیست که مثل طبیعت در میان شما مثل باب خطه است در میان اسرائیل که هر کس بر آن
 باب رفت آمزیده شود و بعضی از علمای گفته اند که احتمال دارد که مراد باین شیء که امان اهل آسمان
 اند علمای ایشان باشند زیرا که علمای ایشان ادیان را حق اند که مثل بخوم مردم با ایشان
 می یابند و زمانی که مفقود شوند علمای آن که موجود اهل ارض است ظاهر خواهد شد و این در وقت
 نزول مهدی خواهد بود و چنانچه در احادیث مهدی خواهد آمد که عیسی علیه السلام بوی قتل کند و نماز
 و وصال در آنوقت گشته شود و بعد از آن علامات قیامت بی دربی ظاهر گردد و در مسلم روایت کرده
 بعد از آنکه عیسی مهال را مقتول سازد و در وقت سال دیگر سکونت کنند بعد از آن حقیقتی با
 سر و از جانب شام بفرستند و در وی زمین احدی که در دل او مقدار جبهه از خیر یا ایمان باشد
 بگذارد و همه رخصت کنند و هم در مسلم است که باقی ماند بعضی از انصار ناس و در منازل طبریه و مسکن
 بسلام که مسلمانان معروف کنند و ندانند و انکار نکنند و نمایند و احتمال دیگر که از خبر نزدین است
 است که مراد باین بیت باشند و چون حقیقت از و تعالی دینار البقیل حضرت رسالت پناه
 صلی الله علیه و سلم آفرید و ام و دینار اب و ام حضرت و طبیعت حضرت قرار داد زیرا که طبیعت
 چند چیز یکی از امام رازی بعضی از آن روایت کردیم سادی حضرت اند و ویسے و دیگر اگر در حق
 ایشان فرمود اللهم انهم متی و انما منهم با و خدا یا اهل بیت از من اند و من از ایشان

بسم و ذکر اگر چون فاطمه رضی اللہ عنہا که اور ایشان است بقصد صنی یعنی چیز وے از رسول صلے
 اللہ علیہ وسلم است ایشان نیز خدی از رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نابین تا ایستقام حضرت اندر ایشان
 نشسته و اما و پیش الیه بیت بختی نوح است که هر کس که الیه بیت پیغمبر را دوست دارد و تعلیم ایشان کند و پیرو
 علماء ایشان نماید و شکر نعمت خدا و در رسول او را بجا آرد و از ظلمت مخالفت نجات خواهد یافت و
 هر کس که ازین بختی خلف کند در بحر کفران نعمت غرق خواهد شد و در بیان لطیفان بلاک خواهد گشت
 بفیل حدیثی که قبل ازین مذکور شد هر کس که محافظت حرمت اسلام و حرمت پیغامبر صلی اللہ علیہ وسلم
 و حرمت رحم حضرت کند خدا تعالی در دین و دنیا او را محافظت خواهد کرد و هر کس که محافظت
 ایشان نمیکند خدا تعالی محافظت دین و دنیا او نکنند و حدیثی دیگر که واروست که الیه بیت سنان
 ایشان بر حوض کوثر وارد خواهند شد مثل این دو سبابه و آما و جثه الیه بیت بیاب خطبت
 که خدا تعالی دخول باب آری جایست المقدس با توضیح دستغفار سبب مغفرت بنی اسرائیل است
 چنانکه درین است دوستی ایشان سبب آمرزش ایشان گردانید چنانچه مختصر خواهد آمد
 هشتم از آیات فضایل الیه بیت وانی لغفار من تاب و آمن و عمل صالحا ثم اهتد
 و بدرستی که انیک آمرزنده ام هر کس را که توبه کرد و ایمان آورد و عمل نیک کرد یعنی فریضه را و
 سجاده و تعالی او را نمود و ششم است کس راه رست یافت و در تفسیر حسینی آورده است که بدست پیغمبر
 صلی اللہ علیہ وسلم سوطی بنو دایم برقی سنت و جماعت رباعی راه سنت گیر که خواهی هر طریقی
 که من را بگوید و سوطی رضا ذوالمن + هر مفره در چشم وی همچون سنان نیزه باو + زندگی هر کس
 خواهد یک زمان بی سن + ثابت بنیانی گفته یعنی الیه بیت بولایت الیه بیت رسول صلی اللہ علیہ
 وسلم یافت و از ابو جعفر باقر بن روایت وارد شده و ویلی مرفوعا روایت کرده که فرمود و خیرین
 نیت که نام دختر من فاطمه و عتده است بواسطه آنکه خدا تعالی او را دوستان او را از آتش منقطع
 و جدا ساخته و فطم بمعنی قطع است در لغت میگویند فطم العصبی یعنی او را از شیر باز گرفتند و شیر و
 منقطع ساخته اند و الحمد روایت کرده که رسول صلی اللہ علیہ وسلم دست امام حسن و امام حسین را گرفته
 فرمود که هر کس مرادوست دارد و این دو فرزند مرا و پدر و مادر ایشان را دوست دارد و او با من
 در درجه من خواهد بود و روز قیامت و ترمذی باین لفظ روایت کرده و کان می فی الجنة و گفت
 حدیثی حسن غریب است و بمعنی معیت قرب و شهود است نه معیت مکان و منزل و اعلم
 و ابن سعد از علی کرم اللہ وجهه روایت کرده که گفت رسول صلی اللہ علیہ وسلم مرا خبر داده است که او
 کسیکه در پشت و پشت من خواهم بود بعد فاطمه و حسن و حسین رضی اللہ عنہم آنگاه گفت پس در روز
 من در پشت خواهند بود و قبل ازین در فضایل ابو بکر مذکور شد که او اول کسی است که در پشت

و در حدیث عمر بن خطاب مذکور شد که هر کس که از این احوال است که قبل ازین در احوال
فضائل عمر بن خطاب گفته اند و اینست که در حدیث است و الله اعلم و در بعضی و شیعه تو می گویند که از حدیث است که ایشان
از مجانب اهل بیت اند زیرا که ایشان با فراط کرده اند و محبت برتر به که منجر شده اند بشیعه صحابه و خود
علیه السلام بعد از تفصیل است و الکبیریت بنو است ازین محبت با فراط بیزارند و موجب را ایشان است
چنانچه علی کرم الله وجهه فرمود که ملاک خوانند شد و از باب من کی که دوستی و محبت با فراط با من
دوستانه باشد و وصف کند هم کسی که در من نباشد اینها فرمود که جمع میشود و محبت من با بعضی او برتر
در اول پنج مؤمن و لفظ این حدیث قبل ازین مذکور شد و این گروه که اهلان و همقان با فراط کردند و محبت او
و در محبت الکبیریت او پس گردید محبت ایشان عار بر ایشان و ملاکت پس ملاک کند شازاد خدایتعالی از کجایان
که خواننده شوند و طبرانی بنی ضعیف روایت کرده که در روز جنگ بصره زری یکی چند نزد
علی بن ابی طالب آمد و در سیم خطاب کرده گفت ای درهم و دیار سرخ و سفید فریخته شود و در نظر تو اهل شام
ایشان را مغرور سازد چرا که من تو مغرور نشوم چون اصحاب و این سخنان شنیدند و شوار آمد این قول
او بر ایشان و این حال نزد علی بن ابی طالب مذکور شد پس ایشان را طلبید گفت بدرستی که فلیل من صلوات
علیه و علیه السلام مرا گفت که ای علی زود باشد آنکه نزد خدا تعالی خواهی آمد با شیعه خود و در حالتیکه رمی
و رمی بشید و دشمنان تو مغضوب باشند و متنوع و سر با ایشان در میان اند و چشمهای فرو بسته
باشند از غل غل علی بن ابی طالب و دستهای خود را بر گردن خود جمع آورد و با هیاه افراخ با اصحاب خود نماید و
شیعه علی اهل سنت و جماعت اند زیرا که ایشان علی را دوست میدادند و محبت اهل بی دارند چنانچه حدیث
در رسول او بان امر کرده و این غیر اهل سنت و جماعت که خود را محبت علی گویند در حقیقت دشمنانند
زیرا که محبتی که خارج است از شریعت و در غل نیست در سنت بدی و طریق انقیاد او و در کتاب سنت
نیست و حقیقت آن عداوت کبر است و لهذا این محبت با فراط سبب ملاکت ایشان است چنانچه
آنکه در حدیث از پیغمبر صلی الله علیه و سلم در میان مذکور شد و قبل ازین علی بن ابی طالب اشارت
فرموده که دو کس در باب من ملاک خوانند شد یکی دوست مغرور که در حق من گوید چه کسی که
در من نباشد و یکی دشمن که عداوت من او را برین دارد که بر من بهتان میداند و اینها قبل ازین
مذکور شد از امام زین العابدین ابن الحسین که فرمود و ایها الناس دوستدارید ما را محبت اسلام
و این دوستی با فراط از شما برتر رسید که بر ما عداوت و سبب نقصان شیعیان بود که گذشت و این
که بر ما بستید در باره اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم و اعدای ایشان خارج اند و دشمنان

卷之九

9

از اهل شام نه معاویه و نه ثمالی و از اصحاب زیر که ایشان را در بی بدست بود و چون در جهنم و از ایشان خطا
 واقع شد بر اهل ایشان یکسایه است اما علی کرم الله وجهه و سبلع او را و اجبرست زیر که در جهنم و
 مصیبت بودند که حق بجانب بود و سید آنچه که کور شد که در نفس و شمال ایشان از شیعه علی و فریت
 در پیستند بلکه اعدای ایشان اند قدیسه است که صاحب طایب عالی از علی بن فریت کرده از آنجا است
 که علی بن فریت قومی گذشت و ایشان چون وقف شدند بر خاصه بنده است وی متافقت و انقوام
 بهم آمده سلام علیکم کردند علی کرم الله وجهه بعد از در سلام سوال کرد که این قوم چه کسانی اند گفتند ما شیعیان
 شما ایم اے امیر المؤمنین انگاه بالیشان توضیح کرد و رحمت فرمود و بنو حنت و بعد از آن فرمود قوم
 چه حالت است که علامت مجبان و طایفه شیعیان خود در شکانی بنیم انقوام ساکت شدند و حیال انی ایشان
 شد که در جواب چیزی بگویند پس گفت او یکسایه همراه او بود سوال میکنیم ترا با بذات که بزرگتر
 ترا اسی مله است و خاص کرد شمار از بزرگترین شمار خبر ده اسی امیر المؤمنین که علامات شیعه شاپریت علی
 فرمود که شیعه یا عارفان اند سجد و طایعان اند از او غرض اهل فضائل و کمالات با ارباب صفات
 ایشان است نطق بصواب کنند ماکول ایشان قوی است طلال و لبوس ایشان شرح اعتدال و
 ایشان تبو منظر و ابتهاج و خشوع و متابعت پیغمبر علیه الصلوٰه و السلام میکنند از برای خدایتالی در
 طاعت و خضوع و تذلیل نمایند از برای او در عبادت و چشمی پوشند از محرمات خداوند
 از رگزار و گوش میدارند بر علم برورد و گار نماز گفته است از آن با نلسها و شان در بار پنهان که
 نازل شده از ایشان در آسانی او در رضا داده اند بقصاحت حل و علا و گردن اهل ایشان مقرر بودی
 یک لخطه ارواح ایشان در حیا و قمر بنیاسفت بنابر شوق لقاح و ثواب و بنا بر خوف و بیم از
 الیم عذاب که عذاب خالق نزد ایشان عظیم است و با سواد و در نظر ایشان صغیر و حقیر است و ایشان
 در جنت باشند مثل جهان سیکه آنرا دیده پس ایشان بر تخته سماوات یکیکه گمان باشند و دشمنان ایشان
 در دوزخ مثل آتش باشند که آنرا دیده پس ایشان در آن عذاب داده شوند و صبر کرده اند در محنت دنیا
 ایامی طویل پس متعاقب خواهد رسید ایشان را راحتی طویل دنیا ایشان را نخواهد بود و ایشان ویرا
 نخواهند شد و آنرا هم در آنکه اشتغال شب گاهی در مقام عبودیت استاده تلاوت قرآن تزیل
 می کنند و نفس خود را بآیات قرآن بند داده و شغای و در آن میجویند و گاه پیشانی و زانوئی
 خود را خراش می خراشند شک از چشمانی میسر میزند و تجوید بسیار عظیم کرده با وی می نالند و برای فک
 ر قاف خود تصریح می نمایند و اندر روز پس ایشان عظیم اند که عظیم و سیکو کار و بر پهن کار که از
 خوف باریتالی ضعیف و خفیف شده اند چنانچه می بینند پنداری ایشان را و حال آنکه عرض ندارند و گاه
 می بری که در عقل ایشان خست لاطمی پدید آمده و حال آنکه چنین نیست بلکه عظمت است و در و گار و شت

سلطان او جل و علا ایشا را بیرون ساخت و تبار خوت حق تعالی مبارکرت کرده اند باعمال صالحه و احوال
 زاکیه و از آن رخصی نمیشوند بقلیل و جزیل از آن نمیدانند کثیر لک. نفسهای خود را هم میسازند و از اعمال خود
 همیشه خایف اند می بینی که هر یک از ایشان رست قوه دروین و جزم در لین و ایمان و یقین و جری
 در علم و قنم و رفقه و حکم و کیم است و رعل میانه روی و خندال و رخا و تحمل و رفاقه و صبر و رست
 مشقت و خشوع و عبادت و رحمت بر ناتوان و بخشش در راه یزدان و رفق در کرب و
 طلب در حلال و نشاط در بدست و اختصاص در شهوت نفرسید او را آنچه ندانست از او میگذارد و خود
 آنچه عمل کرده است از آن استبطا نمیکند نفس خود را در عمل نیک چرا که از اعمال صالحه خواندیش میگذرد
 و در صبح شغل او در ذکر است و در شام است و شکر و شرب و بریم است از خواب غفلت و صبح
 بخوشحال ببالد و رسید است از فضل او و رحمت رحمت او در در ابقا است و زکات او
 در دار فناءست تقوی و ن ساخته است عمل را با علم و حکم با حلم و ایم است نشاط او بعد است کمال او
 قریب است بل او و قلیل است دلیل او متوجه است اجل او عاشق است قلب او و او را بشکر پروردگار
 است و شکر میکند و نفس خود را منع میکند و دین خود را محفوظ میدارد و غشم و غیظ خود فرو برد
 و همواره او از دامن است و تکریم و محبت از او محدود ظاهر است صبر او بسیار است ذکر او هر
 را از اعمال و افعال خیر بر میآورد و ترک خیر از روی حیا نماند یا نگاه شیعه و دوستان آنکه در
 از او با اند و لایق اند که او باشند این نوع کسانی که شوق دیدار ایشان را چهران ساخته اند نگاه
 بهامین عباد این چشم که از جمیع متعبدان بود و همیشه زود و بر زمین بیرون رفتن او را متحرک
 ساختند از دنیا رحلت کرده بود و او را غسل که دند نگاه امیر المؤمنین با صباب خود بر روی نهاد گذارد
 پس تامل کن و تفکک الله تعالی بطاعته درین اوصاف جلیله رفیع باهره کامله نیست تا بدان که آن صفا
 یافته نمیشود و مگر در اکابرین عارفین و ائمّه و اشراف و ایشانند که شیعه علی و ائمه است و بی اندر ضعیف
 و امّا رو فاضل شیعه و مثال ایشان که اخوان شیاطین اند و اعدای دین و سغهای عقول
 و مخالفان فرود و حصول و تحلان ضلال و تحقان غیلم خدای و نکالند پس ایشان شیعه اهل بیت
 که تمیز از جسد و طهر از نوب نقص و تدنس اند نیستند زیرا که ایشان افراط و تفریط کرده اند و در
 امر خدا تعالی و بنابرین سختی آن شده اند که در ممالک ضلال و شجابه تیغ و سرگردان باشند بلکه ایشان
 شیعه اهل بیت و خلفا و اولاد و معاونان و تهر دین وی اند پس بر ایشان باو محبت خدای و فرشتگان و
 مردمان همه و چگونگی دعوی محبت کسانی که هرگز بخلفی از اخلاق ایشان تعلق نشده اند
 و در جمیع عمر خود بقبول از اقوال ایشان عمل نکرده اند و متابعت فعلی از افعال ایشان در زمانه خود
 ننموده اند و نحو است آنکه فهم چیز از حالات ایشان کنند و دعوی این محبتی که آمد و در

محبت نیست بلکه عداوت است نزد ائمه شریعت و طریقت زیرا که حقیقت محبت اطاعت مجوس است
و اثبات محبت و مرضات خود بر محبت مرضات او و تادیب با دیاب و اخلاق او و دوران قوم بخاک
از پنهانیت و از نجات است که علی المرتضی فرموده که محبت من با جد اوت ابو بکر و عمر غم نقیض است
اند و اجل نقیضین محال است آیت فخر از آیات فضائل البیت قوله تعالی فمن حاکم فیهم
من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا لنذاع ابنائنا وابنائکم و نساءنا و نساءکم و
الفسنا و انفسکم ثم نبذلکم فنجعل لعنت الله علی الکاذبین پس هر که حضور است و محال
نماید یا ابوالحسن محمد صلی الله علیه و سلم و حق علیه السلام بعد از آنکه معلوم شود که عیسی علیه السلام رسول
و نبی است پس گویا ایشان را بیاورد از میان بنو انجیم پس از آنکه او و پسران از شما و زنان ما و زنان
را و زدیگان را و زدیگان شما را پس بگویم لعنت خدا بر دو ملعون یعنی نفرین بر اهل کذب کنیم مشرک
گویید در تفسیر جامع البیان آورده که مراد با لعن رسول البیت صلی الله علیه و سلم و علی بن ابی طالب
زیرا که عرب ابن عمر خود را انفس میگویند و مراد با بناننا حسن و حسین و مراد با نساءنا فاطمه و سید
نزد این بیت آن بود که و قد یخرجان در باب عیسی عم مجادل که کردند بعضی گفتند که او خدا تعالی است
و بعضی گفتند که پسر خدا تعالی است و بعضی گفتند از قوم نصاری که ثالث ثلاثه است انگاه حق تعالی
صدور این سورت تائید و چنانکه نازل ساخته و رسول صلی الله علیه و سلم سرون آمد علی و فاطمه
و حسن و حسین رضی الله عنهم بفرستادند و ایشان گفتند ما را مهلت ده تا
مشورت کنیم و چون باز برگشتند قوم مشورت کردند و گفتند هر قوم با شما میسر میسر میسر میسر میسر میسر میسر
نماید شد و من بعد ازین اگر از خدا تعالی درخواست کرد که بیاورد از موضع خود زایل گرداند انگاه صلوات
کار خود در صلح دیدند و بجزیرت آمده جزیه قبول کردند که در هر سال دو هزار هدیه رفته و سی زره
تسلیه مسلمانان کنند صاحب کشف گوید سحر و سیلی قومی ازین دلیل نیست بر فضل اصحاب عبا
یعنی علی و فاطمه و حسن و حسین زیرا که چون این آیت نازل شد رسول صلی الله علیه و سلم اینها را طلب
فرمود و حسین را در برگرفت و دست حسن برگرفت و فاطمه از عقب آنحضرت می آمد و علی هم از
عقب فاطمه می آمد پس ازینجا معلوم شد که ایشان مرادند ازین آیت و الایضا معلوم شد که اولاً
فاطمه و ذریه ایشان فرزندان پیغمبرند و با آنحضرت متوکل اند بر نبوت ما و همچنین فاطمه و در دنیا و
آخرت و از جهت یتیم فایده حدیثی چندند که خواهم ساخت با متعلقان آنحضرت اول صحبت
رسید که رسول صلی الله علیه و سلم بر منبر فرمود صحبت حال قومی که میگویند رحم و قربانی رسول
الله شود و نمیدهد قوم او را و زیارت علی و الله که رحم و قربانی من متصل و پیوند شده است در
دنیا و آخرت و من یا ایها الناس شمس از شما خواهم بود و بر حوض و در روایتی ضعیف اگر چه صحیح

آنرا حاکم آمده که با حضرت صلی الله علیه و سلم رسانیدند که شخصی بریده گفت که محمد صلی الله علیه و سلم مستغنی است
از شایسته زیرا از حکم خدا تعالی نابریان حضرت خطبه خواند و بعد از حمد و ثنا خدا تعالی گفت چیست حال خود
که میگویند که رحم و قرابت من نعمت منید بد باینکه قرابت من نفع میرساند بقبیلۀ عاد و حکم را که دو قبیلۀ ازین
نفع میرساند از قبیلۀ یثرب بد باینکه مردم مرا شفیع خواهند ساخت پس شفاعت ایشان خواهم کرد حتی
آن کسی که من از برای او شفاعت کنم او را شفیع خواهند ساخت او شفیع خواهد بود حتی ایس علی اللعنه
که او نیز طمع شفاعت خواهد داشت و از قطنی روایت کرد که علی بن ابی طالب در روز شوری محبت مال شوری
گرفته گفت که شما را سوگند میدهم بخدا تعالی و سوال میکنم که هیچکدام از شما بر رسول صلی الله علیه و سلم در
نزدیکتر از من نیستند و غیر از من کسی دیگر در شما نیست که گردانید او را رسول صلی الله علیه و سلم نفس خود
و اولاد او را و اولاد خود و زمان او را زمان خود گفتند که هیچکدام از ما این منزلت نداریم و طایف از ایشان
که در کور رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود که خدا تعالی در بیت هر یک از ما بر سر او صلب و نهاده
در بیت مرا و صلب علی بن ابی طالب نهاده و ابوالخیر الحاکم و صاحب کنوز المطالب در ذکر پسران
ابوطالب آورده که علی بن ابی طالب بر صلی الله علیه و سلم نهاده و زمانه که عباس بن محمد نزد حضرت بود و چون
سلام کرد و رسول صلی الله علیه و سلم جواب سلام داده برخاست و با علی بن محمد معافه کرد و پیشانی و پیرانه
داد و بر دست راست خود نشاند و نگاه عباس بن محمد از رسول صلی الله علیه و سلم پرسید که علی را دوست
میداری از من رسول صلی الله علیه و سلم فرمود ای محمد بن کوار قسم خدا که محبت خدا تعالی با او بیشتر
از محبت من است و بد باینکه خدا تعالی در بیت هر یک از ما بر سر او صلب و نهاده و در بیت
من در صلب ابی طالب نهاده یعنی علی بن ابی طالب در بیت خود زیاده است که تو آنگاه گفت در روز قیامت
هر کس خوانده بشود و بنام او در ایشان یعنی نسبت هر کس با او در و نهاده و اولاد از آنکه فضیلت و در
نشوند علی بن محمد در بیت و علی که ایشان را با اسم خود خوانند بنا بر محبت و ولایت ایشان و بر و در بیت
و طایف از آنکه در و شده که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که هر کس از اولاد آدم و نوح و عیسی
باشد که اولاد فاطمه است که من و عصبه ایشانم و عصبه بقرابت پدر و مطلق قرابت اطلاق می کنند
و در غیر انص کسی هیچگونه که در کتاب الله هم او همین ندارد و اگر بعد از فرایض چهار مرتبۀ باقی ماند
میگیرد که انصاف و این حدیث را چند طرق رسانده است که بعضی اصحاب از آن نشویند
بعضی می گویند و اما آنچه ابن جوزی گفته که این حدیث صحیح نیست بعد از آنکه در طایف از اصحاب آورده
نیکی نیست زیرا که کثرت طرق این حدیث او را بدرجه حسن رسانیده بلکه بعضی رسیده اند که در حدیث
ام کلثوم بنت علی بن ابی طالب را خوشننگاری کرد علی رضی الله عنه در اول طال جواب داد که در حشر
من بخیر است از برای من پس برادر خود و جعفر گذشتۀ ام عمر بن محمد گفت غرض من حفظ نفس من است

منشی که در این باب
عصبه اللعنه را که
او نیز در شوری
نعمت را بر شوری

صاحب
نویسند

و لیکن از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیدم که هر سببی که در روز قیامت انقطاع مییابد بغیر سبب
و نسب من و هر بنی و نسبت را عصبیت به پدر خود میدهند غیر ولد فاطمه رضی الله عنها که من پدر
و عصبای ایشانم و در روایتی که از پیغمبری و در اقطنی مرویست بسندی که رجال آن اکابر اهل بیت اند
که علی رضا بنات خود را از نسبت اولاد بر او خود جمع کردند شش بود عمر با وی ملاقات نموده گفت
ای ابو الحسن نکاح کن بین دختر خود ام کلثوم که از فاطمه است رسول الله صلی الله علیه و سلم هست علی رضا
گفت همه دختران خود را از برای او و او جمع کرد پس از شش ماه گذشته ام عمر گفت و الله در روی زمین
بسکس اینقدر انتظار حسن محبت آن کشیده که من کشیده ام پس بین نکاح کن او را ای اباجن پس
گفت علی رضا که بدستیکه آنرا بتو نکاح بستم باز آمد عمر بنوی مجلس خود در وضع مجلس مهاجرین
و انصار و ایشانرا گفت ز قنونی یعنی جهت تزویج من بگوئید بالفاد و البنین و عا و شتر
این بود که چون یکی از ایشان تزویج میکرد بالفاد و البنین می گفتند یعنی صاحب جمعیت خاطر و ذکر
اولاد باش گفت ای عمر که آخرت گفت ام کلثوم نسبت علی را هم نگاه بیان اینچنین نموده که از
رسول صلی الله علیه و سلم شنیده ام که هر مردی که صهر و سبب و نسب ینقطع بیوم القیامت
صهری و سببی و نسبی بر سبب و نسب و صهریه انقطاع خواهد یافت در روز قیامت مگر
سبب و نسب و صهریه نیز نبوده باشد مضاف گوید یا بنجدیث که از اکابر اهل بیت مرویست
زیاده تعجب کنم از انکار جماعتی فاطمان اهل بیت زمان ما که انکار تزویج عمر با ام کلثوم می کنند و لیکن
عجیب نیست از ایشان چرا که این جماعت با علما و اهل طایفه کرده اند و مع ذلک جمله زوایض بر عقل ایشان
استیلا یافته در رفض آورده اند پس پیروی ایشان کرده اند و نیافته اند که انکار این تزویج دروغ است
چرا که هر کس که با علمای مجاورت کرده باشد و مطالعات کتب احادیث و سنن کرده باشد بالفرض
میداند که علی رضا تزویج ام کلثوم با عمر نم کرده و انکار این تزویج جعل و عداوت و انکار چنین از نقصان
عقل و فساد و دروین است لغو و بطلان و تهمت بیعتی چنین آورده شد که چون عمر ستم گفت که دوست
میدارم که سببی نباشد از رسول صلی الله علیه و سلم نبوده باشد علی بن حسین رضی الله عنهما گفت که خواهر خود
را با تزویج کنید ایشان گفتند او زنی است از زنان بهت خود هر کس را که خواهد اختیار کند نگاه علی
غضب نموده از پیش چنین خبر خواست حسین بن علی در خود را ملاحظه نموده و مناش بگرفت و گفت ای
پدر ما را طاعت بچران شایسته آنچه فرمائی بر آن عمل کنم نگاه عقد تزویج بوقوع انجامید و در روایت
دیگر آنکه عمر بن عمر آمد و گفت یا ایها الناس و الله که الحاح بر علی بن ابی طالب جهت خواستگاری
دختری وی کنی کنم که جهت آنکه از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیدم که هر مردی که سبب و نسب
صهریت منقطع شود در روز قیامت مگر سبب من و نسب من و صهر من و بدستیکه سبب و نسب

و لیکن از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیدم که هر سببی که در روز قیامت انقطاع مییابد بغیر سبب و نسب من و هر بنی و نسبت را عصبیت به پدر خود میدهند غیر ولد فاطمه رضی الله عنها که من پدر و عصبای ایشانم و در روایتی که از پیغمبری و در اقطنی مرویست بسندی که رجال آن اکابر اهل بیت اند که علی رضا بنات خود را از نسبت اولاد بر او خود جمع کردند شش بود عمر با وی ملاقات نموده گفت ای ابو الحسن نکاح کن بین دختر خود ام کلثوم که از فاطمه است رسول الله صلی الله علیه و سلم هست علی رضا گفت همه دختران خود را از برای او و او جمع کرد پس از شش ماه گذشته ام عمر گفت و الله در روی زمین بسکس اینقدر انتظار حسن محبت آن کشیده که من کشیده ام پس بین نکاح کن او را ای اباجن پس گفت علی رضا که بدستیکه آنرا بتو نکاح بستم باز آمد عمر بنوی مجلس خود در وضع مجلس مهاجرین و انصار و ایشانرا گفت ز قنونی یعنی جهت تزویج من بگوئید بالفاد و البنین و عا و شتر این بود که چون یکی از ایشان تزویج میکرد بالفاد و البنین می گفتند یعنی صاحب جمعیت خاطر و ذکر اولاد باش گفت ای عمر که آخرت گفت ام کلثوم نسبت علی را هم نگاه بیان اینچنین نموده که از رسول صلی الله علیه و سلم شنیده ام که هر مردی که صهر و سبب و نسب ینقطع بیوم القیامت صهری و سببی و نسبی بر سبب و نسب و صهریه انقطاع خواهد یافت در روز قیامت مگر سبب و نسب و صهریه نیز نبوده باشد مضاف گوید یا بنجدیث که از اکابر اهل بیت مرویست زیاده تعجب کنم از انکار جماعتی فاطمان اهل بیت زمان ما که انکار تزویج عمر با ام کلثوم می کنند و لیکن عجیب نیست از ایشان چرا که این جماعت با علما و اهل طایفه کرده اند و مع ذلک جمله زوایض بر عقل ایشان استیلا یافته در رفض آورده اند پس پیروی ایشان کرده اند و نیافته اند که انکار این تزویج دروغ است چرا که هر کس که با علمای مجاورت کرده باشد و مطالعات کتب احادیث و سنن کرده باشد بالفرض میداند که علی رضا تزویج ام کلثوم با عمر نم کرده و انکار این تزویج جعل و عداوت و انکار چنین از نقصان عقل و فساد و دروین است لغو و بطلان و تهمت بیعتی چنین آورده شد که چون عمر ستم گفت که دوست میدارم که سببی نباشد از رسول صلی الله علیه و سلم نبوده باشد علی بن حسین رضی الله عنهما گفت که خواهر خود را با تزویج کنید ایشان گفتند او زنی است از زنان بهت خود هر کس را که خواهد اختیار کند نگاه علی غضب نموده از پیش چنین خبر خواست حسین بن علی در خود را ملاحظه نموده و مناش بگرفت و گفت ای پدر ما را طاعت بچران شایسته آنچه فرمائی بر آن عمل کنم نگاه عقد تزویج بوقوع انجامید و در روایت دیگر آنکه عمر بن عمر آمد و گفت یا ایها الناس و الله که الحاح بر علی بن ابی طالب جهت خواستگاری دختری وی کنی کنم که جهت آنکه از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیدم که هر مردی که سبب و نسب صهریت منقطع شود در روز قیامت مگر سبب من و نسب من و صهر من و بدستیکه سبب و نسب

سن روز قیامت خواهد آمد و از برائے صاحب خود شفاعت خواهد کرد و در روایتی دیگر آنکه چون
 نزد عمر بنی رضی الله عنهما درین باب بپای شد حیدر کرار سید الدجال علی بن عمر عذر خواهی بسیار کرد
 و فرمود که این دختر من صغیره است عمر جواب داد که کثرت تردد من درین باب نیست مگر جهت آنکه
 از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیده ام که میگفت هر سبب و نسب و صهریت منقطع میشد و در روز
 قیامت مگر سبب و نسب و صهریت من آنگاه علی بن عمر فرمود تا دختر او ام کلثوم زینب کرد و نزد
 عمر بن عمر فرستاده شد چون عمر بن عمر را دید برخواست و تعظیم بجا آورد و او را در کنار گرفت و نشاند
 بوسه داد و دعای بروی کرد چون برخاست که بخانه خود متوجه شود و عمر بن عمر سابق او را گرفته یاد
 گفت که پدر خود را بگو قد رحمت قد رحمت یعنی عمر بن عمر گفت سن رضی و خوشنود شد مابین
 بنی سبج با آنکه صغیره است چون ام کلثوم بخانه خود رفت علی بن عمر پرسید که عمر بن عمر گفت ام کلثوم
 بیان کرد از عمر آنچه کرده بود از تعظیم و تکریم او آنچه گفته بود تمام نزد پدر خود تقریر کرد و بعد از آن نکاح
 کردند و زید این عمر بن عمر از وی متولد شد و بعد از آنکه مردی بزرگ شده بود وفات یافت
 و دیگر آنکه عمر بن عمر چون ام کلثوم را از علی بن عمر خواستگاری کرد علی سید الدجال گفت تا مشورت با ولاد فاطمه
 کنم و بعد از آن ایشانشان انکاح کرد و در روایتی آنکه چون از حسن حسین طلب این نمود حسین بن عمر
 سکوت اختیار نمود و حسن بن عمر بکلم نموده بعد از حمد و ثنای عزوجل گفت یا ابتاه من بعد
 عمر بن عمر رسول الله و توفیق و هو راضی ثم فلیت اخلافت قد دل ای پدر من
 کیت بعد از عمر که تاسع مصاحبت رسول صلی الله علیه و سلم کرد و حضرت ۱۲ از عالم فنا رحلت
 نمود و حال آنکه وی صلی الله علیه و سلم از عمر بن عمر رضی بود از والی امام خلافت شد و شرط عدل بجا آورد
 آنکه علی بن عمر گفت حیدر وقت و لکن کوهت ان اقطع اهلک و نکما آنچه گفتی صدق و راست
 گفتی و لکن کرده دهم شتم که نزد عمر بن عمر بهیسه فیصل و عمر بن عمر رضای شایع از آن با ام کلثوم گفت که نزد
 عمر بن عمر برو و بگو که پدر من شکایت از اسلام میرساند و میگوید که آنچه از ما طلب کرده بودید قضای حاجت
 شما کرده ام و چون ام کلثوم آمد و آن انعام رسانید عمر بن عمر او را بخود منتهی ساخت و انعام حضار
 مجلس کرد که او را تزویج کنی که این گفتند که این صغیره است چگونه تزویج میکنی عمر بن عمر بهیسه
 سابق بیان نمود که عرض من نیست که رسول صلی الله علیه و سلم سبب صهریت باشد و با آنکه بوسه
 دادن عمر بن عمر و منضم ساختن خود ام کلثوم را بحجت اگر ام بود زیرا که بوسه صغیره بنوعی سجد است و سبب
 نزد پدر بود که حرام باشد و اگر صغیره بود بوسه علی کرم الله وجهه او را با نیطری نعمتندی باز نگردد
 این حدیث که از عمر بن عمر روایت کرده ایم از جمیع دیگر از اصحاب مثل سید و ابن عباس و ابن عمر بن عمر
 عمر بن عمر وارد شده و بی گوی که این حدیث صالح است و تالیف با آنکه ازین امر و

از این حدیث
 در این حدیث

در این حدیث که از عمر بن عمر روایت شده است که عمر بن عمر رضی الله عنهما از ام کلثوم زینب گفت که پدر من شکایت از اسلام میرساند و میگوید که آنچه از ما طلب کرده بودید قضای حاجت شما کرده ام و چون ام کلثوم آمد و آن انعام رسانید عمر بن عمر او را بخود منتهی ساخت و انعام حضار مجلس کرد که او را تزویج کنی که این گفتند که این صغیره است چگونه تزویج میکنی عمر بن عمر بهیسه سابق بیان نمود که عرض من نیست که رسول صلی الله علیه و سلم سبب صهریت باشد و با آنکه بوسه دادن عمر بن عمر و منضم ساختن خود ام کلثوم را بحجت اگر ام بود زیرا که بوسه صغیره بنوعی سجد است و سبب نزد پدر بود که حرام باشد و اگر صغیره بود بوسه علی کرم الله وجهه او را با نیطری نعمتندی باز نگردد این حدیث که از عمر بن عمر روایت کرده ایم از جمیع دیگر از اصحاب مثل سید و ابن عباس و ابن عمر بن عمر عمر بن عمر وارد شده و بی گوی که این حدیث صالح است و تالیف با آنکه ازین امر و

و احادیث دیگر که پنجاه مرتبه صلی الله علیه و سلم ترتیب اهل بیت کرده بحیث خدا تعالی و اطاعت او عزوجل
 و آنکه قربت حضرت تعالی حاصل نشود و اگر تقوی و از آن جمله است حدیث صحیح که چون آیت و انذار
 عیش و تنگ آلودین نازل شد رسول صلی الله علیه و سلم قریش را طلب فرمود چون نزد حضرت
 مجتمع شدند بر سبیل عموم و خصوص با ایشان گفت که اینها که خود را از آتش و دوزخ دور سازید
 و این را چندی و او و نهضت که فرمود تا سخن را بپایان رسانید که گفت یا اهل بیت محمد یا صفت
 بخت عبد المطلب یا بنی عبد المطلب لا املک الله من الله شیئا غیر ان لکم رجما
 سیما بکم ایله ای فلان بن فلان من مالک نمی شوم بر شما یعنی منع نمی کنم از شما حکم خدا تعالی چیزی را
 غیر آنکه شما هست قرابتی با من و من در دنیا صلح رحم نگاه میدرم و قطع آن نمی کنم و باطل جمع مل است و
 عرب اطلاق می کنند بل و ندادت را اگر تربیت بر وصله و پس را که خشکی است بر قطع بدیل
 استعاره بوسیله آنکه قطع و بر بعضی اشیا واقع میشود و بسبب پیوستن کذا فی النهاية الجزی و
 روایت کرده و ابوشیخ من عساکر انما بن حبان که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود یا بنی هاشم
 لایاتین الناس یوم القیامة بالاحذیة یحملونها علی ظهورهم و یاتون بالدمینا
 ظهور که کلاه استنی عنکم من الله شیئا ای بنو هاشم بر آئینه مردم بیاند روز قیامت
 که عمل آخرت را بایر کرده باشند بر پشت های خود و شما آئید در حالتیکه دنیا بر پشت های شما باشد
 این چیز نسبت به بعضی ای یعنی در روز قیامت با این طریق در موقف حساب حاضر شوند که فرما
 اعمال خود را و سبیل نجات خود می ساخته باشد و شما خواهید که نسبت قرابتی که در دنیا است
 اثر بر سبیل خلاصی خود سازید بی آنکه در دنیا عمل آخرت کرده باشید و حال آنکه من منع نمی کنم از شما
 چیزی را از حکم خدا تعالی را و تجاری در ادب و فرویت کرده ان اولیاء الله یوم القیامة
 للتقون و انما ان النسب اقرب من نسب لایاتین الناس بالاعمال و یاتون بالدمینا
 و تحملونها علی قلوبکم فقولون یا محمد فاقول هکذا او لعمری منی کلام طیفی
 بدستیکه اولیای خدا در روز قیامت بر سبیل کار اندازند اگر نسبتی نزد دیگر از نسبتی دیگر بوده باشد
 چنین باشد که مر و مر آن بران بعملهای خود کنند و شما ائمه ان نسب دنیا کنید و بر گردن
 خود ببار آورده پس بگویند یا محمد من چنین خواهم گفت آنحضرت اعراض نمود و بر جانب خود
 و طرأه رویت کرده که فرمود ان اهل بیت هکذا و یوم القیامة اولی الناس
 و له تلك ان اولیائی منکم المتقون من کمال و حدیث کافرا بدستیکه ان
 اهل بیت من نیست که اقرب و لاحق باشد بمن از دیگران و حال آنکه این چنین نیست که اولاد
 بر سبیل کار کنند هر کسی که باشد و هر جا که باشد و تجاری و سلم روایت کرده اند از عمر بن العاص

گفت از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیدم که فرمود که گفت ان ال بنی فلان لیسوا
 باولیائی انما ولی الله وصاله لکومنین بدستیکه آل بنی فلان که دعوی قرابتی من کنند
 ولی من نیستند جز این نیست که ولی من خدا تعالی است و مومنان صالح و بخاری زیادترند و آنکه من
 علمم و هم سابقان منند بلکه اینها را من ندانم و اینها را من ندانم و اینها را من ندانم و اینها را من ندانم
 خواهم و شئت و قطع نخواهم کرد و در همه منافع احادیثی که دال است بر آنکه نسبت بر رسول الله صلی
 الله علیه و سلم نفع میدهد با کسی که دال بر عدم نفع است بطریقیکه سبب طبری و غیره از علما
 اندکست که رسول الله صلی الله علیه و سلم آنکه نسبت که چیز از نفع و ضرر بکسی رسالت کند خداوند عز و جل
 مالک گرداند و او را برای نفع اقارب و بی بلکه برای همه جمیع است و بی شفاعت عامه خداوند پس
 آنحضرت مالک نیست شود و گردان خدا تعالی چنانچه اشارت کرد و قبول خود غیر آن که در جمیع سابقان
 همچنین است قول رسول الله صلی الله علیه و سلم لا اغنی عنکم من الله شئیا یعنی بجز نفس خود
 منتهی نیامزم از ثواب از حکم خدا تعالی چه بجزیرا غیر از شفاعت و منفعت که مرآت آن گرامی است
 و اقارب خود را در اول بابی که خطاب است بنا بر رعایت مقام تخلیف و ترغیب بر حمل و جمل
 بر آنکه ایشان بتقوی و ترس از خدا تعالی از باقی است اولی و ثانی و لایق اند و ثانی الحال است
 فرمود و محقق در نفع انتساب ایشان از نوعی از طمینان قلب حاصل گردید و در هر دو از علما
 گفته اند که صدور احادیث تخلیف و عدم نفع از رسول الله صلی الله علیه و سلم قبل از علم به انتساب
 بود و قبل از علم باینکه قومی از است بی حساب شفاعت آنحضرت داخل میشوند در جنت و قومی دیگر
 درجات و مراتب ایشان بلند میشود و قومی دیگر را از دوزخ بیرون خواهند آورد و بعد از آن که
 عالم شد باینکه مذکور نفع انتساب بیان فرمود و چون طریق جمع بین الاحادیث مذکور شود بر
 بعضی از علما بنا برین حمل حدیث کل سبب نسب برین کرده اند که مراد نیست که نسبت بپیغمبر صلی الله
 علیه و سلم در دنیا است بآنحضرت منسوب خواهد بود بخلاف است باقی انبیاء که منسوب با ایشان
 نمیشود و آن حمل بعید است اگر چه در روضه و بی امیر اد کرده که برین معنی دلالت میکند زیرا که
 حرص بر تزیین و تکرار نام منسوب بسبب سماع این حدیث و اقرار علی بن ابی طالب و جمیع مهاجر و انصار با این حدیث و
 قبول ایشان و ذکر صهر و حسب یا سبب و نسب و حسب رسول الله صلی الله علیه و سلم یکسانست که
 گفته بود که قرابت آنحضرت منتهی به جمیع این مذکور است و قول بعضی نمی کنند بآنکه در حدیث
 بخاری و غیر آن وارد شده که نوح علیه السلام بامت خواهد آمد و در روز قیامت آنگاه حق سبحانه و
 تعالی نوح علیه السلام را گوید هل بلغت یعنی رسالت کردی نوح علیه السلام گوید یا رب نعم
 اسی بروردگار ادای رسالت کردم باز هست و میرا سوال نماید هل بلغت ای آنحضرت

و این معنی مقتضی آنست که بقیه امم را نیز با نبیا خود نسبت دهند پس توجیه آن بعضی بعباید دیگر از حدیث پنجم صلی الله علیه و سلم که باقیان ذکر شده اولیای من استقیان اند و جز این نیست که ولی از خدا تعالی و صلی الله علیه و سلم اند متفاو میشود که نفس رحم و قرابتی رسول صلی الله علیه و سلم و شفاعت آن حضرت اگر بمنتفی نیست لیکن منتفی میگردد و از ایشان بسبب عصیان ایشان و کفران نعمت نیست باز کتاب نقل کرد رسول صلی الله علیه و سلم اعراض خواهد کرد از کسی که در روز قیامت خواهد گفت از اقربای آن حضرت که یا منتهی چنانچه در حدیث سابق مذکور شد فقلست که حسن این جن سبط رضی الله عنهما با بعضی از غلاة شیعه گفت و یحکم احبونا لله فان اطعنا الله فاحبونا و ان عصینا الله فابغضونا و یحکم لو کان الله فافعا بقربا من رسول الله صلی الله علیه و سلم بغیر عمل بطاعت لنفع ذلك من هو اقرب الیه منا و الله الخ اخاف ان یضاعف الله معاصی منا العذاب ضعفین وان یولی الحسن منا اجره مرتین و یجوز که در حدیث با کسی میگویند که در مملکت افتاده شده باشد و تحت آن نیست یعنی پیرمان شما طریق محبت ما که اهل بیت رسیدارند جای نیست که ترجم کند خدا تعالی بحال شما دوستدارید ما یا را خالصا سیدس اگر اطاعت خدا تعالی کنیم با دوستی کنید و اگر عصیان در زیم خدا تعالی با دشمنی کنید اگر خدا تعالی شفع رساند بقرابتی رسول الله صلی الله علیه و سلم بغیر عمل و اطاعت هر آینه کسی را میرساند که نزدیکتر بود با آن حضرت از ابا و امم که می ترسم از آنکه عاصی و بدکار داری که از ما بوده باشد عذاب او چندی دیگران باشد و نیکوکار که از ما باشد اجر او دو بار خواهد بود و گویا که این معنی را از آنست یا نساء النبی من زیات من کن فبا حشته مبینه یضاعف لها العذاب ضعفین ^{دو مرتبه} چنانچه بداند از احادیث سابقه معلوم شد که آنچه صاحب تلخیص از صحاب گفت که از جمله خصایص پیغامبر است که اولاد نبات آن حضرت منسوب اند با و در کفاره و غیر آن اما اولاد نبات دیگران با جدا داری منسوب نمیشوند در کفاره و غیر ذلک قول او موجود است و فقال رحمه الله علیه انکار این معنی کرده میگویند که هر چه خصوصیتی در مقام نیست بلکه اولاد نبات هر کسی منتبب بجدوری میشود لیکن حدیث سابق که فرمود منی آدم منسوب بعصیه خود میشود و اگر اولاد فاطمه رضی الله عنها که من پدر و عصیه ایشانم رو قول فقال میگوید یعنی انتساب رسول الله صلی الله علیه و سلم که از خصوصیات آن حضرت است که میتوان گفت که آن حضرت پدر ایشان است و ایشان پس از آن حضرت اند تا در کفاره معتبر باشد چنانچه با شیهه کفر مردی غیر شریعت نیست و اما آنچه گفته که ما شیهه مطلبی کفو یکدیگر اند محل آن غیر اینصورت است چنانچه بیان او بختری که در آن است در فتاوی سطور است و فایده دیگر از برای انتساب نبوت و ابوت آن حضرت و قف بر اولاد آن حضرت و در وصیت و خل شوند بخلاف اولاد نبات

غیر که این احکام در ایشان نسبت بجدادری جاری نیست بل جدادری و پدری در انساب از روی مطلق ذریت و نسل و عصبی و بی اندیس مراد صاحب تخصیص خصوصیت احکام سابقه است و مراد مطلق بعد منصوصیت این حکم مطلق است چنانچه حقیقه خلافی میان ایشان نیست و از جمله نوادری این انساب است که بنیان گفت که حسن و حسین پسران رسول الله صلی الله علیه و سلم و آنحضرت پدر ایشان است اتفاقاً و جاری و در حکم قول ضعیفی که گفته اند جاری نیست اگر گویند رسول الله صلی الله علیه و سلم پدر موسان است و هیچ اعتباری نیست بجز بعضی از بنی امیه که منع این طلاق کرده اند حتی در باب حسین و دلیل ضعیف عدم اعتبار ایشان حدیث صحیح را که در باب حسن فرمود که این پسر من سید است و اما معاویه اگر چه این نقل است بجز از طلاق از روی که در ذلک نقلی دیگر است از روی که مقتضی آنست که او رجوع از نیکو کرده و اما آیت باکان صحیح الاية صحیح قولها آنست که سوق این آیت جهت نقطاع حکم نیست یعنی در زمان طلاق پسر خوانده را حکم پسر می داند و در احکام شش خدا تعالی این آیت حکم منقطع ساخت نه اگر سوق آیت جهت منع این طلاق است زیرا که مراد از این طلاق آنست که توان گفت که رسول الله صلی الله علیه و سلم پدر موسان است و اقرار ام آیت و هم از آیات فضائل الهیست قوله تعالی و لست ببعثک دیک فخری زود باشد که عطا کند ترا آفریدگار تو ای محمد مرتبه شفاعت در باره گناهکاران است فخری پس تو خوشنودشوی یعنی چندان تو بخشد که گویی کس است و رضی شرم و از ابن عباس من برویت ابی جبریه و ابن ابی حاتم مرویت که خدا تعالی هزار قصه در شبست با آنحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم عطا فرمود که در هر یک ازین قصه ریان و راج و خدم باشد چندان که باید کذا فی التفسیر جامع البیان و قرطبه از ابن عباس رویت کرده که از جمله رضای محمد صلی الله علیه و سلم است که هیچکس از الهیست او و ورخ زود و وسدی نیز بهین نقل کرده و حاکم نیز رویت کرده است بعد از حکم بصحت حدیث که پیغامبر صلی الله علیه و سلم فرمود و عده کرده است که پروردگار من که هر کس که از الهیست من اقرار کند بوحیث خدا تعالی و ابا دای رسالت من ویرا عذاب نکند و طهارت عذاب کرده که پیغامبر صلی الله علیه و سلم گفت در خواستم از پروردگار خود که هیچکس از الهیست من در ورخ زود پس در خواست مرا قبول فرمود و احمد بن حنبل رحمه الله علیه در مناقب آورده که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود ای محشر منی هاشم بن عبد المطلب که مرا بخت خلق فرستاده که در قتی که حلقه در شبست گیرم البته بختم مگر شما و طبرانی از علی مرتضی روایت کرده که گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیدم که می گفت اول کسی که وارد شود بر جوف الهیست من خواهند بود و کسی که دوستدار ایشان باشد از هست من و این حدیث ضعیف است و آنچه بصحت رسیده آنست که اول کسی که بر جوف وارد شود فقره مهاجر خواهند بود و اگر حدیث اول نیز بصحت رسد حمل بر آن کنم که بعد از فقره مهاجر ایشان

از وراج ربهت و چپ ماباشد و احمد رحمه الله عليه در مناقب آورده که پيامبر صلي الله عليه وسلم علي ربهت
ايارضى خيلى كه باسن باشى در بهشت حسن و حسين و فديات ما از عقب ماباشند و از وراج از عقب
ذريات ماباشند و شيجه هاى از زمين و ينار ماباشند و بيان صفات اين شيعة در بيت هشتم از علي رضي
ر بهت كه ديهم باند كه رجوع كنى بآنكلامى مهم ضرورى است و با نجيث ظاهر شد كه فرموده و زود و راجع
مى نامند ميقتند اگر شيجه ابلهس كه او بر عقول ايشان جتى يافته ايشان را گمراه ساخته نخواستند و باند من شتر
و جبرائيل ر بهت كرده كه رسول صلي الله عليه وسلم علي رضي را گفت كه اول چهار كس كه در بهشت پور
منم و تو و حسن و حسين و منم و ذريات ما از عقب ماباشند و از وراج ما عقب ذريات و شيجه از زمين
و ينار ماباشند و سنان نجيث ضليف ليكن با نجيث حذيثي است كه از ابن عباس بصورت رسیده
كه خاتمى تعالى لمبشاز و در بهت مومن را اگر چه كثر از دوى در عمل باشد انگاه بر خواند و الذين امنوا
و اتبعهم ذريتهم بايمان للحقنا بهم ذريتهم و هذا التهم الاية و ولي ر بهت كرده باشد و
انجيل كه فرمود كه اى علي بن ابي طالب خدايتعالى ترا و ذريت ترا و اهل اولاد ترا و ميمان ترا از مريد
است بشارت تا و تا بد رستى كه تو اتبع و بطي اتبع كسى را ميگويند كه مقدم رس او ساقط شده باشد
و با نجيث كسى است كه شك او اندك بزرگ باشد و بعضى علماء گفته اند كه معنى ايتكلام نبت كه تو اتبع
از نيك و برك و بطن تو مملوك است از علم و ايمان كذا فى نهائى الجزى و همچنين ضعيف است چيزى كه
كه ر بهت كرده اند كه گفت اى علي تو و شيجه تو رجوع كند و از وراج ماباشد بجاى كه سير ماباشد و
رو بياى شما سفيده باشد و اعتد مى شما و از وراج خواند بجاى كه تشنه باشد و غلبه اى در گردن
ايشان ماباشد و بر تقدير صحت انجيث قبل از زمين بيان صفات شيعة كه ديهم باند كه خذ كنى از خود
اهل ضلال و جود اهل انكار از روضه شيجه و مثال ايشان آيت ياز و هم از ايات فضائل
اطهيت قوله تعالى ان الذين امنوا و عملوا الصالحات اولئك هم خير البرية بدو
كسانيكه گرديدند و اعمال صالحه پسنديده كرده اند آن گروه ايشان بهترين آفريدهگان اند و ر بهت
بر ر بهت حافظ جمال الدين زرندي از ابن عباس كه چون اين آيت نازل شد رسول الله صلي الله عليه
را گفت كه گروه تو خوانند و در روز قيامت راضين مرصين و باقى عدول و اعضا
مقتولين در سايه يك خوشو دستندگان و خوشو دستندگان ماباشند و اعداى تو خواهند آمد
خشمنا كه اتمام كنند پس عك گفت اعداى من بچكاند فرمود اعداى تو كسى است كه بتر كند
از تو و لعين كنند ترا خذ لهم الله تعالى فى الدنيا و الاخرة و حديث و يگرم و ر بهت رسول صلي الله عليه
عليه و سلم فرمود بهتر و سابقان نقل عرش در روز قيامت خوشحال شوند ايشان گفته اند آن چه
كسانند كه در زمان شيعة دوستان تو انداى مى ليكن در سندان اين كذابى است و با نجيث

و ديهم باند كه رجوع كنى بآنكلامى مهم ضرورى است و با نجيث ظاهر شد كه فرموده و زود و راجع مى نامند ميقتند اگر شيجه ابلهس كه او بر عقول ايشان جتى يافته ايشان را گمراه ساخته نخواستند و باند من شتر و جبرائيل ر بهت كرده كه رسول صلي الله عليه وسلم علي رضي را گفت كه اول چهار كس كه در بهشت پور منم و تو و حسن و حسين و منم و ذريات ما از عقب ماباشند و از وراج ما عقب ذريات و شيجه از زمين و ينار ماباشند و سنان نجيث ضليف ليكن با نجيث حذيثي است كه از ابن عباس بصورت رسیده كه خاتمى تعالى لمبشاز و در بهت مومن را اگر چه كثر از دوى در عمل باشد انگاه بر خواند و الذين امنوا و اتبعهم ذريتهم بايمان للحقنا بهم ذريتهم و هذا التهم الاية و ولي ر بهت كرده باشد و انجيل كه فرمود كه اى علي بن ابي طالب خدايتعالى ترا و ذريت ترا و اهل اولاد ترا و ميمان ترا از مريد است بشارت تا و تا بد رستى كه تو اتبع و بطي اتبع كسى را ميگويند كه مقدم رس او ساقط شده باشد و با نجيث كسى است كه شك او اندك بزرگ باشد و بعضى علماء گفته اند كه معنى ايتكلام نبت كه تو اتبع از نيك و برك و بطن تو مملوك است از علم و ايمان كذا فى نهائى الجزى و همچنين ضعيف است چيزى كه كه ر بهت كرده اند كه گفت اى علي تو و شيجه تو رجوع كند و از وراج ماباشد بجاى كه سير ماباشد و رو بياى شما سفيده باشد و اعتد مى شما و از وراج خواند بجاى كه تشنه باشد و غلبه اى در گردن ايشان ماباشد و بر تقدير صحت انجيث قبل از زمين بيان صفات شيعة كه ديهم باند كه خذ كنى از خود اهل ضلال و جود اهل انكار از روضه شيجه و مثال ايشان آيت ياز و هم از ايات فضائل اطهيت قوله تعالى ان الذين امنوا و عملوا الصالحات اولئك هم خير البرية بدو كسانيكه گرديدند و اعمال صالحه پسنديده كرده اند آن گروه ايشان بهترين آفريدهگان اند و ر بهت بر ر بهت حافظ جمال الدين زرندي از ابن عباس كه چون اين آيت نازل شد رسول الله صلي الله عليه را گفت كه گروه تو خوانند و در روز قيامت راضين مرصين و باقى عدول و اعضا مقتولين در سايه يك خوشو دستندگان و خوشو دستندگان ماباشند و اعداى تو خواهند آمد خشمنا كه اتمام كنند پس عك گفت اعداى من بچكاند فرمود اعداى تو كسى است كه بتر كند از تو و لعين كنند ترا خذ لهم الله تعالى فى الدنيا و الاخرة و حديث و يگرم و ر بهت رسول صلي الله عليه عليه و سلم فرمود بهتر و سابقان نقل عرش در روز قيامت خوشحال شوند ايشان گفته اند آن چه كسانند كه در زمان شيعة دوستان تو انداى مى ليكن در سندان اين كذابى است و با نجيث

که اوصاف شایسته وی رحمتی است که سابقاً ذکر کرده ایم و همین باب استحضار باشد تا معرفت ایشان
 ازان حاصل گشته و ایضا باید که اخبار سابقه در اول کتاب باب فضل مذکر نمائی تا فرق میان
 فریقین بر تو ایشان گردد و قدرتی فی الجمله و قدرتی فی السعایر و در تظنی رویت کرده که
 رسول صلی الله علیه و سلم فرمود یا اباجسن اما تو باشیعه خود در بهشت خواهی بود و تحقیق تومی خوانند
 که زعم ایشان این است که ترا دوست میدارند و حال آنکه ایشان اسلام را خوار و بهشتی بدیدارند آنرا
 و بیرون روند از اسلام همچنانکه تیر از شمشیر و بیرون میرود و لقب آن تو کم رو فضل است اگر او را کم
 نمائی ایشان از قبل آنکه ایشان مشرکانند و از کلمه گوید اینچنین نزد ما طرق بسیار دارد و از اسلام
 رویت کرده و ربی که نسبت من بود و رسول صلی الله علیه و سلم نزد من بود و آن وقت فاطمه
 و حجه من آمد و علی بن ابی طالب از عقب وی آمد آنگاه پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود ای علی تو با اصحاب خود
 در بهشت خواهید بود و تو باشیعه خود در بهشت خواهید بود لیکن تو منی خوانند بود که زعم دوستی تو
 و بهشت باشد ایشان اسلام خوار و حقیر شمرده اند و بنید از نزد قرآن خوانند اما از سینه می ایشان
 شما در نمیکنند یعنی آن عمل کنند لقب ایشان را فضیلت است اگر او را کم می مقایسه کن با ایشان که ایشان
 مشرکانند گفت یا رسول الله علامت ایشان چیست رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که نماز جمعه
 و جماعت حاضر میشوند و طعن بر سلف می کنند و بنابر آنکه این قوم شیعه علی نیست موسی بن علی
 ابن الحسین و شیعه منیم که نهایت فضل و کمالات داشت از پدر خود و از جد خود رویت کرده که فرمود
 انما شیعتنا من اطاع الله و عمل مثل اعمالنا جز این نیست که شیعه ما پیروا کسی است
 که اطاعت خدا را کند و عمل و عمل مثل عمل باشد آیت و و از و هم از آیات فضایل ائمه است
 قوله تعالی و انذ لهم الساعة فلا تهمون بجهنم و اتبعون هذا صراط مستقیم
 برستی که عیسی علیه السلام علمیت مراست را یعنی با و دهند که قیامت نزدیک است چرا که
 نزول عیسی علیه السلام علامت قیامت است که بعد از تسلط و جال بر روی زمین بختیست از
 آسمان فرود آید نیز و ایک مناره بیضا در طرف شرقی دمشق و جابر بن عبد الله
 و کفایت خود را با الهامی و فرشته نهاده و رخساره مبارکش عرق کرده چون سر و پیر
 انگند قطرات از رویش ریزان گردد و چون سر بالا کند آن قطرات بر روی وی چون مالدید
 روان شود و نفس بکشد و بر کاف و کفر میرسد و بر جاک چشم و بر سرش و بر سرش و بر سرش و بر سرش
 روان گردد و در باب آنکه که موضوع است از ولایت شام بدو رسد و او را بشد آنکه میجو و چون
 بیرون آیند عیسی علیه السلام مومنان را بکوه طور برد و آنجا مستحسن گرد و الی آخر الحاشیة که
 رواه مسلم بطوله و چون معلوم شد که عیسی علیه السلام آخر الزمان است فلا تهمون بجهنم شک

کمال

کمال

کمال

کمال

کمال

کمال

کمال

کمال

کمال

کمال

کشید و چهل نهامید آمدن قیامت و انتحون و پیروی می شنیدم شروع رسول مرا هذله ایست
 مستقیم نیست راه رست هر طریقی که کسی گمراه نشود مقاتل بن سلیمان و اتباع او از مفسرین گفته اند
 که این بیت در شان همدان نازل شده و بعد ازین احادیث مصرح خواهد بود که مهدی از ولایت نبوی خواهد بود
 و این هنگام این بیت دلست بر برکت و کثرت در نسل فاطمه و علی رضی الله عنهما و دلست بر آنکه نسل ایشان
 مفتاح حکمت و معدن رحمت است و استمراری نیست که رسول صلی الله علیه و سلم فاطمه و ذریه است و در
 در پناه خدایتعالی دهمشته است از شر شیطان و ایم و از جهت علی بن ابی طالب و دعا کرده است چنانچه شرح
 این از سیاق احادیث آمده معلوم خواهد شد و ولایت بر و هیت نسائی بسندی صحیح که جمیع از انصار
 علی را گفتند که اگر فاطمه نزد تو باشد بایکدی و بر آنکاح کنند خوب خواهد بود و نگاه علی نزد رسول صلی الله علیه و سلم
 تا آخر استگاری کند چون سلام کرد و رسول صلی الله علیه و سلم بعد از در سلام فرمود که حاجت ابن ابی طالب
 چیست علی گوید نام فاطمه بر دم نگاه رسول فرمود و هر چنانچه او اطلب چون از حاجت رسول صلی الله علیه و سلم
 بیرون آمد انصار که در بیرون انتظار میکشیدند پرسیدند که رسول صلی الله علیه و سلم در جواب گفت
 علی را گفت ندانم که چه گفت الا همین قدر فرمود و هر چنانچه او اطلب انصار گفتند اینقدر بکافی است ترا
 از رسول صلی الله علیه و سلم که عطا کردی ازین دو لفظ تحقیق و او ترا ابل و او ترا حبیبی فرستد بعد از آنکه تیر و
 کردند فرمود ای علی در عرس ناچار هست که ولیم باشد سعد حاضر بود گفت نزد من خوشی است و بعضی از
 انصار چند صاع از آرد و غذا از آن ولیم نموند و در شب عروسی رسول صلی الله علیه و سلم فرمود
 علی شتاب کن تا وقتیکه من ملاقات تو کنم بعد از آن رسول صلی الله علیه و سلم نزد ایشان رفت و اطلب
 نموده و ضرر ساخت و آب وضو بر علی و فاطمه کشید و گفت اللهم بارک فیها و بارک علیها
 و بارک لهما فی نسلهما و در یکد و هیت فی شلمها و آورده شده و شل تحریک بجزیاعت و در یکد و هیت
 بشلمها آمده و بعضی گفته اند که این روایت تصحیف است اگر بصحت رسیده شل و لدا سید است و بنا بر
 از جمله کاشفات و اطلاعات آنحضرت بوده باشد که از علی رضی الله عنهما متولد خواهند شد و حال آنکه این
 شلین بودند و آیو علی حسن بن شاذان روایت کرده که جبریل علیه السلام نزد رسول صلی الله علیه و سلم
 و گفت که خدایتعالی امور ساخت است بآنکه فاطمه را با علی سف تزویج کند و نگاه رسول صلی الله علیه و سلم
 جمعی از صحاب را طلب فرمود و خطبه که مشهور است خواند بعد از آن تزویج علی کرد و او را زن نامیدند
 چون حاضر شد آنحضرت بمی فرمود و گفت خدایتعالی امور ساخت مرا که تزویج کنم فاطمه را با تو که چهار
 صد سال نقره نگاه علی را گفت رضی شد مابین یا رسول الله بعد از آن سر مبارک بر زمین نهادند
 سجده شکر تقدیم رسانید چون سر از سجده برداشت رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت ما دلش الله
 لکم ما و بارک فیکم ما و اعز جلد کما انش فرمود و الله که اخراج کثیر از نسل ایشان کرد و این حدیث

این حدیث در
 صحیح بخاری
 و صحیح مسلم
 و سنن ابی داود
 و سنن ترمذی
 و سنن ابن ماجه
 و مسند احمد
 و مستدرک
 و معجم
 و غیره
 آمده است

فرزینی الحاکمی رویت کرده و عقد نکاح با کرم علی کرم الله وجهه غایب بود احتمال دارد که وکیل از حاضر بود
 باشد و احتمال دارد که رسول صلی الله علیه و سلم ایشانرا اعلام کرده باشد بجزئی که خواهد کرد و قول علی
 رضیت یعنی راضی شدم احتمال دارد که خبر داده باشد از آنکه وی راضی شده است بعقد سابق که
 وکیل و کرده بود و ابوداود و حسانی رویت کرده که ابوبکر خواستگاری فاطمه کرد و بود رسول
 صلی الله علیه و سلم از وی اعراض کرد و باز عمر بن خطاب خواستگاری نمود و عیسی بن امیاس نمود و آنگاه ابوبکر و عمر بن
 هر دو نزد علی کرم الله وجهه آمدند و پیران بنیه نمودند که خواستگاری فاطمه کنند بعد از آن علی بن عمر نزد
 رسول صلی الله علیه و سلم آمده و پیران خواستگاری نمود و رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که با تو چیزی هست
 گفت سپ و زره من ایمن است گفت که سپ بر آن تو ضرورت و لیکن زره خود را بفروش و
 قیمت آن نزد من آور آنگاه زره چهار صد و هشتاد و نیم بخر و خنث و در پیش رسول صلی الله علیه
 و سلم ریخت آنحضرت بشتی از آن بلبال و او تا خوشبوی خرید نماید و ام فرمود که چهار فاطمه هیهنا
 کند بعد از آن سر بری و وساده از پوست که حیوا و از لیه بود از جهت وی رست کردند
 بر یک خانه را تریبی داد و که این را فرمود که بپوش فاطمه و رضی الله عنها و علی را گفت تعیل کن
 تا وقتی که من نزد تو آیم چون نزد ایشان رفت ام ایمن را گفت برادر من اینجا است ام ایمن گفت
 برادر شماست و حال آنکه دختر خود بوسه داده آید رسول صلی الله علیه و سلم فرمود و آنگاه نزد فاطمه
 بایستاد و آب طلب نمود فاطمه بقدحی پر از آب آورد و رسول صلی الله علیه و سلم آب بن سبک
 را در آن انداخت و از آن آب بر سر او کرد و میان شنبین فاطمه پاشید و گفت اللهم انی اهیئت
 بک و ذریه من الشیطان الرجیم بعد از آن علی بن عمر را گفت آب بیار علی بن عمر گوید دستم که مراد
 آنحضرت چیست آن قدح را پر آب کردم و نزد آنحضرت آوردم و آنحضرت از آن آب بر سر و میان
 گفتین من پاشید و گفت اللهم انی اعیذه بک و من ذریه من الشیطان الرجیم
 بعد از آن فرمود این زمان نزول خود و بنام خدا تعالی و برکت او و احمد و ابوجعفر بن هبیین شید
 رویت کرده که برکت دعای آنحضرت در نل ایشان برکت ظاهر شد از آنها که گزشتند و آنها که
 بعد ازین خواهند بود اگر چه از آئینندگان کسی دیگر نباشد مگر امام محمد مهدی و بیاند در فصل ثانی
 از احادیث که در آنها اشارت به این معنی باشد از آنجمله حدیثی است که سلم و ابوداود و نسائی و ابن
 ماجه و بیهقی و غیر ایشان رویت کرده اند که مهدی از عترت من خواهد بود از اولاد فاطمه بن و در آن
 کرده اند ابوداود و ترمذی و ابن ماجه که فرمود اگر باقی نماندند و هر مگر یک و زهر آینه بر آئین اند خدا
 تعالی مر ویر از عترت من و در یک رویت آنکه فرمود من دی از طبیعت من و دنیا را از عمل مملو باز و
 همچون آنکه از ظلم و جور مملو شده باشد و در یک رویت از احمد و ابوداود و ترمذی است که دنیا سخاوت

چیزی فاطمه

نکته

نکته

و منقطع نخواهد شد تا زمانی که دنیا نشود و می ازال بیت من که اسم او موافق اسم من باشد و در
روایتی از ابو داود و ترمذی آنکه فرمود اگر بانی نماز دنیا اگر یک روز خدا ایتعالی آن روز را در آن روز
و بر انگیز اندم می را در آن روز از اهل بیت من که اسم او موافق اسم من باشد و اسم پدر او موافق اسم پدر من
باشد زمین را بر او عدل سازد و چنانکه از ظلم و جور بر شده باشد و آلود و غیر او رویت کرده که مهربانی از خدا
مهدی از اهل بیت است خدیجه تعالی اصلاح او کند در یک شب و قطره ای رویت کرده که مهربانی از خدا
خواهد بود ختم دین باشد و چنانکه فتح دین باشد و در صحیح خود آورده که فرمود در هر بیت من فردی خواهد
آمد در آخر الزمان طایفه سخت از سلطان ایشان که سخت تر از آن طایفه نباشد چنانچه یکبار طایفه ای که
انگاه حقیقی بر انگیز اندم می را از اهل بیت من که روی زمین را مملو سازد و عدل و انصاف بچنانکه
مملو باشد از ظلم و جور دوست دارند و از ساکنان ارض و ساکنان آسمان و در زمان او آسمان
باز آن بیار و در زمین گیاه بر ویاند و هیچ چیز در نفس خود نگذارد و او نیز و هفت سال باشد سال
سال در میان ایشان از بیت نماید بنوعی که زندگان مردگان را تنها کنند بسبب خیر که باطن زمین
برساند و قطره ای رویت کرده که باند در ایشان هفت سال باشد سال و از زیاده
بماند نه سال و در یک رویت از ابو داود و حاکم آنست که هفت سال خواهد بود و در یک رویت ترمذی
آنکه در هفت من مهربانی خواهد کرد و هفت سال باشد سال باشد سال زنده خواهد بود و در آن ایام
عدل و فراخی و وسعت چنان باشد که مردی آید و گوید ای مهربانی مرا عطا کنش مهربانی آنقدر است
که تواند بود هفت هزار مال بدین او نیز و در یک رویت آنکه در آنست که در دنیا شش سال باشد
سال باشد سال و بعد ازین خواهد آمد که آنچه احادیث بر آن متفق است هفت سال است
پلاشک و در رویت احمد و مسلم آنست که آخر الزمان کسی خلیفه خواهد بود که مال نزد مردم بیفتد
میر سنجیده باشد بے آنکه بشمار و او را و آئین ماجر فرود آید و رویت کرده که بعضی مردم از جانب مشرق خود
خواهند نمود پس بعد از سلطان خود خواهند ساخت و صحبت رسیده که اسم مهدی موافق اسم من است
صلی الله علیه و سلم و اسم پدرش موافق اسم پدر آنحضرت است و آئین ماجر رویت کرده که وقتی طایفه
فرز رسول الله صلی الله علیه و سلم بودند درین آشنای بعضی از جوانان بنی هاشم آمدند چون رسول الله صلی
ایشان را دید ایشک از ایشان مبارک میر سنجید و در آنست آنحضرت تغییر یافت راوی گویند
یا رسول الله چه حال است که بر روی مبارک تو چیزی می بینیم که آنرا ندیده ایم رسول
صلی الله علیه و سلم فرمود که ما اهل بیت ایم اختیار کرده است خدا تعالی بر ما آخرت را بر دنیا
و در سنجید که اهل بیت من در بلا سخت و پر آنگذگی خواهند افتاد تا آنکه قومی از جانب مشرق
بیایند و ایشان علمهای سیاه باشند انگاه طلب خیر کنند کسی ایشان را چیزی ندید بعد

کتاب
تاریخ
توسعه

از ان مقام برگشته و نصرت یافتند و نگاه داده شوند آنچه سوال کرده بودند و ایشان بشیر گفتند تا آنکه امر خلافت بر وی انداخته شد پس بسیارند که بر وی زمین پر سازد و از عدل و انصاف همچنانکه پر شده باشد از جور و ظلم پس هر که از شما از ما می درید باید که نزد ایشان شتابد اگر چه بدست و از انوشیروان بر برفت و در سینه انوشیروان کشی که از سوره الحفظی است با آنکه در آخر عمر عقل و محتاط شده بود و آحمد از ثوبان مرفوعا روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود که زمانیکه عکبه ای سیاه بینی که از جانب خراسان بر آمده باشد نزد ایشان رسید اگر چه پیش از آنکه بدست میفرستد باشد هر ستمگر خلیفه الله محمد در میان ایشان خواهد بود و در سینه انوشیروان ضعیفی و متاخری است و بر فرض صحت و در انوشیروان وحدیثی که قبل از دوستی کسانیکه زعم کرده اند که مهدی سیوم خلفا عباسی است نیست و ولایتی بر ایشان نیست و نصیر ابن حماد روایت کرده که مرفوعا که مهدی هر که از انوشیروان خواهد بود که مقاتله کند بدست من و همچنانکه مقاتله کرده ام بر جو و ابو نعیم روایت کرده که فرمود خدا تعالی بر انگیز اندامی را که از عمرت من اقبال نماید و صل الحیة یعنی دندان کاپلین او متقارن و ساوکید گیر باشد و موهای پیشانی و صدغین او صغیر و تنگ باشد که آنرا فی النبیة و مملو سازد زمین را از عدل و مال را بسیار گرداند و روی و طبعی و غیر ایشان روایت کرده اند که فرمود مهدی از ولد من خواهد بود و روی او مثل کوب درخت زده باشد و رنگ او رنگ عری باشد و چشم او چشم اسریل پر سازد زمین را از عدل و همچنانکه پر شده است از جور و ظلم را ضعیف باشد از خلافت او اهل زاین و اهل آسمان و مرغان در هواست سال ما که شود بر وی زمین و طبعی مرفوعا روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود که مهدی نظر کند و عیسی را ببیند که نازل شده از آسمان باین وضع که عرق از روی و موی وی می چکد باشد و نگاه مهدی عیسی علیه السلام گوید که پیش شوید تا نماز بخواند ابریم عیسی علیه السلام گوید شما پیش شوید که اقامت صلوة از برای شما گرفته اند پس عیسی علیه السلام پس مرد از اولاد من نماز گذارد و در روایت ابن حبان در امامت مهدی مانند انوشیروان مرفوعا روایت کرده که عیسی علیه السلام بن مریم علیهما السلام نازل شود و نگاه امیر ایشان مهدی گوید امامت نماز کن تا اقلیدی کنیم عیسی علیه السلام گوید که من امامت نمیکنم که خدا تعالی این است را اگر امی داشته است که بعضی از ایشان امامت بعضی دیگر میکنند و اما آنچه این حکم روایت کرده اند که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود که زیاده نمیشود و در دنیا اگر ارباب و مردم زیاده نمیشود و اگر خل و قیامت قائم نمیشود و اگر بر کثرت اناس و هیچ مهدی نیست غیر عیسی علیه السلام زیرا که آنحضرت وضع خبر خواهد کرد و مخالفین ملت خراباک خواهند نمود و چنانچه احادیث صحیح و درست است باینکه تا دین از زمین نمیکند که مهدی محمد صمد نیست مگر عیسی علیه السلام روایت که ابراهیم بن اسیر طائوس گفت که عمر ابن عبد العزیز از مهدی طائوس گفت نه او مهدی نیست زیرا که او کامل نگردیده همه عدل را

ابھی

一、

پس او مهدی آخر الزمان که موعود نیست بلی از جلوه مهدیین است چنانچه احمد و غیر او تصریح کرده بآنکه عمر محمد
العزیز از مذکورین است در قول رسول الله صلی الله علیه و سلم علیکم بسنتی و سنت خلفاء الوالدین
المهدیین من بعدکم یعنی بر شما باد که بسنت من و سنت خلفا الزهدیین مهدیین که بعد از من عمل کنند
باز بدارند تاویل حدیث که است **اکلا علیکم** نیکم مگر بر تقدیر ثبوت آن حدیث و الا حکم چنین لغته اند که
این حدیث مجهول است و در سنن خود مختلف عنه است و بنا بر تعجب این حدیث آوردند از برای حجت و
یهن گفت که محمد بن خالد با این حدیث منفرده است و نسائی تصریح کرده بآنکه آن منکر است و غیر ایشان از خلفا
حدیث جزم کرده اند بآنکه احادیث منصوص علیه بآنکه مهدی از ولد فاطمه است اصح سنن او از این حدیث
و ابن عساکر از علی کریم الله وجهه روایت کرده که وقتیکه برپا شود قائم آل محمد صلی الله علیه و سلم بر خیزد
خدا تعالی اهل شرق و مغرب را جمع کند اما رفقا را از اهل کوفه باشند و ابدال از اهل شام یعنی جامع
از اهل کوفه زیاد و عباد اهل شام با وی بیعت کنند چنانچه بصحبت رسید که رسول الله صلی الله علیه و سلم
در وقتیکه خلیفه از خلفا و میر و خاندانی در میان مردم پدید آید آنگاه مردی از مدینه بیرون آمده بجا
نکه گریز و پس جمعی از اهل کما و را بیرون آرند در میان مقام با وی بیعت کنند و آن مرد بیعت را کاره
بود بعد از آن از جانب شام لشکر بر دے نامزد کنند و چون آن لشکر بوضع پیدا که در میان
که مدینه و تحت برسد خدا تعالی جبرائیل علیه السلام را بفرستد و ایشان را با یک گرانند و چون
مردم اینچنین را مشاهده کنند ابدال اهل شام و عصاب اهل عراق یعنی جماعتی از زاد و عباد از
اهل شام و عراق و غرب با وی بیعت کنند باز مردی از قریش که حشم و اتباع او از قبیل بنی کلثب باشد
ظاهر شود و لشکری از آن قبیل بر سر وی فرستند و آن مرد و اول که بشارت از مهدی بوده باشد
برین قبیل غالب شود و دشمنیت بسیار بدست آید پس نصرت یابد آنکس که دشمنیت بنی کلثب حاضر
شود آنگاه احوال فرست کند در میان ایشان عمل کند بسنت رسول الله صلی الله علیه و سلم
و در آن وقت اسلام بر وی زمین قرار یابد بطر آنکه روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه و سلم
با فاطمه رضی الله عنها گفت که پیغمبر بهترین پیغامبران است و آن پدر تو هست و بهترین شهیدان
شهید است و آن عم پدر تو هست حمزه و از ماست محسن که دو جناح دارد و در برت پرواز میکند
پس چرا که خود او و آن ابن عم پدر تو هست جعفر طیار سف و از ماست سبطین رضی الله عنهما و آن دو پسر
تواند از ماست آنکه در شان او کافیه **اکلا علیکم** سیف الاذ و الفقار و آن برادر پدر
تو هست و شوهرت و از ماست مهدی رض و آن ماجر و روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه
و سلم گفت که از دنیا باقی نماند مگر وزیر الهی خدا تعالی آنرا در از سازد تا مردی از اهل بیت من
خلیفه آید شود و مالک جبل و علم و قسط طینیه گردد و نزد حاکم بصحبت رسیده از ابن عباس

که گفت از مائنه ازال است چهار کس خواهند بود و سقاج از ما خواهد بود و منذر از ما خواهد بود و منصور از ما خواهد بود و مهدی از ما خواهد بود پس اگر اراده کرده است اهل بیت عین که شال جمیع بنو هاشم است و کس اول از نسل عباس اند و چهارمی از نسل فاطمه است نه در صورت هیچ شکالی نیست و اگر اراده آن کرده که این چهار کس هم از نسل عباس هم خواهند بود و ممکن است که حمل کنیم مهدی را در کلام او بخلیفه سوم از خلفا بنی عباس زیرا که او را ایشان مثل عمر ابن عبد العزیز است و بنی هاشم بواسطه عدل تام و سیرت خوب و خلاق نیکو که داشت و از پراکے آنکه در حدیث صحیح نیز وارد است که هم مهدی موافق اسم من است و هم پدرش برادر اسم پدر من است و این تعریف مهدی عباسی صادق است زیرا که هم و محمد بن عبد الله بود و خلیفه ابوعبده الهک من ولد العباس غمته بنوید و مقوی بنقول است لیکن کسی گفته که باین حدیث محمد بن موسی بن ابی هاشم مفر دست داد و وضع حدیث می نمود و منافی این حمل نیست کلام ابن عباس و در وصف مهدی که زمین را مملو سازد و از عدل همچنانکه از جور مملو شده باشد بهایم و سباع در زمان او این باشد و زمین گنجائی خود را امثال ستونهای طلا و نقره بیرون اندازد و زیرا که این اوصاف ممکن است که تطبیق یابد و از هر یک عباد و چون ممکن است حمل کلام ابن عباس بر آنچه مذکور ساختیم منافات ندارد و باین حدیث با حدیث صحیح سابقه که مهدی از ولد فاطمه باشد زیرا که مراد مهدی درین احادیث مهدی آخر الزمان است که عیسی علیه السلام بوسعه اقتدار خواهد کرد و مهدی عباسی و آثار دیت کرده اند که بعد از مهدی و از ده کس امیر خلافت خواهند شد شش کس از اولاد حسن و پنج کس از اولاد حسین بن علی و یکجای دیگر غیر از ایشان و این را دیت واهی است چنانچه شیخ الاسلام و حافظ مثل شیخ ابن حجر عسقلانی رحمه الله تعالی گفت یعنی با آنکه مخالفت احادیث صحیح است که او در آخر الزمان خواهد بود و عیسی علیه السلام بوسی قیامت در خواهد نمود بدلیل حدیثی که طبرانی گفته کرده که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که زود باشد که بعد از من خلفا خواهند بود و بعد از آن امر خواهند بود و بعد از امر از ملوک خواهند بود و بعد از آن ملوک چهارده خواهند بود و باز مروه از اهل بیت من خروج خواهد نمود که روی زمین را پر از عدل سازد همچنانکه پیشده باشد از جور و ظلم الی آخر الحدیث و در ثانی کلام ابن عباس بر آن حمل کنیم که مراد از آن چهار کس هم مهدی عباسی است بنا برین ممکن است که حدیثی که از پیغمبر صلی الله علیه و سلم روایت کرده که ملاک آن باشد امتی که من اول آن باشم و عیسی بن مریم آخر آن باشد و مهدی در وسط آن حمل کنیم بر آنکه مراد ازین چهار کس نیز مهدی عباسی است زیرا که موعود آخر الزمان است نه در وسط و بعضی از علما گفته اند که مراد از وسط در حدیث وسط ماقبل آخر است مترجم میگوید از احادیث سابقه چندین ظاهر است که اول مهدی خروج خواهد کرد و نزول عیسی بعد از خروج مهدی خواهد بود و مصنف نیز در تنبیه آینده تصریح این معنی کرده که ظاهر اینست و چون چنین باشد حجت یا حجت نیست که حدیث را تاویل نماییم یا حمل بر مهدی عباسی

و این حدیث را در کتاب

بکنیم زیرا که صحیح است اگر گویم خروج مهدی در وسط بعثت پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم و نیز دل علیه
علیه السلام و حدیث بر ظاهر خود است با تکلیف و آحاد و ماوردی روایت کرده اند که رسول صلی
الله علیه و آله فرمود بشارت بادشمارا بمهدی که مری باشد از قریش از عترت من خروج خواهد کرد
در وقت اختلاف و زلزله پس مملو سازد روی زمین را از عدل و انصاف چنانچه از ظلم و ستم مملو شده
باشد و رضی و خوش شود باشد از وی ال آسمان و زمین و مال را قسمت نماید بنویسد و دلباهای گشت محمد
صلی الله علیه و آله اغنیاء سازد و عدل او همیشه ایشان را فرا گیرد و چنانچه منادی را امم فرماید تا مذاکت
کیت یک احتیاجی بکن دارد و نزدیک آید پس بجای احتیاج نباشد و نیاید زدا و دیگر یک مرد آید نزد او و او
کن او را مهدی گوید نزد خادم خازن رود و آنچه خواسته بگیر چون نزد خادم آید بگوید که مرا یک تو فرستاده
که مالی بمن دهی خادم گوید بگیر و چند آن در دهن او ریزد که نتواند برداشت بوسه نقل پس بعضی را از آن آگاه را
از دست برد روی خادم مهدی گوید یا چیز را عطا کردیم باز نیکی می پس بپوشش سال با بیفت سال
یا شست سال یا نه سال ازیت نماید بعد از آن فوت شود بعد از وی بیج چیز را خوشی در زندگانی
نباشد تنبیه بد آنکه اظهار است که خروج مهدی پیش از عیسی علیه السلام خواهد بود و بعضی از علما
گفته اند که خروج مهدی بعد از نزول عیسی علیه السلام خواهد بود و ابو الحسن آفرمی گوید که اخبار تواتر رسیده
از محمد مصطفی صلی الله علیه و آله که مهدی خروج خواهد کرد و اینکه او از اهل بیت من است و اینکه او با دشمنان
کنند هفت سال و اینکه او بر کند زمین را بعد از و اینکه او خروج کند همراه عیسی علیه السلام باری دهد او را بر
قتل و خیال بر باب الله در زمین فلسطین و اما است این است خواهد کرد و عیسی علیه السلام پس آید و
احادیث صحیح و بیغنی دلالت میکنند چنانچه هستی و اما آنچه علامه نقضانی مع تصحیح کرده که عیسی علیه السلام
افضل است از وی و اما است افضل او که است پیغمبر مهدی برین معنی ندارد و زیرا که قصد با است مهدی
از برای عیسی نیست مگر از جهت آنکه ظاهر شود که نزول او بعد از بعثت پیغامبر است صلی الله علیه و آله
و حکم بر بعثت پیغامبر میکنند و پیشتر از شریعت خودش متقبل نیست و اقتداء آنحضرت ببعثت
ازین است با آنکه افضل است ازین امام که اقتداء میکنند از جهت از جهت و اظهار است که محض نیست
با آنکه ممکن است که جمیع کنیم توکلین را بنیطریق که عیسی علیه السلام در اول حال از جهت اظهار این غرض است
کنند مهدی پس بعد از آن مهدی با آنحضرت اقتداء کند بنا بر قاعده اقتداء بفضل بفاضل و این جمیع
شوند بر دو قول و ابو داود و در سنن خود روایت کرده که مهدی از اولاد حسن خواهد بود و سر این معنی
آنست که حسن ترک خلافت نماند و بنا بر شفقت این است پس از نبی خدا تعالی در وقت
حاجت قائم مقام بامر خلافت حق با ولادوی بگیرد و نهید که از عدل او روی زمین مملو شود و آنچه
روایت کرده اند که از اولاد حسین رضی الله عنه خواهد بود آن روایت واهی است و هیچ وجه از علم

کلیات

بیزدانی را در این شهر است که در این کتاب است

بنا بر این است که در این شهر است که در این کتاب است

روفض است که مهدی امام ابو القاسم محمد حجت بن الحسن عسکری است رست است و رست نیست و چه اگر صحبت
رسید از رسول صلی الله علیه و سلم که اسم پدر مهدی غمناق است باسم محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم
و حال اگر اسم پدر محمد حجت موافق اسم پدر رسول الله صلی الله علیه و سلم نیست و ایضا قول میرالموتین علی
مولد الله است که بالمدینه یعنی ولادت مهدی در مدینه خواهد بود و در ترمذی ایشان یکین زیرا که مولد
محمد حجت بود و در سمرقند راسی در سن چهل و پنج و دایمین پس زعم ایشان که وی مهدی خواهد بود
فاسد باشد و از جمله خیالات بعضی از روافض است که زعم کرده اند بر وایتی که مهدی از اولاد حسن
خواهد بود و در وایتی که اسم مهدی موافق اسم پدر رسول الله صلی الله علیه و سلم باشد مردود و هم هست
ایضا زعم کرده اند که اجماع است شد بر آنکه مهدی از اولاد حسین خواهد بود و حال اگر محض کتاب و
بتان است و از کجا ایشان را میرسد که توهم روان می کنند و نقل اجماع بجز دلمان و تخمین میان ما و ائمه
الله تنها و جمعی از روافض که گمان اند که محمد حجت ابن حسن عسکری ستم مهدی خواهد بود و میگویند که از پدر او
غیر این پسر نمانده و در وقتیکه پدر او فوت شد عمر او پنج ساله بود و خدا تعالی او را فهم و حکمت ارزانی داشت
همچنانکه بچگی علی السلام را فهم و حکمت ارزانی فرمود و در حالت طفولیت و ویرا امام ساخت و صغر سن او
همچنانکه عیسی علیه السلام را امام دینی ساخت و در سن صغر و پدرش در سمرقند وفات یافت و خود
در مدینه پنهان شد و او را در او غایت است بچگی صغری که از زمان ولادت است تا اقطاع سقار
میان او و میان شیعه او و دیگر کبره و در آخر آن خواهد بر خاست و غایت شدن او در رو
جمعه است و تخمین دایمین بود که بر نفس خود ترسیده در همان روز غایت گشت و گشت آنکه که گجا
رفت و آن خلکان که شیعه چنین محمد حجت را امام منتظر و مهدی میدانند و نزد ایشان او صاحب
سر و اب است و سخنان ایشان در میناب بسیار است اظهار خروج او می کنند در آخر الزمان
از سر و ابی که در سمرقند راسی است میگویند در خانه پدرش در آن سر و اب رفت در سن چهل و
ستین دایمین در حالتی که مادرش میرا دید و از آن سر و اب بیرون نیامد و در آنوقت چهار ساله
بود و بعضی دیگر گفته اند که پنج سال داشت و بعضی گفته اند هجده سال داشت و بعضی گفته اند سی و
از شیعه برین گفته اند که عسکر و ولد نهشت زیرا که جعفر الثانی بر او وی طلب میراث از ترکه وی
کرد و این طلب او دلیل است بر عدم ولد اگر ولد میبشت میراث با و نمیرسد و سبکی حکایت کرده
از جمهور و روافض که ایشان قائلین با کتیکه عسکر را فرزند نمانده و از نسل وی کسی نیست و معجز
قومی دیگر از ایشان از روی تعصب اثبات فرزند از برانسه او میکنند قائل اند بلکه جعفر میراث
او گرفته و فرقه از شیعه تصدیل جعفر می کنند و نسبت کذب بوی میدهند و در دعوی او میراث برادر
خود را و باین سبب او را سببی بکذب استند و فرقه دیگر گفته اند اثبات امامت از برای او میکنند حال

کتاب

قال النبی
میرزا محمد باقر
در بیان حقایق

کتاب

حاصل حق انما بعد از وفات عمر است بدست فرقه مشرق استند باید بر فراغ دارند در امام عصر
و جبهه رخسار امامیه بن رفته اند که مهدی غیر محمد حجت است زیرا که مدتی بعد از عمر شخصی بوده باشد و در
عاقبت است دیگر آنکه اگر او مهدی بودی بنیامبر صلی الله علیه و سلم او را بن صفت که طول مدت است
وصف میکرد و تغییر این زیر که وصف او را بن صفت اظهار نمود از وصف او بصفت دیگر قبل
ازین مذکور شد و صفت مهدی دیگر آنکه در شریعت مظهره مقرر است که ولایت صغیر و بزرگ
پس چگونگی اینجاست احق غافل بخیر است کسی که و اندک چنان بوده باشد و انکار او را معانی است
که در در حالت کوکی با لکه بنی صلی الله علیه و سلم این معنی خبر داده است صد و این قول و حال
ایشان غیر خرافات و جزات بر شریعت غرضی است و دیگریت بعض از طایفه نبوت است
کاشکی میبینیم که مخبر این خبر است و از کجا این خبر ایشان رسیده و منشا این صفت چیست
ایشان را بن خبر و این ایشان پاسبان برین سرداب بانگ ندان ایشان برادر کبر و ن
اندر خود برضی که عظام ساخته و پیش گفته است شاعر درین باب شعر صلی الله علیه و سلم
یك دلان كلمه جملک ما انا فعلى عضولکم الحقار فانکم تثلثون العقد
العقیدنا یعنی مر این سرداب است که بر این بانگ که شما میگویدانبات آن یکینید بسبب
جمل و عنادی که دارد پس بدانید که غفلهای شامخ و مندرس شده است که و با شایان این نوع
مهدی که صلا بوجود دنیا بدین پید اگر ده آید و الله سلم و فرقه دیگر از مشی و زعم که و اندک
که مهدی ابو القاسم محمد بن علی بن عمر بن حسین بن مطهر است مقرر که یکی از بنایر خلفا و عباسی بود
او را محبوس ساخته بود و شیعه و اتباع او لغت زده او را از حبس خلاص کردند و او را بر و ند و بیوم
نشاند که بجا بر و ند و کجا رفت و فرقه دیگر زعم کرده اند که امام مهدی محمد بن حنفیه است و بنی سبک
بعد از برادر خود حسن و حسین رضی الله عنهما کشته شد و بعضی او را دیگر میگویند قبل از ایشان و سبک بنید که از
زنده است و در حال ضوی و در فضی زید بن علی بن حسین غرض که امامی حلیل بود و از یافقه بیوم از
تا بعین از بنی المذنب بود و از جلا نمایی شمرند اما آنکه و عیسی است که در و بنی بنی از اهل کوفه یا نه یا نه
که و ند و در وقت حیات بعضی از بنی عباس با وی گفتند که ای پسر عم مغرور نشوی باین جهاست که
ایشان با تو فاداری بخوانند که و و باید که عزت گیر از آنکه ایشان با پدران و با طایفه
شمار کردند و ترک نصرت ایشان کردند و نه همان ترا کافی است که با تو نیز چندین خوانند که و و در
از آن سخن ابا و متناع نمود و خروج کرد و درین انشای و افض با او گفتند که تو از ابو بکر و عمر رضی الله
عنهما تیر کن ترا نصرت و هم زید رضی الله عنهما گفت من از ابو بکر و عمر رضی الله عنهما تیرا نخواهم کرد بلکه ایشان
رو سب میدارم و بدستی فرا گرفته ام و در فض گفتند اذالم ترفضهم پس چون این بر

و در این کتاب
در این کتاب

د فضائل ترک تو خواہیم کرد و زیگفت اذہبوا فانتم الراضیہ برید کہ شیار فضیلت خواہید بود
 و از آن روز ایشان از روضہ سبک گردید و روضہ بمعنی ترک است پس چون ایشان ترک دین و ایمان
 خود کردند ایشان از روضہ خوانند بعد از آن جمع دیگر کہ بیعت کرده بودند ایشان نیز از خدمت و
 تقاعد استند و گفتند جعفر الصادق کہ برادرزادہ اوست امام است و با و جاکس خوانند و ولایت
 و بیعت کس آنکہ حاجاج بن یوسف بالشکرے در مقابل می آمد و چون زید رضی اللہ عنہ فوت
 مقاومت مذمت منہرم شد و در آثار جنگ تیر بر پشایی مبارک وی زدند بہمان تیر شربت
 شہادت چشید اناللہ وانا الیہ راجعون و در زمین نہروان ویرا دفن کردند و آب بر قبر
 آن جاری کردند کہ علامت قبر زایل شود و آنکہ حاجاج ازین مہنی خبر یافت و آن قبر را پیدا کردہ اورا
 بیرون آورد و در سرور ابریدہ نزد ہشام بن عبد الملک کہ والی او بود فرستاد و جسدہ اورا بر دواز
 آویخت و سہ احدی یا اشین و عشرین و آتہ ہجرتین بدید او بختہ بود و تا زانیکہ ہشام بن عبد الملک
 و ولید بن یزید بن عبد الملک بمرد و ولید بن یزید بن عبد الملک بجای او بیعت جسدہ زید
 شہید را دفن کرد و بعضی گفتہ اند کہ ولید بعال خود نوشت عذرتی فاقصدہ و اذہب
 الى محل اهل العراق فخرقه ثم انصفه في السيمه لسنفادشن مرست پر قصد بسوی او
 کن و برود بجانب کوسالہ اہل کوفہ و بسوزان او در وریا می پرانندہ سازان عامل بہین عمل کرد
 و نقلست کہ در زمانیکہ دیدار سنہ او بختہ بود و در سنہ صلی اللہ علیہ وسلم را در خواب دیدند کہ بر ساق
 شعلہ کہ دیر او بختہ بود و نگاہ زدہ نشسته بود و باہر دم میگفت هكذا يفعلون بولک یعنی این
 چنین میکنند بفرزند من و جمع از زوات رویت کردہ اند کہ زید را بہینہ ساختہ او بختہ بودند و در حین
 روز عتیکوست بر عورت او پردہ نمیدانند تا نظر مردم در آن نیفتد و روضہ ایضا اسحاق بن امام
 جعفر الصادق رحمہ اللہ امام نمیدانند بآنکہ جلالت قدر و رفعت او بہرتہ بود کہ سفیان بن عیینہ قتی کہ
 از وی رویت میکرد میگفت ثقۃ الرضی و فرقہ از شیوہ امامت وی قابل شدہ اند و از
 عجایبات تناقض و فضل است کہ میگویند کہ ہر کس کہ از امامیت دعوی امامت کند و خواری عادت
 از وی سرزند کہ بر صدق او دلالت میکند امامت از برای وی ثابت است و این سلسلہ از قواعد ایشان
 است و معجزانید کہ اسحاق را امام نمیدانند بآنکہ دعوی امامت کرد و محمد بن حجت را امام منتظر
 دانند بآنکہ دعوی نکرد و بر عمر ایشان بسبب غیبت او از پدر خود در صغر یا سبب مخفی
 شدنش سجدہ کردید اورا بگر برادرش کردند رویت اورا و تکیذ کہ دایش از انبیا ایشان در آن
 و گفتند کہ صلا و جو و ندار و چنانکہ بیان کردیم بر تامل کن کہ بجز دامکان و جو و جگوتہ اورا امام نمیدانند
 و عاقل را بہین تقدار در باب عقاید کافی است باز بر تقدیریکہ موجود باشد باید کہ تصور نمانی کہ فانی

کتاب
تاریخ

و اینهاست امامت از برای کسی که عاجز باشد از آن امامت بآن چه چیز است و باین طریق نیست
 چیست اگر امامت بمنزله ولایت خلق است که هر یک از آنکه مذکورین دعوی امامت این هستند
 و اینها را حواری می خوانند و برین با آنکه کلمات ثابت از ایشان است بر آنکه ایشان از آن دوری
 میکنند اگر چه ال آن بودند و دعوی آن نمیکردند بیان آن یعنی که ما که دیم بعضی از امامت نبوی که
 کرده اند که خدا تعالی قلوب ایشان را از تطیع و ضلالت پاک ساخته است و محلول ایشان را از سفاهت
 و تمایز فتنه شسته است زبان ایشان را از کذب و بهتان تعلیم کرده است و الغفران آیت سیزدهم
 از آیات فضایل الهیت قول تعالی و علی الاعراف رجال یعرفون کل کسیمنا هم و بر آنکه که بجا است
 مثل چهار شهر و بیان این است و در نز و بقول امام زاهد علی باشد از شکس سفید رجال عرفون کلا
 بسیار هم روان باشند مشرف شده بهشت و در نز که شناسند همه اینها است و در نز را بعلماست
 ایشان که بهشتیان را کشفید و در زحیان سیاه رو باشد و آن موضع را عرفان میگفتند بود و در
 آنکه ساکنان ادعای اند با حواله یزیدین و آن رجال انبیا باشند یا شاهد یا فاضل و ثنایان یا با آنکه
 بر صورت مردان و بدون ایشان بر اعراف دلیل فضل و کبر است ایشان باشد چنانچه است از خود
 در بهشت می بینند و از آن متکذ و میشوند و عذاب و در نز هم باشد و می کنند و باین اصرار از آن مرد
 می باشند یا طایفه از موحدان باشند که در عمل تقصیر کرده نباین محمد رس شده اند و بیان بهشت
 و در نز تا حد خیالی در داده ایشان چه خود حکم نماید که آنی تفسیر البغیادی و در تفسیر جامع البیان
 آورده که اصحر بکجهیم نیست که آن رجال قومی باشند که سنات و سیات ایشان مساوی بوده
 باشد و در تفسیر تفسیر از ابن عباس نقل کرده که اعراف موضع بلند است از هر طایفه که در آنجا حفره و
 عباس و علی بن ابیطالب و جعفر طیار رضی الله عنهم می باشند و در دست آن خود را بنزدکی و به سید رو
 می شناسند و دشمنان خود را بر تیرگی و سیاه روی می بینند و و یلی و دیگر آورده اند لیکن
 بی سندی که علی کریم الله وجه گفت که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود اللهم اذقنا عذاب
 و اعداء اهل بیتی کثره المال و العیال کفاهم بذلک ان یکثر ما لهم بطول ما لهم
 و ان یکثر عیالهم فیکثر شیاطینهم بار خدایا روزی که روان مرد دشمنان مر و دشمنان الهیت
 مر بسیاری مال و عیال که کفایت است باین هداوت با کمال ایشان بسیار گردد و تار و ز قیامت
 حساب ایشان بطول انجامد و اولاد بسیار گردد و شیاطین ایشان بسیار باشد و حکمت در دعا
 بر ایشان کثرت مال و عیال است که اعدای پیغمبر صلی الله علیه و سلم و اعدای الهیت آنحضرت را
 هیچ باغی بر هداوت نیست غیر محبت مال و اولاد و عیال و میل دنیا که مجبول شده اند بر آن
 پس از جهت آنحضرت بهین کثرت مال و عیال بر ایشان دعای فرمود لیکن باین طریق که این

و اینهاست امامت از برای کسی که عاجز باشد از آن امامت بآن چه چیز است و باین طریق نیست

و عیال از براسه ایشان نعمت نباشد بلکه نعمت و دیال باشد بوی که نعمت کسی بدست او بدست
یا نه از سینه رسول الله علیه و سلم بخوابد کیست آنحضرت از براسه او دعا کرد که برکت مال و عیال مثل این نباشد
و بعد از آنکه آنحضرت بود که این مال و عیال وسیله امور اخروی و امور دنیوی که نص سازد و نیت چهارم
از آیات فضایل الهیت قل لا اسئلكم علی اجر الا المودة فی القربی ومن یقترب حسنة
نزد الله فیما احسن القول تعالی و هو الذی یقبل التوبة عن عباده و یعفو عن السيئات
و یمسک ما تفعلون در بیان از ابن عباس نقل کرده که چون رسول صلی الله علیه و سلم بدریه آمد
اکابر انصار بخیمت آمده گفتند شما پیروان ما میاید و در راه دین رهبر باید اخراجات شما بسیار است
و داخل کمپنت اگر فرمائی قدری از مال بطیب نفس جمع کرده بیاختیار خدام تو در ضروریات خرج کنند
انگاه این آیت نازل شد قل لا اسئلكم علی اجر الا المودة فی القربی گویای محمد بن
علیم از شایر رسانیدن پیغام اجر یعنی مزدوری مگر اگر دوست داری مرا در حق خویشی من باشما یا اگر
دوست داری برایت خوشایان مرا و من یقترب حسنة نزد الله فیما احسن و هر کس که کسب
کنند سبکی را یعنی طاعتی را زیاد کنیم مرا و او را آن کی شکری یعنی تضاعف از بیم ثواب آن کی را الله
عفو بر شکور بدرستی که خدا تعالی آمرزنده است مگر نگارگان را و شکر پذیرنده است
اطاعت فرمانبرداری را ثقیله در تفسیر خود آورده از ابن عباس رضی الله عنهما که گفت قل لا اسئلكم
علیه اجر الا المودة فی القربی نازل شد در شان قومی که در دل آنقومی افتاده شد که حضرت
اراده نه کرده است ازین آیت مگر اگر ترغیب کند ما را بدوستی خوشایان خود بعد از آن جبریل علیه السلام
پیغام جبریل علیه السلام را خبر داد که مرا ایشان تراستیم و هستند بعد از آن این آیت نازل شد ام یقولون
اخری علی الله کذا با لک یا بیک یا بیک کافران برمی بافتند و برمی بند و محمد دروغ را بر خدا تعالی دروغی بود
باز دل فان یشاء الله یختم علی قلبک پس اگر خواهد خدا تعالی مهر بند بر دل تو اگر اقرار میکنی و قرائت
بر تو فراموش کرد و اندام مهر بند بر دل تو و صبر و شکیبائی و دینا از اندامی و حقایق کفار مضر گردی و
همی الله الباطل و محو کند خدا تعالی کجی و ناهستی را و بحق الحق بکلما تد و شکار کند حق را بسخنان خود
یعنی بوحی یا حکم خدا که یکس دفعه آن نتواند کرد و اند علم بذات الصدود و بدرستی که خدا تعالی از آن
بهر چیز که در دلباست و ضمیر تو و ضمیر ایشان را میداند و بعد از آن آیت ام یقولون انما انقوم توبه
کردن از گناه این آیت نازل شد و هو الذی یقبل التوبة عن عباده و اوست آنکس که بجزایم
قبول میکند توبه را از بندگان خود یعنی توبه یا باز میگردد آن بازگشت را و پذیرد و یعفو عن السيئات
و فرود گذارد بدینک ایشان و یمسک ما تفعلون و میداند آنچه شما میکنید از گناه و توبه و بدو اگر این آیت
قل لا اسئلكم علی اجر الا المودة فی القربی است بر چند مقصد و چند تالیف مقصد اول در تفسیر این آیت

این آیت مرویست به روایت امام احمد و طبرانی و ابن ابی حاتم و حاکم از ابن عباس سلف که چون این آیت نازل شد اصحاب گفتند یا رسول الله خویشان تو که وجوب است بر ما و دوستی ایشان چه که مانند رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که علی و فاطمه و زهرا و حسن و حسین رضی الله عنهم در سندان نبوت شیع علی است لیکن استگویی است و ابوالشیخ و غیر از علی سلف روایت کرده اند که فرمود در شان اهل حم آیتی نازل شد و حفظ مودت ما کند مگر سونی بعد از آن این آیت خواند قل لا اسئلكم علی اجور الا المودة فی القربی و نیز طبرانی از حسن بن روح روایت کرده از چند طریق اسناد که بعضی از آن اسناد حسن است که وی رضی الله عنه خطبه خوانده و آنرا بخواند این بود که گفتم من عرفنی فاعرف الله عرفنی و من لم یعرفنی فانا الحسن بن محمد صلی الله علیه و سلم هر کس که مرا می شناسد می شناسد و هر کس نمی شناسد پس من حسن بن محمد اموی صلی الله علیه و سلم بعد از من این آیت بر خواند و انفعبت ملأه ابائی ابیهم الایة و گفتم انا ابی الدشیر و انا ابی المذیور من پسرن که کفار و مشرک و ستم کننده بودند و من اذان ال بیتم که خدا تعالی فرض ساخته است مودت و سوالات ایشان را زیرا که بر محمد نازل شده قل لا اسئلكم علی اجور الا المودة فی القربی و در کبریت آنگاه گفتم من اذان ال بیتم که خدا عز و جل فرض ساخته است مودت ایشان هر مسلمانی و در شان ایشان نازل گردانیده است قل لا اسئلكم علی اجور الا المودة فی القربی و من یعترف حقه نزول فیها حقا و اقراف حقات و دینی با ایلست اسلام است و طبرانی از امام سجاده سادات امام زین العابدین روایت کرده که چون بعد از واقعه پدرش حسین و میرا اسیر کرده بجانب شام بردند شخصی از اخلاف شام در شهر با و ملاقات کرده گفت الحمد لله که خدا تعالی شما را قتل و ستا صلی گردانید و قطع فتنه شد امام زین العابدین مر آن شخص گفت آیا خوانده قل لا اسئلكم علی اجور الا المودة فی القربی آن شخص گفت قری درین آیت شما آید گفت بل مرا و زین قری ایم و ثعلبی از ابن عباس روایت کرده از تفسیر قرین یعترف حقه نزول فیها حقا گفت کتاب چند درین آیت مودت آل محمد است صلی الله علیه و سلم و قرطبی و غیر از سندی نقل کرده اند و تفسیر قوله تعالی ان الله غفور شکور و گفت غفور است مگر نه آل محمد شکور است مگر حقات ایشان را و ابن عباس قری را در آیه قل لا اسئلكم علی اجور اصل بر عموم کرده چنانچه در بخاری و غیر آن مرویست که سعد بن جبر چون تفسیر قری بآل محمد کرد ابن عباس فرمود ویر گفت که کتاب کردی زیرا که هیچ بطنی از بطون قریش نیست آنگاه رسول صلی الله علیه و سلم را با ایشان فراتنه و خوشی بنیت پس ابن عباس تفسیر چنین کرد که آنچه شما را دعوت میکنم مزی او اجری نمیخواهم مگر آنکه صلوات رحم که میان ما و شماست بجا آید و روایت دیگر از و س که آیت که گفت بگو ای محمد صلی الله علیه و سلم مگر قوم خود را آنچه شما و آنچه ما هم مزدوری نمیخواهم مگر آنکه مراد دوست دارید بسبب خویشی که میان ما و شماست و محافلت

مکن کنید و درین خویشی و در بر و اجتناب دیگر از ابن عباس نه آنکه گفت چون قریش با او متخاصم بودند
 از آنکه بار رسول الله صلی الله علیه و سلم سبیت کنند خدا تعالی عزوجل این آیت نازل گردانید نگاه رسول
 الله علیه و سلم فرمود و ای قوم اگر شما با او متخاصم نمائید از آنکه با من جیت کنید باید که حفظ خویشی کرده مرا
 مرخصانید و علامه درین تفسیر متابعت ابن عباس کرده گفت قریش در زمان جاهلیت قطعاً محافظت
 صله رحم نمیکردند و چون رسول صلی الله علیه و سلم ایشانرا دعوت کرد و خلافت عادت نموده قطع رحم کردند
 بنابراین رسول صلی الله علیه و سلم ایشانرا امور ساحت بصله رحمی که میان آنحضرت و ایشان بود اگر دور آنچه
 شما را دعوت میکنم محافظت مکن نیکنی بسبب قرابتی که مرا بر شماست محافظت مکن کنید و در
 تفسیر قناده و سدی و عبد الرحمن بن زید بن اسلم و غیر ایشان نیز برین پنج جاری شده و مویذ بن اقیال
 آنکه این آیت در مکه نازل شده و اما روایت نزول این آیت در مدینه در وقتیکه انصار مفاخرت بر
 عباس و بر پسرش میکردند آن روایت ضعیف است و بر فرض صحت نمیتواند بود که دو نوبت این آیت
 نازل شده باشد و مع ذلک جمع این روایات منافاتی ندارد و تخصیص قرعے بال چنانچه ابن
 جریر برین رفته زیرا که او اقتصار بر اخضر اخرا و قرعے کرده و بیان این معنی نموده که تا کبید در حفظ آل و
 اهل بیت متفاد میشوید که حفظ مودت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بطریق اولی است چرا که حفظ مودت
 اهل بیت بحسب آنحضرت است پس آنحضرت این حفظ اولی و احری باشد از ایشان و نهیمت تفسیر
 ابن جریر از ابن عباس رضی الله عنه منافاتی ندارد و بنابراین ابن عباس گفته خطایان پند کرده
 بلکه نسبت سرعت در تفسیر بونی کرده و گفته که در قصد عموم نال نه کرد و آن مودت آنحضرت
 اولاً بالذات استم است از مودت اهل بیت و مویذ این آنکه میان تفسیر ابن عباس بکینوت تفسیر
 با بنی نطق کرده و نوبت دیگر با لفظی تفسیر کرده و ازین فهم میشود که هر دو تفسیر صحیح است و در روایت
 دیگر موافق تفسیر ابن جریر است که قبل ازین مذکور شد در حدیثی که گفتیم که در سندان شیعیان است انصاف
 جمیع این تفاسیر منافات ندارد و آنچه از ابن عباس جمیع از روایت است که در آن مودت آنحضرت
 چنانچه کرده که بگو اسی محمد بن باسجه شما از مردم از بنیات و جوی فرود می نخواستیم مگر آنکه خدا تعالی را دوست
 دارید و بطاعت قربت با وجود نیک و وجه عدم منافات است که از جمله مودت رسول صلی الله علیه و سلم
 و اهل بیت وی و ذکر بعضی از معانی لفظی نفی کبریه که ضد او نباشد از آن معنی نمیکند خصوصاً آنچه
 در آن بعضی اشارت و ایما بر بقیه معانی بوده باشد و بعضی گفته اند که این آیت منسوخ
 است زیرا که آیت در مکه نازل شد و در آنوقت مشرکان انبیای رسول صلی الله علیه و سلم میکردند
 بنابراین خدا تعالی فرمود و ایشانرا بدوستی آنحضرت و صله رحم و چون مدینه هجرت نمود و انصار
 آنحضرت را جای دادند و نصرت نمودند خدا تعالی آنحضرت را باخوان خود اندانید باحق ساخته

این بیت در ستاد قل استلک علیہ اجر الا المودۃ فی القربے یعنی ہر مژدی میخوام
 شما برادری رسالت پس شمارست یعنی ہر مژدی کہ برادری رسالت میخوام شما آن شمارست مثل آنکہ
 میگویند اگر عطای من کردہ باشی کہ از این مژدی سوال است یعنی ہر مژدی میخوام نہایت مژد
 و دعوت من مگر بر خدا سے عزوجل و پیوستہ بقول فالین بنسخہ زد کردہ است یا پیوستہ بقول کہ مودت
 آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم باز دشمن از او و ایند از آنحضرت و مودت اقارب آنحضرت صلی اللہ
 علیہ وسلم و قرب خدا تعالی بطاعت و عمل صالح از قرآن و دین است و باقی است اید این چنانہست
 نسخہ است کہ دل است برین معنی فالو المودۃ فی القربے استثنای منقطع است یعنی لیکن یاد میدہم شما
 را کہ دوست دارید قرابتی کہ میان من و شماست پس این مژدی نشدہ کہ در مقابلہ ادای رسالت
 باشد یا نیست مذکورہ کہ بان استدلال بنسخہ کردہ اند و تعبیر مبالغہ کردہ است در رد و فالین بہ نسخہ
 و گفته کہ در قبضہ قول ایشان کافی است کہ میگویند کہ قرب خدا تعالی بطاعت فرمودہ پیغمبر صلی اللہ
 علیہ وسلم و ولایت پیغمبر صلعم منسوخ است انتہی و صحیح است آنکہ گویند الا المودۃ فی القربے استثنای
 متصل است بدلیل حدیثی کہ ملاک در سیرت آورده کہ پیغمبر فرمود تحقیق کہ خدا تعالی اگر داند
 مرا بر ایشان بخیر بہت مودت و در قربے من خواہم برسیا حوالہ شمارا ابے ولایت و اقارب
 من و لوی کہ باشا کردہ اند از ایشان در روز قیامت و تسبیح این مودت با جبرین تقدیر حوالہ
 مقصود دوم این بیت متضمن آنست بر طلب مجرای ولایت نبوت و آنکہ این محبت از کمال ایمان
 است و بایہ کہ استلاح این مقصد بایہ دیگر کنیم و بعد ذلک احادیثی کہ درین باب وارد
 ایراد نمائیم قال اللہ تعالی ان الذین امنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن و قال
 بدستیک کہ انیکہ ایمان آوردند و عمل پسندیدہ کردہ اند زود است کہ پدید آید و از براس ایشان
 خدا تعالی دوستی و در دل خلق یعنی محبت ایشان در دل نکند بے اسباب و وسایل چنانچہ در
 صحیح مسلم آورده است کہ حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم میفرماید ہر گاہ کہ خدا تعالی بندہ را
 از بندگان خود دوست دارد و جبرئیل را گوید کہ من فلان را دوست میدارم تو نیز او را دوستدار
 پس جبرئیل علیہ السلام او را دوست دارد و منادی کند در میان اہل آسمان آنگاہ محبت او را خواہ
 کند و رائل زمین نیز او را دوست دارند و بہت کہ حافظ سلفی از محمد بن حنفیہ نقل کردہ کہ او در تفسیر این
 آیت گفت کہ باقی مانند منوئی یعنی ہر مژدی نیست مگر آنکہ در دل او دوستی علی ولایت وی رضی اللہ
 عنہم است بوجہ رسید کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود دوست دارید خدا تعالی را بشکرانہ
 نعمتی کہ شمارا داده است و مرا دوست دارند و زمین کہ خدا تعالی فلان را دوست دارد و شما ہم
 او را دوست دارید پس اہل آسمان او را دوست دارند براس دوستی خدا عزوجل و دوست

المهرت مبرار است و دوستی من و ایراد این جوهری انجیث را در غل مستطابیه هم هست و بعضی
 و از پیشتر رجلی رویت کرده اند که رسول صلی الله علیه و سلم گفت مومن نیست هیچ بنده تا آنکه سن
 دوست ترا بشم نزد او از نفس و عقرت من دوست باشد نزد وی از عقرت و بی دامنیت من
 و دست باشد نزد وی از اهل بیت او و باشد ذات من و دست نزد او از ذات او و ولی رویت
 کرده که آنحضرت فرمود تا ویب کنید او را و خود را به خصلت اول بدوستی پنجم خود و دوم دوستی
 الهیت آنحضرت صلی الله علیه و سلم سوم بقرارت قرآن بصحت رسیده که عباس شکوه کرد از قرآن
 در وقتیکه ملاقی ایشان میشوید و روئے از وی در میسکند و چون سخن میگویند و قتیکه او را نزدیک
 سخن میکنند رسول صلی الله علیه و سلم از استماع این سخن عظیم فرمود غضبی شد و چنانچه رنگ آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم سرخ شد و رنگ پیشانی آنحضرت مبرانه گشت و گفت بدان خدائی که جان من
 بید قدرت اوست که دخل نشود و ایمان در دل هیچ مومنی تا زمانی که دوست دارد شما را
 جهت خدا و رسول و در روايتی دیگر که آن بصحت رسیده دارد شده که فرمود و صیت
 حال قومی که سخن میکنند و چون شخص از الهیت رسد قطع سخن مینمایند و امید که ایمان در دل هیچ
 مومن دخل نشود تا وقتیکه دوست دارد خویشان ما از بهت خدا تعالی و از جهت خویشی و قرابت
 که با من دارند و در رویت دیگر است که فرمود و با آنکه جان من بید قدرت اوست در بهت
 در بنیاد یعنی هست قومی که ایمان آورند و ایمان نیارند تا وقتیکه دوست دارند شما را یعنی الهیت
 را جهت خدا و رسول و آیتها امید شفاعت من چنان دارد که بنوع المطلب امید آن ندارند
 و در رویت دیگر اگر فرمود که ایشان بپیشتر خواهند رسید تا وقتیکه دوست دارند شما را
 خویشی من و در رویت دیگر اگر فرمود مومن نیست احدی از ایشان تا وقتیکه دوست دارند شما را
 بجهت دوستی من آیتها امید دخول بهشت دارند شفاعت من که بنوع المطلب امید ندارند
 و طریقی انجیث بسیار است تمام آنها را بیان نکردیم نقل است که دختر ابو الهلب بجزرت
 بهرینه آمد بعضی از مردم ویرا گفتند که این بجزرت تو بتو آفایده ندارد زیرا که تو بت خطب ناری
 انگاه دختر این سخن را بعرض حضرت رسانید آنحضرت صلی الله علیه و سلم از استماع این سخن غضبناک
 شد و زمانی که بر بنبر بود گفت چه قصه دهنده است قومی را که مرا میر بجایید در باب خویشان و
 قرابتان من بدانید که هر کس که خویشان و قرابتان مرا بخانیده است گویا که مرا بخانیده است و هر کس
 که مرا بخانیده خدا تعالی را بخانیده است رویت انجیث این ابی عاصم و طبرانی و این شده و
 بعضی الفاظ متعارف کرده اند و نام این دختر دیگر است و نه دارد شده و در رویت دیگر
 بعضی پس باید دانست که هر دو هم یک شخص است یا آنکه یکی ازین دو لقب است و دیگری

یا یک اسم و زمان باشد که این قضیه متعدد باشد و هر ویست بر ویست احمد و ابن عبد البر که
 علم اسلمی که صحاب حدیثیه بود و بر فاقه علی بن سجاد بن سین رفتند و از وی غلطی دیده چون بچینه
 آمد شکوه او فاش کرد و نزد مردم از نگاه پنجه با وی گفت که و الله تو مرا بخوانیدی گفت علم اسلمی که پناه
 بخدا میکنم از آنکه ترا بر سجاد بن سجاد رسول الله فرمود بجه هر کس که علی را ایند او بدین امر ایند امیدد و هر که ایند
 و بدین طریق ایند امیدد خدا تعالی را و زیاده کرد این عبد البر گفت که هر که علی را دوست دارد
 او مرا دوست داشته است و هر کس که علی را بخوانیده مرا بخوانیده و هر کس که مرا بخوانیده است مرا خدا
 تعالی را بخوانیده است و همچنین بریده را این قضیه و گفت که درین رفیق علی بن سجاد بود چون بچینه آمد
 بر علی بن غضنک بود و بنیویست که شکوه او ظاهر سازد بسبب کینه که از جنس گرفته بود و
 بعضی دیگر گفتند که از بنیویست رسول الله صلی الله علیه و سلم را خبر کن و غرض ایشان بود که علی
 نزد وحشیم رسول الله صلی الله علیه و سلم سفید اتفاقا رسول الله از کورائے باب بنیویست شنید و
 غضنک کبرون آمد و گفت چه حالت است تو می را که تفتیص علی می کند هر کس که تفتیص علی
 کرده است مرا تفتیص کرده است و هر کس که مخالفت علی کند مخالفت کرده است که بر سر
 علی از من است و من از علی ام و علی بن از من مخلوق شده است و من از طینت ابراهیم مخلوق
 شده ام و من از مسلم از ابراهیم قول تعالی فی تریة بعضهما من بعض الله سمیع علیم
 یعنی برگزیده اولاد پیکامبران را از آما می برگزیده ایشان بعضی از بعضی و خداے شنوای
 است با قول ایشان و دانا است با عمل ایشان اے برگزیده نمیدانے که تفتیص علی بنیویست
 کینه که بود که گرفته است الی آخر الحدیث الذی رواه الطبرانی و در سند این حدیث حسن نظر
 است و قبل ازین گذشته است که وی شیعی است غلو دارد و در حدیث ضعیف وارد شد
 که پیغمبر صلی الله علیه و سلم گفت که لازم دایند بر خود مودت ماکه الملبیت نبوت اجماع بر سببیکه سر
 که بخدا اے وصل شود حال کوی که در دوستی با او باشد و بر پشت داخل خواهد شد
 بشفاعت ما بان خدا اے که جان من سید قدرت اوست که عمل بنده ویراسود و نمیدد مگر آنکه
 بمغفرت حق ما موافق این حدیث است آنچه گفت کعب الاحبار و عمر بن عبد العزیز گفته اند که هیچ
 یک از اهل بیت نیست مگر آنکه او را شفاعتی است و ابو الشیخ و لمی روایت کرد که رسول الله
 علیه و سلم فرمود که هر کس که حق عشیرت من و حق انصار و عیب نداند پس او یکی از سچیز است یا
 منافق یا ولد الزنا یا مرویت که مادرش بغیر پدر بوسے حامله شده است و ویلم روایت کرده
 است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که هر کس که خدا تعالی را دوست دارد و قرآن را دوست
 دارد و هر کس که قرآن را دوست دارد و هر کس که مرا دوست دارد و صاحب و

و قرابت مرادوست دارد و در روایت هشتم بسیاری از احادیثی که تعلق به سخن فیه دارد گذشته
باید که رجوع کنی بآن آیت و ابو بکر خوارزمی روایت کرده که رسول صلی الله علیه و سلم روزی به یرون
آمد و روی مبارک آنحضرت نورانی بود مثل دانه نعیمی بتبشیر خوشحال بود و آنگاه عبد الرحمن بن
از سبب آن پرسید رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که بشا رستگاری رسیده است از جانب
پروردگار من و در باب برادر من و ابن عم من و در باب دختر من که خدا تعالی عزوجل تزویج فرموده
را با فاطمه رضی الله عنهما در میان طاهران جهان را امر فرمود تا درخت طوبی را جنبانید آنگاه درخت
طوبی خرمه چند بار آورد و بعد در دوستان اهل بیت و در زیر آن درخت فرشتگانی از نور
آفریده و به دست هر فرشته یکی از آن نوشته را داد پس چون قیامت قائم شود آن فرشته به
در میان ملائک ساداتی که نزد وی یکس از دوستان اهل بیت نامزد کرده اند از آن نامزدی از آن نامزدی
به دست او بدینند پس برادر من و ابن عم من و دختر من باعث خلاصی بسیار از خلایق مردان و زنان
است من فرمود بود از آنش و در آن روز که دعا کرد رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که دوست من از
مراد اهل بیت نبوت مرا اگر مومن متقی و دشمن نداد مرا اگر منافق شقی و بدست احمد و ترندی قبل
ازین مذکور شد که فرمود هر کس که مراد دوست دارد و این روایت را این حسن و حسین و پدر و مادر
ایشان را دوست دارد و این خواهد بود و در پشت و در کمر و دست و در جبین خواهد بود و زیاده
که داود اندوخته فرمود تا بایع سنت من باشد تا آنکه ازین روایت معلوم میشود که محبت اهل بیت
بجای آنکه تابع سنت آنحضرت صلی الله علیه و سلم باشد و اجتناب از معاصی تا یکجا نماند شیعه و در فضیلت محبت
محبت دارند و از سنت آنحضرت اجتناب مینمایند این نوع محبتی است که فایده بر آن مترتب
شود بلکه موجب غدا و کمال الیم است و در دنیا و آخرت و در نهایت شتم از آیات فضایل اهل بیت
در صفات شیعه آمده که محبت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و اهل بیت ایشان را سکود میدهند بیان کرد
باید که رجوع بآن اوصاف کنی تا حکم کنی بآنکه این جماعت که دوستی اهل بیت را بخود نسبت میدهند
و مخالف سیرت ایشان مینمایند نهایت غبارت و شقاوت و جهالت و حماقت دارند و زندقا
الله تعالی دوام محبتهم و اتباع هدایم امین یادب العلمین اما این حدیث که نقل
کرده اند از علی رضی الله عنه ان اهل شیعتنا اخرجون من قبورهم يوم القيامة متعذبون
ما فیهم من الذنوب والعیوب و جوهم کالقمر لیلته البهائم و حدیثی منوع
است و بسیار از مثال این حدیث ابن جوزی در موضوعات شمرده و تعلیل و تفسیر قل لکن
علیه اجر الا المودة فی القربی حدیثی طویل با این طریق بیان کرده که فی الاسلام و الحفظ
ابن حجر نیاید که آثار وضع بر این حدیث ظاهر و هویدا است و باز دارد از ما و حدیث دیگر روایت

کرده اند که حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود هر کس که بدل کار را دوست دارد و بستان و درست احانت می کند
او با من و عیالین خواهد بود و هر کس که دوست دارد و را بدیل و احانت کند زبان و دست
دار و پس او در درجه که نزدیک عیالین است خواهد بود و هر کس که دوست دارد و را بدیل و احانت
خود را باز دارد و از آن کس در درجه که نزدیک با من درجه است خواهد بود و در سینه بخیزد مرد
رافضی است که در فرض غلو دارد و مردی دیگر که متروک است در ویت مقصد سلو هم آنچه درین آ
اشارت است آن از تخذیر و تحوین شمنی است چنانچه بصورت رسید که رسول صلی الله علیه و سلم
سلم فرمود آن خدا که نفس من بید قدرت اوست که دشمن ندارد و اوست که با هیچکس نگر
آنکه خدا آیت عالی او را در روز و در و دوا و امام احمد فرمود ویت کرده گفت شمنی نیکو اهل بیت
بر منافق و در ویت کرد امام احمد و ترند که از جابر بن محمد گفت منافقان بر منینا خیمه گردانند
باطنی هم و حدیث من ابغض احدی من اهل بیت فقد حرم علیه شفاعتی موضوع
است و همچنین حدیث من ابغض اهل البیت حشره الله یوم القیامت یوم دیا و ان
شهادان لا اله الا الله موضوع است چنانچه ابن جوزی و غیر گفته اند و احادیثی که قبل ازین گفته
و بعد ازین خواهد آمد متضمنی بسیار و در حدیث موضوع و طبرانی بسند ضعیف از حسن بن
مرفور ویت کرده که دشمن ندارد و را و حیدر زرد با ما سپاس که اگر روز قیامت او را منع کنند از
حوض کوثر تنها زاده ای که از آتش و روز باشد و در ویت ضعیف از وی از جمله قصه طبرانی آنکه شخصی را گفت
که تو علی بن ابی طالبی و اگر بر حوض وارد شوی و همی این ندارم که وارد شوی علی بن ابی طالبی که در
بر میان زده باشد و دستهای بالای برده منع کفار و منافقین بیک کرده باشد از حوض رسول صلی
الله علیه و سلم و یقول صادق و صدوق محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم است
و طبرانی روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود
یا علی روز قیامت با تو عصای از اعضا می باشد و با من عصا منافقان را از حوض
منع می کرده باشی و امام احمد بن حنبل روایت کرد که آن حضرت فرمود عطا کرده شد در آن
پنج چیز که نزد من دوست تر است از دنیا و ما فیها هیچ آنکه او نزد خدا تعالی باشد در روز قیامت
تا وقتیکه از حساب فارغ شود یعنی در موقف حساب از اول تا آخر حاضر خواهد بود و در آن روز
احمد در دست او باشد آدم و اولاد او همه در زیر او باشد سیوم آنکه نزد حوض خواهد ایستاد
که هر کس که از بهت مرانشد و یا آب و حدیث و حدیثی که پیغمبر صلی الله علیه و سلم گفت اعدا
تو که بر حوض وارد شوند مال آنکه تشنه باشد و غل و گردن و دستهای ایشان باشد قبل از
نزد که شد و ویلی مرفور ویت کرده که فرمود بعضی بنی هاشم و انصار کفر است و بغض عرب

اور ازیرا که بطنه رسول الله صلی الله علیه وسلم اگر چه بچند واسطه بوده باشد و ابو سعید و زینب
 البنت و ابن شنی روایت کرده اند که رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت ای فاطمه بدرستی که خدا بچند
 غضب میفرماید بر اے غضب تو خوش شود و می شود برای خوشنودی تو پس اگر ایذائی کنی از اولاد
 فاطمه رضی الله عنها کند متعرض خطری عظیم که سبب غضب اوست شده باشد و هر کس که دوست دارد
 ایشان را متعرض ضایع او شده باشد و بخیر آنکه هرگاه که علما تصریح کرده اند که سزاوارت است که اگر امام گنا
 بلده رسول الله صلی الله علیه وسلم کند اگر چنانچه ایشان بدینی یا مثل انجیر بی صادر شده باشد بنا بر
 رعایت حرمت جوار شریف آنحضرت پس اگر امام محبت و زینت آنحضرت که جگر گوشه آنحضرت
 اند بطریق اولی خواهد بود و روایت که در قوله تعالی و کان ابوهم صالحا میکان غلامین تمیز میسازد
 پدر صالح ایشان که محافظت آن کرده و هفت پدریانه پدر بوده و از حیث جعفر الصادق نقل فرمود
 اخفظوا فینما ما حفظ للعبد الصالح فی التیمین و ما انقد ذرئته محمد صلی الله علیه وسلم
 مقصد چهارم در آنچه اشارت است بآن از ترغیب بصلوة الهیست و مسرور ساختن ایشان
 و ولی مرفوع روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود هر کس که میخواهد که بمن توسل شود و ویرا
 نسبت نزد من باشد که سبب آن در روز قیامت از برای او شفاعت کند باید که با الهیست من
 پیوندد و ایشان را خوشحال سازد و از عمره از چند طریق اسناد وارد شده که زبیر بن عوف گفت یا ایها
 محمد گریه بیاد حسن بن علی بن ابی طالب و زبیر را گشتی و آمدن و واقعه آنگاه عمره گفت آیا تمیدانی
 که عبادت بنی هاشم فرض است و زیارت ایشان نافله یعنی تاکید اینچنین و ایشان زیاده است از
 غیر ایشان و حقیقت فرضیت اراده کرده است پس اینقول از وی بر حد قول رسول الله صلی الله علیه وسلم
 است که فرمود غسل جمعه و حجت خطیب مرفوع روایت کرده که مردم از برای مردم پیچیده اند مگر
 بنی هاشم که ایشان بزیارت بر اے کس و بطریق مرفوع روایت کرده که هر کس که وی شتی و عطاسی بر
 یکی از اولاد عبدالمطلب کرده باشد و در دنیا خیر او مکافات نیافته است بر من است که فرمود
 قیامت ویرا مکافات دهم زمانیکه ملاقی من شود و تعلیمی داده کرده گفت که حرام است بهشت بر
 کسی که ظلم کرد بر من و در باب الهیست من و بنجانید مرا در باب محبت من لیکن در سنده آنچنین روایت
 کرده که اے است و در حدیثی ضعیف وارد شده که گفت پیغمبر چار کس اندر و قیامت من
 شفیع ایشان خواهم بود اول کسی که زینت مرا گرامی دارد و دوم کسی که حاجت ایشان برآورده و سوم
 کسی که سعی در امور ایشان کند و فقیه که مضطر باشند چهارم کسی که دل زبان محبت ایشان باشد
 و کار و همت کرده که رسول الله صلی الله علیه وسلم ابو ذر را فرستاد تا او را بطلبی من چون بخانه وی آمد دید که بیک
 میگرد و دو بان چاکس نه چون بیرون آمد رسول الله صلی الله علیه وسلم را زینتی آگاه گردانید آنگاه

این حدیث در
 مسند احمد
 صحیح است

رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ایابنیدلای ابو ذر که خدایتعالی را فرستگان اند که سیاحت میکنند
در روی زمین و مکل اند بر مونت ال محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم و ابو شجر رویت کرده از جمله حدیث
طویل که ایها الناس بدستیکه نرفت و منزلت و ولایت مر رسول الله است و ذریه آنحضرت صلوات الله
شما سخننان باطل از راه نزدیک مقصود **خبر** در آنجا اشارت است بان از مزید توقیر و تعلیم و تاملی است
و از آنجاست که سلف تعظیم و توقیر نسبت بکبار سیکر دند بیا قیمت های بر رسول الله صلی الله علیه وسلم
کنیم ما شمر را بسیار اگر ارمینید و چنانچه گذشت و خلفا و رهش دین و کسانیک بعد از ایشان بوده اند برین پیغمبر
عمل نموده اند چنانچه بخارکے در صحیح خود آورده و از ابو بکر رضی الله عنه رویت کرده که گفت بان خدا
که جان کن بید قدرت او است که خویشان رسول الله صلی الله علیه وسلم و دستر اند از زمین از آنجا خویشان
خود پیوندم و دیگر و بیت و دستر اند از زمین از قرابتان و دیگر و بیت است که گفت و الله که اگر بر شما پیوندم
و احسان در حق شما کنم و دستر است از زمین چرا که قر است و الهیبت رسول الله صلی الله علیه وسلم این
و از جهت آنکه حق است عظیم که خدایتعالی است و لازم گردانیده است از برای آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر
هر کسی و آنکه نام از ابو بکر رنم و قهر صادر شده که فاطمه رنم میخواست که از ترک آنحضرت صلی الله علیه وسلم
کند یعنی بنابر حدیث سخن معاشرا که اندک آنوقت صا و کنه صید فقه خیار و در ذکر شهادت
مبطل سخن درین باب مذکور شد و تجاری ایضا از ابو بکر رنم رویت کرده که گفت محافلت کنید محمد
رسول الله صلی الله علیه وسلم را در باب الهیبت آنحضرت و صحبت رسید بر ویت تجاری از ابو بکر
که او بر ویت حسن را بر گردن خود و بجز علی با او شهادت بالبنی لیس شدیم با جعلی و علی فیصل
یعنی پدرم خدا سے تو با او که مطلقا شهادت بر رسول و از او شهادت بر خود نداری و علی بنتم سیکر دو
موفق این حدیث است قول انس رنم چنانچه در سخا سی از وی رویت کرده که گفت یکس شبیه تراز
سخن بر رسول الله صلی الله علیه وسلم بود لیکن انقیول از انس در باب رنم چنانچه ترندی و ابن حبان از وی
رویت کرده اند که گفت حسن از جانب سر ناسینه شبیه سر و انبیاء است و در حسین با اعضا که
از سینه اند با و شبیه است و ایضا وارد شده در باب جماعه از بنی هاشم و غیر آن که ایشان بر رسول شهادت
بودند و توضیح شمایل و ترندی که از صنف اند در آنها نوشت است تعداد جماعه و توار قطن رویت
کرده در وقتیکه ابو بکر رنم بر منبر رسول بود حسن آمد و گفت فرو و آ از جای پدر من ابو بکر گفت است
لغتی و الله که این جا سے پدر کو هست تا اگر ابو الحسن آمد و گفت و الله که صد و این سخن بر اے سن و
قرار من بود بلکه سخا طرش چنین رسیده و من رنم گفته بودم او را ابو بکر گفت ای ابو الحسن و الله که من رنم
نساختم در این امر سیکر احباب مسلمانان چنین پسندیده اند یا منیغین پس نظر کن در محبت ابو بکر تعظیم
و توقیر و سے حسن را و حسین را که در کنار خود نشاند و گریه کرد و حسین را همین واقع با عمر واقعه

در این حدیث از ابو بکر رویت کرده که گفت محافلت کنید محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم را در باب الهیبت آنحضرت و صحبت رسید بر ویت تجاری از ابو بکر که او بر ویت حسن را بر گردن خود و بجز علی با او شهادت بالبنی لیس شدیم با جعلی و علی فیصل یعنی پدرم خدا سے تو با او که مطلقا شهادت بر رسول و از او شهادت بر خود نداری و علی بنتم سیکر دو موفق این حدیث است قول انس رنم چنانچه در سخا سی از وی رویت کرده که گفت یکس شبیه تراز سخن بر رسول الله صلی الله علیه وسلم بود لیکن انقیول از انس در باب رنم چنانچه ترندی و ابن حبان از وی رویت کرده اند که گفت حسن از جانب سر ناسینه شبیه سر و انبیاء است و در حسین با اعضا که از سینه اند با و شبیه است و ایضا وارد شده در باب جماعه از بنی هاشم و غیر آن که ایشان بر رسول شهادت بودند و توضیح شمایل و ترندی که از صنف اند در آنها نوشت است تعداد جماعه و توار قطن رویت کرده در وقتیکه ابو بکر رنم بر منبر رسول بود حسن آمد و گفت فرو و آ از جای پدر من ابو بکر گفت است لغتی و الله که این جا سے پدر کو هست تا اگر ابو الحسن آمد و گفت و الله که صد و این سخن بر اے سن و قرار من بود بلکه سخا طرش چنین رسیده و من رنم گفته بودم او را ابو بکر گفت ای ابو الحسن و الله که من رنم نساختم در این امر سیکر احباب مسلمانان چنین پسندیده اند یا منیغین پس نظر کن در محبت ابو بکر تعظیم و توقیر و سے حسن را و حسین را که در کنار خود نشاند و گریه کرد و حسین را همین واقع با عمر واقعه

و گفت که بر من خبر بود و عمر بن خطاب را گفت و آمد که این جای بد نیست لیکن چنانچه گذشته بود از راه نادیده
 بعضی میسرسانید و برین آتشا علی بن ابی طالب آمد و فرمود آمد و نگریه بودم باین سخن لیکن شما بطورش سبید و گفت
 و آمد که شما را میترسم باین نه شستم و رویت این سعادت است که عمر بن خطاب را اگر دست و پایی بودی خود نشانی
 و گفت آیا موسی بر کبریا ترست که بر سبب پدر شما یعنی رفعت یافتیم که سبب آنحضرت صلی الله علیه
 و سلم و عمر بن خطاب است که او را رویت کرده که گفت زانسان بار رسول صلی الله علیه و سلم در مسجد بودم و درین
 آتشا آمد و چون سلام کرد دست او را جای دیده نشین رسول صلی الله علیه و سلم در وجه او جای نظر
 میفرمود تا دید که کدام یک از ایشان جای دی را بداند نگاه ابو بکر فرمود که از دست رست آنحضرت صلی
 علیه و سلم نشسته بود از جای خود در شده گفت یا ابوالحسن یا ابی بنی شین نگاه علی بن میمان آنحضرت
 و میمان ابو بکر نشست و رسول صلی الله علیه و سلم از بین میسر و رویت گشته گفت ای ابو بکر
 فضیلت اهل فضل نمیداند که اهل فضل و آیین شادان رویت کرد و از عایشه صدیق بنام که ابو بکر بنام
 از جاس عیاش نقل آورد و درین سر دی آنحضرت صلی الله علیه و سلم کرد چنانچه بخوبی از عایشه نقل
 کرده که گفت امشب از آنحضرت در باب تطهیرش عباس بن مشاهد که دم و دار قطنی رویت کرده
 که رسول صلعم زانیکه می نشست ابو بکر جانب می نشست آنحضرت می نشست و عمر بن خطاب بسیار و عثمان
 که کاتب آنحضرت بود جانب مقابل آنحضرت می نشست و زانیکه عباس بن طلحه آمد ابو بکر بنام
 و عباس را بجا خودی نشانید و ابن عبد البر رویت کرد که اصحاب رضی الله عنهم فضل عباس بن میمانند
 بنا برین و میرا مقدم میداشتند و بر شورش او عمل میکردند و ابو بکر بنام نظر بر روی علی بن بسیار میکرد
 و گفت که عایشه از سبب این سوال کرد ابو بکر بنام گفت از رسول صلی الله علیه و سلم شنیدم که میگفت نظر
 بر روی علی کردن عیاش است و قبل ازین ابی بکر بنام گذشت و مذکور شد که عیاش حس است و بر رویت
 ابن سمان مر ویت که چون ابو بکر و علی بنام شورش و زعماد و وفات آنحضرت بجهت زیارت قبر آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم آمدند علی گفت ای خلیفه رسول الله صلی الله علیه و سلم پیش شو ابو بکر بنام گفت تقدیم نمی
 کنم بر مردی که شنیدم از رسول صلی الله علیه و سلم که در حق وی گفت که من است علی منزلت نزد من
 همچو آن من است نزد پروردگار من و دار قطنی از کعبه رویت کرد و گفت در آنجا که ابو بکر بنام
 بود علی بنام از دور پیداشد و چون ابو بکر بنام فریاد میگفت ای مردمان هر کس که خوشحال میشود از آنجا که کسی را
 ببیند که منزلت او از جمیع مردم زیاده و قرابت او و حال او و فضل او از آنرا در رسول زیاده
 باشد باید که نظر کند باین شخص کمی آید و آینه دار قطنی رویت کرد که عمر بنام مر وید که نزد علی بنام
 نمود و آنگاه یاد که گفت و بخت انعمت علیها هذا بن عمه و اشاد الله علیه و سلم
 و سلم ما اذیت الا هذا فقبیره چه شده است تر که درین جمله است داده آیا علی بنام شایسته

در حدیث
 ابو بکر

و اشارت بقبور آنحضرت صلی الله علیه و سلم کرد و این پسر عمر و سیت و اند که این دست حق سبحانی گریخته
 را که درین قبرست و در کبریه بیت آنکه گفت اگر علی بن ابی طالب را دشمن میدادند این پسر را میزدند و کشته می کردند
 و در قبر و سینه این روایت ضعیف است و این عبدالله بن عمر بن ابی طالب که در عمر بن عمر گفت باید که محبت و
 سودت شرافت داشته باشید و پسر نیز از مجالست سفل و از ایشان اعراض کنید و باید که سر
 تمام نشود و ثمر نبولایت و محبت علی بن ابی طالب و در تجاری آورده که عمر در وقتیکه قحط و کم بارانی میشد عباس توجه
 مینمود و میگفت اللهم انک انکنا توسل الیک بنبتنا محمد اذا قحطنا خلت سقنا و لان انا
 نتوسل الیک بعم بنکنا فاسقنا فلیسقنا بار خدایا قبل ازین پسر عباس بن محمد رسول الله
 میشدیم و در ایام قحط بسبب شفاعت آنحضرت باران عطا فرمودی با و الحال عمر پسر عباس و سلیه
 میسازیم و امید عطای باران بدرگاه تو داریم بعد از ان خدایتعالی رحمت بی نهایت میفرمود و در
 تاریخ و شقی آورده که در سال هفتم از هجرت در مدینه طیبه قحط و کم بارانی و قحط و مردم گریه میکردند
 و استغاثه میکردند و باران نیامد عمر بن عمر گفت فردا بکس استغاثه خواهیم نمود که خدایتعالی
 دعای او را قبول بفرماید و باران رحمت بفرستد چون وقت صبح شد عمر بن عباس رفت و گفت
 اللهم انی استغاثه بعم بنکنا فاسقنا فلیسقنا بار خدایا و کسی را نزد نبی هاشم فرستاد
 که طهارت کرده جامه های پاک بپوشد و بیاید چون آمدند عباس بن عمر خوشبو و طلب فرموده
 خود را طیب کرد و بیرون آمد و علی بن عباس پیش روی میرفت و حسن بن ابی طالب رست و حسین
 از جانب چپ و ابی بنی هاشم از عقب و همه بودند و گفت ای عمر دیگر از ما مخلوط ساز چون
 بنما و آمد پایتاد و حمد و ثناء خدایتعالی بجا آورد این دعا بخواند اللهم انک خلقتنا و لم
 تقهرنا و علمت ما نحن عاملون قبل ان تخلقنا فلم یمنع علمک فینا و ذقنا
 اللهم فکنا تفضلت علینا فی اوله ففضل علینا فی اخره بار خدایا ما را از کرم مردم
 پدید آوردی بی آنکه ما را در ان تصرفی و قدرتی بوده باشد و تو باعمال ما عالم بودی پیش از آنکه
 ما را بسازیدی و این علم تو باعمال ما منع رزق ما نکرد و خدایا چنانچه در بیدار خلقت ما را تفضل فرمود
 در آخر ان نیز بر ما تفضل فرما جا بگفت بنو زینب و بنو عمر که باران بربا بخت چنانچه بنمازل خود
 در میان آب میریزیم از نگاه عباس بن عمر گفت انا المستسقی ابن المستسقی ابن المستسقی ابن المستسقی
 خمس مرات یعنی من خود و عای باران کردم و خدایتعالی دعا
 مرا قبول فرموده باران فرو فرستاد پس آنکس ام کرد و پراهن صفت بود و این کلام اشارت
 است بآنکه عمر و سیت که عبد المطلب پنج نوبت دعا استغاثه کرد و با جابت مقرون شد و کلام
 رد بیت کرد که چون عمر بن عباس استغاثه نمود و خطبه خواند و گفت یا ایها الناس بیوئذ که سید

این کلام
 در تاریخ
 آورده است

از خلاقیت بر او دست تراز پدر تو نمیدهند و بعد از پدر تو نزد ما دست تریخت الا تو ایضا
 و از قطنی رویت کرده که روزی عمر بن خطاب را دید که علی بن ابی طالب را گرفته است بزینتی که ملک
 ویت عمر گفت بیا بید که ما بجانب او توجع نمایم چون فرستند و دیدند که علی در آن زمین کار میکند ایشان
 نیز سرافقت نمودند و ساعتی آنکار کردند بعد از آن نشستند و از هر جای سخنان میگفتند علی گفت ای امیر
 المؤمنین اگر قومی از بنی اسرائیل نزد شما آیند و یکی از ایشان گوید که من لیکه موسی ام یا او را بر باقی
 اصحاب اختیار کنی و عظیم و کریم وی از جمیع ایشان بشیر نمایم عمر گفت بلی علی بنم گفت پس من و
 که برادر رسول صلی الله علیه و سلم و پسر عمر حضرت ام را وی گوید انگاه عمر بنم را و از او و دش خود بر داشته
 بگشاید و تفکیف تمام علی را بر و از ایشان گفت و بعد که در بین مقام خوابه نشست و قتی که
 از یکدیگر جایشیم علی بنم بر بالا و از ایشان بود تا وقتی که متفرق شدند و در آنکه علی بنم ذکر انبیا از این
 جبت کرد که بر حصار مجلس اعلام کردند که این آمدن عمر بنم نزد وی در آن زمین و کار کردن در زمین به
 اتفاق علی بنم با آنکه خلیفه و امیر مومنان بود و جمیع اینها بوجه قرابت است که با رسول دارد و این عمر بنم
 چون سخن از علی بنم شنید و عظیم و کریم وی بنم و ویرا بر روی خود نشانید ایضا و از قطنی و
 کرده که قمر عمر بنم از علی بنم سوال کرد و سه جواب داد انگاه گفت پناه بخدا میگیرم از آنکه من زنده باشم
 در میان قومی که با او محبت میان نباشد ایضا و از قطنی رویت کرده که عمر بنم گفت که تو با علی بنم سلوک
 می کنی و با باقی اصحاب این نوع سلوک نمی نمایم عمر بنم گفت بدستیک علی بنم مولای من است چنانچه
 قبل ازین گفت ایضا و از قطنی رویت کرده که روزی که امام حسن بن علی بنم حضرت زین العابدین را داخل خدمت
 و هنوز اذن حاصل نشده بود که عبد الله بن عمر رسید و اذن خدمت و هنوز اذن وی حاصل
 نشد انگاه امام حسن بنم باز رفت و بعد از آنکه عمر بنم بیعتی و آفت شد که امام حسن بنم میخواست که اندرون داخل
 شود چون عبد الله را اذن دخول شد از بیعت باز رفت که اذن بر پشت دیگر بر اسکات اذن
 ننهادند و عمر بنم امام حسن بنم را طلبید چون آمد عمر از سبب باز رفتن پرسید حسن گفت ای امیر المؤمنین چنانچه
 دیدم که عبد الله را اذن حاصل نشد با خود گفتم که مرا نیز اذن نخواهد شد از بیعت رستم عمر گفت تو نیز اذن
 تری باذن از عبد الله که پسر من است و آیا را بیا بیا موسی در سر خود بعد از خدا اینها را که دیگر
 غیر از شما یعنی از نعمت نیافته ایم بعد از خدا تعالی اگر از شما و در رویت دیگر از در قطنی اگر گفت که
 حسن و قتی که می آید اذن نخواهد که شما را احتیاج باذن نیست ایضا و از قطنی رویت کرده که دو عجم
 با یکدیگر منازعت پیدا شدند و مافعت آن نزد عمر بنم کردند عمر بنم علی بنم را اذن داد که میان ایشان
 حکم کند چون حکم کرد و یکی از آن دو گفت اینم و میان ما حکم میکنم ما حکم و سه قبول نداریم
 انگاه عمر از جا ساق خود بر جبت در دامن او از هر طرف او در گردن او می کشید و می گفت

رویت کرده که عمر بنم

و یک بنیدان که این کسیت این مولای من و مولای هر مومنی است و هر کس که او مولای وی نباشد مومن نیست
 و امام احمد روایت کرده که مردی از مهاویمه مسلمان شد و پیغمبر را دید و گفت از اهل بیت منم علی بن ابی طالب
 است از من آنقدر گفت ای ابی جریب ترا دوست تر میدارم از جواب علی معاویه گفت جریب
 آیا کرده میدارم ویر که رسول صلی الله علیه و سلم عزیزتر و ایند او را و جوابم در شان او گفت است
 منی بمنزله هارون من موسی الا الله لا یغنی عنی تعالی و عمر بن خطاب که بروی کارشکل میشد از
 علی فراسیگرفت و غیر از امام احمد دیگران نیز مثل همین روایت کرده اند لیکن بعضی از روایات زیاده کرده اند
 که معاویه بنی نضر گفت برخیز ازین مجلس الا اقام الله و جلیک و پس از او از یوان محکوم و گفت عمر
 از وی سوال میکرد و سایل فرگرفت از وی و من حاضر بودم و قتی که سایل بر عمر شکل شده بودی می
 پرسید که آیا علی و ریخا حاضر است یا نه فقلت که زید بن ثابت بن نماز میگذارد و بر جنازه
 مادر خود همچنانکه ابن عبد البر روایت کرده و بعد از نماز استیتر و سه نزدیک آوردند که سوار شوند و
 ابن عباس حاضر بود و در کباب و میگردیدند و گفت بگذازم ای پسر عمر رسول صلی الله علیه و سلم این
 گفت همچنین امر کرده اند ما را که نسبت بایل علم بفعل ازیم و ابن عباس از زید بن ثابت علم میگردیدند
 زید بن ثابت دست و پیر ابو سه داد و گفت این چنین امور شده ایم که نسبت با طبیعت پیغمبر خود
 صلی الله علیه و سلم با نیطریق عمل کنیم و بجهت رسیدن ابن عباس که وی از برای اخذ حدیث بخانه
 از بعضی صحابه رفت و چون مشاهده نمود که او شغله دارد و یا دوی کسی سخن میگوید و در بار در خانه
 او انداخته میگوید آن کردی چنانچه بوسطه کثرت ریا که دو خاک بسیار بر روی وی نشسته بود
 و چون آن صحابی بیرون آمدی و پیر دیده گفت ای پسر عمر رسول صلی الله علیه و سلم بچه هم نشسته
 از زانی داشته ای چرا کسی را نفرستاد دید که من بخدایت آیم ابن عباس گفت من گفتم که این خبر و شما
 سفر او تر می بینید بوسطه آنکه میخواهم که علم از شما فرایم فقلت که ابن عباس بن معاویه و پیغمبر حج می
 رفت و معاویه را کوب و جماعت خود جدا بود و ابن عباس را جماعت خود نیز از طلب علم جدا بود
 مرویت که چون عمر بن عبد العزیز بر مدینه والی بود عبد الله بن حسن را گفت که اگر شما را حاجتی بوده باشد
 ز فقه من نویسد بوسطه آنکه شرم می آید از خدا تعالی که شما را بر در خانه من بیند و چون فاطمه بنت
 علی بن نضر دوی ز فقه هر کس که در خانه وی بودی بیرون کردی و گفتی که بروی زمین دو سینه تر از زدن
 از شما نیست و شما نزد من دوست تر از اید از طبیعت من و در شما از ابو بکر بن عقیاش نقل کرده
 که وی گفت اگر ابو بکر و عمر و علی رضی الله عنهم بجاخته نزد من تهنید ابتدائی با قضا و حاجت علی بن
 میگویم قبل از حاجت ابو بکر و عمر بن بوسطه خود بگویم او بر رسول الله صلی الله علیه و سلم و اگر از آسمان بر و
 زمین می افتد هر آینه دوست تر است نزد من از آنکه مقدم دارم ابو بکر و عمر رضی الله عنهم

نقلت که جعفر بن سلیمان عباسی زمانیکه دالی مدینه بود از جانب ابو جعفر منصور عباسی مالک رومی
 عنه رسید تا زیاده زد و چنانچه پیوسته شد او را بر دو پشتند از مجلس چون باز به پیش آمد گفت شمار را
 گواه ساختم که من زنده خود را حلال کردم بعد از آن از وی سوال کردند سبب چه بود که جعفر را
 حلال کردی با آنکه آنرا از سبب بسیار از وی بتورسید مالک رومی اندیشه گفت ترسیدم که میرم و
 شرم می آید که بخیرت پیغام برستی الله علیه و سلم با این طریق که بعضی از اهل بیت آنحضرت صلوات الله علیه
 بدو فرخ روزه چون منصور خلیفه بمدینه آمد با وی گفت که قصاص خود را از جعفر بگیر مالک گفت
 پناه بخدا میگرم از آنکه از وی قصاص طلبم چنانکه زیاده بر من بلند ساخت که آنرا حلال کرده ام و او را
 از جهت قربت وی بر رسول صلی الله علیه و سلم و دوستی که عبداللہ بن حسن شنی ابن حسن علی
 رضی الله عنہم که در حدیث صغر سن بودم او را و فرقه بود و ایینه سوی وی تا بنا گوش رسید بود و نزد عمر
 ابن عبدالعزیز آمدند چون وی را دید مجلس خود را برهم زده استقبال می نمود از نگاه قوم و دیگران
 کردند سبب صدور این سخن و این فعل از وی عمر ابن عبداللہ نیز در جواب قوم گفت ای کجای از
 ثقات روایت من خبر داده چنانچه گویا از زبان رسول صلی الله علیه و سلم شنیدم که انما خاظم
 بضعة منی پس آنرا با سینه ها جز این نیست که با طمعه عضو است از من خوشحال
 می سازد مرا آنچه و برایش از تعظیم و تکریم که نسبت بسید و سوا آوردم و خطیب روایت کرده که امام
 احمد حنبل گفت هرگاه که سرک یا کجواتی از قریش یا از اشرف سادات نزد وی از می آید
 ایشان را پیش خود ساخته بیرون می آردی امام ابو حنیفه رضی الله عنہ تعظیم و توقیر سادات و
 اهل بیت بسیار نمودی و اتفاق بسیار با نانی که مخفی بود و کسانی که ظاهر بودند لیکر و سبب چنانکه
 مرویست که کنیت و دوازده هزار و سیصد و هشتاد و یک که مخفی بود و فرستاد و صاحب خود را
 بدین امر ترغیب و تحریص مینمودی و امام شافعی را رضی الله عنہ بنابر مبالغه و تعظیم و توقیر
 و دوستی اهل بیت مردم نسبت رفیع تشییع بوی کردند بنابرین در جواب ایشان آنرا شایسته
 انشاء کرده که قبل ازین مذکور ساختیم در فضائل علی کرم الله وجهه ابن ابی طالب این شهر نیز از شایسته
 است در ریح اهل بیت رضی الله عنہم آل النبی ذریعته + و هم الی و بیست و احدی
 بهم اعطی عدا + بید الیمین خطیبی + یعنی اهل بیت پیغامبر صلی الله علیه و سلم است
 و وسیله من خواهند بود نزد صلی الله علیه و سلم و هدایت دارم که سبب ایشان در روز قیامت
 نادر اعمال مراد است رست من دهند و حساب من بهان بگو و نقل نیست که زهره
 رحمة الله علیه زوی گناهی صادر شد با نیکو سطرک اهل دل خود کرده میران میگشت از نگاهیز
 العابدین و دیگران گفت که نا امید شدن تو از رحمت و اسع التی که بزرگتر است از گناه تو خوبه

علم ابو جعفر محمد بن احمد
 ۱۰۰

نذر و زهری گفت الله اعلم حیث یجعل رسالتہ خدای بودنا ترست انجامی بند پیغمبرها
 خویش را بعد از آن رجوع بابل و مال خود نمود **خاتمه** و آنچه پیغمبر صلی الله علیه و سلم از آن
 خبر داده است هرگز ال و اهل بیت من بدگنند در دنیا و آخرت بسزا خود خواهد رسید و در
 آرایه چند غیر آن قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان اهل بیتی سیما یقون بعد
 من امتی قتلاً و تشریداً و ان اشد قوماً لنا بعضاً بنو امیه و بنو المغیره و
 بنو مخزوم پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود بدستیکه اهل بیت من خواهد رسید از دست قتله
 نافرمان برداری تحقیق که دشمن ترین قوم ما برای ما از روی بغض نبوا امیه و بنو مغیره و بنو مخزوم اند
 و حاکم گوید این حدیث صحیح است لیکن در سنن او این حدیث یعنی یک از را بیان این حدیث اسماعیل
 کذاب است و همواره بر آنکه در روایت وی ضعیف است زیرا که قوت حافظه بدست و از آن است
 که او را سخاری نفع دانسته است و ترندی نقل کرده است که اسماعیل نزد مقارب الی بیت است
 و حدیثی دیگر قبل ازین در حدیث مهدی ایراد کرده ایم که رسول صلی الله علیه و سلم بعضی
 از جوماتان بنی هاشم را دید اشک از چشمان مبارکش ریخت و متغیر شده بود بعد از آن گفت ما
 که این ملتیم که خدا تعالی بخت یار کرده است آخرت را برای ما بر دنیا و بدستیکه ال من بعد از من
 بیاید و آنقدر خواهد رسید و این عسا که بر دست کرده که فرمود اول سیکه از مردم بهمانست
 افتد اهل بیت من خواهند بود و دیگر سنی و ابو نعیم از این حدیث روایت کرده اند که تا کید وارد
 در حق اهل بیت تبدیل خصوص که رعایت چند ما نمایند اول آنکه اهتمام تحصیل علوم شرعی نمایند
 زیرا که نسبت بمن که بغیر علم بوده باشد فضل نمید و دلایل اعتقاد با تمام این علم و علوم و غیر
 بر آن و ادوات آن و ادوات آن و تعلیم آن و جمع تفضیل آن در کتب آن و معرفت و مشهور است
 و قطوبی نمایانم دیگر آن دوم ترک افتخار بپیران و عدم اعتقاد بدان نسبت از غیر کتاب خود بعد از من
 و اعمال محمد صلی الله علیه و سلم قال الله تعالی ان اکرمکم عند الله اتقیکم و در بخاری
 و غیر آن از کتب حدیث مذکور است که پسند از رسول صلی الله علیه و سلم که اکرم الناس است فرمود
 که اکرم الناس نزد خدا تعالی کسی است که اتقی باشد و آن جری و غیر آن روایت کرده که رسول صلی الله علیه
 و سلم فرمود بدستیکه خدا تعالی بخت یار کرده است و این عسا که بر دست کرده که فرمود اول سیکه از مردم بهمانست
 پسند آن اکرمکم عند الله اتقیکم و امام احمد رحمه الله علیه روایت کرده که رسول صلی
 الله علیه و سلم فرمود انظر فانک لست بخیر من الحسن لک ان تفضل بقول
 در حال خود نظر کن و بین که تو بهتر نیستی مگر اگر بر پیغمبر گاری بردی این نامی ابضا امام احمد روایت
 کرده است که از جمله خطبه حضرت که در منا خوانده این بود که فرمود یا ایها الناس ان ربکم

این حدیث صحیح است
 و در کتب معتبره
 آمده است

وان اباکم واحدا فضل العربی علی عجمه ولا احمدا علی اسود کلا بالتقوی
 خیرکم عند الله اتقیکم بدرستیکم بروردگار شما یکی است و پدر شما یکی است یعنی از
 نسل آدم و هم آمدید عربی بر عجم هیچ زیادتى ندارد مگر تقوی و پرستشکاری بهترین شما نزد خداست
 پرستشکاریترین شاست تقوی و تقاضای در غیر آن روایت کرده اند که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود
 من ابطات به عمله لم یسر به نسب یکس پس اندخت او را عمل سبیه با کمال تأخیر کرد و در عمل
 در روز قیامت شرافت بسبب تقوی با او خواهد رسانید و او را پیش نخواهند انداخت و در مسلمین
 حدیث از جله حدیثی است که طولانی ایراد کرده و در همین قبل ازین مذکور است عظیم که پیغمبر صلی الله
 علیه و سلم تخصیص داد اهل بیت خود را به غیب تقوی و خشیت خدا تعالی و تذکره فرمود ایشان را
 که هیچ یک از ایشان در روز قیامت با حضرت نخواهد بود مگر تقوی و آنکه احتیاج نکند دنیا را
 بر آنکه آخری بغرور نسب خود و آنکه اولیا با حضرت متقیانند هر کس که باشد و هر کجا که باشد و در
 کتب سیر آمده که زید بن حضرت امام موسی کاظم رضی الله عنه بر امون که یکی از خلفای بنی عباس بود
 و خروج کرد و امون بروی نظر یافته او را گرفته نزد برادرش علی ابن موسی الرضا فرستاد و علی ابن
 موسی ویرا تو چو و سرزنش کرد که از بخل این بود که گفت که آیا اگر تو خون مردم بریزی و راهپایان را
 سازی و اهل مردم بناحق کیستی فردا قیامت پیش رسول الله صلی الله علیه و سلم چه جواب خواهی داد
 مگر احقان اهل کوفه را ترا فرو ساختند دیگر اگر رسول صلی الله علیه و سلم فاطمه را گرفت ان فاطمه
 احصنت فرجها فخره الله ذریتها علی النادر یعنی بوسطه عصمت و پاکدامنی فاطمه عذرا
 تعالی حرام گردانید و ریت و برابا تش و این در باب حضرت امین شریفین طیبین حسن حسین است
 که از بطن مبارک و بیرون آمده اند و مخصوص ایشان تنها است نه از برای من و تو و نه برای هر کس
 که ایشان مرتبه نیافتند مگر بطاعت خدا تعالی و اگر تو چنان خواهی که بصیبت حاصل کنی آنچه ایشان
 بطاعت حاصل کردند پس قوم کدبام و جزو خدا تعالی از ایشان گرامی تر باشد البته پندار من ویر
 کلام عظیم الموع که از بندگان اهل بیت مکرر صادر شده تا مغرور نشوی ب نسب و باز گردی ب خدا تعالی
 از آنچه پدران و بزرگان اهل بیت بر آن بوده اند و زهد و تقوی و عبادت و تحصیل علوم سینه
 و تزکیه نفس و احوال و خوارق جلالت قدر آنها کن تا نجات یابی اللهم احشنا فی ذممة المخلوقین
 باخلا قهم و المهاد باین باد ایهم الامین یا رب العلمین و ابو نعیم از محمد جواد ابن موسی
 علیه الرضا رضی الله عنهما روایت کرده اند که ویرا سوال کردند از حدیث ان فاطمه بصیبت فرجها الخ
 که حالا مذکور شد گفت از پدر خود شنیدم که گفت این حدیث مخصوص حضرت امام حسن حسین است
 عنهماست و مرویست که زید بن علی بن عیینع زمانی که ادا ده خروج داشت به پدر خود علی زین العابدین

نفس من

نفس من

نفس من

نفس من

نفس من

مشورت کرد و پدر و پسر اینی کرده گفت پیشتر هم گشته شوی و در لهر کوته ترا بد از نند آید بپسند
که سحر کات ولد فاطمه خرج بکنند بر یکی از سلاطین قبل از خروج سفیانی که اگر گشته شود و آخر الامر چنان
شد که پدرش گفت بود چنانچه در همین باب قصه اورا بیان کردیم و امام احمد و غیر آن روایت کردند
حدیثی که حاصل آن حدیث آنست که پیغمبر صلی الله علیه و سلم وقتیکه از سفری آمد بخانه حضرت فاطمه کشته
می برد و کشتی تمام نزد وی می نمودند لکن فاطمه هم و دوست بر بن از نقره و گردن بند و دو گوشواره
ساخته بود و پرده بر در خانه او بچیده بود چون رسول صلی الله علیه و سلم از سفر آمد نزد فاطمه رفت باز بیرون
آمد و اما غضب بر او بسیار کشیده شده شد تا وقتیکه بر مینشست انگاه فاطمه می یافت که غضب
آنحضرت بوجه طایفه است بنابراین جمیع آنها را نزد آنحضرت می فرستاد که در راه خدا تعالی حل و عاصمت
کنند آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که در آنچه می بایست کرد پدر و مادر فدای او باد و سر شرب این لفظ را
مکرر ساخته پس گفت دنیا از کج و آل محمد نیست اگر دنیا در خیر براری با جناح پشه میگرد و نزد خدا تعالی
شریبه اذاب کاغذی نمی آید اما مید انگاه برخواست و نزد فاطمه آمد و ایضا امام احمد در روایت
خود یاد کرده اند که رسول صلی الله علیه و سلم ثوبان را امر فرمود که این طایفه بدست بعضی از اصحاب و قلاوه
از عصب و دو دست آنجن از جناح حبست فاطمه فرمود که خرید نماید و فرمود که اینجا عت المیت من اندک
خواهم که ایشان طینبات خود را در حیات دنیا بخورند و مترجم گوید که در لفظ عصب که در تخریص و افتر
شده چند قول است و در نهایت جزئی نقل آنها کرده میگویند که خطابی در معالم آورده که اگر عصب
بر دینمان نباشد دیگر نمیدانم که چه خواهد بود و گمان آن ندارم که قلاوه از بر دینمان گرفته باشد و آب و گوشت
گفته که نزد من آنست که روایت عصب است بفتح صاد و آن طایفه حاصل حیوانات است احتمال
دارد که عصب از بعضی حیوانات طایفه قطع کرده متشابه جوامع ساخته باشند بعد از آنکه خشک شده
قلاوه از آن میگرد و باشند و هر گاه که جائز میمانند که از آنخوان طفا که دایره است اسوده می ساخته
باشند ممکن است که از عصب امثال آن قلاوه سازند باز ابو موسی گفته که بعضی از اهل بن من گفتند
که عصب از دایه بجزی است که از آن فرس فرعون میگویند آنرا مشاب جوامع ساخته در قلاوه میکنند و
کار و غیره از آن میسازند و رنگ آن سفید است و الله تعالی اعلم بحقیقت پس تل کن در حدیث
نذکور تا بر توش روشن گردد که این کمالات و حالات کسی را میسر نمیشود مگر آنکه مشغول گردد بر بد و بدیع و
تقوی و تقرب و مشقت در طاعات و عبادت و تخلی شود از سائر ذلالت و زلالت و در جمیع
اموال و محبت دنیا و ترفع بدان فایده نیست مگر نهایت متاعب فحاصل و کهنه قبل ازین از
علی بن روایت کرده ایم که وی دنیا را سه طلاق داده بود بے اگر دیر ارجعت نماید چنانچه از وسع
رضی الله عنه روایت که گفت این را که پوشیده ام رقع بر رقع چند این دوخته ام که مرا از آن

نمایم که سید و زو شرم آید که دیگر امر بد و حق آن نمایم سیوم تقییم و توفیر صحابه بهر سبب صلعم
زیر که آنحضرت بهترین امم سابقه به بشهادت قوله تعالی گفتتم خیار امته اخو حبت للناس بهر
این است بشهادت قول خیر القرون قدری و در اول این کتاب در باب فی فضل و کمال
و جوب محبت ایشان از جمیع نقائص و جهالات مذکور شد و اگر خدا تعالی اراده توفیق بدست
دارد و بمطالعه آن احادیث چشمهای او را روشن ساخته و تقوا فاسده او را در باب اصحاب کبار
بصحت و سداد مبدل میکرد و متابعت سواد عظیم این است که اهل سنت و جماعت اندیشین
و مخالفت اهل بدعت و اهل واهی و حق و جهالت بر خود لازم و واجب میدانند چنانچه در روز
عاشور که همین جن گنم رسید چنانچه تفصیل آن بعد ازین خواهد آمد بنود و مکرر شده است که کمال است
بر فرید رتبت و رفیع درجه آنحضرت صلی الله علیه و سلم نزد پروردگار و الحاق وی بدرجۀ آباء و اجداد
مطهر و پس باید که اگر کسی آن روز مصیبت را در یاد سازد و از آن است که در این روز مشغول نشود
مگر بصوم و طاعت و عبادت و ستر جاع بنا بر مثال او امر و طاعت الهی تا مترتب شود بر
مغفرت و رحمت نامتناهی که ما قال الله تعالی و بشر الصابین الذین اذا اصابهم
مصیبه قالوا ان الله وانا الیه راجعون اولئک علیهم صلوة من دهم و رحمة
اولئک هم المهدون و بشارت ده صبر کنندگان را آنکه چون برسد ایشان حادثه و
بلیتی از جموع و خوف نقص اموال انفس قالوا ان الله وانا الیه راجعون ان صابران وقت وقوع
مصیبت گویند ما بنده از آن خداوند جانیم و ما بسوی حق گردانیم و این اقرار است بانقیاد حکم
تقضا و اعتراف است بمصیبت روز جزا اولئک علیهم صلوة من دهم و رحمة و اولئک
هم المهدون آن گروه که در مصیبت ارجوع بکلمه ستر جاع نمایند برایشان است مغفرت تا از
پروردگار ایشان و رحمتی که بهشت و نعیم بهشت است و اولئک هم المهدون و آن
کسان ایشانند و خیر ایشان راه یافتگان بر ضلالت و تسلیم بکلمه ستر جاع موجب ثواب عظیم است
از عمر فرمود است که در وقت خواندن این آیت نعلم العدکان و نعم العدا و
یعنی صکوة و رحمت نیکو و هم شکیب و هتداس نیکو باریست انتی و ایضا ستر او از آن است که
مذکر نماید و پشیمانی از آنکه روز عاشور مشغول شود به نیاحت و حزن و اندوه که بدست روفض و
امثال اینان است زیرا که این شیوه اخلاص مومنان نیست و الارز و وفات پیغمبر صلی الله
علیه و سلم اولی و تنب بود باین اعمال و باینکه پیغمبر و خدا کند از آنکه در آن روز مشغول شود
به بدعت انوصب و متعصب بر الهیت نبوت و جهال که متجاوزند فاسد را فاسد و بدعت
را بدعت و اظهار فرحت و سرور نمایند و آن روز عید خود میدانند و اظهار فرحت میکنند

در روز عاشور

و جامه های نومی پوشند و خضاب بکنند و سرمه میکشند و توسع در نفقات و طبخ طعمه و حبوبی که خارج
از عادات یومیه ایشان است نصب مینمایند و اعتقاد ایشان اینست که سنت عمل مینمایند و حال آنکه
سنت ترک جمیع اینهاست زیرا که در بنیاب از چند معتد علیه حدیثی صحیح صلا دار نشده چنانچه سوال
کردند از بعضی ائمه حدیث و فقه که در باب کحل و غسل و حنا و طبخ حبوب و لبس حریر و اظهار سر و زور
روز عاشورا چه میگویی جواب دادند که در بنیاب اصلا حدیثی وارد نشده از رسول صلی الله علیه و آله
و از صحیح یک اصحاب آنحضرت صلعم نیز چیزی بنظر نرسید و چه یک از ائمه مسلمین و نه ائمه ارجیه
و نه از غیر ایشان اعمال مستحب داشتند و در کتاب معتبر نیز حدیثی صحیح و نه ضعیف اصلا ایراد نکرد
اند و آنچه روایت کرده اند که هر که روز عاشورا سرمه نکند تا سال آینده رند خواهد دید و اگر غسل نکند
مریض نخواهد شد تا تمام و اگر توسع بر عیال کند خدا تعالی بر وی توسع فرماید و مثال این مثل فضل نما
زین روز و آنکه تو بادم علیه السلام درین روز بود و دستوای گشتی نوح علیه السلام بر جودی و نجات
ابراهیم از آتش و قربانان ائمه اعیان بگویند و روزیوسف بر یعقوب علیهما السلام و علی جمیع الانبیاء
و المرسلین و علی بنیامحمد و آل و صحابه معین درین روز بود و جمیع اینها که مذکور ساختیم موضوع است
توسع بر عیال لیکن در سند بخیر کسی است که علماء در باب او سخن دارند پس جماعت نو صلب
بوسیله حمل و تعصب این روز را عیدی و موسمی دانسته اند و جماعت ر و فضل بسبب رفض و مکار
و عناد این روز را ماتم میدهند و حال آنکه هر دو فرقه محط اند و مخالف سنت اند که از هر جمیع بعض
الحفاظ و حاکم تصریح کرده است که سرمه کشیدن در روز عاشورا بدعت است **بأنه کان**
من التحال بلکه بشمار یوم عاشورا لم یرد مدعیند باید رویت کرده لیکن گفته که این حدیث
است و لکن ابن جوزی از غیر این طریق در موضوعات شمرده محمد الدین بغوی از حاکم روایت کرده
است که سائر احادیث و فضل عاشورا مثل فضل صلوٰه در آن روز و اتفاق و مناسبت آن در غنای
و سرمه کشیدن و طبخ حبوب غیر ذلک تمام موضوع است و مختصری غیر حدیث فضل صوم اینها ابن شیم
تصریح کرده است **بأنه حدیث سرمه کشیدن و در غنایین و خوشبو بکار کردن در روز عاشورا از**
وضع گذارین است و کلام در باب کسی است که این روز را از روزها مخصوص سازد و سرمه کشیدن
و غیر ذلک و آنچه قبل ازین گفتیم که حدیث توسع در روز عاشورا اصلا وارد و واقع نیست زیرا که
شیخ الاسلام زین الدین عراقی در امالی از طریق بیقی روایت کرده که پیوسته علیه السلام گفت
هر کس که توسع بر اهل و عیال خود کند در روز عاشورا خدا تعالی در تمام سال در او توسع و فراخی در
رزق که هست فرماید و عراقی بعد از روایت حدیثی گفت این حدیث است که در سنن آن این است
لیکن آن حسن است برای ابن جبان و در این حدیث را بطرفی دیگر است که حافظ ابو الفضل محمد بن

این حدیث در سنن ابی داود

این حدیث در سنن ابی داود

این حدیث در سنن ابی داود

این حدیث در سنن ابی داود

از انجیح کرده لیکن در روایت او زیادۀ متکثر است و ظاهر کلام معنی است بر آنکه حدیث توسع حسن
 است برای غیر این جهان نیز زیرا که از چند طریق از جماعتی از اصحاب مرفوعاً روایت کرده بعد از آن
 گفته که این سائید اگر ضعیف اند لیکن هر گاه بعضی از این سائید با بعضی دیگر منضم سازیم احادیث
 قوی میگردانند اما از آنکه این قیوم که در باب توسع روز عاشور از خبر از پیغمبر صلی الله علیه و سلم وارد شده
 و هم است چنانکه دانسته و آنچه امام احمد گفت که این حدیث ضعیف است یعنی لذاته ضعیف است پس
 این معنی نیست که غیره حسن باشد و حسن بغیر صلاحیت دارد که محبت باشد چنانکه در علم حدیث میبینیم
 سنن او از حدیث که هر کس را بر نسب شریف آنحضرت صلی الله علیه و سلم غیر مرتبه بوده باشد بقدر وسع
 و طاقت ضبط آن نماید تا مردم بغیر حق خود را با آنحضرت صلی الله علیه و سلم منسوب سازند اگر چه مناسب
 نیست نبوی علیه السلام همیشه مضبوط بوده است متطاول ایام انساب ایشان که بآن تمیز اند از
 عوام الناس محفوظ بوده است از آنکه دغوی کنند و ایام و خدایمانی در هر زمانی کسی را هم ساخته
 از بزرگ ایشان که با تصحیح انساب تفاصیل انقیام نماید خصوصاً انساب طالین و طالین و آنکه
 اصطلاح چنین داشته است که مخصوص سازند در بیت فاطمه طاهره را از میان شهرت شایع نباشین و
 جواهره بالکلباس سبزی پوشیده باشند از جهت اظهار بزرگوارت ایشان بر باقی اشراف و سبب
 این چنانچه بعضی از علماء گفته اند که مامون عباسی بچوبست که ام خلافت را بر بی فاطمه مقرر دارد و چنانکه
 بعد از این در ذکر علی خواهد آمد که مامون اراده آن داشت که علی جواده را و الی عهد خود سازد و بنا بر
 علامت سبز از برای ایشان قرار داد و لباسی سبز از برای ایشان قرار داد و لباسی سبز بر ایشان
 پوشانید زیرا که لباس سیاه شعاری بنی عباس بود و لباس سفید شعار دیگر مسلمانان بود که در ایام
 جهالت و جمیعات و مانند آن می پوشیدند و لباس سرخ در تحریم آن اختلاف بود و در اواخر کباب
 زرد و شعاری پوشیده بود و باز مامون ازین غرمت خود را بر طرف ساخته و خلافت بر بنی عباس
 کرد و علامات سادات فاطمه بحال خود باقیانند لیکن ختمکار کردند از پوشیدن سبز و قطعاً از نو جامه
 سبز که عامه خود می بستند از آن بر طرف شد تا اواخر قرن ششم و در ستم ثلث و سبب آن
 سلطان شریف سفیان بن حسن بن ناصر بن محمد بن قلاوون باز نام کرد که سادات ممتاز باشند
 مردم با آنکه عصاب سبز بپوشیدند بر علمای پس کرده شد این را در اکثر شهرها مانند مصر و شام و غیره و این
 بامیر اندوخی در بنیاب شعر گفته شعر جَعَلُوا كَأَنَّكَ الرَّسُولُ عَلَامَةً اِذَا الْعَلَمَةُ
 شَانُ مِنْ لَمْدِ شَمْسٍ + نَفَرِ الدُّنْيَا فَوْكَ وید و جوههم + یعنی الشریف غر الطوائف
 الاخصر + یعنی قرار نشان و علامتی جهت فرزندان پیغمبر صلی الله علیه و سلم نباده اند که آن
 از سایر نامست از باشند و حال آنکه علامت از برای کسی ضرورت نیست که مشهور نبوده باشد و اولاً

پنجاه مرتبه علامت احتیاج نیست و نه باین علامت بنزیر اگر بواسطه نور نبوت که در روی
 ایشان است از هر کس منفر و ممتاز اند و همین علامت ایشان را کافی است باز بدانکه در حدیث نبوی
 صلی الله علیه و آله و سلم حدیث عظیم از شتاب بغیر آباء و اجداد خود وارد شده و اگر کسی این عمل کند کار و کمون
 است چنانچه در صحیح بخاری که مذکور است از ابن عباس رضی الله عنهما که رسول صلی الله علیه و آله فرموده من انشأ
 الخیر ابیه او تولى غیر مولیه فعليه لعنة الله والملائكة والناس اجمعین
 هر کس که خود را نسبت دهد بغیر پدر خود یا آنکه بنده فرگیرد و مولای غیر مولای خود پس برویت لعنت
 خدایتعالی و ملائکه در جمیع مردم و درین باب احادیث بسیار و مشهور است و اگر ذکر آنها کنم سخن بطلان انجامد
 خدایتعالی همه در پناه خود نگهدارد و از کذب بر خدایتعالی و بر جمیع انبیاء و اولیاء و محشور کسان و مارا از
 زمره این اهل بیت عظم و مکرم بنزد آن دوستان آن استان ایم و هر کس که قومی را دوست دارد
 امید آن است که حشر او با ایشان باشد نصیح صیحه اللهم جعلنا منهم حتی محمد و آله الکرام
 واصحابه العظام كما انعمت علينا بمزيد الانعام فصل دوم در فضیله حاجتی که در
 فضل اهل بیت وارد شده و اکثر این احادیث در فصل اول تقریب ایکت مذکور شده لیکن
 میخو است که احادیث فضائل اهل بیت و یکجا بیایم ایراد نماید تا حفظ دستخواران آسان گردد و
 بنابرین بریل تابع و توالی درین فصل ایراد و احادیث می نماید حدیث اول مرویت برویت
 یلمی از ابوسعید رضی الله عنه که رسول صلی الله علیه و آله فرمودوا اشتد غضب الله تعالى علی من اذنی
 فی حق خلقی سخت تر خواهد شد عذاب خدایتعالی بر کسی که مرا برخاند در باب اهل بیت و اقارب من
 و ایضا وارد شده که رسول صلی الله علیه و آله فرمود هر کس که دوست دارد و رازی عمر را خواهد
 که بر خود رازی یابد از نشتی که خدایتعالی بوی عطا کرد که بگوید که بعد از من در باب اهل بیت من سلوک نیکو
 کند و ایشان را دوست دارد و چنانچه من ایشان را دوست میدارم و اگر در باب ایشان بعد از من
 سلوک نیکو نکند سخن من نشنود و عمر او کوتاه گردد و از عقب او هیچ نماند و روز قیامت خوار
 شود و بر حال من گوی که روشی او سیاه باشد حدیث دوم مرویت برویت برویت حاکم از ابوبکر
 رضی الله عنهما که رسول صلی الله علیه و آله فرمود ان مثل اهل بیتی فلیک کمثل سفینة
 نوح من کذبها و من تخلف عنها هلك مثل و شان اهل بیت من در میان شما مثل
 کتے قوم است علی بنیا و علی صلوة و سلام که بر آن کشید و شد نجات یافت و هر کس تخلف
 و رزید و تقاعد جست از آن هلاک شد و در رویت حاکم از ابوبکر نیز وارد شده بانبطریق که
 اهل بیت مثل کتے قوم است هر که بر آن سوار شد نجات یافت و هر کس تخلف و رزید غرق شد
 حدیث سیم طبرانی از ابن عمر رضی الله عنهما که روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود ان من

در حدیث
 از ابوسعید رضی الله عنه
 که رسول صلی الله علیه و آله فرمود
 ان من کذب عنکم

له يوم القيمة من اهل بيته ثم لا اقرب ثم لا اقرب من قریش ثم لا اقرب
 ثم من امن بنی واشعنی من اهل الیمین ثم من سائر العرب ثم لا اعاجم
 ومن اشفع له او لا افضل اول کیک شفاعت ایشان روز قیامت الهیبت من اند
 پس کسانیکه نزدیک تر اند بمن از قریش باز انصار با آنکه سانیکه ایمان بمن آورده اند و تابع من
 اند از اهل من باز سائر عرب باز اهل عجم و هر کس که اول شفاعت از برای منی کنم او افضل است
 حدیث چهارم روایت کرد حاکم از ابو هریره رضی الله عنه که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود و خیر
 خیر الا هبلی من لک بهترین شما کسی است که بهتر باشد با اهل من بعد از من و در یکی از
 حدیث پنجم طبرانی و حاکم از عبد الله بن ابی اوفی روایت کرده اند که پیغمبر صلی الله علیه
 وسلم فرمود و سالت ربی ان لا اتزوج الا من اهل الجنة ولا يتزوج الا من
 امتی الا کانه معی فی الجنة فاعطانی ذلک طلب کردم از پروردگار خود که خیر
 نسوم با کسی از امت خود و جنت نشویم با کسی که از امت من بجز آنکه با من و بهشت باشد پس
 خدا تعالی آنرا عطا فرمود پس و دعای من با جابت مقرون گشت حدیث ششم روایت
 بروایت شیراز در القاب از ابن عباس رضی الله عنه که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود
 سالت ربی ان لا اتزوج الا من اهل الجنة ولا اتزوج الا من اهل الجنة
 در خستم از پروردگار خود که جنت گیرم کسی را که از اهل بیت باشد و با کسی جنت نه
 شوم مگر کسی که اهل بیت باشد حدیث هفتم روایت بروایت ابوالقاسم بن بشیر
 در امالی خود از عمران بن حصین که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود و سالت ربی ان لا یخل
 احد من اهل بیته النار فاعطانی در خستم از پروردگار خود که هیچکس از اهل بیت من
 در آتش و درخ نرود پس دعای من استجاب فرمود و دو مرتبه در خستم بودم حدیث
 هشتم روایت بروایت ترمذی و حاکم از ابن عباس رضی الله عنه که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود و احبوا
 الله لما یغنی و کم به من یغتمه و احبوا فی حب الله و احبوا اهل بیته یحیی
 و دوست دارید خدا را از جهت نعمتی که بر شما ارزانی فرمود و دوست دارید مرا از جهت دوستی
 خدا تعالی و دوست دارید اهل بیت مرا بدوستی من حدیث نهم روایت ترمذی و
 حاکم از ابن عباس رضی الله عنه که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود من صنع الی اهل بیته
 کافاته علیها یوم القیامت هر کس بنیت الهیبت من جان و عطائی کند در روز
 قیامت من جز آن بآگس خواهم رسانید حدیث دهم روایت بروایت خطیب
 از عثمان بن عفان که گفت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود من صنع صنیع الی احد

من خلف عبد المطلب في الدنيا فعلى مكافاته اذا يقيني هر كس عطائي و حسان
 بسوے يكی از اولاد عبد المطلب پس منبرست که جزاء حسان او میدهم و قشنگ ملاقی بشود
 روز قیامت حدیث یازدهم مرویت که روایت کرد ابن عباس از علی رضی الله عنه که
 رسول صلی الله علیه و سلم فرمود من اذا شجرة اهل بيته فقد اذاني ومن اذا فقد
 اذني الله هر كس که بر بنیاند کسی را که من نسبت دار و حتی که سهر روی بمن داشته باشد تحقیق مرا بنیاند
 و هر كس که مرا بنیاند است خدا را بنیاند است حدیث و وازوهم روایت کرد ابوعلی بن
 الاکوع که بنیامه صلی الله علیه و سلم فرمود انعم امان لاهل السماء و اهل بيته امان لا اله الا
 ستار امان و حافظ اهل آسمان اند و اهل بیت من حافظ است من اند حدیث سیزدهم
 روایت کرد و حاکم از انس رضی الله عنه که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود و عذرا دینی اهل بیته
 من اقربهم بالقریب و لی بالصلاح ان لا یعذب بهم و عده که در پروردگار من مرا
 در باب اهل بیت من که هر كس که از ایشان اقرار بوحده نیت الهی و بر سالت من نماید و یا عذاب
 نفرماید حدیث چهاردهم ابن عمر و ولید از علی بن روایت کرده اند که بنیامه صلی الله علیه و سلم
 فرمود اثبتکم علی الصراط است که حباب اهل بیتی و لا یضلکم انما است ترین شایع صراط
 که است که اهل بیت و اصحاب مرادوست دارد حدیث پانزدهم مرویت بروایت
 ترمذی از زید بن اسود که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود ان هذا ملک لکم یبذل الارض
 قطرة قبل هذا الليلة استاذن دته ان یسله علی و یتشری بان فاطمة یسأل
 دناء اهل الجنة و ان الحسن و الحسین سید شباب اهل الجنة این فرشته
 است که پیش ازین گاهی از آسمان بر زمین نازل شده از پروردگار خود اذن صادر کرد
 آمد که سلام کند بر من و بشارت دهد مرا با آنکه فاطمه سیده زنان اهل بهشت است و حسن و
 حسین هر دو سید جوانان اهل بهشت اند حدیث شانزدهم مرویت بروایت ترمذی
 و ابن ماجه و ابن حبان و حاکم که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود انما حدیك لحن و بهج و سلم
 لمن سالهم من جنگ کواهم کرد و با یکدیگر با اهل بیت من جنگ کنند و صلح خواهیم کرد و با یکدیگر
 من سلم کند حدیث هفدهم ابن ماجه از ابن عباس بن عبد المطلب روایت کرده که
 رسول صلی الله علیه و سلم فرمود ما بال اقوام اذا جلس الیهم احد من اهل بيته قطعوا
 حدیثهم و الذي فیهم بیده کاید خل فی قلب امره الا ایمان حتی یحبهم الله و
 لقرابتی چیست قومی را که چون یکدیگر از اهل بیت من یا ایشان می شنید قطع حدیث
 خود می کنند یا بخدا که جان من بید قدرت او است که ایمان در دل سپردم

داخل نشود تا وقتی که طبیعت مرادوست دارد از جهت خلایق و از جهت قرابتی من
 حدیث شریف هم احمد و ترمذی از علی بن روایت کرده اند که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود
 من احبته و احب کله ذین و اباهما و اعمماکان معی فودجته یوم القیامه
 هر کس که مرادوست دارد و این دو کس را یعنی حسن و حسین را دوست دارد و پدر و مادرش را
 را دوست دارد باشد با من در روز قیامت حدیث نوزدهم این ماجله از
 روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود و نحن ولد عبد المطلب سادات اهل الجنة
 انا و حمزه و علی و جعفر و الحسن و الحسین و الهیة حدیث بیستم طبرانی از فاطمه
 روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود کُلُّ نَبِیٍّ اِثْنِی عَشْرَ نَبِیٍّ تَوَلَّی الْعَصْبَةَ
 و لد فاطمة فانی انا و لیه و انا عصبته و انا ابوهم هر کس را از پیغمبر عصبیت که نسبت
 با و درست میکند اگر ولد فاطمه که ولی ایشان و عصبه ایشان هم حدیث بیست و یکم
 ایضا طبرانی روایت کرده از ابن عمر که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود کُلُّ نَبِیٍّ اِثْنِی عَشْرَ نَبِیٍّ
 عصبتهم لابیهم ما خلا و لد فاطمة فانی انا عصبتهم و انا ابوهم حدیث بیست
 و دو هم روایت بر رویت احمد و حاکم از میسر که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود فاطمة
 بیضعة منی یقبضنی من یقبضها و یدبطنی من یدبسطها و انما الانساب تنقطع
 یوم القیمة غیر ذلک سببی و صهری فاطمة حفوی و جزویت از من مراد من است
 است هر کس که او را من دارد و مرا خوشحال ساخته است آنکه او را خوشحال ساخته است و جمیع نسب
 و سبب انقطاع می یابد و روز قیامت گریب و سبب من حدیث بیست و
 سوم بر رویت ابویعلی و طبرانی و حاکم از ابن عمر روایت کرده اند که پیغمبر صلی الله علیه
 و سلم فرمود ان فاطمة احصنت فوجها فخرها الله و ذریتها علی النار تحقیق که فاطمه
 پرستگار و پاکدامن است پس حرام گردانید خدا تعالی او را و ذریه او را بر آتش و از او
 احادیثی که در باب قریش دارد شده شال لبست و جمیع خلفا را بر بعد است که ذکر ایشان
 گذشت زیرا که تمام ایشان از اولاد نصرین کنانند و آنچه از براسی اعم ثابت است از بر
 اخف نیز ثابت است بنا برین آن احادیث را مؤخر داشته در اینجا مفاکر کرده و بنا بر آن
 برین تعداد نهاده گفتم حدیث بیست و چهارم روایت بر رویت شافعی و احمد از
 عبد الله بن خطاب رضی الله عنهم که گفت روز جمعه رسول الله صلی الله علیه و سلم خطبه خواند و گفت
 یا ایها الناس قد مواتر و لا تقدموها و تعلموها و لا تعلموها ایها المؤمنان قد مواتر و لا
 قریش را و بر ایشان تقدیم کنید و تسلیم از ایشان بگیریید و ایشان را تسلیم کنید

حدیث بیست و پنجم پیغمبر از جبرین مطهر روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود
 یا ایها الناس لا تتقد مواقر شیان فتلکوا ولا تتخلفوا عنها فتضلوا ولا تعلموها
 وتعلموا منها فانهم اعلم منکم لولا ان تبطل قریشا لا خیر لها بالکمال عند
 تعالی ای مردمان تقدیم بر قریش نکنید که مایک خواهید شد باین سبب مخالفت با ایشان کنید
 که باین سبب گمراه شوید و تعلیم ایشان نکنید بلکه از ایشان تعلیم بگیرید چرا که ایشان علم اند از
 شما و اگر خوف این نبودی که قریش تکبر و تفاخر کنند بر آئینه خبر میدادیم از آن مرتبه که ایشان
 نزد خدا تعالی است حدیث بیست و ششم بخاری و مسلم از جابر بن عبد الله روایت کرده که پیغمبر
 صلی الله علیه و سلم فرمود الناس تبع لقریش فی هذا الشأن مسلمهم تبع لمسلمهم و
 کافهم تبع ککافهم والناس معادن خیارد هم فی الجاهلیة خیارد هم فی الاسلام
 اذا اقصی امرهم تابع قریش اند و درین مسلمانان تبع مسلمانان قریش اند زیرا که قریش در
 اسلام بر همه کس مقدم اند و کفار قریش تابع کفار قریش اند زیرا که قریش اول کسی است که برود بخیر
 کرد و تکلیفت و جواریانانی مثل کاهنای طهار و نقره است یعنی چنانچه کاهنایان اگر چه بظواهر است
 یحسان نمایند اما از یک یا قوت و از یک لعل و از یک آهن بیرون آید شخص خاص افراد
 نیز همچنین چند وق اسرار ربوبیت اند لیکن هر چه بجز است مطلع بریت و هر شخص منظر
 است که در و عیای عدل گنجد و نه میزان عقل از بر سنجیدی بنده نفس و بهیروا و بعضی در بند
 و هم و و اند و دنیا و بعضی فریفته بغیر عقی که بقید خذلان مقید و سبک و در شایان و غیر
 امید که همین حال این فقیر را بارگاه عزوجل ساند بمنه و جوده حدیث بیست و هفتم
 بخاری روایت کرده از معاویه بن عمرو که پیغمبر فرمود ان هذا الاثر فی قریش کایعادهم
 احدا الا کتب الله علی وجهه فی النار بدستیکه این نام خلافت در میان قریش است
 عداوت با ایشان کند پس مگر آنکه خدا تعالی او را بروی در و وزج اندازد و حدیث بیست و هشتم
 و ششم طبرانی از ابن عباس روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود امان لاهل
 الارض من الغرق القوس و امان لاهل الارض من الاختلاف الموالاة
 لقریش قریش اهل الله فاذا خلافتها قبيلة من العرب صادوا و اخذوا بالیس
 امانی بر اهل زمین از غرق قوس است و امانی دیگر از بیک زمین از خلاف مولا
 و دوستی قریش است و قریش اهل الله اند پس از یک قبیل از عرب مخالفت ایشان بغیر الله
 شیطان خواهد بود و قوس مشهور بقوس فرج است و وجه تسمیه بقوس فرج است که
 اول چیزی بود در جاهلیت که بر فرج از ارتفاع جبله بفرود آمد و دیده شد یا آنکه فرج شقی از

در حدیث
ابو سعید خدری

است یعنی تحسین یا سمیت از اسماء شیطان زیرا که شیطان اسمانین رحیم و رحیمین
 میدد و از نظر مردم و از حیث است که علی بن گفت قوس قزح گوید زیرا که قزح شیطان است
 و لیکن گویند قوس اسم و این قوس علامتی است میان خدا تعالی و میان نوح علیه السلام
 و این اما آن زمین است از غرق حدیث بیست و نهم ابن عمره اعبسید روایت
 کرده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود اجبوا قدریشا فان من جهم احب الله دوست و پدر
 قریش را بدرستی که هر که ایشان را دوست دارد و خدا تعالی او را دوست دارد و حدیث سی ام
 روایت کرده اند مسلم و ترمذی و غیر ایشان از و آنکه که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود ان الله صطفی
 کنانة من بنی اسماعیل و اصطفی کنانة قریشا و اصطفی من قریش بنی هاشم
 و اصطفی من بنی هاشم و فی رواية ان الله اصطفی من ولد ادم ابراهیم و اتخذه
 خلیلا و اصطفی من ولد ابراهیم اسماعیل ثم اصطفی من ولد اسماعیل نزار و اصطفی
 ثم اصطفی من مضر کنانة ثم اصطفی من کنانة قریشا ثم اصطفی من قریش
 بنی هاشم ثم اصطفی من بنی هاشم بنی عبد المطلب ثم اصطفی من بنی عبد المطلب
 بدرستی که خدا تعالی برگزید کنانة را از اولاد اسماعیل
 و برگزید قریش را از بنی کنانة و برگزید بنی هاشم را از قریش و برگزید از بنی هاشم و در روایت دیگر
 آنکه فرمود بدرستی که خدا تعالی برگزید از اولاد آدم ابراهیم را و از خلیل خود اساحت و برگزید
 از اولاد ابراهیم اسماعیل را از اولاد اسماعیل برگزید نزار را از قبیل نزار برگزید مضر را از
 از مضر کنانة را برگزید از کنانة قریش را برگزید از قریش بنی هاشم را برگزید از بنی هاشم
 عبد المطلب را برگزید از بنی عبد المطلب حدیث سی و یکم روایت کرده اند
 بنی هاشم از عباس بن ابی نعیم که گفت گفت از مردم بیعت شریف صلی الله علیه و سلم رسیدن
 بر منبر و گفت کتیم من گفتند تو رسول خدا هستی باز فرمود و من محمد بن عبد الله بن عبد المطلب
 ان الله خلق الخلق فجعلني في خير خلقه وجعلهم فرقين فجعلني في خير
 فرقة و خلق القبائل فجعلني في خير قبيلة وجعلهم بيوت فجعلني في خير بيت
 بلنا فانا خيرکم بیتا وانا خيرکم نسبا بدرستی که خدا تعالی آفرید خلق را و مرا بهترین خلق خود
 اساحت و گردانید ایشان را و فرقه و مرا در نیک فرقه گردانید و ایشان را اساحت قبیل
 و مرا در نیک قبیل گردانید و گردانید ایشان را در بیتمی و مرا در نیک بیت بیا فرید من بهترین
 شما باشم از روی بیت و از روی نسب حدیث سی و دو و هم احمد و محلی و مخلص
 و سب و غیر ایشان از عائشه صدیقه فخر روایت کرده اند که گفت رسول صلی الله علیه و سلم

که جبرئیل گفت: «قلبت مشادق الارض ومغاربها فلم احبها رجلا افضل من محمد
 وقلبت الارض مشادقها ومغاربها فلم احبها رجلا افضل من بنی هاشم مشرق
 مغرب عالم را بهم برزوم وخصم نمودم پس نیافرتم در روزین م وفضل از محمد صلی الله علیه وسلم و
 همچنین مشرق و مغرب را تقلیب کردم نیافرتم او لا و هیچ پدر افضل از بنی هاشم در روی زمین
 حدیث سی و سیوم احمد و ترمذی و حاکم از سعد روایت کرده اند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم
 فرمود: من یرید اهان قد ریش اهان الله کبعائه و تعالی هر کس که اهانت و خواری قریش
 خواهد خدا تعالی او را اهانت فرماید حدیث سی و چهارم احمد و مسلم از جابر بن عبد الله روایت کرده اند
 که پیغمبر صلی الله علیه وسلم اناس تبع لقریش فی الخیر و الشر مردان تابع قریش اند و خیر و شر
 حدیث سی و پنجم احمد از ابن مسعود روایت کرده اند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود: اما بعد
 یا معشر قریش فانکم اهل هذا لا هنما المتعصمون الله فاذا عصیتهم بعث الله
 علیکم من یحبکم کما یلحی هذا القصب من هذه الشجرة ای گروه قریش
 شما اهل خلافت و ریاست اید ادام که غنیمیان نورزید خدا تعالی و هرگاه که عصیان و نوزید
 پس بپایان نراند خدا تعالی بر شما کسی را که پوست از اعضا و شما جدا کند چنانچه پوست امین شاخ
 جدا شده یعنی مختصه و مجادله کند با شما و ملک انتم را غنیمت نماید از دست شما حدیث سی و ششم
 احمد و مسلم روایت کرده اند از معاویه که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود: ان هذا الکافر فی قریش
 لا یعاد یهم احدا الا کتب الله ما اقا صوال الدین بدو تنبیک این امر خلافت در میان
 قریش خواهد بود و چکس نشان عداوت نورزید و مگر آنکه خدا تعالی او را انگوینا بدو رخ اندازد
 ما و هیچ که قریش دین خود را بر پاس دارند حدیث سی و هفتم احمد و نسائی
 ضیاء از انس روایت کرده اند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم الا ائمة من قلوبهم ولهم
 علیکم حق و لکم مثل ذلک ما ان استرحموا و ارحموا و ان استنجموا و اعدوا
 و ان عاهدوا و اوفوا فمن لم یفعل ذلک منهم فعیب لعنته الله و الملسکة و الفاع
 اجمعین و لا یقبل الله منه صفا و لا عدا الا ان ان از قریش اند و ایشان از دست بر شما
 حتی و مر شما راست مثل این او هر یک طلب حم از ایشان کنید و رحم آرد و اگر حکم از ایشان طلب
 عدل نمایند و اگر عهد کنند بعهده خود وفا کنند پس اگر کسی از ایشان باین که کورت عمل نکنند
 بروی لعنت خدا تعالی و فرستگان و آدمیان جمیعاً و خدا تعالی از او فریضه و نافله قبول نخواهد
 کرد حدیث سی و هشتم مرویست بروایت طبرانی از جابر بن سمرة که پیغمبر صلی الله علیه وسلم
 فرمود: یكون من بعدکم اثنا عشر امیرا کلهم من قریش بعد از من دوازده امیر

خواست بود که همه ایشان از قریش باشند حدیث ششم مرویت برویت حسن بن سبیان
 و ابو نعیم که پیغمبر فرمود صلی الله علیه و سلم اعطیت قدیش ما لم یعطوا الناس اعطوا ما
 امطرت به السماء وما جرت به الانهار وما سالت به السیوال این حدیث
 جمل است و تفصیل و ترجمه آن در حدیث چهل و چهارم بعد ازین خواهد آمد انشاء الله تعالی حدیث
 چهل و پنجم خطیب و این عساکر از ابو هریره سفر رویت کرده اند که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود
 اللهم اهد قدیشا فان عالمها اسلام وطباق الارض علماء اللهم كما اذنا
 عند ابا فاذ قهم نوا لا خدایا بدیت و در قریش را بدرستی که عالم قریش پر ساز و روی زمین را
 از علم باز خدایا همچنانکه عذاب خود چنانیدی ایشان را نعمتهای خود با ایشان بچنان و این عالم
 شافعی نیست چنانچه احمد و غیره از علمای گفته اند زیرا که کسی نایداند که علم دیگر که از قریش مثل
 علم شافعی و رافق منتشر شده حدیث چهل و یکم مرویت برویت یحیی و حاکم که پیغمبر
 صلی الله علیه و سلم فرمود الا ائمة من قدیش ابرارها امراء ابرارها و فجارها اشرارها و عباد
 وان امرت علیکم قدیش عبد حبشیا محمدا عافا سمعوا له و اطیعوا ما لم
 یخیر احدا کم بین اسلامه و ضرب عنقه فان خیر بین اسلامه و ای
 ترک و ضرب عنقه فلیقتل معنقه اما ان از قریش اندر نیکان قریش امیران اند بر
 نیکان ایشان و بدان قریش امیران اند بر بدان ایشان و اگر امیر سازند بر شما عبید
 حبش قطع الاطراف را باید که سخن از بشنوید و اطاعت او ننماید و هیچکس را
 از شما در میان ترک اسلام و گردن زدن خود پس اگر اختیار کنند ترک اسلام و گردن زدن
 خود پس باید که گردن خود را پیشین دارد حدیث چهل و دوم مرویت برویت احمد
 و غیره که بنی ماسله الله علیه و سلم فرمود انظروا قدیشا فخذوا من قلوبهم و ذروا
 من فطرتهم مراقبت جانب قریش کنید پس فرماید از قول ایشان و بگذارد از فعل
 ایشان یعنی اگر موافق شرع نباشد حدیث چهل و سیوم مرویت برویت بخاری
 و حاکم و یحیی از امام ثانی که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود فضل الله تعالی قدیشا بسیج
 خصال لم یعطها احد قبلهم ولا یعطها احد بعدهم فضل الله قدیشا انی
 منهم وان النبوة فیهم وان الحجابة فیهم وان السقاية فیهم و نصرهم علی الفیل
 و عبدوا الله عشر سنین لا یعبدون غیرهم و انزل فیهم سودة من المقدان
 لم یدکرها احد من غیرهم و هی کایلات قدیش تفصیل از حدیث تعالی قریش را
 بر دیگران بهفت خصل است که یکس از ایشان و بعد از ایشان نداده تفصیل قریش

باین داد که من از ایشانم و نبوت در میان ایشان است و حجابت حرم کعبه و سقایت چاه زمزم
 در میان ایشان است و نصرت داد ایشان را بر چهار جانب و ده سال بندگی خدا تعالی کردند و در
 شان ایشان سوره از قرآن مجید نازل ساخت که ذکر کسے دیگر در آن سورت نفع نموده یعنی
 سوره لایلات قریش و در رویت طبرانی است که خدا تعالی تقضیل قریش را بر دیگران بهفت
 خصلت داد بآنکه ده سال عبادۃ خدا تعالی کردند و غیر ایشان درین سال کسے دیگر عبادت نکرد
 و بآنکه نصرت ایشان داد و زقیل در حالتیکه مشرکان بودند و بآنکه سورتی از قرآن مجید در
 شان ایشان نازل ساخت که هیچکس از عالمیان داخل بنود در آن و آن سورت لایلات
 قریش است و بآنکه نبوت و خلافت و حجابت و سقایت در میان ایشان است فصل سیوم
 و در احادیثی که وارد شده اند در شان بعضی از اهل بیت مثل فاطمه و اولاد وی و خوانان اهل بیت
 و چون اکثر احادیث مذکوره درین فصل قبل ازین مذکور است گفتا تیر جمعه نمود حدیث اول
 روایت کرد ابو بکر از عیسی بن ابی ایوب که پیغمبر فرمود که زمانیکه قیامت قائم شود مساوی
 مذکور از بطنان عرش یعنی از اواسط عرش که اسی اله قیامت تمام جمیع سرطی خود را پیش نهاد
 و چشمها بهم بیند تا که فاطمه بنت محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم بر طحطا گذر کند و نگاه بآورد و بنیاد
 هزار جایزه از کور العین بگذرند مثل برحق حدیث دوم و بعد از آنکه بر سره غروریت کرد که پیغمبر
 فرمود که در روز قیامت مساوی مذکور از اواسط عرش که ایها الناس چشم بهم کنید فاطمه بنت
 محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم بگذرد و سوگشت رود حدیث سیوم مرویست بر روایت
 احمد و بخاری و مسلم و ابوداود و ترمذی از سوره بن محرز که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود که نبی
 ابن خیره اذن از من طلبید که دختر خود را علی بن ابي طالب نکاح کنند و حال آنکه من این اذن
 دهم هرگز مگر آنکه ابن ابي طالب اراده آن کند که دختر مرا طلاق دهد و نکاح دختر ایشان کند بدین
 فاطمه الصغیر از من است و روزات من پیشه اندازد مرا آنچه او را پیشه اندازد و می بخاند
 مرا آنچه او را می بخاند حدیث چهارم مرویست بر روایت بخاری و مسلم از فاطمه بنت رسول
 الله صلی الله علیه و سلم فرمود که جبریل علیه السلام مرا این یکبار معارضه و مقابله قرآن با من سپرد
 و درین سال دو بار مقابله قرآن با من گمان گذارم این را مگر آنکه اجل من رسید است و بدین
 تو اول کسی از اهل بیت من بنی لحی خواست شد پس بر پیغمبر و جانب خدا را بجهاد و صبر کن
 که من نیکو سلف خواهم بود از برای تو حدیث پنجم احمد و ترمذی و حاکم از ابن زبیر روایت
 کرده اند که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود که فاطمه رضی الله عنہا الیک از من ایذا رسید گذار آنچه او را
 ایذا میرساند و در ثقیب اندازد مرا آنچه او را در ثقیب اندازد حدیث ششم بخاری و مسلم

سن نظر کردم باین دو صبیحانی حسین که می آیند و پایی ایشان می افتد و پس منبر می نهند و می گویند
 که حدیث خود را قطع نموده بر ده شتم ایشان را حدیث ششم بود و او از مقدمان بن حدیث یک است
 که در پیغام صلی الله علیه و سلم فرموده خدا من بعد الحسن و الحسین من علی یعنی حسن از
 حسین از علی حدیث نوزدهم روایت بروایت بخاری و ابوعلی و ابن حبان و طبرانی و ما
 لک ابو سعید که پنجم بر فرمود صلی الله علیه و سلم که حسن و حسین سید شباب اهل جنت اند که دو کس که پسران
 خاندان کیدگر اند عیسی بن مریم و یحیی بن زکریا علیهما السلام و فاطمه سیده النساء اهل جنت است الا مریم
 حدیث بیستم احمد و ابن عساکر از مقدمان بن معاذ که روایت کرده اند که رسول صلی الله علیه و سلم
 فرمود که حسن از نکست حسین از علی حدیث بیست و یکم روایت بروایت طبرانی از عقیب بن
 عامر که پیغام بر فرمود صلی الله علیه و سلم حسن و حسین دو گوشتواره عرش اند و خلق نیستند حدیث بیست و دوم
 بروایت احمد و بخاری و ابو داود و ترمذی و نسائی از ابی بکر که پیغام بر صلح این پسران را
 است و امید آن است که خدایتعالی بسبب صلح انداز و میان و لشکر عظیم از مسلمانان حدیث
 بیست و سیوم روایت بروایت بخاری و ابوداود و ترمذی و ابن ماجه از ابوعلی این
 که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که حسین ازین است و من از وی ام خدایا دوست داشته است هر کس
 که حسین را دوست داشته است حسن و حسین دو سبط اند از اسباط قال فی الغضائے بسط من الاسباط
 یعنی شش از مهم است در خیر و در حدیث دیگر حسن و حسین دو سبط رسول صلی الله علیه و سلم اند یعنی طایفه
 اند و دو قطعه اند از آنحضرت و بعضی گفته اند که اولاد نبات است حدیث بیست و چهارم
 ترمذی از ابن ابی ربه روایت کرد که پیغام بر صلی الله علیه و سلم دو سبط ترین است از من حسن و حسین
 است حدیث بیست و پنجم روایت بروایت احمد و ما لک ابو سعید که پیغام بر فرمود
 صلی الله علیه و سلم که هر کس حسن و حسین را دوست دارد و مرا دوست داشته است و هر کس که ایشان را
 دشمن دارد مرا دشمن داشته است حدیث بیست و ششم روایت کرد ابوعلی از جابر که رسول
 صلی الله علیه و سلم فرمود هر کس خوشحال می شود و او را که نظر کند بسید جوانان اهل جنت پس باید که نظر کند
 بحسن حدیث بیست و هفتم روایت بروایت بخاری و عیسی بن ابی ربه از ابی بکر که پیغام بر صلح این پسران را
 فرمود صلی الله علیه و سلم ما رون و دو پسران خود را شیر و شکر بنام کرد و من دو پسران خود را حسن و حسین
 نام کردم چنانچه اردن علیه السلام پسران خود را نام کرد و ابن سعد از عمر بن ابی سلمه روایت کرد
 که حسن و حسین دو سبط اند از اسباط اهل بیت و غرب در زمان جاهلیت کسی را این دو سبط نمی گفتند
 حدیث بیست و هشتم روایت بروایت ابو داود و ما لک از ام فضل بنت سارث که پیغام بر
 فرمود صلی الله علیه و سلم فرمود که جبرائیل علیه السلام خبر داد مرا که پسر حسن کشته خواهند شد و در زیر

مجلسه اول

طفت بعد از آن خاک زمین نزد من آورد و خبر داد مرا که در آن زمین خوابگاه او خواهد گشت.
 حدیث بیست و نهم روایت بر روایت بوده و دو حاکم از امام فضل سنت حارث که پیغمبر فرمود
 صلی الله علیه و آله خبر ایل نزد من آمد و خبر داد مرا که هست من پس من چنین را خواهند گشت و خاک سرخ
 از آن زمین که مقتل حسین است نزد من آورد و واحد روایت کرد که پیغمبر فرمود فرشته درین شب
 نزد من آمد که قبل ازین نزد من نیامده بود و گفت که این پسر تو حسین گشته خواهد شد و اگر خواهی
 که خاک آن زمین که مقتل است بشما بنمایم راوی گوید بعد از آن خاک سرخ بیرون آورد و حدیث
 سی ام بنویس و ترجمه خود از حدیث انصاف روایت کرد که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که فرشته
 که موکل بر آن است از خدا تعالی اذن خواست که زیارت پیغمبر بیاورد و در آن روز نوبت آمد بود و حاضر
 گشته بود که در دوازده خانه بزمین محافظت کنید که چنان در میان مانیاید پس سلمه بن زریر در دوازده بود
 که حسین آمد و خود را بر جسته بر رسول الله علیه و آله انداخت و آنحضرت او را نشاند به بر رقیبه
 او را بوسه داد انگاه فرشته گفت یا رسول الله دست داری حسین آنحضرت فرمود بلی او را دست
 میدادم آنفرشته موکل گفت که زد و دست که است تو او را خواهد گشت و اگر میخواهی ترا مگان مقتل
 او بنمایم و بعد از آن آن مکان را بنمود و شتی را بر خاک سرخ آورد و سلمه از او در جامه خود دست
 پستان گوید که در آنوقت میگفتیم که آن زمین که بلاست ایضا ابو حاتم حدیث صحیح خود
 روایت کرد و عبید بن حمید و ابن احمد نیز حدیث مثل این روایت کرده اند لیکن درین روایت
 است که آن فرشته خبر ایل بود پس اگر بصحبت رسالت است که در واقع بوده باشد که آن فرشته بود
 و یکشت خاک آورده آنحضرت داد و در روایتی ایضا مذکور است که پیغمبر صلی الله علیه و آله آن خاک را
 بوسید و گفت ریخ که بلا ازین خاک آید و در روایتی ملا و ابن احمد در زیاد آید آورده که
 سلمه گفت پس کفی از تراب حمزه بن داد و گفت که این خاک آن زمین است که در آن گشته خواهد شد
 و گفت هرگاه که این شست خاک بخون منقلب شود آنکه او گشته شده است سلمه نیز گفت آن خاک را
 در قاروره کردم و نزد خود نگه داشتم و با خود گفتم روزی که این خاک منقلب بخون میشود روزی
 عظیم خواهد بود و در آنوقت که سلمه گفت روز قتل حسین آن خاک یافتیم که بخون منقلب شده بود و در وقت
 دیگر آنکه جبیر گفت خاک مقتل حسین بنمایم تو گفتم بلی اگر سگریزه چند آورد و رسول صلی الله
 سلمه او را در قاروره کرد و چون شب قتل حسین گزرید شنیدم که قاتل میگفت شاعر
 ایها القاتلون جهلاً حسیناً + ابتر و یا العذاب والتذلیل + قد لعنتم
 علی لسان ابن داود و موسی و حامل الانجیل + یعنی آنکه نیکو از روی جهل و عناد حیدر
 مقتول سازید بارت با دشمار العذاب و عقاب الیم و ملعون شتید بلسان ابن داود و غیر

سليمان و موسی و عیسیٰ علیهم السلام نگاه کردند و آن قاروره را کشاد و نگاه دیدم که ستره زره خون
بود و این سعد از شعبی روایت کرده که حضرت علی قلی بن صفین میرفت زمین کربلا در گذشت و چون
مجاویز و نیوکه که دیده بر لب فرات است رسید استاد و از نام زمین پرسید گفتند این کربلاست
النگاه گریه بسیار کرد و چنانچه زمین از شک چشمان آنحضرت تر شد و بعد از آن گفت وقتی که نزد رسول
الصلی الله علیه و سلم رفتم دیدم که آنحضرت صلی الله علیه و سلم گریه میکرد و گفتم گریه از چیست یا رسول الله
که جبرئیل علیه السلام حال از زمین آمده خبر داد و مرا که ولد من حسین در حوالی فرات در موضع که آنرا کربلا گویند
کشته خواهد شد و جبرئیل قیضه خاک از آن زمین گرفت به من داد که بگویم بعد از آنکه او را بپوشیدم بے اختیار
از چشم من ریخت و احمد مختصر از علی آورده گفته که دخل شدم بر نبی صلی الله علیه و سلم تا آخر حدیث و
روایت کرد و ملاک علی بن ابی طالب قبر حسین گذشت و گفت اشک را از آل محمد درین عرصه کشته خواهد
که آسمان و زمین برایشان گریه کنند و صحاب خود را نمود که بنیویس جای خوابیدن شتران ایشان
خواهد بود و این مقام جای ایشان است و این مقام جای کربان خون ایشان است و ایضا ملاک روایت
کرد که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در حجره عایشه غمره داشت که وقت ملاقات جبرئیل بآن غمره تشریف
میفرومود و چون بآن غمره تشریف برد عایشه غمره را فرمود که بکس را نگذارد که نزد آنحضرت رود و النگاه
حسین آنکه گس را خبر داد سازد و بنیویس وقت جبرئیل گفت این شخص کیست آنحضرت فرمود صلی الله علیه و سلم
که این پسر من است پس او را گرفته بران نشاند جبرئیل گفت زود باشد که هست تو این را قبل از آنکه
پس آنحضرت فرمود دست من جبرئیل گفت بلی و اگر خواست آن زمین قتل من بنمایم ترا پس جبرئیل
اشارات بر زمین طفت کرد یعنی کربلا که در کوفه و تحت دست دراز کرد و شتی خاک سرخ از آن زمین
گرفت و با آنحضرت صلی الله علیه و سلم نموده گفت این خاک آن زمین است که کربان قتل و خواهد بود
و ترمی روایت کرده که ام سلمه بنابر اصله الله علیه و سلم در خواب دید که میگردد و در سر و لجه مبارک خاک آلود
است پرسید که سبب چیست آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که الحال حسین گشته و چنانچه ابن عباس
آنحضرت را در نیم روز در خواب دید که سر و روی آنحضرت خاک آلوده است و قاروره است و در دست
دارد که پرازد خون است النگاه ابن عباس سوال کرد که درین قاروره چیست فرمود که خون حسین است
اصحاب دست را روی گوید بعد از آن آنحضرت دند در بهمان روز شهید شده بود و اسحق روایت کرد
که بنیویس صلی الله علیه و سلم فرمود که ملکه شبنم از من آمده که قبل ازین نیامده بود و نزد من او گفت پس
حسین کشته خواهد شد و اگر میخواهی خاک زمین قتل من بنمایم ترا و قبضه خاک سرخ ببردن او
و بنمودن حسین چنانکه از آن بنیویس صلی الله علیه و سلم خبر داده بود در کربلا از زمین عراق در خواست
کوفه که بطفت نیز شهید است شهید بنان ابن ابی نضلی خذ الله تعالی فی بعضه گفته اند که قابل است

جای شهید را
غیر نشود

عراق

بنیویس روایت کرده که
بنیویس روایت کرده که

در روز جمعه

یغیر همان ابن اشرع علیه بود در روز جمعه دهم محرم سنه احدى و ستين از هجرت پيغمبر
صلی الله علیه و سلم سن عمر مبارکش پنجاه و شش سال و چند ماه رسيد بود و چون رضی الله عنه
را شهادت کردند گشتند که ده سر مبارکش نزد پيغمبر نهدند و هر دویست برویت منصور بن عمار
که در راه شام جمع که سرخسین را می بردند در مرحله اول که نزول کردند و بودند که خمر نوشی میکردند
بسر مبارک از دیوار دستی بیرون آمد و قلم از آهین بآن دست بود و انگاه بخون سطری نوشت
اترجا مائة قتلت حسینا + شفاعة جده يوم الحساب یعنی آیا امی که سیر
مقتول ساختید در روز قیامت شفاعت جدی بخا بر صلی الله علیه و سلم امید میدارید
چون مشاهده اینحال نمودند سر را گدشته روی بگریز نهادند و رویت که این بیت سه صیال
قدلی بعث حضرت رسالت پناه در زمین روم در کنیه برنگ نوشته شده بود و کتاب
از آن کسی است که گیت و ابونعیم حافظ در کتاب دلائل النبوة از مضر از دیده رویت کرده که
لغت در وقت شهادت امام حسین بن علی از آسمان خون بارید و چون وقت صبح رسید
دیدیم که دهاها و سبونها و کوزه ها با آب بر از خون بود و همچنین در احادیث دیگر غیر اینست
و از جمله اطلا ما تنها که در روز شهادت حسین انهار شد آنکه در آسمان سیاه عظیم پدید آمد چنانچه در
روز شهادت او میدیدند و هیچ سنگی را بر نه داشتند که اگر در زیر آن سنگ خون تازه پدید آمد
و ابوشیخ روایت کرده که قافله از مین در آنوقت بجانب عراق میرفت و چون لشکر بزیقه رسید
استجاب میرفت با ایشان مرافقت نمود و بجز همین فاقست بعضی از شتران امل قافله که در سن آن دربار
میداشتند آنجا که شتر متعلق گشت و آن علینیه از جد خود روایت کرده که بعضی از شتر داران
که در سن ایشان در آن قافله خاکستر شده بود و بر ازین منی خبر دادند و در آن لشکر کشته شدند
کوشش آن تغییر یافته بود و بعد از آنکه چنانچه بود مثل علقم که گیاه است در غایت تلخی و آسمان
در آن روز سرخ شده بود و آفتاب منکسف شده چنانچه در وقت غیر و زستبارها میدیدند و مردم
فلن آن کردند که قیامت قایم شده و در شام هیچ سنگی بر نه داشتند مگر آنکه در زیر آن خون
بود و عثمان بن ابی شیبه روایت کرده که بعد از قتل حسین هفت روز آسمان گریه کرد و گریه او سرخ
بود و مبرقه که از شدت سرخی آسمان دیوارها عمارت در زمین شبیه طافناهی مخصفر شده بود
و از شهاب و کواکب از آسمان چند آن نازل میشدند که بیکدیگر می افتادند و آن جوئی
از این خبر پیرین رویت کرد که گفت دنیا سه روز تاریک بود و بعد از آن سرخی در آسمان ظاهر
و ابوسعید روایت کرده که در دنیا هیچ سنگی بر نه داشتند و در ایام قتل حسین مگر آنکه در زیر آن سنگ خوار
تازه بود و در آن روز آسمان خون بارید و اثر آن خون در جامها باقی ماند و در آن هنگام

یافت رویت کرد و ثعلبی ابو نعیم چنانچه قبل ازین فکر ساخته که خون بارید و ابو نعیم زیاد کرد و آنرا گفت چو
وقت صبح بیدار شدیم دیدیم که جاحصاء و ظفر و فرفر خون نود و دو روایت است اگر گفت بارید و بیدار
و دیوارها و درختان و کاشان و کوفه از خانه ها مانند خون روان و ایضا ثعلبی گوید آسمان گریست
گریه او سرخ بود و آذین او مرویست که بعد از قتل حسین علیه السلام افق آسمان شش ماه سرخ بود و همان روز
ست که الحال اثرش باقیست بر طاعت میشود و آن سیرین میگویی که خبر با چنین رسید که حسنی آسمان که
بشفق میباشد قبل ازین نبود و تا وقتی که حسین را شهید کردند بعد از آن ظاهر شد و این سعد کورست
که این حسنی قبل از قتل حسین علیه السلام نبود و این جویری میگویی حکمت درین است که از اشر غصب
از حسنی و ظاهر میشود و چون خدا تعالی منزله است از بصیرت اشر غصب خود بر قاتلان حسین و سرخ
افق ظاهر ساخت از جهت اظهار کردن اینکه از تکاب این امر خیانتی عظیم و گناهی بزرگست و گفت
از آنجا که قیاس کنید که روزی عباس را سه هیر کرده بودند و جنگ بد را که او منع خواب پیغمبر
پس چگونه باشد حال آنحضرت بنا به حسین و دیگر آنکه وحشی که قاتل حمزه بودند چون سلاش با آنکه اسلام
قطع و نوبایام کفر میکند پیغمبر صلی الله علیه و سلم ویرا گفت که مقابل من میاید و دین قاتلان و دوزخ
دوست نمیدارم پس چگونه باشد دل آنحضرت صلی الله علیه و سلم که بمیکسی را که در جحیم را بدیده کرده باشد
و کسی را که مقتل او می کرده باشد و اعلیت او را خوار کرده باشد و با سیر کرده باشد بغض و با امد من
بده الافعال بد آنکه قبل ازین رویت کرده ایم که در شام سنگی نبرد شد و در زیر آن سنگ
خون تازه بود و روز قتل علیه السلام که دوشنبه بود چنانچه سیهی از زهری رویت کرده که چون بجانب
شام رفت باراده آنکه بغیر او و دزد عبد الملک ویرا گفت که در روز قتل علیه السلام حجری در دست
فکر و ندانم اگر خون در زیر آن یافتند بعد از آن گفت کسی باقی نماند که این حسنی را و اند غیر از من و تو
باید که این خبر کس نمیگوید کسی را از آن خبر ندادم مگر بعد از موت عبد الملک و ایضا
از زهری رویت کرد که دزد که بغیر عبد الملک ویرا خبر داده بود ازین منی پیغمبر گوید آنچازوی بصیرت
است که وقوع این امر در حسین قتل حسین بوده و شاید که نزد قاتلان مرد و این امر واقع شده باشد
است کلامه و ابوشیخ رویت کرده که جمعی با یکدیگر گفتند که چاکس قتل امام حسین را عانت کرده
مگر آنکه خدا تعالی او را بسلامی مبتلای ساخت قبل از موت اتفاقا پیرے در میان آنجا عت بود
گفت من عانت بر قتل او کردم و هیچ بلا بمن نرسید درین اثنا برخواست که صلاح چنان کند
در حال آتش در وی افتاد هر چند فریاد میکرد و سوگواری داشت نگاه خود را در آب فرات انداخت
و منع فلک از آن خلاصی نیافت تا وقتی که مرد و منتقون بن حمار رویت کرد و بر سینه بعضی از
معاونان قتل حسین بودند که بر فتنه شکی گرفتار شدند بمرتبه که هر چند که آب میخوردند سیر نمیشدند

ک

ب

ب

ک

و بعضی که ذکر ایشان در او شد بطریق که در وقت سواری مثل ریسمان بر گردن خود می بستند و سبط
 ابن الجوزی از سدی نقل کرده که مردی در کربلا ویرا ضیافت کرد و جمیع در آنجا بودند و گفتند که هیچکس
 خون چنین شکر یک نشد مگر آنکه با قبح و بی احترامی همان در آنجا این چنین کرد و آنجا را
 نگذیب نمود و گفت من از آنجا که در آن شکر حاضر بودم آنگاه آخر شب برخواست که صلاح چنان کند
 فی الحال آنرا در جسد او قتل و سوخت است و رحمة الله علیه گوید و الله که جسد او را دیدم مثل فحم شده بود
 و از سر می رویست که گفت از قاتلان حسین هیچکس با نماند مگر در آنکه در دنیا خدا تعالی ایشان را
 عقاب کرده قبل از عقاب آخرت قبل از این دنیا را با سیاه روی یا بزوال ملک در اندک روزها
 چنانچه سبط ابن الجوزی از او نقل می رویت کرده که مردی پیرو قتل حسین بن علی علیه السلام حاضر بود
 بی آنکه معاونت بر قتل او کند یا غلی در آن داشته باشد بجز در همین حضور درین ایام نماند آنگاه
 مردم از سبب آن پرسیدند گفت پیغامبر را در خواب دیدم که دستهای مبارک خود را بالا
 بود و شمشیر و دست داشت و نزدیک و نعلی افتاده بود و ده کس بر آن از قاتلان حسین بن علی
 ساخت که نزد آنحضرت افتاده بودند چون نظرش بر من افتاد و مرتب لعن کرد و بوسه داد آنجا
 بر قاتلان حسین بن علی شده بود و میل از خون حسین و چشمش شید چون روز شد غمگشته از خواب
 برخاستم و ایضا رویت کرده اند که شخصی از قتل حسین مبارک او را و بر بالان است خود
 او سینه بود که بعد از چند روزی روی او سیاه شد مثل قیر باوی گفتند تو در میان آن سیکو روی و
 تازه منظر بودی ترا چه و قشع گفت از آن روز که حسین را بر دوشتم بهر شب بر من نگذشت
 مگر آنکه دو کس آمده بازوی مرا بگیرند و سپرنگون در میان آتش فروخته می اندازند باز بیرون می آیم
 با نیخی که مرا می بیند عذاب و آخر آن شخص بقیع و جرم و ایضا رویت کرد مردی پیغامبر
 پیغامبر را در خواب دید که شمشیری بر از خون نزد آنحضرت نهاده بود و مردمان را بر آن عرض میکردند
 و ایشان را با خون آلوده می ساخت تا وقتیکه نوبت من رسید گفتم یا رسول الله من قاتل حسین حاضر
 بنودم و آزاد و ست میباشم آنگاه بگشت خود اشارت بمن کرد و چون بیدار شدم نماند آنکه بودم
 و قبل از این مذکور شد بر رویت آنکه شخصی گفت بود که خدا تعالی فاسق بن فاسق حسین بن علی
 را گشت آنگاه خدا تعالی از آسمان دو کوب انداخته بر چشم وی زد تا او را نماند ساخت و باز
 از من صور رویت کرده که در شام مردی را دیدم که روی او مثل خستر بود و آنگاه از سبب مسخر او
 سوال کرد و گفت عادت من این بود که هر بار هر روز با فرزندان خود علی عزت است کردم و در روز
 جمعه جایز را با آنگاه پیغامبر در خواب دیدم و خواب طولانی مذکور ساخت از آنجا که این بود که
 حسین از او شکوه کرد و نزد پیغامبر سلی الله علیه وسلم و آنحضرت آن مرد را لعنت کرد و او بسیار

خو بر روی وی انداخت و آنجا که آب بن آنحضرت رسید خمر نیز شد و این علامت بروی ماند چرا که
مردهم تا وقت موت و طهارت از ام سلمه رضی الله عنها نقل کرده که وی شنید که جنیان چنین توهن میکردند
و این سعد آورده که ام سلمه چنین چندان گریه کرد که بیوش شد و تجاری در صحیح آورده و ترمذی
از ابن عمر نقل کرده که وی اورا پسید که خون پشه پاک است یا بی گفت که تو از کجائی گفت از کوفه و هر
گفت پیدید که اینم در خون پشه سوال میکنند و حال آنکه ایشان پس بنیصر صلی الله علیه و سلم را کشته اند
و من از بنیصر صلی الله علیه و سلم شنیدم که حسن و حسین را چنان کشتند و در دنیا و سبب خروج حسین
آن بود که یزید یکید چون شتر را بید حکومت نشست رسول خود را از نزع حال خود که در مدینه بود
فرستاد که بعیت وی از حسین بگیرد و حسین بنحیض اطلاع یافت به نفس خود و رسید و بجانب کوفه
منو و اول کوفه چون از قدم حسین خبر یافتند که راز وی فرستادند و التماس نمودند که بجانب کوفه
برخی فرستاد تا با مبعیت وی تکیام نمایم و جو رو خونی که ایشان شده همه ملائی کنیم چون این عباس
از غریمت امام حسین وقف شد و راهی کرد و بیان غدر اهل کوفه و قتل پدرش علی بن ابی طالب و کشتن حضرت
برادرش حسن بنمو و چون حسین از نصیحت ابوباکر و ابن عباس گفت پس المبعیت خود را بر همه
از آن نیز امانند و آنکه ابن عباس بگریست و گفت و آه حسینه و این عمر نیز امثال اینخوان گفت
و حسین اباکر و ابن عمر گریه و زاری نمود و بر و ابوسه داد و گفت شما را سجد کس سپردم از قتل
و این زبیر نیز اینم غصه و دیرا بنی کرد و در جواب گفت پدرم خبر داده که در کربلا کشتی خواهد بود
که نبی و اهلانند حرمت انتقام راپس دوست نمیدارم که من آن کشتن باشم و قول حسن بنمو که دیر
گفت تبرس از سفهای کوفه که ناگاه ترا اغوا می کنند بر خمر و ج و بقول خود وفا کنند و موجبت
و پریشانی تو گردد و از آن پشیمان شوی و نباشد آنوقت گریه گاهه قبل ازین مذکور ساغیتم چنانچه
حسین در شب قتل خود اینچنان تذکار نموده گفت رحمت خدا بر من باد و من حسن را با خود آورده
گفته بود رسیدم برادر او محمد بن حنفیه چون خبر تو چه حسین بجانب کوفه شنیدند چندان گریه
که طشتی که بهت وضو ساختن پیش و کنده بود وند از آب چشم بر ساخت و دور که یکس بنمو که بر فتن
حسین محزون و غمناک شد و با لجه مسلم بن عقیل اقبل از خود را و آن کرد که اندر دم بعیت بگیرد و او چون
آنجا رسید و دوازده هزار کس اهل کوفه و بقوله بیشتر بعیت با و کردند و نیز چون بر خیال
وقف شد و امارت کوفه با بن زیاد و او ادبش کرد و بکوفه در آمده مسلم بن عقیل را بدرجه شهادت
رسانید و سر او را نزد یزید فرستاد و او را از مسیح تقدیر نمود و چون حسین از کربلا بداعیه کوفه رسید
آمد در پناه راه کلائی فرزوق شده که از جانب کوفه می آمد و با وی گفت خبرم دم چیست فرزند
گفت بی علی الحنیف سرقط یا ابن رسول الله صلی الله علیه و سلم ده کامروم باشماست و تمسیر

ایشان با منی است بهت و فضا نازل می شود از آسمانها و الله تعالی را بشمار و چون بقا و سپه نزدیک
رسید شد بنور خیر قبل مسلم باور رسید بود که درین آسمان و خرمین یزیدی ملاقی وی شد گفت یا ابن
رسول الله باز گرد و مسید خیر از جمعی که من ایشان را گذشت تمام مدار و خبر آمدن این زیاده و بگوشت و
وی تا من عین بن و مساند حسین بن چون ازین خبر آگاهی یافت بیخوابت که باز گرد و بگوشت او را
برادر من مسلم را اندک باز نگرویم تا آنکه عوض خون برادر خود باز یافت کنیم یا خود کشته چرا هم شد حسین
گفت ای خیم خیر بعد از شما در حیات خواهد بود و روان شد بعد از بدین زیاده چون شنید که حسین غرق
بحالی کو فوریست بهت هزار کس که اکثر مردم که کتابت بحسین نوشتند بودند و با دی بجیت کردند
لیکن در بار آخرت اختیار کرده بر جیت این زیاده و نریزد و آید ایشان را جهت محاربه با متقبال و
فرستاد حسین بن چون ملاقی او را لشکر این زیاده شد بجانب کربلا بعد دل نمود و در ششم محرم سنه احد
و تین اجتماعت تعاقب نمودند چون تلافی فریقین دست داد و اجتماع از حسین و الناس کردند
که بحکم این زیاده نزول کن بمنا بعت یزید علیه السلام پیغمبر حسین بن ازین معنی ابا و تنیاع نمود و با آنکه
زیاده از بشمار و دو هفته کس از طبعیت و برادران خود همراه وی نبود و آن لشکر کثیر محاربه نمودند و آن
موقوف ثبات قدم و یزید و اکثریت سهام در لاج ایشان اصلا اندیشه بخاطر مبارک راه نداد و حمله
بر ایشان نمود و بسیار از اجتماع را بدو فرستاد و در آسمان محاربه این شهر بخواند شهادت
انا ابی نعیم الخیر من الیها نسیم + کفانی هذا مغفر لحین افخر + و جدد رسول الله
اکرم من مشید + و نحن سراج الله فی الناس نهید + و فاطمة اخی سلاله احمد
و عی بدای ذوالحنا حین جعفر + و فینا کتاب الله انزل صادقاً + و فینا
الله الوحی و الخیر یدکد + یعنی من پسر علی بن ابیطالب بهترین الی شمام بعد از رسول
علیه السلام و در وقت مفارقت کافی است مرا این فخر و شرف که جبین رسول الله صلی الله
علیه و سلم است که بهرین خلق خدایت و ما حکم دماغ نوزان داریم در میان مردم و ما و دم فاطمه است
خلاصه زبده آل محمد صلی الله علیه و سلم و عم من کعبه طیار که لقب به ذوالحنا حین است و ما هم کس است
و ادیم و راه رست نمودیم بسبب آن قرآن و وحی بر ما نازل شده از آسمان گویند اگر نه این بود که
که آن ظلمت میان حسین و آب طال شده بودند و منع اشامیدن آب از وی میکردند هرگز بروی
قدرت نمینیا فتند بوط کثرت شجاعت و مردانگی که داشت نقلاست که بر او منع آب از
حسین و صحاب او کردند و در آن ایام شخصی از لشکر اعدا ویر گفت ببینید که خود را چنان میداند
که گویا جگر گوشه آسمان است و قطره آب از آسمان نمی چشاید تا بشکلی خواهد مرد و حسین گفت اللهم
اقتله عطشا یا خدایا و از آن شخصی بچش بعد از آن شخص هر چند آب میخورد و آب میبیرد و نشاند و شکلی

حین خبری گوید که در روی زمین مثل آنکه در کربلا شهید شدند کس نمی داند و ترمذی و غیر او روایت کرده که چون
 سر حسین نزد ابن زیاد آوردند آنرا در پشتی نهاده و چوبی در دست داشت دندان مبارک او را
 چوب میزد و غضب میکرد و ایند او را در نیی او میگفت نیکو روی مثل این ندیده ام چه دندان سیکو
 و نهش نزد وی حاضر بود و او گریه کرد و گفت حسین شایسته ترین مردم است بر رسول صلی الله علیه و سلم و
 ابن ابی وینار روایت کرده که زید بن ارقم نزد وی حاضر بود گفت ای ابن زیاد چوب خود را
 بردار که بسیار اوقات دیده ام که سید الکونین میان این ثقیفین و بیرو سید او بعد از آن
 گریه بسیار نمود این زیاد و انجمنه بکم بر آمده گفت ایکی الله تعالی عیدیک اگر نه این بودی که
 پیر شده و خرف گشته ترا گردن میزد و زید بن ارقم از مجلس برخاست و گفت ای مردمان از هر دو
 شما بنده و ذلیل خواهم بود که پسر و دختر رسول گشته اید و ابن مر جانه را بر خود میگیر و ایندیدید
 که نیکان شما را خواهد کشت و بدان شما را بنده و ذلیل خود خواهد نمود و پاک است تا نکو این مذلت و عا
 رضی باشد باز گفت ای ابن زیاد ترا چیزی گویم که غیظ تو ازین زیاد و گریه کرد اگر رسول الله صلی
 علیه و سلم را دیدم که حسن را بران دست و حسین را بران چپ نشاند و دست مبارک خود بر سر ایشان
 نهاده و فرمود و بار خدا یا اینان سر و دواته و سر دم و بمو منان صالح پس بین که و ولایت و امانت
 رسول الله صلی الله علیه و سلم نزد تو چگونه است ای ابن زیاد و نقیصت است که در اندک زمانی خدا
 انتقام اعمال ازین زیاد کشتید چنانچه صحبت رسیده نزد ترمذی که وقتیکه سرهای ابن زیاد و جفا
 او در کوفه آورده و سر حد غضب کردند ماری پیدا شده در میان آن سرهای رفته بسوی آن مری سر
 ابن زیاد رفت و زمانی نکشت نمود و بیرون آمد از نوبته دیگر آمده همان فعل جفا آورد و قاتل ابن
 زیاد مختار ابن ابوعبیده بود بیان این سخن آنکه طایفه از شیعه یثیمان شدند از ترک نصرت و محاب
 امام حسین و میخواستند که این عار را از خود دور سازند فرقه از ایشان متابعت مختار ابن ابی
 عبیده و تقی نمودند و مالک کوفه شده شش هزار کس را از مقتالان حسین بقتل آوردند باقی چه
 و بیس ایشان عمر سعد خدای الله کشتند و شمر بن ذی الجوشن را که بیک قول مباشر قتل حسین
 شده بود مخصوص ساختند بجز نیکال و عقاب او را در میان و دست و پای او بسته زیر پا
 اسبان انداخته و مالک گردانیدند چرا که با حسین بیمن عمل کرده بود و مردم ازین رگزد شرک مختار
 ابی عبیده بسیار کردند و لیکن آخر الامر عمل تعلیم از سر زد که دعوای که وحی بوی نازل
 آنکه محمد بن حنفیه است مهدی و این زیاد با ستم نهاده و بر موصول نزول کرده بود و لشکری عظیم از
 جانب مختار بر سر او رفته او را با جمیع اصحاب او در روز عاشورا را بر کینا فرات بقتل آوردند و سر
 ایشان را نزد مختار فرستادند و مختار همان محل که ابن زیاد و سر مبارک حسین را انصب کرده بود

مختار بن ابی عبیده
 از شیعه یثیمان
 قاتل ابن زیاد

سر این زیاده و طلب کرد و بعد از آن از آنجا نقل کرد و بسجای آن که قبل ازین گذشت در اینجا رویشی بود
داخل شد و از جمله اتفاقات عجیبیست که عبد الملک بن عمر نقل کرد که بدار الامانت کوفه رفتم نزد ابن
زیاد و دم زد و او صفت زده بودند و سر حسین بر سر شهادت بود و از دست رست و بعد از ایامی نزد
مختار رفتم و در همان موضع دیدم که سر ابن زیاد و ترووی نهاده و دم و دم به آن طرف صفت زده بودند
باز بر مصعب ابن زبیر داخل شدم و دیدم که سر مختار و در همان موضع نهاده باز نزد عبد الملک بن عمر
برفتم سر مصعب چنان دیدم و در همان موضع انگاه عبد الملک بن مروان را ازین حال خبر دادم که دم
و گفت خدیجه ای نوبت پنجم ترا شناند و امر کرد که آنخانه را خراب کنند تا بکجه چون سر مبارک
را نزد ابن زیاد آوردند آنرا با سبایای آل حنین جمیعاً نزد یزید فرستاد و بعضی گفته اند که یزید سر
ابن زیاد و شد ازین محل قتیجه که او بالفعل آورده و دعای رحمت و مغفرت کرد و در حق حسین و سر مبارک
اوراد بقیه اولاد و بدین فرستاد و تسلط ابن جوزی و غیره و گفته اند که مشهورست که یزید اهل شام را جمع
نموده خبر کرده و سر حسین را در میان مجلس نهاده و عصا و زنجیران که در دست داشت
در آن می کوفت و جمع میان این دو قول را نظری که ده اند که احتمال دارد که یزید بحسب این کار بر ابن
زیاد و ترجم حسین کرده و اما در غلوت علی بن ابی طالب صادر شده بقریه آنکه مبالغه شام و تقطیم و
ترفع ابن زیاد و حتی آنکه ویرانند و درون خانه خود که زنان می بودند طلب نمود و این جوزی گوید که هیچ
تبعی از قتال ابن زیاد نیست که عجیب خدا را یزید و چوب زدن یزید بنایا حسین بنی شام درخت و
سپهر آل بنی صلی علیه و سلم مثل سبایا بر نتران و سران و درویشان ایشان بر بنده و ظالم سران
و غیر ذلک از فعال قتیجه و بلکه بود و سر مبارک حسین و در خزینه یزید زبیر که سلیمان بن عبد الملک
از ملوک بنی امیه بود پیغامبر را در خواب دید که ملاطفت و ملائمت بوی می نمود و خوشخو
اورا و تعبیر آنجناب بصری بنی بصری گفت شاید که خدا در حق اوست حضرت که ده با
عبد الملک گفت بنی حنین را و در خزینه یزید یافتیم انگاه آنرا در حج جامع حیدره با جمعی از صحابه خود
بر وی نماز گذار و دم و دفن کرد و در حنین بنی بصری سعد بن ابی وقاص فعل تو بکشت پیغامبرست از تو بعد
از آن سلیمان بن عبد الملک حاضر و نیکو بهت حنین بصری فرستاد و نقلست و در آنجا
یزید نسبت به سر مبارک حسین بنی حنین را و در خزینه یزید یافتیم انگاه آنرا در حج جامع حیدره با جمعی از صحابه خود
نزدیک یزید آمده بود و ازین حال تعجب تمام کرده گفت در بعضی از جزائر حافره عیسی علیه السلام
دری مدفون است و ما هر سال از راهها گذر می یاریم آن حافره میرویم و ندور و و ظالم میرویم
و تقطیم آن می کنیم بطریق که شما تقطیم کعب کنید و شما بفرزندان پیغامبر خود این نوع سلوک
مینمایید گویا به میرویم که شما را بر اهل اید و چنین مردی که گفت که سن از نسل او و علیه السلام

ساخت و بسوی شام روانه کرد و من نزد او رفتم از جهت وداع و چون احوال و پیراشادہ کردم مرگ بر دست داد و گفت که شکست من بجای شامی بودم علی بن حسین بن علی گفت ای قهرمان آیا گمان داشتی که مرا زین تفاوتی کند اگر خواهم حالا ہمہ بطرف شود ولیکن امر سے کہ در نقشہ عذاب استیلا بیاورن می آورد انگاہ پارسا خود را ز قید و دستہ از غل بیرون آورد باز گفت تا دوروز از مدینہ بہرہ اریشان خواهم بود و چون دوروز شد موکلان او با آنکہ گمانی محافظت میکردند در وقت طلوع صبح دیگر نیافتند و نہ استند کہ بجارفت زہری گوید بعد از آن من نزد عبد الملک فتم از حال پدرم اسوال کرد و اورا از بیخبر خبر کردم گفت روزی کہ حفظ اورا کردہ بودند نزد من آمد گفت ما انا و انت گفت روزی نزد من آقا مست فرما گفت لا احب دوست بنیدرم آقا مست کرد و نزد تو این بگفت و بہر دن رفت و اللہ کہ علوش دل من از ترس و خوف ازو یعنی بنا بر این بود کہ عبد الملک سجایا کرد جانب او را و حکام بود نوشت کہ از خون بنی عبد المطلب اجتناب کن و ویرا امر فرمود کہ منضمون کتاب را مخفی دار کسی را از این خبر دار کن لیکن این منضم برزین العابدین علی بن الحسین کشف شد و کتاب عبد الملک نوشت کہ در فلان روز حفیظہ کتابتہ در حق ما کہ من عبد المطلبیم سحاج عال خود نوشتہ بودی با منضمون کہ خدا تعالی ترا جزا خیر داد و چون کتابت نزد عبد الملک رسید دید کہ نام سحاج کتابتہ است کہ او سحاج نوشتہ بود و وہمان وقتی کہ اورا رسول خود را نزد سحاج روانہ کردہ بود غلام امام نیز بیرون آمدہ بنا برین بر کو ظاهر شد کہ زین العابدین بن علی الحسین صاحب کشف است و بیخبر از کشف شدہ انگاہ و پیرا خوشحالی و سہت دادہ یک بار مملو از قماش و زہر بہرہ غلام امام کردہ کہ بہت و کہ فرستادہ التماس نمود کہ از دعا خیر اورا فرہوش نکند البتہ پیغمبر و پیغمبری کہ کہ شدہ کہ بشام من بخید و زمان حیات پدرش یا در زمان ولید بارادہ گزاردن حجر بکہ آمد کہ از غایت از و حام نمیشد است کہ تقبیل حجر الاسود کند و در جانب زہر من سحر از جهت اول نصیب کردند و در آنجا است شامی

مردم میکردند و حوالی او جمعی از اکابر ہمیان شام نشستہ بودند و درین اثنا زین العابدین بن علی آمد چون نزدیک حجر رسید مردم دور شدند تا او استیلام حجر کرد و اعیان شام از شادہ انجال تعجب نمودہ از شام پرسید کہ این شخص کیت بشام از خوف آنکہ مبادا اہل شام بوسے رغبت کنند گفت این شخص از منی شناسم فرزند و آن مجلس حاضر بود گفت من اورا میشناسم و قصیدہ انشا کرد کہ بعضی از آن قصیدہ نیست شعر ہذا اللہ یعرف البھا فی طارۃ + و البیت بعدہ و الخ و الحم + ہذا ابن خلد عباد اللہ کلہم + ہذا التقی النقی الظاہر العلم اذا لکۃ قدیش قال لکما + الی مکاوم ہذا ینتہ الکرم + لہ الدنۃ و المعزۃ التي قصوت عنینہا عروب الاسلام و الحج + یعنی این کسی است کہ اگر بر زمین بطحا قدم نہیزد زمین

ساخت و بسوی شام روانه کرد و من نزد او رفتم از جهت وداع و چون احوال و پیراشادہ کردم مرگ بر دست داد و گفت که شکست من بجای شامی بودم علی بن حسین بن علی گفت ای قهرمان آیا گمان داشتی که مرا زین تفاوتی کند اگر خواهم حالا ہمہ بطرف شود ولیکن امر سے کہ در نقشہ عذاب استیلا بیاورن می آورد انگاہ پارسا خود را ز قید و دستہ از غل بیرون آورد باز گفت تا دوروز از مدینہ بہرہ اریشان خواهم بود و چون دوروز شد موکلان او با آنکہ گمانی محافظت میکردند در وقت طلوع صبح دیگر نیافتند و نہ استند کہ بجارفت زہری گوید بعد از آن من نزد عبد الملک فتم از حال پدرم اسوال کرد و اورا از بیخبر خبر کردم گفت روزی کہ حفظ اورا کردہ بودند نزد من آمد گفت ما انا و انت گفت روزی نزد من آقا مست فرما گفت لا احب دوست بنیدرم آقا مست کرد و نزد تو این بگفت و بہر دن رفت و اللہ کہ علوش دل من از ترس و خوف ازو یعنی بنا بر این بود کہ عبد الملک سجایا کرد جانب او را و حکام بود نوشت کہ از خون بنی عبد المطلب اجتناب کن و ویرا امر فرمود کہ منضمون کتاب را مخفی دار کسی را از این خبر دار کن لیکن این منضم برزین العابدین علی بن الحسین کشف شد و کتاب عبد الملک نوشت کہ در فلان روز حفیظہ کتابتہ در حق ما کہ من عبد المطلبیم سحاج عال خود نوشتہ بودی با منضمون کہ خدا تعالی ترا جزا خیر داد و چون کتابت نزد عبد الملک رسید دید کہ نام سحاج کتابتہ است کہ او سحاج نوشتہ بود و وہمان وقتی کہ اورا رسول خود را نزد سحاج روانہ کردہ بود غلام امام نیز بیرون آمدہ بنا برین بر کو ظاهر شد کہ زین العابدین بن علی الحسین صاحب کشف است و بیخبر از کشف شدہ انگاہ و پیرا خوشحالی و سہت دادہ یک بار مملو از قماش و زہر بہرہ غلام امام کردہ کہ بہت و کہ فرستادہ التماس نمود کہ از دعا خیر اورا فرہوش نکند البتہ پیغمبر و پیغمبری کہ کہ شدہ کہ بشام من بخید و زمان حیات پدرش یا در زمان ولید بارادہ گزاردن حجر بکہ آمد کہ از غایت از و حام نمیشد است کہ تقبیل حجر الاسود کند و در جانب زہر من سحر از جهت اول نصیب کردند و در آنجا است شامی

نهادن اورا می شناسد و غارت کعبه و حل و حرم جمیع اورا می شناسد و میدانند که این فرزند بهترین بندگان
 خلایق است این صاحب قنبر و طهارت و حسان و مروت است و در میان قریش معروف بکارم خلافت
 است و گاهی که ویرا می بینند قایل اند با کرامت منتهی بکارم او میشود و عزت و بزرگی او در وجه است
 که نه عرب و نه عجم حکام را بنیدر جعفر رسد و قاصد اند از ادراک آن و از جمله همین قصید است اگر گفت شعرا
 هذا ابن فاطمة اکت جاهله + بجده انبیاء الله قد ختموا + فلیس قولک من
 هذا لصانوه + الحرب تعرف من انکرت و الجم + من معشر جهم دین و بغضهم
 کفرهم و قریبهم منجم معتصم + لایستطیع جواد بعد غائتهم + و لایدانیهم قی
 وان کرد مو + بلکه اوست که ختم پیغام برین بجا آورده است و اگر در معرفت او تجال ناس و ساز
 او کس نیست بخوابد جمیع عرب و عجم ویرا می دهند و او از گرویی است که دوستی ایشان دین است و
 دشمنی ایشان کفر است و قرب ایشان سبب است و کرم ایشان نهایت چنانچه درین باب هیچ قومی
 مثل ایشان نیست آورده اند که چون هشام این قصید شنید مرگ و تافزون رنجبوس ساختند و غفلان
 یعنی در مکان عفونت و امام زین العابدین دو اوده هزار درم جایزه بفرزوق داد و عذر خواست
 نمود که درین وقت چیزهای حاضر نبود الا زیاده ازین میدادم فرزوق در بدو حال قبول نکرد و
 گفت من هیچ شایسته ای برای خداست که درم نه از برای عطا امام گفت مال تیمم که آنچه بخشیدیم باز
 ستایم نگاه فرزوق آن عطا قبول کرد و در ایام حسین شام را چو کرد و هشام چون واقعت شد باین
 کس فرستاد و او را بیرون کردند و امام زین العابدین عفو بسیار میفرمود از کسانی که با وی خصومت
 و بے ادبی میکردند چنانچه مریت که شخصی ویراست کرد و تغافل نموده او را بر خود بنا کرد
 و از وی اعراض نمود آن شخص بنا بر آزار وی گفت تراست که درم امام فرمود من نیز از آن اعراض نمودم
 و این اشاره است بقول خدا تعالی اخذ العفو و امر بالمعروف و اعراض عن الجاهلین و از
 سخنان بوسیت که گفت اگر مذلت و خواری بیایم از کسی شادی و مسرت من بیشتر است از آنکه شران
 سرخ موی بیایم و قاتل وی شی اندوخته بود و در وقتیکه پنجاه و هفت سال از سن شریف
 وی گذشته بود از آنکه دو سال با جد خود علی بن ابی طالب بود و ده سال با عم خود حسن و بیازده سال پدرش
 حسین بن حنین گفته اند که ولید بن عبد الملک گفت اندوخته میرا زمر داد و در بقیع مدفون است نزد عم خود حسن
 چهار دختر و بیازده پسر از وی و از جمله پسران او ابو جعفر محمد باقر و وارث علم و عبادت و زهد
 بودند اما مانا شنی عشر بود و باقر در لغت از بقر الارض گرفت اند یعنی سگانت زمین را و مخفیست
 از بیرون آورد و ظاهر ساخت و او را باقر از نیست میگویند که اظهار خضیات کنوز معارف و حقایق
 احکام و لطایف حکم فرمود چنانچه مخفی نیست مگر بر کسی که بصیرت و بی نظرس و سرپرست و فاسد نیست

این
 قصید
 است

و از خجسته در شان وی گفته اند که وی با قر و جامع و ظاهر و رافع علم و صفای قلب و کمال بود و طهارت
 نفس و شرف خلقت و هشت و عمر خود را در اطاعت خدایتعالی صرف نمود و در تهامات عارفین چندین
 رسوخ و هشت که آن صفین از وصف آن گنگ و لال است و در سلوک و معارف سخنان بسیار
 دارد که این مجاله تاب بیان ندارد و همین شرف و یرا کافی است که بن بدینی از جابر و هشت کرد
 که ابو جعفر باقر را گفت در وقتیکه صغیر بود که پیغمبر تر سلام میرساند حضار مجلس گفتند ای جابر گفت
 از برای ما و صبح که چار گفت نزد رسول صلی الله علیه و سلم نشسته بودم و حسین و در کنار حضرت بود
 مرا گفت ای جابر حسین را پس خواهد شد که نام او علی باشد و چون روز قیامت در آید منادی ندا
 کند باید که سید پادین بر خیزد و حسین که نام او علی است بر خیزد باز فرمود که این علی را پس بخوانند
 نام او محمد خواهد بود و اگر زمان او را در یابی سلام من باو بکنی وفات وی در سنه پنجاه و هشت
 و ایت از هجرت بود و سن شریفش پنجاه و هشت سال بود و ویران بود و اندک پیش پدرش و وی علوی بود
 از جانب پدر و مادر هر دو و در رقبه حسن و عباس که در بقیع است مدفون شد و شش شش نه نه از او
 ماند و فضل و کمال ایشان امام جعفر بود و سن از نیمیت ویران و حنیف خود ساخت در علوم ظاهر و باطن
 کامل بود و علم او در جمیع بلاد منتشر یافت و اکابر علماء و مثل یحیی بن سعد و ابن جریج و مالک و سیاحان
 و ابو حنیفه و شعبه و ایوب و سبب تالی رجم الله تمام ایشان نقل علم از امام جعفر صادق رضی الله عنه کردند
 مادرش فرو و بنت قاسم بن محمد بن ابوبکر است چنانکه قبل ازین بیان کردیم گفتند است که
 منصور پارسه که یکی از خلفای نبی عباس بود بزیارت بیت الله آمد و شخص بدگوی و نامی جعفر صادق
 نزد منصور کرد چون صادق و آن شخص هر دو در مجلس حاضر شدند صادق نه گفت که سوگند کن که آنچه
 گفتی ربهت است چون شروع و سوگند خوردن کرد و با الله اعلم گفت صادق نه
 اسیر یونین بطریق که من میگوم ویرا سوگند و منصور گفت بهر تو گفتم که خواهی بیان کن صادق
 با شخص گفت بگو بدشت من حول الله و قوته و القات الی حق و قوته فقد فعل جعفر
 کذا و کذا و قال کذا و کذا یعنی بگو که من بر ارشدم از حول و قوت الله تعالی و القات حول و قوت
 خود آوردم که جعفر چنین چنین کرد و چنین چنین گفت آن شخص در اول حال ابا کرد باز در زمانی حال
 بهین طریق قسم یاد کرد و هنوز تمام نکرده که در جای خود بنیاد و بهر و انگاه منصور خلیفه با امام جعفر
 الصادق نه گفت تو متبر او متبر ای از آنچه در حق تو گفته اند و ویران عذر خواست که تمام کرد و در حجر
 رفتن بیع که خادم خلیفه بود و حجتی فخره و جایزه نیکو بر پیشانی همراه امام جعفر صادق آمد و سالها
 و غنائم بمنزل خود که شریف آورد و این حکایت را ششمه است بنابر حواله نظیر الی بنیاد و بیم
 نظیر این حکایت عمر یحیی بن عبد الله الحضر ابن حسن المنعم ابن حسن سبط را واقع شد چنانچه

اینست
 از جعفر صادق
 در بیان

اینست
 از جعفر صادق
 در بیان

که شخصی سیر سے سعادتی بود گوی می نزد مارون الرشید کرد آنرا نوشتند با و او ویکی خود متوالی
 آن مرشد و دیر اقسام او را وی گوید که هنوز قسم تمام نکرده بود که مضطرب و بیگانه بود و چون
 پای او کشید بیرون آوردند مرده بود مارون الرشید سر نیغنه از یکی پس دیگری گفت تعجب
 و تعظیم خدا تعالی در قسم منع تعجیل عقوبت میکند و در تصویریت چون خالی از تعظیم هست عاجل محض
 میفرماید و مسعودی روایت کرده که این قصه بر برادر یکی که لقب بموی البحر بود واقع شد که زبیری
 سعایت وی نزد مارون الرشید کرد و چون میان ایشان بطول انجامید پس طلب کرد موی تکلیف
 او را و قسم داد او را بمثل آنچه گذشت پس هرگاه قسم خورد و بعد از آن موی گفت الله کبر خبر داد مرا بر دم
 از جدم و اگر پدر خود را زجده خود علی رغم که پیغمبر فرمود که هیچکس قسم یا نمیکند یا بن صیغی از قول توت
 خدا تعالی بشود و در حول و قوت خود در آید و در آن قسم کاذب باشد مگر آنکه خدا تعالی و عقوبت
 او تعجیل فرماید پیشتر از سه روز و الله که من دروغ نمیگویم و دروغ باین نگفته اند درین نقل که اسیر
 المؤمنین کس را برین موکل سازاگر سه روز نگذرد و حادثه پیش این زبیری نیاید خون من بر تو حلال
 است آنکه مارون کسی را بروی گذاشت و هنوز وقت عصر همان روز نگذشته بود که زبیری بمجر
 جزام گرفتار شد و مضای او و رم کرد مثل مشک که پرازا باد کرده باشد و در اندک وقتی فوت شد
 چون او را در قبر نهادند قبر او فرو رفت و در آنچه مفرط الثمن از آن بیرون می آمد آنگاه چند
 هزار از خس و خاشاک آورده در آن قبر انداختند باز در مرتبه ثانی فرو رفت چون این خبر
 به مارون رسید تعجب و زیاده شد و هزار دینار طلا بهت موی فرستاد و از ستر آن سوخت
 رسید موی بن عبد الله بنی از جده خود علی رغم از پیغمبر نقل کرد که فرمود ما من احد یحلف بحین
 فیهما الله فیها الاستحیی من عقوبته و ما من احد یحلف بيمين کاذبة نافع الله
 و فیهما جوله و قوته الا عجل الله له العقوبة قبل ثلاث نیت کسی که سوگند یا میکند
 و در آن سوگند تعجیل و تعظیم خدا تعالی نماید مگر آنکه شرم دارد که دیر عذاب نماید و بچسب نیت که
 سوگندی دروغ بچند در آن سوگند مر حول و قوت خدا تعالی را مگر آنکه خدا تعالی او را عقاب
 فرماید قبل از سه روز نقل است که یکی از طایفان مولی امام جعفر را بقتل رسانید امام
 تمام کتب نماز گذارده و در وقت سحر بروی دعا کرد و همان لحظه فریاد بر آوردند که آن شخص وفات
 یافت هرگاه رسید او را قول و حکم ابن عباس کلبی در شان عم وی زید بن علفه این شعر گفته
 شعر صلینا لکم ذیلاً علی جندع نخلة + ولم نرهم ذیاً علی الجندع یصلب
 چون امام جعفر الصادق شنید گفت اللهم سلط علی کلکلام من کلامک بار خدایا
 سکه را از زبانگان خود بروی سلط گردان بعد از آن در همان روز شیری او را و پاره کرد

و از جمله کاشفات امام جعفر الصادق علیه السلام ابن عمر و بنی عبد الله بن جعفر است بنی هاشم بود پس
 دشت محمد بن قنفط بنفیس زکریه و در او و دولت بنی هاشم و صنعت ایشان بنو هاشم بنو هاشم بنو هاشم
 و بر او روی به بیت کنند و از جعفر الصادق التماس جنت کردند و از بیعت ایشان ابابکر دوم و موم
 بهمت بوی کردند که از روی حدیث نمیکند امام جعفر الصادق گفت و الله که خلافت من خواهد بود
 و نه ایشان بلکه خلافت بر اے صاحب ابی زید خواهد بود که حبیبان و غلامان ایشان بان بازی
 میکردند و منصور عباد را نزد حاضر بود و قبا سی زرد پوشید بود چون ایشان از امام جعفر رضایت
 شنیدند همیشه این سخن را در خاطر می داشتند و تا وقتیکه خلافت ایشان رسید و والد امام جعفر امام محمد باقر رضی
 عنهما نیز قبل از وی ازین معنی خبر داده بود که منصور عباسی را که شرق و غرب روی زمین خواهد شد و دست
 او بطل خواهد شد بنحویکه منصور گفت اقبل از شما ملک خواهم شد گفت بلی باز منصور گفت که کسی را از او
 من ملک خواهد شد گفت بلی باز پرسید که مدت بنی امیه زیاده باشد یا مدت گفت مدت شما و
 حبیبان شما این ملک خواهند بازید چنانکه مکره بنی بازند و این سخن غمید است که از پدر خود یاد دارم
 راوی گوید چون نوبت خلافت به منصور عباسی رسید از قول محمد باقر تعجب کرد و ابو القاسم طبرستان
 از طریق ابی و سب زوایت کرده که از لیث بن سعد شنیدم که گفت در سنه ثلاث و عشر او
 بایته از حضرت باراده گزاردن حج که معطره فتم روزی نماز عصر در مسجدی گزارده بگوید ابو قیس الازرق
 دیدم که شخصی نشسته بدعا مشغول است و یارب یارب یارب چند آنج که نفس و منقطع است
 باز حاجی حاجی میگوید چند آن گفت که نفس و انقطاع یافت باز گفت التی شتهای انگور دارم
 بپشان مرا و این دو بر دو که پوشیده ام مرد و کهنه شده پوشان مرا لیث گوید که هنوز کلام و
 تمام نشده بود که پیکر انگور شد با آنکه در روی زمین در آن روز انگور نبود و دیگر دیدم که مثل
 آن در دستان دیده بودم بعد از آن شروع در خوردن انگور کرد و گفت من پیشتر یک توأم گفتم
 بچه هست گفتم بر اے آنکو تو دعا کردی من این کردم گفتم پیشانی او تداخلی چون پیش
 رفتم انگور بی داد دیدم که هرگز لذت آن انگور نخورده بود که من و او هر دو سیر شدیم و من ز سحای
 خود بود که با من گفتم چنانکه ازین ذخیره کنن پنهان سازد انگار آن یک برادر گرفت و یکی از آنها
 بمن داد و من گفتم احتیاجی باین ندارم بعد از آن یکے را از او خود ساخت و دیگر برادر او آن دو
 کنند که بر او پوشیده بود و بر داشت و از آن کوه فرو داد و آنها در دست او بودند چون
 رسیدم کوکلی وی شده گفت پوشان مرا یا ابن رسول الله ز آنچه خدایتی الی ترا نوشید
 چرا که بر بنده و غریبم نگاه هر دو را بوسی داد و من سوال کردم از آنم که اینچنین است گفت امام
 جعفر الصادق است باز چون شخص وی نمودم که چیزی بگویم قدیست بر و سینه افتد

وفات دی سحر در سن اربع و شصت و یازده بود و او را زنی از عینه نیز سهوم ساختند مثل پدر و جدش
 چنانچه از آن حکایت کرده اند و سهوم مبارکش شصت و شصت سال بود و در تبقه مذکور نزد انبای خود
 مدفون گشت از وی دختر می شنید پس ماند از آنجا امام موسی الکاظم می بود که وارث علم فضل و کمالات
 پدر خود گشته و ویرانکار از نجات خوانند و گفتند که علم بسیار داشت و خشم فرو می سپرد و از مردم
 تجاوز و زور عفو می نمود و نزد مال اعراف شهر بود و در باب تقضا و خروج از خدایتعالی و عین و علم ال زمان
 خود بود و تجاوزات نیز از همه ایشان زیاده بود و نقل است که بارون الرشید ویر گفت چگونه شما می گویید
 که ما در بیت محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم ایم و حال آنکه شما اولاد علی ابن ابیطالب اید امام موسی الکاظم
 این آیت برخواند و من ذریته دانود و سلیمان الی قوله تعالی و عیسی چون بنام علی
 علیه السلام سپید گفت ای علی السلام باید بنمود و حال آنکه خدا تعالی او را در تیره ابراهیم خواند و ایضا خدا
 تعالی در مودف حاکم علیه من بعد ما جاک من العلم فقل تعالی و انذع ابناؤنا و ابناؤکم
 و بنساءنا و بنساءکم لانه یعنی در وقتیکه خدا تعالی امر کرد که بنمایم صلی الله علیه و سلم با نصاری مبارک
 کند آنحضرت علی و فاطمه و حسن و حسین را بر خواند پس حسن و حسین پس آن رسول صلی الله علیه و سلم اند بابین حجت
 از گفتند و ما از اولاد حسینیم و از جمله بدایع که است ظاهره امام موسی الکاظم است که این جوری و زهره
 و غیره از شقیق لحنی روایت کرده اند که گفت در تاریخ تسعه و اربعین و آنکه از هجرت مدعیه گذارون حجر
 بیرون آمدیم چون بقا و سید سیدم ادر دیدیم که از مردم جدا شده گوشه گرفته است با خود گفتند این
 شخص کی از صوفیه خواهد بود و میخواستیم که و بال مردم شود و درین راه بروم و او را سرزنش نایم تا با او کرد
 چون نزد وی زتم قبل ازین که من حکایتی گویم با من گفت ای شقیق اجنبوا کثیرا من الظن ان
 بعض الظن لیه یعنی پرمیزید و بگذارد بسیار از گناهان را که در بعضی از گمان بزه کاریست و گناه
 بر آن مترتب شود شقیق گفت چون این آیت از وی شنیدیم و پیش ما ختم بخوانیم که عذر خواستیم که
 و عفو از وی طلبیم فی الحال از نظر من غائب شد و پیران دیدیم که در منزل دیگر که او را و افعیه گویند و آنکه
 نماز میگذارد و وضو میگیرد بود و او را شک او از چشمان مبارک میسرخت چون یافت که ما اعتقاد
 اندم تخفیف صلوته نموده این آیت خواند و فی الغفاد ملین تا فامان و عمل صالحه اهتدای من شک
 آمرزنده ام کس را که تو بر کرد و ایمان آورد و عمل ستوده کرد و پراست ستیقم ثابت ماند شقیق
 گوید باز در منزل دیگر که آنرا مال گویند و پیران سر چاسه دیدیم که رگوه او در جاه افتاده بود و نگاه دعا
 کرد تا آب بالا برآمد رگوه خود را بر داشت و وضو ساخت و چهار رکعت نماز کرد و نگاه بجانب توده
 از بل سیل نمود و قدری از آن گرفته در رگوه انداخت و آشامید من گفتم از رزقی که خدا تعالی ترا داد
 مرا نیز نصیب ده امام موسی کاظم فرمود ای شقیق همیشه خدا تعالی نعم ظاهری و باطنی بر ما ارزانی فرمود

در این کتاب
 از امام موسی
 الکاظم علیه السلام

باید که طعن و توبه پروردگار خود نیکو باشد بعد از آن رکوع بایست من داد و در آن شربت از سونق و
 شکر بود که لذت و خوشبوی آن شربت هرگز نپاشا امید بودم چنانچه از آن سیر شدم و چند روز
 دیگر میل طعام و شراب نکردم و در آن راه دیگر باز اورا ندیدم مگر در آن راه وادے خدیمه و از موه غلامان
 همراه بودند بخلات وضعی که در راه دشت نقلست که چون مارون رشید بچو آمد بعضی
 از مردم سعادته و بدگوئی امام موسی کاظم نزد و سے کردند و گفتند که از جانب اموال از بهرست و
 می آورند چنانچه کالاسی بسی بنهرا کونیا و طلا خرید نموده بنابرین مارون الرشید اورا نزد
 امیر خود عیسی ابن جعفر بن منصور که والی بصره بود فرستاد و به یکسال او حبس نمود و انگاه مارون
 رشید در باب قتل و سے کتابتے بوالی بصره نوشت و از سینه ابا کرد و گفت او خطائی ندارد
 او بحال خود هست و بهارون رشید علام نمود که سے را بفرستد تا امام موسی کاظم را تسلیم دی کنم و اگر
 کسے را بفرستد او را خواهم گذشت مگر با که خواهد خواند و گفت مارون رشید چون کتابت و سے
 رسید پس او نوشت بسو سے سید بن شاکت تا امام موسی کاظم را تسلیم او نماید و سفارش او
 کرده بود که با وی چیزی کند بعد از آن سم در طعام و سے کردند و بعضی بگذاشتند که سم در طب
 کرده دادند بعد از سه روز وفات یافت مدت عمرش شصت و پنج سال بود و سعادتی آورد
 که مارون رشید علی سر را در خواب دید که در دست او حرب بود و گفت اگر کاظم نہیں گذارم
 باین حرب ترا خواهم کشت مارون فرخ ناگ از خواب برخاست بچے را از جوان خود و دست راست
 او فرستاد و سی هزار درم جیت دی فرستاد و گفت او را تحیر سازید اگر خواب و دنیا مقام
 کند تا تعلیم و کرم او کرده باشم و اگر خواهد بهرین رو و چون امام موسی کاظم نزد مارون رشید
 آمد مارون با سے گفت چیزی بچے از تو دیدم سر اینچے را با من بیا حضرت موسی کاظم فرمود
 پیغام بر را در خواب دیدم و این چند کلمه تعلیم من کرد و بنو از خواندن اینکلمات فارغ نشد بود
 که خلاص شد و بعضی گفته اند که موسی بن جعفر که لقب بهاد بود و اول حال حضرت امام کاظم
 محبوب ساحت الگاہ حضرت علی بن را در خواب دید که این آیت بروی خواند فصل عسیم ان تن
 ان تقبدا و ان لا اذ و تقطعوا احامکم یعنی آیامید و توقع از شما اگر بخود گیر یا مود
 مردان یعنی حاکم خلق شوید و آنکه فساد کنید و زمین از روی بجز و تعلیم و قطع رحم نمایند باین تحیر
 و ظلم ماوی چون از خواب بیدار شد و دانست که مرا و حقین امام موسی کاظم است پس اورا رها کرد
 شب باز چون مارون رشید ویرا دید که نزد کعبه شسته با گفت که توئی که در سر مردم از
 مردم سحیت میگیرے گفت تو امام جیومی و من امام قلوبم و چون در مدینه مقابل و جبهه
 آنحضرت علی علیہ السلام و لم مرو و حاضر شدند مارون رشید با از بلین گفت ای سپهر عمر

کامله رضی الله عنه گفت السلام علیک ای پسر من بیرون از جمع در هم شد و پنهان سیب و اورا همراه خود
 بیدار کرد و در آنجا محبوس ساخت و بیرون نیاورد تا وقتیکه وفات یافت در همان قید که بود
 اورا در جانب غربی بغداد مدفون ساختند بدانکه ظاهر این حکایت با یکدیگر منافات دارد مگر آنکه
 بر تئذ و عین محل کنیم و اولاد او ذکور و اناث او در آنوقت سی و هفت بود و در آنجا امام ابو الحسن
 علی الرضا اعلم و اکمل و اجل قدر بود و از باقی اولاد و ازین جهت بود که مامون خلیفه تعظیم و اجلال او
 بسیار نمود و او را دوست میداشت و دختر خود را در نکاح و سه آورده در ملک خود
 شریک ساخت و تقویض امر خلافت بوی کرد چنانچه در سند احدی و مائتین هست خود عهد نامه
 نوشت که علی الرضا ولی عهد من است و شهادت جمیع کثیر بر آن نوشت لیکن تئیل از مامون
 وفات یافت و مامون تا شغلبیار خور و از بنیغی نقلست که قبل از فوت خود خبر داد
 که آنکس را که از زیر آلوده خواهد خورد و بهمان فوت شود و ایضا خبر داد و مامون بخوابید که او
 در عقب بیرون رفت و دفن کنند لیکن استطاعت آن نداشت آخر از جمیع آنچه خبر داده بود
 آنچه را که در محروم کرخی که است و دستری سقعی است بدست او رسانید و از جمله موالی او بود و حکم
 رویت کرد که بامری گفت ای بنده رضی شویا بنحو اراده خدای است و مستعد شو که از آن ناچار
 و بعد از سه روز آنکه وفات یافت ایضا حاکم رویت کرده از محمد بن عیسی از ابی حنیبل گفت
 بنخامهر را در خواب دیدم در منزلی در بلده که حجاج در آنجا از خواب بیدار شد و نگاه بان حضرت سلام کرد
 طبقه دیدم که از بزرگ نخل مدینه ساخته بودند پیش آنحضرت نهاده غرضائی صبحانی در آن بودند که
 آنحضرت صلعم شمرده خرمای از آن بین داد و من آنرا تاویل کردم که بعد از این خرمای زنده خواهم ماند چون
 بیست روز ازین حکایت گذشت ابو الحسن علی الرضا از مدینه آمد و در همان منزل نزول فرمود
 و مردم شتاب روی می نمودند و سلام و محبت آمدند چون بخبر دست وی فرمود دیدم که در همان
 موضع که رسول صلی الله علیه و سلم را در خواب دیده بودم نشسته و آن طبع تذکره همان نوع از خرمای
 نزد وی نهاده چون سلام کردم بشتی از آن خرمای من و او شمار کردم همان قدر بود که رسول صلی
 الله علیه و سلم در خواب بمن داده بود گفتم زیاده کن ازین امام علی الرضا گفت اگر رسول صلی الله علیه و
 سلم زیاده کرده بودی من نیز زیاده میکردم و تئیل پیشاپوری آورده که حضرت امام علی بن موسی
 الرضا چون پیشاپوری آمد جمیع خلایق زیارت وی بیرون آمدند و امام جهت دفع آفتاب پرده
 بر سر کشیده بود که سچاکس ویرانید و از جمله اکابر علماء و محدثین دو حافظ ابو ذرعه رازی و محمد بن
 اسلم طوسی در آن شهر بودند با خفیه بے نهایت از طلبه علم و احادیث حضرت آنحضرت متافت
 و تمام سال نمودند که روئے مبارک خود را بایشان نمایند و حدیثی از آباء و اجداد خود و جهت

ایشان رویت کند بعد از تفرغ بسیار امام قبول اینچنین فرموده است هر کس که بان سواری بود بازو دست
و غلامان را هم فرمود تا پرده از روی منبر کش بر داشتند و چشم خلائق را بر وی طلعت میاد که خود
روشن ساخت و نظرم مردم چون بد و گسیدی وی افتاد که بد و شهابی خود انداخته بود تبصره و دراز
در آمدند بعضی گریه و فغانی نمودند و بعضی خود را در خاک انداخته بودند و بعضی سیم استنش را بوی میزدند
انگاه علی و فرید بر آورده گفتند ای معاشق ناس زمانی ساکت باشید چون ساکت نشدند شیخ را بوز
و محمد بن ابراهیم باز احادیث التماس نمودند امام گفت خبر دادم و پدر خود موسی الکاظم علیه السلام از جعفر الصادق از پدر
خود میگوید که از پدر خود زین العابدین علی بن حسین از پدر خود حسین بن داود از پدر خود کمالی بن ابی طالب رسول
صلی الله علیه وسلم گفت خبر دادم و جبرئیل علیه السلام گفت از رب العزت جل جلاله شنیدم که
میگفت لا اله الا الله حصنه فمن قاتل العاد دخل حصنه ومن دخل حصنه امن من عذاب
لا اله الا الله کلمه توحید است بمنزله حصاریت از جانب من هر کس که انیکل را خالصه اندکست و در حصا
من دخل و هر کس که در حصا من دخل شد محفوظ ماند از عذاب من بعد از ان امر فرمود تا پرده بر
انداختند و روالی شد و رویت که جمعی که قلم و دوات آورده اند بیست را نوشتند و زیاده از
بیست هزار شد و روایتی آنکه حدیثی که در آنوقت رویت گردانید بیست بود الا ایمان معترفه
بالقلب و اقتراد باللسان و قل با لا یشکان و احتمال دارد که دو واقع بوده باشد و از احمد بن حنبل
منقول است که گفت اگر این سناد بر یحیی بن یحیی از آن من من خلاص می شد در آن وقت
و بعضی از حفاظ حدیث رویت کرده اند که زنی در ایام متوکل عباسی دعوی کرد که من سیدم
متوکل گفت میگویم که کسی تحقیق اینچنین از وی کند انگاه که او را ولایت کرد و در ایام رضاشی عتد
چون ویرا در مجلس خلیفه حاضر کرد و خلیفه و میرا بخت نشاند پس سبوی خود و التماس نمود که از ان
زن سوال کند امام فرمود که خدا تعالی حرام ساخت است گوشت اولاد حسین را پس سماع اگر است
میگوید یا بی ملاقات سبع گشت چون اینچنین بان زن عرض کرد و ندانم الحال بکذب خود و عترت نمود
و بعد از آن بچند روز با خلیفه گفتند که تجربه این امر باید نمود و خلیفه امر کرد تا سماع سبع آورده در محضر
و سه را که زد و کسی بطلب امام رضا فرستاد چون امام تشریف آورد و دوران قصر داخل شد
دوازده قصر را بستند و آن سماع قبل از آمدن امام فریادی که میزدند گوش مردم را که ساخته بودند و چون
امام آمد نزدیک و رفتند و خود را در روی مالیدند از آن لغوه و فریاد بی ساکت شدند و
حضرت امام بستین خود ایشان را سماع نموده بالا رفته ساختند و متوکل خلیفه نشست و سخن
گفت سماع چون پائین آمد بهما نظیر اول سماع عمل نمود و پیر و ن رفت و متوکل جانزه نیکو
از جهت وی فرستاد انگاه بعضی از حضار مجلس را متوکل گفتند که همچنانکه این عمل تو نسبت باین

این سماع را
متوکل میگوید
و سماع را
چون سماع

فصل اول در بیان احوال و سیرت مولی بر این امر جرات نمود و گفت اگر میخواستید که مرا بقتل آورید
امروز که این راز با کس نگویند و متعوی نفکار و صاحب این قصه است علی رضا باور که علی حاکم است
باشد و علمای قول او را صواب دانسته اند چرا که علی رضا در ایام خلافت مامون فوت شده بود و
نجاح و خورش باو اتفاقا شده بود و زمان متوکل را در زیارت حسن مبارکش نیجاه و تمجید شد
پنج پسر و دختر از وی ماند و ابل اولاد او محمد جو او بود و لیکن جلیات او بطول نیجا میداد و زده اند بعد از
یک سال از فوت پدرش در سن نه سالگی در بعضی از کوهها بجا آمد و ستاده بود و طفلانی میگردید
درین اثناء مامون خلیفه آن کوه گذشت جمیع اطفال چون شوکت او دیدند گریختند و جو او در جایی
خود ستاد و خدایتجالی محبت او در دل مامون انداخته بوی نزدیکی شد و گفت ای پسر عیث چه چیز
بود که همراه کو دوکان رفتی جو او در حال ناله گفت ای امیر المومنین راه نشین شما تنگ نبود
که من از راه بیرون روم تا کاشاده گرد و دگنای ندانم که ترسم و خود را بکار که هم وطن شما بگو
میشستم که بگناه کس را ضرر نرسم نمیرساند مامون از حسن کلام حسن کهورت اکتعاب نمود و گفت
نام تو چیست و نام پدر تو چیست گفت نام من محمد است و نام پدر من علی رضا مامون گفت ر
خدا کنی بر پدرت باد و سپس رانده از شهر بیرون رفت و باز می چند از جبهه شکار همراه او بود
اتفاقا باز در راه در اوج اندخت و از نظر غائب شد چون باز آمد از میان آسمان ماهی کوچک
که حیانتش باقی بود در متعارف داشت مامون از دیدن ماهی تعجب تمام کرد و باز گشت چو بهمان
موضع باز رسید که کو دوکان را بحال خود دید که می بازند و محمد جو او نزد ایشان استاده است
چون مامون را دیدند گریختند که جو او که بجای خود بود و مامون نزد وی آمد و گفت ای محمد این چیست
که در دست من است گفت اسرار امیر المومنین خدایتجالی در بجه بقدرت خود با هیان کوچک
آفریده که از این ملک و خلفاء عیسی که ده باشند و آل مصطفی را بان آستان می نموده
باشد مامون گفت هستی تو پسر علی رضا و یقینا او را همراه خود بخانه برود و در تعلیم و تکریم او
میانند بسیار نمود و با وجود صغر سن هر روز میزد علم و فضل و کیاست و عقل او بر مامون ظاهر میشد
و ده افغان او را فرود تا آنکه غریمت نمود که دختر خود را مفضل را در نکاح و در آورد و لیکن بسیار
او را میسر نکرد و از ترس آنکه شاید که او را ولی عهد خود ساخته باشد مامون هر چند میگفت که من
او را باینده اسطه اختیار کردم که علم و حکم و معرفت او از جمیع اهل فضایل زیاده تر است ایشان را
نمیگرداند آخر مقرر برین شد که شخص از علماء با و بحث کند و امتحان او نماید و عباسی بن
اکتم را پیدا کرده و عده اموال بسیار نمودند که او را مزم سازد و بعد از آن جمیع اکابر و عیان
در مجلس حاضر شدند و خلیفه فرمود تا فرشتها را بفرستند که از جهت محمد جو او را بفرستند و او را

تعلیم یافتند و در آنجا از بحث شیخی بن ابراهیم بن محمد بن اسماعیل از جواد پرسید و جواد به بیایستی
در فتح جواب که جمیع مسائل را در خلیفه ازین سخن بی گشتن شد گفت چنانست یا اباجفر اگر
تو نیز سوال انیسی کنی اگر چه یک سال باشد بی خوب خواهد بود امام محمد جواد گفت ای شیخی چه
میگویی در حق مردی که نظر کرد و در نیت نامحرم در اول روز با زین زن در وقت ارتفاع
آفتاب بر کمال شود باز هنگام ظهر همان روز بر وی حرام شود باز در وقت غروب حلال شود باز
هنگام غروب بر کمال شود باز در احوال بر وی حلال گردد باز در نصف شب حرام شود باز در
وقت صبح حلال گردد بر وی شیخی بن ابراهیم گفت نمیدانم انگاه محمد جواد گفت تصویر این مسئله چنانست
که مردی از بی نظریت که کند بشوئ نظر بر وی حرام است باز در وقت ارتفاع آفتاب
او را خرید و در وقت ظهر او را آزاد کرده و در وقت عصر در وقت غروب نماز
با و در عشاء کفارت داد و در نصف شب او را طلاق بدهی داد باز در وقت صبح او را حیات
نمود و اسون خلیفه را ازین تقریر وی اعتقاد زیاده شد با عیالان گفت آیا اینست آنچه بگفتی
آن میگردید و در همان مجلس و دختر خود ام الفضل را در نکاح و سه توره و هر دو را بدین طریقه
فرستاد بعد از مدت زوجه و سه خطی نزد پدر خود فرستاد و شکوه کرد از جواد که او سر
کرده است بر سر من پدرش در جواب گفت که تزویج تو بادی از برای آن نکرده ام که حلال
بر وی حرام سازم باند که دیگر امثال ایشان سخن میگویند از جواد در سنه عشرين و دهم بیت
و هشتم محرم در زمان مختصم بعد از آمدن از وی مرطالیه منی و در آخر خودی القصد در آنجا وفات
یافت و در مقابر قریش عقیق جود خود موسی کامل مد فون گشت سن مبارکش بیت و خیمه
بود بعضی گفته اند او را نیز زهر داده اند و از وی و دو کسر و دو دختر ماند و مثل اولاد وی علی شکر
بود که داشت علم و سخاوت پدر شده و جهت شایستگی آنست که او را از مدینه منوره گسیخت
بروند با مرثول عباسی و در آنجا ساکن و آن شهر بسکه معروف بود لهذا امام را عسکری گفتند
نقلست که عربی از اعراب کوفه نزد وی آمد و گفت من از جمله کسانی ام که ترسانند
چون توحشه اند و دینی بر گردن من سوار شد گفت دین تو چند است جواب داد که ده هزار دریم
عسکری گفت اندیشه کن نفس خود را خوش بدار که قاضی دین تو خدا خواهد شد انشا الله
بعد از آن تنگی نوشته بدست اعراب داد که این مبلغ ازال اعراب در ذمه و بیست
اعراب را گفت که در مجلس من بیا و این مبلغ از من طلب کن و غلظت شدت بین میگردد
ایش اعراب را بچنین کرد و عسکری سه سده روز از وی مهلت خواست چون این خبر
بمشوکل رسید هزار درم از بیت او فرستاد و عسکری تمام آن زر را با اعرابی داد اعراب گفت

در سنه عشرين و دهم محرم در زمان مختصم بعد از آمدن از وی مرطالیه منی و در آخر خودی القصد در آنجا وفات یافت

یا ابن رسول الله یمن سن زیادہ از دہ ہزار درم قیمت باقی در سر کار خود صرف نہائی علی عسکر
 ابابکر و از آنکہ بی ہزار درم چہ کن از وی بتنا از نگاہ اعرابہ مجموع آن زر گر فتمیریت و سیفیت
 الله العالم حیث یجمل بمسالمتہ و قبل ازین میان کر ویم در قضیہ سیبایہ مصوب است
 کہ علی عسکر بی بود کہ متوکل اور متحان کردہ علی موسی الرضا ایضا مصوب است کہ سیبایہ نزد یک
 وی نہ رفتند بلکہ چون ویرا دیدند خشوع و خضوع نمودند و ساکن شدند از فریاد و گریہ و میگردیدند و میگویند
 این روایت است از شیخ سعدی و غیر اور و ہیبت کردہ اند کہ شیخ بن عبد الله محض بن الحسن الشہیدی بن الحسن السبط
 چون فرار نمود بجانب بلخ و بلخ را درون رشید اورا آورد و او را قتل کرد و اعمال وی گنجی باز نہ در بر کرد
 کہ سیبایہ و جانوران گرسنہ در آنجا گرد آمدہ بودند انداختند و آن جانوران صیلا اورا بخوردند
 و متعمرض او شدند و ترسیدند از آنکہ نزدیک گردوند بعد از آن بنای آن گنج و شکستہ بر کوبیدند
 همچنانکہ زندہ بود و وفات وی رضی اللہ عنہ در جمادے الآخر در سنہ اربع و عشرين و مائتین بود
 در شہر مین و از ہی و در خانہ خود مدفون گشت و عمرش چهل سال بود و متوکل اورا از مدینہ بمصر مین برد
 و در سنہ ۲۸۱ فرستادہ بود پس اقامت دشت در آن تاکہ وفات یافت و دختر وی و چهار پسر از وی
 با ماند و قتل علی و علم و اہل ایشان ابو محمد حسن بود و خالص و ابن خلکان آوردہ عسکرے اورا قتل
 و ولادت در سنہ ۲۸۱ و مائتین و مائتین بود و مرویت کہ در سن طفولیت روی گردید و بیکر دو بعضی
 دیگر از طفلان بازے میگردند درین اثنا بمسول رسید و گمانش این بود کہ حسن عسکر بی خالص غریب
 از بہت چیزے کہ در دست باقی طفلانست میگردید و او گفت اگر خواہی من مثل این از ہارے
 تو خرید نمایم تا آنرا ملاحظہ و سازای حسن عسکر بی نفی گفت یا خلیل العقل ما للخلق قنای کم
 عقل مارا از حکمت علم و عبادت آفریدہ اند بملول گفت از کجا این ہی میگوئی و دلیل قول تو چیست
 گفت قال الله تعالی انما خلقناکم عبداً و انکم الینا لا ترجعون آیا
 منی نیستید شما از فرط غفلت کہ آفریدہ ایم شمارا برای عبادت و یا از برای بازی و گمان شما این
 بود کہ بسوی ما باز نگردید و بیکر اعمال یعنی شمارا از برای عبادت آفریدہ ایم و مکارفات
 شما مقرر کردیم بملول گفت مرا پسندی و حسن عسکرے بیتے چند موعظہ امیر خواند تا وقتیکہ
 از یاد رفتاد و بیہوش شد چون بہوش شد بملول گفت تو در صغر سنی و سنوز گناہی از تو صراحت
 شدہ باعث این بیہوشی چیست گفت ای بملول دست از من برد کہ مادر خود را دیدم کہ کائنات
 میافرخت بہنرم بزرگ و نیک آفرودختہ بنے شد مگر بہنرم کو چاک من بہنرم کہ از بہنرم
 کو چاک بہنرم باشم گفت است کہ سالی در شہر مین را می قحط افتاد و بواسطہ کم یاری و کمائی این
 متوکل کہ خلیفہ بود امر کرد کہ مردم بہت دعای استغفار بیرون روند اتفاقاً سہ روز متعاقباً

در سہ روزی بیاض آمدند

بیرون رفتند و عاگرد باران نیامد بعد از آن نصایبی که در شهر بودید بیرون رفتند و راهی
 همراه ایشان بود که چون بجانب آسمان دست برداشتی باران فرو ریختی باز در روز دوم نیز
 عمل نمودند باین شک و در اول بعضی جمله افتاد و بعضی از زمین مرتد شدند و این امر بخلیفه دشوار شد
 کسی را بطلب حسن خالص فرستاد و گفت امرت جد خود را و ریاس پیش از آنکه ملاک شوند حسن
 گفت انشاء الله تعالی صبح بیرون خواهیم رفت و از آله این شک از مردم خواهد شد و خلیفه را
 گفت که صحاب ویرا از جنس بیرون آر و خلیفه تمام ایشان را از مجلس آزاد کرد و از اجابت قیام
 بیرون رفت چون رهیب بهما نظر لقی معهود است بجانب آسمان برداشت ابری در آسمان
 پدید آمد و درین اثنا حسن خالص گفت تا دوست رهیب بگیرند و آنچه دوست دارد از دستی ستیز
 پیارند چون او را آوردند و دیدند که استخوان آدمی هست انگاه رهیب آگفتند و عاگرد چون دست
 ببردشت ابر آسمان بر طرف شد و افتاد طبع شد مردم را از خیال نجاتی تمام دست داد و خلیفه
 از حسن خالص پرسید که کیفیت این قصه چیست حسن فرمود این استخوان پیغمبر است که بدست
 این رهیب افتاده و قهر است که هرگاه استخوان از پیغمبر این در زیر آسمان بدارند باران بارد
 چون امتحان این استخوان کردند چنان شد که وی گفته بود و شب مردم را بزل شد و حسن خالص فرمود
 عزیز و محترم بخانه خود تشریف آورد و از آن تا بیخ صلبه و عطائمی خلیفه در هر وقت بوی میر
 تا زمانیکه در همان شهر سترگن رک وفات یافت و نزد پدر علی نقی مدفون گشت عمرش بیست و
 بیست سال بود هیچ فرزندی نداشت غیر ابوالقاسم محمد حجت که در وقت وفات پدرش پنجساله
 بود لیکن در آن سن خدا تعالی حکمت بکار زانی داشت و او را قایم و منتظر نیز میگذاشت بعضی گویند
 بواسطه آنکه در آن شب غریب بود و کس ندانست که کجا رفت و قول شکیه که درین باب گفته اند که
 است و رد قول روض و جواب از آن مبسوط در بیت دوازدهم از آیات و آله بفضایل
 ائمه است مذکور ساختم باید که رجوع کنی بآنکه امری بهم ضرورت است خاتم در عتقا و اهل
 سنت و جماعت در کثان اصحاب رضوان الله علیهم اجمعین و در قتال معاویه با امیر المؤمنین
 حضرت علی رضی و در حقیقت خلافت معاویه بعد از آنکه امام حسن بن علی رضی عنده خلافت بوی نمود
 با او صلح کرد و در میان اختلاف و کفر نیز دید و خطرات در جواز لعن و در شتایی که متعلق
 است بآن و است ای این کتاب ختم این کتاب به بیان اصحاب رضی الله عنهم که دریم تا اشارت
 بآنکه مقصود بالذات ازین تالیف تکریم و تبریج اصحاب از متفری است که اهل عناد و شقاوت است
 از دین بیرون رفته تابع ملامه شده اند و بنا برین مستحق عذاب عظیم و نکال عتاب الیهم گشته
 در جاه و بآل و ضلال افتاده اند و اما تا اسد علی محبت اسلام و اصحاب و خیر نانی که هر تهم

این رب العالمین بدانکه اجماع اهل سنت برین است که هر کس از اهل بیت و حبیب است
 که تزکیه جمیع صاحبان مذابصا بته عدالت ایشان و تناسلی بر ایشان که خدا تعالی در چند کتبه از آیات کتاب
 خود گفته از آنجمله است قوله تعالی کنتم خیر امت اخرجت للناس که اثبات خیریت ایشان
 بر سایر گروه درین آیه و همچنین بر ابروی بشهادت خدا تعالی نمیکند زیرا که او جل جلاله اعلم است بحال
 بندگان خود و شتمال ایشان بخیریت و غیر آن بلکه خدا تعالی گواهی داد بآنکه اصحاب بنم بهترین امت اند
 بر هر کس و حبیب که این اتفاق نماید و ایمان بآن آرد و اگر این اتفاق نکند و ایمان برین نیار و نگذیب
 خدا تعالی کرده است و در اخبار او و چه شک نیست که هر کس که ریب کند و در خبر از اخبار خدا تعالی
 یا رسول او نکند ایشان نماید اجماع جمیع اهل اسلام کافست از آنجمله است که قوله تعالی و کذلک
 جعلنا کم امتة وسطا لتکونوا شهداء علی الناس که صحابه درین بیت و آیت که قبل از
 گذشت مشافه مخاطبه اند برسان رسول الله فی الحقیقه و ایشان عدل و خیار است خوانند تا بر
 بقیه امت گواهی دهند در روز قیامت و اگر عادل نبودندی چنانچه زعم و نفی است خدا هم از تعالی
 و فهم الله تعالی که میگویند ایشان بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه و سلم مرتد شدند غیر شکر
 چگونه خدا تعالی در روز قیامت ایشان را گواه میساخت بباقی امت که همه کس بعد از وفات و خیریت
 ایشان فرموده از آنجمله است قوله تعالی یومئذ یخبر الله النبی و الذین امنوا مع نوره هم
 یسعی بین ایدیه و با یما هم که درین بیت خدا تعالی اصحاب بخیر خود را بین کرده اند است
 از خواری و رسوائی و روز قیامت و حال آنکه این ازین نبی باشد مگر سائیکه بخویشنودی خدا تعالی
 و رسول او از عالم رفته باشند غیر این سخت خدا تعالی ایشان از خواری و رسوائی و بیل صریح است
 بر آنکه ایشان با کمال ایمان و حقایق احسان از عالم رحلت فرموده اند و بر آنکه حق سبحانه و تعالی
 و رسول او همیشه از ایشان راضی و خوشنود اند و از آنجمله است قوله تعالی لقد و ضعی الله عن
 المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجره و ین آیت تفسیر فرموده است بخویشنودی از جماعت
 که در زیر شجره بیعت کردند بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم و ایشان که هزار و قدر چهار
 بودند از کبار اصحاب هر یک که خدا تعالی از وی رضی شد مکن نیست موت او بر کفر زیرا که اعتبار بر رضای
 بوفاست بر سلام است پس رضای خدا تعالی حاصل نشد مگر کسی را که عالم باشد بموت او بر سلام و اما کسی
 که خدا تعالی داند که بر کفر خواهد و مکن نیست از آنکه او تعالی خبر میدهد باینکه او از وی رضی است پس
 معلوم شد ازین آیت و آنچه که قبل از ذکرش صریح است و در آنچه مختصریات ملاحظه که معاند و مکر
 قرآن طریقه و کافرانند زیرا که لازم می آید از ایمان بفرقان ایمان تا آنچه در قرآن از او هر و نوای و
 اخبار و غیر ذلک است و از آنجمله آنچه در قرآن است آنکه اصحاب بهترین امت اند و عدل و خیار است

اصحاب بنم

و آنکه خدا تعالی ایشان را بخوار سازد و در ضمنی است از ایشان پس هر که تصدیق این صفات ایشان
 نکند بکذب قرآن کرده باشد و هر کس که کذب قرآن کند بیکریه احتمال تاویل نیست باشد که قر
 با حدیث و خارج است از این و از جمله است قوله تعالی و السائقون الاولون من
 المهاجرين و الانصار و الذین اتبعواهم باحسان رضی الله عنهم و رضوا عنهم
 این آیت در مقدمه کتاب کریم قوله تعالی یا ایها النبی حسبک الله و من اتبعک
 من المؤمنین قوله تعالی للفقراء المهاجرين الذین اخرجوا من دیارهم و مملک
 یتغولون فضلا من الله و رضوانا و ینصرون الله و یرسله اولئک هم
 الصادقون و الذین تبوء الدار و الدار الاخری من قبلهم یموتون من اجلهم و
 لا یجدون فی حد و درهم حاجه مما اوتوا و یثرون اعلی انفسهم و لو کان بهم
 خصاصة و من یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون و الذین جاءوا من بعده
 یقولون ربنا اغفر لنا و لاجواننا الذین سبقونا بالایمان و لا تجعل فی قلوبنا
 غلا للذین امنوا ربنا انک رؤوف الرحیم مترجم گوید آیات ظاهره باینکه ایشان
 در باب دوم تقریب ابراد و فضایل چنین از اکابر اهل بیت مذکور شده اگر در آن مال و فکر و کار
 ضلال و خسران گمانیکند و فقر و غنا میکنند بر تو ظاهر خواهد شد و لکن اگر ترک غنا و
 توقیف شای و از راه انصاف و زاری و صاحب سغیر و در استغفار عظیم و اهل این چنانچه خدا
 و رسولش بآن امر کرده اند از عتاب و تنگنالی که اهل بیعت و ضلالان با او نمودند نجات خواهند
 یافت جعلنا الله من خدام منجی الاحباب و تابعهم بفضله و منه و جود
 و از جهات آیه که شکی نیست در صحابیت قوله تعالی محمد الرسول الله و الذین معه اشد
 علی الکفار بینهم ترجمه و کما سجدت لایة یغنون فضلا من الله و رضوانا
 سیما هم فی وجوههم من اثر النجود ذلک مثلهم فی التوریه و مثلهم فی الانبیا
 کذراع اخرج شطاه فافره فاستغلظ فاستوی علی سواد یحیی الذراع
 لیغیظهم الکفار و عند الله الذین امنوا و عملوا الصالحات منهم مغفوره
 و احدا عظیما درین آیت شایع و عظیم است اولاب رسول صلی الله علیه و سلم بقول محمد رسول الله
 که بین آیت سابق است و ثانی بر صحاب آنحضرت بقوله و الذین معه اشد علی الکفار
 رحمة بینهم ترجمه و کما سجدت لایة یغنون فضلا من الله و رضوانا که ایشان را
 فرموده شدت و عظمت بر کفار و رحمت و نیکی و مهربانی بایمانان و حقین و مشروران
 ایشان و کثرت اعمال صالحه و وسعت رجا در فضل و رحمت خدا تعالی از جهت طلب فضل و رجا

او جل و علا باز بقول خود و سیما هم فی وجوههم من اثر التمجید انهار این معنی فرمود که آثار اخصا صر
 و غیر آن از اعمال صالح و در روی ایشان ظاهر و لایح است چنانکه هر کس که نظر بایشان بکند حسن سیرت و طهر
 ایشان را دوست بجز دویدن بآنگاه محالست موصاف جنتی بایشان کند و فخر حال ایشان بجا بیاید
 امام مالک گفت که با چنین رسیده زمانیکه اصحاب اراده فتح شام کردند نصاری چون ایشان را
 میدیدند گفتند که والله این جماعت که با پیشیم بهتر اند از حواریین عیسی هم و از انبیاء باریسید و تحقیق که سخن
 ایشان درین باب رست و درست است زیرا که همیشه نام اصحاب محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم
 در کتب سابقه بلند بوده چنانچه خدا تعالی درین آیت میفرماید ذلک مثلهم فی التور و تیر یعنی
 این وصف که مذکور شد وصف ایشان است در کتاب موسی هم یعنی همین صفت در توریت مذکور
 است و مثلهم الا انجیل و وصف ایشان است در کتاب عیسی علیه السلام یعنی در انجیل نیز
 وصف مذکور اند کز دوع اخراج شطاه یعنی وصف ایشان درین دو کتاب همچون زر غنای است
 کز شاخها بیرون کند فاذده پس تو سگ گرداند شاخ را خاست غلط پس بطور بلند شود و سبقت
 علی سوقه پس بایستد خود بر ساقهای خود و یحجب الذراع بغیب و راوردان قوت در آن
 و درستی و حسن نظر آن زرعت مزارع ان را پس همین اصحاب محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم آن
 حضرت را تقویت و نمایند و نصرت دادند ایشان بارسول الله مثل شطاه بودند بازرع که اول
 دعوت اسلام ضعیف بود و هر چند برآمد قوت گرفت جسمانه و تعالی این تمثیل فرمود و لیغیظ بهم
 الکفاد تا خشم گیرند با صاحب کافران و امام مالک که در یک و هیت حکم بکفر افضی که بغض حضرت
 و صحابه از اندازین آیت گرفته است و دلیل بر بیطرفی گفته که هر کس بغض صحابه دارد و صحابه غیظنا و
 خواهند گرفت و او غیظ بروی گیر و کافر است و این ماخذ نیکوست و ظاهر آیت شاید اوست
 و اینجهت است که امام شافعی هم در یک قول موافق مالک شده که بکفر بغض و غیظ اصحاب است
 و ایضا جامع از آنکه موافق اند با وی در تفسیر مترجم سیدوید ظاهر آیت شعر است بر آنکه هر کس که بر صحابه
 خشم گیرد کافر است نه آنکه اصحاب بر او خشم گیرند بلکه اگر گوی خشم احدی با مستلزم خشم دیگر است
 آنکه جمیع صحابه بعضی ایشان را عده فرمود و بغضت اجر عظیم بقول خود و همین آیت و وعد الله
 الذین امنوا و عملوا الصالحات منهم مغفرة و اجرا عظیم امن در منم بیانیه است
 بیان چنین میکنند نه از برای بعضی و عده خدا تعالی حق و صدق است و از آن خلف نمیکند
 که مبدل کلمات و هو التسمیع العظیم و آحاد ایشان نیز در فضل صحابه بسیار اند و عظیم
 آن در اول این کتاب ایراد کردیم و همین شرف ایشان را کافی است که خدا تعالی ثناء کرده است
 بر ایشان درین آیت همچنانکه یاد کردیم و در پیش این آیات و تحسین و از ایشان علیه الرحمة و الرضوان

چون ایشان را
 میدیدند گفتند که

اینست که
 جامع از آنکه

این صفت نیستند از یکدیگر زیرا که سبک و سبکی این قبیل و غالب است در ایشان پس مفهوم مخالفی ندارد که
 بعضی از تحت این حکم خارج باشند یا اگر مراد کسی نیست که متصف است این صفات باشند اگر چه بالقوه
 باشند یا بالعزم و آردنی مخصوص است حکم عدالت که سبک و سبکی را از آن حضرت صلی الله علیه و سلم
 کردند و شال که یکدیگر درجه است رسید باشند یا از جهت غرضی آمده باشند بمیدان اما این زعم و
 موافق قول جمهور نیست بلکه جمیع از فضلاء اعراض کرده اند چنانچه شیخ الاسلام علامی گفته که این قول
 غریب است که بسیاری از مشهوری بصحت و روایت آن حضرت از حکم عدالت بیرون میروند
 و مثل واکل بن حجر و مالک بن حویرث و عثمان بن ابی العاص و غیر ایشان که نزد رسول صلی الله
 علیه و سلم آمدند و اقامت نکردند و در قلیل باز رفتند و جمهور علما تصریح کرده اند بتجسیم این قول معتبر است
 البته کلامه و آنست که آنچه در زعم ما و زوی میگذرد و نیست که تعظیم صحابه اگر چه بحدیست آن حضرت اندک
 رسید باشند امریست که چون مقرر بود و زو و خلفاء الرشیدین و غیر ایشان چنانچه بصحت رسیده از
 ابوسعید خدری است که مروی در حضور بی معاویه راست کرد و در آنوقت ابوسعید بکیه کرده بود و نگاه
 داشت و گفت من و ابوبکر رضی الله عنه و مروی از ابی بادیه در سفر در خانه فرو و آدمیم و در
 خانه زنی عالم بود و آن مرد بدوی بان زن گفت بشارت دهم ترا آن زن گفت بل بدوی
 گفت اگر گوسفندی بمن دهی پسری تولد خواهی نمود و آن زن گوسفند بوسی داد و آنرا فرج نموده
 بخت و خور و بیم و ایوب گردانی الله عنه در خوردن با شریک بود اما ازین قصه خالی الذهن بود و بعد
 از آنکه ازین قصه شنید بر خاست و بی کرد و آنچه خورده بود از معده خود بیرون آورد و بعد از آن
 دیدم که همان که در آن سفر و عمر سفر آوردند که همچون با انصار کرده عمر سفر گفت این بوقی بصحت
 رسیده اند و آنهم که در آن محبت چه گفت و شنید و اگر نه او را این محبت رسول الله صلی الله علیه و سلم
 او را از شما که ایستادیم که در نظر کن در توقف عمر سفر از خاتمت آن صحابی مخصوص از معاقت
 آنجا می شود و بر آن این قصه و تبلی و ضم و ظاهریست بر آنکه نزد خلفای الرشیدین ایشان محبت
 رسول الله صلی الله علیه و سلم و همه چیز بر اینست که و چنانچه در صحیح بخاری و مسلم ثابت شد که رسول صلی الله
 علیه و سلم کسی مثل خود آورد و بپا اتفاق کند در راه خدیجه ابی ثواب آن خیمه شد که یکی از اصحاب
 مدی انصاف مدی اتفاق کند و بتواتر رسید است از آن حضرت صلی الله علیه و سلم که فرمود و بهتر
 ناس اهل قرن من اند بعد از آن کسانی که نزدیک ایشان باشند و بصحت رسید که رسول صلی الله
 علیه و سلم و خدیجه ابی ثواب که در محاب من بطلان سوا بنیدین و در روایتی آن فرمود
 اصحاب تمام خود را برید که و شهادت و مقتدا هست را که شما بهترین ایشانید و اگر اتم ترین ایشان نزد
 خدیجه ابی ثواب و بداند که خلاف قهت میان علما و فضیل صحابه و کسانی که بعد از ایشان آیند و اصحاب

این صفت نیستند از یکدیگر زیرا که سبک و سبکی این قبیل و غالب است در ایشان پس مفهوم مخالفی ندارد که بعضی از تحت این حکم خارج باشند یا اگر مراد کسی نیست که متصف است این صفات باشند اگر چه بالقوه باشند یا بالعزم و آردنی مخصوص است حکم عدالت که سبک و سبکی را از آن حضرت صلی الله علیه و سلم کردند و شال که یکدیگر درجه است رسید باشند یا از جهت غرضی آمده باشند بمیدان اما این زعم و موافق قول جمهور نیست بلکه جمیع از فضلاء اعراض کرده اند چنانچه شیخ الاسلام علامی گفته که این قول غریب است که بسیاری از مشهوری بصحت و روایت آن حضرت از حکم عدالت بیرون میروند و مثل واکل بن حجر و مالک بن حویرث و عثمان بن ابی العاص و غیر ایشان که نزد رسول صلی الله علیه و سلم آمدند و اقامت نکردند و در قلیل باز رفتند و جمهور علما تصریح کرده اند بتجسیم این قول معتبر است البته کلامه و آنست که آنچه در زعم ما و زوی میگذرد و نیست که تعظیم صحابه اگر چه بحدیست آن حضرت اندک رسید باشند امریست که چون مقرر بود و زو و خلفاء الرشیدین و غیر ایشان چنانچه بصحت رسیده از ابوسعید خدری است که مروی در حضور بی معاویه راست کرد و در آنوقت ابوسعید بکیه کرده بود و نگاه داشت و گفت من و ابوبکر رضی الله عنه و مروی از ابی بادیه در سفر در خانه فرو و آدمیم و در خانه زنی عالم بود و آن مرد بدوی بان زن گفت بشارت دهم ترا آن زن گفت بل بدوی گفت اگر گوسفندی بمن دهی پسری تولد خواهی نمود و آن زن گوسفند بوسی داد و آنرا فرج نموده بخت و خور و بیم و ایوب گردانی الله عنه در خوردن با شریک بود اما ازین قصه خالی الذهن بود و بعد از آنکه ازین قصه شنید بر خاست و بی کرد و آنچه خورده بود از معده خود بیرون آورد و بعد از آن دیدم که همان که در آن سفر و عمر سفر آوردند که همچون با انصار کرده عمر سفر گفت این بوقی بصحت رسیده اند و آنهم که در آن محبت چه گفت و شنید و اگر نه او را این محبت رسول الله صلی الله علیه و سلم او را از شما که ایستادیم که در نظر کن در توقف عمر سفر از خاتمت آن صحابی مخصوص از معاقت آنجا می شود و بر آن این قصه و تبلی و ضم و ظاهریست بر آنکه نزد خلفای الرشیدین ایشان محبت رسول الله صلی الله علیه و سلم و همه چیز بر اینست که و چنانچه در صحیح بخاری و مسلم ثابت شد که رسول صلی الله علیه و سلم کسی مثل خود آورد و بپا اتفاق کند در راه خدیجه ابی ثواب آن خیمه شد که یکی از اصحاب مدی انصاف مدی اتفاق کند و بتواتر رسید است از آن حضرت صلی الله علیه و سلم که فرمود و بهتر ناس اهل قرن من اند بعد از آن کسانی که نزدیک ایشان باشند و بصحت رسید که رسول صلی الله علیه و سلم و خدیجه ابی ثواب که در محاب من بطلان سوا بنیدین و در روایتی آن فرمود اصحاب تمام خود را برید که و شهادت و مقتدا هست را که شما بهترین ایشانید و اگر اتم ترین ایشان نزد خدیجه ابی ثواب و بداند که خلاف قهت میان علما و فضیل صحابه و کسانی که بعد از ایشان آیند و اصحاب

[illegible]

در دست یافتنی که کسیکه شوکت دارند بدون تاویل ضامن نمیشوند آنچه تلف کردند در حالت قتل ملحق
 ال یعنی زیر که قتل عثمان سه در حال قتال نبود بلکه دوی نه کرده از قتال چنانچه عید البر روایت
 کرده که ابوهریره سه چون اراده قتال عثمان کرد که گفت از روی مدیکوم تراشید از دست
 بیندازد ای ابوهریره تو نفس مرا میخواهی و حال آنکه من نفس خود را فدای مسلمانان میکنم و میخواهم
 که کسی از ایشان کشته نشود و ایضا اعتقاد اهل سنت و جماعت آنست که معاویه یا امام خلافت
 امیر المؤمنین علی خلیفه نبود بلکه از جمله ملوک بود و غایت اجتهادش آن بود که یک اجر و دشت با آنکه
 با امام زمان خصوصیت گرفت و آن اجتهاد و آما علی و از روی او بود یک اجر اجتهاد و اجر دیگر آنکه
 اجتهادش صواب بود بلکه ده اجر و دشت بدلیل حدیث پیغمبر صلی الله علیه و سلم اذ اجتهد
 المجتهد فاصاب له عشرة اجور یعنی هرگاه که مجتهد در جهاد و صواب کند مراد است
 ده ثمره و علماء را اختلاف است در امامت معاویه بعد از وفات علی بعضی گفته اند امام و خلیفه بود
 چه که بیعت او تمام شد بعضی گفته اند که امام نشد بدلیل حدیث که ابو داود و ترمذی و نسائی و غیر آن
 روایت کرده اند اختلاف بعد از ثلاثون سنة نشد یحیی و منکانا یعنی خلافت حق بعد
 از سی سال است باز ملک انتقال خواهد یافت سی سال بعد از وفات و شهادت امیر المؤمنین علی
 کرم الله وجهه تمام شد و اقبل ازین مذکور ساختم که سی سال تمام نشده بود که شهادت رسید
 امیر المؤمنین و یحیی آنست که شهادت علی سه در ماه رمضان سترار بعین از هجرت بود و اکثر
 چنانست که در هجدهم آناه بود وفات پیغمبر صلی الله علیه و سلم در روز و سوم ماه ربیع الاول
 آناه بود پس ایشان نزدیک سی سال تقدیر شد آناه بود و بعد از وفات امام حسن بن علی سال تمام شد
 چون هیچی قرار یافت پس سزاوارت چنانچه بسیار از محققین گفته اند که حل کنند قولی که
 که امامت معاویه قایل است در وقت شهادت امیر المؤمنین علی تقدیر نصف سال بود از وفات و
 در وقتیکه حسن بن خلافت بوی تسلیم کرد و اما جمعی که منع امامت معاویه میکنند که حسن بن امام خلافت را
 بوی تسلیم نکرد مگر بنا بر ضرورت وقت بود بلکه میدهند که امام خلافت را حسن بن تسلیم میکنند
 و قصد رقابت و خونریزی کند بهیت خلافت اما رت چند روزه اما حسن بن پس اعتبار و اعتقاد
 می بدان تسلیم نمود زیرا که حسن بن ترک خلافت نکرد مگر از جهت محافظت اهل اسلام و خونریزی
 مسلمانان و در گذشت از او خلافت اضطراری بود بلکه اختیاری بود پس معاویه بنا برین قول
 خلیفه بوده باشد و شرا امیر سر که منع قول احتجاج کنی باین طریق که امام حسن بن امام حق
 صدق بود و شوکت و عدو شرکست نه میقدار بود که معاویه یا قاضی کند پس نزد دل و از امر
 خلافت تسلیم معاویه کردند از روی اضطرار بود بلکه از روی اجتناب بود چنانچه اینمعه دلائل است

و اینست که در بعضی روایات آمده است که معاویه را در وقت خلافت علی بن ابی طالب کشته شد و این روایت را در بعضی کتب معتبره نیز دیده ام

فتنہ نزول از خلافت کہ قبل ازین در باب خلافت امام حسن مجتبیٰ کریم کہ شہر و طبرستان
 معاویہ کر و دوسے جمیع آن را التزام نمود و بان وفا کر و کہ ایضا قبل ازین از صحیح بخاری
 نقل کر ویم کہ معاویہ طلب صلح از امام حسن و تسلیم امر خلافت کر و یا وخت یاری بود بر نیخنے و ملا
 میسند حدیث بخاری کہ قبل ازین از ابو بکر تر کویت کر ویم کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 منبر بود و امام حسن پہلوی آنحضرت نشسته بود و آنحضرت بر یک نوبت ہوی نگاہ کر و
 نوبتے ہر دم بیک گفت کہ این پسر من سید است و امید آنست کہ خدا تعالی بسبب و
 میان دولنگہ عظیم از مسلمانان صلح اندازد پس نظر کن در ترفع درجات آنحضرت مر این
 صلح بہبب حسن کہ اگر این صلح صحیح حق بنو دوسے آنحضرت کر جار آن نیست و اگر
 دلیل صحت نزول امام حسن از خلافت جہت معاویہ و اگر امام حسن بعد از نزول از خلافت
 بر آن امر باقی بود کہ آنحضرت رجاء صلح نمیداشت و حسن بآن صلح مدح نظر نمود چرا کہ جہت امر
 خلافت غیر اہلبیت رسول صلی اللہ علیہ وسلم مسلمانان کی روا داشتند و ایضا اگر فائدہ
 کہ آن استقلال معاویہ و صحت خلافت و فساد تصرف و وجوب اطاعت و ولایت ہر کافہ
 مسلمانان و قیام دوسے بام مسلمانان بر صلح مشرب نشدی آنحضرت رجاء آن نمیداشت
 بچہ و ترک خلافت حکم بے آنکہ فائدہ شرعی بودہ باشد پس درین رجاء وقوع صلح میان
 این دو لشکر عظیم از مسلمانان و لائے است بر صحت آنچہ امام حسن کر وہ بر آنکہ او درین امر
 مختار بود و بر آنکہ این فائدہ کہ مذکور شد بر این صلح مشرب است پس حق آنست کہ خلافت
 معاویہ ثابت شد از آنوقت و بعد از آن خلیفہ بحق و امام صدق بود رضی اللہ عنہ
 و چگونہ چنین نباشد و حال آنکہ تر مذے حدیثی حسن از عبدالرحمن بن اسعد صحابہ
 روایت کر وہ از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم در حق معاویہ کہ فرمود اللہم اجعلہ
 ہادیا محمدیا اے بار خدا یا کن اورا راہ گنایندہ و راہ یافتہ شدہ و امام احمد و مسند
 خود از عرابض بن ساریہ کہ در حق معاویہ روایت کر وہ کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم
 فرمود اللہم عجلہ معاویہ الکتاب و الحساب و قبل العذاب ہادیا
 نقل کن معاویہ را علم قرآن و علم دین یا علم کتاب و حساب و گمہ دار اورا از عذاب
 و ابن ابی شیبہ در مصنف و طبرانی در کبیر اکمید الملک بن عمیر روایت کر وہ کہ معاویہ
 گفت کہ ہمیشہ طمع در امر خلافت نمیداشتیم از آن روزے کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم گفت اے معاویہ
 اذ املکت فاحسن وبتیک مالک امر مسلمانان گردی نکوئی کن و طریق عدل و انصاف
 مر عیدار بیت مال کن در وعا پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم در حق او کہ خدا تعالی اورا را

صحیح بخاری
 حدیث

در مصنف از سعید بن جهمان روایت کرده که گفت سفینه را گفتم که بنی امیه زخم کرده که ام خلافت
در میان ایشان است سفینه گفت کذب بنو الذر قال هم ملوک امین شتر الملوک و اول الذکر
معاویه یعنی بنو امیه و روى گفتند بلکه بدترین ملوک اند و معاویه اول ملوک سرت از بنی کلام تو هم
آن میشود که معاویه خلیفه بنو زبیر که معنی این سخن آنست که خلافت معاویه اگر چه صحیح بود لیکن مشابهت
ملک بر آن غالب شد چرا که در بسیاری از امور خلفاء را بر شدین پیرون رفت پس از حیثیت
تفویض امر بوی از جانب حسن و اجتماع اهل حل و عقد بروی آن خلافت حق صحیح بود و ازین گذشته
که اجتهاد آن غیر مطابق واقع از و صادر شد بدان آنهم نمیشود و لیکن موخر میدارد و او را در جات حصار
اجتهادات صحیح مطابق واقع یعنی خلفاء را بر شدین و حسن پس هر کس که طلاق ملکیت بر معاویه میکنند
از گذر این اجتهادات مذکور است که در آثار امارت از و صادر شد و هر کس که طلاق خلافت
بر روی می کنند از گذر تفویض امر است از جانب امام حسن و اجتماع اهل حل و عقد بر آن و باین اعتبار
اطاعت و انقیاد او واجب بود و اگر کسی گوید که بقیه بنو امیه نیز چون ولیعهد معاویه بودند پس از
ایشان صادر شد از اعمال قبیح از روی اجتهاد و خطا در اجتهاد ایشان از آنهم منسیار و و از خلافت
پیرون نمیرد و گوئیم جمعی بعد از معاویه بودند از بنی امیه ایشان از اهل اجتهاد بودند بلکه فسقه و
بودند پس صحیح نیست که ایشان از جمله خلفاء شمارند و در سلاک ایشان در آرند بلکه ملوک بودند
بلکه ایشان بدترین ملوک بودند که عمر بن عبد العزیز در میان بنی امیه که اول حق است خلفاء را بر شد
و همچنین عبد الله بن زبیر و اما بعضی از متقدمه که است و لعن معاویه بنی ستمند و مباح میشد
قول ایشان تعمد علیه و ملتفت اینست زیرا که است و لعن و اکثر اصحاب و خلفاء بخیر کنند مگر قوی
احق و جالب که حق سبحانه و تعالی از ایشان پیرا و بری است و پاک نمیدارد از ایشان در
هر وادی که ملاک شوند قلنهم الله خذلهم الله اقم اللعنة و اللعنة لان و اقام علی رؤسهم من سبی
اهل السنة و الجماعة و حجج الموبدة با وضح الدلائل و البرهان ما یقعهم عن المحوض فی تنقیص اولئک
الائمة الاعیان و کان فی کتب از برای شرف صحبت رسول صلی الله علیه و سلم الکریم و عثمان
ویرا عامل ساختند بر ولایتش امام و بیان این سخن آنکه و قوی که ابو بکر نه لشکر بجانب شام فرستاد
معاویه یا تهاق برادر خود زید بن ابی سفیان را بجانب رفت و چون برادرش زید وفات
یافت او را بر دوش خلیفه ساختند و دوم را بام عمر امارت شهر چنانکه بود بروی مقرر داشت با و
بامارت نیز ویرا بر جمیع بلاد شام امیر ساخت و دوران با و چنانچه مر و است که بیست سال در
بلاد امارت کرد و در بیست سال خلافت کرد و از کعب الاحبار مستقول است که گفت پنج سال ملک از
این است بخوابد شد اینقدر که معاویه یا ملک شود و قوی گوید وفات کعب الاحبار قبل از این

و

و

که معاویه علیه شورو را اخبار از خلافت معاویه بن صفوان بود زیرا که بیست سال خلافت کرد که
 هیچکس با وی در امر خلافت نزاع نداشت نمود و در زمین بخلاف کسی که بعد از وی بودند چرا که
 ایشان از مخالفت و منازعه نبود و بعضی از ممالک از تصرف ایشان بیرون رفتن البته کلامه
 بدانکه در اخبار کعب از خلافت معاویه دلیل است که خلافت کرد و در بعضی کتب منقول بر پیغمبر
 علیه السلام مخصوص علیه است زیرا که کعب الاخبار از علماء اهل کتاب بود احاطه و اطلاع کرا و
 بر حکام آن کتب داشته و گریه از اخبار ایشان اندشت و این دلالت بر تقوی و تعظیم
 معاویه و حقیقت خلافت او میکند بعد از نزول حسن بن علی از خلافت و استقرار معاویه در آن
 و این در ربیع الآخر یا حمادی الاولی است احد و در بعضی اقصیه و آن سال بجا نیت موسوم شد
 بواسطه آنکه اجتماع است بر یک خلیفه شد در آن سال باز بدین اهل سنت و جماعت اخیان کرد
 اند و کفر نپذیریدین معاویه که ولیعهد او بود بعد از و طایفه برین رفته اند که او کافر شد و دلیل که صبط
 ابن جوزی و غیره گفته اند که روایت مشهور است که چون سر مبارک امام حسین رفته آمدند
 نزد او آوردند و در میان بناد و آل شام را جمع کرد و وعده از خوب چیزان که در دست داشت
 بردند آن او میخواست و ایات این زهر که است کشتیهای بریدشید و تا آخر ایات
 مشهوره بر خواند و دو بیت دیگر بر آن افزود که مشتمل بود بر توبیخ کفر او و گفت این جزیه
 در آنکه حکایت کرد از و پس او عجب نیت از کشتن این زیاد امام حسین بن علی رضی الله عنهما
 بلکه عجبیت از خدایان نپذیرد و خوب زدن او بشنا یا امام حسین بن زیاد کرد و آن همیران بر شتران
 بے پالان و فرستادن سر حسین که در قتی که منقش شده بود بر پینه انگاه گفت ازین افعال
 هیچ مقصود و دیگری نداشت مگر ایشان را ضحیت کند و سر را شهرت دهد در ممالک و
 حال منفعل که از وی صادر شده است که آل پیغمبر صلی الله علیه و سلم جایز نیست که نسبت
 بخوارج بفعل آرند بلکه اجماع اهل سنت برین شده که خوارج داهل بغی را کفر کنند و نماز گذارند
 بر ایشان و دفن نکنند و اگر کینه قلبی با امام حسین بن بودی بر آید تعظیم و احترام سر مبارک
 فرادستی و کرم میکرد و وقت تزد و می آوردند از آن کفن کرده دفن
 نمود و نسبت آل پیغمبر صلی الله علیه و سلم احسان بجا آورد و بعضی دیگر از علماء گفته اند که غیر
 کافر نیست زیرا که سباب موجب کفر نزد ما ظاهر نشد که موجب خروج از اسلام است و
 روایت مشهور که از نقل کردیم معارضه میکند با آنچه از حکایت کرده اند که چون سر حسین
 تروینید آوردند گفت رحمکم الله یا حسین بدرستی که تر کشتی که صلوات رحم نداشت و نشان
 و انگار بر این زیاد کرد و گفت عداوت مرا در دل بر و فاجر کاشی و نسا و صبیان و مبارک

جمیع بین الامعات والاولاد والنبات وجمیع بین الاغوات می نمود و شراب و خمر و شراب
 الصلوة و شرب گوید چون یزید با اهل بینه چنین کرد و مردم بر و خروج کردند و خدا تعالی از عمر او بر
 بر و شربت و علم از اتفاق ریشیت یزید حیات کرده اند و جواز لعن مخصوص بهم او پس لعن
 از ایشان بخویر لعن کرده اند از آن جمله ابن جوزی است که احمد و غیره بدست تیکه او در کتاب خود
 منسب الیهم و علی السعوط العین المانع من ذم یزید نقل کرده که سیاهی از من سوال کرد از حال یزید گفت
 کافی است او در جسد که با درست یعنی از شاست و قبائح اعمال گفت آیا لعن بر او جایز است گفت
 علماء متوسل و تجویز کرده اند از آنجمله احمد بن حنبل است که در سخن کیفیت که زیاده بر و لعن است باز روایت
 کرد این جوزی از قاضی ابی علی قرابدرستیکه او روایت کرد و در کتاب خود المعتمد فی الاصول است
 خورمبوسه صالح بن احمد حنبل میگوید که از پدر خود پرسیدیم که تو می دانی نسبت میسند
 یقوتامی یزید این کیفیت چیست پدرم گفت اے پسر تو لایسی در نسبت میکنی که بخدا و ایمان
 بد و مشرب باشد و چرا لعن بخت کند بر کسی که خدا تعالی او را در کتاب خود و لعنت کرد و پرسیدیم
 لعن بر یزید کیست در کتاب الله گفت در قول خدا تعالی فلعنهم ان قولیم انفسکم
 فی الارض و تقطعوا راحمکم اولئک الذین لعنهم الله فاصبرهم و اعصم اصدادهم
 آیا شاید و توقع است از شما اگر بخوید بر پدر امر مردمان را حکم خلق شوید اگر فساد کنید در
 زمین از روی کبر و تعظیم و قطع رحم نماید بنا بر ظلم و جبرت اولئک الذین لعنهم الله ان گوید
 کتاب الله که مانده است خدا تعالی ایشان را که گز کرد و آیند یا سخن نشوند و کور ساخت دیدند
 ایشان را تا دلائل قدرت و غیرت نمیند احمد گوید آیا فساد عظیم از قتل است و در کبر و است
 گفت ای پسر چه گویم در شان کسی که خدا او را لعنت کرد و در کتاب خود و بعد از آن میان آید
 است که اشارت لعن و کس چنانکه مذکور شد و این جوزی گوید قاضی ابی علی کتاب تفسیر
 کرده و در آن کتاب یزید استحق لعن گفته و بخیریت روایت کرده است من اخاف اهل
 السین بنیة ظلمه الخاف الله و علیہ لعنة الله و المکتکة و الناس اجمعین که سیکه تر
 مردم بدین طریق قتل و تاراج از روی ظلم ترسانند او را خدا تعالی بر او لعنت خدا و فرشتگان
 و جمیع مردمان باز گفت خلاصه فیت که یزید بدین شکر فرستاد و قتل و سب و فساد عظیم
 و قتل و اباحت بدین نمود و خباثت مشهور است که قریب سه صد دختر را بکارت بزدند و بقتل
 صحابه رسول صلی الله علیه و سلم رسان جنگ که شدند از قرآن قرآن قریب بقصد کس قتل آوردند
 و چند روز جماعت مسجد نبوی بطرف شد و از خوف آنجماعت اهل منیه بقیة السقی که مانده بودند
 شورش کردند تا امت جمیع و جماعت نمایند و در مسجد و آیند تا آنکه کلاب و ذیاب مسجد در

و در مقام رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بول و شامہ کردند تا بر تصدیق حدیث رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و کبریا را بکسر رضی و اگر آنکه بعیت کنند بازید یا بنظر حق که مالک او باشد اگر خواهد بفرشد
 و اگر خواهد از او بگذرد و بعضی از اهل بدین گفتند که با بعیت میکنیم کتاب الله و سنت رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم
 کردن زد و جمیع این قبایح در واقع حرجه سابقه بوقوع آنجا آمد باز همان شکر متوجه و مشرف شد
 شد بقتال عبد الله ابن ابی سہیل و بنحیف کجایند منتند و سوختند پس نظر کن که قباحات ازین بزرگتر
 چه چیز است که در زمان او واقع شد و از وصا و رش و این مصداق حدیث سابق است
 لعنه کایزال امر امتی قائما بالقسط حتی یثلمه رجل من بنی امیئیه یقال له یزید
 اما با آنکه مردم در باب یزید سه فرقه اند یکی او را دوست میدارند و فرقه دوم او را ست و لعن کنند
 و فرقه سیدم میانه دارند و در میان او را دوست دارند و او را لعن میکنند بلکه او را قتل
 سایر ملوک و خلفا و غیر خلفا و الرشیدین میدانند و بنحیفه مصداق اند و مذہب ایشان لایق
 است بحال آنکه عارفند بکسرت سلف و عالم اند بشریعت مطهره جلجلنا الله من اخیار اهلها
 الامین تا اینجا کلام ابن صلاح لفظا باللفظ تمام شد و کلام او فیض است در آنچه ذکر و ایما و در
 التوار که سیحی از کتاب ائمه متاخرین از کتاب شافعی آورده که اهل بیغه فاسق و کافر نیستند لیکن
 جایز نیست لعن یزید و تکفیر او زیرا که او از جمله مومنان است و امر او منقوض بنسبت خود علی
 اگر بخواد او را عذاب کند و اگر میخواهد عفو کند و این سخن از غرالی و متولی و غیر ایشان مرد است
 ایضا بد آنکه درین کتاب بیان جمعی کردیم که وجوب انزاع و مثل جلالت و فضیلت استیلا
 و برات و پالی ایشان از جمیع نقص و عیوب جلالت و آنچه و غطان جاہلان میکنند که اخبار
 کا زبیه موضوعه رویت میکنند و بیان محامات و نایلات و بیان جمعی که احتقا و بان وجوب
 نمیکند از نهجست عوام الناس در جمله بعض نفیض اصحاب حق الله عنہم مییافتند بد آنکه نقطه
 عمر بن عبد العزیز از یزید بواسطه فعل او بود و دعا بدش در حق اوستجاب گشت زیرا که در رویت
 که معاویه یزید را و لیعهد خود ساخت خطبه خواند و گفت بار خدا یا اگر من یزید را ولی خود ساختیم
 بواسطه فضلی که من مشاهده کرده ام از وی پس او را برسان بامیدیکه من از وی دارم
 و احانت می کنی و اگر عیبتیکه بد را بپس دارم برین دشت که او را ولیعهد خود سازم و در حق
 اہلبیت این امر نپدیدند از پس روح او را بقیض کن قبل از آنکه امید او حاصل شود و آخر چنان شد
 که بدیشش و عای کرده بود که در سن بنین یکم است شست و در سن اربع و بیستین بمرد لیکن از او
 دادی که ستم و معاویہ بود و بماند و او جوایز صلح و متقی و متصف و محبت اہلبیت بود و او
 یزید و لیعهد خود ساخت او همیشه مرخص بود ملاقات مردم نمیداد و ثمار بخواند باو نشان

کتاب

تاریخ

Ahmad Rousain
Motawali

یعنی ابست مردم کرد و در هیچ امر از امور بلکه دخل ننمود و تا وقتیکه مرد و در حشر آمد عذر بر دست خلافت
 او پهلوز بود و بعضی گفته اند ده ماه و بعضی گفته اند سه ماه و عمر او بیست و یک سال بود و بعضی
 بیست و نه گفته اند و در جمله صلاح او ظاهر آن بود که چون والی امر خلافت شد بر منبر نهاده گفت
 که امر خلافت عهد بیست از جانب خدا و رسول او اختیار احدی نیست مگر خدا شایسته هر که را
 امر خلافت کرده است پس او خلیفه میشود نه میت که اختیار مردمان باشد و هر کس که میخواهند
 خلیفه نمایند و او را نام دین خواهند نامست و نبوت بید قدرت اوست هر که خواهد قابلیت این
 امر بدست چنانکه اهلیت بهتر داند و میجو هست که بعد از تو اے داود و فرزندانم میجو شود خدا
 فرمود که اے داود و نبوت و امامت اختیار من است نه بر تو و نه بر اهلیت تو و داود و هر دزد
 تو خواهند رسید و دعوی بر یکدیگر خواهند کرد و آن مقدمه بر سر آن خود داری هر که در آن
 حکم کند نخی است حکم حضرت سلیمان بن محمود و بدستیکه عدین معاویه نزاع کرده و درین امر
 یک یک از خدا و رسول خدا خلیفه دین و دنیا حق و اولی بود از وی علی بن ابی طالب و عمر
 امری چند شد که شما و او امید دارید و تنبیه دانات یافت و در قبرین از نوب گشت بازید
 من بقتل این هر گشت و یاقوت بر اے او تدریست و با سپهر دختر رسول منازعه نمود پس
 شکست عمر خود را و قطع نمود و او را و امر و ز در قبر بوال و نکال گناهان خود گرفتارست
 بعد از آن که بسیار کرد و گفت غلام اموی علم داشت که بدست او مصرع و بدست منقلب
 بدستیکه قتل کرد و حضرت رسول صلی الله علیه و سلم و اباحت مدینه نمود و کعبه را خراب کرد و حجاب
 و امارت و حکومت بن محمد بن متحکم امارت انبیا شوم شما دینید علاج کار خود و کذب و افتد
 اگر دنیا خیر بود و ما حظ از آن یافتیم و اگر دنیا شر است آنچه بد زیت سفیان رسید ایشان را حکام
 انگاه و در منزل خود مشروعی شد تا بعد از چهل روز وفات یافت چنانکه گذشت رحمه الله علیه
 کرد و حق ظاهر کرد و مستحق خلافت از جانب خدا و رسول اهل آن دانست همچنانکه عمر بن عبد الله
 بن مروان خلیفه گشت و این معنی را دانست و کمال عرفان و تقوی و عدل پیش آورد
 سبکه نیده را امیر المومنین گفته بود و میت تا زیاده بود و چنانکه گذشت بنا بر عدل و
 اخلاق حمیده و خصال حمیده و احوال حمیده او بود که سفیان ثوری گفت بروایت داود
 از وی در سنن خود که خلفا را رشیدین مجلس بودند ابو بکر و عمر و عثمان و علی و عمر بن عبد الله
 رضوان الله علیهم جمیعین اگر گوئی چرا حسن بن عبد الله بن زبیر از خلفا شمرند و با آنکه
 صلاحیت آن داشتند که در شمار خلفا باشند بلکه قبل ازین بنص برین شد که امام حسن بن
 از خلفا را رشیدین بود و گویم بوجه آنکه خلافت امام حسن بن عبد الله بن زبیر قبل بود و از

و از ابراهیم حکیم ایشان در جمیع بلاد و اجتماع جمیع ارباب بر ایشان تمام نشد آنچه بر عمر بن عبد العزیز حکام
 شد و هر ویست از سعید بن مسیب گفته که خیرین نیست که خلفا کسیه اند ابو بکر و عمر و عمر بن
 حبیب گوید و بر گفت ابو بکر و عمر بن عمر را می شناسیم گفت عمر دوم که گفتی کسیت اگر زنده تا که
 تیر زمان او و بر خواهی دید اگر مردی او بعد از تو خواهد بود یا آنکه سعید بن مسیب قبل از زمان
 عمر بن عبد العزیز وفات یافت و ظاهرش آنست که اطلاع کرد بر این خبر از بعضی خصل صحابه
 مثل ابو هریره و جذیفه که پیغام ایشان را از بسیار اخبار آئیده خبر داده بود و این سیب رسیده
 باشد و همچنین است بشارت که عمر بن عمر از عمر بن عبد العزیز داده چنانچه خواهد آمد و آورد
 بنیت عاصم بن عمر بن الخطاب با و بشارت داده گفته است که مردی از اولاد من که در روی
 وی زخمی باشد که وی زمین را پر از عدل سازد چنانچه ترندی و زبان بخ خود آورده که در روی
 عمر بن عبد العزیز زخمی بود که در حال طفولیت حیوانی زده بود او را و پدرش چون
 از روی وی پاک میکرد و میگفت اگر شیخ بنی امیه تو باشی هر آینه ازال سعادتی خواهی
 بود و وطن پدر و حق او است بود و بر ویت این سعد ویت که عمر بن الخطاب گفت کاشک
 میبایستم که از اولاد من چه پس خواهد بود که در روی وی علامتی باشد که روی زمین را از عدل
 مملو سازد چنانچه از ظلم مملو شده باشد و اینها از این عمر رویت کرده که گفت همیشه
 می گفتم که دنیا نمی گزرد تا زمانی که ازال عمر مردی پیدا شود که عمل او مثل عمل عمر رضی الله
 باشد و بود که ابوالحسن عبد القدر بن عمر که علامت در روی او عقدا و گردن که موعود او است تا زنگ
 خدا تعالی عمر بن عبد العزیز را ظاهر ساخت نقیصت از چند طریق رسانا که در
 ایام خلافت بن عبد العزیز بزرگ با گو سفند هر دو در یک چراگاه میرفتند و در گ بر گونا
 تعدای بنیک و دیگر و شبی که عمر بن عبد العزیز فوت شده بود و بیست و غیره و از چند
 طریق رسانا و از آنش رویت کرده اند که گفت تا زنگ از دم عبد از رسول صلی الله علیه و آله
 از عقب امامی که بهتر باشد یا افضل باشد ازین جوان یعنی عمر بن عبد العزیز و در تحقیق از جانب
 ولید بن عبد الملک بر مدینه امیر بود و زیر که ولید چون بعد پدرش و او آمد شد از نمای
 ست و شامین تا سه نلث و تبیین ادرست مدینه را بعمر بن عبد العزیز نقیصت نمود و از
 عساکر از ابراهیم بن ابی علی رویت کرده اند که گفت در روز عید نزد عمر بن العزیز رفتم
 که مردم بروی سلام کردند و میگفتند یقبل الله منا و منک یا امیر المؤمنین
 و او و سلام میکرد و افکار بر ایشان نمود و بعضی از فقهای مشاخرین گفته اند که این
 اصل نیکو است از برای تهنیت در عید و در هر ماه و سال البته کلامه قال شیخ

نه الاصل في فقهي مذکور برین زفته اند حقیقت امر چنان است که عمر بن عبد العزیز از افعی علم
و دین مبین و از جملة ائمہ دینی و سالکین راجحین است چنانچه سید اندرین را آنکس که درین مناجات
جلیله و اثر علیہ احوال و راکه سنیة اند و بد رستی که تمام ذکر کرده شد بسیار جزو سوسه از
ابو نعیم و ابن عساکر و غیر ایشان روایت کرده اند و اگر خوف اطالت بنودی ذکر بعضی ازین
غیر مناجات مینمودیم لیکن در اینجا اشاره بان کردم کافیت تر باید که نال کنی و سر آئینه باید که از
کتاب راجح کنیم بحکایت جلیل و نفیسه که در آن نواید غریب بدیعه حاصل گردد و حکایت نیست
که ابو نعیم سید کبیر از راجح بن عبیده نقل کرده است که روزی عمر بن عبد العزیز جبهه نماز
بیرون آمد یعنی در وقت امارت مدینه و مروی بریکه کرده بود بدست دی با خود و گفت که
این سیر جات غلیظه القلب اید بود و چون از نماز فارغ شد و بمنزل خود مراد فرستاد و گفت صلح
اند الامیر این مرد پیر کرد و دست تو بکنده کرده بود پس ابو نعیم عبد العزیز گفت ای راجح تو او
و دینی گفت بای گفت نمی پندارم ترا اگر مرده صالح باشد اینم در پیر بار خضر علیه السلام
بود که نزد من آمده بود و مرا گفت که تو ولی الامر این هست خواهی شد و من ترا مساعد
خواهم نمود و در آن امر رخصه الله و رضى الله عنه و انا اسأل الله للزمان الوهاب
ان یلحقنی بعباده الصالحین و اولیاءه العادین و احبائه المقربین از یمین
علی محبتهم و یحشرنی فی زمرتهم و ان یدنیم لى خدمه جناب الانبیه و محبة
و یمین علی بوضانه و حبه و جعله من الهادیین المهدیین ائمة اهل السنة و
الجماعة العلماء بالحکماء السادة القادة العاملين انه اکرم کرم و ارحم رحیم
دعویهم فیما سبحانک اللهم و یحشرهم فیما سلام و اخو دعویهم ان الحمد
لله رب العلمین سبحان ربک رب العزة عما یصفون و سلام علی السلاطین
و الحمد لله رب العلمین - و الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لننتسک
لو ان هدینا الله و الحمد لله اولا و اخر اظهر و باطن اسرا و علنا ربناک الحمد
کما ینبغی بجلال و جلالک و عظم سلطانتک حمدا طیباکثیرا مبارکافیه
ملاء السموات و ملاء الارض و ملاء ما شئت من شئ بعد اهل
التناء و الحمد احق ما قال العبد و کلمناک عبدا کما نفع لنا اعطیت کما معطی
لما منعت و لا ینفخ الذی منک الحمد و الصلوة و السلام الایمان کما ملأ علی اثر
خلقه لیس فینا محمد و علی اله و محمد و ازواج و ذرریه و خلقه و انفسک و ما دکلنا کلما
و کلامه و کما غفل عن ذلک الامین امین امین شد تر بعد از من محرز از رفقه الایمان

۵۲۲۵۳۲

DUE DATE

۲۹۷۳۲۲
